

1001 داستان از زندگانی امام علی علیه السلام

نویسنده: محمد رضا رمزی اوحدی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تاییبی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال رسول الله ﷺ على منى به منزلة راسي من بدني؛

رسول خدا ﷺ فرمود: نسبت علی با من، مانند نسبت سر من با بدن من

است. (1)

مردی که وسعت او در تمام عوالم وجود نمی گنجد، ما را چه رسد به اینکه،

در چند برگ به شرح شمایل پر شمیم او پردازیم.

مجلس تمام گشت وبه آخر رسید عمر ماهمچنان در اول وصف تو مانده ایم. (2)

براستی مردی را که در فضایلش رسول نجیب و ناجی ﷺ فرمود: ضربة

علی يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين را می توان در این چند برگ به

وجودش دست یافت؟! !!

این نوشته و داستانهای مختصر تحقیقا خواننده را در دریای غم مظلومی علی

علیه السلام گرفتار امواج آتشی خواهد کرد که قرنهاست که روح شیعیانش را غرق

احترق کرده است.

زین آتشی که در سینه من است خورشید شعله ایست که در آسمان گرفت (3)

و اشک ما نیز در میان، آتش آتشفشان دل پر حرارت ماست که از چشمه

چشمان جاری و جاوید است.

بحر در ساغر گرداب نگنجد هرگز (4)

ای کسی که چشم روزگار و زندگی به چشمان مظلوم توست

ای کاش ما نیز در کوچه های کوفه با تو بودیم

ای کاش در رکاب تو با جماعت جاهل جمل می بودیم و می جنگیدیم

ای کاش در صفین در صف با صفا تو می بودیم

و ای کاش در تنهائیت، زمزمه های شبانه ات، همانند کمیل و میثم و مقداد هم قدمت می بودیم.

شاید اگر آن روزها می بودیم این قدر نمی سوختیم.
و هزاران ای کاش های دیگر؛ که جگر ما را پاره پاره کرده است.
اللهم یا شاهد کل نجوا و موضع کل شکوی
جماعت جاهل و غافل با تو چها که نکردند کار را به آنجا رساندند که
فرمودی: خدایا این جماعت مرا بیچاره کردند.

به خداوندی خداوند سوگند، دل آب از غصه هایت آب شد و قلب آتش
کباب به قول پیر، پیرو، پایدار، خمینی:

ما را رها کنید در این رنج بی حساب با قلب پاره پاره و با سینه ای کباب
و درود خداوند بر آن مرد خدایی باد!

که آه نامه آتشینش در خطبه شقیقه در سینه سخن پنهان گشت.

در نهج البلاغه اش عنان بیان به دست کیست؟

به دست غم و غصه های او

براستی او با توسن سخن به کجا می تازد؟ به دیار غربت و تنهایی به

نخلستانها و چاههای پر درد کوفه

بسوخت حافظ و ترسم که شرح قصه او به سمع پادشاه کامکار ما نرسد

آیا کسی بود یا هست که سخن او را دریاب، و خویشتن خویش را در فضای

معطر مطهر او گم کند.

به ادعانتوان شیعه بود شیعه کسی ست که پای خود بگذارد به جای پای علی⁽⁵⁾

آیا براستی در بیت الاحزان فاطمه علیها السلام زمزم جاری و جاوید اشکهای زهرا

علیها السلام، جزء برای غم مظلومی علی جاریست؟

زهر جان؛ این نوشته ها را از اول برای خرسندی تو نوشتم⁽⁶⁾ برای زنی که
غصه دار غریبی، مرد تنها مدینه است.

مدینه بعد از نبی ﷺ

زهر جان!

هر چه بر سر دلم می گویم، آرام نمی گیرد بر آن یتیم نواز عرب، علی
مرتضی بفرما بر این یتیم بیچاره ای که زمین خورده شیطان و نفس است دستی
از سر لطف بر کشد.

زهر جان!

به خدای تو سوگند! قلبم قبله ای جز تو ندارد

ای قبله من قبر تو کجاست؟ برای تو نالیم یا از برای همسرت؟

زهر جان!

این سر پرغوغا و ناآرام ما پرچم ارادت به توست که بر نیزه ی تن ناله کنان
چون شمع بقیع می سوزد.

و امید اینکه روزی به عشق آل فاطمی بر چوبه دار سرافراز و لاله گون، آرام
گیرد.

زهر جان!

وجود ما از خاک، پاک فرما

روی دشمنانش سیاه و جانم به فدایش و لعنت خدا بر ظالمان آل محمد

ﷺ

فصل اول: تولد تا بعثت

1- خبر تولد علی علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از مادر متولد شد، فاطمه بنت اسد نزد همسر خود ابوطالب (پدر علی (علیه السلام) آمد و مژده تولد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به او داد، ابوطالب به او فرمود: یک سبت (روزگار دراز و طولانی) صبر کن من هم مژده تولد مانند آن را که جز نبوت ندارد، به تو خواهم داد، آنگاه امام فرمود: سبت مدت سی سال است و فاصله زمانی بین تولد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تا تولد امیرالمؤمنین علیه السلام سی سال بود. (7)

2- دستهای رو به خداست!!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وقتی حضرت امیر علیه السلام دنیا آمد، فاطمه بنت اسد همانند سایر نوزادان علی علیه السلام را قنطاق می کرد و دستهای آن حضرت را در قنطاق می بست. اما بعد از اینکه فاطمه به سراغ علی علیه السلام می آمد، مشاهده می کرد دستهای آن حضرت بیرون از قنطاق است و پارچه ها هم پاره شده است، فاطمه بنت اسد دو پارچه مصری محکم آورد دستهای آن حضرت را محکم تر از قبل بست و آنگاه حضرت را در گهواره خود گذاشت، حضرت امیر علیه السلام با تکانی، مجدد دستمال ها را پاره کرد و دست خود را از قنطاق بیرون آورد، مجدد فاطمه بنت اسد با سه پارچه محکم دست های حضرت را می بندد، اجمالا تا هفت بار و هفت پارچه بر روی هم، دست های حضرت را در قنطاق می بندد باز حضرت داستان خود را باز می نماید. آنگاه حضرت علی علیه السلام به مادر خود می فرماید.

مادر دست مرا رها کن، دست علی باید باز باشد که به درگاه خدا دراز کند (8)

3- تربیت علی علیه السلام در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی فاطمه بنت اسد مادر گرامی حضرت امیر علیه السلام آن حضرت را به دنیا آورد، از عمر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سی سال می گذشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن کودک را سخت دوست می داشت از این رو به مادرش فاطمه بنت اسد گفت: گهواره علی علیه السلام را در کنار بستر من بگذار! از آن پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تربیت و پرورش بیشتر علی را به عهده گرفت و به هنگام شستشو خودش علی علیه السلام را می شست و شیر به دهانش می ریخت و در موقع خواب گهواره اش را تکان می داد و در بیداری با او سخن می گفت، و او را بر سینه خود می فشرد... و همیشه او را به دوش می گرفت و در کوهها و دره ها و بیابانهای مکه او را به گردش می برد. (9)

4- بار خدایا! جمعشان را پراکنده مکن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شب بعد از عروسی حضرت فاطمه الزهراء علیها السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای دیدار وی به منزل علی علیه السلام آمد، آن گاه از علی علیه السلام پرسید یا علی همسرت را چگونه یافتی؟ حضرت عرض کرد: یا رسول الله یاور خوبی است در طاعت خدا، بعد از فاطمه الزهراء علیها السلام پرسید: فاطمه جان شوهرت چگونه است؟ عرض کرد: شوهر بسیار خوبی است در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای آنان دعا کرد: بار خدای جمعشان را پراکنده مکن و بین دلهایشان الفت بیفکن و... (10)

... لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای فاطمه علیها السلام همانا علی علیه السلام نزد خداوند بزرگوارتر از هارون است. زیرا، هارون موسی را خشمگین نمود و حال آنکه علی هیچ گاه مرا خشمگین نساخت. سوگند به آنکه پدرت را به حق به پیامبری

مبعوث کرد هرگز یک روز هم بر او غضب نکردم و هیچ گاه نگاه نمودم به چهره علی، جز آنکه خشم از من رخت بر بست. (11)

5- جوانمرد نوجوانان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابوطالب پدر حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را ظهیر می گفت: چرا که بسیاری از مواقع او فرزندان، برادر زاده های خود را جمع می کرد و به آنان دستور می داد که با هم کشتی بگیرند، البته این یک نوع تفریح رایج در عرب بود، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آن موقع کودک بود و دارای بازوانی درشت و کوتاه. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آستین های خود را بالا می زد و با بزرگ و کوچک از برادران و عمو زاده های خویش کشتی می گرفت بطوری که با یک چرخش و بکار بردن فن خاصی پشت همه آنها را به خاک می برد، پدرش نیز او را تشویق می کرد و می فرمود: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پیروز شد، بدین سبب او را ظهیر نامیده اند. (12)

6- برای ازدواج چه داری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راجع به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ خواستگاری کرد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسرور و شادمان تبسم نموده و فرمود: آیا برای این امر چیزی داری؟

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد پدر و مادرم فدای شما یا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، من چیزی را از شما پنهان نمی کنم آنچه دارم یک شمشیر و یک زره و یک شتر آبکش (یا اسب) است و جز اینها چیزی ندارم، نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: شمشیر برای تو لازم است زیرا تو مرد جنگ هستی و با آن در راه خدا جهاد می کنی و شتر نیز از لوازم زندگی تست که باید با آن آبکشی نموده و برای اهل و عیال خود کسب

روزی کنی و در مسافرت ها بارت را بر آن حمل نمایی، فقط زره تو می ماند که من آنرا به مهر زهرا علیها السلام می پذیرم یا علی علیه السلام می خواهی ترا بشارتی دهم.

عرض کرد: بلی پدرم و مادرم فدای شما باد. فرمود: ترا بشارت باد که خدای تعالی فاطمه علیها السلام را به تو در آسمان تزویج نمود. پیش از اینکه من او را در زمین به تو تزویج کنم. (13)

7- لقب قضم برای علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جنگ احد بود طلحة بن ابی طلحة قهرمان و پرچمدار غول پیکر دشمن به میدان تاخت. امام علی علیه السلام به میدان او رفت و درگیری شدیدی پدید آمد و سرانجام طلحه بدست علی علیه السلام کشته شد. هنگامی که طلحه با علی علیه السلام روبرو شد فریاد زد یا قضم و به نقل دیگر گفت: یا قضم. شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا دشمن، علی را با این لقب (قضم) خواند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: این لقب را برای این به علی علیه السلام گفت.

در آغاز بعثت در مکه مشرکان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آزار می رساندند ولی تا ابوطالب پدر علی علیه السلام همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود کسی جرأت جسارت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نداشت. تا اینکه مشرکان عده ای از کودکان را واداشتند تا به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سنگ بیندازند. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خانه خود بیرون می آمد، کودکان سنگ و خاک به طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می انداختند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این جریان رنج آور (با توجه به اینکه موضوع به میان کودکان کشیده شده بود) به علی علیه السلام (که در آن زمان حدود سیزده سال داشت) شکایت کرد.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد: پدرم و مادرم به فدایت ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هر گاه از خانه بیرون رفتید مرا نیز با خود بیرون ببرید. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همراه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از خانه بیرون آمدند کودکان مشرکین، طبق معمول خود، به سوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سنگ انداختند. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به سوی آنها حمله می کرد و هر گاه به آنها می رسید گوش و بینی و عضله صورت آنها را می گرفت و فشار می داد و در هم می کوبید کودکان بر اثر درد شدید گریه می کردند و به خانه خود باز می گشتند، پدرانشان می پرسیدند چرا گریه می کنی؟ در پاسخ می گفتند: قضمنا علی قضمنا علی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ما را گوشمال و... داد از این رو علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به عنوان قضم یاد کردند (یعنی گوشمال دهنده و درهم کوبنده).⁽¹⁴⁾

غالب در جمله غزوه ها به شجاعت

خاصه به، بدر و حنین و خیبر و خندق⁽¹⁵⁾

8- مشاهدات قلبی و غیبی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در مورد مشاهدات قلبی خود در آغاز بعثت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

اری نور الوحی و الرسالة و اشم و ریح النبوة... در آن هنگام نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را (از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) استشمام می کردم.⁽¹⁶⁾

از این سخن امام عَلَيْهِ السَّلَامُ معلوم می شود که هر انسانی علاوه بر چشم و گوش باطنی حس شامه و بویایی قلبی نیز دارد، سپس امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در مورد مشاهدات قلبی خود در آغاز بعثت ادامه می دهد: و لقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحی علیه صلی الله و علیه و آله و سلم؛ هنگامی که وحی بر پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد صدای ناله شیطان را شنیدم سپس ادامه می دهند: فقلت یا رسول الله ما

هذه الزلة فقال: هذا الشيطان قد آيس من عبادته امام مي فرمايد: که پس از شنیدن صدای ناله با گوش جان از رسول خدا پرسیدم که یا رسول الله ﷺ این ناله چیست؟ فرمود: این ناله، ناله شیطان است که از پرستش خود نومید شده است در اینجا پیامبر اسلام ﷺ خطاب به امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: انک تسمع ما اسمع وترى ما اری الا انک لست بنبی و لکنک وزیر... تو می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را که من می بینم تنها تفاوت من با تو این است که تو پیامبر نیستی ولی وزیر من هستی.

9- پرورش دهنده علیؑ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هنگامی که علیؑ به سن حدود شش سالگی رسید، قحطی و کمبود سراسر مکه و اطراف آن را فرا گرفت، ابوطالب پدر علیؑ که مرد آبرومند و عیالوار بود در مضیقه سختی قرار گرفت، خویشان ابوطالب تصمیم گرفتند سرپرستی بعضی از فرزندان او را به عهده بگیرند رسول اکرم ﷺ نزد عمویش ابوطالب آمد و فرمود: علیؑ را به من واگذار تا سرپرستی او را به عهده بگیرم و در پرورش او کوشا باشم ابوطالب پیشنهاد رسول اکرم ﷺ را پذیرفت از آن پس علیؑ به خانه پیامبر ﷺ راه یافت و تحت نظارت و پرورش مستقیم و مخصوص آن حضرت قرار گرفت تا آن هنگام که پیامبر ﷺ، به پیامبری مبعوث گردید. نخستین کسی که به آن حضرت ایمان آورد امام علیؑ بود که در آن هنگام ده سال داشت به این ترتیب آن حضرت پروریده پیامبر ﷺ بود و تمام ذرات وجودش با رهنمودهای پیامبر ﷺ رشد و نمو نمود. (17)

نوشته بر در فردوس کاتبان قضا نبی رسول و ولیعهد حیدر کرار (18)

10- مولود قرآن خوان!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عباس بن عبدالمطلب روایت کرده زمانی که علی بن ابیطالب علیه السلام بدنیا آمد قندانه او را به دست حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دادند. حضرت علی علیه السلام به تلاوت آیات اولیه سوره مؤمنون و آیات بعدی آن پرداخت و وقتی به آیه اولئک هم الوارثون رسید رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به خدا قسم! که ای علی علیه السلام تو امیر ایشان می باشی. (19)

11- کودک خوش اقبال و فرخنده!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جابر گوید: امام باقر علیه السلام به من خبر داد: یکی از زنان طایفه بنی هلال، دایه حضرت علی علیه السلام بود که در زمان شیرخوارگی حضرت در خیمه خود به او شیر می داد و نگهداریش می کرد، آن زن پسری هم داشت که برادر همشیر علی علیه السلام به حساب می آمد ولی سنش یازده ماه و چند روز از علی بزرگتر بود در کنار خیمه آنان چاهی قدیمی قرار داشت روزی آن طفل بر لب چاه آمد و سر خود را داخل آن نمود علی علیه السلام نیز مصمم شد به دنبال او برود، پای علی علیه السلام به ریسمانهای خیمه پیچیده شد و آنگاه طنابها را کشید تا خود را به برادر رضاعی خود برساند آنگاه به یک پا و دست او چسبید به حالتی که دست او را در دهان و پایش را به دست گرفت تا از فرو افتادن او در چاه آب جلوگیری کند. در همین حال مادر رضاعی علی علیه السلام از راه رسید و صحنه را مشاهده کرد و شیون کنان فریاد زد: ای اهل قبیله ام، ای طایفه ام بیائید، چه بچه فرخنده و مبارکی!! علی فرزندم را نگه داشته تا در چاه نیفتد سپس دو کودک را از سر چاه دور کرد مردم نیز از نیروی طفلی با آن سن و سال در شگفتی فرو رفته

بودند، که با بند شدن پای علی علیه السلام به طنابهای خیمه چگونه خود را کشیده تا دستش را به برادرش برساند لذا بدین جهت مادر رضاعیش او را میمون نامید یعنی مبارک و فرخنده و آن کودک در میان طایفه بنی هلال به معلق میمون شهرت یافته بود. ⁽²⁰⁾

12- قبله حاجات علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی که حضرت علی علیه السلام در حمل مادر خود فاطمه بن اسد بود چون حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه بنت اسد را می دیدند، اگر فاطمه نشسته بود بی اختیار از جای خود برمی خاست وقتی از جناب فاطمه بنت اسد سؤال می کردند چرا تو با حمل بچه ای که داری باز بر می خیزی، فرمود: حالت عجیبی در خود می بینم هر وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می بینم بچه در رحم من به حرکت می آید و متوجه می شوم که فرزندم قیام نموده لهذا هنگام دیدن آن حضرت بی اختیار بر می خیزم و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در پیش من از طرفی به طرف دیگر می رود فی الفور جنین من نیز به همان سمت به حرکت در می آید بنابراین من نیز ناچارم روی خود را بدان طرف نمایم، لذا حضرت علی علیه السلام از حالت و مرتبت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منکشف بوده در هنگامی که هنوز تولد نیافته بود و این نیست مگر از خواص نفس قدسی ⁽²¹⁾ لذا اهل تسنن به همین دلیل وقتی که نام مبارک علی علیه السلام را به زبان می آورند می گویند کرم الله وجهه (خداوند بر مقامش بیفزاید) و فقط درباره علی علیه السلام این جمله را می گویند ولی درباره سایر صحابه جمله (رضی الله عنه) می گویند.

13- تولد علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اولین هاشمی است که پدر و مادرش هاشمی بودند (فاطمه بنت
 اسد بن هاشم و ابوطالب ابن عبدالمطلب بن هاشم) حضرت امیر در روز جمعه
 13 رجب ده سال قبل از بعثت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و 23 سال پیش از هجرت پیامبر
 اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در شهر مکه و در خانه خدا به دنیا آمد. ابن قعنب می گوید: با
 عباس بن عبدالمطلب و گروهی دیگر رویاروی خانه ی خدا نشسته بودیم
 فاطمه بنت اسد به سوی خانه ی خدا آمد و ایستاد و گفت: خداوندا به تو
 پیامبرانت و کتابهایشان ایمان دارم. گفتار ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ جد خود را راستین می
 دانم همانگونه این خانه را به فرمان تو بنا نهاد... تو را به او، و به این کودک که
 با خود در شکم دارم، سوگند می دهم که زادنش را بر من آسان کن در همین
 هنگام به چشم خویش همه ما دیدیم که دیوار خانه ی خدا از هم شکافت و آن
 گرامی بانو پا به درون آن گذارد و دیوار دوباره به هم آمد ما هم شتابناک
 برخاستیم تا در خانه را باز کنیم اما هر چه کردیم باز نشد... و دانستیم که این
 حکمت خداوندی است. سپس فاطمه بنت اسد بعد از چهار روز با کودک خود
 از خانه کعبه بیرون آمد. طبق پاره ای از روایات ابوطالب در هنگام ولادت
 حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در مکه حضور نداشت، آنگاه که ابوطالب آمد، فرزند را از
 مادر گرفت و به همراه فاطمه به سمت خانه کعبه رفت و از خدای کعبه خواست
 که نام او را هم خود معین کند و شعری در پی درخواستش خواند: ای پروردگار
 شبهای تیره و تاریک، ای پروردگار ماه نورانی و درخشان، به امر خود برای ما
 بیان کن، که چه سزاوار او می بینی درباره این فرزند و او فکر می کرد نام فرزند
 خود را چه بگذارد ورقه سبزی از آسمان فرود آمد که روی آن نوشته شده بود:
 خصصتما من ولد الزکی الطاهر المطهر المرضی
 واسمه من شامخ علی علی اشتهق من العلی

یعنی: شما زن و شوهر را به وجود فرزندی پاک و مفتخر ساختیم. فرزندی که پاکیزه و برگزیده و مورد پسند خداست. نام او را به سبب عظمتش علی گذاشتیم. نام علی از نام خدای علی اعلی مشتق است. (22)

14- کودک بت شکن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضرت علی علیه السلام دوران کودکی خود را می گذرانید. روزی پدرش ابوطالب نزد همسرش فاطمه بنت اسد آمد و گفت: علی علیه السلام را دیدم که بت‌های بت پرستان را می شکند. می ترسم که بزرگان قریش با خیر شوند و به او آسیب برسانند، فاطمه مادر علی گفت: شگفتا من خبری عجیب تر از این به تو بدهم آن هنگامی که علی علیه السلام بچه بود و در رحم من قرار داشت روزی کنار کعبه رفتم به طواف کعبه، قصد پرستش خدا را کردم. بت پرستان، بت های خود را در محلی در کنار کعبه گذاشته بودند. وقتی که در طواف به روبروی آن محل رسیدم علی علیه السلام در رحم آنچنان دو پای خود را فشار می داد که من از نزدیک شدن به جایگاه بتها ناتوان می شدم. (23)

15- خواسته های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خداوند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: ای علی! پنج چیز درباره ی تو از خدا خواستم که خداوند همه را به من عطا کرد:

1- اینکه من اول کسی باشم که از قبر بر می خیزم و غبار از چهره می افشانم، و تو هم با من باشی.

2- خداوند اجازه دهد که من و تو در محل سنجش اعمال بایستیم.

3- ترا در قیامت پرچمدار من قرار دهد.

4- امت مرا به دست تو از حوض کوثر سیراب کند.

5- هنگام رفتن به بهشت ترا پیشرو امت قرار دهد.

آنگاه فرمود: شکر خدای را که بر من منت نهاد و همه ی این تقاضاها را

پذیرفت. (24)

16- پیشگویی ولادت حضرت علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در زمان حضرت ابوطالب علیه السلام راهبی زندگی می کرد بنام مثرم بن دعیت بن شینتقام.

این مرد در عبادت معروف بود و صد و نود سال خداوند را عبادت کرده بود و هرگز حاجتی از خداوند نخواست.

تا اینکه از خدا خواست، خداوند! یکی از اولیاء خود را به من نشان ده؛ خداوند حضرت ابوطالب را نزد او فرستاد تا چشم مثرم به حضرت افتاد از جا برخاست و سر او را بوسید و او را در مقابل خود نشانید و گفت: خدا تو را رحمت کند، تو کیستی؟

حضرت فرمود: مردی از منطقه تهامه.

پرسید از کدام طایفه عبد مناف؟ فرمود: از بنی هاشم.

راهب بار دیگر برخاست و سر حضرت ابوطالب علیه السلام را بوسید و گفت: خدا را شکر که خواسته مرا اعطا کرد و مرا نمیراند تا ولی خود را به من نشان داد.

سپس گفت: تو را بشارت باد! خداوند به من الهام نموده که آن مژده ای به توست. حضرت ابوطالب علیه السلام پرسید آن بشارت چیست؟ گفت: فرزندی از صلب تو بوجود می آید که ولی الله است.

اوست ولی خدا و امام متقین و وصی رسول رب العالمین.

اگر آن فرزندان را ملاقات کردی از من به او سلام برسان و از من به او بگو: مشرم به تو سلام می گوید: و شهادت می دهد که خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد و محمد بنده و فرستاده خداست و تو جانشین بر حق او هستی نبوت با محمد و وصایت با تو کامل می شود.

در اینجا حضرت ابوطالب علیه السلام گریه کرد و فرمود: نام این فرزند چیست؟ او گفت: نامش علی است. ⁽²⁵⁾

17- قاری قرآن در آغوش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هنوز لحظات اول تولد امام علی علیه السلام بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را به بغل گرفت حضرت ابوطالب علیه السلام می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با علی علیه السلام صحبتهای خصوصی می کرد و سوالات بسیاری از او نمود علی علیه السلام هم با اسراری که بین خود داشتند با آن حضرت سخن گفت: و آنگونه که انبیا و جانشینانش با یکدیگر سخن می گویند با هم صحبت کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با زبان مبارک خود دهان علی علیه السلام را باز کرد و زبان خود را در دهان او قرار داد. در این حال دوازده چشمه از زبان آن حضرت بر دهان علی علیه السلام باز شد و این چنین کام او را برداشت.

بعد از آن پیامبر در گوش راست علی علیه السلام اذان و در گوش چپ او اقامه گفت: سپس نوزاد کعبه رو به پدر خود کرد و گفت: اکنون نزد مشرم راهب ⁽²⁶⁾ برو و او را بشارت ده و آنچه را که دیدی برای او بازگو کن، اکنون در فلان غار است

بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله مولود کعبه را در آغوش خود گرفت و همگی به خانه ابوطالب وارد شدند. ⁽²⁷⁾

18- خبر تولد علی علیه السلام برای راهب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مثرم راهب که دستان آن قبلا اشاره شد خبر تولد علی علیه السلام را به ابوطالب داده بود و گفته بود که سلام مرا به آن تازه مولود کعبه برسان بعد از تولد علی علیه السلام در همان ساعات اول تولد رو به پدر کرد و گفت: اکنون نزد مثرم برو و او را بشارت ده...

حضرت ابوطالب از مکه راهی سرزمین شام شد تا در کوه لکام ⁽²⁸⁾ در غاری که قبلا محل آن معین شده بود مثرم را از ولادت علی علیه السلام مطلع کند. لذا در روزهای بعد از ولادت علی علیه السلام ناگهان ابوطالب علیه السلام چهل روز از چشم مردم غایب شد و راهی شام شد.

هنگامی که به کوه لکام رسید و وارد غار شد مشاهده کرد که مثرم از دنیا رفته و جسد او در رو انداز روزانه اش پیچیده شده و بسوی قبله قرار داده شده است. و هم چنین او دو مار سیاه و سفید را دید که کنار بدن او از آن مواظبت می کنند مارها همین که حضرت را دیدند، در غار پنهان شدند. حضرت ابوطالب علیه السلام مقابل جنازه مثرم قرار گرفت و گفت: سلام بر تو ای ولی خدا. ناگهان خداوند مثرم را زنده کرد او به پا خاست در حالیکه دست بر صورت خود می کشید و می گفت:

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا ولی الله و الامام بعد نبی الله

حضرت ابوطالب به مثرم گفت: بشارت ده که علی در زمین ظاهر گشته است!

مثرم پرسید: علامت آن شبی که بدنیا آمد چه بود؟ حضرت ابوطالب علیه السلام تمام ماجراهای پیش آمده را برای مثرم بازگو کرد، تا آنجا که گفت: علی علیه السلام به سخن آمد و به من گفت: نزد تو بیایم و تو را بشارت دهم و آنچه دیده ام برایت بازگو کنم.

مثرم گریه کرد و سپس سجده شکر بجا آورد و بعد از آن دراز کشید و خوابید و گفت: رو انداز را روی من قرار بده؛ ابوطالب روانداز او را انداخت و متوجه شد او از دنیا رفته است ابوطالب علیه السلام سه روز در آنجا ماند و هر چه با مثرم سخن گفت: پاسخی نشنید.

اینجا بود که بار دیگر دو مار بیرون آمدند و به او گفتند: سلام بر تو ای ابوطالب علیه السلام حضرت هم جواب آنها را داد. سپس به او گفتند: نزد ولی خدا باز گرد که تو از دیگران سزاوارتر به حفظ و نگهداری او هستی.

حضرت به آن دو مار گفت: شما کیستید؟ آنها گفتند: ما عمل صالح او هستیم که خداوند ما را از نیکیهای اعمالش خلق کرده و تا روز قیامت در اینجا از او محافظت می کنیم و روز قیامت یکی از ما پیش روی او و دیگری از پشت سرش او را به بهشت هدایت می کنیم.

پس از این ماجرا حضرت ابوطالب علیه السلام از شام به مکه بازگشت و این سفر چهل روز به طول انجامید. ⁽²⁹⁾

19- غذای بهشتی برای ابوطالب علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آن هنگام که حضرت ابوطالب علیه السلام خبر ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام را از مثرم راهب شنید به او گفت: من واقعیت سخن تو را باید با برهانی روشن و دلیلی

واضح بدانم. مثرم گفت: چه می خواهی که از خداوند برایت بخواهم و هم اکنون به تو عطا کند تا برایت دلیلی باشد؟

حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

هم اکنون غذایی از بهشت می خواهم

راهب این دعا را کرد و هنوز دعایش تمام نشده بود که طبقی ظاهر شد که در آن از میوه های بهشت بود: رطب، انگور و انار حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ یک انار برداشت و از نزد مثرم بیرون آمد و خوشحال به خانه رسید و آن را میل کرد. از همان میوه بهشتی در صلب مقدس امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به وجود آمد. (30)

20- غذای بهشتی برای فاطمه بنت اسد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی فاطمه بنت اسد پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را دید که خرمایی میل می کند که بوی خوش آن از تمام عطرهاى مشک و عنبر بالاتر است و آن خرما از نخلى بود که شاخه اى نداشت!

فاطمه از پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خرما در خواست کرد و حضرت خرمائی به او داد تا او میل کند فاطمه پس از اینکه آن خرما را خورد خرمایی نیز برای شوهرش ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ طلب کرد حضرت برای او هم خرما داد.

شب که شد ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ بوی خوشی را استشمام کرد که هرگز مانند آن را نبوییده بود. فاطمه که متوجه ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ بود خرما را به او نشان داد و او هم میل کرد. و وجود جسمانی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از نتیجه آن خرمای بهشتی بوجود آمد. (31)

21- پیشگوئی کاهن درباره مادر علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی حضرت فاطمه بنت اسد مادر علی علیه السلام با عده ای از زنان قریش نشسته بود در این حال پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) با چهره نورانی خود ظاهر شدند در حالی که یکی از کاهنان پشت سر آن حضرت می آمد و آن حضرت را زیر نظر داشت و به دقت او را نگاه می کرد.

وقتی پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) نزد آن زنان رسیدند کاهن از آنان درباره حضرت پرسید. آنان گفتند: این محمد است، صاحب شرف عظیم و فضیلت شامخ، کاهن آنچه از منزلت حضرت می دانست به آنان گفت، و درباره آینده آن حضرت و پیامبریش و مقام بلندی که به آن دست خواهد یافت به آنان بشارت داد سپس اضافه کرد:

در بین شما آن بانویی که پیامبر را در کودکی پرستاری کرده است بزودی همین پیامبر فرزند این زن را پرستاری می کند ⁽³²⁾ که هر دو از یک ریشه اند. او را به اسرار و صحبت خود مخصوص می گرداند و یگانگی و برادری خود را با او قرار می دهد.

فاطمه بنت اسد به کاهن گفت: منم آنکه از او نگهداری کرده ام. من همسر عمومی او هستم که به آینده او امید دارد و منتظر است، کاهن گفت: اگر راست می گویی بزودی پسری عالم، و مطیع پروردگار و عالی مقام به دنیا می آوری که نام او سه حرف است.

او در همه امورش پیرو این پیامبر است و در همه امور کوچک و بزرگ او را یاری می کند پریشانی ها را از او می زداید... او و پسر تو که جانشین اوست پیامبر را بعد از رحلتش در حجره اش دفن می کند. ⁽³³⁾

22 خواب فاطمه بنت اسد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فاطمه بنت اسد می گوید: آن روز درباره سخن آن کاهن فکر کردم و شب همان طور در خواب چنین دیدم: که کوههای شام به حرکت درآمده و پیش می آمدند در حالی که پوششی از آهن بر روی آنها بود، و از داخل آنها صدای وحشتناکی برمی خاست. کوههای مکه نیز به حرکت درآمده و به استقبال آنها رفتند و با همان صدای وحشتناک جوابشان را دادند. منظره وحشت آوری بود و آن کوهها مانند شتر رم کرده و در هیجان بودند. کوه ابوقییس مانند اسب به حرکت درآمده بود و قطعات آن از راست و چپش می افتاد و مردم آنها را جمع می کردند.

من نیز همراه مردم به جمع کردن پرداختم و چهار شمشیر و یک کلاه خود آهنین طلاکوب شده برداشتم همینکه وارد مکه شدم یکی از آن شمشیرها در آب افتاد و به قعر آن رسید و سپس به آسمان بالا رفت دومی آن هم مستقیم به آسمان رفت و سومی به زمین افتاد و شکست و چهارمی از غلاف بیرون کشیده و در دست من ماند.

من آن را بدست گرفته و می چرخاندم که ناگاه آن شمشیر به بچه شیری تبدیل شد و سپس به شیر مهبی مبدل گردید و از دست من خارج شد و به سوی کوهها به راه افتاد و همچنان پستی و بلندی های آن را در می نوردید. در آن حال مردم از او می ترسیدند و از او حذر می کردند، که ناگهان محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) آمد و دست در گردن او انداخت و مانند آهوی مهربان با او همراه شد.

آنگاه من از خواب بیدار شدم در حالی که مرا لرزه گرفته بود و به وحشت افتاده بودم در پی تعبیرکنندگان خواب خود رفتم تا آنکه یکی از آنها خواب مرا، به من خبر داد او در تعبیر چنین گفت:

تو چهار فرزند پسر و بعد از آنها دختری بدنی می آوری یکی از پسران تو غرق می شود و دیگری در جنگ کشته می شود و آن دیگر می میرد و نسل او باقی می ماند ولی چهارمی آنها امام مردم می شود او صاحب شمشیر و حقیقت است او صاحب فضیلت و مقام والا است او پیامبر مبعوث شده را به بهترین وجهی اطاعت می کند (34)

23- خواب بعدی فاطمه بنت اسد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فاطمه بنت اسد می گوید: این رویا همچنان در ذهن من بود تا خداوند سه پسر به من عطا کرد: عقیل و طالب و جعفر سپس به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ حامه شدم. در آن ماهی که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به دنیا آوردم در خواب دیدم عمودی از آهن از وسط سر من جدا شد و در هوا به حرکت درآمد تا به آسمان رسید و سپس به سوی من بازگشت در خواب پرسیدم: این چیست؟ به من گفته شد: این قاتل اهل کفر و صاحب پیمان پیروزی است. حمله او شدید است و از ترس او به وحشت درمی آیند.

او کمک پروردگار برای پیامبرش و تأیید او بر علیه دشمنش می باشد (35)

24- قربانی برای درخواست فرزند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت ابوطالب و فاطمه بنت اسد تا مدتی صاحب هیچ فرزندی نمی شدند. به همین جهت سرپرستی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را بر عهده گرفتند و از وجود او

خرسند شدند و درخشش وجود او را در خانه خود سعادت می دانستند و او را بعنوان فرزند خود پذیرفتند.

پیامبر (ﷺ) در خانه آنان بهترین و بالاترین دوران رشد را سپری کرد محبت مادرانه فاطمه بنت اسد نسبت به پیامبر (ﷺ) در حدی بود که آن حضرت او را مادر خطاب می کرد. پیامبر (ﷺ) در آن روزگار رغبت فاطمه را به مادر شدن متوجه شد لذا روزی به او فرمود:

مادر جان! یک قربانی خالصانه برای خداوند ذبح کن و در آن شریکی قرار مده، خداوند آن را از تو می پذیرد و از تو قبول می کند و حاجت تو را زود برمی آورد.

فاطمه بنت اسد امر پیامبر (ﷺ) را اطاعت کرد و خالصانه قربانی کرد و از خداوند خواست فرزند پسری به او عطا کند. دعای او را مستجاب کرد و او به آرزویش رساند و پنج فرزند به او عطا فرمود: عقیل، طالب، جعفر، علی علیهم السلام ، و بعد از آنها خواهرشان فاخته که معروف به ام هانی است ⁽³⁶⁾

25- لرزه در مکه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از آن شبی که وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام در رحم مادر قرار گرفت تا چند روز زمین به لرزه درآمد بطوری که قریش بشدت از آن زمین لرزه نگران شدند و به وحشت افتادند و به یکدیگر گفتند:

خدایان بت های خود را بر فراز کوه ابوقییس ببرید تا از آنها بخواهیم این زلزله را برطرف کنند و این مسئله را دفع نمایند.

وقتی آنها به همراه بت ها بر فراز کوه جمع شدند لرزش آن بیشتر شد بطوری که صخره ها و تخته سنگها را به حرکت درآورد و آنها را متلاشی ساخت و بتها به

صورت روی زمین افتادند. آنها وقتی این منظره را دیدند گفتند: ما در مقابل این امر عظیم طاقت نداریم! اینجا بود که حضرت ابوطالب علیه السلام بر فراز کوه آمد و در حالی که به اضطراب مردم اهمیتی نمی داد فرمود: ای مردم خداوند تبارک و تعالی امشب حادثه جدیدی در جهان هستی ایجاد کرده و مخلوقی را خلق کرده که اگر او را اطاعت نکنید و به ولایت او اقرار ننمایید و به امامتش گواه نباشید، این لرزه و زلزله آرام نمی گیرد و آنقدر ادامه پیدا می کند که در سرزمین تهامه برای شما مسکنی باقی نماند.

مردم گفتند: ای ابوطالب، هر چه تو بگویی می پذیرم حضرت ابوطالب علیه السلام گریه کرد و دستهای خود را به سوی خداوند بلند کرد و عرضه داشت: الهی و سیدی اسالک بالمحمدية المحمودة و بالعلوية العالیه و بالفاطمية البيضاء و الا تفضلت علی تهامه بالرافة و الرحمة ⁽³⁷⁾ با دعای حضرت ابوطالب علیه السلام زلزله آرام گرفت و مردم این دعا را بخاطر خود سپردند و نوشتند و در همان زمان جاهلیت آن دعا را در گرفتاریهای خود می خواندند در حالی که معانی و حقیقت آن را نمی دانستند ⁽³⁸⁾

26- تکلم علی علیه السلام در رحم مادر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از هنگامی که فاطمه بنت اسد به امیرالمؤمنین علیه السلام حامله شد زیبایی چهره اش افزوده گشت فاطمه صدای فرزندش را از درون می شنید که می گفت:
لا اله الا الله، محمد رسول الله، به تخطم النبوة و بی تخطم الولاية، خدایی جز الله نیست، محمد پیامبر خداست، با او نبوت و با من ولایت ختم می شود

گاهی حضرت در شکم مادر خود با مردم بیرون سخن می گفت حتی روزی با برادر خود جعفر سخن گفت، که جعفر با شنیدن صدای علی علیه السلام از درون شکم فاطمه بنت اسد بیهوش روی زمین افتاد ⁽³⁹⁾

27- سقوط بتها در مقابل فاطمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی فاطمه بنت اسد برای زیارت وارد کعبه شد ناگهان بتها به صورت روی زمین افتادند فاطمه بنت اسد دست بر شکم خود کشید و خطاب به پسرش گفت:

نور چشمانم، اکنون که به دنیا نیامده ای بتها در برابرت سجده می کنند، پس چگونه خواهی بود زمانی که بدنیا بیایی؟!

فاطمه این ماجرا را برای شوهرش ابوطالب علیه السلام نقل کرد حضرت گفت: این فرزند؛ همان کسی است که شیری در راه طائف درباره او با من سخن گفت؛ و خبر تولد او را به من داد. (روزی در راه طائف شیری با حضرت ابوطالب روبرو شد و در مقابل او تعظیم کرد. حضرت ابوطالب به او فرمود: بحق خالقت ماجرای خود را برایم بازگو کن شیر گفت:

تو پدر اسد الله و پشتیبان محمد پیامبر خدا و مربی شیر خدا هستی!) ⁽⁴⁰⁾

28- گفتگوی و تبریک موجودات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فاطمه بنت اسد می گوید: چندین ماه که از حمل من می گذشت، وقتی نزدیک دنیا آمدن علی علیه السلام شد از نار هر سنگ و کلوخ و درختی که عبور می کردم می شنیدم که به من می گفتند:

هنیئالک یا فاطمه، بما خصک الله من الفضل و الکرامة بحملک بالامام الکریم
ای فاطمه گوارایت باد، آنچه از فضل کرامت، که خدایت بدان اختصاص داده،
بخاطر آنکه تو حامل امام کریم هستی⁽⁴¹⁾

29- ابوطالب صبر کن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شب جمعه سیزدهم ماه رجب سال سی ام از عام الفیل بود⁽⁴²⁾ ثلثی از شب
گذشته بود که درد حمل بر فاطمه بنت اسد عارض شد حضرت ابوطالب به او
گفت: ناراحت به نظر می آیی؟ فاطمه گفت: احساس درد و ناراحتی دارم.
حضرت آن اسمی را که در ذکر آن از گرفتاریها نجات می یافت را بر زبان آورد
و فاطمه نیز بواسطه گفتن آن ذکر آرام گفت:

سپس به او گفت: من می روم عده ای از زنان آشنایت را بیاورم تا در این
موقع شب تو را در ولادت فرزندت یاری دهند.

فاطمه گفت: هر طور صلاح می دانی عمل کن.

ناگهان صدایی از گوشه خانه شنیده شد که گفت: ای ابوطالب، صبر کن! چرا

که ولی خدا را دست نجس نباید لمس کند⁽⁴³⁾

30- فاطمه بنت اسد و ورود به کعبه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

صبح هنگام، بار دیگر فاطمه بنت اسد را درد عارض شد. حضرت ابوطالب
عَلَيْهِ السَّلَامُ ناراحت و پریشان از خانه بیرون آمد در راه عده ای از زنان قریش را دید
که علت ناراحتی را از او پرسیدند حضرت پاسخ داد: فاطمه در شدیدترین حال
وضع حمل قرار گرفته است و سپس ابوطالب دست بر صورتش گذاشت در این
حال پیامبر ﷺ رسید و پرسید:

عمو جان، چرا ناراحتی؟!

عرض کرد: فاطمه بنت اسد در حال وضع حال است.

در همین حال، فاطمه ندایی را شنید که می گوید: ای فاطمه، بر تو باد که به

خانه خدا بروی!

پیامبر ﷺ دست ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ را گرفت و با هم نزد فاطمه آمدند و او را

با خود کنار خانه خدا آوردند ⁽⁴⁴⁾

31- جبرئیل و فاطمه بنت اسد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فاطمه بنت اسد در قسمت پشت کعبه (یعنی پشت آن سمتی که درب در آن

است) ایستاده بود و رو به کعبه دعا می خواند که ناگهان پیش چشمان همه

حاضران دیوار خانه خدا از همان قسمت شکاف برداشت و آنقدر از هم فاصله

گرفت که فاطمه توانست از شکاف دیوار وارد شود و جبرئیل او را به داخل برد

و دوباره دیوار به هم آمد و او داخل کعبه ماند ⁽⁴⁵⁾

32- فاطمه در داخل کعبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قدم گذاشتن فاطمه بنت اسد به داخل کعبه چیزی جز دعوت خداوند نبود

چرا که از در خانه وارد نشد بلکه خالق جهان دیوار را برای او شکافت و فاطمه

را فرا خواند و دوباره دیوار را بست و اینک باید، پذیرایی الهی از این مهمان

صورت گیرد.

آری این چنین بود که فاطمه بنت اسد به داخل کعبه چیزی جز دعوت

خداوند نبود چرا که از در خانه وارد نشد بلکه خالق جهان دیوار را برای او

شکافت و فاطمه را فرا خواند و دوباره دیوار را بست و اینک باید، پذیرایی الهی از این مهمان صورت گیرد.

آری این چنین بود که فاطمه در آن سه روزی که در درون کعبه ماند از میوه ها و غذای بهشتی برایش آوردند (46).

33- پرستاران فاطمه در کعبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی فاطمه بنت اسد در درون کعبه قرار گرفت پنج بانو نزد او آمدند در حالی که لباس همچون حریر سفید بر تن داشتند و عطری خوش تر از مشک ناب از آنان شنیده می شد. اینان حوا و ساره و آسیه و مادر موسی بن عمران و مریم مادر عیسی علیها السلام بودند،

اینان از طرف خداوند برای کمک در ولادت علی علیه السلام فرستاده شدند چرا که نباید زنان ناپاک مکه در ولادت چنین مولودی حضور داشته باشند، آنان رو به فاطمه کردند و گفتند: السلام علیک ولیة الله: سلام بر تو ای بانویی که از اولیای خدا هستی

فاطمه جواب سلام آنان را داد. زنان بهشتی برابر او نشستند در حالی که هر یک ظرف عطری از نقره در دست داشتند (47)

34- چگونگی تولد علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام بر روی سنگ سرخی که در گوشه راست کعبه است بدنیا آمد و همین که قدم بر زمین گذاشت به سجده افتاد و در همان حال دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت:

اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا و رسول الله. و ان عليا و صي محمد رسول الله. بحمد يختم الله النبوة و بي يتم الوصية و انا اميرالمومنين يعنى: شهادت مى دهم كه خدایى جز الله نیست و محمد پیامبر خداست و على وصى محمد رسول الله است. با محمد نبوت ختم مى شود و با من وصایت كامل مى شود و من اميرالمؤمنين هستم

سپس فرمود:

جاء الحق و زهق الباطل حق آمد و باطل رفت. (48)

35- ناله شیطان در تولد علی عليه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آنگاه كه اميرالمومنين على عليه السلام به دنيا آمد نور حضرت از كعبه تا سينه آسمان را شكافت و بتهاى كه بر روى كعبه نصب شده بود به صورت افتادند. شيطان فریاد بر آورد و گفت: واى بر بتها و عبادت كندگانشان از اين فرزند!

(49)

36- على عليه السلام و بانوان بهشتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی على عليه السلام به دنيا آمد رو به آن پنج بانوى بهشتى نمود و به آنها سلام و خير مقدم گفت: و سپس فرمود:

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له. و اشته ان محمدا رسول الله. به تختم النبوة و بي تختم الولاية؛ شهادت مى دهم كه خدایى جز الله نیست، یگانه است است و شريك ندارد. و شهادت مى دهم كه محمد پیامبر خداست، با او نبوت و با من ولایت ختم مى شود

آنگاه حضرت حوا؛ تازه مولد را از زمین برداشت و در آغوش خود گرفت. علی علیه السلام نگاهی به صورت او انداخت و با بیانی رسا و واضح گفت: سلام بر تو ای مادر! حوا پاسخ گفت: سلام بر تو پسرم!

حضرت پرسید: پدرم (آدم علیه السلام) چه می کند؟ گفت: غرق در نعمتهای خداوند است و در جوار پروردگار متنعم است. سپس حضرت مریم نزدیک آمد در حالی که ظرف عطری همراهش بود و علی علیه السلام را از آغوش حوا گرفت. مولود کعبه نگاهی به روی مریم کرد و گفت: سلام بر تو خواهرم! گفت: سلام بر تو برادرم! پرسید عمویم چه می کند؟ او گفت: خوب است و به تو سلام رسانده است. آنگاه مریم با عطری که همراه داشت علی علیه السلام را معطر نمود.

آنگاه حضرت آسیه علی علیه السلام را در آغوش گرفت و او را در پارچه ای که همراه داشت پیچید و گفت: این فرزند پاک و مطهر به دنیا آمده است حرارت آهن به او نمی رسد مگر بر دست مردی که خدا و رسول و ملائکه و آسمان و زمین و دریاها او را مبعوض می دارند و جهنم مشتاق آن مرد است ⁽⁵⁰⁾.

37- ملاقات انبیاء الهی با علی علیه السلام در کعبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی که علی علیه السلام در کعبه پا به عرصه وجود گذاشت پنج تن از انبیا الهی وارد کعبه شدند علی علیه السلام با دیدن آنها حرکتی کرد و خندید. آنان گفتند: سلام بر تو ای ولی خدا و خلیفه پیامبر خدا؛ حضرت در جواب آنها فرمود: و علیکم السلام و رحمة الله برکاته و سپس به هر یک جداگانه سلام کرد.

آنها حضرت آدم، حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السلام بودند که یکی پس از دیگری نوزاد را گرفته و بوسیدند و زبان به مدح او گشودند و سپس رفتند ⁽⁵¹⁾.

38- ملائکه الهی در محضر مولود کعبه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فاطمه بنت اسد می گوید: ناگهان پس از اینکه علی علیه السلام به دنیا آمد صدای بال ملائکه را شنیدم و ابری سفید رنگ را دیدم که تا کنار فرزندم آمد و او را با خود برداشت و به آسمان برد. در این حال شنیدم که ندایی می گفت: بگردانید علی بن ابیطالب را در شرق و غرب زمین، و خشکی و دریاها را آن و کوهها و آسمانهای آن، و احکام پیامبران و علوم وصیین و همه اخلاق انبیا و مرسلین و اوصیا و صدیقین را به او بدهید، و آنچه درباره برادرش سید الاولین و آخرین انجام شده برای او هم انجام دهید. او را بر همه انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین و اهل آسمانها و زمین نشان دهید که ولی خدای رب العالمین است.

فاطمه گوید: رفت و بازگشت علی علیه السلام کمتر از ساعتی طول کشید و او را باز گرداندند. ناگهان ابری دیگر را دیدم که به سوی او پایین آمد و مانند دفعه اول او را با خود برد و شنیدم ندایی را که می گفت:

علی بن ابیطالب را نزد همه مخلوقات خدا ببرید و احکام علم و حلم و ورع و زهد و تقوا و سخاوت و بلند مرتبگی و نورانیت و تواضع و خشوع و رقت و هیبت و مروت و کرم و مودت و شفاعت و شجاعت و حفظ و دیانت و قناعت و فصاحت و عفاف و انصاف و نیکی و همه اخلاق انبیا را به او دهید.

فاطمه می گوید: ناگاه فرزندم را در مقابلم دیدم که او را در حریر سفید بهشتی پیچیده بودند و به من گفتند:

او را از چشم بینندگان حفظ کن که ولی رب العالمین است بدان که وارد بهشت نمی شود کسی، مگر که ولایت او را بپذیرد و امامت او را تصدیق کند

خوشا به حال آنکه تابع اوست و وای بر کسی که از او روگردان شود مثل او چون کشتی نوح است که هر که بر آن سوار شد نجات می یابد و هر که از آن باز ماند غرق می شود و سقوط می کند. فاطمه می گوید: سپس در گوش علی علیه السلام مطلبی گفتند که من نفهمیدم بعد او را بوسیدند و رفتند ⁽⁵²⁾

39- ندای الهی در بدرقه مولود کعبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فاطمه بنت اسد سه روز در کعبه ماند در آغاز روز چهارم فاطمه آماده بیرون آمدن از کعبه شد. او فرزند خود را در آغوش گرفت و برخاست تا خارج شود که ندای را شنید که چنین می گوید:

ای فاطمه، نام این مولود را علی بگذار چرا که من خدای علی اعلی هستم. من نام او را از نام خود گرفته ام، و او را به ادب خود آموخته ام و امر خود را به او سپرده ام، و او را بر غوامض علم خود آگاهی داده ام. او در خانه من به دنیا آمده است. او اول کسی است که بر فراز خانه من اذان می گوید: و بتها را می شکند و آنها را از بالای کعبه به صورت پایین می اندازد.

اوست که مرا به عظمت یاد می کند و مرا تقدیس و تمجید می کند و به یگانگی یاد می نماید. اوست اما بعد از حبیب من....

خوشا به حال کسی که او را دوست می دارد و او را اطاعت می کند ⁽⁵³⁾

40- حوادث آسمانی در تولد علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آن شبی که امیرالمؤمنین علیه السلام به دنیا آمد، در آسمان نور افشانی شد، و نور ستارگان چند برابر گردید. قریش با دیدن این منظره غیر منتظره، دیدگان را به تعجب گشودند و مردم هیجان زده از خانه های خود بیرون ریختند و با یکدیگر

گفتگو می کردند و می گفتند: لابد امشب در آسمان حادثه ای روی داده است که این چنین شده است (54)

41- حجت خدا کامل شد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی مادر علی علیه السلام وارد کعبه شد در بین مردم سخن فقط از میهمان کعبه بود همه متوجه حضرت ابوطالب علیه السلام بودند در این انتظار، ناگاه آن حضرت بیرون آمد و در گذرگاهها و بازارهای مکه به راه افتاد و این اعلام را برای مردم آورد که: یا ایها الناس، تمت حجة الله ای مردم حجت خدا کامل شد! مردم که از این مطلب چیزی نمی فهمیدند، درباره علت نورانی شدن آسمان و ازدیاد نور ستارگان از او سؤال می کردند حضرت ابوطالب در جواب آنها می فرمود:

بشارت باد شما را! در این شب ولیی از اولیای خدا ظاهر شده که خدا صفات نیک را در او کامل نموده و با او جانشینان ختم می شوند او امام متقین، و یاری دهنده دین، و ریشه کن کننده مشرکین، و باعث غیظ منافقین، و زینت عبادت کنندگان، و جانشین رسول رب العالمین است، اوست امام هدایت، و ستاره بلند مرتبه، و چراغ تاریکیها، و نابودکننده شرک. او ریشه یقین و رئیس دین است

حضرت تا صبح در کوچه های مکه می گردید. مردمی که در هر محله دور او جمع می شوند این اعلام را از او می شنیدند (55).

42- سال خیر و برکت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی که پیامبر اسلام ﷺ خبر تولد علی عَلِيٌّ را شنید در ولادت نوزاد با برکت کعبه فرمود:

امشب مولودی بر ایمان به دنیا آمده که خداوند به وسیله او ابواب بسیاری از نعمت و رحمت را بر ما باز می نماید و نیز آن سال را سال خیر و بکرت نامید
(56)

43- سخنان مادر مولود کعبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صبح روز چهارم وقتی فاطمه از کعبه بیرون آمد در مقابل چشمان به انتظار نشسته مردم، ناگهان دیوار کعبه از همان جای قبل شکاف برداشت و از هم فاصله گرفت تا حدی که فاطمه توانست از آن خارج شود. مردم در کمال تعجب ناظر این مطلب عجیب بودند آنها دیدند آن بانوی با عظمت مولود کعبه را در آغوش فشرده و نوزاد خندان است و با این حال از شکاف دیوار کعبه خارج شد قبل از آنکه کسی سؤال کند، فاطمه رو به مردم کرد و چنین سخن آغاز کرد.

ای مردم من بر زنانی که قبل از من بوده اند فضیلت داده شدم... من وارد خانه محترم خداوند شدم و در خانه عتیق الهی فرزند به دنیا آوردم و سه روز درون آن ماندم و از میوه ها و غذاهای بهشت خوردم آنگاه فرمود: هنگامی که فرزندم را در آغوش گرفتم و خواستم از کعبه خارج شوم هاتفی ندایم داد:
ای فاطمه نام این مولود را علی بگذار... (57)

44- تبریک تولد علی عَلِيٌّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیامبر اسلام ﷺ می فرماید: هنگام ولادت علی عَلِيٌّ جبرئیل بر من نازل شد و چنین پیام آورد:

ای حبیب خدا، خداوند علی اعلی بر تو سلام می رساند و برای ولادت برادرت علی به تو تبریک می گوید: و می فرماید: اکنون زمان ظهور نبوت تو و اعلام وحی تو و پرده برداری از رسالت تو نزدیک شده است، چرا که تو را به برادرت و وزیرت و دامادت و جانشینت مویذ داشته ام. کسی که با او کمر تو را محکم نمودم و ذکر تو را علنی ساختم.

اکنون برخیز و استقبال او برو، و او را با دست راست در آغوش گیر، چرا که او اصحاب یمین است و شیعیان او پیشانی سفیدان نشانه دار هستند ⁽⁵⁸⁾ لذا به همین جهت است که در روایتی پیامبر اسلام ﷺ فرمود: علی منی به منزله راسی من بدنی؛ نسبت علی با من مانند نسبت سر من است با بدن من ⁽⁵⁹⁾

45- دیدار پیامبر ﷺ با علی عَلِيٌّ در تولد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قبل از هر کسی، پیامبر ﷺ و ابوطالب عَلِيٌّ طبق پیام الهی زمان خروج فاطمه را از کعبه می دانستند لذا قبل از همه کنار کعبه حاضر بودند. پس از سخنان فاطمه برای مردم حضرت ابوطالب عَلِيٌّ به همراه پیامبر ﷺ پیش آمدند. فاطمه برایشان آنچه که در کعبه اتفاق افتاده بود شرح داد و فضیلتی را که خداوند به او و فرزندش ارزانی داشته را بیان کرد. و مردمی که گوش می کردند غرق در حیرت بودند.

ابوطالب عَلِيٌّ بسیار خوشحال بود. و در نگاه اول علی عَلِيٌّ به پدر خود گفت: السلام علیک یا ابه و رحمة الله و برکاته حضرت ابوطالب عَلِيٌّ هم در

جواب گفت: و عليك السلام يا بنی و رحمة الله و برکاته و سپس فرزند خود را در آغوش گرفت.

پیامبر ﷺ در حالی که بشدت مسرور بود نزدیک آمد، تا چشم علی علیه السلام به آن حضرت افتاد از خوشحالی، خود را حرکتی داد و به روی او خندید و عرض کرد: السلام عليك يا رسول الله و رحمة الله و برکاته و گفت: مرا در آغوش بگیر!

پیامبر ﷺ پاسخ سلامش را داد و او را در آغوش گرفت او را بوسید و دست در دست او گذاشت سپس نوزاد کعبه دست راست بر گوش راست خود گذاشت و اذان و اقامه گفت: و به یگانگی خداوند عز و جل و رسالت پیامبر ﷺ شهادت داد (60)

46- قرائت کتب انبیاء علیاً توسط علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در حالی که نوزاد کعبه در آغوش پیامبر ﷺ بود، رو به آن حضرت کرد و پرسید: یا رسول الله بخوانم؟! حضرت فرمود: بخوان آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام سینه خود را صاف کرد و شروع به خواندن کتب انبیای گذشته نمود ابتدا از صحف حضرت آدم علیه السلام که به دست پسرش شیث نگهداری شده بود آغاز کرد و آنها را چنان خواند که اگر حضرت شیث علیه السلام حاضر بود اقرار می کرد که علی علیه السلام آنها را از او بهتر می داند، سپس صحف حضرت نوح علیه السلام و بعد صحف حضرت ابراهیم علیه السلام را بخواند و بعد از آن تورات حضرت موسی علیه السلام را خواند سپس زبور حضرت داود علیه السلام را طوری خواند که اگر آن حضرت حاضر بود اقرار می کرد که علی علیه السلام زبور را بهتر از او می داند. و سپس انجیل را خواند (61)

47- نامگذاری نوزاد کعبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چنانچه در داستان های قبلی اشاره شد نامگذاری حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ توسط درخواست ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ و مادرش در بیرون مکه انجام شد که خداوند لوح سبزی را از آسمان فرستاد و به این وسیله به نام علی نامگذاری شد.

این لوح سبزی که از آسمان توسط ابری برای حضرت ابوطالب آورده شده بود را در کعبه آویختند تا نسلهای آینده علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بهتر بشناسند و از ساعات اول حیات او مقام عظیمش را درک کنند.

این لوح همچنان در خانه خدا بود و کسی جرأت دست زدن به آن را پیدا نکرد تا زمانی که هشام بن عبدالملک آن را از جایش برداشت و دیگر کسی از سرنوشت آن لوح سبز اطلاعی پیدا نکرد ⁽⁶²⁾

48- جلوه ای نورانی بر آسمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بدنیا آمد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به فاطمه بنت اسد فرمود: ای فاطمه نزد حمزه برو و او را به این تازه مولود بشارت ده، فاطمه رفت و به او خبر داد وقتی بازگشت مشاهده کرد که نوری از وجود مقدس امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به سوی آسمان بالا می رود.

فردای ولادت نیز دوباره پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به دیار تازه مولود آمد. تا چشم علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افتاد به حضرت سلام کرد و به روی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خندید و اشاره کرد که مرا در آغوش بگیر، و مانند روز گذشته به من آب گوارا بنوشان.

پیامبر ﷺ او را در آغوش گرفت آنگاه فاطمه بنت اسد گفت: به خدا سوگند؛ او را می شناسد (63).

49- مومنین به وسیله تو رستگار شوند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیامبر اسلام ﷺ می فرماید وقتی علی عَلِيٌّ را در بغل گرفتم علی بن ابیطالب شروع به خواندن همان قرآنی نمود که خداوند بعدها بر من نازل کرد... امیرالمؤمنین عَلِيٌّ سینه را صاف نمود و از اول سوره مؤمنین شروع به خواندن کرد تا آیه 11 آن سوره؛ بعد پیامبر ﷺ خطاب به علی عَلِيٌّ فرمود:

قد افلحوایک، انت والله امیرهم، تمیرهم من علمک فیمتارون، و انت دلیلهم و بک تهیدون...؛ مومنان به وسیله تو رستگار شوند. بخدا قسم تو امیر آنها هستی. از علوم خود به مؤمنان توشه می دهی و آنان استفاده می برند.

به خدا قسم تو راهنمای مؤمنان هستی، و بوسیله تو هدایت می شوند. بخدا قسم تو جانشین و وزیر و داماد منی. تو یاور دین من و اداکننده قرضهای من و همسرم دخترم و پدر دو نوه ام و خلیفه من در امتم هستی. خوشا به حال کسی که تابع تو باشد و تو را دوست بدارد، و وای بر کسی که عصیان تو را نماید و با تو دشمنی کند.

به خدا قسم دوست نمی دارد تو را مگر سعادت مند و دشمن نمی دارد. تو را مگر شقاوتمند (64)

50- ولیمه ابوطالب در تولد علی عَلِيٌّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در روز سوم از ولادت علی عَلِيٌّ حضرت ابوطالب عَلِيٌّ اعلام عمومی کرد و گفت: همه در ولیمه پسر من علی بیایید.

برای این سفره سیصد شتر و هزار راس گاو و گوسفند قربانی شد و ولیمه عظیمی به پا شد آنگاه که سفره ها چیده می شود حضرت ابوطالب اعلام کرد که: ای مردم! هر کسی برای ولیمه پسر علی می آید، هفت بار گرد کعبه طواف کند و وقتی وارد خانه من شد بر فرزندم علی سلام کند، چرا که خداوند این فرزند را شرافت خاصی داده است

مردم نیز طبق دستور آن حضرت طواف می کردند و سپس به خانه او می آمدند و بر تازه مولود سلام می کردند و بر سر سفره ها می نشستند و از ولیمه مولود کعبه تبرک می جستند (65).

51- پیوسته مظلوم بوده ام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عليه السلام می فرماید: من پیوسته مظلوم بوده ام (از کودکی) تا به امروز چنین بوده است.

(فراموش نمی کنم) هنگامی را که برادرم عقیل به چشم درد مبتلا شد او به حکم ضرورت می بایست دارو مصرف می کرد.

اما بهانه می آورد و تسلیم نمی شد و می گفت: اگر بناست من دارو مصرف کنم نخست باید علی از آن دارو استفاده کند و کسان من (برای خوشایند او) مرا مجبور می کردند و آن دارو را در چشمان من که هیچ دردی نداشت می ریختند (66)... اما مظلومیت بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این بود که: هر کینه ای که قریش از رسول خدا بر دل داشت (و جرات اظهار و یا فرصت ابراز آن را نیافت) پس از رحلت آن حضرت همه را بر من آشکار ساخت و تا توانست بر من ستم کرد...

قریش چه از جان من می خواهد اگر خونی را از آنها ریخته ام به امر خدا و فرمان رسولش بوده است آیا پاداش کسی که در طاعت خدا و رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امر بوده است باید این چنین داده شود؟!!!

قریش دنیا را به نام ما خورد و بر گرده ما سوار شد!
شگفتا از اسمی بدان پایه و از حرمت و عظمت، و مسمایی بدین حد از خواری و خفت (67).

52- خانواده ای با ایمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مشغول نماز بود و علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز به آن حضرت اقتداء کرده بود ابوطالب در حالی از کنار آنها می گذشت که پسرش جعفر نیز همراهش بود.

ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام به جعفر گفت: پسر جانم برو، و به عموزاده ات (پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) اقتدا کن، جعفر نیز به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اقتدا کرد.

ابوطالب شاد شد و در حالی که برمی گشت این شعر را می گفت.

ان عليا جعفرا ثقني عند مسلم الزمان والكرب
والله لا اخذل النبي ولا يخذله من نبي ذوحسب
لا تخذلا وانصرا ابن عمكما اخي لا مي من بينهم و ابي

علی و جعفر من؛ پشت و پناهنده اند به وقت سختی؛ و شدت

من پیغمبر را خوار و بی کس نمی سازم که فرزندم مرد با همتی است

شما دست از محمد بردارید (علی و جعفر)... (68)

فصل دوم: از بعثت تا رحلت پیامبر

53- بهترین افراد کیست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از رسول خدا ﷺ سؤال کردند: یا رسول الله ﷺ بهترین افراد کیست؟ حضرت فرمود: بهترین آنها، و پرهیزگارترین آنها، و با فضیلت ترین آنها و نزدیکترین آنها به بهشت کسی است که به من نزدیکتر بوده و پرهیزگارتر و نزدیکتر به من نیست مگر علی بن ابیطالب. (69)

54- نگین پادشاهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطابق روایات متواتر که از طریق شیعه و سنی، نقل شده این آیه (70) در شاعران امیر مؤمنان علیؑ نازل شده و دلیل ولایت و رهبری علیؑ بعد از پیامبر ﷺ است و این آیه هنگامی نازل شد که علیؑ در مسجد مشغول نماز بود آنگاه فقیری به مسجد آمد و از حاضرین در مسجد تقاضای کمک کرد، کسی چیزی به او نداد، حضرت علیؑ در حال رکوع بود، با انگشت کوچک دست راستش اشاره کرد، سائل نزدیک آمد و انگشتر را از دست علیؑ بیرون آورد، به این ترتیب آن حضرت در رکوع نماز، انگشترش را به عنوان زکات (صدقه مستحبی) به فقیر داد، و آیه انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون در ستایش امام علیؑ نازل شد (71)

در تاریخ آمده، این انگشتر یکی از مشرکان بنام مروان بن طوق بوده، امام علیؑ هنگامی که در جنگ، بر او پیروز شد و او را به هلاکت رسانید انگشتر او را به عنوان غنائم جنگی از دست او بیرون آورد، و به حضور رسول

خدا ﷺ آورد، پیامبر ﷺ دستور داد تا علی ع از میان غنائم، آن انگشتر را برای خود بردارد ⁽⁷²⁾.

برو ای گدای مسکین در خانه علی زن
که نگین پادشاهی دهد که از کرم، گدا را ⁽⁷³⁾

55- امتیازات شیعیان علی ع

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی رسول خدا ﷺ به علی بن ابیطالب ع فرمود: ای علی! به شیعیان و یاران ده امتیاز را بشارت بده:

- 1- حلال زادگی.
- 2- ایمان صحیح.
- 3- دوستی خدا با آنها.
- 4- گشادی قبر.
- 5- روشنی پل صراط.
- 6- نترسیدن از فقر و بی نیازی قلب.
- 7- دشمنی خدا با دشمنانشان.
- 8- ایمنی از خوره.
- 9- آمرزش گناهان.
- 10- همنشینی با من در بهشت ⁽⁷⁴⁾.

56- حیوانات مسخ شده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی ع می فرماید: روزی از پیامبر اسلام ﷺ پرسیدم: یا رسول الله ﷺ حیوانات مسخ شده کدامند؟ حضرت فرمود: آنها سیزده حیوان هستند: فیل، خرس، خوک، میمون، مارماهی، سوسمار، شب پره (یا پرستو)، کرم سیاه، آبی عقرب، عنکبوت، خرگوش، سهیل و زهره (نام دو حیوان دریایی است).

آنگاه پرسیدم: علت مسخ اینها چه بود؛ خرس: مرد مابونی بود که مردها را به خود می خواند؛ خوک: عده ای نصرانی بودند که از خدا خواستند تا غذای آسمانی بر آنها بفرستد و با این که خواسته شان عملی شد بر کفر خود افزودند؛

میمون: کسانی بودند که روز شنبه بر خلاف دستور دینشان ماهی گرفتند؛ مارماهی: مرد دیوئی بود که همسرش را در اختیار مردم می گذاشت؛ سوسمار: بادیه نشینی بود که سر راه حاجیان را می گرفت و اموالشان را می ربود؛ شب پره: دزدی بود که خرماهای مردم را از سر درختان سرقت می کرد؛ کرم سیاه: سخن چینی بود که میان دوستان جدایی می انداخت؛ عقرب: مرد بد زبانی بود که هیچ کس از نیش زبانش آسوده نبود؛ عنکبوت: زنی بود که به شوهرش خیانت کرده بود؛ خرگوش: زنی بود که غسل حیض و غیره نمی کرد؛ سهیل: گمرک چی بود در یمن؛ و زهره: زنی نصرانی بود و این زن همان است که هاروت و ماروت را فریفت. (75)

57- علی علیه السلام در معراج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: یا علی همانا من در سه جا اسم ترا همراه اسم خود دیدم و با نظر بر آن انس یافتم. هنگامی که در معراجم به آسمان، به بیت المقدس رسیدم، بر صخره آن یافتم که نوشته بود خدایی جز الله نیست، محمد فرستاده خداست، او را بوسیله وزیرش تأیید کرده ام و بوسیله وزیرش یاری نموده ام.

به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابیطالب و بار دوم هنگامی بود که به سدرۃ المنتهی رسیدم دیدم بر آن نوشته است: منم خداوند یکتا که معبودی جز من نیست، محمد حبیب من است، او را به بوسیله وزیرش تأیید کرده ام و بوسیله وزیرش یاری نموده ام (76)

58- راه بهشت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: ای علی علیه السلام آیا آگاهتان
 نسازم که کدامیک از شما در اخلاق و روش به من شبیه ترید؟
 علی علیه السلام عرض کرد:، بفرمائید یا رسول الله ﷺ
 آنگاه حضرت فرمود: خوش اخلاق ترین شما، و بردبارترین شما و نیکوترین
 شما نسبت به بستگان خود، و انصاف دهنده ترین شما نسبت به خود... آنگاه
 رسول خدا ﷺ اضافه کرد: ای علی علیه السلام : هر کس صلوات بر من را فراموش
 کند راه بهشت را گم کرده است. (77)

59- علی علیه السلام در دامان مهر نبوی ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موقعی که علی علیه السلام را نزد پیامبر اکرم ﷺ آوردند، رسول خدا ﷺ به
 مادر علی علیه السلام فاطمه فرمود: برو حمزه را از ولادت علی علیه السلام با خبر کن،
 فاطمه بنت اسد گفت: یا رسول الله ﷺ اگر من بروم، چه کسی علی را شیر
 می دهد؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: تو برو من علی را سیراب خواهم کرد و
 پیغمبر ﷺ زبان مبارک خود را در دهان علی علیه السلام گذاشت، وقتی که فاطمه
 بنت اسد برگشت، علی علیه السلام را نظیر کودکان دیگر در میان جامه ای پیچیده و
 بست. پیغمبر ﷺ فرمود: گهواره علی علیه السلام را نزدیک رختخواب من بگذارید.
 رسول خدا ﷺ شخصا تربیت امیرالمؤمنین علیه السلام را بر عهده گرفت. علی علیه السلام
 را شستشو می داد، شیر در گلوی آن حضرت می ریخت، در وقت خواب
 گهواره علی علیه السلام را تکان می داد و در موقع بیداری با علی علیه السلام سخن می
 گفت: و علی علیه السلام را به سینه خود می چسبانید، آن حضرت را برای گردش به
 کوههای مکه، شکاف کوهها، رودها و جاده ها می برد و علوم و اسرار الهی را
 به گوش آن بزرگوار می خواند.

60- علی علیه السلام و ابلیس ملعون

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی علیه السلام می فرماید روزی در کنار خانه کعبه نشسته بدم پیرمردی قد خمیده را دیدم با موهای سفید و بلند که ابروان او بر چشمانش افتاده بود با عصایی بر دست و کلاهی قرمز و جامه ای پشمین، پیرمرد نزدیک شد و در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بر دیوار کعبه تکیه زده بود نشست. سپس گفت: ای فرستاده خدا آیا می شود در حق من دعا کنی و از درگاه خدا برایم طلب مغفرت کنی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پیرمرد کوشش تو فایده ندارد، اعمال تو تباه گشته و درخواست مغفرت در حق تو پذیرفته نخواهد شد. پیرمرد با سرافکنده‌گی از محضر آن حضرت خارج شد و از راهی که آمده بود بازگشت. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: یا علی علیه السلام آیا او را شناختی؟ گفتم: نه. حضرت فرمود: او همان ابلیس ملعون است. علی علیه السلام می فرماید با شنیدن این جمله برخاستم و خود را به آن پیرمرد رساندم و با او درگیر شدم و بر زمینش کوفتم و بعد بر سینه اش نشستم، با دستانم گلویش را به سختی می فشردم تا او را هلاک کنم در همین حال او مرا به نام صدا زد و از من خواست که دست از او بردارم و وی را به حال خود رها کنم. آنگاه گفت: فانی من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی؛ مرا تا روز قیامت (معلوم) مهلت زندگی داده اند و من تا آن روز زنده خواهم ماند سپس گفت: یا علی به خدا سوگند من تو را بسیار دوست دارم (پس این جمله را از من بگیر و نگه دار) آن کس که در مورد تو به دشمنی و خصومت برخیزد و از تو در دل خود کینه داشته باشد باید در مشروعیت ولادت خود تردید کند و مرا در کار پدر خود شریک

به شمارد... علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: من از حرف او خنده ام گرفت و رهایش ساختم. (78)

61- صدیق واقعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید روزی در کنار پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در غار حرا ایستاده بودم که ناگهان کوه به لرزه درآمد و تکان سختی خورد، حضرت به کوه اشاره فرمود و گفت: ای کوه آرام بگیر، که بر بالای تو جز پیامبر و صدیقی که شاهد اوست کس دیگری نیست. حضرت می فرماید: دیدم که کوه فوراً ساکت شد و در جای خود قرار گرفت و اطاعت خود را از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشان داد. (79)

62- ماء موریتی شبانه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: در تاریکی شبی از شبهای ظلمانی، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کسی را به دنبال من فرستاد و مرا احضار کرد، آنگاه فرمود: هم اینک شمشیر خود را بگیر و برفراز کوه ابوقبیس (80) برو و هر که را بر قله آن یافتی هلاک گردان. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: من طبق فرمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به راه افتادم و از کوه ابوقبیس بالا رفتم ناگهان مردی سیاه چهره و مخوف با چشمانی به سان کاسه آتش در برابر من ظاهر شد. اما همین که مرا با نام صدا کرد جلو رفتم و با یک ضربه شمشیر او را دو نیم کردم در این هنگام صدای فریاد و ناله بلندی شنیدم که از میان خانه های مکه برمی خاست، در بازگشت هنگامی که به محضر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شرفیاب شدم آن حضرت در منزل همسرش خدیجه بود، من ماجرای مرد مقتول و فریادهای همزمان را که شنیده بودم برای آن حضرت باز گفتم. پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: یا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می دانی چه کسی را

کشتی؟ گفتیم: خدا و رسول او آگاه ترند. حضرت فرمود: تو بت بزرگ لات و عزى را درهم شکستی، به خدا سوگند از این پس هرگز آن بتها پرستش و ستایش نگردند. (81)

63- بت شکن آخر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی علیه السلام می فرماید: شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا نزد خویش فرا خواند. من در منزل همسرش خدیجه نزد او حاضر شدم آنگاه فرمود علی (آماده باش) و از پی من حرکت کن. سپس خود در جلو حرکت کرد و من هم به دنبال آن حضرت حرکت کردم تا آنی که در دل آن شب به خانه خدا کعبه رسیدیم... رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آهسته فرمود: علی از دوش من بالا برو، آنگاه خود خم شد و من از کتف مبارک او بالا رفتم و بر بام کعبه قرار گرفتم و هر چه بت در آنجا بود پایین انداختم، آنگاه از مسجدالحرام خارج شدیم و راهی منزل خدیجه شدیم. در بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: نخستین کسی که بتها را درهم شکست جد تو ابراهیم علیه السلام بود و آخرین کسی که بتها را شکست تو بودی بامداد روز بعد هنگامی که اهل مکه سراغ بتهای خود رفتند دیدند که بتهایشان برخی شکسته و برگشته و بر زمین افتاده است. آنها با خود این اعمال از کسی جز محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پسر عمویش علی علیه السلام سر نمی زند... (82)

64- قضاوت علی علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اعراب به کثرت نسل خود خیلی علاقمند بودند و اصرار زیادی می ورزیدند تا در خانواده شان جنس ذکوری باشد لذا روزی سه مرد در طهر واحد با زنی هم بستر شدند و این زن پسری زائید هر سه این مرد ادعا داشتند که پدر این

پسر هستند هنوز سوره ی مبارکه نور نازل نشده بود تا زناکاران به مجازات خود برسند، لذا آنها با هم اختلاف نزاع داشتند تا اینکه خدمت رسول خدا ﷺ هم این قضاوت را به علی عَلِيٌّ احواله فرمود. امیرالمؤمنین عَلِيٌّ دستور داد: نام این سه مرد را بر 3 ورقه کوچک بنویسند و آن سه ورقه را مثل قرعه لوله کرد و جلوی بچه بیندازند آن قرعه را که کودک از زمین برمی دارد بنام پدرش خواهد بود. رسول الله ﷺ این قضاوت علی عَلِيٌّ را به قضاوت حضرت داود عَلِيٌّ تشبیه فرمود: الحمد لله الذي جعل فينا اهل البيت من يقضى على سنن داوود. (83)

65- عادل دادگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روی گاوی با شاخ تیز خود شکم خری را درید. صاحب خر شکایت خود را به رسول خدا ﷺ عرضه داشت هنوز خدا ﷺ سخن نگفته بود که ابوبکر عقیده اش را اظهار کرد و گفت حیوان زبان بسته ای حیوان زبان بسته ی دیگری را کشت به کسی مربوط نیست. ولی امیرالمؤمنین عَلِيٌّ فرمود: اگر آن گاو آزاد بود و به خر حمله آورد و شاخش زده صاحب گاو مسئول این جنایت است زیرا گاو وحشی خود را آزاد گذاشته تا به مال مردم تعدی و تجاوز کند. ولی اگر آنجایی که گاو بسته بوده و خر با پای خود به پیش گاو رفته و سرانجام کشته شده صاحب گاو گناهی ندارد و از دادن تاوان معاف است.

رسول اکرم ﷺ فرمود: قضاوت علی کافیهست. (84)

66- سلام خضر نبی به پیامبر ﷺ و علی عَلِيٌّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی علی علیه السلام همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از راههای مدینه عبور می کردند ناگاه مردی بلند قامت و چهارشانه... جلو آمد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد و احترام شایانی نمود سپس رو به علی علیه السلام کرد و گفت: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو ای خلیفه چهارم، آنگاه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو کرد و گفت: آیا این گونه نیست که گفتیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری چنین است. آن شخص ناشناس از آنجا رفت علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: این چه لقبی بود که این مرد ناشناس به من داد و تو هم آن را تصدیق کردی، من خلیفه ام چهارم هستم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حمد و سپاس خدا را، همانگونه که او گفت تو خلیفه چهارم هستی زیرا اولین خلیفه آدم علیه السلام است ⁽⁸⁵⁾. و دومین خلیفه داود علیه السلام است. ⁽⁸⁶⁾ و سومین خلیفه هارون برادر موسی علیه السلام است که خلیفه موسی شد ⁽⁸⁷⁾ و خداوند در (آیه 3 سوره توبه) می فرماید:

و این اعلامی است از طرف خدا و رسولش بر عموم مردم در روز حج اکبر (عید قربان) که خداوند و پیامبرش از مشرکان بی زار است. ای علی ابلاغ کننده برائت از مشرکان از جانب خدا و رسولش تو هستی و تو وصی و وزیر من می باشی و دین مرا ادا می کنی... پس تو چهارمین خلیفه می باشی چنانکه آن شخص با این عنوان بر تو سلام کرد آیا می دانی او چه کسی بود؟

او برادرت خضر علیه السلام بود. ⁽⁸⁸⁾ 0

67- علی علیه السلام هم نیکو شوهری است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام می فرماید: چون آفتاب غروب کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ام سلمه فرمود که فاطمه علیه السلام را نزد او بیاورد. ام سلمه فاطمه علیه السلام را در حالی که

پیراهنش بر زمین کشیده می شد آورد، دانه های درشت عرق از چهره فاطمه علیها السلام بر زمین می چکید از حجب و حیا چون نزدیک پدر رسید پای وی لغزید و بر زمین آمد رسول خدا فرمود: دخترم خداوند تو را در دنیا و آخرت از لغزش حفظ کند، همین که در برابر پدر ایستاد حضرت پرده از رخسار منورش بر گرفت و دست او را در دست شویش گذارد و گفت: خداوند پیوند تو با دخت پیامبر را مبارک گرداند، علی، فاطمه نیکو همسری است، آنگاه فرمود: فاطمه! علی هم نیکو شوهری است. سپس فرمود: به اتاق خود روید و منتظر من بمانید... (89)

68- رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ جمل خبر می دهد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبدالله بن مسعود گفت: به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله هر گاه از دنیا رحلت کردی چه کسی شما را غسل می دهد؟ فرمود: هر پیغمبر را وصی او غسل می دهد. عرض کردم یا رسول صلی الله علیه و آله وصی شما کیست؟ فرمود: علی بن ابیطالب. عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله پس از شما چه مدت زندگی می کند؟ فرمود: سی سال همانند یوشع بن نون که وصی حضرت موسی بود او بعد از موسی نیز سی سال زندگی کرد و صفورا همسر حضرت موسی دختر شعیب پیامبر بر یوشع بن نون خروج کرد و گفت من از تو به امر پیشوایی و رهبری سزاوارترم. پس یوشع با وی جنگید و به خوبی با وی کارزار کرد و اسیرش نمود و در حال اسیری به نیکی با وی رفتار کرد.

حضرت علی علیه السلام نیز با وی عایشه می جنگد و به خوبی با او می جنگد و اسیرش می کند و با وی به نیکی رفتار می کند، و خدا درباره او نازل فرموده که: و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولى ⁽⁹⁰⁾ یعنی در خانه هایتان

قرار بگیریید و همچون جاهلیت پیشین، خودآرایی و جلوه‌گری نکنید و مقصود پروردگار از جاهلیت قدیم در این آیه صفورا دختر شعیب است. (91)

69- تیرهای مرگ به خطا نمی رود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وصی و جانشین پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اشعار زیر را در سوگ جانسوز پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خواند:

الموت لا والد ببقی و لا ولدا هذا السبیل الی ان لا تری احدا
هذا النبی و لم یخلد لامته لو خلد الله خلقا قبله خلدا
للموت فینا سهام غیر خاطئة من فاته الیوم سهم لم یفته غدا
مرگ نه پدر و نه فرزند را باقی نمی گذارد و برنامه مرگ همچنان ادامه دارد تا همه بمیرند.

مرگ حتی پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را برای امتش باقی نگذاشت اگر خداوند کسی را قبل از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باقی می گذاشت او را نیز باقی می گذاشت ناگزیر ما آماج تیرهای مرگ که خطا نمی روند واقع می شویم که امروز مورد اصابت تیر مرگ نشدیم فردا او ما را از یاد نمی برد. (92)

70- شمشیر ذوالفقار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ذوالفقار نام شمشیر معروف علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است در اینکه آن چرا ذوالفقار (صاحب دو سر، یا صاحب حفره و خالها) و از کجا بدست آمده مطالب مختلفی نقل شده است (93) یکی از اقوال آن است که این شمشیر در جنگ بدر از ناحیه دشمن به دست علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رسید.

ماجرای آن چنین است نبیه و منبه پسران حجاج سهمی از مشرکان سبک سروبی تربیت قریش بودند و همواره پیامبر اسلام ﷺ را می آزرندند و با گفتار ناپسند خود آن حضرت را سرزنش می کردند این دو با پسر منبه که عاص نام داشت در سال دوم هجرت در جنگ بدر شرکت کرد و سرانجام نیز با تیغ بران آن حضرت کشته شدند. ذوالفقار که شمشیری دارای دو سر از فولاد، نابود در دست عاص بن منبه بود که پس از کشته شدن او، آن شمشیر به دست علی علیه السلام افتاد و علی علیه السلام آن را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را به علی علیه السلام بخشید (94)

71- مؤمن واقعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام از کنار عده ای که نشسته بودند عبور می کرد، و دید آنها لباسهای سفید و گران قیمت پوشیده و (نشانه تکبر در آنها مشهود است) رنگ صورتشان برافروخته است و خنده آنها بلند و زیاد است و با انگشت خود هر کس را که از کنارشان رد می شود مسخره می کنند. سپس به عده دیگر رسید که لاغر اندام و رنگ آنها زرد و در هنگام سخن گفتن متواضع بودند. آن حضرت در حالی که تعجب کرده بود خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و عرض کرد یا رسول الله دو گروه متفاوت را دیدم و هر دو گروه خود را مؤمن می دانستند؟ صفت مؤمن چیست؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سکوتی کرد و در پاسخ حضرت علی علیه السلام فرمود یا علی مؤمن بیست خصوصیت دارد که اگر یکی از آنها در او نباشد ایمانش کامل نیست:

- 1- به نماز (جماعت) حاضر می شود 2- زکات را در وقت خود می پردازد.
- 3- به مستمندان رسیدگی می کند. 4- یتیم را نوازش می کند 5- لباسهای پاک

و پاکیزه می پوشند. 6- کمر به عبادت حق بسته اند. 7- راست می گوید 8- به وعده خود وفا می کند. 9- در امانت خیانت نمی کند. 10- زاهد شب و شیر روز هستند. 11- در روز روزه دار و در شب بیدار و عابد هستند. 12- همسایه را آزار نمی دهد. 13- متواضعانه راه می روند 14- تشییع جنازه می کند و... (95)

72- منزلت علی عَلَيْهِ السَّلَام در نزد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صبح آن شب که فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام به خانه شوهر رفت، پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظرفی شیر به خانه آنها برده و فرمودند: فاطمه جان پدرت فدای تو باد از این شیر بیاشام، سپس رو به علی عَلَيْهِ السَّلَام کردند و فرمودند: پسر عمویت فدایت شود تو هم از این شیر بنوش. (96)

73- وصیتی از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ضمن وصیت خود به من فرمود: یا علی هر کس که همسر خود را اطاعت کند خداوند او را به رو در آتش افکند. علی عَلَيْهِ السَّلَام عرض کرد: این اطاعت در چه مواردی است؟ رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: کسی که به همسر خود اجازه دهد به حمامهای بیرون از خانه و یا مجالس عروسی و مجالس نوحه سرایی برود و جامه های بدن نما بپوشد. (97)

74- دعای مخصوص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن عباس گوید: علی ابن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام نزد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و چیزی از آن حضرت در خواست کرد پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: یا علی به حق آنکه مرا به

پیغمبری فرستاد سوگند که نزد من هیچ از کم و بیش نیست ولی تو را چیزی می آموزم که دوست من جبرئیل برای من آورد و گفت: یا محمد این هدیه ای است از نرد خدای عزوجل که تو را با آن گرامی داشته و به هیچ کس از پیغمبران پیشین این هدیه را نداده است و آن نوزده جمله است که هر دلسوخته و هر مصیبت زده و هر اندوهناک و هر غمناک و هر کسی که در خطر دزد و آتش سوزی باشد آنها را بخواند و هر بنده ای که از پادشاهی بترسد آن کلمات را بگوید خداوند برای او وسیله رهایی فراهم سازد و آن نوزده جمله است که چهار جمله آن بر پیشانی اسرافیل نوشته شده و چهار جمله اش بر پیشانی میکائیل و چهار جمله آن بر گرداگرد عرش و چهار جمله اش بر پیشانی جبرئیل و سه کلمه آن در جائی که خدا خواسته است نوشته شده است. علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله چگونه آنها را بخوانیم؟ حضرت فرمود: بگو یا عماد من لا عماد له و یا کریم العفو و یا حسن البلاء و یا عظیم الرجاء و یا عون الضعفاء و یا منقذ الغرقى و یا منجى الهلكى یا محسن یا مجمل یا منعم یا مفضل انت الذی سجد لک سواد اللیل و نور النهار و ضوء القمر و شعاع الشمس و دوی الماء و خفیف الشجر یا الله یا الله یا الله انت وحدک لا شریک لک آنگاه می گویی بارالها! با من چنین و چنان کن که بطور مسلم از جای خود بر نخیزی تا اینکه دعای تو مستجاب شود. (98)

75- حضور شخصی بزرگ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام حسن علیه السلام در دوران هفت سالگی، به مسجد می رفت و پای منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می نشست، و آنچه در مورد وحی، از آن حضرت می شنید به منزل باز می گشت و برای مادر فاطمه زهرا علیه السلام نقل می کرد (به این ترتیب که

همچون یک خطیب روی متکائی می نشست و سخنرانی می نمود و در ضمن سخنرانی آنچه از پیامبر ﷺ فرا گرفته بود بیان می کرد) حضرت علی علیه السلام هر گاه وارد منزل می شد و با فاطمه زهرا علیها السلام سخن می گفت در می یافت که فاطمه علیها السلام آنچه از آیات قرآن نازل شده اطلاع دارد از او پرسید با اینکه شما در منزل هستید چگونه به آنچه که پیامبر ﷺ در مسجد بیان کرده آگاه هستی؟! فاطمه زهرا علیها السلام جریان را به عرض رساند که این آگاهی از ناحیه فرزندت حسن علیه السلام به من انتقال می یابد. روزی علی علیه السلام در منزل مخفی شده، حسن علیه السلام که در مسجد، وحی الهی را شنیده بود، وارد منزل شد و طبق معمول، بر متکا نشست، تا به سخنرانی پردازد، ولی لکنت زبان پیدا کرد، حضرت زهرا علیها السلام تعجب نمود! حسن علیه السلام به مادر عرض کرد: تعجب مکن، چرا که شخص بزرگی، سخن مرا می شنود و استماع او مرا از بیان مطلب، باز داشته است.

در این هنگام علی علیه السلام از مخفیگاه خارج شد و فرزندش، حسن ع را بوسید

(99)

76- انوار رحمت خداوندیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این عباس می گوید: روزی رسول خدا ﷺ دست علی علیه السلام را گرفته و بیرون آمد و می گفت: ای گروه انصار و ای گروه بنی هاشم ای گروه بنی عبدالمطلب من محمدم، من رسول خدایم، هان، من در جزء چهار نفر از افراد خانواده ام هستم که از سرشتی که انوار رحمت بر آن تابیده بود آفریده شدیم من و علی و حمزه و جعفر. کسی گفت: یا رسول الله ﷺ اینانند که با تن در روز قیامت سوار هستند. حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، همانا آن روز بجز چهار کس هرگز کسی سواره نباشد جز من و علی و فاطمه و صالح پیغمبر،

اما من سوار بر براقم و اما دخترم فاطمه بر شتری از اشتران بهشتی که لجامش از یاقوت است و دو جامه سبز بر روی آن انداخته شده میان بهشت و دوزخ می ایستد آن روز مردم شدیداً عرق می کنند پس بادی از جانب عرش وزیدن گیرد که عرق مردم را خشک کند فرشتگان و پیغمبران و صدیقین می گویند این بجز فرشته مقرب و یا پیغمبری مرسل نباید باشد پس آواز دهنده ای خبر دهد که این نه فرشته مقرب است و نه پیغمبر و مرسل بلکه علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ است که برادر رسول خداست در دنیا و آخرت. (100)

77- آن شب خطرناک

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گروهی از قریش و اشراف مکه از قبایل مختلف در محل تشکیل جلسات مشورتی بزرگان مکه به نام دارالندة جمع شدند تا درباره خطری که از ناحیه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنها را تهدید می کرد بیندیشند. در اثناء راه پیر مرد خوش ظاهری به آنها برخورد کرد که در واقع همان شیطان بود از او پرسیدند: کیستی؟ گفت: پیرمردی از اهل نجد. جلسه تشکیل یافت و درباره اینکه چگونه پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به عنوان مانعی از سر راه بردارند گفتگو می کردند یکی گفت او را از میان خون بیرون کنید تا از دست او راحت شوید، پیرمرد گفت این هم درست نیست زیرا اگر این کار را انجام دهید به سراغ قبایل دیگر عرب می رود و با گفتار شیرینش در آنها نفوذ می کند، ابوجهل که تا آن وقت ساکت بود به سخن آمد و گفت به نظر من از هر قبیله ای یک جوان شجاع و شمشیر زن را انتخاب کنید تا در فرصتی مناسب به طور دسته جمعی به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حمله کنند و او را بکشند این طور خون او در بین همه قبایل پخش می شود و بنی هاشم نمی

تواند به خونخواهی او قیام کند، پیرمرد نجدی خوشحال شد و گفت: به خدای
 رای صحیح همین است نتیجتاً همه ی با این تصمیم موافقت کردند.
 جبرئیل فرود آمد و به پیامبر ﷺ گفت: تا شب را در بستر خود نخوابد،
 پیامبر ﷺ شبانه به سوی غار ثور حرکت کرد و سفارش نمود علی علیه السلام در
 بستر او بخوابد تا کسانی که خانه پیامبر ﷺ را تحت نظر داشتند متوجه عدم
 حضور پیامبر نگردند. علی علیه السلام که در آن موقع جوانی 23 ساله بود در بستر
 پیامبر ﷺ خوابید هنگامی که صبح شد و طبق نقشه، جوانان قبائل مختلف
 جهت قتل پیامبر ﷺ به خانه ریختند، علی علیه السلام را در بستر پیامبر ﷺ
 دیدند، صدا زدند پس محمد صلی الله علیه و آله و سلم کجاست؟ حضرت امیر علیه السلام فرمود: نمی
 دانم. لذا با این جانفشانی حضرت علی علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از گرداب مرگ
 نجات یافت. (101)

78- صاحب سر پیامبر ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از ابودر غفاری روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا برای احضار علی
علیه السلام به خانه آن حضرت فرستاد من به در خانه علی علیه السلام آمدم و او را صدا
 زدم ولی کسی جواب نگفت.

من تعجب کردم موقعی که دیدم آسیای دستی در خانه آن حضرت خودبخود
 می گردد بدون اینکه کسی او را به گردش آورد. من علی علیه السلام را صدا کردم و
 آن حضرت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با او آهسته سخنی گفت
 که من نفهمیدم آنگاه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم جای تعجب است از
 آسیابی که در خانه علی علیه السلام خودبخود می گردد، بدون اینکه کسی آن را به
 حرکت در آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند قلب و جوارح دخترم فاطمه

عَلَيْهِ السَّلَامُ را از ایمان و یقین پر ساخته و البته خدا از ضعف بدنی او آگاه است و او را در کارهایش کمک می نماید. آیا نمی دانی که خداوند را فرشتگانی است که آنها را برای کمک به آل محمد ﷺ گمارده است. (102)

79- حبل الله کیست؟

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی پیامبر ﷺ در مسجد میان اصحاب نشست بود، رسول خدا ﷺ فرمود اکنون کسی را در وارد می شود که اهل بهشت است پس از چند لحظه مرد بلند قامتی که به اهالی مصر شبیه بود وارد شد و عرض کرد یا رسول الله ﷺ اینکه خداوند می فرماید: واعتصمو بحبل الله جمعیا و لا تفرقوا مقصود از حبل الله کیست؟ حضرت با دست مبارک خود به علی علیه السلام اشاره نمود و فرمود این است حبل الله هر که بدین شخص تمسک جوید در دنیا و آخرت گمرده نگردد آن مرد علی علیه السلام را بغل نمود و بوسید و از مسجد خارج شد. (103)

80- عظمت علی علیه السلام مانند سوره توحید است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

رسول اکرم ﷺ به برخی از کسانی که در لشکر اسلام به همراهی علی علیه السلام به جنگ ذات السلاسل رفته بودند فرمود: امیر و فرمانده خود یعنی علی علیه السلام را چگونه دیدید؟

عرض کردند: چیزی غیر از خوبی از او ندیدیم، جز آنکه در تمام نمازها که ما پشت سر او می خواندیم سوره (قل هو الله احد) را می خواند رسول خدا ﷺ فرمود: من این مطب را از او خواهم پرسید. چون علی علیه السلام به نزد پیامبر ﷺ آمد آن حضرت به او فرمود: یا علی چرا در تمام نمازهایی که با ایشان خواندی جز سوره اخلاص سوره دیگری نخواندی؟ عرض کرد ای رسول خدا

این سوره را دوست دارم. پیامبر ﷺ فرمود: براستی که خدا نیز تو را دوست دارد چنانچه تو سوره توحید را دوست داری سپس فرمود: ای علی اگر من نمی ترسیدم از اینکه گروههایی از مسلمانان درباره تو بگویند آنچه را که نصاری (مسیحیان) درباره عیسی بن مریم گفتند (اینکه او را خدا یا پسر خدا خواندند) امروز سخنی درباره تو می گفتم که به هیچ گروهی از مردم نگذری جز آنکه خاک زیر پایت را (برای تبرک و تیمن) بردارند. (104)

81- ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیغمبر اکرم ﷺ حضرت امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شد در حالی که آثار سرور و خوشحالی در صورت نازینش آشکار بود، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ سبب آنرا پرسید. حضرت فرمودند: خداوند متعال به من بشارت داد که شیعیان علی چه عاصی و چه مطیع آخر الامر در بهشت جایگزین شوند، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به مجرد شنیدن این کلام سجده شکر به عمل آورده و گفت: خداوندا نصف حسنات خود را به شیعیانم بخشیدم. در این لحظه حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ و امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ هر یک به ترتیب عرض کردند: پروردگارا ما هم نصف ثوابهایمان را به شیعیان امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بخشیدیم. رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: خداوندا منم نصف حسنات و ثوابهایم را به شیعیان حضرت علی مرتضی عَلَيْهِ السَّلَامُ دادم در این وقت بود که وحی از طرف خداوند رسید که شما از من کریم تر نیستید، منم گناهان همه شیعیان علی را آمرزیدم. (105)

82- عیب پوشی و ستار العیوبی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در خبر آمده است که روزی پیغمبر ﷺ با جمعی از اصحاب خود نشستند و بودند ناگه شخصی خدمت پیامبر ﷺ رسید و عرض کرد: یا رسول الله در فلان خانه مردی و زنی به فساد مشغولند. پیامبر ﷺ فرمود: این خبر تو را باید بررسی کنم و آنها را بخواهم ببینم مطلب چیست؟

چند تن از صحابه که آنجا بودند اجازه احضار آنها را خواستند، لیکن پیامبر اسلام ﷺ هیچ یک از آنان را اجازه ندادند تا اینکه حضرت علی علیه السلام خدمت پیامبر ﷺ رسید آنگاه پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود:

یا علی تو برو و ببین این ماجرا که می گویند راست است یا نه امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد تا رسید به در خانه، آنگاه چشمان خود را بر هم گذاشت و وارد خانه شد و دست بر دیوار داشت تا وقتی که گرد خانه گردید و بیرون آمد چون خدمت پیامبر اسلام ﷺ رسید عرض کرد: یا رسول الله من گرد آن خانه گشتم ولی هیچ کس را آنجا ندیدم. پیامبر ﷺ به نور نبوت مطلب را یافت که علی علیه السلام نمی خواهد آن دو را رسوا نماید لذا فرمود:

یا علی انت فتی هذه الامه یعنی: یا علی تو جوانمرد این امتی. اصبحت زیرا بک یا شحنة النجف بهر نثار مرقد تو نقد جان بکف (106)

83- پاسخ مهربانی های فاطمه بنت است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود، هنگامی که مادرم از دنیا رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را در پیراهن خود کفن کرد و بر او نماز گزارد و بر او هفتاد مرتبه تکبیر گفت. آنگاه وارد قبر شد و بر در و دیوار و اطراف قبر دست می کشید گویی می

خواست قبر را فراختر و آماده کند. سپس از قبر خارج شد و در حالی که به شدت می گریست به قبر سفارش کرد تا بر مادرم سخت نگیرد وقتی از کار خاک سپاری فارغ شد و رفت عمر بن خطاب از آن حضرت پرسید: ای رسول خدا دیدم شما درباره این زن طوری رفتار کردید که پیش از این سابقه نداشت. پیامبر ﷺ فرمود: ای عمر این زن پس از مادرم که مرا زایید مادر دیگر من بود. جبرئیل از سوی خداوند برایم خبر آورده که او اهل بهشت است و خدای تعالی هفتاد هزار فرشته را مأمور کرد تا بر جنازه اش نماز بگذارند، فاطمه بنت اسد روزی از قول پیامبر ﷺ شنیده بود که فرموده: انسانها در روز قیامت عریان محشور می شوند پس به پیامبر ﷺ عرض کرد: وای از ای رسوایی پیامبر بدو فرمود: من از خدا می خواهم تا تو را پوشیده برانگیزد و باز زمانی که از پیامبر ﷺ شنید که از عذاب قبر سخن می فرمود. گفت: وای از ناتوانی. پیامبر ﷺ فرمود: از خدا می خواهم تا عذاب قبر را بر تو آسان کند. فاطمه بنت اسد پس از مرگ ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ همچنان همگام با پیامبر ﷺ در صحنه های گوناگون حضور داشت و او زنی بود که در مدینه با پیامبر اسلام ﷺ تجدید بیعت کرد.

جان به فدای مژّه بسته ات من علی ام حیدر دل خسته ات (107)

84- قطب هستی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: در شب تولد نور پاک فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ، زلزله عظیمی در مکه اتفاق افتاد و سنگهای بزرگی از کوه ابوقییس جدا شد و بر زمینهای پست و بلند می غلطیدند و آن قدر این زلزله ادامه داشت که ابوطالب بر بالای بلندی رفت و به خداوند عرض کرد:

الهی و سیدی اسالک بالمحمدیه المحمودیه و بالعلویة العالیة و بالفاطمیة
البیضاء الا تفضلت علی اهل التهامة بالرحمة و الرافته.

بدین ترتیب ابوطالب در پیشگاه خداوند به ساحت مقدس پیامبر ﷺ و
علیؑ و فاطمهؑ توسل جست از برکت نام ایشان همان لحظه زمین مکه
آرام شد. (108)

85- زنی جاسوس و خبررسان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

زنی به نام ساره که وابسته به یکی از قبائل مکه بود از مکه به مدینه خدمت
رسول خدا ﷺ آمد. پیامبر ﷺ به او فرمود: آیا مسلمان شده ای و به اینجا
آمده ای؟ عرض کرد نه. حضرت فرمود: به عنوان مهاجرت آمده ای. گفت: نه
فرمود: پس چرا آمده ای. گفت: شما اصل و عشیره ما بودید و سرپرستان ما
همه رفتند و من شدیداً محتاج شدم آدم نزد شما تا عطایی به من بکنید حضرت
فرمود: پس جوانان مکه چه شدند؟ (چون قبلاً این زن برای جوانها خوانندگی
می کرد) عرض کرد: بعد از جنگ بدر هیچ کس از من تقاضای خوانندگی نکرد.
حضرت به فرزندان عبدالمطلب دستور داد لباس و مرکب و خرج راه به او دادند
و این در حالی بود که پیامبر ﷺ آماده فتح مکه می شد در همین حال
حاطب ابن ابی بلتعنه که از مسلمانان معروف و مجاهدان جنگ بدر بود. نزد
ساره آمد و نامه ای به او بداد و گفت آن را به اهل مکه بده و 10 دینار پول و
یک قواره پارچه نیز به او داد در نامه او اسرار و اطلاعات مربوط به جبهه پیامبر
ﷺ مبنی بر فتح مکه بود. ساره نامه را بر داشته به قصد مکه حرکت کرد.
جبرئیل این ماجرا را به اطلاع پیامبر ﷺ رساند. رسول خدا ﷺ علیؑ را
و عمار و عمر و زبیر و طلحه و مقداد و ابو مرثد را فرمان داد تا نامه را سریعاً از

آن زن بگیرند آنها حرکت کردند و در همان مکانی که رسول خدا ﷺ فرمود بود به ساره رسیدند آنها نامه را از او خواستند او سوگند یاد کرد نامه ای نزد من نیست اثاث سفر او را تفتیش کردند چیزی نیافتند.

لذا همگی تصمیم گرفتند که برگردند ولی علی ع مخالفت کرد و فرمود: نه پیامبر ﷺ به ما دروغ گفته و نه ما دروغ می گوییم آنگاه شمشیر خود را کشید و فرمود: نامه را بیرون بیاور و گرنه بخدا سوگند گردنت را می زخم ساره وقتی مسأله را جدی یافت نامه را که در میان گیسوانش پنهان کرده بود بیرون آورد و آنها نامه را خدمت پیامبر ﷺ آوردند. آنگاه حضرت حاطب را خواست و از او توضیح خواست او نیز علت این عمل خود را گفت. پیامبر ﷺ او را بخشید. (109)

86- ابوتراب افتخار امیرالمؤمنین ع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کنیه ابوتراب محبوبترین کنیه برای امیرالمؤمنین ع بود. هر گاه وی را بدین کنیه می خواندند خشنود و شادمان می گشت. کنیه ابوتراب زمانی به علی ع عطا شد که هنوز ازدواج نکرده بود. اما جریانی که باعث شد امام علی ع عنوان ابوتراب را از پیامبر ﷺ دریافت کند اینگونه است که عمار یاسر نقل کرده است:

من و علی بن ابیطالب در جنگ عسیره (این غزوه در ماه جمادی الاخر که 16 ماه از هجرت پیامبر ﷺ گذشته بود رخ داد و این جنگ قبل از جنگ بدر بود.) با هم بودیم هنگامی که رسول خدا ﷺ ایلیعه لوم نلو در آنجا فرود آمد و موضع رفت گروهی از طایفه بنی مدلج را دیدیم که در چشمه و نخلستان خود مشغول کارند. علی بن ابیطالب ع به من گفت: ای ابوالیقظان

می آبی نزد این قوم برویم و ببینیم چگونه کار می کنند؟ گفتم: اگر بخواهی می رویم پس نزد آنان رفتیم و ساعتی کارهایشان را تماشا نمودیم آنگاه خوابمان گرفت رفتیم در بین نخلهای کوچک روی خاکهای نرم آنجا خوابیدیم. به خدا سوگند کسی ما را بیدار نکرد. جز رسول خدا ﷺ او با پاهایش ما را حرکت می داد (ما از خواب بیدار شدیم) در حالی که خاک آلود بودیم در آن روز رسل خدا ﷺ چون علی بن ابیطالب ع را خاک آلود دید به او گفت: مالک یا ابا تراب؟ تو را چه شده، ای ابوتراب؟ (چرا تو چنین خاک آلوده شده ای؟) سپس فرمود: آیا شما را آگاه نکنم از دو نفر که بدبخت ترین مردم اند؟ گفتیم، آری ای رسول خدا ﷺ فرمود: یک مردک سرخ روی، قوم ثمود که ناقه صالح را پی کرد و دیگر آن که به اینجای تو ضربت می زند (و دستش را بر پیشانی علی ع گذاشت) آن گاه محاسن علی ع را گفت: و گفت: تا اینکه این از خون آن تر شود. (110)

... البته در کتاب مناقب ابن شهر آشوب ج 3، ص 113 قضیه فوق بگونه ای دیگر نقل گردیده است.

این گونه می گویند: روزی رسول خدا ﷺ در نخلستانهای مدینه دنبال علی ع می گشت تا اینکه رسید به باغی و دید و علی ع مشغول کار است و گرد و غبار سر و روی او را گرفته است خطاب به او فرمود: مردم را سرزنش نمی کنم در اینکه به تو ابوتراب بگویند و در امتاع الاسماع ص 61 سید حیدر حلی گوید:

هنگامی که علی ع به دنیا آمد رسول خدا ﷺ او را ابوتراب نامید، و شیخ صدوق به سند خود از عباة بن ربیع نقل کرده که او گفت: از عبدالله بن عباس پرسیدم چرا رسول خدا ﷺ علی ع را ابوتراب نامید؟ گفت: چون

که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صاحب زمین و حجت خدا بر اهل آن است و بقا و آرامش زمین به واسطه اوست همانا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هنگامی که روز قیامت فرا رسد و شخص کافران ببیند خداوند تبارک و عالی چه پاداشی برای شیعیان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مهیا نموده است، می گوید: ای کاش خاک بودم یعنی: ای کاش شعیه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بودم و این همان گفتار خداوند است در قرآن کریم که می فرماید: *و يقول الكافر ما لیتنی کنت ترابا.*

87- مگر خودت یا فردی مثل خودت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هنگامی که سوره براءت (توبه) نازل شد ابتدا پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را بوسیله ابوبکر به سوی اهل مکه فرستاد تا برای مردم سوره و را قرائت و ابلاغ کند ولیکن جبرئیل نازل شد و عرض کرد: لایبلغها الا انت او رجل منك آن را هیچ کس نرساند مگر خودت یا مثل خودت پیامبر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را خواست و فرمود: این سوره را تو باید ببری. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: من ابلاغ می کنم یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: برو که خدا زبان تو را ثابت می دارد و قلب تو را هدایت می کند.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در میانه راه خود را به ابوبکر رسانید و نامه را از او گرفت. ابوبکر محزون و ناراحت بازگشت و به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کرد: آی درباره من آیه ای نازل شده که از این ماءموریت مرا عزل کردید؟ فرمود: نه بلکه من ماءمور شدم که یا خود آن را ابلاغ نمایم یا مردی از خاندانم آن را ابلاغ کند. ⁽¹¹⁷⁾

88- حامی بی بدیل دین

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در جنگ احد شصت و یک زخم برداشت، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داد تا ام سلمه و ام عطیه به معالجه جراحات آن حضرت پردازند. چیزی نگذشت که آنها با نگرانی به خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیده و عرض کردند که وضع بدن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ طوری است که ما هر زخمی را می بندیم دیگری باز می شود و زخمهای تن او آنچنان زیاد و خطرناک است که ما از حیات او نگرانیم. پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با جمعی از مسلمانان بعنوان عیادت به منزل علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شدند در حالی که بدن او یک پارچه زخم و جراحت بود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با دست مبارک خود بدن او را مسح می کرد و می فرمود: کسی که در راه خدا این چنین ببیند آخرین درجه مسئولیت خود را انجام داده است و زخمهایی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست روی آنها می کشید بزودی التیام یم یافت. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در این هنگام گفت: الحمدلله که با این همه فرار نکردم و پشت به دشمن نمودم. (112)

89- نگین پادشاهی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابوذر غفاری می گوید: روزی از روزهای با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مسجد نماز می خواندم سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد ولی کسی چیزی به او نداد. سائل دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم ولی کسی جواب مساعد به من نداد در همین حال علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود به او اشاره کرد، سائل نزدیک آمد و انگشتر را از دست آن حضرت بیرون آورد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در حال نماز این جریان را مشاهده کرد هنگامی که از نماز فارغ شد سر به سوی آسمان بلند کرد و چنین عرض کرد خداوندا برادرم موسی از تو تقاضا کرد که سینه او را وسیع گردانی و کارها را بر و آسان

و گره از زبان او بگشائی تا مردم گفتارش را درک کنند و نیز درخواست کرد هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و به وسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی. خداوندا من محمد پیامبر و برگزیده توام سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز و از خاندانم علی عَلِيٍّ را وزیر من گردان تا بوسیله او پشتم محکم گردد. ابوذر گفت: هنوز دعای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: بخوان، پیامبر گفت چه بخوانم: گفت بخوان انما وليکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون (113)

90- امتیاز و اخلاص برتر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی شبیه و عباس هر کدام بر دیگری افتخار می کردند و در این باره مشغول سخن بودند که علی عَلِيٍّ از کنار آنان گذشت و پرسید: به چه چیزی افتخار می کنید؟ عباس گفت: امتیازی به من داده شده که احدی ندارد و آن مسئله آب دادن به حجاج خدا است شبیه گفت: من تعمیر کننده مسجدالحرام و کلید دار کعبه هستم. علی عَلِيٍّ گفت: با اینکه از شما حیا می کنم باید بگویم که من دارای افتخاری هستم که شما ندارید. آنها پرسیدند کدام افتخار؟ حضرت فرمود: من با شمشیر جهاد کردم تا شما ایمان به خدا و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آوردید عباس خشمگین شد و برخاست و به سراغ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: آیا نمی بینی علی چگونه با من سخن می گوید؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود علی عَلِيٍّ را صدا کنید. علی عَلِيٍّ هنگامی که به خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد پیامبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: چرا اینگونه با عمویت عباس سخن گفتی؟ علی عَلِيٍّ عرض کرد: ای

رسول خدا اگر من او را ناراحت ساختم بیان حقیقتی بوده که در برابر گفتار حق هر کس می خواهد ناراحت شود و هر کس می خواهد خشنود گردد. (114)

91- شقی ترین انسانها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیامبر اکرم ﷺ به علی عَلِيٍّ فرمود: سنگدل ترین افراد اقوام نخستین که بود؟ علی عَلِيٍّ در پاسخ عرض کرد: آن کسی که ناقه قوم ثمود را به هلاکت رساند پیامبر ﷺ فرمود: راست گفتی. اینک بگو شقی ترین افراد اقوام اخیر چه کسی است؟ علی عَلِيٍّ گفت: نمی دانم ای رسول خدا ﷺ حضرت فرمود: کسی که شمشیر را بر این نقطه از سر تو وارد می کند (و اشاره به قسمت بالای پیشانی آن حضرت کرد). (115)

92- سد ابواب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از جانب خداوند به پیامبر اسلام ﷺ امر شد که تمام درهایی که از خانه مسلمین به مسجد منتهی می شود مسدود کند جز در خانه علی عَلِيٍّ لذا پیامبر اسلام ﷺ دستور داد تمام در خانه هایی که به داخل مسجد پیامبر ﷺ گشوده می شد به جز خانه علی عَلِيٍّ بسته شود این امر برای بعضی از مسلمانان گران آمد تا آنجا که حمزه عموی پیامبر ﷺ از این کار گله کرد که چگونه در خانه عمویت و ابوبکر و عمر و عباس (عموی دیگر پیامبر) را بستی اما در خانه پسر عمویت را بازگذاری؟ لذا پیامبر اسلام ﷺ وقتی دید این امر آنها گران آمده است همه مردم را به مسجد دعوت فرمود و خطبه بی نظیری در تمجید توحید خداوند ایراد کرد. سپس فرمود: ای مردم من شخصا درها را

نیستم و نگشودم و شما را مسجد بیرون نکردم و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را ساکن نمودم بلکه وحی الهی و فرمان خداوند را اجرا نمودم. ⁽¹¹⁶⁾

93- شفاعت در قیامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روزی فرمود: روز قیامت من در موقف شفاعت می ایستم و آن قدر گنهکاران را شفاعت کنم که خداوند گوید: آیا راضی شدی ای محمد؟! من می گویم راضی شدم، سپس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: امید بخش ترین آیات قرآن این آیه است و لسوف يعطيك ربك فترضى ⁽¹¹⁷⁾

94- علی کیست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جابر بن عبدالله انصاری گفت: ما در کنار خانه خدا در خدمت پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نشسته بودیم که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به سوی ما آمد هنگامی که چشم پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به او افتاد فرمود: برادرم به سراغ شما می آید. سپس رو به کعبه کرد و گفت به خدای این کعبه قسم که این مرد و شیعیانش در قیامت رستگارند بعد رو به ما کرد و فرمود: او قبل از همه شما به خدا ایمان آورد و قیام او به فرمان خدا بیش از همه شما است و فایش به عهد الهی از همه بیشتر، قضاوتش به حکم الله افزون تر، مساواتش در تقسیم بیت المال از همه زیادت، عدالتش درباره رعیت از همه فزون تر و مقامش نزد خدا از همه بالاتر است.

جابر گفت: در اینجا آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر ابریه ⁽¹¹⁸⁾ نازل شد و پس از آن هنگامی که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می آمد اصحاب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می گفتند بهترین مخلوق خدا بعد از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمد. ⁽¹¹⁹⁾

95- علی علیه السلام موجودی ملکوتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام در مسجد استراحت می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد مسجد شد و علی علیه السلام را بیدار کرد و فرمود: برخیز ای جنبه الهی (وای موجود خدایی) یکی از یاران حضرت عرض کرد: ای رسول خدا آیا ما حق داریم یکدیگر را با چنین اسمی صدا بزیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نه، این نام مخصوص اوست، او است که دابة الارض و جنبه خدایی است و خدا در قرآن، او را با این نام خوانده است، سپس فرمود: ای عی در آخرالزمان خداوند تو را در بهترین صورت زنده می کند و وسیله ای در دست تو است که دشمنان را با آن علامت می زنی. (120)

96- علی علیه السلام و قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام با جمعی از مسلمانان گفتگو می کرد از جمله آنکه فرمود شما را به خدا قسم می دهم آیا شما می دانید هنگامی که خداوند آیه (با ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین) را نازل کرد سلمان فارسی سؤال کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آیا منظور از آن عام است یا خاص؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ماءمورین به این دستور همه مؤمنان و اما عنوان صادقین مخصوص برادرم علی علیه السلام و اوصیاء بعد او تا روز قیامت است، هنگامی که علی علیه السلام این سؤال را کرد حاضران همه گفتند آری این سخن را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم. (121)

97- هدایت بدون جنگ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به سوی یمن فرستاد فرمود: با هیچ کس پیکار مکن مگر آنکه قبلا او را دعوت به سوی حق کنی، به خدا سوگند اگر یک انسان به دست تو هدایت شود برای تو بهتر است از تمام آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می کند ⁽¹²²⁾

98- وضو و نماز، کفاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام فرمود: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد به انتظار نماز بودیم که مردی برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! من گناهی کرده ام. پیامبر صلی الله علیه و آله روی از او برگرداند، هنگامی که نماز تمام شد همان مرد برخاست و سخن اول خود را تکرار کرد. پیامبر فرمود: آیا با ما این نماز را انجام ندادی؟ و برای آن بخوبی وضو نگرفتی؟ عرض کرد: آری. فرمود: این کفاره گناه تو است. ⁽¹²³⁾

99- جهنم را می آورند!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی آیه (وجی ء یومئذ بجهنم...) نازل شد رنگ چهره مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله دگرگون گشت. این حالت بر اصحاب گران آمد، بعضی به سراغ علی علیه السلام رفتند و ماجرا را بیان کردند. علی علیه السلام آمد و میان دو شانه پیامبر صلی الله علیه و آله را بوسید و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، پدر و مادرم به فدایت باد، چه حادثه ای روی داده؟ فرمود: جبرئیل این آیه را بر من تلاوت کرد.

علی علیه السلام گفت: چگونه جهنم را می آورند؟

فرمود: هفتاد هزار فرشته آن را با هفتاد هزار مهار می کشند و می آورند! و آن در حال سرکشی است که اگر او را رها کنند همه را آتش می زند، سپس من

در برابر جهنم قرار می گیرم و او می گوید: ای محمد! مرا با تو کاری نیست، خداوند گوشت تو را بر من حرام کرده است.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: در آن روز (قیامت) هر کس در فکر خویش است، اما محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گوید: رب امتی، رب امتی (پروردگارا! امتم، امتم)!

100- قضاوت عادلانه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در اواخر عصر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را برای ارشاد مردم یمن و قضاوت و حکومت بین آنها به آنجا فرستاد در آن ایام حادثه عجیبی رخ داد گروهی برای شکار شیری گودال عمیقی را کنده و شیری را در میان آن انداخته و محاصره کردند ناگهان پای یکی از آنها لغزید، او برای حفظ جان خود دست دیگری را گرفت و او نیز دست سومی را و سومی دست چهارمی و سرانجام همه آنها به داخل گودال افتاد و بر اثر حمله شیر به آنها هر چهار نفر مردند.

در مورد دیه و خون بهای آنها بین بستگانشان اختلاف و نزاع شد تا حدی که ماجرا به جنگیدن رسید. امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وقتی از ماجرا مطلع شد نزد آنها رفت و فرمود: من در میان شما داوری می کنم و اگر به داوری من رضایت ندادید به حضور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بروید تا در میان شما قضاوت کند. آنگاه فرمود: فرد اولی که طعمه شیر شد دیه ای ندارد، ولی باید بستگان او یک سوم دیه یک انسان را (مثلا از صد شتر؛ 33 شتر) به اولیاء دومین مقتول بپردازند.

(القضاء كما قضی علی؛ قضاوت صحیح همان است که علی قضاوت کرد)

باید توجه کرد که امام خونبهای مقتول چهارم را میان اولیای سه نفر مقتول قبلی بطور مساوی تقسیم کرد. زیرا بستگان اولی یک سوم دیه را به اولیا دومی

دادند و بستگان دومی دو سوم دیه را (که یک سوم آن از خودشان بود) دادند و بستگان سومی همه دیه را که دو سوم آن از دیگری بود پرداختند. (124)

تو بوالحسنی تو مرتضایی تو جلوه ی حق تو مصطفایی
مقصود نبی ز لافتایی ممدوح خدا ز هل اتایی (125)

101- منافق کینه توز

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیامبر اسلام ﷺ به همراه جمعی از مهاجران و انصار در مسجد النبوی نشسته بودند ناگاه علی عَلِیُّ بْنُ ابِی طَالِبٍ وارد مسجد شد حاضران به احترام او برخاستند و از او به گرمی استقبال کردند تا اینکه علی عَلِیُّ بْنُ ابِی طَالِبٍ در جایگاه خود که در محضر پیامبر ﷺ بود نشست در این میان دو نفر از حاضران که متهم به نفاق بودند با هم درگوشی صحبت می کردند رسول خدا ﷺ وقتی که آنها را دید دریافت که چرا آهسته با هم حرف می زنند، آن حضرت خشمگین شد بطوری که آثار خشم در چهره مبارکش ظاهر شد سپس فرمود سوگند به آن کسی که جانم در دست او است داخل بهشت نمی شود مگر کسی که مرا دوست بدارد آگاه باشید دروغگو است کسی که گمان کند مرا دوست دارد ولی این شخص (اشاره به علی عَلِیُّ بْنُ ابِی طَالِبٍ را دشمن دارد. در این هنگام دست علی عَلِیُّ بْنُ ابِی طَالِبٍ در دست پیامبر ﷺ بود و این آیه (مجادله /9) نازل گردید: ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که رازگویی می کنید به گناه و تعدی و معصیت رسول، رازگویی نکنید...

102- بهترین فرد امت من

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضرت زهرا علیها السلام بیمار شده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای دیدار او آمده بود سپس فرمود: زهرای من حالت چطور است؟ چرا غمگین هستی؟ فاطمه علیها السلام عرض کرد: پدر کسالت دارم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا به چیزی میل داری؟ فاطمه علیها السلام عرض کرد به انگور میل دارم ولی می دانم که اکنون فصل انگور نیست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا قدرت آن را دارد که انگور برای ما بفرستد آنگاه چنین کرد اللهم ائتنا به مع افضل امتی عندک منزله خدایا انگور را همراه کسی که از نظر مقام بهترین فرد امت من در پیشگاه تو است نزد ما بفرست. چند لحظه ای نگذشت که علی علیه السلام وارد خانه شد و دیدند زنبیلی و زیر عبا به دست گرفته است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: الله اکبر، الله اکبر، خدایا همانگونه که دعای مرا (در مورد بهترین فرد امت) به علی اختصاص دادی شفای دختر مرا در این انگور قرار بده فاطمه زهرا علیها السلام از آن انگور خورد و هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خانه بیرون نرفته بود که آن بانوی بزرگوار شفا یافت. (126)

103- ایثارگری بیدار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت علی علیه السلام شبی را برای آبیاری نخلستان، فردی اجیر شد تا در برابر، آن مقداری جو از صاحب نخلستان مزد بگیرد. آن شب را تا صبح به کارگری و آبیاری پرداخت و آن مقدار جو را گرفت آن جو را سه قسمت کرد یک قسمت آن را آرد نمود و با آن نان تهیه کرد ولی همان لحظه مسکینی آمد و تقاضای غذا کرد. حضرت آن نان را به او داد تا سیر گردد با قسمت دوم آن نیز نان تهیه کرد وقتی که آماده یتیمی آمد و از آن حضرت تقاضای کمک کرد حضرت نان را به او داد با قسمت سوم آن جو نیز حضرت نانی تهیه کرد وقتی که آماده شد

اسیری آمد و تقاضای غذا کرد حضرت آن نان را به او داد خود و همسر و فرزنداناش گرسنه ماندند... (127)

104- ماء موریتی در یمن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا نزد خویش فرا خواند و از من خواست که به منظور برقراری صلح و آشتی در میان مردم یمن به آن ناحیه سفر کنم. به آن حضرت عرض کردم: ای رسول خدا آنان جمعیتی هستند که عمری از ایشان گذشته در حالی که من جوانی (کم سن و سال) هستم حضرت فرمود: یا علی علیه السلام در بدو ورود به یمن که به گردنه افیق رسیدن بایست و با صدای بلند بگو ای درخت، ای کلوخ، ای زمین، محمد صلی الله علیه و آله و سلم ستاره خدا، بر شما درود فرستاده است. علی علیه السلام می فرماید: راهی یمن شدم همین که بر فراز گردنه افیق قرار گرفتم و بر یمنی ها اشراف پیدا کردم ناگهان دیدم که آنها با نیزه و کمانهای خود در حالی که شمشیر به دست بودن به طرف من حمله کردند من بنا به توصیه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم همان جا به صدای بلند فریاد زدم ای درخت، ای کلوخ، ای زمین، محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خدا، بر شما درود فرستاده است. در این هنگام شنیدم که درخت و کلوخ و زمین همگی یک صدا به لرزه در آمدند و گفتند: بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خدا و بر تو درود. شنیدن این صداها لرزه بر اندام یمنی ها انداخت و زانوهایشان سست شد (آماده و گوش به فرمان) من نیز در میان آنها صلح و آشتی برقرار ساخته و به مدینه بازگشتم. (128)

105- یا علی علیه السلام چگونه توبه کنم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی یک نفر مهدور الدم یعنی کسی که به خاطر جرمی حکمش قتل می باشد به امام علی علیه السلام متوسل شد و عرض کرد یا علی علیه السلام چه کنم تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا ببخشد؟ امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برو و آیه 91 سوره یوسف را تلاوت کن.

تا الله لقد اترك الله علينا و ان كنا لخطئين به خدا سوگند خداوند تو را بر ما تقدم داشته و ما خطا کار بودیم ⁽¹²⁹⁾

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بی درنگ آیه بعد (آیه 92 سوره یوسف) را قرائت فرمود ⁽¹³⁰⁾ لا تتریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین و توضیحی بر شما نیست خداوند شما را می بخشد و او مهربانترین مهربان است. ⁽¹³¹⁾
و قرائت این آیه از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به منزله حکم عفو آن حضرت از آن شخص قرار گرفت. ⁽¹³²⁾

106- اعدام مفسدین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جریان فتح مکه توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، که در سال 8 هجری به وقوع پیوست پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم همه را، حتی ابوسفیان را با آن همه سوابق سوء مورد عفو قرار داد و فرمود: (الیوم یوم المرحمة لا الملاحمة امروز روز عفو و گذشت است نه روز انتقام) ولی عجیب این بود که عده ای که تعداد آنها 6 نفر بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، فرمود: هر کجا آنها را یافتید بکشید اگر چه به پرده کعبه آویزان شده باشند این عده عبارت بودند از مقیس بن صبابه، عبدالله بن سعد بن ابی سرح، عبدالله بن خطل، حویرث بن نفیل و دو نفر آوازه خوان که با ساز و آواز خود از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدگویی می کردند. حضرت علی علیه السلام یکی از آن دو

آوازه خوان بدگو و حویرت بن نفیل را کشت و جمعا 3 نفر از شش نفر آنها بدست علی عَلَيْهِ السَّلَام کشته شدند. (133)

107- کوکب هدایت بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این مغازلی شافعی مذهب روایت کرده از ابن عباس که وی می گوید: شبی اصحاب پیامبر در خانه ایشان جمع بودند تا اینکه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند امشب در نزدیکی سحر کوکبی از آسمان فرود می آید پایین در خانه هر که فرود آمد آن شخص ولی من است. همان شب همه اصحاب نخواستند از همه طماع تر عباس پدرم بود (چون عباس عموی رسول الله بود) ناگهان اصحاب دیدند که کوکبی روشن از آسمان پایین آمد تا در خانه علی عَلَيْهِ السَّلَام فرود آمد البته پس از این واقعه اصحاب گفتند محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره ابن عمش علی عَلَيْهِ السَّلَام در ضلالت است و می خواهد پسر عم خود را ولی خود کند.

108- پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از بی وفایی مردم می گوید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: ای علی! این جماعت امر (خلافت و امامت) ترا نقض و غضب نموده و خلافت را بدون تو، خودشان به تنهایی گرفته و درباره تو نافرمانی مرا می کنند!!! پس بر تو باد بردباری، تا خداوند امر خود را نازل کند. ای علی آگاه باش به همین زودی، آنها با تو بی وفایی خواهند کرد، پس آنها را مگذار که به تو راه یافته و خوارت کنند و خونت را بریزند (یعنی صبر را پیشه خود کن) چون امت پس از من به تو خیانت خواهند کرد این خبر را جبرئیل از پروردگار به من داد. (134)

109- آبرودارترین فرد نزد خداوند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید روزی خدمت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیدیم از آن حضرت خواستم تا از خداوند برای من طلب مغفرت نماید. حضرت فرمود: چنین خواهم کرد آنگاه حضرت برخاست و نمازگزارد سپس دستهایش را به دعا برداشت آنگاه شنیدم که به خداوند عرض کرد پروردگارا تو را به مقام و قرب و منزلت علی سوگند می دهم که عی را مضمول عفو و غفران خود سازی. گفتم ای رسول خدا این چه دعایی است؟ (چرا خداوند را به حق من سوگند دادی) حضرت فرمود: یا علی مگر کسی در پیشگاه خداوند آبرودارتر و گرامی تر هست تا او را شفیع درگاهش کنم. ⁽¹³⁵⁾

110- من ضامن بدهی او هستم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابوسعید خدری می گوید: در حیات رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر جنازه یکی از انصار حاضر شد. فرمود: آیا بر او دینی هست؟ گفتند: آری، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برگشت، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به حضرت گفت: من ضامن بدهی او هستم، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود (فک الله رقبتک کما فککت عن اخیک المسلم) ⁽¹³⁶⁾ آری امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آنگونه بود که در بخشش مال خود چنین بود اما حاضر نبود از بیت المال کمترین مالی به شیعیان نزدیکش بدهد مگر آنکه حق او باشد.

111- دعای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای زن با حجاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: روزی به همراه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در قبرستان بقیع نشسته بودیم آن روزه هوا سخت بارانی بود در همین حال زنی که سواره بود از

جلوی ما عبور کرد ناگهان دست آن حیوان در گودی فرو رفت و در نتیجه آن زن نقش بر زمین شد. پیامبر خدا ﷺ از دیدن این صحنه روی گرداند و ناراحت شد. اطرافیان رسول خدا ﷺ عرض کردند یا رسول الله ﷺ آن زن پوشیده است و بر تن جامه ای دارد که تمام بدن او را پوشانده است. حضرت در حق او دعا کرد و گفت: پروردگارا زنانی که خود را پوشیده نگه می دارند مشمول رحمت و غفران خود بگردان الله اغفر للمتسرولات سپس فرمود: ای مردم برای پوشش از جامه هایی استفاده کنید که اندامتان را پوشیده نگه دارد و همسرانتان را به هنگام خروج از منزل با پوشیدن آن در حفظ و امان نگه دارید. (137)

112- نام گذاری امام حسن علیا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی که حضرت فاطمه علیها السلام امام حسن علیا را به دنیا آورد، به حضرت علی علیا فرمود: نام او را انتخاب کن. امیرمؤمنان علیا فرمود: من بر پیامبر ﷺ سبقت نمی گیرم. سپس او را نزد رسول خدا ﷺ بردند. پیامبر ﷺ او را بوسید و فرمود: چه نامی برایش انتخاب کردید؟ حضرت علی علیا جواب داد قبل از شما نامی انتخاب نکردیم. پیامبر ﷺ فرمود: من هم بر خدای خویش سبقت نمی گیرم جبرئیل از طرف خدا نازل شد و پیام تبریک خداوند را به پیامبر ﷺ رساند و عرض کرد: خداوند عز و جل امر می کند که چون نسبت علی علیا به شما مانند نسبت هارون به موسی است او را به نام فرزند هارون نام بگذار. پیامبر ﷺ فرمود: نام او چه بود؟ جبرئیل جواب داد: شبر. پیامبر ﷺ فرمود: زبان من عربی است، جبرئیل عرض کرد: معادل آن در زبان عربی حسن است. (138)

113- حضرت علی علیه السلام و جعفر جامع و چگونگی آن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از جمله طرقي که از جانب پروردگار اعظم جل و علا بوسیله خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم افاضه فیض رحمانی بر علی علیه السلام شد جعفر جامع بوده است و آن صحیفه و کتابی بود مشتمل بر علم ما کان و ما یکون الی یوم القیامة بطریق حروف رمز که آن کتاب و علم آن از مخصوصات علی و ائمه طاهرین علیهم السلام بوده است.

سال دهم هجرت بعد از مراجعت از حجة الواداع جبرئیل آمد و به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که عمرت به آخر رسیده آن حضرت دستهای مبارک خود را به درگاه حضرت واهب العطایا برداشت و عرض کرد: خدایا به من وعده داری و هرگز خلف وعده نمی کنی.

خطاب الهی رسید علی را بردار و بالای کوه احد پشت به قبله بنشین حیوانات صحرا را صدا کن تا تو را اجابت می نمایند در میان آنها بز سرخ رنگ بزرگی است که اندکی شاخ او بالا آمده است به علی امر کن او را ذبح نماید و پوست او را از طرف گردن بکند و وارونه کند او را دباغی کرده آنگاه جبرئیل می آید و دوات و قلم و مرکب می آورد که از جنس مرکب زمین نمی باشد هر چه جبرئیل می گوید: تو به علی بگو بنویسد آن نوشته و پوست باقی می ماند و هرگز مندرس نمی شود و محفوظ خواهد ماند هر گاه او را بگشایند تازه خواهد بود.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به همان دستور بالای کوه احد عمل نمود جبرئیل آمد قلم و دوات خدمت آن حضرت گذارد حضرت امر فرمود به علی علیه السلام آماده کار شد آنگاه جبرئیل از جانب رب جلیل وقایع مهمه عالم را کلا و جزء به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می گفت، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم به علی می فرمود: بر آن پوست می نوشت تا

آنکه پوستهای باریک پاچه و دستها و پاهای او را هم نوشت و ثبت شد در آن کتاب کلما کان و ما هو کائن الی یوم القیمة هر چه بود و هر چه بعد خواهد شد تا روز قیامت.

تمام را نوشتند حتی اسامی اولادها و ذراری و دوستان و دشمنان آنها و آنچه بر سر یکایک اولاد خواهد آمد تا روز قیامت در آن کتاب ثبت گردید. آنگاه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن جلده و جفره را به علی عَلِيٌّ دادند و جزء اسباب وراثت و ولایت و امامت قرار گرفت که هر امامی از دنیا برود به امام معلوم بعد از خود به وراثت می سپارد.

پس این کتاب مخصوص علی عَلِيٌّ و یازده فرزند آن حضرت است و در آن همه چیز هست از علم منایا و بالیا و احکام و تمام لغتها و مشتمل بر هزار و هفتصد صفحه از مفاتیح علوم مخصوص امام علی عَلِيٌّ می باشد. ⁽¹³⁹⁾

114- محبوبترین خلق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انس بن مالک می گوید: چند پرنده را به حضور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آوردند و به آن حضرت هدیه دادند پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنها را بین همسان خود تقسیم کرد که به هر یک از آنها سه پرنده رسید یکی از همسران آن حضرت دو پرنده قطاة از سهمیه خود را پخته و آماده کرده و به حضور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورد و خود به همان یک پرنده قناعت کرد.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ م لئو چنین دعا کرد: خدایا محبوبترین خلق در پیشگاه خود و در نزد مرا به اینجا بفرست تا از غذایی که از این پرنده آماده شده با هم بخوریم...

امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ حاضر شد و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آن حضرت از آن غذا میل کردند. (140)

ز مشرق تا به مغرب گر امام است امیرالمؤمنین حیدر تمام است (141)

115- محرم اسرار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: یا علی خدا به من دستور داده تا تو را به خود نزدیک کرده و علوم خودم را به تو تعلیم کنم تا از آنها تو نگهداری نمایی آنگاه این آیه نازل شد که و تعیها اذن واعیه و آنگاه به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: تو آن گوش نگهدارنده هستی (142) و ابوسعید خدری گوید: از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیدم معنی الذی عنده علم من الكتاب چیست؟

فرمود: او وصی برادرم سلیمان بن داود بود. گفتم: و من عنده علم الكتاب کیست؟ فرمود: ذاک اخی علی بن البی طالب یعنی: او برادرم علی بن ابیطالب است. (143)

116- ازدواج حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قبل از خواستگاری امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ، خواستگاران زیادی از جمله ابوبکر، عمر، عثمان و عبدالرحمن بن عوف جهت خواستگاری خدمت پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیده بودند. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست رد به سینه تمامی آنها زد و فرمود: امر ازدواج دخترم با خداست (امرها الی ربها) تا اینکه روزی ابوبکر و عمر در مسجد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشستند و سعد بن معاذ انصاری و چند تن دیگر نیز در آنجا حضور داشتند در مورد حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ صحبت به میان آمد. ابوبکر گفت: اشرف قریش از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را خواستگاری

کردند ولی آن حضرت فرمود: تزویج فاطمه به فرمان خداست ولی علی علیه السلام هنوز به خواستگاری او نرفته گمان می کنم تنگ دستی او مانع از چنین کاری شده است. آنگاه او به عمر، و سعد بن معاذ گفت: آیا مایلید باتفاق هم نزد علی علیه السلام برویم و در این مورد با وی مذاکره کنیم و چنانچه تهی دستی او مانع از این امر باشد به او کمک مالی بکنیم؟ سعد گفت: خدا توفیقت دهد. سلمان می گوید: آنها از مسجد خارج شده و در جستجوی علی علیه السلام به خانه او رفتند ولی او را نیافتند و معلوم شد که آن حضرت در نخلستان مردی از انصار برای دریافت مزدی با شتر آبکشی می کند. آنگاه به نزد او رفتند و چون چشم علی علیه السلام به آنها افتاد. فرمود: چه خبر است، چه چیزی شما را وادار کرد که به اینجا بیایید؟ ابوبکر گفت: یا علی علیه السلام خصلت نیکی نیست که تو در آن فضیلت نداشته باشی. اشراف قریش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دخترش را خواستگاری کرده اند و او به آنها جواب رد داده و فرموده است کار تزویج فاطمه علیها السلام با خداست علت این که شما در این مورد با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صحبت نمی کنید چیست؟ من یقین دارم که خدا و رسولش او را برای تو نگه داشته اند. علی علیه السلام از شنیدن سخن ابوبکر چشمانش اشک آلود شد فرمود: ای ابابکر مرا به هیجان آوردی و به چیزی که از آن غافل بودم تذکر دادی به خدا سوگند که من به این امر راغب هستم و فقط فقر و تهیدستی مانع از انجام این کار است. ابوبکر گفت: چنین مگو تمام دنیا و مافیها در نزد خدا و رسولش هیچ ارزشی ندارد. آنگاه علی علیه السلام برای خواستگاری فاطمه علیها السلام خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد. (144)

خود حضرت امیر علیه السلام فرمود: وقتی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی! عرض کردم: بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. فرمود: آیا ترا رغبت ازدواج هست؟ عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داناتر است، پیش خود

فکر کردم که آن حضرت می خواهد یکی از زنان قریش را به من تزویج کند تا اینکه رسول خدا ﷺ بعدا مرا نزد خود احضار فرمود: و من نزد رسول خدا ﷺ رفتم وقتی مرا دید با چهره گشاده تبسم فرمود: و من دندانهای او را که از سفیدی می درخشید دیدم آنگاه فرمود: یا علی بشارت باد ترا که خدای متعال امر مرا درباره ازدواج تو کفایت کرد. عرض کردم یا رسول الله ﷺ چگونه؟ حضرت فرمود جبرئیل نازل شد سنبل و قرنفل به من داد و من آنها را گرفته و بوئیدم و از سبب آن پرسیدم گفت: خداوند به فرشتگان بهشت دستور داد که بهشت را زینت دهند و منادی از عرش صدا زد که روز ولیمه علی بن ابیطالب است و خداوند فرشتگان را فرمود: که گواه باشید من فاطمه را به علی تزویج کردم و آنها را برای هم پسندیدم.

117- ولی خدا، وصی پیامبر ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که رسول خدا ﷺ در بستر وفات قرار رفت سر مبارکش بر دامن حضرت علی علیه السلام بود و خانه پر از انصار و مهاجران بود عباس عموی پیامبر ﷺ در پیش روی حضرت بود رسول خدا ﷺ به عباس فرمود: ایا وصیتم را عمل می کنی و قرضم را ادا می نمایی و به وعده هایم وفا می نمایی. عباس گفت من پیرو عیال وارم و تهی دست، (توان این کار را ندارم) لذا پیامبر ﷺ در آن جمع 3 مرتبه حرف خود را تکرار کرد ولی عباس نپذیرفت آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: این امور را به کسی می سپارم که حقش را ادا خواهد کرد و مانند تو سخن نخواهد گفت: سپس به حضرت علی علیه السلام فرمود: ای علی علیه السلام، ای برادر محمد، آیا قبول می کنی که به وعده های محمد عمل کنی و به وعده هایم وفا کنی و قرضش را پردازی و میراثش را

بگیری؟! حضرت علی علیه السلام که گریه گلویش را گرفته بود نتوانست جواب دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن خود را تکرار کرد در این هنگام عرض کرد: آری فدایت کردم، سود و زیانش با من، علی علیه السلام فرمود: من به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نگاه می کردم دیدم انگشت خود را از انگشت خود بیرون کرد و فرمود: تا من زنده ام این انگشت را به دست خود کن، حضرت علی علیه السلام می فرماید چون آن را در انگشت خود کردم در حالی که آرزو می کردم که از تمام میراث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همین انگشت را داشته باشم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بلال چرا خواست و به او فرمود: این وسائل را بیاور که عبارتند از: کلاه، خود، زره، پرچم، پیراهن، ذوالفقار، عمامه سحاب، جامه برد، کمر بند و عصا (که آن کمر بند بهستی بود) دو جفت نعلین، دو پیراهن معراج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و پیراهن جنگ احد و سه کلاه: 1- کلاه مسافرت، 2- کلاه عید قربان و عید فطر و روزهای جمعه حضرت. 3- کلاهی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سر می گذاشت و با اصحابش به گفتگو می نشست و بعد فرمود: تا دو استر شهباء، و دلدال و دوشتر غضبا و تصواء و دو اسب جناح و اسب حزوم و حمار عفیر را نیز بیاورند

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همه اینها را به امام علی علیه السلام سپرد و فرمود: اقبضها فی حیاتی تا من زنده ام اینها را از من دریافت کن. ⁽¹⁴⁵⁾

و در کلامی دیگر حضرت فرمود: یا علی قم فاقبض هذا بشهادة من فی البیت من المهاجرین و الانصار کی لا نیازعک احد من بعدی ⁽¹⁴⁶⁾

ای علی برخیز و در برابر چشم حاضران از مهاجران و انصار اینها را دریافت کن تا بعد از من هیچ کس با تو (و رهبری تو) نزاع و ستیز نکند.

سپس امام علی علیه السلام برخاست و آنها را تحویل گرفت و به خانه خود برد و در محل امنی گذاشت و برگشت.

لذا به شهادت ماءخذ روایی صحیح و شعرای زمان صدر اسلام و کتابهای اصیل اسلامی ما حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در صدر اسلام نیز به وصی شناخته شده بود ولی بنی امیه دست به دست هم دادند که آثار امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را محو کنند و یکی از کارهای آنها حذف این لقب و اشتهاار از حضرت وصی صلوات الله علیه بود. (147)

نوشته بر در فردوس کاتبان قضا نبی رسول و ولیعهد حیدر کرار (148)

118- قثم بن عباس، آخرین کسی که با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وداع کرد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کسانی که مسئولیت غسل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به عهده داشتند عبارت بودند از: علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام، عباس بن عبدالمطلب، فضل و قثم، فرزندان عباس، اسمة بن زید و شقران، غلام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (149) اما کسانی که وارد قبر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شدند، علی عَلَيْهِ السَّلَام، فضل و قثم فرزندان عباس بودند. (150) عبدالله بن حارث بن نوفل گوید: همراه با علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام در عمره بودم که گروهی از مردم عراق بر او وارد شدند و گفتند: ای ابوالحسن! ما نزد تو آمده ایم از امری سؤال کنیم که دوست داریم ما را از آن مطلع سازی. حضرت که متوجه سؤال آنها شد، فرمود: تصور می کنم مغیره ادعا کرده و به شما گفته است که او جدیدترین عهد دیدار با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دارد. یعنی، او آخرین نفری است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دیده است، گفتند آری! ما آمده ایم این را از شما سؤال کنیم. حضرت فرمود: مغیره دروغ گفته است، زیرا جدیدترین عهد دیدار با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن قثم بن عباس است، چون او آخرین نفر از ما بود که از قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خارج گردید.

شیخ طوسی او را از اصحاب علی عَلَيْهِ السَّلَامُ معرفی کرده است زمانی که کارگزار مکه بود حضرت طی نامه هایی، او را از دسیسه های معاویه مطلع ساخت و در نامه ای دیگر مسئولیت حج را به عهده او گذارد.

علی زبعت محمد زهرکه هست به است اگر تو مؤمن پاکی بکن براین اقرار ⁽¹⁵¹⁾

119- حیدر قاهر، غالب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انس بن مالک گفت: در زمان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مردی بود که از عبادت و کوشش او در نماز ما تعجب می کردیم، نام و نحوه عبادت او را به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کردیم پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را نشناخت، هیکل و قواره اش را شرح دادیم باز نشناخت، در همین بین خود او از راه رسید عرض کردیم یا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همین مرد است فرمود: شما توصیف مردی را می کنید که در پیشانیش مهر شیطان است، آن شخص پیش آمد تا مقابل ما رسید ولی سلام نکرد. پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رو به او فرمود: ترا به خدا سوگند راست بگو وقتی به این جمع رسیدی با خود نگفتی در میان اینها یک نفر از من بهتر و برتر نیست؟ او جواب داد: صحیح است. سپس برای ادای نماز رهسپار شد. پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: چه کسی این مرد را می کشد؟ ابوبکر پیشنهاد را پذیرفت و برای کشتن او عازم شد وقتی وارد مسجد شد دید او مشغول نماز است با خود گفت: سبحان الله مردی را در حال نماز بکشم با اینکه پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از کشتن نمازگزاران نهی فرمود: لذا منصرف گردید و بیرون آمد. پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از او پرسید: ابوبکر چه کردی؟ او عرض کرد: یا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خوشم نیامد او را در حال نماز بکشم چون شما از کشتن نمازگزاران ما را نهی نموده اید. پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسید: چه کس او را می کشد؟ عمر از جای خود حرکت کرد و رفت تا او را بکشد وقتی رسید او را در

حال سجده دید گفت: ابوبکر از من بهتر است و (او را نکشت) برگشت حضرت رسول ﷺ پرسید: چه ردی؟ گفت که او را در حال سجده دیدم از کشتن او صرف نظر نمودم، برای سومین بار حضرت فرمود: چه کسی او را می کشد؟

علی عَلِيٍّ عرض کرد: من، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: اگر او را پیدا کردی، وقتی علی عَلِيٍّ وارد مسجد شد مشاهده کرد او خارج شده لذا خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید پیامبر سؤال کرد؟ چه شد عرض کرد از مسجد بیرون رفته بود. حضرت فرمود:

لو قتل هذا لكان اول فتنه و آخرها اما انه سيخرج من ضئضى هذا قوم... (اگر کشته شده بود آغاز و پایان فتنه همین بود...) (نشانه این گروه (خوارج) آن است که در میان آنان مرد سیاه چهره ناقص دستی است که منتهای آن گوشتی است مثل پستان زن که حالت ارتجاعی و کشش دارد. ⁽¹⁵²⁾)

امام علی عَلِيٍّ پس از فراغت از جنگ نهروان دستور داد که بدن (ذوالثدیه) را در میان کشته ها پیدا کنند وقتی حضرت جسد او را دید و بدن او را با همان وصفی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توصیف کرده بود یافت به کرانه این موفقیّت به سجده افتاد ⁽¹⁵³⁾.

علامه امینی می نویسد: صاحب این داستان ذوالثدیه ⁽¹⁵⁴⁾ رئیس خوارج از قبیله بنی تمیم بود که مؤسس جنگ نهروان بود که آخر سر هم کشته شد.

هرگز فریب دشمن رو به صفت نخورد

زین روی گفته اند که شیر خدا علیست ⁽¹⁵⁵⁾

120- دفاع از حریم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی از طریق وحی به پیامبر ﷺ خبر رسید که 3 نفر از کافران به بت‌های خود سوگند خورده اند تا پیامبر ﷺ را بکشند. پیامبر ﷺ نیز در مسجد بعد از نماز جماعت صبح این مطلب را به مردم اعلام کرد. آنگاه فرمود: چه کسی داوطلب می‌شود به سوی آنها برود آنها را قبل از رسیدن به مدینه بکشد؟ مردم سکوت کردند، پیامبر ﷺ فرمود گمان می‌کنم پسر ابوطالب علی علیه السلام در میان شما نیست یکی از اصحاب گفت، یا رسول الله ﷺ علی علیه السلام دچار تب شده لذا در نماز شرکت نکرده است. به من اجازه بدهید تا بروم و پیغام شما را به او برسانم. عامر به حضور علی علیه السلام رفت و جریان را گفت. علی علیه السلام از خانه بیرون آمد در حالی که دو طرف پیراهنش، گردنش را پوشانده بود وقتی خدمت پیامبر ﷺ رسید عرض کرد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ایلمعه لوم لئو جریان چیست؟ پیامبر ﷺ مطلب را گفت: آنگاه تاءکید فرمود: لازم است تا جلو آنها گرفته شود. علی ع ضمن اعلام آمادگی اجازه خواست، برود لباس رزم خود را بپوشد. پیامبر ﷺ لباس و شمشیر و زره خود را به علی علیه السلام داد و عمامه خود را بر سر علی علیه السلام نهاد و شمشیر به دستش داد اسب خود را نیز آورد و علی علیه السلام را بر آن سوار کرد و به سوی آن 3 نفر فرستاد. 3 روز از رفتن علی علیه السلام گذشت و هیچ خبری هم از ناحیه جبرئیل نرسید. فاطمه علیها السلام نگران شد دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و نزد پدر رفت و عرض کرد: پدر تصور می‌کنم این دو کودک یتیم شده اند پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این سخن بی اختیار گریه کرد. سپس به مردم فرمود: هر کس خبر از علی علیه السلام بیاورد او را به بهشت مژده می‌دهم. مردم در جستجوی علی علیه السلام رفتند تا اینکه عامر خبر سلامتی علی علیه السلام را آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله به استقبال علی علیه السلام رفت دید آن حضرت در حالی که دو اسیر و یک سر بریده و

سه شتر و سه اسب با خود دارد به سمت مدینه می آید. آنگاه پیامبر ﷺ به علی ع فرمود: دوست داری من شرح سفر تو را بگویم یا خود می گویی؟ آنگاه رسول خدا ﷺ فرمود: خودت شرح بده تا گواه بر قوم گردی حضرت علی ع عرض کرد: آن 3 نفر در بیابان می آمدند وقتی مرا دیدند فریاد زدند تو کیستی گفتم: من علی پسر ابوطالب پسر عموی رسول خدا ﷺ می باشم. آنها گفتند: ما کسی را به عنوان رسول خدا ﷺ نمی شناسیم و برای ما هم فرقی نمی کند که ترا بکشیم یا محمد ﷺ را صاحب این سر بریده به شدت به من حمله کرد پس از رد و بدل شدن ضربه هایی باد سرخی وزید و آنگاه صدای تو را یا رسول الله ﷺ از میان آن باد شنیدم که فرمودی زره او را از ناحیه گردن کنار زدم رگ گردنش را بزن من هم زدم سپس باد زردی وزید صدای تو را از میان آن شنیدم که فرمودی زره را از رانش کنار زدم بر ران او بزن و من نیز به ران او زدم آنگاه سر او را جدا کردم. وقتی که او را کشتم رفقای او تسلیم شدند و گفتند: این رفیق ما را که تو کشتی با هزار سواره حریف بود اکنون ما تسلیم تو هستیم ولی ما را نکش ما شنیده ایم محمد ﷺ شخصی مهربان و دلسوز است ما را زنده نزد او ببر تا او حکم کند.

پیامبر ﷺ فرمود: ای علی ع ، صدای اولی که در نبرد خود شنیدی صدای جبرئیل بود و صدای دوم صدای میکائیل بود حالا یکی از آنها را بیاور. علی ع یکی از آن دو اسیر را آورد پیامبر ﷺ فرمود: بگو لا اله الا الله او در پاسخ گفت: گفتن کلمه کوه ابوقبیس برای من بهتر از آن است که این کلمه را بگویم، پیامبر ﷺ به علی ع فرمود: او را کناری ببر و بعد گردنش را بزن. علی ع فرمان رسول خدا ﷺ را اجرا کرد سپس نوبت اسیر دومی شد پیامبر ﷺ به او فرمود: بگو لا اله الا الله او گفت: مرا نیز به رفیقم ملحق

کنید. پیامبر ﷺ به علی عَلِيٍّ فرمود: او را نیز ببر و گردنش را بزن، در این میان جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای محمد ﷺ پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: این شخص را نکش زیرا دارای دو خصلت نیکوست: 1- در میان قوم خود سخاوت دارد. 2- او دارای اخلاق نیکوست. پیامبر ﷺ به علی عَلِيٍّ فرمود: دست نگهدار که جبرئیل اینگونه می‌گوید: آن مشرک وقتی از علت تأخیر قتل خود مطلع شد، گفت: آری سوگند به خدا هیچ‌گاه با داشتن برادری مالک یک درهم نشده‌ام یعنی پولی پس انداز نکرده‌ام بلکه هر چه یافتیم به بستگانم دادم و هیچ‌گاه در میدان جنگ پشت به جنگ ننموده‌ام و من گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و محمد رسول خدا ﷺ است.

121- جنگ حنین، شکست و پیروزی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حنین سرزمین است در نزدیکی شهر طائف که غزوه‌ای در آنجا وقوع شد که به نام غزوه حنین و یا غزوه اوطاس و غزوه هوازن معروف شد. این جنگ از آنجا شروع شد که طایفه‌ای بزرگ هوازن هنگامی که از فتح مکه با خبر شدند رئیسشان مالک بن عوف آنها را جمع کرد و به آنها گفت: ممکن است محمد ﷺ بعد از فتح مکه به جنگ با ما برخیزد. آنها گفتند: صلاح در این است که ما پیشدستی کنیم و به او حمله کنیم. هنگامی که این خبر به گوش پیامبر ﷺ رسید به مسلمانان دستور داد آماده حرکت به سوی سرزمین هوازن شوند.

در آخر ماه رمضان یا ابتدای ماه شوال سال هشتم هجری بود که رؤسای طایفه هوازن نزد مالک بن عوف جمع شدند و اموال و فرزندان و زنان خود را

به همراه آوردند تا به هنگام درگیری با مسلمانان هیچ کس فکر فرار در سر
نیروراند و به این ترتیب وارد سرزمین اوطاس شدند. پیامبر ﷺ پرچم بزرگ
لشگر را بست و به دست علی رضی الله عنه داد و تمام کسانی که برای فتح مکه
پرچمدار بخشی از لشکر اسلام بودند به دستور پیامبر ﷺ با همان پرچم به
سوی میدان حنین حرکت کردند. در این وقت پیامبر ﷺ مطلع شد که صفوان
بن امیه مقدار زیادی زره در اختیار دارد شخصی را نزد او فرستاد و یکصد زره
به عنوان عاریت از او خواست. صفوان سؤال کرد: براستی عاریه است یا
غضب؟ پیامبر ﷺ فرمود: عاریه ای است که ما آن را تضمین می کنیم و سالم
بر می گردانیم. صفوان یک صد زره به عنوان عاریت به پیامبر ﷺ داد و خود
شخصاً با حضرت حرکت کرده دو هزار نفر از مسلمانانی که در فتح مکه اسلام
را پذیرفته بودند به اضافه ده هزار نفر سربازان اسلام که همراه پیامبر ﷺ برا
فتح مکه آمده بودند که مجموعاً دوازده هزار نفر می شدند برای میدان جنگ
حرکت کردند. مالک بن عوف که مرد پر جرات و با شهامتی بود به قبیله خود
دستور داد غلافهای شمشیر را بشکند و در شکافهای کوه و دره های اطراف و
لابلای درختان بر سر راه سپاه اسلام کمین کنند، و هنگامی که در تاریکی اول
صبح مسلمانان به آنجا رسیدند که یک باره به آنان حمله ور شوند و لشکر را
در هم بکوبند او اضافه کرد محمد ﷺ با مردان جنگی هنوز روبرو نشده تا
طعم شکست را بچشد! هنگامی که پیامبر ﷺ نماز صبح را با یاران خواند
فرمان داد به طرف سرزمین حنین سرازیر شدند. در این موقع بود که ناگهان
لشگر هوازن از هر سو مسلمانان را زیر رگبار تیرهای خود قرار دادند گروهی
که در مقدمه لشکر قرار داشتند و در میان آنها تازه مسلمانان مکه هم بودن فرار
کردند و این امر سبب شد که باقیمانده لشکر نیز فرار کند. مسلمانان چون به

جمعیت انبوه خود مغرور شده بودند آثار شکست در آنان آشکار گشت. در این میان علی عَلَيْهِ السَّلَام که پرچمدار لشکر بود با عده کمی در برابر دشمن ایستاده بود و همچنان به پیکار ادامه داد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم در قلب لشکر قرار داشت و عباس عموی آن حضرت و عده ای از بنی هاشم که از نه نفر تجاوز نمی کرد اطراف پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را گرفته بودند. مقدمه سپاه به هنگام فرار و عقب نشینی از کنار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گذشت. حضرت به عباس که صدای بلند و رسایی داشت دستور داد فوراً از تپه ای که در آن نزدیکی بود بالا برود و به مسلمانان فریاد زند: ای گروه مهاجران و انصار! ای یاران سوره بقره! و ای اهل بیعت شجره! به کجا فرار می کنید؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اینجاست! هنگامی که مسلمانان صدای عباس را شنیدند بازگشتند و گفتند: لیبیک لیبیک و انصار در این بازگشت پیش قدم بودن.

حمله سختی از هر جانب به سپاه دشمن کردند و با یاری پروردگار به پیشروی ادامه دادند آنچنان که طایفه هوازن به طرز وحشتناکی به هر سو پراکنده شدند و پیوسته مسلمانان آنها را تعقیب می کردند.

حدود یک صد نفر از سپاه دشمن کشته شد و اموالشان به غنیمت مسلمانان در آمد و گروهی نیز اسیر شدند. پس از پایان جنگ، نمایندگان قبیله هوازن خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند و اسلام را پذیرفتند و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محبت زیاد به آنها کرد و حتی مالک بن عوف رئیس و بزرگ آنها اسلام را پذیرفت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اموال و اسیران را به او برگرداند و ریاست مسلمانان قبیله اش را به او واگذار کرد. (156)

به رتبت ساقی کوثر به مردی فاتح خبیر به نسبت صهریغمبر ولی والی والا (157)

122- ورود به بهشت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در قسمتی از یک روایت مفصل آمده است: روزی رسول خدا ﷺ به مردم فرمود:

ای گروه مردم هر کس با اقرار به توحید و کلمه لا اله الا الله مخلصانه بدون آنکه چیزی به آن مخلوط کند خدا را ملاقات نماید اهل بهشت است امام علی بن ابیطالب ع بپا خاست و عرضه داشت پدر و مادرم فدایت چگونه این کلمه را مخلصانه بگویند و چیزی به آن مخلوط نکند برای ما بیان کن تا حد آن را بشناسیم؟

رسول خدا ﷺ فرمود: آری برای دنیا خواهی و حرص بر جمع آوری مال و خوشنود بودن به امور مادی و گناه و معصیت و بردگی و بندگی پول این کلمه را نگویند و متأسفانه مردمی چنین اند که گفتارشان، گفتار نیکان ولی کردارشان کردار ستمگران و تبهکاران است با زبان شهادت به توحید می دهند اما هر فسق و فجوری را مرتکب می شوند پس هر کس خدای عزوجل را دیدار کند و در او این خصلت ها نباشد و قولش لا اله الا الله است بهشت برای اوست و هر گاه دنیا را بگیرد و آخرت را ترک کند اهل دوزخ است. (158)

123- شرط قبولی توحید و ایمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابوسعید خدری می گوید: روزی رسول خدا ﷺ نشسته بود و تنی چند از یارانش از جمله حضرت علی بن ابیطالب ع گرد او بودند. حضرت فرمود: هر کس لا اله الا الله گوید وارد بهشت می شود پس دو تن از یاران آن حضرت گفتند ما می گوئیم لا اله الا الله. پیامبر فرمود: همانا لا اله الا الله از این شخص (اشاره به حضرت علی ع و شیعیانش قبول می شود باز آن دو تن تکرار کردند و گفتند: ما نیز می گوئیم پیامبر ص دست بر سر علی ع گذارد

آنگاه به آن دو نفر گفت، علامت پیروی از او این است که بیعت او را نشکنید و در مسند و مقام او ننشینید و سخنش را تکذیب نکنید.

124- امیر انفاق و کرم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در عصر رسول خدا ﷺ مسلمانان برای سرکوبی کفار حرکت کردند، کافران بدون جنگ تسلیم شدند و در نتیجه اراضی و اموالی از آنها که در اصطلاح فبی گفته می شد به دست مسلمین افتاد امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن فبی را بین مسلمانان تقسیم کرد یک قطعه از آن سهم تقسیم شده برای حضرت علی ع شد، آن حضرت در آن زمین چاهی حفر کرد تا به آب رسید به حدی که آب آن چاه به اندازه گردن شتر فوران می کرد. امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آن چشمه را به نام عین یبوع (چشمه جوشان) نامید. شخصی به حضور علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد و در این مورد به او بشارت داد و تبریک گفت امام علی ع فرمود:

و بشر الوارث، بشر الوارث هی صدقه بتافی حجیج بیت الله و عابر سیبله لاتباع و لاتوهب و لاتورث فمن باعها او وهبها فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین

یعنی: به وراث مزده و خبر بده، این چشمه فقط وقف گردیده تا در آمد آن در راه تاءمین معاش و مخارج زائران خانه کعبه و مسافران در راه خدا به مصرف برسد فروختن و بخشیدن و به ارث بردن آن جایز نیست. کسی که آن را بفروشد یا ببخشد لعنت خدا و فرشتگان و همه انسانها بر او باد. ⁽¹⁵⁹⁾

ای آسمان رحمت و بحر سخا علی وی داده عدل تودو جهان را صلا علی ⁽¹⁶⁰⁾

125- سرمشق اهل وفا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن عباس می گوید: پیامبر ﷺ از یک نفر عرب بادیه نشین شتری را به چهارصد درهم خرید هنگامی که پول را داد اعرابی فریاد زد که هم شتر و هم پول برای اوست. ابوبکر از آنجا عبور کرد. پیامبر ﷺ به او فرمود: بین ما قضاوت کن من پول شتر را داده ام ولی اعرابی ادعا دارد که شتر و پول مال خودش می باشد. ابوبکر گفت: ای رسول خدا ﷺ مطلب روشن است شما باید بینه (دو نفر شاهد عادل بیاورید که پول ما شما است).

سپس عمر از آنجا عبور کرد او نیز چنین قضاوت نمود. سپس علی عَلِيٍّ آمد. پیامبر به اعرابی فرمود: آیا به قضاوت این جوان که می آید راضی هستی؟ اعرابی گفت: آری. هنگامی که علی به حضور رسول خدا ﷺ رسید اعرابی گفت: این شتر مال من است و درهمها (پولها) نیز مال من است اگر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ادعای چیزی دارد باید بینه بیاورد. امام علی عَلِيٍّ به اعرابی سه مرتبه گفت: شتر را رها کن تا رسول خدا آن را خود ببرد چرا که شتر را پیامبر از تو خریده است) لیکن اعرابی به دستور علی عَلِيٍّ و حرفهای او اعتنایی نکرد آن حضرت اعرابی را گرفت و ضربه محکمی به او زد.

مردم جمع شدند و هر کس سخنی می گفت علی عَلِيٍّ به رسول خدا عرض کرد: نصدقک علی الوحی و لانصدقک علی اربعمأة درهم؛ ما سخن تو را در مورد صدق وحی تصدیق می کنیم ولی درباره چهارصد درهم تصدیق نکنیم. ⁽¹⁶¹⁾

سلطان هروسراست صهر رسول خداست سرمشق اهل وفاست مهر و وفای علی ⁽¹⁶²⁾

126- کارکردن عیب نیست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی شرایط زندگی علی علیه السلام به اندازه ای تنگ شد که گرسنگی شدیدی امام علی علیه السلام را فرا گرفت. آن حضرت از خانه بیرون آمد و در جستجوی آن بود تا کاری پیدا شود تا کارگری کند و با مزد آن غذایی تهیه و گرسنگی خود را رفع نماید.

در مدینه کار پیدا نکرد، تصمیم گرفت به حوالی مدینه که مزرعه ای است در یک فرسخ و نیمی مدینه رفته تا در آن روستای کوچک آنجا کاری پیدا کند. وقتی به روستا رسید دید زنی مشغول الک کردن خاک می باشد و منتظر کارگری جهت کمک می باشد نزد آن زن رفت و معلوم شد که آن زن کارگری نیاز دارد.

پس از صحبت با او قرار بر این شد که علی علیه السلام آب از درون چاه آورد و آن خاک را گل کرده تا برای دیوار کشی آماده شود و در ازای هر دلو آب یک خرما اجرت و مزد گیرد.

حضرت جمعا شانزده دلو از چاه آب آورد آنگاه مشغول تهیه گل شد پس از اتمام کار آن زن شانزده خرما به آن حضرت داد امام نیز به مدینه بازگشت. علی علیه السلام بعد جریان را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعریف کرد آنگاه هر دو نشستند و با هم آن خرماها را خوردند ⁽¹⁶³⁾

اینقدر دانم که برفرق کمال خویش زد آفرینش از وجود حیدر کرار گل ⁽¹⁶⁴⁾

127- پیروی از علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام می فرماید: روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم و برگرد آن حضرت جمعیتی از قریش را دیدم. حضرت به من نگاهی کرد و فرمود: یا عی همانا مثل تو در این امت مانند حضرت عیسی بن مریم است زیرا عده ای او را

بسیار دوست داشتند و افراط در دوستی او نمودند و هلاک شدند و دسته ای او را دشمن داشتند و هلاک شدند و اما عده ای دنباله رو او بودند پس نجات یافتند اطرافیان آن حضرت فرمودند رسول خدا ﷺ را بزرگ شمردند و خندیدند و گفتند: یا رسول الله علی را شما با انبیا و رسولان خدا تشبیه می نمایی؟! (165)

128- علی علیه السلام خیر البریه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابوبکر هذلی از شعبی روایت کرد: مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: یا رسول الله ﷺ به من مطلبی بیاموز تا خداوند به سبب آن مرا نفع بخشد. حضرت فرمود: بر تو باد به بخشش و کرم که در دنیا و آخرت به تو نفع می بخشد ناگاه علی علیه السلام وارد شد و عرض کرد یا رسول الله حضرت فاطمه زهرا علیه السلام شما را می خواند پیامبر خدا ﷺ برخاست آنگاه آن مرد گفت: یا رسول الله ﷺ این مرد که آمد چه کسی بود در پاسخ او حضرت فرمود: او کسی است که خدای متعال در حق او در قرآن کریم فرموده ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه. (166)

129- اولین پیشتاز عامل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این شهر آشوب به سند خود می نویسد: وقتی که رسول اکرم ﷺ به حضرت علی علیه السلام خبر شهادت برادرش جعفر طیار را در جنگ مته داد. حضرت وقتی، خبر شهادت برادر خود را شنید فرمود: انا لله و انا الیه راجعون و در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که انا لله و انا الیه راجعون را پیش از حضرت علی علیه السلام کسی نگفته بود. (167)

130- همراه پیامبر ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیامبر اسلام ﷺ پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب در محراب عبادت به راز و نیاز با خداوند مشغول می بود و امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ برای رسیدگی به حوائج مردم، پشت سر پیغمبر ﷺ رو به مردم می نشست و مردم حوائج خویش را از آن حضرت سؤال می کردند. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دعاها را از پیامبر ﷺ نقل کرده اند و می فرمایند.

رسول خدا ﷺ وقتی وارد مسجد می شد می گفت اللهم افتح لی ابواب رحمتک؛ خدایا درهای رحمتت را بر من بگشا.

و به هنگام خروج از مسجد می گفت: اللهم افتح لی ابواب رزقک؛ خدایا درهای روزیت را بر من بگشا (168)

131- هم سفره پیامبر ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ خرما می خوردند هر خرمایی را که رسول خدا ﷺ می خورد به آرامی هسته اش را نزد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می نهاد تا اینکه خرماها تمام شد ولی پیش حضرت رسول ﷺ هیچ هسته خرمایی نبود و مه نزد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود. رسول خدا ﷺ فرمود: هر که هسته اش بیشتر بود او پرخور است. حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: هر که خرما را با هسته خورده او پرخورتر است. وقتی حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ این لام را گفت: رسول خدا ﷺ تبسم فرمود و فرمان داد تا هزار درهم به آن حضرت انعام بدهند. (169)

132- صدقه قبل از سؤال کردن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام می فرماید: به درستی که در قرآن مجید آیه ای است که عمل به آن ننموده هیچ کس نه قبل از من و نه بعد از من ⁽¹⁷⁰⁾ زیرا من یک دینار را به ده درهم فروختم (انفاق کردم) و قبل از هر سئوالی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کردم یک درهم به فقیر دادم سپس یک مطلب از آن حضرت سئوال می کردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت علی علیه السلام فرمود: یا علی، به من وحی رسیده که قبل از هر پرسشی از من، اول بایستی صدقه ای به فقیر بدهند و من قصد دارم مقدار صدقه را یک دینار قرار دهم. علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر مقدار صدقه یک دینار باشد؟ مردم سئوالی نمی کنند. حضرت فرمود: پس چقدر باشد. حضرت علی علیه السلام عرض کرد: یک دانه گندم یا یک دانه جو، باز هم کسی حاضر به سئوال کردن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشد مگر علی علیه السلام که ده سئوال نمود و این آیه در شاعن او نازل گردید ⁽¹⁷¹⁾

133- رمز فتح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام می فرماید: در روز جنگ بدر آمدم تا ببینم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آن صحنه جنگ و در مقابل دشمنان نیرومند خود چه می کند. دیدم آن حضرت سر به سجده گذارده و پیوسته می گوید: یا حی یا قیوم. حضرت علی علیه السلام می فرماید: چند بار رفتم و برگشتم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همچنان سر به سجده داشت و جز (یا حی یا قیوم) چیز دیگری نمی گفت آنقدر به این ذکر مقدس ادامه داد تا داوند او را در جنگ فاتح و پیروز ساخت. ⁽¹⁷²⁾

134- ایثار علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی علی علیه السلام وارد خانه خود شد و دید حسن و حسین علیهما السلام نزد فاطمه زهرا علیها السلام گریه می کنند. حضرت سؤال کرد چرا روشنایی چشمان من می گریند؟ فاطمه زهرا علیها السلام گفت: اینها گرسنه اند و یک روز است که چیزی نخورده اند! علی علیه السلام پرسید: پس این دیگ بر سر آتش چیست؟ گفت: در دیگ تنها آب است که برای دل خوشی فرزندانم بر سر آتش نهاده ام! علی علیه السلام دلتنگ شد، عبایی که داشت به بازار برد و فروخت و با 6 درهم آن خوراکی تهیه کرد. وقتی که به سوی خانه باز می گشت فقیری به حضرت گفت: آیا کسی در راه خدا وام می دهد که چند برابر گردد؟ علی علیه السلام همه آن خوراکی را به او داد و چون به خانه رسید فاطمه علیها السلام پرسید: یا علی! توفیق یافتی و چیزی آماده کردی؟ گفت: آری. لیکن همه آن را به بینوایی دادم. فاطمه علیها السلام گفت: چه خوب کردی تو همیشه توفیق کار خیر می یابی! علی علیه السلام برگشت تا برای نماز به مسجد برود، در راه کسی را دید که گفت: یا علی علیه السلام این شتر را من می فروشم. علی علیه السلام گفت: من فعلا پولی ندارم، آن شخص گفت:

به تو فروختم هر وقتی که پولی به تو رید به من باز دهی! علی علیه السلام آن شتر را به 60 درهم خرید و حرکت کرد که ناگهان شخصی دیگر رسید و عرض کرد یا علی علیه السلام این شتر را به من بفروش. علی علیه السلام گفت: فروختم به چه قیمت می خری؟ گفت 120 درهم. علی علیه السلام شتر را داد و پول را گرفت و نیمی از آن را به برگشت وام و نیم دیگر را به کار خود برد در این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و ماجرا را از علی علیه السلام شنید و فرمود: فروشنده جبرئیل و خریدار میکائیل بود و این آن وامی بود که به آن فقیر بخشیدی (173)

135- برترین مخلوق خداوند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش و آنان از حضرت علی ع نقل می فرمایند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تعالی آفریده ای از من برتر نیافرید و هیچ آفریده ای نزد خدای تعالی از من گرامی تر نیست. علی علیه السلام می گوید: من عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه و آله آیا تو برتری یا جبرئیل فرمود: یا علی علیه السلام همانا که خدای تبارک و تعالی پیامبران مرسلش را بر فرشتگان مقربش برتری داد و مرا بر همه پیامبران و مرسلین برتری بخشید و پس از من برتری از آن تو و امامان پس از تو است، و همانا فرشتگان خدمتگزاران ما و خدمتگزاران دوستان ما هستند. ای علی علیه السلام آنانکه حاملان عرشند و آنان که در گرد عرش اند به ثنای پروردگارشان تسبیح می گویند و از برای کسانی که به ولایت ما ایمان آورده اند آمرزش می طلبند ای علی علیه السلام اگر ما نبودیم خدای تعالی نه آدم علیه السلام را می آفرید و نه حوا را و نه بهشت و دوزخ را و نه آسمان و زمین، را پس چگونه ما برتر از فرشتگان نباشیم و حال آنکه ما پیش از آنان پروردگار خود را شناختیم و او را تسبیح گفتیم و تحلیل و تقدیس کردیم زیرا نخستین چیزی که خدای تعالی آن را آفرید ارواح ما بود...

توضیح: (سئوالات حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در فرازهای مختلف این مجموعه اشاره شده: در باب مصلحتی انجام می گرفته مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام و امام کشف و یقین از این جهت سؤال می کرده اند که این حقایق در نظر دیگران مکشوف افتد و گرنه خود او حقایق علوم و رازهای پنهانی را در همان مقام عقلی و شائن غیبی که دارد از رسول خدا صلی الله علیه و آله می آفرید و استفاده می فرمود پیش از آنکه به عالم مثال و نشئه خیال قدم بگذارد تا چه رسد به آنکه استفاده آن حضرت منوط به این باشد که

آن حقایق به شکل الفاظ و کلام تنزل نماید تا مورد استفاده شان قرار گیرد. و
مؤید مطلب حدیث نبوی است که فرمود: من شهر علمم علی ام در است. (174)

136- از من سؤال کن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: یا علی! اذا نامت فاستق
لی ست قرب من بئر غرس فغلسنی و کفنی و حنطنی فاذا فرغت من غسلی فخذ
بمجامع کفنی و اجلسنی ثم سلنی عما شئت فوالله لا تسا. لنی عن شیء الا
جبته (175)

یا علی علیه السلام بعد از آن که من رحلت کردم من را غسل بده و وقتی تجهیز
تمام شد و کفن کردی اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشان وقتی اطراف کفنم را
گرفتی و مرا نشاندی هر چه خواستی از من بپرس و من هر چه گفتم یاد داشت
کن.

137- به وصیت پیامبر ﷺ عمل کرد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابن عمار گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که می فرمود: در وصیت
پیامبر ﷺ به علی علیه السلام این بود که فرمود:

ای علی ع سفارش می کنم تو را در جان خودت به خوی هائی که، نگاهدار
آنها را از من. پس از آن گفت: خداوندا اعانت فرما او را.

اما اولی آنها: راست گفتاری است، خارج نشود از دهان تو دروغی هیچگاه و
دومی: پرهیزگاری است، جرات مکن بر خیانت هرگز. سوم: ترسناکی از
خداوند است چنانچه گویی او را می بینی. چهارم: گریه بسیار از ترس خداوند
است بر پا می شود برای تو به هر قطره اشکی هزار خانه در بهشت. پنجم:

بخشیدن تو است از مال و خونت در راه دینت. ششم: گرفتن طریقه من است در نماز و روزه و صدقه ام، اما نماز پنجاه رکعت اما روزه پس سه روز در ماه روز پنج شنبه در اول هر ماه و چهارشنبه در وسط ماه و پنج شنبه آخر آن، و اما صدقه به قدر طاقت خود تا آنکه گویی اسراف کردم و حال آنکه اسراف نکردی و ملازم باش با نماز شب و ملازم باش با نماز شب و ملازم باش با نماز شب. و بر تو باد نماز ظهر و بر تو باد نماز ظهر و بر تو باد نماز ظهر و بر تو باد به خواندن قرآن در هر حال و بر تو باد به بلند نمودن دستهای خود در نماز و برگرداندن آنها و بر تو باد به مسواک نمودن در نزد هر وضویی و بر تو باد نیکویی های اخلاق پس آن را انجام بده و بدیهای اخلاق، پس از آنها دوری کن... (176)

138- کارهای امام علی علیه السلام در خانه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرالمؤمنین علیه السلام برای منزل خود هیزم فراهم می کرد و آب می کشید و خانه را جاروب می کرد و فاطمه علیه السلام آرد می کرد و سپس آنرا خمیر نموده و نان می پخت و با وجود چنین کارهایی به تربیت کودکان و شستن و نظافت آنها نیز همت می گماشت لذا حضرت امیر علیه السلام در خانه هر وقت فراغتی می یافت به حضرت زهرا علیه السلام در امور خانه کمک می نمود. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد خانه شد و دید علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیه السلام هر دو مشغول آسیا کردن هستند از آنها پرسید: کدامتان خسته تر هستید؟ علی علیه السلام عرض کرد: فاطمه یا رسول الله. پیغمبر به دختر خود فرمود: دختر جان بلند شو و خود جای او نشست و با علی علیه السلام مشغول آسیا کردن شد. (177)

حضرت زهرا عليها السلام نیز در کلیه امور اعم از جنگ و امور بیرون از منزل همسر خود را یاری می کرد چنانکه بعد از غزوه احد علی عليه السلام در دفاع از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم و قتل سران قریش زیاده از حد تلاش کرد شمشیر خون آلود خود را برای شستن به حضرت فاطمه عليها السلام داد و فرمود خدی هذا السيف فقد صدقتی اليوم این شمشیر را بگیر که امروز (ایمان و شجاع) مرا تصدیق نمود. رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم نیز فرمود: ای فاطمه عليها السلام لهي ليل لاسد لا بگیر شمشیر علی را، که امروز شوهرت دین خود را ادا نمود و خداوند بوسیله شمشیر او بزرگان قریش را به هلاکت رسانید. (178)

139- علی جان فاطمه عليها السلام همسر خوبی است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عليه السلام می گوید از پول زره من که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم مقداری را به جهت تهیه وسایل به ام سلمه داده بود، به هنگام تهیه ولیمه ده درهم از آن پول را گرفت و به من داد و فرمود یا علی با این پول مقداری روغن و خرما و کشک تهیه کن و من دستور آن حضرت را انجام داده و آنها را خریده و آوردم آنگاه رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم سفره چرمی خواست و خود آستین بالا زد و از آن خرما و کشک و روغن غذایی تهیه نمود خود نیز گوسفند چاقی تهیه نمود. آنگاه به من فرمود: هر کسی را که می خواهی دعوت کن. علی عليه السلام می گوید: من به مسجد آمدم و دیدم جمع کثیری از صحابه در مسجد حضور دارند و من از اینکه گروهی را دعوت کنم و عده ای را خیر نکنم شرمگین شدم لذا روی لندی رفته و گفتم ای مردم همگی برای صرف ولیمه فاطمه عليها السلام بیایید مردم برخاستند و به راه افتادند و من از کثرت جمعیت و کی غذا خجالت می کشیدم چون رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم از این مطلب آگاهی یافت فرمود: علی جان من از خدای می خواهم

که این غذا را برکت دهد. علی علیه السلام می گوید: تمام آن جمعیت از آن غذا خوردند و سیر شدند و چیزی هم از غذا کم نشد...

چون آفتاب غروب کرد زوجات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه علیها السلام را زینت کرده و عطر آگین نمودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را در سمت راست و فاطمه علیها السلام را در سمت چپ خود نشانید و پیشانی آنها را بوسید و دست دخترش را در دست علی علیه السلام گذاشت و فرمود: علی علیه السلام جان فاطمه همسر خوبی است و آنگاه به دخترش فرمود: علی علیه السلام شوهر خوبی است و در حق آنها دعا کرد.

(179)

140- روزی رسانی جبرئیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود روزی علی علیه السلام در مدینه نیاز شدید به معاش زندگی پیدا کرد ولی پولی نداشت در همین حال از خانه بیرون آمد یک دینار پول یافت به همه جا اعلام کرد که این یک دینار مال کیست؟ هیچ کس نیامد با تقاضای حضرت زهرا علیها السلام بنابراین شد که حضرت علی علیه السلام با آن یک دینار آرد خریداری کند و بعد اگر صاحب آن پیدا شد آن را به او بدهند. حضرت علی علیه السلام به این قصد از خانه بیرون آمد مرید را دید که مقداری آرد می فروشد و آن را به قیمت یک دینار می فروشد. علی علیه السلام آرد را خرید و یک دینار را به او داد ولی آن مرد یک دینار را نگرفت و سوگند یاد کرد که پولی نمی گیرد. علی علیه السلام آرد و دینار را به خانه آورد و جریان را به فاطمه علیها السلام گفت. گفت: فاطمه علیها السلام تعجب کرد، افراد خانه علی علیه السلام آن آرد را نان کرده و خوردند پس از تمام شدن آن باز علی علیه السلام اعلام کرد که دیناری یافته ولی کسی بعنوان صاحب آن به حضرت مراجعه نکرد. علی علیه السلام به قصد خریدن آرد رفت باز همان مرد را دید و قضیه مثل روز قبل شد و علی علیه السلام به همراه آرد و پول به

منزل آمد. فاطمه علیها السلام تعجب کرد! و گفت یا علی علیه السلام هم آرد را آوردی و هم دینار را؟ علی علیه السلام فرمود: فروشنده آرد سوگند یاد کرد که دین را را نمی گیرم. فاطمه علیها السلام فرمود: می خواستی تو در سوگند از او پیشی بگیری افراد خانواده علی علیه السلام آرد را نان کرده و خوردند و در این مدت علی علیه السلام اعلام می کرد که دیناری یافته ولی صاحبش پیدا نشد هنگامی که نان تمام شد، علی علیه السلام برای بار سوم به قصد خرید آرد از خانه بیرون آمد مجددا همان مرد را دید که آرد می فروشد حضرت فرمود: سوگند به خدا این بار باید پول را بگیری سپس آن دینار را به طرف آن مرد انداخت و به سوی خانه بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی آیا آیا آن مرد را شناختی؟ او جبرئیل بود آن آرد رزقی بود که خداوند به وسیله جبرئیل برای شما فرستاده بود سپس فرمود: سوگند به خداوندی که جانم در دست اوست اگر سوگند یاد نمی کردی هر روز تا آن دینار در دست تو بود جبرئیل را همان گونه می یافتی که آرد به تو می دهد و دینار را نمی گرفت.

141- ارتحال حامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هنگامی که ابوطالب پدر بزرگوار حضرت علی علیه السلام در اواخر سال دهم بعثت از دنیا رفت علی ع به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و به او خبر داد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این حرف فوق العاده ناراحت شد و اندوهی جانکاه سراسر وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را فرا گرفت، به علی علیه السلام فرمود: برو امور غسل و حنوط و کفن او را انجام بده، سپس وقتی که او را در تابوت گذاشتی مرا خبر کن. علی علیه السلام این دستورات را انجام داد وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کنار جسد ابوطالب علیه السلام آمد و چشمش به تابوت افتاد سخت متاءثر گردید و قطرات اشک از چشمانش

سرازیر شد و خطاب به ابوطالب گفت تو به خوبی صله رحم کردی و به جزای خیر نائل شدی سرپرستی از کودک یتیم کری و او را بزرگ نمودی و از بزرگ حمایت و یاری کردی، پس به جمعیت حاضر رو کرد و فرمود: لا شفعلن لعمی شفاعة بها الثقلین؛ قطعاً از عمومیم شفاعتی خواهیم نمود که همه جن و انس از آن تعجب کنند. (180)

142- علی علیه السلام مبین حدود الهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را به فرماندهی لشکری به یمن فرستاد. هنگام بازگشت علی علیه السلام برای ملاقات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عزم مکه کرد در نزدیکی های مکه فردی را به جای خویش به سرپرستی لشکر اسلام گذاشت و خود برای گزارش سفر زودتر به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شتافت آن شخص لباسهای حله را که علی علیه السلام همراه آورده بود در بین لشکریان تقسیم کرد تا با لباسهای نو وارد مکه بشوند وقتی که علی علیه السلام برگشت و این منظره را دید به این عمل اعتراض کرد، فرمود: آنها نبایستی قبل از آنکه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسب تکلیف کنند درباره اشیاء و غنائم که از آن بیت المال بود تصرفی کنند، از این رو علی علیه السلام دستور داد تا حله ها را از تن خود بیرون کنند و آنها را تحویل دهند تا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خودشان درباره آنها تصمیم بگیرد لشکریان علی علیه السلام از این دستور امام ناراحت شدند لذا وقتی به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند فوراً از خشونت امام علی علیه السلام در مورد حله ها شکایت کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مردم از علی علیه السلام شکوه کنید بخدا سوگند او در راه خدا شدیدتر از این است که کسی درباره وی شکایت کند (181)

143- علی علیه السلام خنثی کننده توطئه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در آغاز بعثت، مشرکان همواره در صدد آزار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند، حتی تصمیم گرفتند که آن حضرت را به قتل برسانند وی وجود بنی هاشم (قبیله پیامبر) مانع می شد که آنها آن حضرت را بکشند مثلاً ابولهب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با اینکه مشرک بود، ولی حاضر نبود که برادر زاده اش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بکشند. همسر ابولهب بنام ام جمیل به مشرکان قول داد که در فلان روز (مثلاً روز یکشنبه) شوهرم را در خانه می نشانم و سرگرم می کنم تا از بیرون خانه کاملاً غافل بماند، آنگاه شما محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در غیاب شوهرم بکشید. روز یکشنبه فرا رسید، ام جمیل شوهرش را در خانه با نوشیدنیها و خوراکیها و قصه گوییها سرگرم کرد مشرکان در بیرون رد صدد اجرای طرح قتل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آمدند. ابوطالب که در ظاهر در صف مشرکان بود و در باطن ایمان، به خداوند داشت و بطور تاکتیکی رفتار می کرد از جریان اطلاع یافت، فوری به پسرش علی علیه السلام (که کودکی حدود 13 ساله بود) فرمود: به خانه عمویت ابولهب برو اگر در خانه بسته بود در را بزن هر گاه باز کردند وارد خانه شو و اگر باز نکردند در را بشکن و وارد خانه شو و نزد ابولهب برو و بگو پدرم گفت: ان امرءا عینه فی القوم فلیس بذلیل؛ کسی که عمویش (مثل تو) رئیس قوم باشد، خوار نخواهد شد. علی علیه السلام به سوی خانه ابولهب روانه شد، دید در خانه بسته است در را زد کسی در را باز نکرد در را فشار داد تا شکست آنگاه وارد خانه شد و نزد ابولهب رفت، ابولهب تا علی علیه السلام را دید گفت: برادرزاده چه خبر؟ علی علیه السلام فرمود: پدرم گفت: کسی که عمویش (مثل تو) رئیس قوم است خوار نخواهد شد) ابولهب گفت: پدرت راست می گوید: مگر چه شده، علی

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: می خواهند برادرزاده ات محمد ﷺ را بکشند و تو غذا می خوری و نوشابه می نوشی؟ احساسات ابولهب به جوش آمد و برخاست و شمشیرش را برداشت تا از خانه بیرون بیاید ام جمیل سر راه او را گرفت ابولهب بسیار عصبانی بود سیلی محکمی به صورت ام جمیل زد که چشم او لوچ گردید و تا آخر عمر لوچ بود، آنگاه ابولهب از خانه بیرون آمد، وقتی که مشرکان او را شمشیر بدست دیدند و آثار خشم را در چهره اش مشاهده کردند نزد او آمده، گفتند چه شده که ناراحتی؟ ابولهب گفت: شنیده ام شما تصمیم گرفته اید برادرزاده ام را بکشید واللوات و العزی لقد هممت ان اسلم ثم تنتظرون ما اصنع؟ سوگند به دو بت لات و عزی تصمیم گرفته ام قبول اسلام کنم سپس مشاهده خواهید کرد که با شما چگونه رفتار می نمایم.

مشرکان دیدند اسلام آوردن ابولهب خیل گران تمام می شود به دست و پای او افتاده و عذر خواهی کردند و سرانجام ابولهب آرام گرفت و از تصمیم خود منصرف شد و به خانه اش بازگشت.

144- خبر از فتنه ها می دهد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام می فرماید: روزی رسول خدا به من فرمود: یا علی علیه السلام نبرد با اهل فتنه بر تو واجب شده است، چنانکه جهاد با مشرکان بر من واجب گشته بود. پرسیدم: ای فرستاده خدا ﷺ! این چه فتنه ای است که جهاد در آن بر من واجب گشته است؟ فرمود: گروهی هستند که شهادت بر وحدانیت حق و رسالت من می دهند در حالی که با سنت و سیره من به مخالفت بر می خیزند. عرض کردم، با اینکه آنها مثل من بر حقانیت اسلام شهادت می دهند پس چرا با ایشان پیکار کنم؟ فرمود: بخاطر بدعتهایی که در دین وارد می کنند و سربیزی

از فرمان الهی می کنند. عرض کردم شما پیشتر به من وعده شهادت در راه خدا داده اید کاش از خدا می خواستید تا زمان آن فرا رسد و در رکاب شما تحقق پذیرد حضرت فرمود: پس چه کسی با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگد؟ وفای به آن وعده هم حتمی است و تو به فیض شهادت نایل خواهی شد... آنگاه فرمود... پس پذیرای خصومتها باش که تو همواره مورد دشمنی و خصومت خواهی بود. (182)

145- علی علیه السلام حجت بر مردم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: یا علی علیه السلام! من برای تو حجت می آورم و حجت نبوت من است و تو برای مردم خویش حجت می آوری و حجت برای آنان هفت حجت خواهد بود، بر پا داشتن نماز، پرداخت زکات، نیکی کردن و از بدی بازداشتن و دادرسی در میان رعایا و تقسیم بیت المال بطور مساوی و اطاعت خدای عزوجل و رها نکردن دستور خداوند. ای علی علیه السلام! مگر نمی دانی که در روز قیامت ابراهیم علیه السلام به نزد ما می آید و طبق دعوتی که می شود بر جانب عرش می ایستد سپس جامه ای بهشتی بر تنش می کنند و با زیور بهشتی اش بیاریند، ناودانی زرین از بهشت برای او روان گردد، که آبی شیرن تر از عسل و سفیدتر از شیر و سردتر از یخ، از آن فرو می ریزد و من نیز دعوت شوم و بر جانب چپ عرش می ایستم و رفتاری که با ابراهیم شد با من نیز همان شود، سپس تو ای علی خوانده شوی و با تو نیز چنین کنند. یا علی علیه السلام آیا راضی نیستی که همزمان با دعوت من تو نیز دعوت شوی و چون مرا بیوشانند تو را نیز بیوشانند و چون مرا بیاریند تو را نیز بیاریند که خدای عزوجل به من دستور داده که تو را بخود نزدیک کنم و از

خودم دورت نسازم و بی دریغ به تو دانش بیاموزم و بر تو است که نیکو
فراگیری و بر من لازم است که فرمان پروردگارم را گردن نهم. (183)

146- معیار قطعی دین خدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی پیامبر ﷺ به یکی از یاران خود فرمود: ای بنده خدا، دوستی و
دشمنی و جنگ و صلح و د را برای رضای خدا و در راه خدا کن، زیرا ولایت
خدا شامل حالت نخواهد، گردید، مگر از این رهگذر و هیچ کس تا به این
صورت نگردد مزه ایمان را نخواهید چشید اگر چه نماز و روزه اش زیاد باشد...
آن صحابی عرض کرد: یا رسول الله ﷺ چگونه می توانم بدانم که دوستی و
کینه و رزیم در راه خداست یا نه؟ و ولی خدا کیست تا دوستدار او باشم؟ و
دشمن وی کیست تا با او ستیز کنم؟ پیامبر خدا ﷺ به علی عَلِيٍّ اشاره کرد و
فرمود: آیا او را می بینی؟ گفت، بلی فرمود: دوستدار و مطیع او محب و
فرمانبردار خداوند است. پس علی عَلِيٍّ را دوست بدار و دشمن وی را دشمن
دار و با هر کس که دوست علی عَلِيٍّ بود دوستی کن، حتی اگر چنین شخصی
قاتل پدر و یا قاتل فرزندت باشد و با دشمن او دشمن باش اگر چه پدرت یا
پسرت باشد. (184)

147- خیبر کشای علوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جنگ خیبر وضع حساسی در روزهای اول آن بوجود آمده بود و یک
حالت شکستی در میان مسلمانان پیدا شده بود و روحیه ها به علت عقب
نشستن عمرو ابوبکر در جنگ ضعیف شده بود، و بر عکس روحیه دشمن بسیار
قوی گردیده بود و اسلام در مخاطره بود. شب بود پیامبر ﷺ فرمودند: فردا

علم را به دست کسی می دهم که خدا او را دوست دارد و من هم او را دوست دارم و او نزد من و خدا را دوست دارد. صبح فردا امیرالمؤمنین علیه السلام از چشم درد شدیدی اظهار ناراحتی می کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام را خواست و با آب دهانی که به چشمهای علی علیه السلام مالید چشمان آن حضرت خوب شد. پیامبر علم را به دست علی علیه السلام داد، علی علیه السلام مهیای جنگ است لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خواهد نکته ای را به علی علیه السلام بگوید. علی علیه السلام سواره و پیامبر و علم در دست علی علیه السلام است و لشکر مهیای به میدان رفتن!

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این موقع فرمودند: یا علی علیه السلام الان ان یهدی الله بک رجلا خیر لک من الدنیا و ما فیها؛ یا علی! اگر خداوند بوسیله تو شخصی را هدایت کند برای تو از دنیا و آنچه در دنیاست بهتر است لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مهمتر از جنگ این است که یا علی علیه السلام تو بتوانی کسی را هدایت کنی و به راه مستقیم بیاوری (خیر لک من الدنیا و فیها) از دنیا و آنچه در دنیاست پاداشش بیشتر است.

علی علیه السلام پرچم سفید را برافراشت و در دست گرفت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود:

جبرئیل همراه توست و پیروزی با توست خدا در دل آنان ترس و بیم افکنده است و بدان که آنان در کتاب خویش خوانده اند نام کسی را که مغلوبشان می سازد و آن نام در کتاب آنها ایلیا (علی) است چون به آنان رسیدی بگو! نام من علی است به اراده خداوند خوار خواهند شد. علی علیه السلام به میدان تاخت و نخست با بزرگ یهود که مرحب نام داشت روبرو شد و بعد از گفت و شنودی که شد سرانجام با تیغ شمشیر علی علیه السلام مرحب به زمین افتاد، یهودیان به درون قلعه فرار کردند و پناه گرفتند و در قلعه را نیز بستند، علی علیه السلام پشت در قلعه

آمد و آن در را که 20 نفر می بستند یک تنه از جا کند و بر روی خندقی که یهودیان برای جلوگیری از نفوذ مسلمانان کنده بودند افکند. آنگاه مسلمانان از روی آن گذشتند و به قلعه در آمدند... و پیروز شدند. (185)

148- مهریه حضرت فاطمه علیها السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: یا علی! برخیز و زره خود را بفروش من برخاستم و آن را فروخته و پولش را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردم (بعضی از مورخین قیمت زره را چهارصد و برخی چهارصد و هشتاد و بعضی هم پانصد درهم نوشته اند) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون اینکه آنها را بشمارد مشتی را برداشت و به بلال داد و فرمود: برای فاطمه علیها السلام عطری تهیه کن و سپس با دو دست خود باقیمانده درهم ها را برداشت و به ابی بکر داد و فرمود: برای فاطمه علیها السلام آنچه جامه و اثاث خانه مورد نیاز است خریداری کن و عمار یاسر و عده ای از اصحاب نیز همراه او رفتند تا اثاث را تهیه نمایند. اثاثیه حضرت تهیه شد ابوبکر و همراهانش آنها را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند و به آن حضرت عرضه نمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که آنها را با دست خود زیر و رو می کرد فرمود: بارک الله لاهل البیت خداوند برای خانواده مبارک گرداند.

علی علیه السلام نیز کف اتاق زندگی خود با حضرت فاطمه علیها السلام را شن نرم ریخت و چوبی را از دیواری به دیوار دیگر نصب کرد تا که لباسهای خود را روی آن بیاندازند و پوست گوسفندی را انداخته و متکایی از لیف خرما در کنار آن نهاد.

البته در بین خواستگاران حضرت زهرا علیها السلام بعضی از آنها بسیار ثروتمند بودند: از جمله آنها عبدالرحمن بن عوف بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: یا رسول الله اگر فاطمه علیها السلام را به من تزویج کنی یکصد شتر که برایشان کتان

مصری باشد به اضافه ده هزار دینار، مهریه او خواهم کرد. ولی آن حضرت پذیرفت و یک مشت از زمین سنگریزه برداشت و به عبدالرحمن داد او دید سنگها مروارید و گوهر است. سپس پیامبر ﷺ فرمود: من يقدر على هذا لا يهमे كثرة المهر کسی که بتواند سنگریزه را مروارید کند زیادی مهریه برایش اهمیت ندارد.

149- یا علی ؑ زبانش را قطع کن!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی عرب بیابان نشینی خدمت پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد؛ آیا تو از جهت پدر و مادر بهترین ما و بزرگوارترین فرزندان پدران ما و در عصر جاهلیت و اسلام رئیس ما نبودی؟ پیامبر ﷺ خشمگین شد و فرمود: ای اعرابی جلو زبانت چند پرده دارد؟ عرض کرد: دو تا؛ لب ها و دندانهایم، پیامبر ﷺ فرمود: پس در دو پرده تو خاصیتی نیست، که تندی این زبانت را از ما بگیرد؟ آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: توجه داشته باش که به احدی در دنیا چیزی داده نشده که برای آخرتش زیان ول و رها شده باشد. بعد آن حضرت رو به علی ؑ نموده و فرمود: یا علی برخیز فاقطع لسانه؛ پس زبانش را قطع کن مردم گمان بردند که علی ؑ زبان او را خواهد برید ولی برخلاف انتظار آنان، حضرت علی ؑ چند درهم به او داد. (186)

150- ولی خدا کیست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی ابوذر به مسجد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای مرد شب گذشته در خواب صحنه ای دیدم که تاکنون چنین چیزی را ندیده بودم. گفتند: در خواب چه دیدی؟ گفت: پیامبر خدا ﷺ را نزدیک خانه اش دیدم که شبانه بیرون

آمد و دست علی عَلِيٍّ را گرفته بود با هم به قبرستان بقیع رفتند من هم آن دو بزرگوار را زیر نظر گرفته و از فاصله دورتری به دنبالشان رفتم به سوی بقیع رفتند تا به محل قبرهای مکه رسیدند سپس آن حضرت به آرامگاه پدر خود رسید و نزدیک آن دو رکعت نماز خواند ناگاه قبر شکافته شد و در همین حال عبدالله را دیدم که نشسته و می گوید: گواهی می دهم که معبود جز الله نیست و گواهی می دهم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنده و پیامبر اوست. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او گفت، پدرم ولی تو کیست؟ عبدالله گفت: پسر من ولی چیست؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: این علی ولی است. عبدالله فوراً گفت: گواهی می دهم که علی عَلِيٍّ ولی من است. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: پس به بوستان خودت بازگرد. سپس بر سر آرامگاه مادرش آمنه برگشت و همان عملی را که نزد قبر پدرش انجام داده بود تکرار کرد ناگاه قبر شکافت بی درنگ آمنه گفت: شهادت می دهم معبود جز الله نیست و تو پیامبر و فرستاده خدایی. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او گفت: مادرم ولی تو کیست؟ پاسخ داد پسر من ولایت چیست؟ فرمود: آن ولایت (اشاره به حضرت علی عَلِيٍّ) بن ابیطالب عَلِيٍّ است. آمنه فوراً گفت و البته علی ولی من است. سپس فرمود: به آرامگاه و گلزار خودت بازگرد، وقتی سخن ابودر به اینجا رسید به او گفتند، تو دروغ می گویی و با او دست به گریبان شدند و کتکش زدند آنگاه مردم خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و عرض کردند یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امروز دروغی بر تو بسته شد فرمود، چه بود؟ گفتند: ابودر درباره تو چنین و چنان نقل کرده. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آسمان نیلگون هنوز بر سر کسی سایه نیفکنده و به روی زمین غبار آلود کسی گام برنداشته که راستگوتر از ابودر باشد. (187)

151- جنگ علی در وادی یابس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در جنگ با کفار وادی یابس ابتدا جنگ را شروع نمود تا آنکه خورشید طلوع کرد وقتی روز شد، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به پرچمداران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فرمود: پرچمها را بلند کنید وقتی پرچمها بلند شد و مشرکان آن پرچمها را دیدند؛ شناختند، به همدیگر گفتند، این دشمن شماست که شما در طلب او بودید اینها محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اصحاب او هستند، غلامی از مشرکان که بدترین و کافرترین آنان بود. بیرون آمد و به اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنین ندا داد: ای اصحاب ساحر دروغگو کدام یک از شما محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستید او باید خود را به من نشان دهد. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به سوی او رفت و به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند، تو ساحر دروغگو هستی، محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حق را از جانب حق آورد. غلام گفت: تو کیستی فرمود: من علی بن ابیطالب برادر زاده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پسر عمو و همسر دختر او هستم. غلام گفت: آیا تو دارای چنین منزلت و مقامی در نزد محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستی؟ فرمود: آری. غلام گفت: پس تو و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر یک دین واحد هستید و برایم فرقی نمی کند که ترا ببینم یا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را. آنگاه غلام به سوی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دتوید در حالی که رجزی به این مضمون می خواند:

ای علی، تو شیر درنده ای را دیدی که در چنگال او احدی آرام نمی گیرد و شیری از مردان خثعم را که آئین محکمی را یاری می کند. هر که مرا ببیند، غلامی را دیده که درندگان بر او رو آورند و او سالم نمی ماند. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز در پاسخ چنین فرمود:

و تو آن شیر هاشمی را می بینی که دلیر و بی باک است من علی هستم که به خثعم نشان خواهم داد که به هر حرکت شمشیرم خون می ریزد و هر زننده ای را می کشم آنگاه هر یک بر اسب سوار شدند و شروع به جنگ با شمشیر

کردند. حضرت علی علیه السلام تنها یک ضربه به او زد و او را کشت. آنگاه علی علیه السلام فرمود: آیا کسی با من مبارزه می کند؟ برادر آن غلام مقتول آمد در حالی که می گفت: قسم به بت‌های بزرگ لات و عزی که من به هنگام جنگ بسیار با حوصله هستم هر کس با من بجنگد انواع دردها را به او می چشانم.

علی علیه السلام فرمود:

بالله ربی انی لا قسم

قسم حق لیس فیه ما تم

انکم من شرنا لن تسلموا

یعنی، من به پروردگارم قسم می خورم قسم حقی که در ادای آن معصیتی نیست که شما از حمله ما سالم نمی مالید آنگاه هر دو سوار بر اسب خود شده به پیکار رو آوردند علی علیه السلام ضربه ای زد و او را هم به آتش جهنم فرستاد. حضرت فرمود: آیا کسی هست که با من مبارزه کند؟ آنگاه حارث بن مکیده که رئیس، آن قوم بود و با 500 سوار برابر می کرد آمد و گفت: حتما لات مرا یاری می دهد و به هر شمشیری حلقی را پاره می کنم و به هر ضربه ای گردنی می زنم. علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم شما را با شمشیر برنده ام از محمد صلی الله علیه و آله و سلم دور می کنم...

آنگاه علی علیه السلام با ضربه ای او را هم به آتش جهنم فرستاده و باز فرمود: آیا کسی با من مبارزه می کند. پسر عموی حارث بن مکیده که عمرو بن فتاک نام داشت، آمد و گفت: من عمرو، و پدرم فتاک است. شمشیر به دستم، و سر هر کس که حرمتان را هتک کند می برم. علی علیه السلام ضمن جواب او را هم به جهنم واصل کرد. علی علیه السلام تمامی جنگجویان آنان را کشت و آنان را به اسارت برد و اموالشان را گرفت و اسیران آنها را نزد رسول خدا آورد. (188)

152- جبرئیل خدمتگذاری او را می کند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی رسول خدا ﷺ به ابوبکر فرمود: به حضور علی عليه السلام بروید تا به شما خبر بدهد جریان (عجیبی) را که دیشب برای او اتفاق افتاده من نیز به دنبال شما می آیم. ابوبکر و عمر به حضور علی عليه السلام آمدند، علی عليه السلام به ابوبکر فرمود: آیا خبر تازه ای دارید؟ ابوبکر گفت: نه. آنچه اتفاق افتاده خیر باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من و عمر فرمود: نزد شما بیایم و از حادثه ای که شب گذشته برای شما رخ داده به ما خبر دهی، در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: يا لعل الله اهلعه لوم لئو نیز وارد شد وقتی که علی عليه السلام را دید فرمود: حادثه شب گذشته را که برای تو اتفاق افتاد برای ابوبکر و عمر بیان کن! علی عليه السلام فرمود: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بیان آن حیا دارم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، فرمود: ان الله لا يستحي من الحق خداوند از حق گویی حیا نمی کند. آنگاه امام علی عليه السلام حادثه شب گذشته را چنین بیان کرد: احتیاج به غسل پیدا کردم برای غسل در جستجوی آب شدم آب نیافتم و ترس آن داشتم که نماز صبح من قضا شود، حسن عليه السلام را به راهی و حسین عليه السلام را به راهی دیگر بای یافتن آب روانه کردم آب بدست نیامد و سخت اندوهگین شدم، در این هنگام دیدم سقف خانه باز شد و سطلی از آب به پایین آمد که حوله ای روی آن بود. وقتی آن سطل در زمین قرار گرفت حوله را از روی آن رد کردم آب در آن یافتم با آن آب غسل کردم و نماز خواندم. سپس آن سطل همراه حوله بالا رفت و شکاف سقف به هم پیوست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سطل از بهشت آمده بود و آب آن از نهر کوثر بود. حوله نیز از استبرق دیبای بهشتی بود، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در

حضور ابوبکر و عمر و انس بن مالک خطاب به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: من مثلک یا علی فی لیلة و جبرئیل یخدمه، ای علی چه کسی همانند توست که در شب جبرئیل خدمت گذاری او می کند. (189)

153- جنگ ذات السلاسل

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مردم وادی یابس عده ای حدود دوازده هزار نفر جنگجو و سوار کار را بسیج کردند و با هم پیمان بستند که تا آخرین نفرشان با رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بجنگند تا با این شکل رسم بت پرستی را مانند قبل از اسلام برقرار کنند. جبرئیل، پیامبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ را از تصمیم آنها با خبر کرد و به آن حضرت گفت: ابوبکر را با چه را هزار سوار کار آزموده از مهاجر و انصار به سوی آنان بفرست. رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ به منبر رفت و قضیه اخبار جبرئیل را به مردم گفت سپس فرمود: برای روز دوشنبه آماده حرکت شوند، در موقع حرکت رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فرمود تا ابتداء اسلام را بر دشمنان عرضه نکرده اند جنگ را شروع نکنند. اگر آنها اسلام را پذیرفتند که جنگ نکنند در غیر این صورت آنقدر بجنگند تا همه را کشته و مردان آنها را اسیر و اموالشان را به تصرف خود در آورند.

ابوبکر پس از مواجهه با دشمن با کوچکترین تهدید آنها، از جنگ منصرف شد و به مدینه برگشت. رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ به ابوبکر فرمود: با دستور من مخالفت کردی و آنچه را که به تو امر کرده بودم انجام ندادی بخدا قسم تو در این باره معصیت مرا مرتکب شدی خالقت امری و لم تفعل ما امرتک و کنت لی و الله عاصیا فما امرتک پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ مجدداً به منبر رفت و به مردم فرمود: من به ابوبکر امر کردم که با آن گروه در صورت پذیرفتن اسلام بجنگند اما وقتی او

با صد نفر از آنان برخورد کرد ترس در دلش راه یافت و فرمان مرا نادیده گرفت. اکنون جبرئیل از ناحیه خداوند به من فرمان می دهد که عمر را بجای ابوبکر بفرستم، پس ای عمر تو نیز با چهار هزار سرباز برو، مانند برادرت ابوبکر رفتار نکن. چرا که او خدا و مرا نافرمانی کرد، ماجرای عمر نیز مانند ابوبکر گذشت و از دیدن آن قوم گمراه نزدیک بود قلبش از جا کنده شود و از مقابل دشمن فرار کرد. جبرئیل خبر بازگشت عمر را به پیامبر ﷺ داد و پیامبر اسلام ﷺ به منبر رفت و مردم را در جریان عمل خلاف عمر گذاشت و فرمود: عمر با این کار خدا را در عرش مخالفت کرد و با دستور من مخالفت کرد و به رأی خود عمل نمود خدا رأی و اندیشه ات را زشت دارد یا عمر عصیت الله فی عرشه و عصیتنی و خالفت قولی و عملت برایک الا قبح الله رایک سپس رسول خدا ﷺ فرمود: اکنون جبرئیل به من امر کرده که علی ع را با این گروه از مسلمین به سوی آنان بفرستم، علی ع حرکت کرد، و از راهی که غیر از دو گروه قبلی برگزیدند رفت، تا به نزدیکی وادی یابس رسیدند بطوری که دو سپاه همدیگر را می دیدند. آن حضرت به یارانش فرمان توقف داد. صد نفر از سپاه دشمن همانند دفعات قبل (در زمان ابوبکر و عمر) جلو آمدند و از نام و نشان لشکر مسلمین پرسیدند آن حضرت فرمود: من علی ابن ابیطالب پسر عموی رسول خدا ﷺ و برادر و فرستاده او به سوی شما هستم، شما را دعوت می کنم که شهادت به یگانگی خداوند و اینکه محمد ص بنده و رسول اوست بدهید تا هر آنچه برای ماست برای شما هم باشد. آنها گفتند ما تو را می خواستیم و در جستجوی تو بودیم.

سخن تو را شنیدم آماده جنگ سختی باش و بدان که ما کشنده تو و یارانت هستیم... علی علیه السلام به آنها فرمود: وای بر شما مرا به واسطه جمعیت و تعداد خود تهدید کرده و می ترسانید... هر دو گروه به سپاه خود برگشتند چون تاریکی شب همه جا را فرا گرفت آن حضرت به لشکر خود دستور داد که به چهارپایان خود رسیدگی نمایند و اسبها را برای سواری آماده و زین بگذارند چون صبح طالع شد نماز صبح به سرعت خوانده شد سپس بر لشکر یابس حمله بردند و آنها هیچ نفهمیدند تا اینکه صدای پای اسبان را شنیدند و هنوز همه لشکریان علی، با سپاه دشمن درگیر نشده بودند که جنگجویان کشته و فرزندانشان اسیر شدند.

حضرت علی علیه السلام طبق دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل نمود و با اسرا و اموال آنها بسوی مدینه برگشت. جبرئیل نازل شد و خبر پیروزی علی علیه السلام و مسلمین را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داد. حضرت علی علیه السلام به محض دیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مرکب پایین آمد و رسول خدا نیز فرود آمد مسلمانان مدینه نیز همه با دین علی علیه السلام به تبعیت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیاده شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان دو چشمان علی علیه السلام را بوسید.

امام صادق علیه السلام فرمود: غنایمی که در این جهاد به دست آمد در هیچ یک از جهادها نصیب مسلمین نشد مگر در جنگ خیبر آن هم به دست امیرالمؤمنین علیه السلام و کشتن مرحب یهودی. (190)

154- خبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از شهادت علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

... امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: آنگاه (پس از خطبه خواندن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در فضیلت ماه رمضان) من از جا برخاستم و پرسیدم ای رسول خدا

بِهْتَرِين كَارِهَا دَر اَيْن مَاه چِيَسْت؟ حَضْرَت فَرْمُودَنْد: اَي اِبْوَالْحَسَنِ بَهْتَرِين
كَارِهَا دَر اَيْن مَاه وَرَع و پَرهِيْزْكَارِي اَز مَحْرَمَات خِداوَنْد عِز و جِل اسْت و
سِپْس حَضْرَت گَرِيَسْتَنْد مَن پَرسِيْدَم يَا رَسُوْلُ اللهِ ﷺ چِه چِيْزِي شَمَا رَا بَه
گَرِيْه وَاْدَاشْت؟

حَضْرَت فَرْمُودَنْد: اَي عَلِيٌّ ؑ اَز حَادِثَه اَي كِه دَر اَيْن مَاه بَر سَر تُو خِوَاهِد
اَمْد گُويِي مَن هَسْتَم و تُو مَشْغُوْل نَمَازْگِزَارْدَن بَرَاي پَرُوْرْدِگَارْت هَسْتِي و شَقِي
تَرِيْن كَس دَر بِيْن گِذْشْتِگَان و اَيْنْدِگَان، بَدْتَر اَز پِي كَنْنِده شْتَر قَوْم ثَمُوْد اَز جَا
بَرْمِي خِيْزْد و ضَرْبَتِي بَر فَرْق سَرْت مِي زَنْد كِه رُوِيْت اَز خُوْن اَن رَنْگِيْن مِي
شُوْد. اَمِيْرالْمُؤْمِنِيْنَ ؑ فَرْمُودَنْد: اَنْگَاه پَرسِيْدَم اَي رَسُوْلُ خِدا ﷺ اَيَا اَيْن
حَادِثَه دَر هَنْگَامِي رَخ مِي دِهْد كِه دِيْن مَن سَالِم اسْت؟

حَضْرَت فَرْمُود: اَرِي دَر زَمَان سَالَمْت دِيْنْت خِوَاهِد بُوْد. اَنْگَاه حَضْرَت
فَرْمُود: اَي عَلِيٌّ ؑ هَر كَس تُو رَا بَكْشِد مَرَا كَشْتَه اسْت و هَر كَسِي بَا تُو كِيْنَه
وَرَزْد بَا مَن كِيْنَه وَرَزِيْده اسْت و هَر كَسِي بَه تُو نَاسِزَا گُويِد: بَه مَن نَاسِزَا گُفْتَه
اسْت چَرَا كِه تُو بَه مَنزَلَه خُود مَن هَسْتِي... (191)

155- پيشنهاده قریش

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

نَقْل شِده هَنْگَامِي كِه پِيَامْبِر ﷺ بَرَاي اَوَلِيْن بَرَا حَضْرَت عَلِيٌّ ؑ رَا بَه
عَنْوَان رَهْبِر بَعْد اَز خُود اَنْتِخَاب كَرْد جَمْعِي اَز قَرِيْش بَه حَضْرَت پِيَامْبِر ﷺ
اَمْدَنْد و عَرْض كَرْدَنْد: اَي رَسُوْلُ خِدا ﷺ مَرْدَم تَاَزَه مُسْلِمَان هَسْتَنْد اَز اَيْن رُو
رَاضِي نِيَسْتَنْد كِه تُو دَارَاي مَقَام نَبُوْت بَاشِي و مَقَام اِمَامْت بَه پَسَر عَمُوِيْت عَلِيٌّ
وَاگِذَار شُوْد اگَر دَر اَيْن مُوْرِد مَدْتِي صَبْر كَنِي بَعْد اِعْلَام اِمَامْت عَلِيٌّ ؑ رَا
بِنَمَايِي بَهْتَر اسْت (و قَضِيْه مُوْرِد قَبُوْل مَرْدَم وَاقَع خِوَاهِد شِده) پِيَامْبِر ﷺ

فرمود: من این کار را به راءى خود انجام نداده ام بلکه فرمان خدا چنین بوده است، آنها گفتند: اگر پیشنهاد ما را به خاطر اینکه مخالفت با دستور خدا می شود نمی پذیری پیشنهاد دیگری داریم و آن اینکه در امر خلافت مردی از قریش را با علی علیه السلام شریک گردان تا دلهای مردم به سوی علی علیه السلام متوجه و آرام شود و در نتیجه امر خلافت و رهبری آسیب پذیر نگردد و مردم در این مورد با تو مخالفت نکنند در این هنگام جبرئیل از طرف خدا آمد و آیه (65 سوره زمر) را نازل کرد اگر مشرک شوی تمام اعمالت نابود می شود و از زیانکاران خواهی بود. (192)

156- زنده و پاینده باشی ای پسر ابیطالب علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: روزی ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و عبدالرحمن بن عوف و چند نفر دیگر از اصحاب به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در خانه ام سلمه بود آمدند لیکن مرا دیدند که بر در خانه نشسته ام سراغ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از من گرفتند به آنها گفتم صبر کنید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم الان از خانه بیرون خواهد آمد، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز بی درنگ بیرون آمد و دست بر پشت من زد و فرمود: زنده و پاینده باشی ای پسر ابیطالب علیه السلام که تو پس از من با مردم محاکمه کنی و با شش دلیل بر آنان پیروز شوی که هیچ یک از آن دلایل را قریش ندارند و آن دلایل عبارتند: از اینکه تو نخستین کس از آنان هستی که ایمان به خدا آورده ای و در اجرای دستورات از همه استوارتر و بر پیمان های خداوند از همه پایدارتر و به زیردستان از همه مهربانتر و در قضاوت از همه داناتر و در مراعات حق تساوی در تقسیم از همه کس دقیقتر و مقام و منزلت تو در پیشگاه الهی از همه والاتر می باشد. (193)

157- قبور ائمه معصومین علیهم السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضرت علی علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: ای علی علیه السلام به خدا سوگند تو در زمین عراق کشته شده و همانجا دفن می شود عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چه مزیت و فضیلتی است برای کسی که قبور ما را زیارت کرده و تعمیر نموده و از آن مواظبت نماید. حضرت فرمود: ای ابوالحسن علیه السلام خداوند قبر تو و فرزندان را قطعه زمینهایی از زمینهای بهشت و مساحت و فضایی از میدانهای آن قرار داده است، و خداوند دلهای پاکان نژادان خلق و برگزیدگان بندگانش را قرار داده است که اشتیاق به شما پیدا کرده و خواری و آزار در راه شما را متحمل می شوند پس آنها برای تقرب جستن به خداوند و دوستی با پیغمبرش قبور شما را آباد نموده و بسیار زیارتش می کنند... (194)

158- عجیب ترین مردم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی بن ابیطالب علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در وصیتی طولانی روایت می کند که فرمود: ای علی علیه السلام عجیب ترین مردم از جهت ایمان و بزرگترین مردم از جهت یقین گروهی هستند که در آخرالزمان می باشند. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک نکرده اند و امام از آنها پنهان است پس ایمان می آورند به واسطه سیاهی (نوشته ها) که بر سفید نگاشته (صفحات) شده است. (195)

159- قضاوتی بین فرزندان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام حسن و امام حسین علیهما السلام که تولد آنها بیش از یک سلام فاصله نداشت روزی هر کدام در یک صفحه خطی نوشته بودند سپس خط خود را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده و سؤال کردند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خط کدام یک از ما بهتر است؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که نمی خواست خط یکی را بر دیگری ترجیح دهد فرمود: هر دو آنها خوب است. عرض کردند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کدام بهتر است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عزیزان من می دانید که من امی هستم یعنی هرگز مکتب نرفته و الفبا ننوشته ام و من حتی وحی الهی را هم خودم نمی نویسم خطشناسی کار کسی است که خود نویسنده باشد. خوب است این را از پدرتان علی علیه السلام بپرسید که خط نویس و کاتب وحی الهی است. آنها خدمت پدر رسیدند و پس از نشان دادن خطها سؤال کردند، پدر کدامیک از این خطها بهتر است؟ علی علیه السلام فرمود: هر دو آنها خوب است، هم خوانا و هم زیباست. گفتند: نه، کدام بهتر است؟ حضرت فرمود: خوب اگر شما مکتب می رفتید حق این بود که این را از استادتان بپرسید اما شما خود آموخته اید و هنوز هم خردسالید، به کارهای کودکان هم مادران بیشتر می رسند قضاوت مادران زهرا علیها السلام هم درست مانند من است من در این خطها هیچ عیبی نمی بینم ولی بهتر است که از مادرتان بپرسید، هر چه او بگوید من هم همان را می پسندم، اگر در خانه مطلب روشن نشد آن وقت شورایی از اصحاب تشکیل می دهیم و حکمیت را به ایشان وا می گذاریم. حسنین علیهما السلام گفتند: فرمایش شما صحیح است. لذا خدمت مادر رسیدند و همان پرسش را کردند. حضرت زهرا علیها السلام فرمود: هر دو را خوب می بینم. تفاوت گذاشتن میان آنها خیلی مشکل است... اصلا بهتر است یک کار دیگری بکنیم؟ عرض کردند چه کنیم؟ حضرت فاطمه علیها السلام گردنبدی از استخوان عاج داشت که دارای هفت دانه بود. فرمود:

این دانه ها را روی زمین می ریزم هر کدام دانه های بیشتری جمع کرد خطش را بهتر حساب می کنیم. گفتند: خوب است، اگر چه کار قرعه کشی است و خطشناسی نیست، ولی خوب است. آن وقت حضرت دانه ها را بر زمین ریخت و حسنین علیهما السلام دویدند و هر کدام سه دانه برداشتند اما دانه آخری نصف شده بود و به هر کدام یک نصفه رسید و نتیجه مساوی بود و هر دو راضی شدند (در نقلی دیگر جبرئیل دانه هفتمی را به فرمان الهی به دو نیم کرد) ⁽¹⁹⁶⁾

160- شائن نزول سوره هل اتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

... و روز بیست و پنجم از ماه ذی الحجه خداوند بواسطه نزول سوره هل اتی از صدقه اهل بیت علیهم السلام قدردانی فرمود، و هدیه شان را در راه خدا پذیرفت و وصف و مدح و ثنای آنها را در کتابش فرو فرستاد. شرح این ماجرا چنین است که حسنین علیهما السلام بیمار شدند و جد ایشان و عموم مردم به عیادتشان آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت علی علیه السلام پرسید: ای ابوالحسن چرا برای فرزندانم نذری نمی کنی، علی علیه السلام جواب داد: نذر می کنم که اگر فرزندانم از این بیماری شفا یافتند به عنوان شکرگزاری از خداوند عز و جل سه روز را روزه بگیرم. فاطمه علیها السلام و فضا خدمتکار آنها نیز همین نذر را کردند امام حسن و امام حسین علیهما السلام وقتی شفا یافتند که هیچ چیز در خانه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبود علی علیه السلام کسی را پیش شمعون خیبری فرستاد تا از او سه پیمانہ جو قرض کند و در بعضی روایتها چنین آمده است که: علی علیه السلام کسی را پیش همسایه یهودی اش که پشم ریس بود و او را شمعون صدا می کردند فرستاد، تا از او بپرسد آیا پشمی دارد که بدهند فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بپرسد و در مقابل سه پیمانہ جو مزد بگیرد یا نه؟ آن یهودی پذیرفت، و پشم و جو را پیش فاطمه

آورد. گفته اند: فاطمه علیها السلام از جا برخاست و جو را آسیا کرد و پنج گرده نان بای هر یک از اهل خانه تهیه کرد. علی علیه السلام هم نماز مغرب را با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگزار کرد و به منزل آمد، وقتی که غذا را پیش روی آن حضرت گذاشتند در مانده ای بر آستانه در ظاهر شد و اظهار داشت: سلام بر شما اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در مانده ای از در ماندگان مسلمانم غذایی به من بدهید تا خدا از غذاهای بهستی نصیبتان کند. علی علیه السلام این صدا را شنید فرمان داد گرده های نان را به او بدهند آنگاه شب و روز را صبر کردند و جز آب چیزی نخوردند وقتی روز دوم، شد فاطمه علیها السلام، برخاست و جو را آسیاب کرد و نان پخت، علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز مغرب را گزارد و به منزل بازگشت مجددا وقتی غذا را پیش روی حضرتش گذاشتند یتیمی بر آستانه در ظاهر شد، و گفت: سلام بر شما اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم یتیمی هستم از مهاجر زاده ها که پدرم در روز عقبه به شهادت رسیده است غذایی به من بدهید تا خدا از غذاهای بهستی نصیب شما بکند، همانند شب قبل همگی غذا را به آن یتیم دادند روز سوم نیز فاطمه زهرا علیها السلام پیمانه سوم جو را آسیاب کرد، و نان را آماده کرد شب هنگام موقعه افطار ناگهان اسیری بر آستانه در ایستاد و گفت: سلام بر شما اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آیا ما را اسیر می کنید و آن وقت غذایی بما نمی دهید؟ علی علیه السلام فرمان داد، غذای آن شب را هم به او بدهند لذا آنها سه شبانه روز جز آب هیچ نخوردند، روز چهارم که شد نذرشان پایان یافت، علی علیه السلام دست حسن علیه السلام را در دست راستش و دست حسین علیه السلام را در دست چپش گرفت و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنان را چنین دید رو به حضرت علی علیه السلام کرد و پرسید، ای ابوالحسن چرا شما را در این وضعیت سخت می بینم؟ بیایید به اطاق فاطمه علیها السلام برویم.

وارد اتاق او شدند دیدند، حضرت فاطمه علیها السلام در محراب نماز خود ایستاده و از شدت گرسنگی چشمهایش گود افتاده، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه زهرا علیها السلام را این گونه دید فرمود: پناه بر خدا. اهل بیت محمد دارند از گرسنگی می میرند که ناگه جبرئیل بر پیامبر نازل شد و فرمود: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم آنچه را که خداوند نسبت به اهل بیت تو گوارا داشته است بگیر. حضرت فرمود: جبرئیل چه چیزی را بگیرم؟ جبرئیل او را به خواندن و داشت هل اتی علی الانسان حین من الدهر؛ تا آنجا که لا نرید منکم جزاء و لا شکورا تا آخر سوره، و ثعلبی روایت کرده است که در این روز غذایی از آسمان برایشان فرود آمد که تا هفت روز از آن غذا می خوردند. (197)

161- مقام امام علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آب خواست در آن وقت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام در محضرش بودند وقتی که آب آوردند، پیامبر ظرف آب را نخست به حسن علیه السلام و بعد به حسین علیه السلام و سپس به فاطمه علیها السلام داد. هر کدام از آنها که آب می آشامیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن ها می فرمود: هنیئا مریثالک... یعنی گوارا باد و نوش جانت باد ای... ولی وقتی که ظرف آب را به علی علیه السلام داد و او از آن آب نوشید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: هنیئا مریثالک یا ولی و حجتی علی خلقی گوارا و نوش جانت باد ای ولی و حجت من بر مخلوقات آنگاه سجده خدا را بجا آورد. فاطمه علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم راز سجده شما چه بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که هر کدام از شما آب نوشیدید و من گفتم گوارا باد و نوش جانت باد با گوشم شنیدم که فرشتگان و جبرئیل نیز با من هم صدا شده و همین سخن را گفتند

ولی هنگامی که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آب آشامید و گفتم هنیئا مریتالک، صدای ذات پاک خدا را شنیدم که همین سخن را فرمود: از این رو خدا را به عنوان شکر در برابر نعمتهایش سجده کردم. (198)

162- ورود به قبا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که از طریق وحی از توطئه دارالندوه (199) مشرکین مطلع شده بود پس از خروج از مکه در غار ثور 3 روز توقف داشت در این مدت 3 روز علی عَلَيْهِ السَّلَامُ علاوه بر تاءمین نیازهای غذایی آن حضرت اخبار مکه را به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گزارش می داد (200) پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شب چهارم توقف در غار پس از سفارشهای لازم به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از بیراهه رهسپار یثرب شد (201) رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از 9 روز حرکت روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول به قبل رسید (202). امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از هجرت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به یثرب سه روز در مکه ماند و سفارشهای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به انجام رسانید، سپس به همراه مادرش فاطمه بنت اسد و حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ و فاطمه دختر زبیر و گروهی دیگر، با پای پیاده فاصله حدود چهارصد و هفتاد کیلومتری مکه - مدینه را طی کرد و روز پنج شنبه نیمه ماه ربیع الاول در قبا به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ملحق شد. (203)

163- لقب مرگ سرخ برای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جنگ بدر که در روز یکشنبه 12 ماه رمضان از سال دوم هجرت و به همراه 313 نفر از مسلمانان (82 مهاجر و 231 انصار) مرحله تدارکاتی آن شروع شد، سرانجام در روز هفدهم ماه رمضان دو سپاه در کنار چاههای بدر رو در روی هم قرار گرفتند. ابتدا جنگ از سوی دشمن شروع شد، در مرحله تن به تن سه

نفر از قهرمانان شرک به نامهای عتبه، شیبه، ولید به توسط حضرت علی علیه السلام و حمزه و عبیده به هلاکت رسیدند علی علیه السلام می فرماید: هنگامی که (تتور) جنگ برافروخته می شد ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می بردیم و هیچ کس از ما به دشمن نزدیکتر از او نبود بیشتر کشته شدگان این چنگ به دست علی علیه السلام بود (بنا به نقل مورخان) لذا از جمع کشته های مشرکین که 70 نفر بودند مرحوم مفید، رقم کشته های دشمن را که به دست علی علیه السلام کشته شده اند را 36 نفر ذکر کرده است ⁽²⁰⁴⁾ از همین جهت بود که کفار قریش حضرتش را مرگ سرخ نامیدند. ⁽²⁰⁵⁾

164- فرشته ایثار و کرم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی علی علیه السلام چیزی برای خوردن از فاطمه زهرا علیها السلام خواست او گفت: سوگند به خدایی که پدرم را به نبوت و ترا به وصیت، گرامی داشت امروز چیزی برای تغذیه تو ندارم و دو روز است که غذایی نداریم. علی علیه السلام فرمود: ای فاطمه علیها السلام چرا این مطلب را به من نگفتی تا چیزی برای شما تهیه کنم. فاطمه گفت: یا ابالحسن من از خدایم شرم دارم که تو را وادار به چیزی کنم که انجام آن را نتوانی. علی علیه السلام از خانه خارج شد و یک درهم قرض نمود بر حسب اتفاق به مقداد بن اسود آن یار باوفای خود برخورد نمود که در آن هوای گرم از شدت حرارت رنگش افروخته بود حضرت پرسید ای مقداد چه شده که در این هوای گرم از خانه بیرون آمدی؟ عرض کرد: یا ابالحسن مرا بحال خود واگذار و چیزی مپرس. حضرت فرمود: ای برادر من نمی توانم ترا رها کنم تا اینکه از حال تو با خبر شوم. مقداد عرض کرد یا ابالحسن بخاطر خدا و خودت مرا رها کن و از وضع و حالم مپرس. علی علیه السلام فرمودی: ای برادر تو نمی توانی

حال خود را از من پنهان کنی. مقدار عرض کرد: حالا که اصرار می کنی به
 خدایی که محمد ﷺ را به نبوت و ترا به وصیت گرامی داشته سوگند چیزی
 جز تهیدستی مرا از خانه بیرون نیاورده و من در حالی که خانواده ام گرسنه
 بودند از خانه خارج شدم و چون صدای گریه اهل خانه را شنیدم نتوانستم
 تحمل کنم این است وضع و حال من؛ از شنیدن این سخنان چشمان علی
 ؑ اشک آلود شد و گریه کرد. آنگاه به مقدار فرمود: به همان کسی که توبه آن
 قسم یاد کردی من نیز سوگند می خوردم که مرا نیز از خانه بیرون نیاورده مگر
 همان چیزی که ترا از خانه بیرون آورده است ولی حالا من یک دینار قرض
 کرده ام و آن را به تو می دهم و من ترا بر خود مقدم می دارم. علی ؑ
 دیناری را که قرض کرده بود به مقدار داد و خود روانه مسجد شد آنگاه نماز
 ظهر و عصر و مغرب را پشت سر پیامبر ﷺ خواند، چون رسول خدا
 ﷺ خواست از مسجد خارج شود، علی ؑ را که در صف اول نماز بود
 مشاهده کرد نوک پایی به او زد و راه افتاد آن حضرت برخاسته و خود را به
 رسول خدا ﷺ رسانید و سلام کرد. رسول خدا ﷺ پاسخ سلام را داد و
 فرمود: یا ابالحسن آیا در خانه غذایی داری که امشب با هم شام بخوریم؟ علی
 ؑ که از ظهر در مسجد مانده بود از شرم سر بزیر افکند و متحیر ماند که در
 پاسخ رسول خدا ﷺ چه بگوید رسول خدا ﷺ هم از طریق وحی از تمام
 ماجرا آگاه شده بود و می دانست که وضع این خانواده از چه قرار است با
 وجود این از جانب خداوند ماءمور بود که آن شب را برای شام به خانه علی
 ؑ برود و چون سکوت علی ؑ را دید فرمود: یا ابالحسن یا بگو نه، تا من
 برگردم و یا بگو آری، تا با هم به خانه برویم. عرض کرد تشریف بیاورید.
 رسول خدا ﷺ دست علی ؑ را گرفت و به سوی خانه براه افتاد و وارد

خانه شدند فاطمه عليها السلام نمازش را خواند و در مصلاي خود نشسته بود و در پشت سرش قدحی پر از غذای گرم بود که بخار از آن بلند می شد چون صدای پدر را شنید از مصلی خود خارج شد و به آن حضرت سلام کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فاطمه عليها السلام را از همه بیشتر دوست داشت پاسخ سلامش را داد و دستش را بسر او کشید و فرمود: دخترم غذایی برای شام ما آماده کن. زهرا عليها السلام رفت و قدح را آورد. علی عليه السلام وقتی غذا را دید با تعجب پرسید یا فاطمه عليها السلام این غذا از کجاست؟ ما در خانه غذایی نداشتیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این موقع دست مبارکش را روی شانه علی عليه السلام گذاشت و فرمود: یا علی عليه السلام این مائده آسمانی است که به فاطمه عليها السلام نازل شده و بجای آن دیناری است که تو در راه خدا دادی... (206)

165- شب قدر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اصبغ بن نباته از علی عليه السلام روایت نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: یا علی عليه السلام ایا می دانی معنی شب قدر چیست؟ عرض کردم نه یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. پیامبر فرمود: خداوند تبارک و تعالی در آن شب، به تقدیر و سرنوشتی که روز قیامت خواهد بود قضا و حکم و اندازه گیری نمود و در آنچه خدای عزوجل فرمان داد ولایت تو بود و نیز ولایت امامان، از نسل تو تا روز قیامت و در روایتی دیگر امام صادق عليه السلام در پرسش مفضل بن عمر فرمود:... در آن شب (قدر) ولایت امیرالمؤمنین عليه السلام نازل شد. مفضل می گوید عرض کردم: در شب قدری که ما آن را در ماه رمضان امید داریم؟ حضرت فرمود: آری. شبی که در آن شب آسمانها و زمین اندازه گیری شده و ولایت امیرالمؤمنین علی عليه السلام در آن تقدیر و معین شده است. (207)

166- رفتار با همسایه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی شخصی نزد رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد یا رسول الله ﷺ من خانه ای در فلان جا خریده ام و نزدیکترن همسایه این منزل کسی است که خیری از او توقع ندارم ولی از اذیت و آزار او در امان نیستم. پیامبر خدا ﷺ به علی عَلِیُّ بْنُ ابِی تَالِبٍ و ابوذر و... فرمودند: بروید به مسجد و با صدای بلند در مسجد اعلام کنید، کسی که همسایه اش را آزار دهد ایمان ندارد. علی عَلِیُّ بْنُ ابِی تَالِبٍ و ابوذر و.. به مسجد رفته و 3 بار این سخن پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ را با صدای بلند برای مردم تکرار کردند. آنگاه حضرت با دست خود به چهل خانه از هر طرف (جلو، عقب، چپ و راست) اشاره کرد (که تا چهل خانه همسایه محسوب می شوند) (208)

167- سفارش پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ به علی عَلِیُّ بْنُ ابِی تَالِبٍ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حماد می گوید: امام صادق عَلِیُّ بْنُ ابِی تَالِبٍ از پدرش بر ایمان نقل کرد: که جابر بن عبدالله گفت: سه سال قبل از اینکه روح پیامبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ به ملکوت اعلی پرواز کند از آن حضرت شنیدم که به علی بن ابیطالب عَلِیُّ بْنُ ابِی تَالِبٍ می فرمود: سلام خدا بر تو باد! ای پدر دو ریحانه. سفارش می کنم تو را به دو ریحانه من در دنیا، پیمانۀ عمر من نزدیک است و بزودی از میان شما خواهم رفت، به خداوند سوگند، که بزودی دو تکیه گاه تو در هم فرو ریزند، به خدا سوگند خلافت و جانشینی من بر عهده تو است. چون پیامبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ جان به جان آفرین تسلیم کرد. علی عَلِیُّ بْنُ ابِی تَالِبٍ فرمود: این یکی از آن دو رکنی است که رسول خدا

به من فرموده بود و چون فاطمه زهرا عَلَيْهَا شهیده گردید علی عَلَيْهِ فرمود: این هم تکیه گاه دومی بود که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده بود. (209)

168- احترام را رد نکنید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام صادق عَلَيْهِ فرمود: دو نفر نزد علی عَلَيْهِ رفتند امیرالمؤمنین عَلَيْهِ برای هر کدام یک پستی (متکا) آورد تا پشت خود بگذارند یکی از آنها بر آن نشست و به آن تکیه داد ولی دیگری بر نشست. حضرت به او فرمود: بر آن متکا بنشین و تکیه بده که احترام و اکرام را رد نمی کند مگر الاغ، و در جایی دیگر علی عَلَيْهِ فرمود: وقتی عدی پسر حاتم طایی نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را به خانه خود برد و تنها تشک و متکایی که آنجا بود برای او انداخت و او را بر آن نشانید. (210)

169- هزار باب علم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عَلَيْهِ در روزهای آخر عمر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لحظه ای آن حضرت را تته نمی گذاشت در یکی از روزها علی عَلَيْهِ برای انجام کاری از نزد حضرت خارج شد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقتی به هوش آمد، دید علی عَلَيْهِ بر بالین او حاضر نیست به یکی از همسرانش که حاضر بود فرمود: برادر و دوست مرا بگوئید نزد من آید. عایشه به دنبال ابوبکر فرستاد و او بر بالین حضرت حاضر شد اما پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همین که او را دید از او روی برگردانید. ابوبکر برخاست و گفت اگر با من کاری می داشتند می فرمودند، این را گفت و رفت. حضرت باز تقاضای خود را تکرار کرد این بار حفصه به دنبال عمر فرستاد و چون او حاضر شد حضرت روی خود را تکرار کرد این بار حفصه به دنبال عمر فرستاد و چون

او حاضر شد حضرت روی خود را از او برگردانید او هم عمل و حرف ابوبکر را تکرار کرد و رفت. پیامبر ﷺ مجدداً تقاضای خود را بیان داشت، ام سلمه گفت بخدا قسم او علی علیه السلام را می خواهد، پس او را حاضر نمودند چون رسول خدا ﷺ علی علیه السلام را دید او را به سینه خود چسبانید و صحبت های مخفیانه ای با او کرد که بسیار هم طول کشید بعداً از علی علیه السلام سؤال کردند رسول خدا ﷺ چه چیزی به شما گفت؟ حضرت فرمود: هزار باب علم به من آموخت که از هر باب دیگر برایم باز شد و وصایایی به من کرد که ان شاء الله به آنها عمل خواهم کرد. (211)

170- امین پیامبر ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیامبر اسلام ﷺ خود امین قریش بود لذا همه امانتهای آنها نزد پیامبر ﷺ بود. لذا پیامبر ﷺ وقتی مجبور به هجرت شد علی علیه السلام را جانشین مردم در مدینه کرد تا امانات خود را به صاحبانشان برگرداند و قرضهای پیامبر ﷺ را بدهد، سپس دختران و زنانش را به مدینه برساند. پس از اینکه کفار قریش نزدیک سپیده دم به خانه رسول خدا ﷺ ریختند علی علیه السلام در رختخواب پیامبر ﷺ دیدند با حالت آشفته پرسیدند: که محمد ﷺ کجاست؟ علی علیه السلام گفت: مگر من مأمور و مسئول نگهداری او بودم. آنها علی علیه السلام را با زد و خورد به مسجدالحرام بردند و اندکی بعد رها ساختند. (212)

علی علیه السلام پس از انجام سفارشات پیامبر ﷺ به همراهی فاطمه (مادر خود) و فاطمه (دختر پیامبر) و فاطمه (دختر زبیر) و دیگران به سوی مدینه به راه افتاد. پیامبر خدا ﷺ 5 روز در محله قبا توقف کرد و فرمود: تا برادرم علی علیه السلام به من ملحق نشود وارد مدینه نمی شوم... در بین راه هشت تن از

کفار مکه راه را بر علی علیه السلام بستند آنگاه جناح غلام حرب بن امیه راه را بر حضرت علی علیه السلام بست. حضرت به ایمن (پسرام ایمن) و ابو واقد دستور داد شترهای زنان را بخوابانند، آنگاه حضرت علی علیه السلام با جناح جنگید و او را دو نیم کرد، لذا مابقی کفار از ترس راه را بر حضرت باز کردند ⁽²¹³⁾... حضرت علی علیه السلام در آن، شب برای حفظ جان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با خطر مواجه بود چنانچه خود آن حضرت می فرماید:

وقیت بنفسی خیر من وطی الحصى

و من طاف بالبيت العتيق و بالحجر ⁽²¹⁴⁾

یعنی: با جان خدم بهترین کسی را که پا بر زمین نهاده و به کعبه و حجر اسماعیل طواف نموده نگهداری نمودم.

و در منزلت و شائن علی علیه السلام نیز خدای تعالی با فرستادن آیه شریفه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله ⁽²¹⁵⁾ از جانفشانی مخلصانه علی علیه السلام قدردانی کرد.

171- نزول آیه ولایت علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد مدینه، نماز ظهر را می خواند، علی علیه السلام نیز در آنجا حاضر بود، فقیری وارد مسجد شده و از مردم خواست که به او کمک کنند، هیچ کس به او چیزی نداد. دل فقیر شکست و عرض کرد: خدایا گواه باش که من در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کمک کردم ولی هیچکس به من کمک نکرد در این هنگام علی علیه السلام که در رکوع نماز خود بود، با انگشت کوچکش اشاره کرد، فقیر جلو آمد، و با اشاره علی علیه السلام انگشتری را از انگشت علی علیه السلام بیرون آورد و رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از نماز به خدا

متوجه شد و عرض کرد: پروردگارا! برادرم موسی از تو تقاضا کرد رب اشرح لی صدری و یسرلی امری و احلل عقده من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی و زیر من اهلی، هارون اخی، اشدد به ارزی، و اشركه فی امری ⁽²¹⁶⁾؛ یعنی: سینه مرا گشاده دار، کار مرا آسان کن و گره از زبانم بگشا، تا سخنان مرا بفهمند و وزیری از خاندانم برای من قرار بده. برادرم هارون را به وسیله او پشتم را محکم گردان، و او را در کار من شریک کن پس از این پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کرد: اللهم اشرح لی صدری و یسرلی امری واجعل لی وزیرا من اهلی علیا، اشدد به ظهری؛ پروردگارا سینه ام را گشاده دار، کار مرا بر من آسان گردان، و وزیری از خاندانم برایم قرار بده که علی عَلَيْهِ السَّلَام باشد، بوسیله او پشتم را محکم کن

هنوز سخن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به پایان نرسیده بود که جبرئیل نازل شد، و این آیه (مائده / 55) را نازل کرد: انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکاة و هم راکعون؛ سرپرست و رهبر شما، تنها خداست و پیامبر او، و آنها که ایمان آورده اند و نماز پیاپی دارند و در حال رکوع عَلَيْهِ السَّلَام زکات می پردازند.

بدین ترتیب ولایت و رهبری عَلَيْهِ السَّلَام پس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از سوی خدا اعلام گردید. ⁽²¹⁷⁾

172- هم صحبت علی عَلَيْهِ السَّلَام تا لقای حق

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: مردی در خانه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و اجازه ورود خواست من به او گفتم نمی توانی نزد آن حضرت (که در حال کسالت بود و در روزهای آخر عمر بسر می برد) بروی هم خواسته ای داری با من بگو

گفت: چاره ای نیست جز اینکه نزد او بروم. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اجازه گرفت و آن شخص وارد شد بالای سر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نشست و سلام کرد: پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جواب سلام او را داد و فرمود: چه خواسته و حاجتی داری؟ گفت: من از طرف خدا رسولی هستم به سوی تو. حضرت فرمودند: چه رسالتی بر عهده تو می باشد. گفت من عزرائیل هستم، خدا مرا به سوی تو فرستاده و سلام به تو رسانده و تو را بین لقاء با خود و بین بازگشت به دنیا مخیر کرده است. حضرت فرمود: صبر کن تا جبرئیل بیاید و با او مشورت کنم. عزرائیل خارج شد و به سوی آسمانها رفت در بین راه با جبرئیل برخورد نمود. جبرئیل پرسید آیا روح محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را قبض کردی؟ نه ای جبرئیل او از من خواست تا رفتن تو به نزدش صبر کنم ایا نمی بینی که درهای آسمان برای روح محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باز شده و همه جا آزین بندی شده است، جبرئیل نزد حضرت آمد و سلام کرد حضرت جواب سلام او را داد. جبرئیل گفت ای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پروردگارت مشتاق تو می باشد و عزرائیل تا به حال از کسی اجازه نگرفته و بعد از تو هم از هیچ کس اجازه نخواهد گرفت. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: او مرا مخیر بین لقاء پروردگار و بقا در دنیا کرد. جبرئیل گفت: لقاء پروردگار بر این دنیا بهتر است. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود من هم آن را بهتر می دانم. تو از نزد من خارج مشو تا ملک الموت بیاید مدتی بعد عزرائیل آمد و سلام کرد، حضرت سلام او را پاسخ داد و گفت عزرائیل چه اراده کرده ای گفت: گرفتن جان شما را حضرت فرمود: آنچه به تو امر شد اجرا کن. جبرئیل بنا به خواسته پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نزدیک او (در طرف راست) قرار گرفت و میکائیل در سمت چپ نشست و عزرائیل شروع به قبض روح کرد. جبرئیل گفت: ای عزرائیل عجله نکن تا نزد خدا رفته و بازگردم عزرائیل گفت: روح او به جایی رسیده که دیگر قدرت

بر تأخیر و نگهداری آن ندارم جبرئیل گفت: سفارش خدا را در مورد آسان گرفتن جان او فراموش نکن. رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: نزدیک من بیا که امر خدا فرا رسیده است پس دهان خود را کنار گوش علی علیه السلام گذاشت و با او سخن گفت تا اینکه روح مبارکش از بدن خارج شد. علی علیه السلام دست خود را زیر چانه مبارکش گذاشت و چشمان شریف آن حضرت را بسته و برخاست و در حالی که گریه می کرد به حاضرین گفت: خدا اجر شما را زیاد کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت در این لحظه بود که صدای گریه و ضجه مردم بلند شد. (218)

173- جناب وصی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آخرین روزهای عمر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بود عباس بن عبدالمطلب و علی بن ابیطالب علیه السلام و تعدادی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده بودند نزد آن حضرت نشسته بودند عباس عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آیا مسأله خلافت و رهبری در خاندان ما می ماند؟ اگر چنین است ما را با خبر آن بشارت بده، و اگر چنین نیست سفارشات لازم را به ما بفرما. رسول اگر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: شما بعد از من به استضعاف کشیده می شوید سپس ساکت شد. اهل بیت برخاستند و در حالیکه همه از حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مأیوس شده و گریه می کردند مجلس را ترک کردند، چون خارج شدند حضرت فرمود: به عباس و علی علیه السلام بگویند نزد من بازگردند آنها آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عباس فرمود: عمو جان آیا وصیت مرا قبول می کنی؟ عباس گفت: ای پسر برادرم، عموی تو پیر شده و دارای عیالات بسیار است. آنگاه حضرت رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: ای برادرم آیا وصیتم را عمل می کنی و قرضم را ادا می کنی. علی علیه السلام گفت: آری

ای رسول خدا پدر و مادرم فدای شما باد. پس حضرت فرمود: نزدیک من بیا او را به سینه خود چسبانید بین دو چشم او را بوسید و با او معانقه کرد و هر دو تا مدتی می‌گریستند. سپس انگشتر خود را از دستش بیرون آورد و به او داد. شمشیر و زره و اسب و شتر و پارچه ای را که در جنگها به شکم مبارکش می‌بست طلب کرد و همه را به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ داد و فرمود: اینها را به خانه خود ببر علی برخاست و به منزل خود رفت. (219)

174- غسل و کفن و نماز بر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اواخر عمر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عده ای از اصحاب به خدمت حضرت رسیدند و سلام کردند. حضرت جواب سلام آنها را داد. از بین آنها عمار بن یاسر برخاست و عرض کرد، پدر و مادرم فدای شما باد ای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بفرمائید وقتی شما از دنیا رحلت فرمودید، چه کسی شما را غسل می‌دهد؟ حضرت فرمود: برادر و پسر عمویم علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ و ملائکه او را در غسل دادن من کمک می‌کنند، عمار عرض کرد، یا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه کسی از ما بر شما نماز می‌گذارد؟ حضرت فرمود: ای عمار خدا ترا پیامرزد، بگو علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نزد من آید. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمودند: مرا بنشان و پشتی برایم بگذار. حضرت را نشانیدند، آنگاه حضرت فرمود: ای پسر عمو وقتی مرگ من فرا رسید سرم را در دامانت بگذار و مرا به سوی قبله قرار بده چون قبض روح شدم مرا غسل بده و کفن بنما. کفن مرا یا همین دو لباس خودم قرار بده یا پارچه سفیدی مصری، سعی کن آن را ساده انتخاب کنی (گران قیمت نباشد) بعد اول تو بر من نماز بگذار. سپس جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ و میکائیل عَلَيْهِ السَّلَامُ و اسرافیل عَلَيْهِ السَّلَامُ و نگهبانان عرش خدا و نگهداران آسمانها و پس از تو

اهلبیت من نماز بگذارند.... آنگاه فرمودند: مرا با گریه و زاری بلند خود آزار ندهید. (220)

175- سخن گفتن زمین با علی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اسماء بنت عمیس گفت: فاطمه زهرا علیها السلام به من فرمود: شبی که من به خانه علی علیه السلام رفتم (در نیمه های شب) از خواب بیدار شدم و دیدم زمین با علی علیه السلام سخن می گوید: و علی علیه السلام نیز با آن حرف می زند. صبح نزد پدرم جریان را گفتم پدرم سجده ای طولانی کرد و سرش را بلند کرد و فرمود: دخترم بشارت باد تو را به اولاد صالح و نسل پاکیزه زیرا خداوند شوهرت را بر سایر مردم برتری داده و به زمین دستور داده که با او سخن بگوید و از اخبار شرق و غرب عالم او را مطلع کند. (221)

176- کارهای فاطمه علیها السلام زهرا در خانه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام به یکی از اصحاب خود فرمود: می خواهی جریانی از زندگی خودم با فاطمه زهرا علیه السلام را برایت تعریف کنم؟ فاطمه علیه السلام آنقدر در خانه من با مشک آب حمل کرد که دستش تاول زد آن قدر خانه را جاروب کرد که بر لباس او گرد و خاک نشست آن قدر آتش زیر دیگ روشن کرد که لباسش دوده ای و سیاه شد و او زیاد کار کرد و بسیار هم آسیب دید... (222)

177- فاطمه پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: من با عده ای از اصحاب نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشسته بودیم. آن حضرت فرمودند: آیا می دانید که بهترین خصوصیت و صفت برای زنها چیست؟ هیچ یک از حاضرین نتوانستند جوابی بدهند بعد از پایان جلسه من به خانه رفته و جریان آن مجلس و سؤال پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ بیان کردم او به من گفت: یا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ من جواب سؤال پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می دانم. بهترین چیز برای زن آن است که نه نامحرمی او را ببیند و نه او نامحرمی را ببیند! من نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بازگشتم و آن جواب را گفتم، حضرت فرمود: یا علی تو وقتی نزد من بودی جواب سؤال را نمی دانستی اینک چه کسی جواب را به تو گفته است؟ عرض کردم: فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ جواب را به من یاد داد! پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تعجب کرده و فرمود: فاطمه پاره تن من است. (223)

178- کلید دار کعبه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کلید داری کعبه از مناصب و مقام های بزرگ در میان قریش و اهل مکه بود، قبل از فتح مکه شخصی از مشرکان بنام عثمان بن ابی طلحه کلیددار بود. پس از آنکه در سال هشتم هجرت، مکه بدست مسلمین به فرماندهی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فتح گردید، عثمان، در کعبه را بسته بود و به پشت بام کعبه رفته بود. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کلید در کعبه را از او طلبید، او گفت: اگر می دانستم که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کلید را از من می خواهد، از دادن کلید به آن حضرت، خودداری نمی کردم. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر بام کعبه رفت و کلید را از او گرفت و در کعبه را باز کرد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد خانه کعبه شد و دو رکعت نماز خواند، وقتی که از کعبه بیرون آمد، عباس عموی پیامبر از آن حضرت خواست که کلید را به عثمان بن ابی

طلحه بدهد، و در این هنگام این آیه نازل شد: ان الله يامرکم ان تودوا الامانات الی هلهما؛ بی گمان خداوند فرمان می دهد شما را که امانت ها را به صاحبش بازگردانید (224) پیامبر ﷺ دستور داد، کلید را به عثمان بدهند و از او عذرخواهی کنند. عثمان به علی رضی الله عنه عرض کرد: نخست چهره ات نسبت به من درهم و خشن بود، ولی اینک می بینم با چهره ای باز و نگاهی مهرآمیز به من می نگری؟!

179- ای کاش من چهارمین آنها بودم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عفیف کندی از یمن به مکه آمده بود و برای عباس بن عبدالمطلب چندی شیشه عطر آورده بود، سراغ را گرفت. گفتند: که وی در فنای کعبه (به عادت رجال قریش که عصرها در آنجا پاطوق داشتند) نشسته است. عفیف یک راست به آنجا رفت. عباس را دید و عطرها یمنی را به او داد. عفیف با آنها نشست، آفتاب مکه آهسته در مغرب فرو می رفت. عفیف در این هنگام مردی زیبا روی و مشکین موی را دید که از راه رسید و بی آنکه توجهی به بزرگان قریش کند در آستانه مسجدالحرام ایستاد و نگاهی به آسمان انداخت و آن وقت آستین هایش را بالا زد و بعد در کنار چاه زمزم با آب دلو، دست و رویش را شست و سر و پای خود را مسح کرد و سپس پا به مسجدالحرام گذاشت. در همین هنگام زن جوانی با عجله پدیدار شد و به دنبالش یک جوان درشت هیكل و استخوانی و برومند وارد مسجدالحرام شدند. آنها ایستادند این سه نفر با ترتیب شگفت انگیزی به قیام و قعود و رکوع و سجود پرداختند. عفیف از عباس پرسید: اینها کیستند؟ اینها در اینجا چکار می کنند؟ عباس گفت: آن مرد برادرزاده ام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم و این زن خدیجه است و آن جوان هم پسر برادرم ابوطالب

است. اسمش علی عَلِيٌّ است. محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دین جدیدی آورده و این دو نفر هم بدینش ایمان آورده اند. عقیف گفت: ای کاش من چهارمین نفرشان بودم (225).

180- حمله به خانه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس از تصمیم سران قریش مبنی بر حمله شبانه به خانه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قتل آن حضرت، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ردای خود را به سر کشید و به عزم خانه ابوبکر و مهاجرت به مدینه از خانه خود خارج شد. علی عَلِيٌّ در بستر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دراز کشید شیوخ قریش تا نیمه های شب عبار سر و شمشیر بدست، بر در آن خانه منتظر فرصت نشستند. آنها برنامه خود را اینگونه آغاز کردند که ابتدا به خوابگاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سنگ بیندازند، وقتی بیدارش کردند یکباره به وی حمله کنند و او را به قتل برسانند سنگ او را انداختند، و با سنگ دوم بود که علی عَلِيٌّ سر از بالین برداشت. رجال قریش تعجب کردند، این کیست؟ گوینده ای گفت: این علی بن ابیطالب عَلِيٌّ، است علی عَلِيٌّ از جا برخاست و فرمود: با چه کسی کار دارید و چه می خواهید همه یک صدا گفتند پس محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کجاست. علی عَلِيٌّ خونسردانه جواب داد: مگر او را به من سپرده اید که از من می خواهیدش. سراقه بن مالک گفت: حالا که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرار کرده خوبست علی عَلِيٌّ را بجای او بکشیم. ابوجهل با این فکر مخالفت کرد و گفت: دست از جان این طفل بردارید او که گناهی ندارد محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را فریفته و فدایی خود ساخته است. علی عَلِيٌّ فریاد زد، ای ابوجهل، آن مایه خرد و بینشی که خداوند به من عطا کرده اگر میان سفها و مجانین دنیا تقسیم شود همه آنها خردمند و عاقل می شوند و اگر ضعفای جهان از توانایی من بهره ببرند، همه قوی و نیرومند خواهند شد ولی افسوس که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اجازه نفرموده، و

گر نه در دل امشب شهامت و شجاعت مرا از نزدیک می شناختید گم شوید، دور شوید که همیشه از مسیر سعادت بی نصیب بمانید. ابوالبحتری به خشم آمد و با شمشیر کشیده جلو رفت ولی نتوانست حمله کند سرش گیج خورد و به زمین افتاد. (226)

181- شمشیر زن مخلص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عمرو بن عبدود را در کنار خندقی که دور مدینه حفر شده بود بر روی زمین خوابانید و سرش را از تنش جدا کرد آنگاه سر او را به پیشگاه رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برد، پیکر بی سر او را در میدان رها کرد تا اقوام و خویشان او جنازه بی سر او را از خاک برداشته و مکه برگردانند. خبر قتل عمرو در سپاه احزاب زلزله ای عظیم انداخت و بسیج آنها را از هم پریشان ساخت. خواهر عمرو تنها زنی بود از خویشاوندان او بود که به مدینه آمده بود سر و پای برهنه به سراغ جنازه ی برادرش رفت، مردم انتظار می کشیدند این زن خود را بر روی هیكل سر بریده و پا بریده عمرو بیندازد و شیون کند، اما او وقتی جنازه برادرش را دید آرام گرفت تا اینکه گفت آن حریف کریم و شرافتمند که برادرم را کشته کی بود؟ گفتند: علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ آهی کشید و گفت من هم اینطور حدس می زنم زیرا تا وقتی دیدم زره زرانود و گرانبهای برادرم هنوز بر تنش می درخشد دریافتم که قاتلش مردی کریم و نجیب می باشد و بعد شعری گفت: که معنی آن عبارت است اگر جز علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ، دیگری برادرم را بخاک می افکند تا پایان ابدیت در عزای برادرم می گریستم، ولی چه بگویم که قاتل او مردی بی نظیر است، مردی که پدرش بر تارک مکه همچون تاج می درخشید.

لو کان قاتل عمرو غیر قاتله لکننت ابکی علیه آخر الابد

لكن قاتله من لانظير له و كان يدعى ابوه بيضة البلد (227)

182- فاتح خندق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جنگ خندق عمرو بن عبدود و ضرار بن خطاب توانستند اسب خود را به آن سوی خندق برسانند عمر بن عبدود در قدرت و زورمندی بعضا بچه شتری را بلند می کرد و به عنوان سپر خود از آن استفاده می کرد و با هزار نفر جنگ می کرد البته عمرو بن عبدود در اوائل سنش از بعضی از کاهنها شنیده بود که قاتل او شخصی است بنام حیدر، اما او بدون خبر از اینکه علی عليه السلام در این میدان به جنگ او خواهد آمد، طلب مبارز می کرد. ابتدا عمر بن خطاب به اصحاب پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم گفت کسی نزدیک او نرود که کشته خواهد شد و آشکارا اظهار عجز می کرد. علی عليه السلام در آن وقت جوانی بیست و پنج ساله بود و در مقابل مردی می خواهد بجنگد که با دست خود بچه شتر را سپر می کند و با دست راست شمشیر می زند! بالاخره علی عليه السلام به میدان عمرو بن عبدود رفت علی عليه السلام طی رجزی خود را معرفی کرد عمرو بن عبدود تا نام حیدر را شنید ناگهان به یاد پیش بینی کاهنان افتاد و ترس او را گرفت، خواست کاری بند که علی عليه السلام برگردد. شروع کرد به ترساندن حضرت، و گفت تو جوانی چگونه می توانی با من بجنگی، معلوم می شود محمد صلى الله عليه وآله وسلم حسابش را نکرده و ترا فرستاده به جنگ من، چه اطمینانی داری که من این نیزه را به شکمت فرو کنم و بین آسمان و زمین نگهت دارم، حضرت فرمود: این حرفها را رها کن من هم خیلی دلم می خواهد که تو بدست من کشته شوی. علی عليه السلام سه پیشنهاد به او کرد، اول اینکه به او گفت، بیا و مسلمان شو، او گفت این پیشنهاد تو غیر قابل قبول است اگر کوه ابوقبیس را روی گردنم بگذارم سبکتر و آسانتر از این است

که بگویم لا اله الا الله؛ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: برگرد با من جنگ نکن، عمرو گفت: من نذر کردم که با مسلمانان جنگ کنم و تلافی جنگ بدر را بکنم حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پیشنهاد سوم خود را مطرح کرد و فرمود: تو سواره ای و من پیاده هستم پیاده شو، تا با من مطابق شوی و جنگ کنیم. ⁽²²⁸⁾

عمرو خشمگین شد، و گفت: من باور نمی کردم کسی از عرب چنین جراتی کند به من بگوید که از اسب پیاده شوم، از اسب پیاده شد و ضربه ای بر سر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ زد، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ضربه را با وسیله سپر خود دفع کرد ولی شمشیر از سپر گذشت و سر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ لطمه ای خورد در اینجا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از روش خاصی استفاده کرد و فرمود: تو قهرمان عرب هستی و من با تو جنگ تن به تن دارم اینها که پشت سر تو هستند برای چه آمده اند؟ تا عمرو نگاهی به پشت سر خود کرد، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با ضربه ای پای او را قطع کرد، و او بر زمین افتاد. حضرت وقتی بر سینه او نشست تا سر او را جدا کند، عمرو در صورت حضرت آب دهن انداخت، حضرت برخاست و دوی زد و مجدد اراده کرد تاسر او را جدا کند، سپس سر او را جلوی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ انداخت اینجا بود که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود اگر این کار امروز تو را با اعمال جمیع امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مقایسه کنند بر آنها برتری خواهد داشت.

183- مرغ بریانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مسجد بودم آن حضرت پس از نماز صبح فرمود: من به خانه عایشه می روم، من نیز به منزل خود بازگشتم. لحظاتی در منزل بودم که از جا برخاستم و راهی منزل عایشه شدم در زدم عایشه پرسید، کیستی؟ گفتم: علی. گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خفته است! برگشتم

ولی با خود گفتم جایی که عایشه در منزل باشد چگونه پیامبر خدا ﷺ فرصت استراحت و خواب پیدا نموده است!! برگشتم و دوباره در زدم این بار نیز گفت رسول خدا ﷺ کاری دارند. برگشتم ولی باز مجدداً برگشتم و اما این بار شدیدتر از دفعات پیش در زدم. عایشه گفت: کیستی؟ گفتم: علی، صدای پیامبر ﷺ به گوشم رسید، که فرمود: عایشه در را باز کن... پیامبر ﷺ پس از آنکه مرا کنار خود نشانده فرمود: ابوالحسن آیا نخست من قصه خود را بگویم یا ابتدا تو از تأخیر خود می‌گویی؟ عرض کردم رسول خدا ﷺ شما بگویید: که خوش گفتارید. آنگاه فرمود: مدتی بود گرسنه بودم. از این روبه خانه عایشه آمدم اینجا هم چیزی نبود لذا دست به دعا برداشتم از خداوند در خواست کردم ناگاه جبرئیل از آسمان فرود آمد و این مرغ بریانی را به همراه خود آورد و گفت: هم اینک خداوند بر من وحی فرمود: این مرغ بهشتی را برای شما بیاورم، من نیز به پاس عنایت و اجابت پروردگار به شکر و ستایش او مشغول شدم و سپس عرض کردم خداوندا! از تو می‌خواهم کسی را در خوردن این غذا هم‌رده من کنی که من و او را دوست داشته باشد. لحظاتی منتظر ماندم ولی کسی بر من وارد نشد دوباره دست بر دعا برداشتم عرض کردم: خدایا آن بنده را توفیق ده که در صرف این غذا با من همراه شود... اینجا بود که صدای در لند شد و فریاد تو با گوشم رسید و به عایشه گفتم، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را داخل کن، که تو وارد شدی... یا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تو همان کسی هستی که خدا و رسول ﷺ او را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند آنگاه فرمود: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مشغول شو، از غذا بخور... (229)

184- آینده عایشه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در داستان گذشته بیان شد که عایشه چگونه برخوردی از خود نشان داد، اما پس اینکه مرغ بهشتی⁽²³⁰⁾ توسط جبرئیل آورده شده بود و با دعای مستجاب شده پیامبر ﷺ علی علیه السلام هم سفره حضرتش شد، رسول خدا ﷺ پس از اتمام غذا از علی علیه السلام علت تأخیر خود را سؤال کرد. حضرت علی علیه السلام ممانعت ها و بهانه تراشی های عایشه را به رسول خدا ﷺ در موقع ورودش را عرض کرد، رسول خدا ﷺ رو به عایشه کرد و فرمود: عایشه چرا چنین کردی. عایشه گفت: ای رسول خدا ﷺ من می خواستم این افتخار خوردن غذای بهشتی نصیب پدرم (ابوبکر) شود. حضرت فرمود: این اولین بار نیست که کینه توزی تو نسبت به علی علیه السلام آشکار می شود من از آنچه نسبت به علی علیه السلام در دل داری، باخبرم، عایشه کار تو به آنجا خواهد کشید که به جنگ با علی علیه السلام بر می خیزی. عایشه گفت: مگر زنان هم به مردان نبرد می کنند. پیامبر ﷺ فرمود: همان که گفتم تو به جنگ و نبرد با علی علیه السلام کمر همت بندی، و در این کار نزدیکان و یاران من (طلحه و زبیر) تو را همراهی کنند و بر وی بشورید، در جنگ رسوایی به بار خواهید آورد که زباززد همگان گردید در این مسیر به جایی می رسی که سگهای حواب بر تو پارس کنند.... تو آنجا پشیمان می شوی و در خواست بازگشت می کنی... که که آنوقت چهل مرد به دروغ شهادت دهند که آن مکان حواب نیست.... چون پیش گویی حضرت به آنجا رسید عایشه گفت: ای کاش مرده بودم و آن روزها را نمی دیدم. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: علی علیه السلام برخیز که وقت نماز ظهر است باید بلال را برای اذان خبر کنی.

آنگاه بلال اذان گفت: و حضرت به نماز ایستاد و من هم با آن حضرت نماز

خواندم.⁽²³¹⁾

185- بعد از من مظلوم و مغلوبی !!!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی علیه السلام می فرماید رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل یکی از همسران خویش به سر می برد به قصد دیدار آن حضرت به آنجا رفتم. پیش از ورود اجازه خواستم وقتی داخل شدم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی علیه السلام آیا نمی دانی که خانه من خانه توست تو برای ورود محتاج به اجازه نیستی. عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله از اجازه را از روی علاقه گرفتم. فرمود: تو به چیزی علاقه داری که محبوب خداست... آیا نمی دانی که آفریدگار من نمی خواهد که هیچ سری از اسرار من بر تو پوشیده بماند. ای علی علیه السلام تو وصی پس از من هستی، مظلوم و مغلوبی هستی که پس از من به او ظلم می کنند... آن کس که از تو کناره بگیرد از من جدا شده. دروغ می گوید: کسی که دعوی محبت من را دارد ولی با تو با دشمنی می کند. چرا که خدای متعال آفرینش من و تو را از نور واحدی قرار داده است. (232)

186- جای جبرئیل می نشیند!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی علیه السلام می فرماید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر بیماری بود که من به قصد عیادت حضرتش رفته بودم، در آنجا مردی را حضور پیامبر صلی الله علیه و آله دیدم که از حیث حسن و جمال بی نظیر بود، آن مرد سر مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در دامن خود داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز خواب بود وقتی من داخل شدم آن مرد مرا به نزد خود فرا خواند، و گفت: نزدیک عموزاده خود بنشین که تو از، من بر او سزاوارتری! علی علیه السلام می فرماید: جلو رفتم و آن مرد برخاست و جای خود را به من داد و رفت، من نشستم و سر مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله را در دامن

خود گرفتم. ساعتی گذشت. پیامبر خدا ﷺ بیدار شد و از من پرسید مردی که سر بر دامن او داشتم کجا رفت؟ عرض کردم، وقتی من داخل شدم جایش را به من داد و رفت. حضرت فرمود: او را شناختی؟ عرض کردم نه پدر و مادرم فدای شما. حضرت فرمود: او جبرئیل بود من سر بر دامن او نهاده بودم و به سخنانش گوش می دادم تا اینکه در دم سبک شد و خواب بر چشمانم غلبه کرد. (233)

187- برای خود هر چه خواستم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام می فرماید روزی مریض شده بودم که رسول خدا ﷺ به دیدنم، آمد من در بستر بودم که آن حضرت کنارم نشست و جامه ای از خود را بر رویم کشید ولی چون شدت بیماری مرا دید برخاست و به مسجد رفت و در آنجا لحظاتی را به دعا و نماز پرداخت. سپس نزد من بازگشت و جامه ام را پس زد و فرمود: علی علیه السلام برخیز که بهبودی خود را بازیافتی. من از بستر برخاستم در حالی که هیچ دردی احساس نمی کردم. آنگاه فرمود: من هیچ گاه از خداوند درخواستی نکردم مگر آنکه بر آورده کرده و هر گاه چیزی برای خود خواستم برای تو نیز طلب کردم. (234)

188- هفت باغ بهشتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام می فرماید: با پیامبر خدا ﷺ در یکی از کوچه های مدینه قدم می زدیم در طول مسیر به باغ سرسبزی به آن حضرت عرض کردم عجب باغ زیبایی است؟ حضرت فرمود: آری زیباست ولی باغ تو در بهشت زیباتر خواهد بود. به باغ دیگری رسیدیم باز گفتم: یا رسول الله ﷺ عجب باغ زیبایی

است؟ حضرت فرمود: آری زیباست اما باغ تو در بهشت زیباتر است. به همین ترتیب در طول راه با هفت باغ مواجه شدیم و هر بار گفتگوی من با رسول خدا ﷺ تکرار می شد تا اینکه به پایان راه رسیدیم. پس ناگهان رسول خدا ﷺ دست بر گردنم انداخت در حالی که مرا به سینه خود می فشرد به گریه انداخت و فرمود: پدرم به فدای آن شهید تنها. عرض کردم ای رسول خدا ﷺ گریه شما برای چیست؟ حضرت فرمود: از کینه های مردمی که در سینه های خود نسبت به تو پنهان کردند تا پس از من آن را آشکار کنند. کینه هایی که ریشه در بدر واحد دارد... آنها خونهای ریخته شده در احد را از تو طلب می کنند. پرسیدم ای رسول خدا ﷺ آیا در آن روز دینم سلامت خواهد بود. حضرت فرمود: آری. (235)

189- اسباب خوشحالی رسول خدا ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی رضی الله عنه می فرماید: پس از فتح مکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله عده ای را به اطراف مکه فرستاد تا مردم را به اسلام دعوت کنند ولی به آنها فرمان جنگ نداد. از جمله کسانی که فرستاد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، خالد بن ولید بود که وی را برای تبلیغ اسلام به میان قبیله بنی جذیمه فرستاد. خالد به منظور انتقام جویی و تسویه حساب شخصی خود از این قبیله که در جاهلیت گذشته خونی از اقوام او ریخته بودند اقدام به کشتار عده ای از آنها زد و گروهی دیگر از آنها را اسیر و اموالشان را به یغما برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله که از رفتار او با خبر شد به مسجد رفت و به منبر نشست و سه بار گفت: پروردگارا! من از آنچه که خالد مرتکب شده بیزارم، و از کار او متنفرم. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله از من خواست تا به منظور جبران زیانهایی که به آن قبیله رسیده بود و پرداخت دیه کسانی که به

ناحق کشته شده بودند به آنجا رفته و جبران آن ضایعات را بنمایم. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: در آنجا من غرامت و دیه آسیب دیدگان را پرداخت کردم و به ایشان گفتم: شما را به خدا سوگند اگر در میان شما کسی هست که حقی از او ضایع شده بگوید، تا پرداخت کنم. عده ای برخاستند و گفتند: حال که چنین است و تو ما را به خدا سوگند دادی، باید بگوییم که تعدادی زانوبند شتر و ظرف مخصوص سگ نیز از ما در این حادثه مفقود شده است. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: من آنها را نیز حساب کردم و وجه آنها را داده ام حضرت می گوید: سپس دیدم هنوز مبالغی از پولی که با خود آورده بودم باقی است. به مردم گفتم: این پولها را نیز به شما می بخشم تا برائت ذمه کامل رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حاصل شده باشد. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: پس از اتمام کار نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمدم و نحوه عملکرد خود را به عرض ایشان رساندم. حضرت فرمود: یا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به خدا سوگند اگر به جای این کار شتران سرخ مو برایم هدیه می آوردند این قدر خوشحال نمی شدم. ⁽²³⁶⁾

190- ناله ناامیدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید در صبح همان شبی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به معراج رفت من در خدمت آن حضرت بودم که حضرتش داخل حجره نماز می گزارد و من نیز در کنار او به نماز ایستاده بودم. پس از اتمام نماز ناگهان صدای ضجه و ناله ای به گوشم رسید از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسیدم: یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این چه صدایی بود؟

حضرت فرمود: این ضجه و افسوس شیطان است او از معراج من با خبر شده و از اینکه در روی زمین از او پیروی شود ماء یوس شده است. ⁽²³⁷⁾

191- کاتب وحی الهی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی علیه السلام می فرماید: روزی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدم. حضرت سرگرم تلاوت سوره مائده بود (گویا بخشی از این سوره به تازگی نازل شده بود و وجود مبارک آن حضرت در حالی تلقی وحی و اخذ آیات قرآنی بود که من وارد شدم) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از من خواست آیات آن سوره را بنویسم من نیز با املائی حضرتش کار نوشتن را شروع کردم و آیات را یک به یک نگاهشتم تا رسیدم به این آیه شریفه انما ولیکم الله و رسوله، و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یوتون الزکوة و هم راکعون، ولی امر و یاور شما تنها خدا و رسول و مومنانی هستند که نماز به پا می دارند و به فقیران در حال رکوع زکات می دهند. ⁽²³⁸⁾ ناگاه دیدم آن حضرت در یک حالت خلسه فرو رفته ولی در عین حال زبان او همچنان بر املائی آیات مشغول است من نیز آنچه را می شنیدم همه را می نوشتم تا اینکه کار کتابت سوره پایان گرفت. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن حالت خلسه بیرون آمد و فرمود: بنویس آنگاه شروع کرد و از آغاز همان آیه ای که در لحظاتی قبل در خلسه رفته بود، تلاوت کرد، به او گفتم: مگر شما هم اینک این آیات را تا پایان سوره املا نکردید و من تمام آنها را نوشتم دیدم صدای حضرت به تکبیر بلند شد و فرمود: آن کسی که این آیات را بر تو املا می نمود جبرئیل بوده است. لذا علی علیه السلام با املائی جبرئیل ایمن کار کتابت این سوره را به اتمام می رساند. ⁽²³⁹⁾

192 - صدای جبرئیل در جنگ احد

در جنگ احد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با سپاه خود وارد منطقه جنگ که در حاشیه کوه احد بود شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای جلوگیری از حمله دشمن از پشت

عبد الله بن جبیر را به همراه 50 نفر از تیراندازان ماهر را مأمور حفاظت از دهانه شکاف کوه کرد و تاءکید فرمودند: به هیچ وجه تنگه را رها نکنند، بعد از اینکه جنگ شروع شد و لشکر دشمن رو به فرار گذاشت، مسلمین به جمع آوری غنائم پرداختند و محافظین کوه به جز 10 نفر پستهای خود را برای جمع آوری غنائم ترک کردند. ابوسفیان قبلا خالد بن ولید را مأمور اینکار کرده بود تا در موقع مقتضی از پشت حمله نماید لذا او با حمله به عبد الله آنها را کشت و از پشت به لشکر اسلام حمله کرد در همین موقع سردار رشید اسلام حضرت حمزه علیه السلام و بعضی دیگر از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله شهید شدند و عده ای نیز پروانه وار پیامبر صلی الله علیه و آله را مراقبت می کردند بیشتر از همه علی علیه السلام بود که هر حمله ای را از جانب دشمن دفع می کرد. علی علیه السلام آنقدر جنگید که شمشیرش شکست پیغمبر شمشیر خود را که به ذوالفقار معروف بود، به علی علیه السلام داد، و خود در جایی سنگر گرفت. علی علیه السلام از آن حضرت دفاع می کرد، آنچنان که بیش از شصت زخم بر سر و صورت و بدنش وارد شد. در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله، معنای مواسات همین است. پیامبر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام از من است و من از اویم. جبرئیل گفت: من هم از هر دوی شما، و نیز جبرئیل در همان وقت گفت: (لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار) بطوری که همه این صدا را شنیدند.

بدر در شام احد، تصویر کیست؟

در غلاف لافتی شمشیر کیست؟ ⁽²⁴⁰⁾

193- نماز، معراج علی علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جنگ احد که بنام کوهی است نزدیک مدینه، در سال سوم هجری روی داد و هفتاد تن از مسلمانان نیز در آن به شهادت رسیدند، این جنگ بنا بر ضبط مورخین روز شنبه هفتم شوال رخ داده در این جنگ تیری بر پای حضرت امیر علی علیه السلام خورد. ⁽²⁴¹⁾ بعد از جنگ هر چه می کردند به علت ناراحتی شدید امام نمی توانستند تیر را از پای حضرت خارج نمایند تا اینکه منتظر شدند حضرت وارد نماز شود، در حین اقامه نماز تیر را از پای حضرت خارج کردند بعد از نماز حضرت دید درد زخم کمتر شده است و محل نماز خون آلوده شده است بعد متوجه شد که تیر از پای او خارج شده است. سپس حضرت فرمود: بخالق الاکبر من متوجه خارج شدن تیر نشدم. ⁽²⁴²⁾

194- شیفته خدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ به کسانی که نزد ایشان از تندی های علی علیه السلام اظهار ابودردا می گوید: روزی در یکی از نخلستانهای اطراف مدینه جسد علی علیه السلام را دیدم که مانند چوب خشک بر زمین افتاده است. او به خیال اینکه حضرت علی علیه السلام از دنیا رفته است برای خبر دادن واقعه به خانه آن حضرت آمد و به حضرت فاطمه زهرا علیه السلام درگذشت همسرش را تسلیت گفت: فاطمه زهرا علیه السلام فرمود: پسر عموی من نمرده است.

بلکه در حال عبادت از خوف خدا غش کرده است و این حال برای او بسیار اتفاق می افتد. ⁽²⁴³⁾

195- ما رجعت می کنیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جابر بن عبد الله می گوید: حضرت رسول اکرم ﷺ در سال حجة الوداع در منی خطبه ای خواندند و متذکر شدند که خداوند متعال فرموده بعد از تو ای پیغمبر ﷺ جمعیتی به کفر برمی گردند و عده ای را نیز گردن می زنند، ای مردم آگاه باشید بخدا سوگند این کارهای زشت که از آنان سر می زند ما هم در عالم رجعت بازگشت می کنیم و گردن آنها را خواهیم زد، آنگاه آن حضرت با حالی محزون به حضرت علی ﷺ توجه نموده و فرمودند: یا علی ﷺ شما را نیز می کشند. (244)

196- جان دادن کافر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحوم کلینی در کتاب کافی روایتی از امام صادق ﷺ نقل می کند که فرمودند: علی بن ابیطالب ﷺ یک روز دچار درد چشمش شد. پیغمبر ﷺ وقتی آمدند تا از علی عیادت کنند دیدند علی ﷺ از شدت درد فریاد می کشد، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: یا علی ﷺ جزع و فزع می کنی؟ آیا واقعا درد تو بسیار شدید است؟ علی ﷺ عرض کرد: یا رسول الله ﷺ تا به حال چنین دردی نداشته ام. پیغمبر ﷺ فرمودند: یا علی ﷺ وقتی که ملک الموت یم آید تا جان انسان کافری را بگیرد سفودی (مثل سیخ کباب) در دست دارد و بوسیله آن جان او را می گیرد و این قبض روح آن چنان دردناک است که کافر فریاد می زند. حضرت علی ﷺ همین که این را شنید از بستر خود برخاست و گفت: یا رسول الله ﷺ یک بار دیگر هم این مطلب را بگوئید، چون آنقدر از شنیدن آن وحشت کردم که درد چشم خودم را فراموش کردم. بعد گفت: یا رسول الله ﷺ آیا این اختصاص به کافران دارد یا بعضی دیگر از

امت تو هم اینطور هستند؟ پیامبر ﷺ فرمودند: سه دسته از امت من هم اینطور قبض روح می شوند.

1- کسی که مسئولیتی دارد و ظلم می کند 2- گروهی که مال یتیم می خورند 3- شاهی که به دروغ شهادت دهد. (245)

197 - پدر و پسر در خدمت پیامبر ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیامبر ﷺ و مسلمانان بر اثر محاصره اقتصادی قریش به مدت 3 سال در شعب ابی طالب ساکن شدند، ابوطالب فداکاری را به جایی رساند که علاوه بر ساختن برجهای مخصوصی، که جلوگیری از حمله قریش می کرد هر شب پیامبر ﷺ را از خوابگاه خود بلند می کرد و جایگاه دیگری برای استراحت او تهیه می نمود و فرزند دلبندهش علی علیه السلام را بجای او می خوابانید و هنگامی که علی علیه السلام می گفت: پدر جان من با این وضع بالاخره کشته می شوم پاسخ می داد: عزیزم بردباری را از دست مده هر زنده ای بسوی مرگ رهسپار است من تو را فدای محمد بن عبد الله علیه السلام نمودم. علی علیه السلام در جواب پدر گفت: پدر جان این کلام من نه به خاطر این بود که از کشته شدن در راه محمد علیه السلام هراسی دارم بلکه بخاطر این بود که می خواستم بدانی چگونه در برابر تو مطیع و آماده برای یاری احمد علیه السلام هستم. ابوطالب در شعری چنین می گوید:

و لقد علمت بان دین محمد من خیر ادیان البریة دینا
یعنی: هر آینه دانسته ام که دین محمد بهترین دینی است که برای بشریت آمده است. (246)

198 - محمد ﷺ تو را بلند کرد جبرئیل علیه السلام زمین نهاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جریان فتح مکه در سال هفت هجری داخل کعبه پر از بت‌های مشرکان بود. پیامبر ﷺ به همراه علی علیه السلام همه آن بت‌ها را شکسته و از درون کعبه بیرون ریختند در بام کعبه بت بزرگی قرار داشت که دست کسی به آن نمی‌رسید و لازم بود که علی علیه السلام پاهای خود را بر شانه پیامبر علیه السلام بگذارد. پیامبر علیه السلام به علی علیه السلام فرمود: آیا این بت را نمی‌نگری؟ علی علیه السلام عرض کرد: چرا می‌بینم. پیامبر علیه السلام دو دست خود را بر دو ساق پای علی علیه السلام نهاد و او را آنچنان بلند کرد که زیر بغل پیامبر علیه السلام پیدا شد، آنگاه فرمود: ای علی علیه السلام چه می‌بینی؟ علی علیه السلام گفت: خداوند به خاطر تو مرا اکنون در مقامی قرار داده که احساس می‌کنم اگر بخواهم می‌توانم بر صفحه آسمان دست یابم و دستم را به ستاره‌های آسمان برسانم. آنگاه علی علیه السلام به فرمان پیامبر علیه السلام آن بت بزرگ را از جای کند و به دست گرفت و به زمین انداخت در این هنگام پیامبر ﷺ از جای خود به کنار رفت و علی علیه السلام از بالا به زمین افتاد و خندید. پیامبر ﷺ فرمود: ای علی علیه السلام چرا می‌خندی علی علیه السلام عرض کرد: از بالای کعبه افتادم و هیچ آسیبی ندیدم. پیامبر ﷺ فرمود: چگونه به تو آسیب برسد با اینکه محمد ﷺ تو را از زمین بلند کرد و جبرئیل تو را از بالا بر زمین نهاد. (247)

199- مشرک حنین زیر شمشیر علی علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در جریان جنگ حنین که در سال هشتم هجرت در سرزمین حنین بین مکه و طائف واقع شد قبیله هوازن اجتماع کردند و آنچنان سپاه اسلام را غافلگیر نمودند که همه گریختند و فقط هشت تا نفر همراه پیامبر ﷺ بودند که از جمله آنها علی علیه السلام بود یک حرکت عجیب از ناحیه علی علیه السلام ورق این جنگ

را برگردانید و آن این بود، قهرمانی غول پیکر بی باک از سپاه دشمن به نام ابو جرول به میدان آمده بود او پرچم سیاهی بر سر نیزه خود بسته بود و سوار بر شتری سرخ در پیشاپیش سپاه کفر بر سپاه اسلام می تاخت و مسلمانان را می کشت و پرچم خود را لحظه به لحظه به علامت پیروزی بلند می کرد و تمام چشم ها به او متوجه بود، او در میدان چنین رجزی می خواند:

انا ابو جرول لابرأح حتی نبیح الیوم او نباح
من ابو جرول هستم که امروز از پای نمی نشینم مگر اینکه از حریم خود دفاع کرده و دشمن را از پای درآورم.

حضرت علی علیه السلام وقتی که او را در آن حال دید، در کمین او قرار گرفت و در یک حمله نخست آنچنان ضربه ای به شتر او زد که ابو جرول از بالای شتر به زمین افتاد، ضربت بعدی علی علیه السلام او را در خون خود غلطانید در حالی که امام، چنین رجز می خواند:

قد علم القوم لدی الصباح انی لدی الهیجاء ذو نباح
مردم همیشه می دانند که من در هنگامه چکاچک شمشیرها آن چه را که شایسته خلوص و حق آن است ادا می کنم

با هلاکت او روحیه دشمنان تضعیف شد. عباس عموی پیامبر به دستور پیامبر از فرصت استفاده کرد و فریاد زد مسلمانان بازگردید که فرصت خوبی است. مسلمانان برگشته و دشمن را تار و مار کردند. آری ضربت امام علی علیه السلام آنچنان کارساز بود که فضل بن عباس می گفت: ضربت علی علیه السلام همیشه بکر بود یعنی نیاز به ضربت دوم ندارد یا همان ضربت اول او پیروز می شد. (248)

200 - هدایتگر راستی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هنگامی که پیامبر ﷺ می خواست علی را برای داوری به سوی مردم یمن بفرستد. حضرت علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله ﷺ آیا می خواهی مرا به سوی یمن برای داوری و قضاوت بفرستی با اینکه من جوانی هستم که به همه داوری ها آگاهی ندارم؟ پیامبر اسلام ﷺ به علی علیه السلام فرمود: نزدیک بیا، او نزدیک رسول خدا ﷺ شد. پیامبر ﷺ م لسو دست خود را بر سینه علی گذارد و گفت: خدایا دل علی علیه السلام را راهنمایی کن و زبانش را استوار فرما.

علی علیه السلام می فرماید: پس از این دعای پیامبر ﷺ (آنچنان در داوری ها قوی شدم که) سوگند به خدا در هیچ داوری بین دو نفر شک نکردد فالذی نفسی بیده ما شککت فی قضاء اثنین. (249)

201 - روح متحد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شخصی بنام عمرو بن شاس در یمن همراه علی علیه السلام بود. او پیش خود توهم کرده بود که علی علیه السلام در موردی به او بی مهری کرده. لذا هنگامی که به مدینه آمد به هر کس می رسید می گفت: علی علیه السلام به من جفا کرد، تا اینکه روزی به مسجد مدینه آمد و در حضور رسول خدا ﷺ که در آنجا بود نشست. وقتی که رسول خدا ﷺ او را دید به او فرمود: ای عمرو بن شاس مرا آزار دادی. عمرو گفت: انا لله و انا اليه راجعون. پناه می برم به خدا و پناه می برم از این که رسول خدا ﷺ را آزرده باشم. پیامبر ﷺ فرمود: من آذی علیا فقد آذانی کسی که علی را بیازارد مرا آزرده است... (250)

202 - چهار اسب یمنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هنگامی که حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از مأموریت یمن به مدینه بازگشت به حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید چهار اسبی را که همراه خود آورده بود به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اهدا نمود. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: آنها را با ذکر نامشان برای من مشخص کن. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: آن ها دارای رنگهای مختلف هستند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آیا در میان آنها اسبی هست که پیشانی و زانوها و پاهایش سفید باشد؟ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد آری. یکی از آنها سرخ رنگ متمایل به زرد است و پیشانی و زانوها و پاهایش سفید می باشد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آن را برای من نگهدار. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد دو رءس آنها قرمز تیره رنگ هستند و همان سفیدی پیشانی و زانوها و پاها را نیز دارند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آنها را به دو پسرت بده. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد چهارمی آنها اسب یک رنگ و سیاه است. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آن را بفروش و پول آن را در مخارج زندگی خود صرف کن ... (251)

203- میر میدان جانبازی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در آغاز جنگ احد، طلحة بن ابی طلحه از قبیله بنی عبدالدار نخستین پرچمدار دشمن بود که به میدان آمد و مبارز طلبید، او در شجاعت آنگونه بود که به قوچ گردان دشمن نامیده می شد. امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در برابر او رفت ولی او شمشیری به سوی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرود آورد. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آنرا با سپرش رد کرد و سپس با شمشیر بر دوران پای او زد که هر دو آنها قطع گردید و به هلاکت رسید، بعد از او برادرش ابوسعید بن ابی طلحة پرچم کفر را برداشت و به میدان آمد. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ او را نیز کشت، بعد از او عثمان بن ابی طلحه پرچم کفر را بدست گرفت و به میدان آمد. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ او را نیز کشت، بعد از او عثمان بن ابی

طلحه پرچم کفر را بدست گرفت و به میدان آمد. علی علیه السلام او را نیز کشت. بعد از او حرث بن ابی طلحه به میدان آمد. علی علیه السلام او را نیز به هلاکت رساند، بعد از او ابو عزیز بن عثمان به میدان تاخت، علی علیه السلام او را نیز به خاک سیاه مرگ انداخت بعد از او عبدالله بن ابی جمیل و سپس ارطاة بن شرجیل به میدان آمدند که جملگی بدست شیر خدا حیدر کرار علیه السلام کشته شدند و در آخر غلام این قبیله (بنی عبدالدار) بنام صواب به میدان آمد. علی علیه السلام اول دست راست او را قطع کرد تا اینکه پرچمش به زمین افتاد او پرچم را به دست چپ خود گرفت، علی علیه السلام دست چپش را نیز جدا کرد. صواب با همان دستهای بریده پرچم را به خود چسبانید و گفت: ای قبیله بنی عبدالدار آیا حقی را که بر من داشتید ادا کردم؟ علی علیه السلام هم ضربتی بر فرق سرش زد، او نیز به پرچمداران ملحد قبلی ملحق شد. در این هنگام دختر عبقر حارثیه پرچم را برداشت و به میدان آمد که از این پس بود که جنگ بصورت دست جمعی و گروهی شروع شد. لذا در ابتدای جنگ احد دلاوریهای علی علیه السلام آن چنان بر دشمن ضربه وارد ساخت که صدای گریه زنان دشمن از همه جا به گوش می رسید. (252)

204- مسلمانان مردم یمن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سال دهم هجرت بود. هنوز مردم یمن در بت پرستی باقی بودند و به اسلام نگرویده بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خالد بن ولید را با جمعی از مسلمانان از جمله براء بن عازب به یمن فرستاد تا مردم را به اسلام دعوت کنند، خالد با همراهان خود مدت شش ماه در یمن بود ولی از مردم آنها حتی یک نفر هم مسلمان نشده بود، این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید. آن حضرت رنجیده خاطر شد همانند علی علیه السلام را به حضور طلبید و به او فرمود: به سوی یمن برو و خالد و همراهانش را به

مدینه بفرست و اگر کسی از همراهان خالد خواست به دنبال تو باشد از او جلوگیری نکن. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به یمن رفت خالد و همراهانش را به مدینه فرستاد ولی چند نفر از جمله براء بن عازب با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در یمن ماند. براء می گوید: وقتی که ما همراه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به اوائل یمن رسیدیم مردم یمن از ورود علی عَلَيْهِ السَّلَامُ باخبر شدند. نزد آن حضرت اجتماع کردند. امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نماز صبح را به جماعت خواند، و بعد از نماز سخنرانی کرد. سپس نامه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به مردم یمن را برای آنها خواند، آنها چنان شیفته کلام بلند علی عَلَيْهِ السَّلَامُ شدند که همان روز قبیله همدان که جمعیتشان از همه قبایل یمن بیشتر بود مسلمان شدند علی عَلَيْهِ السَّلَامُ این خبر مسرت بخش را در ضمن نامه ای به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گزارش داد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وقتی خبر را شنید بسیار شاد شده و سجده شکر بجای آورد. سپس برخاست و فرمود: سلام و درود بر قبیله همدان بعد از آن قبیله سایر قبائل نیز پیایی آمدند و مسلمان شدند. (253)

205- علی عَلَيْهِ السَّلَامُ راهنمای ابوذر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به ابوذر خبر رسید که در مکه مردی برخاسته و ادعای پیامبری صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می کند و مردم را از بت پرستی بر حذر می دارد و به خدای واحد دعوت می کند. ابوذر برادرش انیس را خواست و به او گفت: به مکه برو و در این مورد برای من خبر بیاور، انیس برادر ابوذر به مکه مسافرت کرد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را از نزدیک ملاقات نمود و سخنان آن، حضرت را شنید، سپس او به نزد ابوذر برگشت و گفت: او شخصی است که به نیکیها امر می کند و از بدیها نهی می نماید، و مردم را به صفات نیک اخلاقی دعوت می نماید. ابوذر با این چند جمله قانع نشد و به برادرش گفت: سخنی که دلم را آرام کند برابم نیاوردی.

سپس خود راهی مکه شد ابوذر وارد مکه شد تصمیم داشت شبانه خدمت پیامبر ﷺ برسد، لذا شب کنار کعبه آمد تا همانجا استراحت کند این مسافر غریب ناگهان دید مرد ناشناسی (علی عَلِيٍّ به آنجا آمد و گفت این مرد (اشاره به ابوذر) کیست؟ ابوذر گفت: مردی از دودمان غفار است. علی عَلِيٍّ فرمود: برخیز و به خانه خودت بیا. ابوذر برخاست و بی آنکه در راه با کسی تماس بگیرد و هدفش را بگوید آن شب مهمان علی عَلِيٍّ شد. صبح برخاست و از خانه علی عَلِيٍّ بیرون آمد و کنار کعبه رفت و همانجا بود تا شب شد، باز علی عَلِيٍّ نزد او آمد و او را به خانه خود دعوت کرد و این موضوع تا سه شب تکرار شد ولی ابوذر با کسی تماس نمی گرفت و مقصود خود را نیز پنهان می کرد و روز سوم علی عَلِيٍّ به ابوذر فرمود: اگر خود را معرفی کنی و علت مسافرت خود را بگویی قطعاً به کسی نخواهم گفت، و اسرار تو را می پوشانم. ابوذر هدف و ماجرای مسافرت خود را به علی گفت: او گفت می خواهم پیامبر ﷺ را ببینم. علی عَلِيٍّ فرمود: من صبح به طرف منزل او (پیامبر ﷺ) می روم تو نیز به دنبال من بیا هر جا که احساس خطر کردم از راه رفتن خود می کاهم و گویی برای حاجتی می خواهم کنار راه بروم ولی اگر احساس خطر نکردم پشت سر من بیا و در هر خانه ای که وارد شدم تو نیز وارد شو. همین برنامه و طرح علی عَلِيٍّ اجرا شد و ابوذر بدون پیش آمد خطری به دنبال علی عَلِيٍّ به راه افتاد و وارد خانه ای شد که در آنجا رسول خدا ﷺ را ملاقات نمود، ابوذر بعد از ملاقات با پیامبر ﷺ همان لحظه مسلمان شد، و پیامبر ﷺ به ابوذر فرمود: در مکه توقف نکن و به سوی قبیله خود برو و دعوت مرا به گوش آنان برسان و همانجا باش تا پیام من به تو برسد. ابوذر عرض کرد سوگند به خدایی که جانم در دست او است در برابر مردم مکه با آواز بلند اظهار اسلام می کنم.

ابوذر برخاست و به کنار کعبه آمد و فریاد زد: (شهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله) مشرکان به او حمله کردند و آنقدر او را زدند که بیهوش به زمین افتاد عباس عبدی پیامبر ﷺ آمد و خود را به روی ابوذر انداخت و آنها را از این کار نهی کرد... (254)

206- همسری وفادار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی حضرت زهرا علیها السلام بیمار و بستری شد. حضرت علی علیه السلام به بالین او آمد و گفت: چه میل داری تا برایت فراهم کنم؟ فاطمه علیها السلام نمی خواست که شوهرش را به زحمت اندازد در پاسخ گفت: من از شما چیزی نمی خواهم. حضرت علی علیه السلام اصرار کرد. فاطمه علیها السلام گفت: ای پسر عمو پدرم به من سفارش کرده که هرگز چیزی از شوهرت درخواست نکن. مبادا او نداشته باشد و در برابر درخواست تو شرمنده شود. علی علیه السلام فرمود: ای فاطمه علیها السلام به حق من، هر چه میل داری بگو. فاطمه علیها السلام اکنون که مرا سوگند دادی اگر اناری برایم فراهم کنی خوب است. حضرت علی علیه السلام برخاست و برای فراهم نمودن انار از خانه بیرون رفت و با بعضی از مسلمانان روبرو شد و از آنها پرسید، انار در کجا پیدا می شود؟ آنها عرض کردند فصل انار گذشته ولی چند روز قبل شمعون یهودی چند انار از طائف آورده است. حضرت علی علیه السلام به در خانه شمعون رفت و در خانه او را زد. شمعون از خانه بیرون آمد وقتی که چشمش به علی افتاد از علت آمدن آن حضرت به آنجا پرسید؟ علی علیه السلام ماجرا را گفت و افزود که برای خریداری انار آمده ام. شمعون گفت چیزی از انارها باقی نمانده است همه را فروخته ام. حضرت فرمود: شاید یک انار باقی مانده و تو اطلاع نداری. شمعون گفت: من از خانه خود اطلاع دارم و می دانم که اکنون اناری در

خانه نیست همسر شمعون در پشت در بود سخن آنها را شنید و به شوهرش شمعون گفت: من یک انار را برای خودم برداشته بودم و در زیر برگها پنهان کردم و تو اطلاع از آن نداری، آنگاه رفت و انار را آورد و به علی علیه السلام داد. آن حضرت چهار درهم به شمعون داد. شمعون گفت: قیمتش گفت: قیمتش نیم درهم است. امام علی علیه السلام فرمود: زن این انار را برای خود ذخیره کرده بود تا روزی از آن نفع بیشتری ببرد. نیم درهم مال تو و سه درهم و نیم هم مال همسرت. در برگشت علی علیه السلام صدای ناله در مانده ای را شنید به دنبال صدا رفت. دید مردی غریب و بیمار و نایبایی در خرابه ای بدون سرپرست و غذا روی زمین خوابیده است. حضرت علی علیه السلام در بالین او نشست و سر او را به دامن گرفت و از او پرسید تو کیستی؟ و از کدام قبیله ای! و چند روز است در اینجا بیمار می باشی؟ او گفت ای جوان صالح من از اهالی مدائن (ایران) می باشم در آنجا به بدهکاری بسیار مبتلا شدم ناگزیر سوار بر کشتی شدم و با خود گفتم خود را به مولایم امیرمؤمنان علیه السلام می رسانم شاید آن حضرت چاره کار مرا بنماید و قرضهایم را ادا کند. جوان که نمی دانست سرش بر زانوی علی علیه السلام است، علی علیه السلام فرمود: من یک انار برای بیمار عزیزم به دست آورده ام ولی تو را محروم نمی کنم و نصفش را به تو می دهم آن حضرت آن انار را دو نصف کرد و نصف آن را کم کم در دهان آن جوان بیمار گذاشت تا تمام شد بیمار جوان گفت: اگر مرحمت فرمایی نصف دیگرش را نیز به من بخوران، چه بسا حال من خوب شود! حضرت علی علیه السلام نیم دیگر انار را نیز کم کم به دهان بیمار گذاشت تا تمام شد، آنگاه علی علیه السلام با دست خالی به خانه خود بازگشت در حالی که از شدت حیا غرق در فکر بود که چگونه با دست خالی به خانه بازگردد آهسته آهسته تا نزدیک خانه آمد ولی حیا کرد وارد خانه شود، از

شکاف در به درون خانه خود نگاه کرد، تا ببیند فاطمه علیها السلام در خواب است یا بیدار، دید فاطمه علیها السلام تکیه کرده و طبقی از انار در پیش روی او است و میل می فرماید: حضرت علی علیه السلام بسیار خوشحال شد و وارد خانه شد و دید که این انار مربوط به این عالم نیست (بلکه از بهشت آمده) پرسید، این انار را چه کسی اینجا آورد؟ فاطمه علیها السلام گفت: ای پسر عمو وقتی که تشریف بردی چندان طول نکشید که نشانه سلامتی را در خود یافتم ناگاه صدای در به گوشم رسید فضا خادمه رفت و در را گشود مردی را پشت در دید، که طبق انار را داد و گفت: این طبق انار را امیرمؤمنان علی علیه السلام برای فاطمه علیها السلام فرستاده است. (255)

207- غذایی آماده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام می فرماید: سه روز می گذشت و ما در خانه خود غذایی برای خوردن نداشتیم. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خانه ما آمد و فرمود: ای علی علیه السلام خوراکی نزد خود دارید؟ عرض کردم به خدایی که شما را گرامی داشته و به رسالت خویش برگزیده، اکنون سه روز است که خود و همسر و فرزندانم با گرسنگی سر کرده ایم پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دخترش زهرا علیها السلام فرمود: تا به میان اتاق (دیگر) برود شاید چیزی را برای خوردن بیابد. فاطمه علیها السلام گفت: یا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من الان از آن اتاق بیرون آمده ام (خوراکی در آنجا وجود ندارد) من به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کردم: اگر اجازه دهید من داخل اتاق شوم. حضرت فرمود: به اذن خداوند داخل شد. همین که من وارد اتاق شدم طبقی دیدم که در آن طبق، خرمای تازه و ظرفی از غذا در کنار آن قرار دارد، غذا را برداشته نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آوردم حضرت فرمود: آیا آورنده غذا را دیدی؟ گفتم: بله. فرمود او را برایم وصف کن. عرض کردم، رنگهای سرخ و سبز و زرد

در برابر دیدگانم ظاهر شد. حضرت فرمود اینها خطوط پر جبرئیل است که با در و یاقوت و جواهر تزیین شده است... (256)

208- ابراهیم فرزند رسول خدا ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عليه السلام می فرماید: ابراهیم کودک شیرخوار رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در حالی که بیش از هیجده ماه نداشت از دنیا رفت و پدر را در عزای خود نشانده. رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم از من خواست تا به کار غسل و تجهیز او پردازم، رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم نیز او را در کفن پیچید و حنوطش کرد. سپس فرمود: علی عليه السلام تو پیکر کودک را بگیر و به قبرستان ببر. علی عليه السلام می فرماید: جنازه را به همراه عده ای به قبرستان بقیع آوردم، حضرت بر او نماز گزارد. سپس نزدیک قبر آمد و به من فرمود: تا درون قبر روم، من در قبر رفتم و حضرت پیکر طفل خود را به دستم داد در همین حال که جنازه کودکش را به قبر سرازیر می کرد سرشک اشک از دیدگان مبارکش باریدن گرفت از گریه رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم مسلمانان هم به گریه افتادند زن و مرد همه گریستند ولی صدای مردها بر زنها غلبه داشت لحظاتی به همین منوال گذشت و مردم همچنان می گریستند، تا اینکه رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم از مردم خواست تا ساکت شوند سپس خطاب به فرزندش فرمود: هر چند دیدگان اشک بار است و دل از فراغت می سوزد اما هرگز سخنی که موجب خشم و غضب خداوند شود نخواهیم گفت ما در سوگ تو نشستیم و از فقدان تو بسی اندوه در دل داریم... (257)

209- آیه تطهیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام می فرماید: آن روزی که آیه نازل شد: (انما یرید الله لیزهد عنکم الرجس اهل بیت و یطهرکم تطهیرا)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و من فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را در میان عبایی جمع کرده بود و آنها را گرد خود نشانده بود در آن جمع جزء این پنج تن احدی حضور نداشت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همانجا دست به نیایش برداشت و گفت: خداوندا! اینان عزیزان من و خویشان و نزدیکان منند پس آنان را از هر رجس و پلیدی دور گردان و آنان را در نهایت پاکی و طهارت قرار ده ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که حاضر بود و می شنید، نزدیک آمد و از حضرت پرسید آیا من هم جزو این جمع هستم؟ حضرت فرمود: تو بر خیر و نیکی هستی، اما آهی شریفه مشمول تو نیست بلکه فقط من و برادرم علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام مصداق آیه هستیم و جز ما نه فرزند دیگر از نسل حسین علیه السلام در شمار اهل البیت خواهند است

210- بهترین خوبی ها

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی علیه السلام می فرماید: بین من و عباس و عمر بحث در این موضوع بود که بهترین خوبیها کدام است؟ من گفتم: بهترین خوبیها آن است که در پرده و پنهان از همه انجام گیرد. عباس گفت: بهترین خوبیها آن است که کار خوب در چشم صاحبش کوچک باشد و از آفت عجب محفوظ بماند، عمر عقیده داشت بهترین صفت در میان خوبی ها آنست که با سرعت صورت بگیرد، در این بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ما وارد شد و فرمود: در میان خوبیها آنکه از همه بهتر است آن است که هر سه صفت را دارا باشد، یعنی: هم پنهانی و دور از انظار و هم کوچک در دید عامل و برهنه از عجب و هم با سرعت و شتاب تحقق پذیرد.

(258)

211- رحمت الهی آمد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی علیه السلام می فرماید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد قبا نشست و جمعی از اصحاب گرد او حلقه زده بودند در این حال من وارد مسجد شدم، تا نگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من افتاد چهره اش شکفته شد و خنده بر لبهایش نشست به طوری که برق سفیدی دندانهایش را دیدم. سپس فرمود: علی علیه السلام نزد من بیا. علی علیه السلام نزدیکتر بیا و پیوسته از من می خواست تا هر چه بیشتر به او نزدیک تر شوم من هم آنقدر پیش رفتم تا اینکه زانوهایم به زانوی مبارک او چسید. سپس رو به یاران خود کرد و فرمود: ای گروه اصحاب با آمدن برادرم علی بن ابیطالب علیه السلام لطف و رحمت الهی شامل جان شما گشته است علی علیه السلام از من است و من از علی ام. جان او جان من و سرشت او از سرشت من است. (259)

212- محبوب خدا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی علیه السلام می فرماید: یک روز که به آب نیاز داشتم به قصد تطهیر به منزل آمدم هر چه صدا کردم حسن، حسین علیه السلام و فضه را هیچ کس جوابم را نداد. دریافتم که کسی در منزل نیست به ناگه صدایی از پشت سرم شنیدم که مرا به نام خواند: یا اباالحسن، عموزاده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، من سر برگرداندم اما چیزی ندیدم، یک مرتبه متوجه سطلی از طلا که پر از آب زلال بود شدم که حوله ای نیز بر آن آویخته بود، نخست حوله را برداشتم و بر دوش راستم گذاشتم آنگاه دستی بر آن رساندم که ناگهان آب در دستانم جاری شد و از آن وضوی کاملی ساختم، همین که نیاز به آبم برطرف شد، سطل نیز ناپدید شد و

من نفهمیدیم چه کسی آن را پس گرفت، شگفتا که آب در نرمی مانند کرده و در طعم و شیرینی همچون عسل و در خوش بویی همانند مشک بود، در اینجا رسول خدا ﷺ تبسمی فرمود و آن حضرت را در آغوش کشید و میان دیدگانش را بوسید آنگاه فرمود: اباالحسن عليه السلام مژده باد بر تو آن سطل و آب و حوله که دیدی همه از بهشت و فردوس برین بود. در شگفتم از مردمی که مرا به خاطر محبت و علاقه ای که به تو دارم سرزنش می کنند در حالی که خدای متعال و فرشتگان او بر فراز آسمان تو را دوست دارند. (260)

213- دست من و تو یکی ست

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی عليه السلام می فرماید: روزی رسول خدا ﷺ از من خواست که دست خود را بر پستان گوسفندی که شیر آن خشک شده بود بکشم تا بدان وسیله شیر در پستان حیوان آید، به رسول خدا ﷺ عرض کردم: یا رسول الله ﷺ شما چنین کنید که این کار از شما سزاوارتر است حضرت فرمود: ای علی عليه السلام کار تو کار من است. آنگاه من دست خود را بر پستان آن حیوان کشیدم فوراً شیر در رگهای پستان گوسفند جریان یافت. قدری از شیر آن دوشیدم و حضرت میل فرمود: در این بین پیر زنی سر رسید که اظهار تشنگی می کرد از همان شیر او را هم سیراب کردم. آنگاه رسول خدا ﷺ به من فرمود: من در مقام دعا از خدای متعال خواسته ام که دست تو را مبارک گرداند و خدا نیز چنین کرده است. (261)

214- فاتح فدک

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پس از جنگ خیبر که به کشته شدن نود و سه نفر از یهودیان و پانزده نفر از مسلمانان خاتمه یافت پیامبر ﷺ خبر بازگشت جعفر بن ابیطالب از حبشه را دریافت کرد و فرمود: نمی دانم به خاطر کدام یک از این دو خوشحال باشم، به بازگشت جعفر یا به فتح خیبر ⁽²⁶²⁾ بافتح خیبر ضربه بزرگی بر پیکر یهودیان آن منطقه وارد شد. لذا رسول خدا ﷺ به محض فراغت از یهودیان خیبر، حضرت علی عَلِيٌّ را با گروهی از مسلمان نزد یهودیان فدک فرستاد (فدک محلی بود در حجاز در نزدیکی خیبر که فاصله آن تا مدینه دو یا سه روز بود) که یا اسلام آورند یا جزیه بپردازند و یا آماده جنگ باشند، یهودیان فدک که در جریان شکست یهودیان خیبر قرار گرفته بودند، صلح را بر اسارت و قتل ترجیح داده حاضر شدند که جزیه پرداخت نمایند تا در سرزمین خود بمانند و چون فدک بدون درگیر توسط علی عَلِيٌّ تسلیم شد، خلاصه رسول خدا ﷺ گردید، و آن حضرت طبق روایات فراوان و به امر خداوند آن را به دخترش فاطمه عَلِيَّة بخشید، که در عصر خلیفه اول غاصبانه از حضرتش گرفته شد. ⁽²⁶³⁾

215- جنگ تبوک و جانشینی علی عَلِيٌّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی رغم کارشکنیها و تبلیغات سوء منافقان، رسول خدا ﷺ علی عَلِيٌّ را جانشین خود در مدینه ساخت و در ماه رجب سال نهم هجری به همراه سپاهی عظیم، راه پرمشقت شمال را در پیش گرفت علت انتخاب علی عَلِيٌّ باری جانشینی در مدینه بر اساس آنچه در منابع تاریخی آمده است. ⁽²⁶⁴⁾

این بود که پیامبر ﷺ از سوء نیت اعراب و بسیاری از مدرم مکه که با آنان جنگیده و خون بستگانشان را ریخته بود و منافقان مدینه که به بهانه هایی

از شرکت در این نبرد سرباز زده بودند مطلع بود، و بیم آن می رفت که این عناصر از غیبت طولانی پیامبر ﷺ و دیگر مسلمانان استفاده کنند و به مدینه بتازند، لذا وجود امیرمؤمنان علیه السلام در مدینه همچون خود پیامبر ﷺ عامل مهمی در ترساندن دشمنان و پاسداری از مرکز حکومت اسلامی بود، از این رو پیامبر ﷺ به هنگام معرفی حضرت علی علیه السلام به جانشینی خو فرمود:

ان المدينة لا تصلح الا بي اوبك مدینه جز با وجود من یا تو اصلاح نپذیرد. ⁽²⁶⁵⁾ یکی از توطئه های منافقان که با نقش قبلی آنها ریخته شده بود قتل علی علیه السلام و رسول خدا ﷺ بود. لذا صد نفر از آنان در مدینه برای قتل علی علیه السلام و چهارده نفر هم برای قتل پیامبر ﷺ با سپاه حرکت کردند. با حرکت سپاه اسلام به سوی تبوک و ماندن علی علیه السلام در مدینه منافقان همه نقشه های خود را نقش بر آب دیدند و دست به توطئه جوسازی و شایعه پراکنی زدند. امیرمؤمنان علیه السلام با شنیدن سخنان واهی آنها مبنی بر اینکه رسول خدا ﷺ از روی بی مهری علی علیه السلام را با خود نبرده است خود را به پیامبر رسانید و جریان را گزارش داد. رسول خدا ﷺ فرمود: دروغ می گویند بلکه تو را برای نگهداری آنچه پشت سرم هست گذاردم. آیا راضی نیستی نسبت تو به من، همان مقام و منزلت هارون نسبت به موسی باشد؟ جز آنکه پس از من پیامبری نیست. سپس رسول خدا ﷺ به آن حضرت دستور داد به مدینه بازگردد و جانشین وی در دار الهجرة و خانواده اش باشد. ⁽²⁶⁶⁾

216- اتا‌ق‌های بهشت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابوبصیر می گوید: امام صادق علیه السلام از پدران خود از حضرت علی علیه السلام چنین روایت نمود که پیامبر خدا ﷺ فرمود: در بهشت اطاق‌هایی است که

ظاهر آن با باطن آن بوده و درونش از بیرون آن دیده می شود. آنجا اقامتگاه فردی از امت من است که دارای این خوبیها باشد. کلامش نیکو باشد و مردم (گرسنه) را اطعام کند و سلام کند و پیوسته روزه دار باشد و در شب وقتی چشمان مردم در خواب رفته است او چشم خود را به رحمت پروردگار دوخته و به خواندن نماز مشغول گردد. آنگاه فرمود: یا علی علیه السلام آیا می دانی اطابه کلام (سخن نیکو) چیست؟ کسی که هر صبح و هر شب ده مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر (نیکو کلام می باشد). اطعام الطعام (دادن غذا)، خرجی دادن مرد است به خانواده خود و اما ادامه روزه آن است که انسان در طول ماه رمضان و در هر ماه (اول و وسط و آخر ماههای قمری) سه روز روزه بگیرد که ثواب روزه تمامی عمر بر او نوشته می شود.

والصلاة باللیل یعنی ادای نماز در شب و هنگامی که مردم در خوابند، پس شخصی که نماز مغرب و عشا و نماز صبح را در مسجد به جماعت بخواند همانند کسی است که تمامی شب را بیدار مانده باشد و افشای سلام آن است که از سلام دادن به هیچ یک از مسلمانان بخل نکند. ⁽²⁶⁷⁾

217- تجلی ایثار در مهمانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مردی خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید و اظهار گرسنگی نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به خانه همسران خود راهنمایی کرد تا از او پذیرایی شود آنها نیز گفتند: در خانه جز آب چیز دیگری ندارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به اصحاب کرد و فرمود: چه کی این مهمان را به خانه خود می پذیرد؟ علی علیه السلام فرمود: من او را به خانه می برم، هر دو به اتفاق روانه منزل آن حضرت شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام آمدن مهمان را به همسر خود فاطمه زهرا علیه السلام اطلاع داد و از وضع غذای

خانه جویا شد. حضرت فاطمه علیها السلام جواب داد قدری خوراک به اندازه بچه ها موجود است ولی مهمان را بر خود مقدم می داریم حضرت علی علیه السلام فرمود: شما بچه ها را خواب کن من، نیز چراغ خانه را خاموش می کنم (گویا علی علیه السلام می خواهد مهمان به واسطه تاریکی شب آنهم به بهانه خوابیدن بچه ها، متوجه کمی غذا نشود و با خیالی آسوده غذا بخورد) امیرالؤمنان علیه السلام بر سفر سفره نشست اما از آن غذا نخورد و مهمان نیز بر اثر تاریکی متوجه غذا نخوردن آن حضرت نشد به هر صورت آن شب سپری شد و مهمان از خوراک خانه علی علیه السلام بهره مند شد لیکن اهل خانه با گرسنگی شب را صبح کردند آن هنگام آیه شریفه و یوثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة ⁽²⁶⁸⁾ نازل گردید. (269)

218- سرور و سالار عرب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبدالرحمن بن ابی لیلی از امام حسین علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به انس فرمود: انس، سید و سرور عرب را بخوان که نزد من بیاید، عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مگر شما سید و سرور عرب نیستید؟ فرمود: من سرور فرزندان آدم هستم و علی علیه السلام سرور و سالار عرب است. انس علی علیه السلام را فرا خواند چون علی علیه السلام آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای انس، گروه انصار را نزد من بخوان، چون همه آنها خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند. فرمود: ای گروه انصار این علی علیه السلام سرور و سالار عرب است. پس بیاس دوستی من دوستش دارید و بخاطر گرامی بودن وی نزد من، گرامیش بدارید که آنچه به شما گفتم مطلبی است که جبرئیل مرا از جانب خداوند به آن مأمور ساخته است. ⁽²⁷⁰⁾

219- با کسی محشور می شود که دوستش می داری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اضبغ بن نباته می گوید: روزی امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دست حارث همدانی را گرفت و فرمود: ای حارث، روزی من از آزار و حسد قریش و منافقین به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شکوه کردم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستم را در دست خود گرفت چنانچه من دست تو را گرفته ام آنکه فرمود: چون روز قیامت شود من دست به ریسمان و دستاویز عصمت پروردگار صاحب عرش زخم و تو ای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دست به دامان شما می زند، اکنون بگو ببینم در آن حال فکر می کنی که خدا با پیغمبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه خواهد کرد؟ و پیامبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با وصی خود عَلَيْهِ السَّلَامُ چه می کند؟ حارث آنچه گفتم بپذیر که اندکی است از بسیار (و نمونه ای است از خروار) آری تو با کسی محشور می شود که دوستش می داری و برای توست تمام اعمالی که برای خود کسب کرده ای و این مطلب را سه بار تکرار فرمود: در این هنگام حارث از جای خود برخاست و در حالی که عبای او به زمین کشیده می شد گفت: از این پس دیگر باک ندارم که مرگ بسوی من آید یا من به سوی مرگ بودم ⁽²⁷¹⁾

220- امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ لقب الهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابوحمزه ثمالی می گوید: امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ از پدرش روایت کرده که جد بزرگوارش فرموده است: خداوند جل جلاله جبرئیل را به نزد محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستاد، تا آن حضرت در حال حیات خود برای ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از مردم شاهد و گواه بگیرد، و پیش از وفات خود حضرتش را به نام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نامگذاری نماید. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نه نفر از یاران و مشهورین از اصحاب خود

را فرا خواند و فرمود: من شما را فرا خوانده ام تا گواهان الهی در روی زمین باشید، خواه بر گواهی خود پایداری کنید، یا کتمان نموده و از ادای شهادت خود داری کنید. آنگاه فرمود: ای ابابکر برخیز و بر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بنام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ سلام ده. او گفت: ایا این فرمان خدا و رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اوست؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آری. وی برخاست و بر آن حضرت به عنوان امیرمؤمنان سلام داد. سپس فرمود: عمر. برخیز و بر علی بنام امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ سلام کن. عمر گفت: ایا به فرمان خدا و رسولش او را امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ بنامیم؟ حضرت فرمود: آری. او نیز برخاست و سلام کرد سپس به مقداد بن اسود کندی فرمود: برخیز و به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بنام امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ سلام ده، او برخاست و سلام داد و سخن آن دو نفر را تکرار نکرد. آنگاه به ابوذر غفاری فرمود: برخیز و به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بنام امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ سلام ده، وی برخاست و سلام داد، بعد به حذیفه یمانی و عمار بن یاسر و عبدالله بن مسعود و بریده که از همه آنان جوان تر بود فرمود: برخیز و بر امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ سلام کن او نیز برخاست و سلام داد. ⁽²⁷²⁾ پس از آن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: من شما را برای این کار خواندم تا در این زمینه گواهان الهی باشید خواه بر آن پایدار بمانید یا ترک ادای شهادت کنید. ⁽²⁷³⁾

221- سد ابواب مسجد نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پس از آنکه مسجد النبى را حصار کشیدند و پیغمبر در آن نماز می خواند دور مسجد خانه بود و همه داخل مسجد از خانه خود دری باز کرده بودند تا که برای نماز فوراً برسند، ابوبکر و عباس و حمزه هر یک در خانه خود را به مسجد باز کردند و یک در دیگر هم خانه شان داشت و فقط تنها خانه ای که یک در داشت و آنهم وارد مسجد می شد خانه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی

علیه السلام بود. وحی الهی نازل شد به پیغمبر که بایستی تمام درها بسته گردد. مگر در خانه تو و علی علیه السلام (این روایت را سنی ها نیز از عبدالله بن عمرو از عمر بن خطاب هم ذکر کرده اند) گویند که از پسر عمر پرسیدند: راجع به علی ع گفت اسم علی را نیاورید که سه افتخار بزرگ برای اوست یکی سد ابواب دومی ازدواج با فاطمه علیه السلام سوم فتح خیبر. اجمالا رسول الله ﷺ رفت بالای منبر و فرمود که خداوند فرمود: باید درها بسته شود ولی استثناء راجع به علی علیه السلام را ذکر نفرمود، روایت دارد اولین کسی که مشغول بستن درب خانه اش شد علی علیه السلام بود ولی رسول الله ﷺ آمد و نگذاشت عباس و عمر نیز درها را نبستند، سایرین آمدند گفتند: در را می بندیم اما بگذارید روزنه ای باز بگذاریم رسول الله ﷺ فرمود: روزنه ای هم نباید باز باشد. عباس آمد پیش رسول الله ﷺ و عرض کرد من هم که پیرمردی هستم و حکم پدر تو را دارم در را ببندم حمزه هم ببندد. پیغمبر ﷺ بالای منبر رفت و فرمود: من نگفته ام که درها را ببندید امر خداست. خدا فرموده فقط در خانه علی علیه السلام باز باشد. رسول الله ﷺ از پیش خود کاری نمی کند اگر می کرد به عباس اجازه می داد که عمویش بود، حمزه نیز آمد تا روزنه ای را باز بگذارد ولی رسول خدا ﷺ همان جواب را به او داد (و ما یَنطِقُ عَنِ الْهَوَى) محمد از روی هوای حرف نمی زند علی علیه السلام فرمود: که متهم کردند رسول الله ﷺ را در مسأله سد ابواب و گفتند نعوذ بالله پیغمبر ﷺ در ضلالت افتاده است.

222- ابلاغ رسالت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیامبر ﷺ بستگان نزدیکش را به خانه ابوطالب دعوت کرد آنها در آن روز حدود چهل نفر بودند و از عموهای پیامبر ﷺ ابوطالب، حمزه و ابولهب

حضور داشتند. پس از صرف غذا هنگامی که پیامبر ﷺ می خواست وظیفه خود را ابلاغ کند ابولهب با گفته های خود زمینه را از میان برد لذا فردای آن روز پیامبر ﷺ آنها را دعوت مجدد به غذا کرد و بعد از صرف غذا فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! من به خدا سوگند هیچ جوانی را در عرب نمی شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آنچه من آورده ام آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام و خداوند به من دستور داده است که شما را دعوت به این آیین کنم کدامیک از شما مرا در اینکار یاری خواهید کرد تا برادر من و وصی و جانشین من باشید؟

جمعیت همگی سر باز زدند جز علی علیه السلام که از همه در سن کوچکتر بود، برخاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا ﷺ! من در این راه یاور تو هستم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست بر گردن علی نهاده و فرمود: این برادر و وصی و جانشین من در بین شما است سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید. جمعیت از جا برخاستند در حالی که خنده تمسخرآمیزی بر لب داشتند به ابوطالب می گفتند: به تو دستور می دهد که گوش به فرمان پسرت کنی و از او اطاعت نمایی

(274)

223- اولین بیعت کننده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلمان می گوید: در حالی که علی علیه السلام سرگرم غسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود از آنچه مردم (در بیرون خانه) انجام دادند به او خبر دادم و گفتم: یا علی علیه السلام هم اکنون ابوبکر بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته و مردم به بیعت با یکدستش هم اکتفا نمی کنند بلکه با هر دو دست راست و چپش بیعت می کنند.

علی علیه السلام فرمود: ای سلمان، هیچ فهمیدی اول کسی که روی منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با او بیعت کرد چه کسی بود؟ عرض کردم: نه همین قدر می دانم که او را

در سقیفه بنی ساعده دیدم وقتی که با انصار مخاصمه می کردند. و اول کسی که با ابوبکر بیعت کرد مغیره بود و بعد از او بشیر بن سعید، سپس ابو عبیده بعد عمر بن خطاب و بعد سالم غلام ابی حذیفه و معاذ بن جبل، علی علیه السلام فرمود: درباره اینان از تو سؤال نکردم، بگو آیا فهمیدی اول کسی که از منبر بالا رفت و با ابوبکر بیعت کرد چه کسی بود؟ گفتم: نفهمیدم، ولی پیرمرد سالخورده ای را دیدم که بر عصای خود تکیه کرده و میان دو چشمش جای سجده بود طوری که بسیار جدی و کوشا در عبادت می نمود. از منبر بالا رفت و در حال گریه گفت: شکر خدا را، که قبل از مردن ترا در اینجا می بینم، دستت را برای بیعت دراز کن. ابوبکر دستش را جلو برد، او هم بیعت کرد و گفت: روزی است مانند روز آدم! و از منبر پایین آمد و از مسجد خارج شد امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: ای سلمان، آیا او را شناختی؟ عرض کردم: نه! ولی از گفتارش ناراحت شدم، مثل اینکه مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به سرزنش گرفته بود. علی علیه السلام فرمود: او شیطان بود... پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داد که مردم در سقیفه با ابوبکر بیعت خواهند کرد بعد از آنکه بر سر حق اختلاف پیدا می کنند و با دلیل ما استدلال می کنند، بعد به مسجد می آیند و اول کسی که با او بیعت می کند شیطان است، که به صورت پیر سالخورده ای جدی خواهد بود، که این حرفها را نیز خواهد گفت، بعد خارج شه و شیاطین خود را جمع می کند. آنها هم در مقابلش سجده کرده و می گویند: ای رئیس بزرگ ما، تو همان کسی هستی که آدم را از بهشت راندی. او هم می گوید: کدام امت بعد از پیامبرش گمراه نشد؟ خیال کرده اید من دیگر راهی بر آنان ندارم... (275)

224- ماه منیر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی علی عَلِيٌّ به محضر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شرفیاب شد قیافه جذاب و صورت زیبای علی عَلِيٌّ به قدری جلوه داشت که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: چنین پنداشتم که ماه شب چهارده به من نزدیک شده است.
 ماظننت الا انه اشرف على على القمر اليلة البدر ⁽²⁷⁶⁾

225- شهیدی تنها

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عایشه می گوید: روزی علی بن ابیطالب عَلِيٌّ از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اجازه ورود خواست. حضرت اجازه نفرمود، بار دیگر اجازه خواست پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: یا علی عَلِيٌّ داخل شو، چون علی عَلِيٌّ داخل شد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برخاست و او را در آغوش کشید و پیشانیش را بوسید و فرمود: پدرم فدای آن شهید، پدرم فدای آن تنهای شهید. ⁽²⁷⁷⁾

226- نام علی عَلِيٌّ در چهارجا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلِيٌّ فرمود: ای علی! من در چهار مقام و محل اسم تو را نزدیک به اسم خود دیدم.
 وقتی مرا به سوی آسمان به معراج می بردند همینکه به بیت المقدس رسیدم در روی صخره آن این جملات بود: نیست معبودی، مگر خدا، محمد است رسول خدا، او را تأیید کردم به علی که وزیر اوست.
 وقتی که به سدره المنتهی رسیدم بر آن دیدم این کلمات را: نیست معبودی مگر من، به تنهایی، محمد است برگزیده از میان آفریده های من، من او را تأیید کردم به علی وزیر او، او را به علی یاری کردم.

چون به عرش خداوند رسیدم دیدم: بر پایه های آن نوشته بود، من خدایی هستم که هیچ معبودی نیست جز من، محمد است حبیب من، از میان بندگان، من او را تأیید کردم به علی، وزیر او و او را به علی یاری نمودم. و چون به بهشت رسیدم دیدم بر در بهشت نوشته بود: نیست معبودی مگر من، محمد است حبیب من از میان مخلوقات من، او را تأیید کردم به علی وزیر او و او را به علی نصرت دادم. (278)

227- پرچم هدایت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مخدوج بن زبیر گوید: چون آیه ان اصحاب الجنة هم الفائزون به رسول خدا ﷺ نازل شد به حضرت گفتیم: یا رسول الله ﷺ اصحاب بهشت چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: کسی که مرا اطاعت کند و علی عليه السلام را بعد از من سرپرست و صاحب اختیار خود قرار دهد.

در این حال حضرت رسول ﷺ دست علی عليه السلام را گرفته بود آنگاه فرمود: حقا علی از من است و من از علی پس کسی که با او جنگ کند با من جنگیده و کسی که با من جنگ کند خداوند عزوجل را به خشم در آورده است. سپس فرمود: ای علی جنگ کردن با تو جنگ کردن با من است و دوستی با تو، دوستی با من است تو پرچم هدایت و نشانه رهبری هستی بین من و بین امت من. (279)

228- تمام مردم دنیا یک طرف...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علقمه و اسود می گویند ما به ابوایوب انصاری در منزلش وارد شدیم و از او پرسیدیم ای ابوایوب! خداوند پیغمبر خود را گرامی داشت و تو را بواسطه

صحبت با رسول خدا ﷺ فضیلت داد؛ حال برای ما بگو چگونه به حمایت از علی علیه السلام برخاسته و با اهل توحید (منظور اصحاب معاویه است که به ظاهر مسلمان بودند) جنگ کردی؟

ابویوب گفت: بخدا سوگند روزی رسول خدا ﷺ در همین اطاقی که ما و شما فعلا در آن نشسته ایم، نشسته بود در اطاق کسی جز رسول خدا ﷺ و علی بن ابیطالب علیه السلام که در سمت راست پیامبر ﷺ بود و من که در سمت چپ حضرت بودم و انس بن مالک که خادم آن حضرت بود کسی نبود، که ناگهان در زدند حضرت فرمود در را باز کنید برای عمار، مرد پاک و پاکیزه؛ در را باز کردند و عمار داخل شد و سالم کرد، حضرت به او خوش آمد گفت.

سپس فرمود: ای عمار! بزودی بعد از من در امت من فتنه برپا می شود بطوریکه شمشیر به روی هم می کشند و بعضی از آنها همدیگر را می کشند، چون چنین دیدی بر تو باد به آن مردی که در سمت راست من نشسته و اشاره به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کردند سپس فرمود:

اگر دیدی تمام مردم جهان در یک مسیر حرکت می کنند و علی بن ابیطالب علیه السلام به تنهایی در مسیر دیگری حرکت می کند تو در مسیر علی علیه السلام حرکت کن و مردم را رها کن، ای عمار! علی علیه السلام تو را در ضلالت و پستی وارد نمی کند، و از راه هدایت تو را در نمی کند ای عمار! متابعت از علی علیه السلام متابعت از من و متابعت از من متابعت از خداست. (280)

229- پیشوای شرفاء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انس می گوید: رسول الله ﷺ به من فرمود: آب وضوئی برای من مهیا کن! سپس برخاست و دو رکعت نماز خواند سپس به من فرمود: ای انس! اولین

کسی که از این در بر تو وارد می شود، امیر و سالار مؤمنین و آقا و مولای مسلمین و پیشوای شرفاء و تابنده چهره های بهشت که در غرفه های امن پروردگار جای دارند و خاتم اوصیاء من خواهد بود.

انس می گوید: من با خود گفتم: بار پروردگارا! او را مردی از انصار قرار بده و این دعا را از رسول خدا ﷺ مخفی داشتم ناگهان علی علیه السلام وارد شد حضرت فرمود: ای انس کیست؟ عرض کردم علی علیه السلام است حضرت با شادمانی هر چه تمامتر برخاست و دست به گردن او انداخت و صورت به صورت او می شود و عرق صورت خود را به صورت او مسح می نمود.

علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! امروز کاری را دیدم با من کردی که تا به حال چنین ننموده بودی؟ حضرت فرمود: چه باز می دارد مرا از این گونه رفتار درباره تو؟ تو هستی که دین مرا ادا می کنی و صدای مرا به جهانیان می رسانی و در اختلافاتی که بعد از من بوجود می آید حق را برای آنان آشکار می گردانی. (281)

230- گریه رسول خدا ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: من با پیغمبر خدا ﷺ راه می رفتیم تا اینکه در باغی داخل شدیم، حضرت یکباره مرا در آغوش گرفت و شروع کرد به گریه کردن؛ من عرض کردم: یا رسول الله ﷺ علت گریه شما چیست؟ حضرت فرمود: گریه بخاطر کینه ها و عقده هایی که در سینه های جماعتی است از تو و ظاهر نمی کنند آنها را بر تو مگر بعد از رحلت من!

من عرض کردم: یا رسول الله ﷺ آیا در آن وقت دین من سالم خواهد بود؟ حضرت فرمود: بلی در آن هنگام دین تو سالم خواهد بود. (282)

231- علی علیه السلام از من است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از امیرالؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شاخه موزی هدیه آوردند حضرت موز را با دست خود پوست می کند و در دهان من می گذارد، گوینده ای گفت: ای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تو علی علیه السلام را دوست می داری؟

حضرت فرمود: آیا نمی دانی که علی از من است و من از علی هستم. (283)

232- یحیی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کیست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ام اسلم، یکی از بانوان مسلمان و هشیار عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خواست بداند که وصی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کیست؟ تصمیم گرفت شخصا از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کند، او به سوی خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حرکت کرد. به او گفته شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در منزل یکی از همسرانش به نام ام سلمه است، لذا او بسوی آن خانه رفت او از همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: پیامبر کجاست؟ همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: به دنبال کاری رفته هم اکنون می آید.

ام اسلم وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دید عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پدر و مادرم فدایت، من کتابها را خوانده ام و به پیامبران و اوصیاء آنها آگاهی دارم حضرت موسی علیه السلام در زمان حیات خود خود دارای وصی (بنام هارون) بود و بعد از غیبتش نیز دارای وصی (بنام یوشع) بود حضرت عیسی علیه السلام نیز برای خود وصی داشت (در زمان حیاتش کالب بن یوفنا و بعد از وفاتش شمعون بود) اکنون بفرمائید: فمن وصیک یا رسول الله: ای رسول خدا! وصی شما کیست؟

پیامبر ﷺ فرمود: ای ام اسلم! وصی من در حیات و بعد از وفات من یکی است؛ ای ام اسلم! هر کس این کار را که اکنون انجام می دهیم انجام دهد، او وصی من است، هماندم پیامبر ﷺ مثنی از سنگریزه های زمین را برداشت و با دستش مالید تا مانند آرد شد، همان را خمیر کرد و با انگشترش آن را مهر نمود و جای مهر در آن نقش بست!!

ام اسلم از محضرت رسول خدا ﷺ بیرون آمد و به حضور امیرمؤمنان علی علیه السلام رسید و گفت: پدر و مادرم به فدایت آیا وصی رسول خدا ﷺ شما هستید؟

امام علی علیه السلام فرمود: آری، ای ام اسلم! سپس آن حضرت با دستش سنگریزه ای برداشت و آن را مالید و مانند آرد نمود سپس آن را خمیر کرد و انگشتر خود را بر آن زد که جای انگشترش در آن نقش بست.

ام اسلم از محضر علی علیه السلام بیرون آمد، نزد امام حسن علیه السلام که هنوز کودک بود رفت و گفت آیا تو وصی پدرت هستی؟

امام حسن فرمود: آری ای ام اسلم سپس امام حسن علیه السلام همان کار، جد خود و پدرش را در مورد سنگریزه انجام داد.

ام اسلم سپس نزد حسین علیه السلام آمد و گفت: آیا تو وصی برادرت هستی؟ امام حسین علیه السلام فرمود: آری ای ام اسلم! آنگاه آن حضرت نیز همان کار جد و پدر و برادر حسن علیه السلام را انجام داد.

ام اسلم زنده بود تا بعد از شهادت امام حسین علیه السلام آنگاه به حضور امام سجاد علیه السلام آمد و پرسید: آیا شما وصی پدرت هستی؟

امام سجاد علیه السلام فرمود: آری ای ام اسلم! سپس آن حضرت همانند آن کار را که اجداد و عمو و پدرش انجام دادند را انجام داد. (284)

233- عارف بی بدیل

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عروة بن زبیر می گوید: ما در مسجد رسول خدا ﷺ با سایر اصحاب نشسته بودیم و در مورد اهل بدر و بیعت رضوان گفتگو می کردیم که ابودرداء گفت: ای مردم من شما را آگاه نکنم از کسی که مالش از همه کمتر است و تقوا و ورع او از همه بیشتر و کوشش او در عبادت از همه افزونتر است؟

گفتند او کیست؟ گفت: علی بن ابیطالب ع

تا او این حرف را زد همه اعضای جلسه از او روی گردانیدند، آنگاه مردی از انصار به او گفت: ای ابودرداء تو سخنی گفتی که کسی با تو موافق نبود ابودرداء گفت: ای مردم! من آنچه را دیدم می گویم و شما همه آنچه را که دیدید بگوئید من خود شبی علی ع را در منطقه شویحطات نجار؛ دیدم که از جمع حاضر جدا شد و پشت نخلهای خرما رفت من که بدنبال او می رفتم او را گم کرده بودم بحدی که پنداشتم علی ع به خانه خود رفته است، اما به ناگه صدای حزین و آهنگ دلگدازی را شنیدم که می گفت: معبودا چه بسیار جرم بزرگی که از من دیدی ولی به عوض آن به من نعمت دادی...؛ الهی کم من موبقة حملت عنی فقابلتها بنعمتک و کم من جریره تکرمت...

این آواز مرا بخود جلب کرد و به دنبال آن رفتم دیدم او علی بن ابیطالب ع است خود را از آن حضرت پنهان کردم و آرام حرکت نمودم آن حضرت در آن نیمه شب چند رکعتی نماز بجا آورد سپس بدرگاه خدا مشغول گریه و زاری و دعا شد... ابودرداء گفت: این حالت را بخدا قسم در هیچ یک از اصحاب رسول

خدا ﷺ ندیدم. (285)

234- ولی خدا چه کسی است؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی جمعی از یهودیانی که تازه مسلمان شده بودند مانند: عبدالله بن سلام، و اسد، و ثعلبه، و ابن یامین و ابن صوریا، نزد پیامبر اسلام ﷺ آمدند و عرض کردند: یا رسول الله ﷺ حضرت موسی بن عمران وصی خود را یوشع بن نون قرار داد وصی بعد از شما چه کسی است؟

هنوز سؤال آنها تمام نشده بود که آیه شریفه انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون نازل شد که، ولی شما خدا و رسول او آن کسانی که ایمان آوردند و نماز به پا کردند و در رکوع زکوة پرداختند.

سپس رسول خدا ﷺ به یهودیان فرمود برخیزید تا به مسجد برویم آنگاه به مسجد رفتند جلوی مسجد فقیری را دیدند که از مسجد بیرون می آید، رسول خدا ﷺ به او فرمود: ای سائل کسی به تو چیزی داده است؟

فقیر گفت: آری یا رسول الله ﷺ این انگشتر را به من دادند، پیامبر ﷺ فرمود: چه کسی این را به تو داد، عرض کرد: این مردی که نماز می خواند، رسول خدا ﷺ فرمود: در چه حالی به تو این انگشتر را داد عرض کرد: در حال رکوع پیغمبر اسلام ﷺ تکبیر گفت و اهل مسجد هم تکبیر گفتند.

آنگاه فرمود: این علی بن ابیطالب پس از من ولی شما است.

آنگاه آن جمع تازه مسلمان گفتند: به خداوند سوگند بدین اسلام و پیغمبری محمد و به ولایت علی بن ابیطالب ع خشنود و راضی شدیم. از عمر بن خطاب روایت شده که چهل انگشتر صدقه دادم در حال رکوع تا آیه ای نیز مثل

آیه ای که برای علی علیه السلام نازل شد، برای من نیز نازل شود ولی چیزی نازل نشد. (286)

235- گره گشای مؤمنان، انفاق مخلص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موسی بن عیسی می گوید: روزی در خدمت علی علیه السلام در دوران زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که شخصی آمد و گفت: یا علی علیه السلام در همسایگی ما شخصی هست که با وزش باد از درختهای خرما می خورد و این شخص می گوید: من راضی نیستم، بیا برویم تا او را راضی کنیم. با امام حرکت کردیم تا به منزل آن شخص رسیدیم، علی علیه السلام هر چه قدر به آن شخص اصرار کرد که او راضی شود اما او نپذیرفت.

علی علیه السلام فرمود: من از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو ضمانت می دهم که باغی در بهشت به تو بخشیده شود، ولی صاحب خانه امتناع ورزید تا اینکه آفتاب در حال غروب کردن و وقت نماز فرا رسید.

امام به او فرمود: آیا خانه خود را با فلان باغ خرما می عوض می کنی؟

صاحب خانه در کمال ناباوری گفت: اگر واقعا بدهی می پذیرم.

امام شاهدان حاضر را به گواهی گرفت که خانه آن شخص را در برابر فلان باغ خود خریده است.

سپس رو به فرد نیازمند کرد و فرمود: وارد منزل شو و به عنوان مالک آن را تصرف نما، که خدا به شما برکت دهد و نعمت های او بر شما حلال باشد.

آنکه همگی به نماز رفتند فردا صبح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به علی علیه السلام کرد

و فرمود: علی جان نسبت به کار پسندیده دیشب تو این آیات نازل شد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى... فَمَا مِنْ آعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَقَ
بِالْحَسَنِ فَسَنِيَسِرْهُ لِّلِيسْرِى (287)

آنگاه پیامبر ﷺ به این ایثارگر مخلص فرمود:
علی جان تو به بهشت یقین داشتی و خانه را به آن مرد بخشیدی و باغ خود
را از دست دادی ولی خداوند با نزول این آیات از تو تشکر فرمود. (288)

236- کنیزی معتقد و بادب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فضه کنیزی حبشی بود، بعضی هم نوشته اند نجاشی پادشاه حبشه خودش
این کنیز را خدمت پیامبر ﷺ هدیه فرستاد و پیغمبر ﷺ هم او را به
دخترش بخشید، روزی هنگام وضو گرفتن، حضرت علی عليه السلام فضه را صدا زد
تا آب بیاورد فضه نداد دو مرتبه امام او را صدا زد اما او جواب نداد، تا سه
مرتبه.

در اینجا حضرت خود برخاست آب بردارد وقتی از حجره خود بیرون رفت
هاتفی صدا زد که آب در سمت راست است، علی عليه السلام آب را برداشت و وضو
گرفت.

در این هنگام پیامبر ﷺ وارد شد در حالی که قطرات آب وضو از محاسن
علی عليه السلام می چکید رسول خدا ﷺ می فرمود: یا علی! آی می دانی هاتف
که بود و ندایش چه بود؟ علی عليه السلام عرض کرد رسول خدا ﷺ بهتر می داند.
حضرت فرمود: این ندای برادرم جبرئیل بود، که گفت: خدای عالم سلامت
می رساند و می فرماید: بر فضه غضبناک نباش علت اینکه برایت آب نیاورد
این بود که او در قائده زنانه است اینجا بود که علی عليه السلام برای فضه بخاطر

ادبش دعا کرد: اللهم بارک لنا فی فضتنا خدایا! مبارک گردان و برکت خیر بده
به فضه ما. (289)

237- عاشق بی نظیر پیامبر ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام می فرماید: در روز جنگ احد که مردم از اطراف رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم پراکنده گشتند من آن روز به قدری برای آن حضرت ناراحت و پریشان
گشتم که سابقه نداشت. حال من، مانند حال کسی بود که بر جان خود تسلط و
اختیاری ندارد.

پیش روی حضرت با دشمنان مهاجم می جنگیدم و آنها را از اطراف وی
پراکنده می ساختم، تا اینکه پس از گذشت لحظاتی به عقب بازگشتم تا از حال
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبری بگیرم. اما هر چه جویا شدم خبری نیافتم (نگران
شدم) با خود گفتم:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به کجا ممکن است رفته باش؟! احتمال فرار که در حق
وی منتفی است، احتمال شهادت هم در بن نیست، چون حضرت اگر شهید شده
بود باید در میان کشته ها دیده می شد.

سپس راهی جزین باقی نمانده که او را به سوی آسمانها برده باشند و ما را
از نعمت وجود او محروم کرده باشند علی علیه السلام می فرماید: از شدت ناراحتی
غلاف شمشیرم را شکستم و با خود گفتم: حال که چنین است به تلافی فقدان
وجود نازنین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چندان نبرد خواهم کرد تا کشته شوم.

آنگاه خود را به دریای دشمن زدم و آنان را از هر سو پراکنده ساختم. با
فرار دشمن محوطه ای جلوی من باز شد ناگهان دیدم که رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم با حال ضعف و بیهوشی نقش بر زمین افتاده است.

(معلوم شد که آن حضرت در تمام این مدت زیر دست و پای دشمن بوده است) به جانب او رفتم و سرش را در دامن گرفتم نگاهی به من کرد و فرمود: علی! مردم چه کردند؟
گفتم: به دشمن پشت کردند و کافر شدند و شما را به آنان تسلیم کردند و خود گریختند.

در این بین پیامبر خدا ﷺ متوجه حمله گروهی از سپاه دشمن شد که قصد داشتند غافلگیرانه به او یورش ببرند، لذا فرمود: علی! آنان را از من دور کن! من به جانب آنها حمله کردم و جمعشان را متفرق ساختم که هر یک از آنها به سویی گریختند سپس پیامبر ﷺ فرمود: علی! آیا صدای رضوان را که در آسمان در مدح و ستایش تو سخن می گوید را نمی شنوی؟ او هم اینک بانک برداشته و می گوید: شمشیری جز شمشیر علی نیست و جوانمردی جز علی نیست (290)

238- شمشیر شکسته، معجزه نبوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عليه السلام می فرماید: در بحبوحه جنگ احد شمشیرم دو نیم شد از میدان نبرد بازگشتم و نزد رسول خدا ﷺ آمده و عرض کردم:
ای فرستاده خدا! انسان چاره ای ندارد جز اینکه با شمشیر بجنگد ولی شمشیر من شکست.

پیامبر خدا ﷺ نگاهی به اطراف خود انداخت، آنگاه چشمانش به شاخه خشکیده نخلی افتاد که در کناری افتاده بود.

آن شاخه نخل را برگرفت و تکانی داد، که ناگهان به شمشیری مبدل شد و آن را به من داد. و این همان شمشیری است که ذوالفقار نام گرفت. آن را بر کسی فرود نیاوردم جز آنکه او را دو نیم ساختم. (291)

239- جبرئیل قوت بازوی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید در جنگ احد وقتی شانزده زخم عمیق برداشتم، از شدت جراحت در چهار مورد از آن زخم ها من نقش بر زمین شدم، هر بار مرد خوش صورتی که گیسوانی زیبا بر گوشه‌هایش آویخته بود و بوی خوشی از او به مشام می رسید بالای سرم حاضر می شد و بازوان مرا می گرفت، و از زمین بلند می کرد و می گفت:

برخیز و بر مشرکان و دشمنان حمله کن، چه اینکه تو در طاعت خدا و رسول او هستی و آن دو پیوسته از تو خشنودند
هنگامی که خدمت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیدم و ماجرای آن مرد را باز گفتم آن حضرت فرمود.

علی! چشمانت روشن باد، او جبرئیل بوده است. (292)

البته نکته مهم تر اینکه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: من هر شمشیری را که می زنم اول فکر می کنم ببینم کجا وارد می شود، گذشته و آینده آن فرد را در نظر می گیرم و اگر بناست یک روزی از این فرد انسان خوبی از کار درآید من شمشیرم را وارد می کنم و او را نمی کشم.

240- فاتح بی بدیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: وقتی که فتح یکی از قلعه های خیبر دشوار شد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ترتیب ابوبکر و عمر را برای فتح آنجا فرستاد، اما فتح قلعه صورت نگرفت ⁽²⁹³⁾ روز بعد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرا در حالی که مبتلا به چشم درد بودم، خواست سپس آن حضرت با آب دهان خود درد چشمم را معالجه کرد و برایم این چنین دعا کرد:

پروردگارا (سوزش و سختی) گرما و سرما را از او برطرف کن
به برکت دعای آن حضرت تا این ساعت رنج گرما و سرما از من برطرف شده است، آنگاه پرچم را به دست گرفتم و به قلعه یهود یورش بردم و خدای متعال آنان را شکست داد و فتح و پیروزی را به دست من نصیب مسلمانان کرد. در این جنگ بود که من 25 جراحت برداشتم با همان وضع نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدم، حضرت وقتی مرا دید گریست سپس مقداری از اشک دیدگانش را برگرفت و به زخم هایم مالید، که در جا آرام گرفت و از سوزش و درد راحت شدم. ⁽²⁹⁴⁾

241- قتل مرحب خیبری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: مرحب دلاور نامی عرب به میدان مبارزه با من آمد و شعار می داد و می گفت:

من آن کی هستم که مادرم، مرا مرحب نامید، آماده کارزارم و تکاوری آزموده ام، که گاهی با نیزه می جنگم و زمانی با شمشیر.

من به مصاف او رفتم. مرحب به منظور حفاظت هر چه بیشتر از خود قطعه سنگی را تراشیده بود و آنرا به سر خود نهاده بود و از آن به جای کلاه خود استفاده می کرد، چرا که هیچ کلاه خودی نمی توانست برای سر بزرگ او

پوشش ایجاد کند. من با ضربتی که بر سر او فرود آوردم، آن سنگ شکافته شد و تیغه شمشیر من بر فرق سرش اصابت کرد و او را به قتل رسانید. (295)

242- شیر مرد میدان بدر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام می فرماید: در روز جنگ بدر پس از آنکه آفتاب بالا آمد و همه جا روشن شد و نبرد میان ما و سپاه دشمن بالا گرفت من به منظور یافتن مردی از سپاه دشمن از معرکه جنگ خارج شدم در این بین چشمانم به سعد بن خيثمه افتاد که با یکی از مشرکان در حال جنگ بود، نبرد بن آن دو در حالی صورت می گرفت که هر دو بر فراز تپه ای از ریگ و شن قرار داشتند اما دیری نپایید که سعد با زخم تیغ حریف خود از پای در آمد و شهید شد.

مشرک فاتح که سر تا پا در حصاری از آهن و پوششی از زره، سوار بر اسب خود بود، همین که مرا دید از اسب خود پائین آمد و مرا به نام صدا زد و گفت: ای پسر ابوطالب! پیش آی تا باهم به نبرد پردازیم. من به جانب او رفتم و او نیز به پیش آمد.

من چون قامتم کوتاهتر از او بود، از طرفی او در بلندی قرار داشت من خود را به عقب کشیدم تا از یک تساوی نسبی برخوردار شویم.

آن بیچاره این حرکت مرا بر ترس و فرار من حمل کرد از این رو گفت:

ای پسر ابوطالب! آیا فرار می کنی؟

به او گفتم: دور شده: به زودی باز می گردد (مثلی است که در روایت آمده

است)

حضرت می فرماید: وقتی که من جای پای خود را محکم می کردم، او ضربتی به من حواله کرد که با سپر خود آن را دفع کردم. شمشیر او در سپر من

گیر کرد و در حالی که برای رهایی آن تلاش می کرد من ضربتی بر کتف او زدم که از شدت و سنگینی آن به لرزه در آمد و زره اش از هم گسست.
 من پنداشتم که از سوزش زخم آن ضربه، کار او تمام شد. اما به ناگاه برق شمشیر دیگری را از پشت سر دیدم من به سرعت سر خود را پائین کشیدم و آن شمشیر فرود آمد و چنان به سر آن مشرک اصابت کرد که جمجمه او را همراه کلاه خودش به هوا پرتاب کرد. آنگاه زننده آن گفت: بگیر (ای مشرک) منم فرزند عبدالمطلب.

آنگاه دیدم ضارب عمویم حمزه و مقتول هم طعیمه بن عدی است. (296)

243- آزار پیامبر ﷺ توسط دو زن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عَلِيٍّ می فرماید: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالی که در آغوش من تکیه داده بود و دهان در گوش من داشت، متوجه حرکت زشت دو تن از همسرانش (عایشه و حفصه دختران ابوبکر و عمر) شد که سعی داشتند با استراق سمع از سخنان آهسته و پنهانی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سر در بیاورند.
 رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همانجا بر آشفت و گفت: پروردگارا! شنوایی را از ایشان بازگیر.

سپس فرمود: علی! این آیه را دیده ای:

کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام می دهند بهترین خلق خدا هستند (297)

آیا می دانی آنان چه کسانی هستند؟ گفتم: خدا و رسولش بهتر می دانند، فرمود: آنان شیعیان و یاوران تو هستند وعده دیدار من و آنان کنار حوض کوثر...

آن روز (قیامت) از تو و شیعیانت نام می برند و همه آنها با چهره هایی
برافروخته و روشنایی که از پیشانی و سجده گاه آنان می درخشد، در حال
نشاط و نزد من آیند... (298)

244- صدای شیطان بود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: لحظه ای که برای غسل دادن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آماده
می شدم، همین که بدن پاک و پاکیزه آن جناب را بر سکو نهادم، صدایی از
گوشه اتاق به گوشم رسید، که گفت: ای علی! محمد را غسل مده، بدن پاک و
مطهر او احتیاج به غسل و شستشو ندارد

از سخن او در دلم گمانی کوتاه پیدا شد (اما بزودی برطرف شد و به خود
آمدم و) گفتم: وای بر تو، تو که هستی؟!!

پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ما را به غسل و شستشوی خود فرمان داده و تو ما را از
آن نهی می کنی؟!!

در همین حال آواز دیگری با صدایی بلندتر شنیده شد که گفت: یا علی! او
را بشوی و غسل ده، که بانگ نخستین از شیطان بود. او به سبب حسدی که بر
محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دارد، خوش ندارد که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با غسل و طهارت پای بر
بساط پروردگار خویش بگذارد.

گفتم: ای صاحب صدا! از این که او را به من معرفی کردی خدا به تو پاداش
نیک دهد، اما تو کیستی؟

گفت: من خضر نبی هستم، که برای تشییع جنازه پیغمبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمده ام.

(299)

245- دور کن و دو بال علی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جابر بن عبدالله می گوید: شنیدم از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سه روز قبل از وفاتش؛
که به علی عَلِيٍّ می فرمود:

درود بر تو ای پدر دو گل من، تو را به دو ریحانه دنیای خود سفارش می
کنم، ای علی! به همین زودی دو ستون و رکن تو ویران خواهد شد و خدا خلیفه
من است بر تو،

آنگاه وقتی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وفات کرد، علی عَلِيٍّ فرمود: این یک ستون
من بود که رسول خدا به من خبرش را داده بود، و چون حضرت فاطمه عَلِيٍّ
وفات کرد، علی عَلِيٍّ این ستون دوم است که رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبرش را فرموده
بود. (300)

246- او را دوست دارم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی علی عَلِيٍّ به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شما عقیل را
خیلی دوست دارید؟

حضرت فرمود: آری بخدا، نسبت به او دو محبت دارم یکی برای خوبی خود
اوست و دیگری بخاطر آنکه ابوطالب او را دوست می داشت و فرزندش (مسلم
بن عقیل) بخاطر دوستی فرزند تو کشته خواهد شد و دیده مؤمنان برای او اشک
می ریزد و فرشتگان مقرب بر او صلوات می فرستند، سپس رسول خدا
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گریست، تا اینکه تا اشکهایش به سینه اش روان شد. سپس فرمود: بخدا
شکایت می برم از آنچه بعد از من با خاندانم خواهند کرد. (301)

247- عهد خداوند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام می فرماید: روزی من و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، آن حضرت به ما رو کرد و گریست، من عرض کردم: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چرا گریه می کنید؟

حضرت فرمود: گریه می کنم بخاطر آنچه با شما می کنید، عرض کردم: آن چه چیزی است، یا رسول الله؟

حضرت فرمود: گریه می کنم از ضربتی که بر فرق تو زند و از سیلی که بر صورت فاطمه علیها السلام می زند، و از نیزه ای که به ران حسن علیه السلام می زند و زهری که به او می نوشاندند، و از قتل حسین علیه السلام؛ علی علیه السلام می فرماید: همه اهل بیت گریه کردند، سپس عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما را نیافریده اند جز برای بلا، حضرت فرمود: مژده باد بر تو ای علی! که خداوند با من عهد کرده که تو را دوست ندارد جز مؤمن و دشمن ندارد تو را جز منافق. (302)

248- فرشتگان همراه علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام می فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در همان جامه ای که بر تن داشت به تنهایی، غسل و شستشو دادم. ابتدا خواستم پیراهن از برش بیرون کنم، اما جبرئیل مانع شد و گفت: علی! برادرت را از جامه اش برهنه مکن، که خدا او را برهنه نساخته است، در کار غسل پسر عمویت من خود به تو کمک خواهم کرد. شستشوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در فضایی عطرآگین آغاز کردم و فرشتگان نیک سرشت و مقرب الهی پیوسته بشارتم می دادند، و در کار غسل یاریم می کردند، و لحظه به لحظه با من سخن می گفتند.

پدر و مادر فدایش باد، هر وقت می خواستم بپکر پاک و مطهرش را جابه جا کنم، خود به خود حرکت می کرد و مطابق با نیازم چرخش داده می شد، این وضع تا پایان غسل و کفن او همچنان ادامه داشت. (303)

249- یاوران علی علیه السلام در غسل پیامبر صلی الله علیه و آله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام می فرماید: هنگامی که وصیت نامه رسول الله صلی الله علیه و آله را مطالعه کردم دیدم که بخشی از آن چنین نوشته شده است:

ای علی! جز تو کسی در کار غسل و کفن من شرکت نکند

به آن حضرت گفتم: پدر و مادرم به فدایت، آیا انجام دادن آن به تنهایی برایم ممکن است؟!

حضرت فرمود: دستور جبرئیل است که (بی شک) از جانب پروردگار آورده است. پرسیدم: در صورت عجز آیا از کسی کمک بخواهم؟ فرمود: جبرئیل گفته است که:

سنت دیرینه الهی چنان بوده است، که پیامبران را به جز جانشینان آنان، غسل نمی داده اند اکنون نیز باید تداوم این سنت به دست علی انجام یابد...
آنگاه فرمود: برای انجام دادن غسل من محتاج به یاری کسی نخواهی شد، چه اینکه تو را یارانی نیکو و برادرانی پاک سرشت همراهی می نماید.

پرسیدم: پدر و مادرم به فدایت! آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل ملک الموت و اسماعیل و فرشته ای که امور آسمان دنیا به او واگذار شده است (304)

250- دو روز مثل هم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: در واقعه صلح حدیبیه که مشرکان از ورود رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و همراهانش به شهر مکه جلوگیری کردند و آنها را از زیارت خانه خدا و مسجد الحرام باز می داشتند، پیمان نامه صلحی نوشته شد که من کاتب آن معاهده بودم، نماینده قریش، سهیل بن عمرو در اعتراض به نوشته معاهده مبنی بر اینکه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستاده خداست گفت:

اگر ما باور می داشتیم که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستاده خداست، با شما نزاعی نداشتیم و از او اطاعت می کردیم، پس رسول الله را از کنار نام او محو کن و بنویس محمد بن عبدالله.

به سهیل گفتم. علی رغم میل تو، به خدا سوگند که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسول و فرستاده خداست.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: علی! همان طور که او می گوید بنویس برای تو نیز چنین روزی در پیش خواهد بود (رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشاره به معاهده حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با معاویه است)

(بنابر نقلی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد): ای فرستاده خدا! دستهای من قدرت ندارد که لفظ نبوت و رسالت را از نام شما محو نمایم. حضرت فرمود: پس دست مرا بر آن بگذار تا خود آن را محو نمایم آنگاه من دست پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را روی جمله رسول الله گذاشتم و حضرت آن را محو کرد.

اما پس از گذشت چند سال تاریخ تکرار شد و آن روزی بود، که قرار داد صلح را میان خود و سپاه شام می نوشتند، چنین نوشتند:

به نام خداوند بخشنده مهربان، این قراردادی است میان علی ابن ابیطالب امیر مؤمنان و معاویه بن ابی سفیان...

عمرو عاص و معاویه به مخالفت برخاستند و گفتند:

اگر ما تو را امیر مؤمنان می دانستیم با تو در ستیز نبودیم نام خود و پدرت کافی است، جمله امیرالمؤمنین را حذف کن

آن روز یاد سخن پیامبر ﷺ افتادم و گفتار او را حق یافتیم. (305)

251- وعده خداوند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی جمعی از مردم گرد پیامبر ﷺ حلقه زده بودند آن گاه حضرت فرمود: خداوند امت مرا در جهان طینت و سرشت، به من نشان داد و نامهای آنها را به من آموخت چنانکه به آدم ﷺ آموخت آنگاه رهبران و زمامداران از کنار من گذشتند من برای علی ﷺ و شیعیانش از درگاه خدا طلب آمرزش کردم

خداوند یک مطلب را درباره شیعیان علی ﷺ به من وعده داد.

شخصی پرسید: ای رسول خدا! آن مطلب چیست؟.

پیامبر ﷺ فرمود: آن مطلب وعده داده شده چنین بود: آمرزش برای مؤمنان شیعه و عفو از گناهانشان و تبدیل گناهان آنها به پاداش و نیکی ها. (306)

252- اتمام حجت عجیب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آن، هنگامی که رسول خدا ﷺ رحلت کرد و ابوبکر بر مسند خلافت غاصبانه نشست روزی علی ﷺ ابوبکر را دید و به او فرمود: ای ابوبکر قرآن می فرماید: و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احيا عند ربهم يرزقون؛ هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده اند، مردگانند، بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند (307)

و من گواهی می دهم که محمد رسول خدا ﷺ شهید از دنیا رفت سوگند به خدا آن حضرت نزد تو می آید، وقتی که نزد تو آمد یقین کن؛ چرا که شیطان نمی تواند خود را به صورت آن حضرت در آورد.

آنگاه امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دست ابوبکر را گرفت و شخص پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به او نشان داد، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به ابوبکر فرمود:

یا ابابکر آمن بعلی و باحد عشر من ولده، انهم مثلی الا النبوة و تب الی الله مما فی یدک، فانه لا حق لک فیه ای ابوبکر به (امامت) علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و یازده فرزندش ایمان بیاور، آنها (در مقام رهبری و در وجوب اطاعت از آنها) مانند من هستند فقط مقام نبوت ندارند از آنچه در دست گرفته ای در پیشگاه خدا توبه کن زیرا تو در آن مقام حقی نداری سپس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از رفت و دیده نشد. (308)

253- انفاق در رکوع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نجاشی از زمامداران مهربان و عادل حبشه بود که اسلام را پذیرفت بعدها برای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هدایایی نیز فرستاد که از جمله آنها یک دست رولباسی گران قیمت بود پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آنرا گرفت و به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بخشید علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را پوشید (ولی چون علی عَلَيْهِ السَّلَامُ زاهد بود گوئی آن لباس را نیم پسندید لذا در انتظار فقیری بود تا آن را به او ببخشد) علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به مسجد رفت و در آنجا مشغول نماز شد هنگامی که در رکعت دوم به رکوع رکعت دوم رفت فقیری به پیش آمد و گفت: السلام علیک یا وی الله و اولی بالمؤمنین من انفسهم تصدق علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مسکین؛ سلام بر تو ای ولی خدا و ای کسی که نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتری، به فقیر صدقه ای بده

حضرت علی علی‌ه‌السلام در همان حالت رکوع آن روپوش را به سوی فقیر انداخت و اشاره کرد که بردارد... (309)

254- دوست خالص مرا حاضر کنید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیامبر ﷺ در بستر رحلت بود به حاضران فرمود: ادعولی خلیلی؛ دوست خالص مرا حاضر کنید آن دو زن (حفصه و عایشه) به دنبال پدران خود فرستادند وقتی آن دو نفر حاضر شدند تا چشم پیامبر ﷺ به آنها افتاد از آنها روی گردانید سپس بار دیگر فرمود:

خلیل و دوست خالص مرا حاضر کنید 9

آنگاه به دنبال علی علی‌ه‌السلام فرستادند هنگامی که علی علی‌ه‌السلام وارد شد و چشم پیامبر ﷺ به آن حضرت افتاد به او متوجه شد و سخنانی به او فرمود وقتی که علی علی‌ه‌السلام از خانه پیامبر ﷺ خارج شد عمر و ابوبکر به علی علی‌ه‌السلام گفتند: خلیل تو، چه سخنی به تو گفت؟ علی علی‌ه‌السلام فرمود: پیامبر ﷺ هزار باب علم را به من خبر داد که از هر باب آن هزار باب دیگر گشوده می شود و هزار حرف به من آموخت که هر حرف آن، کلید هزار حرف دیگر است. (310)

255- تزویج دو نور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی رسول خدا ﷺ فرشته ای را که 24 چهره داشت دید پیامبر ﷺ به او فرمود: ای محبوبم جبرئیل! من هیچگاه تو را به این صورت ندیده بودم

فرشته عرض کرد: یا رسول الله من جبرئیل نیستم بلکه خداوند مرا فرستاده تا ازدواج بین دو نور را برقرار سازم.

پیامبر ﷺ فرمود: کدام نور را با کدام نور؟ فرشته گفت: فاطمه علیها السلام را با علی علیها السلام؛ وقتی که آن دو فرشته پشت گردانید در میان دو شانه او چنین نوشته شده بود: محمد رسول الله، علی علیها السلام وصیه؛ محمد ﷺ رسول خدا است و علی علیها السلام وصی رسول خدا است

پیامبر ﷺ به آن فرشته فرمود: این نوشته بین دو شانه تو از چه وقت نوشته شده است؟ فرشته عرض کرد: از 22 هزار قبل از خلقت آدم علیها السلام نوشته شده است (311)

256- فراموش نخواهی کرد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی رسول خدا ﷺ دست مبارک خود را بر سینه علی علیها السلام نهاد و چنین دعا کرد: خدایا قلب علی علیها السلام را از علم و شناخت و حکم و نور پر کن. علی علیها السلام می فرماید: من به حضرت عرض کردم: ای پیامبر خدا ﷺ پدر و مادرم به قربانت، از زمانی که آن دعا را درباره من کردی چیزی را فراموش نکردم و هر آنچه که ننوشتم از یادم نرفت اکنون با این حال ترس آن هست که فراموش کنم؟

پیامبر ﷺ فرمود: لا لست اتخوف عليك النسيان و الجهل؛ نه، در مورد تو ترس فراموشی و نادانی ندارم (312).

257- کتاب مصحف فاطمه علیها السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام صادق علیها السلام می فرماید: فاطمه علیها السلام 75 روز بعد از رحلت رسول خدا ﷺ زنده بود و در این مدت از فراق پدر بسیار غمگین بود جبرئیل نزد فاطمه علیها السلام می آمد و او را دلداری می داد و احوال و مقام پدرش را برای او

بیان می کرد و حوادث آینده را که دشمنان چه عملی نسبت به فرزندان او روا می دارند را به او خبر می داد حضرت فاطمه علیها السلام جریان را به علی علیه السلام گزارش داد حضرت علی علیه السلام به فاطمه علیها السلام فرمود: هر گاه حضور فرشته را احساس کردی و صدایش را شنیدی مرا خبر کن.

فاطمه علیها السلام هنگامی که احساس حضور فرشته را می کرد و صدایش را می شنید به علی علیه السلام اطلاع می داد و علی علیه السلام نزد فاطمه علیها السلام می آمد و هر چه می شنید می نوشت تا آنکه از آن سخنان مصحف فاطمه علیها السلام را به وجود آورد.

(313)

258- پیوند ناگسستنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت علی علیه السلام هر روز یک نوبت و هر شب یک نوبت به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با او خلوت می کرد و در هر موضوعی عی علیه السلام را به رموز و اسرار آن آگاه می نمود، و هیچ چیز را از علی علیه السلام پنهان نیم کرد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز با علی علیه السلام اینگونه خصوصی نبود.

اگر علی علیه السلام در خانه خود بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نزد علی علیه السلام می رفت و بیشتر همنشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با علی علیه السلام در خانه او صورت می گرفت، گاهی که علی علیه السلام به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می رفت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زنان خود را از خانه بیرون می کرد و تنها با علی علیه السلام هم سخن می شد ولی تنها که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خانه علی علیه السلام می آمد فاطمه و پسران فاطمه (یعنی حسن و حسین علیهما السلام) را از خانه بیرون نمی کرد علی علیه السلام هر سئوالی می کرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ می داد وقتی که سوالش تمام می شد و سکوت می کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آغاز سخن می کرد، هیچ آیه ای بر رسول خدا نازل نشد مگر اینکه آن را برای

علی علیه السلام می خواند و املا می فرمود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همه احکام از حلال و حرام و امر و نهی گذشته و آینده و کتاب را که بر پیامبران قبل نازل شد را به علی علیه السلام آموخت و علی علیه السلام همه آنها را به خاطر خود سپرد و حتی یک حرف از آن را فراموش نکرد. (314)

259- مسئله رد الشمس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام صادق علیه السلام می فرماید: یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بیرون شهر مدینه (315) بعد از ظهر خسته بود سر خود را در دامن امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت و خوابید مقداری خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طول کشید که به حسب پاره ای از روایات وقت فضیلت نماز عصر گذشت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مبتلا شد بین دو کار؛ یکی خواندن نماز عصر و یا استراحت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ حضرت علی علیه السلام هیچ حرکتی نکرد تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواب راحتی کرده باشد وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خواب بیدار شد علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من نماز عصر را نخوانده ام.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی! برخیز و رو به آفتاب بایست و اول سلام کن، بعد از او بخواه تا با تو سخن بگویم بعد از او درخواست کن که برگردد در موضع اقامه نماز عصر؛ تا تو بتوانی نماز را به وقت فضیلت آن بخوانی.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام کردن به آفتاب را گفت: یا اباالحسن بگو: السلام علیک یا خلق الله وقتی علی علیه السلام به آفتاب سلام کرد، از آفتاب صدا بلند شد فقلت، علیک السلام یا اول یا آخر یا ظاهر و یا باطن، من ینجی محبیه و یوبق مبغضیه؛ سلام بر تو ای اول و ای آخر و ای ظاهر و ای باطن؛ خدای

عالم دوست تو را نجات می دهد و دشمن ترا هلاک می کند. آنگاه آفتاب برگشت و این فضیلتی است بنام ردالشمس که اختصاص به آن حضرت دارد البته مسئله برگشت آفتاب برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز یکبار در راه جنگ صفین برای امام اتفاق افتاده است سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی علیه السلام بگویم آنچه را که آفتاب به تو گفت: یا خودت می گویی حضرت عرض کرد: اگر شما بفرمائید شیرین تر است حضرت فرمود: خورشید به تو گفت: یا اول یا آخر یا ظاهر و یا باطن آیا می دانی یعنی چه؟ یعنی: یا اول من آمن بالله و رسوله یعنی، ای کسی که تو اول مؤمن بخدا و رسولش هستی و انت الاخر آخرین کسی که با من عهد می بندی و من از دنیا می روم تو هستی (در نفس آخر؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرش در دامن علی علیه السلام بود و از دار دنیا رفت).

انت الظاهر علی جان تو کسی هستی که آیات خدا را ظاهر می کنی (هر که علی علیه السلام را شناخت خدا را شناخته است)

انت الباطن علی جان تو کسی هستی که آیات خدا را ظاهر می کنی (هر که علی علیه السلام را شناخت خدا را شناخته است)

انت الباطن یعنی توئی آن پنهانی که کسی حقیقت ترا نفهمید؛ یا علی علیه السلام کسی تو را نشناخت غیر از من و حق تعالی؛ چنانچه کسی نشناخت خداوند را جز من و تو. (316)

260- حيله گر در دام خود افتاد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هنگامی که اسلام در مدینه به اوج خود رسید عبدالله بن ابی که از روسای یهود بود نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حسادت می ورزید عبدالله در صدد قتل حضرت بر آمد لذا به بهانه جشن عروسی دخترش، ولیمه و طعامی تهیه نمود و حضرت

رسول ﷺ و اصحابش، از جمله امیرالمؤمنین علی عليه السلام را نیز دعوت کرد و در میان صحن خانه خود چاله ای حفر کرد و داخل آن چاله را پر از شمشیر و نیزه های زهرآلود نمود و روی آن را با فرش پوشانید و جمعی از یهودیان را هم با شمشیرهای برهنه و زهر آلود پنهان نمود که وقتی آن حضرت و اصحابش پا روی آن حفره گذاشتند و در حفر افتادند آنها نیز با یک حمله همه را از بین ببرند هم چنین در طعام میهمانی خود زهر ریختند تا بتوانند از طرق مختلفی به هدف پلید خودشان برسند قبل از آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم م لئو و اصحاب آن حضرت؛ جبرئیل نازل شد و گفت: خداوند متعال می فرماید: به خانه عبدالله بن ابی برو و هر کجا را به اصحابت نشان داد بنشینید و هر غذایی که نزد شما گذاشت تناول نمایید که من شما را از شر و کیدی حفظ خواهم کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش وارد منزل او شدند آن ملعون آنها را دعوت کرد تا در صحن خانه بنشینند نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با همه یارانش روی فرشی که زیرش گودال بود نشستند عبدالله از اینکه آنها در گودال نیفتادند بسیار تعجب کرد چون از این راه ناامید شد طعام مسموم شده را آورد تا شاید به هدف خود برسد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علی عليه السلام فرمود: این دعا را بخوان و خودش هم خواند، دعا این بود:

بسم الله الشافی بسم الله الکافی بسم الله المعافی بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیئی و لا داء فی الارض و لا فی السماء و هو السميع العليم

سپس همه آنها غذا را خوردند و از آن مجلس بیرون آمدند عبدالله وقتی دید آن طعام مسموم ضرری به آنها نرسانید چنین گمان نمود که اشتباه کرده و زهر را در آن طعام نریخته اند، برای همین به افرادی که با شمشیرهای زهرآلود آماده کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند امر کرد که تا از باقیمانده غذا بخورند از طرفی دختر

عبدالله که خود در توطئه قتل نقش داشت از آنجا که از فرو رفتن فرش تعجب کرده بود، رفت و روی فرش نشست که ناگهان به گودال افتاد و کشته شد و از آن طرف تمام یهودیانی که طعام باقیمانده را خوردند همه آنها نیز کشته شدند عبدالله بعد از این واقعه به تمام اقوام خود دستور داد که این ماجرا را برای کسی نقل کنند بدینسان مراسم عروسی که آن ملعون برای دخترش ترتیب داده بود تبدیل به عزا شد زمانی که خبر واقعه به پیامبر ﷺ رسید از عبدالله علت فوت آنها را پرسید، عبدالله گفت: دخترم از پشت بام افتاده و افراد دیگر به مرض اسهال مرده اند. (317)

261- رمضان نشانه ضیافت الله

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سه نفر از خارج مدینه می خواستند خدمت رسول خدا ﷺ برسند شبانه وارد مدینه شدند و گفتند: اگر بخواهیم هر سه نفر ما میهمان رسول خدا ﷺ باشیم ممکن است سبب مزاحمت ایشان بشود بنابراین یکی از آنها گفت: من به منزل پیغمبر ﷺ می روم، دومی گفت: من هم به منزل علی ع می روم، سومی گفت: من هم به مسجد می روم تا میهمان خانه خدا باشم. فردا هر سه نفر آنها در مسجد جمع شدند و یک به یک ماجرای شب گذشته خویش را تعریف کردند میهمان پیامبر ﷺ گفت: رسول خدا ﷺ مرا در خوراک شیر خودش شریک کرد و سیر شدم و خوابیدم. دومی گفت: من هم با علی ع هم خوراک شدم و سیر شده و خوابیدم. سومی گفت: من هم گرسنگی کشیدم و درست خوابم نبرد: در این هنگام وحی بر پیغمبر ﷺ نازل شد که به میهمان ما بگو: اگر پذیرایی بهتر از گرسنگی بود ما از تو پذیرایی می کردیم (318)

262- اشدء اعلى الكفار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در جریان فتح مکه که در سال هشتم هجرت واقع شد دو نفر از کافران که هنوز تسلیم نشده بودند با علی علیه السلام رخ به رخ شدند و از دست آن حضرت فرار کردند این دو نفر یکی هبیره بن وهب شوهر ام هانی خواهر امام علی علیه السلام بود ⁽³¹⁹⁾ و دیگری پسر عموی هبیره بود. علی علیه السلام این دو نفر را تعقیب کرد این دو نفر به خانه ام هانی آمده و خود را در آن خانه مخفی ساختند.

علی علیه السلام در حالی که شمشیر در دست داشت به دنبال آن دو نفر به در خانه ام هانی خواهر خود رسید، ام هانی که هشت سال بود برادرش علی علیه السلام را ندیده بود در برابر او ایستاد و گفت: از این دو نفر چه می خواهی؟

علی علیه السلام دست رد به سینه ام هانی زد و او را رد کرد تا آن دو نفر را طبق دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردن بزند، ام هانی به علی علیه السلام گفت: آیا می خواهی وارد خانه ام شوی و حریم و احترام مرا بشکنی و شوهرم را بقتل برسانی تو پس از هشت سال، از من واهمه نمی کنی؟!

حضرت علی علیه السلام که پیوند مکتبی را بر پیوند نسبی مقدم می داشت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خون این دو نفر را هدر دانسته بنابراین به ناچار باید فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در مورد قتل این دو نفر اجرا کنم پس از این جریان ام هانی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و دید آن حضرت غسل می کند و دخترش حضرت زهرا علیها السلام با گرفتن پارچه بلندی آن حضرت را پوشانده که کسی آن حضرت را هنگام غسل نبیند.

آن حضرت پس از غسل هشت رکعت نماز خواند و پس از نماز ام هانی را دید و فرمود: به به! خیر مقدم ام هانی! چه موجب شده که اینجا آمده ای؟

ام هانی جریان برخوردار شدید علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بازگو کرد در این هنگام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از راه رسید، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا او را دید لبخندی زد و فرمود: با ام هانی چه کردی؟ بعدها شوهر ام هانی به نجران گریخت و در همانجا در حال کفر مرد و پسر عموی او برگشت و دیگر کسی متعرض او نشد. (320)

263- نزول فرشتگان در شب قدر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عصر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، هر گاه عمر و ابوبکر به حضور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می آمدند می دیدند که آن حضرت سوره قدر را با خشوع و گریه قرائت می کند و آنرا با حالی جانسوز می خواند عمر و ابوبکر عرض کردند: ای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! چقدر دلت هنگام قرائت این سوره می سوزد؟ چرا؟

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود برای آنکه در شب قدر چشمم فرشتان را دیده و دلم فهمیده است و برای آنچه که دل این شخص (اشاره به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از من در شب قدر آن را می فهمد و در می یابد، می گیرم.

عمر و ابوبکر عرض کردند: مگر شما در شب قدر چه دیده اید و او (علی عَلَيْهِ السَّلَامُ) در آن شب چه می بیند؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روی زمین برای آنها نوشت تنزل الملائكة والروح فیها باذن ربهم من کل امر

آنگاه فرمود: پس از آنکه خداوند می فرماید: برای تقدیر هر کار آیا دیگر چیزی باقی می ماند؟ عمر و ابوبکر عرض کردند نه، چیزی باقی نمی ماند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آیا می دانید، که شخصی که هر امری بر او نازل می شود کیست؟ آنها عرض کردند: او تو هستی، ای رسول خدا. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آری، ولی آیا بعد از رحلت من نیز شب قدر وجود دارد؟ آنها گفتند: آری وجود دارد؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آیا بعد از من باز در شبهای قدر آن امر (تقدیر

کارها) نازل می شود؟ عمر و ابوبکر گفتند: آری؛ پیامبر ﷺ فرمود: بنابراین بعد از من نزول هر چیزی در شب قدر بر چه شخصی است؟

عمر و ابوبکر گفتند: نمی دانیم آنگاه پیامبر ﷺ دست مبارک خود را بر سر علی ع نهاد و فرمود:

ان لم تدر یا فا در یا هو هذا من بعدی، اگر نمی دانید، اینک بدانید، آن شخص بعد از من این اشاره به علی ع است!

264- انار بهشتی برای وصی پیامبر ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روی جبرئیل دو انار برای رسول خدا ﷺ آورد پیامبر ﷺ یکی از آن انارها را خورد و انار دیگر را دو نصف کرد، نیمی از آن را خود خورد و نیم دیگر را به علی ع داد و آن حضرت آن را خورد سپس پیامبر ﷺ به علی ع فرمود:

برادرم! آیا می دانی این دو انار چه بود؟ علی ع عرض کرد: نه نمی دانم پیامبر ﷺ فرمود: انار اولی نبوت بود که مخصوص من است و تو از آن بهره ای نداری ولی دیگری علم و دانش بود که تو در آن با من شریک هستی (321)

265- کیفر زنان گناهکار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرالمؤمنین علی ع فرمود: روزی من و فاطمه ع به محضر رسول اکرم ص رسیدیم. حضرت را ناراحت و گریان دیدیم. گفتیم ای رسول خدا ص چه چیز سبب ناراحتی شما شده؟ حضرت فرمود: یا علی! شبی که من به آسمانها رفتم بعضی از زنهای امتم را دیدم که از موی سر، آنها را آویخته اند و با آتش عذاب می کردند و مغز سر آنها می جوشید.

زنی را دیدم که از زبانش آویزان کرده بودند و از حمیم به گلوی او می ریختند زنی را دیدم که از پستانش آویخته آویخته بودند و گوشت بدن خود را می خورد و در میان آتش می سوخت.
زنی را دیدم که پاهای او را به پستانش بسته و عقرب و مارها را به بدن او مسلط ساخته بودند...

حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد، پدر! گناه این زنان چه بوده است؟
حضرت فرمود: آن زنی که از موی سرش آویخته بودند زنی است که موی سرش را در دنیا نامحرم نمی پوشانده و آن زنی که از زبان آویزان بود زنی است که شوهر خود را با زبان آزار می داده.
و آن زنی که از پستانش آویخته بود، زنی است که شوهرش را در فراش و رختخواب اطاعت نمی کرده.

و اما زنی که دست و پای او را بسته بودند و مار و عقرب بر او مسلط شده بود زنی است که وضو و نماز را سبک می شمرد و لباس و خانه اش را از نجاست پاک نمی کرده و غسل جنابت و حیض و نفاس را انجام نمی داده... (322)

266- نخل خرما ی صیحانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از علمای شافعی و همچنین شیعی نقل شده که: روزی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علی علیه السلام از نخلستان مدینه رد می شدند. از دور درخت نخلی صیحه زد: هذا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ای الله صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خداست و تا علی علیه السلام نزدیک درخت شد آن درخت خرما صدایش بلند شد: و هذا علی ولی الله سید الوصیین و امام الائمه الهادین المهدیین.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مقداری از خرماى آن درخت را میل فرمود و نام آن درخت خرما را صیحانی گذاشت و اکنون نیز بهترین خرماى مدینه النبى خرماى نخل صیحانی است. (323)

267- انتقال اسرار الهی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ام سلمه می گوید: روزی که نوبت من بود رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حجره من آید با علی عَلِيٌّ وارد حجره من شد و در حالی که دست به دست هم داده بودند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست بر دوش علی عَلِيٌّ گذاشت و به من فرمود: ای ام سلمه! لحظه ای از حجره بیرون برو و خانه را برای ما خلوت کن، ام سلمه می گوید: من بیرون رفتم و آنها داخل حجره شدند و نزد هم نشستند و با هم آهسته صحبت آغاز کردند و من صدای آنها را می شنیدم ولی سخن آنها را نمی فهمیدم تا اینکه روز به نیمه رسید پس من به در حجره رفتم و سلام کردم حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: به مکان اول خود بازگرد، من بازگشتم و آنها را تنها گذاشتم بعد از مدتی بار دیگر همین کار را کردم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همان جواب را به من داد بار دیگر من رفتم بر در حجره که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همان فرمود: داخل شو، علی عَلِيٌّ دست خود را به زانوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گذاشته بود و با یکدیگر صحبت می کردند به محض ورود من کلام را قطع کردند حضرت امیر عَلِيٌّ برخاست و رفت. رسول خدا به من فرمود: که ای ام سلمه! جبرئیل از طرف خدا نازل شده بود و به من دستور داد که چون بعد از تو علی جانشین و وصی تو است بگو به او آنچه را که بعد از تو تا روز قیامت واقع خواهد شد، آگاه باش خدای تعالی برای امتی پیغمبری انتخاب نمود و برای هر پیغمبری وصی معین فرمود پیغمبر این امت من هستم و علی عَلِيٌّ وصی من می باشد (324)

268- شفاء رسول خدا ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روایت است روز رسول خدا ﷺ مریض شده بود امیرالمؤمنین علی عَلِيٌّ بر بالین فرمود: یا ام ملامم اخرجی عن رسول الله؛ ای تب از بدن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بیرون برو که در همان لحظه تب از بدن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بیرون رفت و آن حضرت برخاست و نشست. (325)

269- اهل بهشت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی بن ابیطالب عَلِيٌّ روایت کرده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در روز فتح خیبر فرمود:

اگر اندیشه نمی کردم از اینکه مردم امت من در حق تو آنچه را که نصاری در حق عیسی بن مریم گفتند بگویند بگویند هر آینه امروز در فضل تو سخنی می گفتم که بر هیچ گروهی از مسلمانان نگذری مگر اینکه به خاک کفش تو تبرک جویند و به آب وضوی تو استشفاء نمایند، لکن در فضل تو کافی است که تو از من باشی و من از تو... و تو اول کسی هستی که وارد حوض من می شوی و اول کسی هستی که داخل بهشت می شوی از امت من، و شیعه تو بر منبرهائی از نور می باشند همه سیراب و خوشحال با رویهای سفید بر دور من هستند و من از آنها شفاعت می کنم...

خداوند مرا امر فرموده است که ترا بشارت دهم به اینکه تو و عترت تو در بهشت خواهند بود و دشمن تو در جهنم است و دشمن تو وارد حوض من نشود...

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: من به سجده افتادم و خدای را حمد کردم به آنچه به من احسان فرموده از اسلام و قرآن و از اینکه مرا دوست خاتم النبیین صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گردانید ⁽³²⁶⁾

270- از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اطاعت کنید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس از آنکه پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از سفر مکه و حجة الوداع به مدینه بازگشت به منزل ام سلمه وارد شد و در حدود یکماه در منزل بود و بیشتر ایام خود را با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خلوت می ساخت و منزل سایر زوجات خود نمی رفت. عایشه و حفصه به پدران خود شکایت کردند و گفتند: که علت اعراض رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نمی دانیم چیست، پدران آنها گفتند: شما بهتر می توانید این راز را کشف کنید.

عایشه به منزل ام سلمه آمد پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دید که با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هر دو در یک اتاق هستند. پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از عایشه پرسید برای چه کاری آمدید؟ عایشه علت اعراض و دوری کردن از سایر (زوجات در صورتی که خلافتی از آنان سرزده است) را سؤال کرد؟ پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جواب او گفت: اگر راست می گویی پس چرا امری که بتو گفته بودم و سفارش در کتمان و مخفی داشتن آن را به تو کردم بر خلاف دستور من رفتار کردی، بدان و باخبر باش که هم تو از زمره هلاک شدگان و زیان کاران هستی و هم کسانی که در این کار تصمیمی گرفته اند.

بعد از آمدن عایشه به منزل ام سلمه پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ام سلمه گفت: که سایر زنان را خبر کند تا در این منزل جمع شوند وقتی همه زوجات پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در

خانه حاضر شدند، رسول خدا ﷺ به آنان گفت: که گوش دهید و حرفهای مرا همگی بشنوید و اطاعت کنید

این شخص علی بن ابیطالب علیه السلام برادر و وصی و قائم بر شما و امت من است بعد از من باید از علی علیه السلام اطاعت کنید و مخالفت او را نکنید و هر کس با او مخالفت کند هلاک خواهد شد، سپس به علی علیه السلام فرمود: یا علی! این زنان را به تو می سپارم و باید از آنان محافظت و نگهداری کنی و هر گاه یکی از آنان با تو مخالفت کرد فوراً او را از خود دور کن.

بعد از صحبت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عایشه سخن گفت و عرض کرد: تاکنون در کدام یک از امور مخالفت با تو کرده ایم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: که اول مخالفت را تو نمودی و آن راز را که سفارش کتمان کردن آن را به تو کرده بودم فاش کردی، بخدا قسم! که بعد از من تو مخالفت از دستور من خواهی کرد و از خانه من بیرون خواهی رفت در صورتی که یک عده از مخالفین را دور خود جمع نموده و در صدد مخالفت با من و گفته های خداوند بر خواهی آمد ⁽³²⁷⁾.

271- لقب امیرالمؤمنین برای علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حذیفه می گوید: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قبل از رسیدن آیه حجاب مردم پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و آمد می نمودند و هر وقت که می خواستند نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می رفتند، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را نهی کرد از اینکه وقتی دحیه نزد پیغمبر است نزد او حاضر شدند (مراد از دحیه نام شخصی از طایفه کلبی بود که در نهایت خوش صورتی قرار داشت که جبرئیل به قیافه او ظاهر می گردید) حذیفه می گوید: روزی بواسطه مطلبی من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم وقتی وارد شدم جلو در پرده ای بود وقتی پرده را بالا زدم دحیه را

دیدم لذا فوراً از نزد حضرت بواسطه حضور جبرئیل خارج شدم در بین راه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را دیدم حضرت از من سؤال کرد من هم کیفیت مطلب را به او گفتم و از حضرت خواستم تا سؤال مرا از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کند علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مرا همراه خود برد سپس وارد خانه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شدیم، من دم در نشستیم و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد خانه شد و سپس سلام کرد من شنیدم که جبرئیل جواب سلام او را داد و جواب او را به این جمله داد و عليك السلام یا امیرالمؤمنین جبرئیل از نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رفت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مرا صدا زد و من وارد خانه شدم.

آنگاه دیدم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: ملائکه و آسمان ها قبل از اینکه اهل زمین ترا به این اسم بنامند ملائکه آسمان ها بر تو سالم می رسانند و ترا به این اسم که امیرالمؤمنین است نامیدند؛ ای علی، جبرئیل این اسم را از طرف خداوند آورد و به من گفت که به مسلمین امر کنم بعد از این ترا به این اسم بخوانند و من ان شاء الله این امر را به تمام مردم ابلاغ خواهم کرد. که روز بعد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این امر الهی را به مردم رساند و دستور داد همه به حضرت این گونه سلام دهند. ⁽³²⁸⁾

272- بت فلس شکسته شد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در سال نهم هجری پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گروهی از سربازان اسلام را به سرداری امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به سوی قبیله طی ⁽³²⁹⁾ نزدیک سرزمین اردن فعلی فرستاد تا آنها را به آئین اسلام دعوت کند و بت معروف آنها را به نام فلس نابود سازد.

امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز آنها را دعوت فرمود و چون پذیرفتند با آنها جنگ کرد و بت آنها را درهم شکست و دو شمشیر قیمتی به اسامی مخدوم و رسوب که بت

پرستان به بت خانه هدیه کرده بودند و به پیکر آن بت آویخته بودند را با سایر غنائم و اسیران جنگی به مدینه آورد (330)

273- علی عَلَيْهِ السَّلَام شرش را کم کن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عقبه ابن ابی معیط قبل از ظهور اسلام در مکه همسایه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود ولی بعد از اینکه کار پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بالا گرفت و بر ضد بت پرستی قریش قیام کرد او نیز از افراد سرشناسی بود که به مخالفت آن حضرت برخاست و چون همسایه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود بیش از همه حضرت را می آزد و حتی روزی با کمال بی شرمی آب دهان خود را به صورت مبارک پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افکند.

روزی پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای عقبه! گویا می بینم که چون از مکه خارج شوی گردنت را بزنیم و بارها رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: من در میان دو همسایه شرور، ابولهب و عقبه بن ابی معیط قرار گرفته بودم. تا اینکه عقبه در جنگ بدر اسیر شد و به فرمان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام شر او را از سر همه کم کرد و گردن او را با شمشیر خود زد، ولید نیز پسر آن ملعون است که در زمان عثمان بواسطه اینکه برادر مادری عثمان بود به استانداری کوفه منصوب شد و در حال مستی به نماز جماعت حاضر شد که این شخص خبیث نیز علی رغم میل عثمان توسط بازوان حیدری علی عَلَيْهِ السَّلَام حد شرابخور بر او جاری شد.

274- شجاعت علی عَلَيْهِ السَّلَام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابودائل نقل می کند: روزی همراه عمر بن خطاب بودم که گفت: نزدیک بیا تا از شجاعت و دل آوری علی علیه السلام برای تو بگویم او می گوید: من نزدیک او رفتم و آنگاه گفت:

ما در جنگ احد با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم پیمان بستیم که از مقابل دشمنان فرار نکنیم و هر کس از ما فرار کند او گمراه است و هر کدام از ما کشته شد او شهید است و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرپرست او خواهد بود در حین جنگ ناگهان صد فرمانده دل آور از دشمن که هر کدام آنها دارای صد نفر جنگجو بودند دسته دسته به ما حمله نمودند به طوری که ما توان جنگی خود را از دست دادیم و با آشفته‌گی تمام از میدان جنگ فرار کردیم.

علی علیه السلام را در این میان دیدیم که مانند شیر پنجه افکن مقداری ریگ از زمین برداشت و به صورت ما ریخت و گفت:

زشت و بریده و پوشیده باد روی شما! به کجا فرار می کنید؟ آیا به سوی جهنم می گریزید؟

ما به میدان برگشتیم علی علیه السلام بر ما حمله کرد و در دستش شمشیری بود که از آن خون می چکید! فریاد زد: شما بیعت کردید و بیعت شکنی نمودید سوگند به خدا شما سزاوارتر از کفاران به کشته شدن هستید. به چشم هایش که نگاه کردم، دیدم گویی مانند دو مشعل زیتون بودند که آتش از آن شعله می کشید و یا مانند دو ظرف پر از خون، یقین کردم به طرف ما که می آید همه ما را خواهد کشت من از همه اصحاب زودتر به سوی شتافتم و گفتم:

ای ابوالحسن خدا را! خدا را! عرب ها در جنگ گاهی فرار می کنند و گاهی حمله می آورند و حمله جدید خسارت فرار را جبران می کند.

گویا خود را کنترل کرد و چهره اش را از من برگردانید از آن وقت تاکنون همواره آن وحشتی که آن روز هیبت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر دلم نشسته هرگز فراموش نکرده ام. ⁽³³¹⁾

275- یا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در چه حالی؟!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ خدمت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از حضرت پرسید: ای ابوالحسن! در چه حالی؟ حضرت عرض کرد: در حالی که هشت طلبکار دارم:

خدا واجبات دین را طلب می کند، شما مستحبات، و نویسندگان عمل، راستگویی، فرشته مرگ روح، عایله غذا، شیطان گناه، نفس لذت، و دنیا تمایل و رغبت. ⁽³³²⁾

276- صاحب سر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ سوار بر مرکب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از محلی عبور می کرد که گذرش بر گروهی افتاد که سلمان فارسی در میان آنان نشسته بود. سلمان به آنها گفت: آیا بر نمی خیزید تا دامان این مرد را بگیرید و از او پرسش کنید؟

به خدائی که دانه را شکافت و جانداران را آفرید هیچ کس را به راز پیامبرتان خبر ندهد جز او، و همانا که عالم روی زمین و موجب قوام و استواری آن است و زمین با اوست که آرامش می یابد و اگر او را از دست بدهید هر آینه علم را از دست داده اید... ⁽³³³⁾

277- برگشت خورشید به خاطر علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عروة بن عبدالله بن قشیر جعفی می گوید: بر فاطمه دختر علی بن ابیطالب وارد شدم در حالی که او پیر زنی کهنسال بود... سپس او گفت: اسماء بنت عمیس به من خبر داد که: خداوند به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم وحی فرستاد و آن وحی وجود حضرت را فرا پوشاند، و علی بن ابیطالب علیه السلام با لباس خود آن حضرت را پوشاند و وحی به طول انجامید تا حدی که آفتاب غروب کرد، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حالش بجا آمد و وحی الهی قطع شد به علی علیه السلام فرمود: یا علی آیا نماز عصر خود را خوانده ای؟

علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله سر گرم کار شما بودم و نماز را با ایما و اشاره خواندم (در آخر وقت آن)، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایلیعه لوم لبو به خداوند عرض کرد: پروردگارا! آفتاب را بر علی بن ابیطالب بازگردان. در آن وقت آفتاب غروب کرده بود، پس آفتاب مجدد بازگشت به حدی که نور آفتاب به اطاق من و نصف مسجد رسید. آنگاه علی علیه السلام نماز عصرش را خواند. (334)

278- سلام علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابوالهیثم بن تیهان انصاری می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد آنها آفرید، و آنها را به عرش آویخت و به آنان دستور داد تا بر من سلام و درود بفرستند و از من اطاعت کنند، بعد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اولین کسی که از مردان بر من سلام کرد و از من طاعت کرد روح علی بن ابیطالب علیه السلام بود.

279- پیغام منافقان کافر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابان بن تغلب می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از طرف گروهی از طایفه قریش این خبر رسید که گفته اند: محمد چنین پیداشته که امر خلافت و حکومت (امامت و ولایت) را در میان خاندان خود محکم و پا برجا ساخته است؟!

پس چون محمد بمیرد آن را از چنگ خاندان او بیرون خواهیم آورد، و بدست غیر آنان خواهیم سپرد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد و در محلی که آنها آنجا گرد آمده بودند ایستاد و فرمود: ای گروه قریش! چگونه خواهید بود آنگاه که پس از من کافر شوید، سپس مرا در میان لشکری از یارانم ببینید که شمشیر به رویتان کشید، گردنهای شما را با شمشیر می زنم؟ جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: ای محمد پروردگارت سلامی می رساند و می فرماید:

بگو: ان شاء الله (یا من این کار را خواهم کرد) یا علی بن ابیطالب علیه السلام آنگاه

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ان شاء الله ... (335)

280- سعادت مند واقعی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلمان فارسی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز عرفه (نهم ذی حجه) بیرون شد و فرمود: ای مردم خداوند در این روز به شما افتخار و مباحثات کرد تا همگی شما را عموماً و علی بن ابیطالب علیه السلام را خصوصاً مورد بخشایش خویش قرار دهد.

سپس فرمود: ای علی نزدیک من بیا، علی علیه السلام نزدیک رفت، پیامبر اسلام دست او را گرفت و فرمود: همانا سعادت مند واقعی کسی است که پس از

من اطاعت تو را کند و تو را دوست بدارد، و همانا بدبخت، واقعی کسی است که پس از من با تو مخالفت کند و به دشمنی با تو پردازد. (336)

281- وصی شما کیست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: روزی خدمت رسول خدا ﷺ مشرف شدم و عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ وصی شما کیست؟ آن حضرت ده روز از جواب گفتن خودداری نمود و به من پاسخی نداد، آنگاه بعد از آن ده روز به من فرمود: ای جابر تو را از آنچه پرسیدی خبر ندهم؟ گفتم: پدر و مادرم فدایت، به خدا سوگند چنان از دادن پاسخ خودداری فرمودی که پنداشتم بر من خشم گرفته ای.

حضرت فرمود: ای جابر بر تو خشم نگرفتم ولیکن منتظر بودم که از آسمان برایم خبر رسد جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: همانا علی بن ابیطالب وصی و جانشین تو بر خاندان و امت تو است و او همان کسی است که ناهلان را از کنار حوض کوثر عقب براند و او پرچمدار توست که در راه بهشت پیشگام تو خواهد، جابر عرض کرد: ای پیامبر خدا ﷺ نظرتان این است که با کسی که به این مطلب ایمان نیاورد کار زار کنم؟

حضرت فرمود: آری، ای جابر او در این جایگاه قرار داده نشده مگر به این خاطر که از وی پیروی شود پس هر کس که از او پیروی کند فردای قیامت با من است، و هر کس با او مخالفت کند هرگز در کنار حوض کوثر بر من وارد نخواهد شد. (337)

282- خدایا من علی عَلَيْهِ را دوست دارم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شهر بن حوشب گوید: از ابا امامه باهلی شنیدم که می گفت: واللّٰه، شکوت و بزرگی مقام ظاهر معاویه مرا از گفتن حق درباره علی عَلَيْهِ باز نمی دارد. از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می فرمود: علی عَلَيْهِ از همه شما برتر است، و داناترین شما در دین و بیناترین شما به سنت من است، و از همه شما بیشتر و بهتر آن گونه که سزاوار است، کتاب خدا را قرائت می کند، بار خدایا! من علی را دوست دارم تو نیز دوستش بدار، بار خدایا! من علی را دوست دارم تو نیز دوستش بدار ⁽³³⁸⁾

283- ظرف پر از آب شد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عَلَيْهِ می فرماید: در برخی از جنگها در حالی که آب تمام شده بود رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرا ماءمور ساخت و فرمود: ای علی ظرفی برایم بیاور، وقتی آن ظرف را برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آوردم دست راست خود را به همراه دست من در ظرف گذاشت آنگاه فرمود: بجوش؛ آنگاه آب از میان انگشتان ما جوشید و بر آمد و ظرف پر از آب شد. ⁽³³⁹⁾

284- فرمان جنگ گرفت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عَلَيْهِ می فرماید روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من فرمود: به زودی با پیمان شکنان (ناکثین) و ستمگران (قاسطین) و از دین بیرون رفتگان (مارقین) خواهی جنگید، هر کدامشان با تو بجنگند برای تو در برابر هر یک نفر از آنان

شفاعت صد هزار نفر از شیعیان خواهد بود علی عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کردم: ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیمان شکنان کیستند؟ حضرت فرمود: طلحه و زبیر به زودی در حجاز با تو بیعت می کنند و در عراق پیمان می شکنند، وقتی چنین کردند با آنها نبرد کن که در جنگ با آنان پاکی و طهارتی برای اهل زمین است.

آنگاه عرض کرد: یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ستمگران کیستند؟

حضرت فرمود: معاویه و یارانش

سپس گفتم: از دین بیرون رفتگان کیستند؟

حضرت فرمود: یاران ذوالثدیه و آنان از دین همچون تیر از کمان بیرون می روند، آنان را بکش که در کشتن آنان فرج و گشایش برای اهل زمین است و عذابی شتابان بر آنان از برای دین بیرون رفتگان است؛ و اندوخته ای برای تو در نزد خدای عزیز و چلیل در روز رستخیز است. ⁽³⁴⁰⁾

285- از سنگ آب جوشید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: در یکی از جنگها رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بی آب ماند و به من گفت: ای علی، نزد آن صخره سنگ برو و بگو من فرستاده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستم برای من آب روان علی عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: سوگند به خدائی که او را به نبوت گرامی داشت وقتی پیغلم را به آن سنگ رساندم در سنگ زائده های مثل پستان گاو پیدا شد و از هر پستان آب جاری گردید، وقتی این را مشاهده کردم به خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شتافتم و به او خبر دادم.

رسول خدا ﷺ فرمود: ای علی برو و از آن آب بردار، و مردم نیز آمدند و مشکها و آفتابه های خود را پر کردند و چهارپایانشان را آب دادند و خود از آن نوشیدند و وضو ساختند. (341)

286- وحی الهی بریده شد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبدالله بن عباس می گوید: چون رسول خدا ﷺ وفات یافت کار غسل او را امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بدست گرفت و عباس و پسرش، به همراه فضل با آن حضرت بودند، چون علی علیه السلام از غسل پیامبر ﷺ فراغت یافت، کفن را از چهره مبارک رسول خدا ﷺ کنار زد و گفت: پدر و مادرم فدایت، پاکیزه زیستی و پاکیزه بدرود گفتی، با مرگ تو چیزی از ما بریده شد که با مرگ هیچ یک از انبیاء گذشته بریده نشد، و آن نبوت و اخبار آسمانی و وحی الهی است... پدر و مادرم فدایت ما را به نزد خدایت یادآور و ما را وجهه همت خود دار سپس خود را به روی بدن آن حضرت انداخت و صورتش را بوسید و کفنش را به رویش کشید (342)

287- صدیق اکبر نزد پیامبر ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کعب الحبر می گوید: عبدالله بن سلام؛ قبل از آنکه مسلمان شود روزی به حضور رسول خدا ﷺ شرفیاب شد و به آن حضرت عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ علی بن ابیطالب علیه السلام در میان شما چه نام دارد؟ پیامبر اسلام ﷺ به او فرمود: علی بن ابیطالب در نزد ما صدیق اکبر (بزرگ و راستگو) نام دارد.

عبدالله عرض کرد: گواهی می‌دهم که معبودی جز الله نیست و محمد
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسول خداست، و...

همانا من در تورات یافته‌ام که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبر رحمت است و علی عَلِيٌّ
بر پا دارنده حجت دلیل خداست. (343)

288- تو حزب خدائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت رضا عَلِيٌّ از پدران بزرگوارش و از امیرالمؤمنین علی عَلِيٌّ روایت
کرده که فرمود: روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من فرمود:

یا علی! این دین با تو شروع شده و بدست تو پایان می‌پذیرد، صبر را پیشه
سازید که سرانجام امور از آن پرهیزکاران است، شما حزب خدائید و دشمنانتان
حزب شیطان، خوشا به حال آنکس که از شما فرمان برد، و وای بر آنکس که
شما را نافرمانی کند، شما حجت و دلیل خدا بر آفریدگانش و دستاویز محکم
خدائید. پس هر کس به آن دستاویز چنگ زند هدایت یافته و آن کس که آن
ریسمان را رها سازد گمراه گردد من از خداوند بهشت را برایتان درخواست می
کنم... (344)

289- قلب با ایمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی میمونه همسر پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: ای رسول خدا! من از میان
اصحاب تو! تنها تعداد کمی را می‌شناسم که علی بن ابیطالب عَلِيٌّ را دوست
بدارند، حضرت فرمود: همان جمع کم مؤمنین؛ (در حقیقت) زیاد هستند. تو از
اینها کدامشان را می‌شناسی؟

میمونه گفت: اباذر و مقداد و سلمان را می شناسم و شما می دانی که من نیز علی علیه السلام را به خاطر محبت شما به او، و دلسوزی علی بن ابیطالب علیه السلام نسبت به شما، دوست دارم.

حضرت فرمود: راست گفתי. تو قلبت را خداوند به ایمان آزموده است. ⁽³⁴⁵⁾

290- پاک و پاکیزه و معصوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن بابویه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: روزی با حسنین علیهم السلام و فاطمه علیها السلام حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حجره، ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدیم جبرئیل آمد و آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا را نازل نمود آن حضرت فرمود: ای علی علیه السلام این آیه در شائن تو و فاطمه علیها السلام و حسنین علیهم السلام و ائمه از فرزندان حسین علیه السلام نازل شده علی علیه السلام می فرماید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: ائمه بعد از شما چند نفر هستند حضرت فرمود: دوازده نفر، که اولی آنها تو هستی و بعد از تو حسن و حسین علیهم السلام و علی فرزند حسین و یک بیک اسامی ایشان را بیان نمود تا حضرت حجة علیه السلام و فرمود: اسامی تمام شما بر ساق عرش نوشته شده در شب معراج پروردگار به من فرمود: اینها نام اوصیاء و ائمه بعد از تو می باشند همه ایشان پاک و پاکیزه و معصوم هستند و دشمنان آنها ملعونند. ⁽³⁴⁶⁾

291- شمشیر از پی حق می زخم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد از جنگ علی بن ابیطالب علیه السلام با عمرو بن عبدود در جنگ خندق، حضرت علی علیه السلام سر عمرو بن عبدود را جلو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند آنگاه مسلمانان در اطراف علی علیه السلام جمع شدند و دست و صورت آن حضرت را

بوسیدند عمر بن خطاب جلو رفت و به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد: یا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ چرا زره عمرو بن عبدود را از تنش به عنوان غنیمت بیرون نیاوردی؛ کسی در بین اعراب چنین زره ی مانند آن ندارد.

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: نخواستم هتک حرمت او بشود، در آنوقت بود که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: بشارت باد بر تو ای علی! اگر تمام اعمال مسلمانان تا روز قیامت با عمل تو مقایسه شود عمل تو بر تمام آن اعمال برتری و فضیلت دارد؛ آنگاه وقتی که خبر قتل عمرو بن عبدود به خواهرش رسید خواهرش سؤال کرد چه کسی جرات کرد آن دلاور نامی عرب را به قتل برساند؟ گفتند: علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ .

جواب داد چون مرگش به دست انسان کریمی واقع شد. من بر او گریه و زاری نمی کنم. (347)

292- صلوات بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در اصول کافی در ذیل آیه شریفه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی از ابن مریم انصار روایت کرده که گفت: حضور حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردم یا بن رسول الله؛ صلوات بر پیغمبر اکرم صلی الله؛ صلوات بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چگونه بود حضرت فرمود: وقتی که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بدن مقدس پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را غسل داد و کفن نموده ده نفر از اصحاب وارد شده و پیرامون بدن مطهر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دوره زده و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در وسط آنها ایستاده بود و گفت: ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما آنگاه تمام حاضرین این آیه را تلاوت کردند. (348)

293- شما مظلومید!!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن بابویه از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند آن حضرت با حال تاءثر؛ نظری به آنها نموده و فرمود: به خدا سوگند شما بعد از من ستضعفون می باشید. حضورش عرض کردند ای مولای من، مراد و مقصود از مستضعفون چیست؟

امام صادق علیه السلام می فرماید: مقصود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که آنها ائمه و پیشوا و امام همه خلائق هستند. سپس آیه و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض... را تلاوت کرده و فرمود: مفهوم و مضمون این آیه تا روز قیامت در خاندان رسالت جاری است ⁽³⁴⁹⁾.

294- علی علیه السلام جان من است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم لشکری را به فرماندهی حضرت علی علیه السلام برای یکی از غزوات فرستاد، پس از پیروزی در جنگ و در موقع تقسیم غنائم امیرالمؤمنین علیه السلام قصد داشت کنیزی را با سهی از غنائمی که نصیب حضرتش می شد خریداری نماید.

حاطب بن ابی بلتعه و بریده اسلمی حيله کردند و قیمت کنیز را زیاد کردند و در موقع برگشت به مدینه آن دو نفر به حضور پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و شروع به سعایت و بدگوئی علی علیه السلام کردند و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند: علی علیه السلام کنیزی را خریداری کرد و قیمت او را از غنائم مسلمانان پرداخت کرده است.

پیغمبر اسلام ﷺ سخت خشمناک شد و رنگ چهره مبارکش تغییر کرد و اعضاء بدنش بلرزه افتاد، آنگاه فرمود: ای بریده! چگونه رسول خدا را اذیت می کنی و حال آنکه امروز شنیدی آیه ان الذین یؤذون الله و رسوله آنگاه حضرت تا آخر آیه را قرائت فرمود:

بریده عرض کرد: من قصد آزار شما را نداشتم یا رسول الله ﷺ حضرت فرمودند: تو قصد آزار علی علیه السلام را داشتی و علی نفس من است، مگر نمی دانی من از علی، و علی از من است و هر که علی را بیازارد مرا آزرده و هر که مرا بیازارد خدا را اذیت نموده و بر خدا حتم است که آزار کننده را به عذاب دردناکی در آتش جهنم معذب بدارد.

ای بریده! تو بهتر میدانی یا خداوند؛ تو بهتر می دانی یا خوانندگان لوح محفوظ؛ تو بهتر می دانی یا فرشتگان ارحام؛ تو بهتر می دانی یا فرشتگان محافظ علی علیه السلام .

بریده عرض کرد: همه اینها از من بهتر می دانند؛ آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: چگونه علی علیه السلام را تخطئه و سعایت می نمایی او را سرزنش می کنی و در کارهایش ایراد می گیری این جبرئیل است که مزا خبر داده که فرشتگان حافظ علی علیه السلام هرگز از مان کودکی تاکنون گناهی را بر او ننوشته اند و این فرشتگان ارحام می باشند که گواهی می دهند پیش از آنکه علی علیه السلام از شکم مادر متولد شود و بعد از آن هرگز مرتکب لغزش و گناهی نشده و این قرائت کنندگان لوح محفوظ هستند که در شب معراج به من خبر دادند که در لوح محفوظ نوشته شده که علی علیه السلام معصوم است.

ای بریده! بر خلاف آنچه خداوند درباره علی علیه السلام فرموده متعرض او نشود، همانا علی؛ امیرالمؤمنین، و بزرگ نیکوکاران و یکتا سوار مسلمین و پیشرو

سفیدرویان و تقسیم کننده. بهشت و دوزخ است هیچ یک از مسلمانان حق ندارند و نباید درباره او مکر و حيله بکار برند، قدر و منزلت علی علیه السلام در پیشگاه خداوند بالاتر از قدر و منزلت تمامی مسلمانان است آیا می خواهی که ترا خبر دهم مطلبی را تا موجب روشنی دیده و قوت قلب تو و تمام مؤمنین شود!! عرض کرد: بلی حضرت فرمود: در روز قیامت در مقام سنجش اعمال، سیئات اعمال عده ای باعث سنگینی میزان گناهان آنها می شود از آنها می پرسند پس حسنات اعمال شما کجاست آنها در کمال شرمندگی عرضه می دارند که ما حسناتی نداریم. خطاب می رسد اگر شما برای خود حسناتی قائل نیستید، ما حسنات اعمال شما را می شناسیم آنگاه به باد امر می شود رقعۀ کوچکی آورد و در کفۀ حسنات آنها بگذارد، آنگاه چنان برتری بر گناهان آنها حاصل می شود که فاصله میزان آنها در بدی و خوبی به اندازه فاصله زمین و آسمان می شود آنگاه به آنها گفته می شود دست پدر و مادر و برادر و خواهر و خاصان خود را گرفته و داخل بهشت شوید اهل محشر فریاد برآوردند پروردگارا ما سیئات و بدیهای این جمع را می دانستیم ولی حسنات و خوبی های آنها را نفهمیدیم، خطاب می رسید اینها دوستداران علی علیه السلام بودند چون آنها علی علیه السلام را دوست داشتند ما هم ایشان را بدوستی خود پذیرفتیم و بدوستی و محبت علی علیه السلام گناهان ایشان را بخشیدیم و سیئات آنها را به حسنات تبدیل کردیم و بهشت را به آنها واجب کردیم. ⁽³⁵⁰⁾

295- به علی علیه السلام رجوع کن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابو اسحاق سبیبی می گوید: بر مسروق بن اجدع وارد شدم او میهمانی داشت که آنرا نشناختم و هر دو آنها مشغول غذا خوردن بودند آن میهمان گفت: من در

جنگ حنین با رسول خدا ﷺ بودم که صفیه (351) دختر حیی بن اخطب حضور پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا من چون دیگر زنان شما نیستم پدر و برادر و عموی مرا کشته اید (و من کسی را ندارم) بنابراین پس از وفات شما من به چه کسی رجوع کنم؟

حضرت فرمود: به این شخص - و با دست خود به علی بن ابیطالب

عائیه اشاره نمود. (352)

296- امام مبین علی ع است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن بابویه از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود: چون آیه و کل شیئی احصیناه فی امام مبین نازل شد، ابوبکر و عمر بن خطاب خدمت پیامبر اکرم ﷺ آمدند و عرض کردند: یا رسول الله ﷺ آیا منظور از امام مبین تورات است؟! حضرت فرمود: خیر. باز پرسیدند: آیا منظور قرآن است حضرت فرمود: خیر در همین موقع حضرت امیرالمؤمنین ع وارد جلسه شد پیامبر اسلام ﷺ فرمودند: آن امام مبین که خداوند همه چیز را در آن بیان فرمود: علی ع است که پروردگار علم هر چیزی را در وجود برادر و وصی و خلیفه بعد از من؛ علی ع به ودیعه نهاده است. (353)

297- پرسش قیامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام حسین ع می فرماید: روزی جد بزرگوام رسول اکرم ﷺ فرمود: ابوبکر به منزله گوش و عمر در حکم چشم و عثمان مانند قلب است، حضرت امام حسین ع می فرماید بر پیغمبر اکرم ﷺ فردای آن روز وارد شدم و

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز حضور داشت پس از عرض ادب از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سؤال کردم مقصود شما از فرمایش دیروزتان راجع به آن اشخاص چه بود؟ حضرت فرمود: اینها اشاره به ابوبکر و عمر و عثمان بود که در حکم گوش و چشم و قلب می باشند آنگاه روی مبارک خود را به پدرم کرد و فرمود: زود است که از آن گوش و چشم و قلب از ولایت این وصیم امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ سؤال کنند، و آنگاه این آیه را قرائت فرمود:

ان السمع و البصر و الفواید کل اولئک عنه مسئولا

سپس فرمود: به عزت و جلال پروردگار قسم که روز قیامت تمام امت مرا نگاه می دارند و از آنها درباره ولایت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ سؤال می نمایند ⁽³⁵⁴⁾

298- ملاقات علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

محمد بن عباس از امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده که فرمود: روزی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به من فرمودند: یا علی میان کسانی که تو را دوست دارند و میان آنچه که از دیدنش، دیدگانش روشن شود فاصله ای جز مرگ وجود ندارد و همین که مرگ آنها فرا رسد به آن مقام (دیدن تو) خواهند رسید... آنگاه فرمود: یا علی دشمنانت از درون آتش دوزخ فریاد و ناله می کنند و می گویند: پروردگارا ما را از این آتش دوزخ نجات بخش تا به جبران گذشته اعمال شایسته به جا آورده و علی و فرزندانش را دوست بداریم. ⁽³⁵⁵⁾

299- وصیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در دست علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در اصول کافی از حضرت موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده که فرمود: به پدر بزرگوارم عرض کردم آیا نویسنده وصیت نامه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ امیرالمؤمنین

ﷺ بود که رسول خدا ﷺ املا می فرمود و علی ﷺ آن را می نوشت و جبرئیل و فرشتگان مقرب نیز شاهد بر آن بودند؟ پدرم اندکی تأمل کرد و سر مبارک را بزیر انداخت و پس از آن فرمود: آری چنین است ای ابالحسن، فرشتگان شاهد بر وصیت بودند، ولی وصیت نامه پیغمبر اکرم ﷺ کتاب مسجل و نامه نوشته شده ای بود که جبرئیل با خیل فرشتگان مقرب برای پیامبر اسلام ﷺ آورده بودند و عرض کردند: ای رسول خدا جز وصی و برادرت علی ﷺ هر کسی که در محضر شما هستند بیرون بفرست تا آنکه وصیت نامه را علی ﷺ دریافت نماید، رسول خدا ﷺ همه را غیر از علی ﷺ بیرون فرستاد آنکه جبرئیل گفت: ای رسول خدا! خداوند سلام تو را می رساند و می فرماید: این مکتوب و وصیت نامه، عهد من است و شرایطی است که با شما نموده ام و خودم و فرشتگان مقرب گواه آن است، که گواه خود من بر صحت این عهدنامه کافی است.

حضرت صادق ﷺ فرمود: پیغمبر اکرم ﷺ از شنیدن پیام جبرئیل لرزید و گفت: ای جبرئیل بر ذات اقدس پروردگار سلام باد، تصدیق می کنم که این وصیت نامه پروردگار به من رسید آنگاه پیامبر ﷺ آنرا از جبرئیل گرفته و به علی ﷺ داده و فرمود: یا علی! این مکتوب را حرف به حرف و کلمه به کلمه قرائت کن این عهدنامه پروردگار با من است و اینک امانت خدا را بدست تو می سپارم علی ﷺ لعلم لدا عرض کرد: پدر و مادرم فدایت، من هم شهادت می دهم که تو ای رسول خدا ﷺ این وصیت نام و پیمان خدا را به من رساندی و تمام اعضا و جوارح من مصدق و موید این امر هستند. جبرئیل گفت: من هم برای هر دو نفر شما گواهی می دهم پیغمبر ﷺ فرمود: یا علی! وصیت نامه مرا گرفتی و از مضمونش آگاه شدی در پیشگاه خدا و در حضور من ضامن

اجرای آن شدی باید قول بدهی که به آنچه در این نامه است وفا کنی
امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا من متعهد می شوم که بر این
عهدنامه وفادار باشم و از خداوند یاری می طلبم که مرا مؤفق بدارد بر طبق آن
عمل کرده و حق آن را ادا کنم...

بعد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه علیها السلام و حسین علیه السلام را طلبیدند و مضمون وصیت
نامه و سفارشی که به امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بود را به ایشان ابلاغ و امر بصبر
و شکیبائی نمودند آنها نیز قبولی و اطاعت خود را اعلام کردند و عرض کردند،
آنچه خداوند مقرر داشته و اراده می فرماید مورد قبول و رضای ما است آنگاه
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وصیت نامه را مهر کرده و تسلیم علی علیه السلام نمود.

300- اصحاب شیطان و نقضه شیطان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در کافی از زید شحام روایت کرده وقتی پروردگار امر فرمود: به پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم که امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت و امامت آن حضرت در روز غدیر
منصوب کند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی علی علیه السلام را در روز غدیر علی علیه السلام را
بر روی دست بلند کرد و به مردم معرف کرد و فرمود: هر آن کس را که من آقا
و مولای او هستم، علی نیز مولا و آقای اوست، شیاطین به نزد شیطان بزرگ
خود رفتند در حالی که خاک بر سر و صورت خود می ریختند و فریاد می
زدند؛ شیطان به آنها گفت: این چه حالتی است که شما را در آن می بینم گفتند:
مگر نمی بینی پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم از مردم عهد و پیمان گرفت که بر امامت و
خلافت علی علیه السلام پای بند باشند ما گمان نمی کنیم هیچ انسانی بتواند نقض عهد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بکند و پیمان را بشکند، شیطان به آنها گفت، چنین نیست

که شما تصور کرده اید در اطراف رسول خدا ﷺ کسانی هستند که نقض عهد می کنند و بدانید هرگز وعده من به شما در این موضوع تخلف ندارد... (356)

301- امتیازات علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیامبر خدا ﷺ فرمود: خدا سه امتیاز به من داده که علی علیه السلام در آنها شریک است و سه امتیاز به علی داده که من در آنها شریک ندارم.

پرسیدند: سه امتیاز مشترک شما و علی علیه السلام در چیست؟

فرمود: یکی پرچم حمد است که علی علیه السلام علمدار آن است، دیگری حوض کوثر است که علی علیه السلام ساقی آن است سوم اختیار بهشت و دوزخ است که علی علیه السلام قسمت کننده آنها است.

اما سه امتیاز مخصوص علی علیه السلام: پدر زنی چون من دارد، و زنی چون فاطمه علیه السلام و فرزندان چون حسن و حسین علیه السلام که من هیچ یک از آنها را ندارم. (357)

302- چه کسی ولی ماست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انس بن مالک به سلمان فارسی گفت: از پیغمبر ﷺ سوال کن که چه کسی جانشین و وصی شماست؟ سلمان نیز از پیامبر ﷺ این موضوع را سؤال کرد، پیامبر ﷺ فرمود: ای سلمان وصی موسی علیه السلام چه کسی بود؟ سلمان جواب داد: یوشع بن نون. آنگاه فرمود: همانا وصی من وارث من، ادا کننده دین من و انجام دهنده امور من علی بن ابیطالب علیه السلام است.

303- طرح پیش ساخته برای مخالفت با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علیرغم اینکه بیعت مردم با ابوبکر در سقیفه را بعضی ها امری تصادفی می پنداشتند مدارک و قرائنی در دست است که نشان دهنده آن است که طرح مقدماتی این طرح در زمان رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ضمن سفر حجة الوداع در مکه معظمه توسط چند نفر در برگشت به مدینه برنامه ریزی شده بود آنها پس از بازگشت به مدینه به خانه ابوبکر رفته و صحیفه و عهدنامه ای را که نوشته شده بود را امضاء می کنند حذیفه از اسماء بنت عمیس ⁽³⁵⁸⁾ چنین نقل می کند که عده ای از مخالفان در منزل ابوبکر گرد آمدند و قراردادی را جملگی امضاء کردند که نویسنده آن قرارداد سعد بن عاص بود ⁽³⁵⁹⁾ که پس از درگذشت حضرت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به مخالفت برخیزند سپس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به هنگام ملاقات با ابوبکر از آن به صحیفه ملعونه اشاره می نمایند که آن چند نفری که امضاء کردند عبارتند از 1- ابوبکر 2- عمر بن خطاب 3- ابو عبید 4- مفاذ بن جبل؛ 5- سالم، غلام ابی حذیفه؛ 6- سعید بن عاص 7- ابی عبیده بن جراح.

304- برادر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی که پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه هجرت کرد، تقریباً پس از گذشت پنج ماه از طرف خداوند ماء مور شد که مهاجر و انصار را با یکدیگر برادر کند. لذا روزی در جلسه ای عمومی به مسلمانان فرمود: دو تا دو تا با یکدیگر برادر دینی شوید. آنگاه پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بین سیصد نفر از مهاجرین و انصار پیمان برادری بست و رو به مسلمانان کرد و فرمود: شما همه با هم برادرید. پس

از این پیمان به ناگاه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با چشمهای اشکبار گفت: یا رسول الله! اصحاب خود را با یکدیگر برادر کردید ولی عقد اخوت میان من و دیگری برقرار نکردید؟

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رو به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ کرد و فرمود: انت اخى فى الدنيا و الاخرة؛ تو برادر منى در دنیا و آخرت.

305- برای ازدواج چه چیزی داری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وقتی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسول خدا راجع به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ خواستگاری کرد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسرور و شادمان تبسم نموده و فرمود: ایا برای این امر چیزی داری؟

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد: پدر و مادرم فدای شما یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من چیزی را از شما پنهان نمی کنم آنچه دارم یک شمشیر و یک زره، یک شتر آبکش (یا اسب) است و جز اینها چیزی ندارم. ⁽³⁶⁰⁾ نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: شمشیر برای تو لازم است زیرا تو مرد جنگ هستی و با آن در راه خدا جهاد می کنی و شتر نیز از لوازم زندگی تست که باید با آن آبکشی نموده و برای اهل و عیال خود کسب روزی کنی و در مسافرت ها بارت را بر آن حمل نمائی فقط زره تو می ماند که من آنرا به مهر زهراء می پذیرم یا علی! می خواهی ترا بشارتی بدهم؟

عرض کرد: بلی پدر و مادرم فدای شما باد، فرمود: ترا بشارت باد که خدای تعالی فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ را در آسمان به تو تزویج نمود پیش از اینکه من او را در زمین به تو تزویج کنم ⁽³⁶¹⁾

306- گمراهی آشکار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در روایت بعضی از بزرگان اهل سنت از قبیل حمونین نقل شده است، بعد از اینکه پیامبر اسلام ﷺ علی علیه السلام را جانشینی خود انتخاب کرد ⁽³⁶²⁾ ابوبکر و عمر از جا برخاستند و از رسول خدا ﷺ پرسیدند که آیا ولایت مخصوص علی علیه السلام است؟

حضرت فرمود: مخصوص علی و اوصیاء من تا روز قیامت است.

پرسیدند: از اوصیا شما چه کسانی هستند:

حضرت فرمودند: اخی و وزیری و وارثی و وصیتی و خلقتی فی امتی... ⁽³⁶³⁾ و در اینجا بود که آیه: الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد و در این هنگام بود که حسان بن ثابت شاعر معروف از پیامبر ﷺ خواست تا در مورد ولایت و امامت علی علیه السلام قصیده ای بسراید... تمام مفسران شیعه و برخی از علما اهل سنت در کتب و تفاسیر خود نوشته اند: منظور از الیوم روز عید غدیر خم است ⁽³⁶⁴⁾

307- آنچه می شنوم تو نیز می شنوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل برای ابلاغ اذان بر پیامبر ﷺ نازل شد، در این هنگام، سر مبارک پیامبر ﷺ بر روی زانوی علی علیه السلام بود، آنگاه جبرئیل فصل های اذان و اقامه را به پیامبر ﷺ آموخت، هنگامی که آن حضرت از آن حالت بیرون آمد به علی علیه السلام فرمود: آیا کلمات اذان و اقامه را شنیدی؟ حضرت علی علیه السلام عرض کرد: آری فرمود: فرا گرفتی؟ حضرت علی علیه السلام عرض کرد: آری. پیامبر ﷺ هماندم فرمود: ادع لی بلالا نعلمه یعنی، بلال حبشی را نزد من به طلب تا اذان را به او بیاموزم.

حضرت علی علیه السلام بلال را طلبید و کلمات اذان و اقامه را به او یاد داد. ⁽³⁶⁵⁾

308- خلیفه خدا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عمر بن حصین روایت کرده گفت: من و عمر بن خطاب حضور پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشستند بودیم و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام هم در کنار پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جلوس کرده بود که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این آیه را تلاوت نمود امن یجیب المضطر اذا دعاه ناگاه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام ضجه ای کرد و ناله ای نمود پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: یا علی! چرا با شنیدن این آیه جزع نموده مضطرب شدی؟
گفت: ای رسول خدا چگونه جزع نکنم در صورتی که در این آیه خداوند تصریح می فرماید که شما را خلیفه های روی زمین قرار دادیم. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: یا علی! جزع نکن، به خدا قسم ترا دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمی دارد ترا مگر منافق. (366)

309- دابة الله کیست؟

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده فرمود: روزی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد مسجد شد دید امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام ریگهای مسجد را جمع کرده و سر مبارکش را روی ریگها گذارده و بخواب رفته است، او را با پای مبارک خود حرکت داد، فرمود: ای دابة الله برخیز. یکی از اصحاب حضور پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کرد: ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آیا جایز است ما فرزندان خود را به این اسم بنامیم؟ حضرت فرمود: خیر، به خدا قسم این کلمه دابة الله مختص پسر عمم علی عَلَيْهِ السَّلَام است. اصبع بن نباته می گوید: روزی حضور مولای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بودم خدمتش عرض کردم: دابة ای که خداوند در قرآن (367) بیان فرمود: کیست

حضرت فرمود: همان شخصی است که نان سرکه و زیتون تناول می کند؛ که مقصود حضرت خود آن جناب بوده که در حال خوردن آنها بوده. (368)

310- علی علیه السلام در طوفان نوح علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود یک نفر از جن از آن حضرت مسائل خود را می پرسید که به ناگاه علی علیه السلام به حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مشاهده کرد که آن جن رعشه ای بر اندامش افتاد و چون گنجشک ضعیفی، کوچک شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: ای رسول خدا مرا پناه دهید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از که می ترسی و پناه می خواهی؟ عرض کرد: از این جوان (امیرالمؤمنین) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند چرا از این جوان می ترسی؟ گفت: وقتی که کشتی نوح در روز طوفان و سیل به حرکت در آمد، من خود را به کنار کشتی حضرت نوح علیه السلام رساندم تا شاید بتوانم کشتی نوح علیه السلام را غرق کنم، وقتی نزدیک کشتی شدم این جوان، چنان ضربه ای به من زد، که یک دست من قطع شد، آنگاه دست خود را بیرون آورد و نشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داد، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرف آن جن را تصدیق کرد و فرمود: آری این جوان همانست که نوح نبی علیه السلام را یاری کرده است. (369)

311- دستور ساده پوشی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نمایندگان نجران عمدا با لباسهایی پر زرق و برق و زیور آلات وارد مدینه شدند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم برای مبارزه منفی را در پیش گرفت به این ترتیب که وقتی نمایندگان با زرق و برق عجیبی به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند پیامبر

ﷺ به آنها اعتنا نکرد و با آنها سخن نگفت و به پیروی از پیامبر ﷺ مسلمانان نیز با آنها سخن نگفتند، آنها سه روز در مدینه متحیر و سرگردان بودند تا روزی نمایندگان نجران از عثمان و عبدالرحمن که سابقه آشنائی با آنها داشتند علت این بی اعتنائی را پرسیدند، آنها نمایندگان را نزد علی عَلِيٍّ بردند و جریان را به آن حضرت عرض کردند: علی عَلِيٍّ ما را به نمایندگان فرمود: بروید و این زرق و برقها را از خود دور سازید و به شکل عادی و ساده خدمت پیامبر ﷺ برسید که حتما موفق خواهید شد، آنها طبق فرموده علی عَلِيٍّ رفتار کردند و موفق شدند (370)

312- صفات بهشتیان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

رسول خدا ﷺ فرمودند: در بهشت اتاقهای زیادی است که درونش از برون و برونش از درون پیداست در این اتاقها کسانی از امت من ساکن هستند که کلام نیکو می گویند و اطعام می کنند و سلام را آشکار می سازند و شب هنگام در وقتی که همه مردم خوابند به نماز می ایستند، امیرالمؤمنین عَلِيٍّ عرض کرد: یا رسول الله! چه کسانی از امت شما این گونه اند؟ رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی نیکویی کلام به این است که ده مرتبه در صبح و شب بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لاله الا الله والله اكبر؛ و اطعام طعام آن است که انسان خرج خانواده خود را بدهد، و اما نماز در شب هنگام وقتی که مردم همه خوابند به این است که نماز مغرب و عشا و نماز صبح را در مسجد به جماعت بخوانند، پس گویا تمام شب را به عبادت قیام کرده است و اما آشکار نمودن سلام به این است که وقتی به فرد مسلمان می رسد بخل به سلام نکنند. (371)

313- کوب هدایت بعد از پیامبر ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن مغزلی شافعی مذهب روایت کرده از ابن عباس که وی می گوید: شبی اصحاب پیامبر ﷺ در خانه ایشان جمع بودند تا اینکه پیامبر ﷺ فرمودند: امشب در نزدیکی سحر کوبی از آسمان فرود می آید پائین در خانه هر که فرود آمد آن شخص ولی و جانشین من است همان شب همه اصحاب نخواهند از همه طماع تر عباس پدرم بود (عباس عموی رسول الله بود) نزدیک سحر ناگهان اصحاب دیدند که ستاره ای روشن از آسمان پائین آمد تا در خانه علی عليه السلام فرود آمد، البته پس از این واقعه اصحاب گفتند، محمد صلى الله عليه وآله وسلم درباره ابن عمش علی عليه السلام در ضلالت است و می خواهد پسر عم خود را ولی خود کند.

(372)

314- درخواست رسول خدا ﷺ از پروردگار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در میان سرزمین قدید (بر وزن زبیر نام جایی است در نزدیکی مکه) فرود آمد، به علی بن ابیطالب عليه السلام فرمود: ای علی، من از خدا خواسته ام که بین من و تو دوستی برقرار کند و ساخت. و از او خواستم که میان من و تو برادری افکند، پس افکند، و از او خواست که تو را وصی و جانشین من قرار دهد، و داد.

مردی از آن قوم گفت: بخدا سوگند یک صاع (بیمانه ای است نزدیک یک من) خرما در مشکی پوسیده، بهتر از آن چیزهایی است که محمد از پروردگارش خواسته است!!

چرا محمد ملک و سلطنتی درخواست نکرده که او را بر دشمنش یای دهد، یا گنجی که بدان سبب بر فقر و تهیدستی خود چیره گردد؟! پس خدای متعال این آیه ⁽³⁷³⁾ را فرستاد:

گویا پاری از آنچه به تو وحی شده نادیده می گیری، یا سینه ات به تنگ می آید از اینکه می گویند: چرا گنجی بر او فرود نیامده یا فرشته ای در کنار او نیامده است؟ جز این نیست که تو تنها بیم دهنده ای و خداوند به هر چیزی وکیل است. ⁽³⁷⁴⁾

315- خلیفه خدا در زمین کجاست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام صادق علیه السلام فرمود: چون روز قیامت شود، آواز دهنده ای از اندرون عرش ندا دهد: خلیفه خداوند در زمینش کجاست؟ پس حضرت داود پیامبر علیه السلام بر می خیزد، از جانب خداوند ندا دهند: منظور ما تو نیستی هر چند که خلیفه خداوند بوده ای.

بار دوم ندا رسد: خلیفه خداوند در زمینش کجاست؟ پس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بر می خیزد، از جانب خداوند ندا می رسد: ای آفریدگان، این علی بن ابیطالب خلیفه خدا در زمین او، و حجتش بر بندگان او است، پس هر که در دنیا به ریسمان (ولایت) او آویخته امروز نیز به ریسمان او بیاویزد تا از نور او روشنی گیرد، و به دنبال او به درجات بلند بهشتی راه یابد پس مردمی که در دنیا به ریسمان امام علی علیه السلام آویخته بودند برخاسته و دنبال آن حضرت به بهشت می روند.

سپس از جانب خداوند ندا می رسد: هان! هر کس در دنیا دنبال پیشوائی راه افتاده (امروز نیز) دنبال او بهر جا که می خواهد و او می رود، راه بیفتد... ⁽³⁷⁵⁾

316- خبر شهادت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام علی علیه السلام می فرماید: وقتی آیه اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: ای علی! به تحقیق نصرت خداوند و فتح او فرا رسیده، پس هر گاه که دیدی مردم دسته دسته در دین خدا وارد می شوند به حمد پروردگارت تسبیح کن و از او آمرزش بخواه که خداوند پذیرنده توبه است.

ای علی! خداوند جهاد را در فتنه ای که پس از من رخ می دهد بر مؤمنین واجب نموده چنانکه جهاد با مشرکین را در رکاب من بر آنان واجب ساخته بود.

علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! آن فتنه ای که خداوند جهاد درباره آن را، بر ما واجب نموده کدام است؟ حضرت فرمود: فتنه گروهی که شهادت به لا اله الا الله و اینکه من رسول خدا هستم می دهند اما با اینحال مخالف سنت من و طعنه زننده در دین من هستند.

علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! پس به چه جهت با آنان بجنگیم در حالی که آنان شهادت به لا اله الا الله و رسالت الهی شما می دهند؟ حضرت فرمود: به جهت پدید آوردن مسائل بی سابقه و بدعت گزاری در دین، و جدا شدنشان از فرمان من، و حلال شمردن آنها در ریختن خون عترت من، .

علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! شما مرا به شهادت مژده فرمودی، از خدا بخواه که برای من در این باره شتاب ورزد.

حضرت فرمود: آری من به تو مژده شهادت داده بودم، پس چگونه خواهی بود آن زمان که این از این رنگین شود؟ - و با دست مبارک اشاره به سروریش

من نمود - عرض کردم: ای رسول خدا! حال که چنین مژده ای بمن داده ای، دیگر جای صبر نیست بلکه جای مژدگانی و سپاس است. حضرت فرمود: آری آنگاه فرمود: پس خود را برای خصومت و درگیری آماده ساز، که تو با امت من مخاصمه خواهی نمود. عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ راه پیروزی (بر آنان) را به من بنما، حضرت فرمود: چون گروهی را دیدی که از هدایت بسوی گمراهی رو گردانده اند پس با آنان به مخاصمه برخیز (که پیروزی از آن توست)، زیرا که هدایت از جانب خدا، و گمراهی از سوی شیطان است.

ای علی! همانا هدایت پیروی فرمان خداست نه پیروی از هوای نفس و دلخواه خود، و گویا تو با گروهی روبرو هستی که قرآن را تاءویل و توجیه نموده و به شبهات چنگ زده و شراب را بنام آب انگور و کم فروشی را با زکات و رشوه را بنام هدیه و پیشکش حلال می شمردند.

عرض کردم: ای رسول خدا! بنابراین وقتی چنین کنند چگونه اند؟ آیا مرتد و بر گشتگان از دین هستند؟ یا اهل فتنه و آزمایش؟ حضرت فرمود: آنان اهل فتنه اند متحیر و سرگردان در آن گردش کنند تا عدل گریبان گیرشان شود، عرض کردم: ای رسول خدا! عدل از جانب ما یا از سوی غیر ما؟ حضرت فرمود: بلکه از جانب ما، خداوند (دین را) بدست ما گشوده و بدست ما پایان بخشد و بواسطه ما خداوند میان دلها پس از شرک آوری مهر و دوستی انداخت و بواسطه ما نیز میان دلها پس از فتنه مهر و دوستی اندازد، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد: سپاس خدای را به آنچه که از فضل خویش به ما ارزانی داشته است ⁽³⁷⁶⁾

317- خطبه بدون الف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسیاری از مورخین نقل کرده اند جمعی از اصحاب رسول خدا ﷺ پیرامون این بحث می کردند که کدامیک از حروف در کلمات بیشتر به کار می رود همه متفق شدند بر اینکه حرف الف بیشتر در کلمات به کار می رود. آنگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیا خاست و با لبداهه خطبه بدون الف ایراد نمود که مختصری از آن از نظر تان می گذرد این خطبه با حدود 795 کلمه، در آن پیرامون مسائلی چون توحید - قرآن و حمد الهی - اخلاص - توکل - یقین - حکمت الهی - و عذاب الهی - صفات الهی - خالقیت الهی - پرده پوشی خداوند - قیامت و عذاب الهی - تقوا - مرگ حالات محتضر و احوالات قبر و رسوائی روز قیامت - ملائکه الهی و دعا، صحبت به میان آمده است، البته به علت طولانی بودن خطبه از کل خطبه صرفاً 149 کلمه اول را می آوریم:

حمدت و عظمت من عظمت منته، و سبغت نعمته و سبقت رحمته غضبه و تمت کلمته و نفذت مشیئته و بلغت قضیته، حمدته حمد مقرر لربوبیته متخضع لعبودیته متصل من خطیئته، معترف بتوحیده، مومل من ربه مغفرة تنجیه، یوم یشغل عن فصیلته و بنیه، و نستعینه و نستتر شده و نستهدیه و نومن به و نتوکل علیه، و شهدت له تشهد مخلص موقن و فردته تفرید مؤمن متیقن، و وحدته توحید عبد مدعن، لیس له شریک فی ملکه و لم یکن له ولی فی صنعه جل عن مشیر و وزیر و عون و معین و نظیر، علم فستر و نظر فخبیر و ملک فقهر و عصی فغفر و حکم فعدل، لم یزل و لن یزول لیس کمثله شیء و هو قبل کل شیء و بعد کل شیء ما رب متفرد بعزته متمکن بقوته متقدس بلعوه متکبر بسموه، لیس یدر که بصر و لیس یدر که بصر و لیس یحیط به نظر، قوی منیع بصیر سمیع حلیم...

ترجمه: حمد و تعظیم می کنم خدائی را که منتش بس بزرگ و نعمتش بس فراوان و سرشار است (خدائی که) رحمتش بر غضبش پیشی گرفته و کلماتش به سر حد کمال و تمام رسیده است، اراده اش در همه چیز نافذ و حکمش همگان را فراگیر است او را حمد و ستایش می کنم همانند حمد و ثنای کسی که به خدائی اش اقرار نموده و در بندگی اش کمال خضوع و خشوع را دارا بوده و از خطاهایش بیزار گشته، به بیگانگی او معتقد بوده و آرزومند مغفرت نجات بخش او است در روزی که انسان از فرزند خود غافل و در اندیشه سرانجام خویش می باشد از او کمک می طلبیم و در خواست می کنیم که ما را ارشاد نمود و ره راه راست و رهنمون و به او ایمان می آوریم و بر او توکل می کنیم، شهادت به خداوندی او می دهم شهادتی خالصانه و از روی یقین و با علم و ایمان او را یکتا می دانم و چون بنده ای که قلبا اقرار می کند او را می ستایم. او در ملک خویش شریک و همتایی ندارد و در آفریدن مخلوقات او را یار و یاوری نیست، او برتر از این است که داری مشاور و وزیر و یاور و معین و یاری کننده و هم نظیر باشد. او می داند ولی پرده پوشی می کند و می بیند و از همه چیز آگاه است و مالک و غالب بر همه چیز می باشد، او معصیت می شود ولی در می گذرد و هنگام حکم به عدالت حکم می راند، در گذشته و آینده کسی به ماند او نبوده و قبل از همه موجودات و بعد از همه آنها باقی خواهد بود پروردگاری است که در عزت خویش یکتا و باقوت خویش قوی و با برتری خویش در نهایت پاکی و با بلند مرتبگی خود در نهایت کبریائی بسر می برد. هیچ چشمی او را نمی بیند و هیچ دیده ای او را نمی یابد، او قوی و بلند مرتبه، بیبا و شنونده، مهربان و بخشنده می باشد...⁽³⁷⁷⁾

318- کوثر چیست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی که سوره کوثر به پیامبر اسلام ﷺ نازل شد، علی بن ابیطالب ع به پیامبر ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا کوثر چیست؟

حضرت فرمود: نهی است که خداوند به من کرامت نموده است، عی ع عرض کرد: این نهر گرانقدر است، پس آنرا برای ما توصیف کن ای رسول خدا. حضرت فرمود: آری ای عی، کوثر نهی است که از زیر عرش خدا - عزوجل - جاری است، آبش از شیر سفیدتر، و از عسل شیرین تر، و از کره نرم تر است، سنگریزه هایش زبر جد و یاقوت و مرجان، گیاهش زعفران، خاکش مشک خوشبو، و پایه هایش به زیر عرش خداوند استوار است.

پس رسول خدا ﷺ دست به پهلوی امیرالمؤمنین علی ع زد و فرمود: علی! این نهر از آن من و تو و دوستان تو پس از من خواهد بود. (378)

319- مرز بین مؤمن و منافق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عمران بن حصین می گوید: روزی من و عمر و بن خطاب در حضور رسول خدا ﷺ نشستیم و علی ع نیز کنار آن حضرت نشسته بود، که رسول خدا ﷺ این آیه را خواند: امن یجیب المضطر... وقتی پیامبر ﷺ آیه را تا آخر خواند ناگهان علی ع مانند گنجشک به خود لرزید پیامبر ﷺ به او فرمود: چه شد، نگران شدی، علی ع عرض کرد: چرا نگران نباشم و حال آنکه خداوند در این آیه می فرماید: که ما را خلیفه های زمین قرار خواهد داد! پیامبر ﷺ به علی ع فرمود: ناراحت و نگران مباش که بخدا سوگند تو را دوست ندارد جز مؤمن و دشمن ندارد مگر منافق (379)

320- حلال زادگی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی رسول خدا ﷺ به علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: آیا به تو بشارت ندهم، آیا تو را مژده ندهم؟

علی علیه السلام عرض کرد: چرا یا رسول الله. حضرت فرمود: ای علی! من و تو از یک سرشت آفریده شدیم و مقداری از آن سرشت زیاد آمد و شیعیان ما از آن آفریده شدند، پس چون روز قیامت شود همه مردم به نام مادرانشان خوانده شوند جز شیعیان تو که به نام پدرانشان خوانده می شوند آنهم به جهت آن است که ولادتشان پاک است (یعنی نسبت آنان به پدران خود حتمی و صحیح است)

(380)

321- همراهان علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: ای علی حال تو چگونه است، آنگاه که صراط را بر روی دوزخ کشیده شود و تو بر لب پرتگاه دوزخ ایستاده باشی و به مردم گفته می شود: عبور کنید و تو به دوزخ گوئی: این شخص از آن من و این شخص از آن تو؟ علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا، اینان (که من برای خود بر می گیرم) کیانند؟ حضرت فرمود: آنان شیعیان تواند و هر کجا که باشی با تو خواهند بود. (381)

322- شبهای علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در روایت وارد شده است که حضرت علی علیه السلام هر شب هنگامی که مردم به خوابگاه خود می رفتند صدای نازنیش بلند می شد به حدی که می شنیدند

صدای آن حضرت را تمام اهل مسجد و کسانی که همسایه مسجد بودند؛ می فرمود: تجهیزوا رحمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل. (382)

یعنی: آماده شوید و اسباب سفر خود را مهیا کنید، خدا شما را رحمت کند، همانا مرگ ندای الرحیل در میان شما داده و کم کنید توقف خود را بر دنیا و بیرون روید از دنیا در حالی که با خود داشته باشید زاد و توشه ای از اعمال صالحه، بدرستی که در جلو شما عقبه های کئود (383) است که باید از آنجاها عبور کنید و چاره ای نیست از آن.

323- هدایت گری مهربان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شخصی بواسطه جرمی که مرتکب شده بود طبق فرمان رسول خدا ﷺ مهدور الدم شد و حکم قتل او را صادر کرده بودند آن فرد به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام متوسل شد و عرض کرد: یا علی! چه کنم تا رسول خدا ﷺ مرا مورد عفو خود قرار دهد؟ علی علیه السلام فرمود: بخدمت آن حضرت می روی و این آیه را تلاوت کن.

تالله لقد آثرک الله علينا و ان کنا لخطئین (384) آن مرد به حضور رسول اکرم ﷺ رسید و فوراً این آیه را قرائت کرد عادت آن حضرت چنین بود که اگر کسی یک آیه از قرآن مجید را در نزد حضرتش می خواند، حضرت آیه بعد را بدنبال آن می خواندند لذا رسول خدا ﷺ ادامه آن را تلاوت کردند لا تشریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین با توجه به معنی این آیه به منزله حکم عفو درباره آن شخص قرار گرفت.

324- ارادت قلبی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حبه عربی از اصحاب حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است می گوید: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیت المال بصره را پانصد درهم، پانصد درهم بین یارانش قسمت کرد و پانصد درهم برای خود برداشت، کسی که حاضر در جنگ نبود خدمت حضرت رسید، و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین من قلبا با شما بودم گر چه شخصا حاضر در جبهه نبودم از غنیمت چیزی به من بده، حضرت آنچه را برای خود برداشته بود به او داد و برای خود حضرت نصیبی از غنیمت نماند ⁽³⁸⁵⁾

325- آداب مسافرت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از پدر بزرگوارش روایت می کند: که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با مردی مسیحی در جاده ای که به کوفه منتهی می شد هم سفر شد، مسیحی به حضرت گفت: ای بنده خدا قصد کجا داری؟ حضرت فرمود: کوفه، چون مرد مسیحی برای رفتن به محل خودش از حضرت جدا شد، مشاهده کرد امام او را دنبال می کند عرضه داشت مگر نمی خواهی به کوفه بروی؟ فرمود چرا، گفت: اگر قصد کوفه داری چرا دنبال من می آئی؟ حضرت فرمود: این برنامه که من اجرا می کنم یعنی چند قدم هم سفر خود را بدرقه کردن، تمام کردن حسن معاشرت است و این دستور پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ماست، مسیحی گفت: راستی دستور رسول شماست؟ فرمود: آری، مرد مسیحی گفت: تو را به شهادت می طلبم که من بر دین توام، آنگاه از راه خود همراه حضرت برگشت و چون امام را شناخت مسلمان شد. ⁽³⁸⁶⁾

326- سنگی از آسمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام صادق عليه السلام از پدران بزرگوارشان نقل فرمودند: وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی عليه السلام را در روز عید غدیر خم به امامت و خلافت نصب فرمودند و گفتند: هر که را من مولای اویم علی مولای اوست این مطلب در شهرها پیچید. نعمان بن حارث فهری محضر حضرت شرفیاب شد و عرض کرد: از طرف خدا ما را امر کردی شهادت دهیم که معبودی جز الله نیست و شما فرستاده خدائید و سپس امر کردید ما را به جهاد و حج و روزه و نماز و زکوة ما هم همه را قبول کردیم سپس به همین جا بسنده نکردی تا این جوان را نصب کردی و گفتی: هر که را که من مولای اویم علیش مولاست این از خود شماست یا امر پروردگار است. حضرت فرمود: بخدایی که معبودی جز او نیست این پیام و امر از جانب اوست و الله الذی لا اله الا هو هذا من الله پس نعمان بن حارث در حالیکه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دور می شد می گفت: پروردگارا! اگر این حقی است از نزد تو؛ پس سنگی از آسمان بر من بیاران، در همین حال سنگی از بالا بر سر او خورد و جان سپرد. (387)

327- معرفی امام مبین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابوذر غفاری می گوید یک روز در مسجد قبا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، حضرت در جمعی از اصحابش بود که فرمود: ای اصحابم از این در مردی بر شما وارد می شود که او امیر مؤمنان و امام مسلمانان است، همه اصحاب به آن در نگاه دوختند آنگاه دیدند علی بن ابیطالب عليه السلام وارد شد سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و به استقبال او رفت و او را در آغوش کشید و میان دو چشمش را بوسید و او را نزد خود نشاند سپس به او کرد و فرمود: این

علی پس از من امام شما است اطاعتش اطاعت من است و نافرمانی او نافرمانی من ... (388).

328- فرزند رسول خدا ﷺ فدائی امام حسین علیهما السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این شهر آشوب از ابن عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا ﷺ نشستند بود و بر ران چپ حضرت فرزندش ابراهیم نشستند بود و بر پای دیگر رسول خدا ﷺ حضرت سیدالشهداء امام حسین علیهما السلام نشستند بود، پیامبر ﷺ یک بار این را می بوسید و یک مرتبه او را؛ ناگاه جبرئیل نازل شد و چون جبرئیل رفت رسول خدا ﷺ فرمود: که جبرئیل از جانب پروردگار من آمد و گفت: ای محمد پروردگارت تو را سلام می رساند و می فرماید: که این دو تن که بر روی پای تو هستند یکی از آنها برای تو نمی ماند، پس یکی را فدای دیگری کن و خود تو انتخاب کن که کدامیک از آنها فوت نماید.

رسول خدا به سوی ابراهیم نظر کرد و گریست بعد بسوی سیدالشهداء علی علیهما السلام نگاهی کرد و گریست سپس فرمود: اگر ابراهیم بمیرد بغیر از من کسی محزون و ناراحت نمی شود، ولی مادر حسین علیهما السلام فاطمه علیها السلام است و پدرش علی علیهما السلام است که پسر عم من و به منزله خود من و گوشت و خون من است و چون او بمیرد دخترم و پسر عمم هر دو اندوهناک و غصه دار می شوند من نیز بر او محزون و ناراحت می گردم، من انتخاب می کنم غم خود بر ناراحتی ایشان، آنگاه فرمود: ای جبرئیل! ابراهیم را فدای حسین کردم و به مرگ فرزندم رضایت دادم!!! پس از سه روز ابراهیم از دنیا رفت.

بعد از فوت ابراهیم هر گاه رسول خدا ﷺ امام حسین علیهما السلام را می دید او را به سینه خود می چسبانید و لبهای او را می مکید و می گفت:

(فدای تو شوم، ای کسی که ابراهیم را فدای تو کردم) (389)

329- هم رزمان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ غنیمت خود را به او بخشیدند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی پیغمبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به جنگی رفت و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بجای خود بر خاندانش خلیفه کرده بود، وقتی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه برگشت نوبت تقسیم نوبت تقسیم غنائم جنگی شد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غنائم را که تقسیم کرد اما با اینکه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در میدان جنگ نبود به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دو سهم از غنیمت داد. مردم گفتند: یا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که در مدینه بود دو سهم دادی؟ حضرت فرمود: ای گروه مردم! شما ندیدید که در میدان جنگ اسب سواری از سمت راست بر مشرکان حمله برد و آنها را شکست داد سپس آن اسب سوار نزد من آمد و گفت: ای محمد من نیز سهمی از غنائم جنگ دارم اما آن سهم را به علی بخشیدم، او جبرئیل بود. ای گروه مردم! شما را به خدا و رسولش سوگند، ایا شما ندیدید آن اسب سواری که از سمت چپ به مشرکان حمله برد و نزد من برگشت و گفت: ای محمد سهم غنیمتم را به علی دادم او میکائیل بود به خدا سوگند به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ غنیمت ندادم الا جز سهم جبرئیل و میکائیل، سپس همه مردم تکبیر گفتند (390)

330- وصی سید الانبیاء تویی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای علی! تو امام مسلمانان و امیرالمؤمنین و قائم الغرالمحجلین هستی، و پس از من حجت خدائی بر همه خلق، تو سید اوصیاء و وصی سید انبیائی، ای علی! چون مرا به آسمان هفتم بالا می بردند و از آنجا به سدره المنتهی و از آنجا به حجب نور رسیدم،

پروردگارم مرا با مناجات با خود گرامی داشت آنگاه فرمود: ای محمد! گفتم: لیبیک ربی وسعد یک تبارک و تعالیت؛ خداوند فرمود: بدرستی که علی امام اولیاء من است و نوریت برای هر که مرا اطاعت کرده است... هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده، و هر که او را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده، او را بدین مژده بده

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد: یا رسول الله! مقام من به آنجا رسیده که در آن مقام ذکر شوم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آری ای علی! پروردگارت را شکر کن، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رو بر خاک نهاد و سجده کرد بواسطه این نعمتی که خدا به او اعطاء کرده است آنگاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای علی! سر بر دار که خدا به تو بر ملائکه خود مباحثات می کند.

331- هم رزم جبرئیل و میکائیل

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وقتی که امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به شهادت رسید فردای آن روز امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ بر منبر رفت و این خطبه را خواند؛

سپس از حمد و ستایش خداوند فرمود: ای مردم در این شب بود که قرآن خداوند نازل شد و در این شب بود که عیسی بن مریم بالا رفت و در این شب بود که یوشع بن نون کشته شد و در این شب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از دنیا رفت.

به خداوند سوگند که هیچ کدام از اوصیاء و پیغمبران گذشته پیش از پدرم به بهشت وارد نشوند، وقتی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پدرم را به جهاد می فرستاد، جبرئیل از سمت راستش به همراه پدرم نبرد می کرد و میکائیل از سمت چپ او، هیچ پول زرد و سفیدی (طلا و نقره) از او بجا نمانده جز هفتصد درهم که از حقوق خود پس انداز کرده بود تا خادمی برای خانواده خود بخرد (391)

332- نهایت توصیف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی رسول خدا ﷺ به علی بن ابیطالب ع فرمود: ای علی! تو صاحب حوض منی، پرچمدار منی، و بر آورنده وعده های منی، محبوب دل مین، وارث علم منی، امانت دار مواریث پیغمبرانی، تویی امین الله در زمینش، توئی حجت بر خلق خدا، توئی رکن ایمان، توئی چراغ هدایت توئی... هر که تو را پیروی کند نجات یافته و هر که از تو تخلف کند هلاک می شود.

توئی راه روشن، توئی راه راست، توئی قائد الغرالمحجلین، توئی سرور هر که من سرور او هستم و من سرور هر مؤمن و مؤمنه هستم، تو را دوست دارد انسان پاکزاد و دشمن ندارد بد زاد،

پروردگرم هیچ گاه مرا به آسمان بالا نبرد و با من سخن نگفت، جز اینکه فرمود: ای محمد! سلام مرا به علی ع برسان و به او اعلان کن که امام اولیاء و نور اهل طاعت من است؛ گوارا باد بر تو ای علی این کرامت ها. ⁽³⁹²⁾

333- امتیاز شیعیان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلمان فارسی می گوید: روزی نزد رسول خدا ﷺ نشسته بودم که علی بن ابیطالب ع آمد، رسول خدا ﷺ به علی ع فرمود: یا علی به تو مژده ندهم؟ علی ع عرض کرد: چرا یا رسول الله، پیامبر ص فرمود: جبرئیل از طرف خداوند به من خیبر می دهد که به دوستان و شیعیان تو هفت خصلت داده اند.

- 1- راحتی در هنگام مرگ 2- آرامش در هنگام ترس 3- روشنی در تاریکی 4 آسودگی به هنگام هراس 5- عدالت به وقت میزان 6- عبور از صراط 7- ورود به بهشت قبل از سایر مردم و امتهای گذشته... (393)

334- راه اداء دین

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی بن ابیطالب علیه السلام می فرماید: روزی از شدت بدهی ام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و از این جهت با آن حضرت درد و دل کردم حضرت فرمود: ای علی بگو: (اللهم اغتنی بحلالک عن حرامک و بفضلک عن سواک) ای علی! اگر به اندازه کوه صبیر قرض داشته باشی خداوند آن را ادا کند (صبیر نام بزرگ ترین کوه در یمن است) (394).

335- گل رحمت خداوند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابن عباس می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست علی بن ابیطالب علیه السلام را گرفت و از منزل خارج شد و می فرمود: ای گروه انصار و ای گروه بنی هاشم و ای فرزندان عبدالمطلب، من محمدم و فرستاده خدا، همانا من از گل رحمت به همراه چهار کس دیگر از خاندانم آفریده شدیم؛ خودم، علی و حمزه و جعفر، یکی از آنها گفت: یا رسول الله! اینها روز قیامت با تو سوار می باشند؟ حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، در آن روز کسی سوار نباشد، جز چهار تن من و علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام و صالح پیغمبر، من بر براق سوارم و فاطمه علیه السلام بر ناقه غضباء و صالح پیغمبر بر آن شتری که پی شد، و علی علیه السلام بر یکی از ناقه های بهشتی که مهارش از یاقوت است و او میان بهشت و دوزخ می ایستد، در آن روز مردم خیس عرق هستند آنگاه بادی از طرف عرش خداوند می وزد و

عرق آنها را خشک می کند، فرشتگان مقرب و صدیقان می گویند: این ملکی است مقرب یا پیغمبری است مرسل، اما منادی از طرف عرش ندا می دهد. او علی بن ابیطالب برادر رسول خداست در دنیا و آخرت (395)

336- تنها برنده مسابقه علی عَلَيْهِ السَّلَام بود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دو شتر هدیه دادند، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یکی از آن دو شتر را هدیه و جایزه قرار داد برای کسی که بتواند دو رکعت نماز به جای آورد و چیزی از دنیا را به خاطر خود در نماز نگذارند و به فکر چیزی از دنیا نیفتد. کسی به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این مسابقه پاسخ مثبت نداد. بجز علی عَلَيْهِ السَّلَام که پاسخ مثبت داد و حاضر شد برای خواندن نماز؛ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هر دو شتر را به علی عَلَيْهِ السَّلَام مرحمت فرمود: (396)

هم طراز پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

روزی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سواره بر اسب خود از منزل بیرون شد و علی عَلَيْهِ السَّلَام همراهش پیاده حرکت می کرد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای ابالحسن! یا سوار شو، یا برگرد؛ زیرا خداوند به من دستور داده که چون من سوارم تو نیز سواره باشی (پیاده نباشی) و اگر تو پیاده باشی من پیاده شوم و چون بنشینم من نیز نشسته ام... علی جان به خداوندی که مرا مبعوث کرده سوگند، ایمان ندارد کسی که منکر تو باشد و به خداوند ایمان و اعتقادی ندارد کسی که کافر به تو باشد... بخدا سوگند، یا علی! تو آفریده نشدی مگر برای آنکه خدا پرستیده شود و بوسیله تو معالم دین شناخته شوی. (397)

خالد بن ربیع می گوید: امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام برای کای به مکه رفت، یک عرب بیابانی را دید که به پرده خانه کعبه چسبیده و دعا می کند، شب دوم همان

مرد را دید که به رکن چسبیده و مشغول دعاست... شب سوم دید دوباره به رکن چسبیده و می گوید: خدایا! به این اعراب چهار هزار درهم بده؛ علی علیه السلام نزد او رفت و فرمود: ای اعرابی! از خدا هر چه خواستی بتو داد، اعرابی چهار هزار درهم را از علی علیه السلام خواست، علی علیه السلام فرمود: ای مرد! من می روم مدینه وقتی رسیدی مدینه مرا بجو، یک هفته بعد اعرابی وارد مدینه شد و فریاد می زد کیست که مرا به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام ببرد، امام حسین علیه السلام در این میان فرمود: من ترا به خانه او می برم زیرا که من پسر او هستم، اعرابی با امام حسین علیه السلام بر در خانه رسیدند، مرد اعرابی به امام حسین علیه السلام گفت: برو به پدرت بگو ضمانتی که در مکه کردی، صاحبش آمد. امام حسین علیه السلام پیام را رسانید علی علیه السلام به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: آیا چیزی داری تا این مرد بخورد حضرت فرمود: نه علی علیه السلام لباسش را بر تن کرد و بیرون آمد و فرمود: سلمان را نزد من آورید، سلمان آمد، حضرت به او فرمود: باغی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم کاشته به تجار بفروش، سلمان آن را دوازده هزار درهم فروخت و آنگاه امام اعرابی را حاضر کرد و چهار هزار درهم به او داد سپس چهل درهم دیگر نیز برای خرج سفر وی به او داد، این خبر به فقیران مدینه رسید همگی گرد علی علیه السلام را گرفتند، علی علیه السلام هم پولها را در مقابل خود ریخت آنگاه یارانش آنها را بین فقیران تقسیم کردند تا اینکه حتی یک درهم نماند، چون به منزل آمد فاطمه علیها السلام به علی علیه السلام گفت: ای پسر عم! باغی را که پدرم به تو داده بود فروختی؟ امام فرمود آری به بهتر از آنچه در دنیا و آخرت است. حضرت فاطمه علیها السلام پرسید: پولش کجا است؟

حضرت فرمود: به فقرا دادم حضرت فاطمه علیها السلام گفت: من و دو پسر

گرسنه ایم و بی شک تو هم مانند ما گرسنه ای. (398)

337- توبه کنید علی علیه السلام ستمکار نیست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را به یمن فرستاد، در آنجا اسب شخصی از اهل یمن گریخت و با پای خود به مردی لگد زد و او را کشت، اولیاء مقتول صاحب اسب را گرفتند و نزد علی علیه السلام آوردند و بر او اقامه دعوی کردند صاحب اسب گواه آورد که اسبش گریخته و آن مرد را کشته است، علی علیه السلام خون مرد کشته شده را هدر ساخت، اولیاء مقتول از یمن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و از حکم علی علیه السلام شکایت کردند و گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام به ما ستم کرد، و خون صاحب ما را هدر کرده است پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (علی ستمکار نیست و برای ستم آفریده نشده و ولایت و سروری بعد از من با علی است و حکم او حکم قطعی است و قول او قول صحیح است کسی رد حکم و قول و ولایت علی را نکند مگر کافر و حکم و قول و ولایتش را نپسندد الا مؤمن) اهل یمن چون این توصیف را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره علی علیه السلام شنیدند گفتند: یا رسول الله ما به قول و حکم علی راضی شدیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همین توبه شما است از آنچه که گفتید. (399)

338- کلید خانه حکمت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در منزل ام ابراهیم و جمعی از اصحابش در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند که به ناگه علی بن ابیطالب علیه السلام وارد شد، وقتی چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام افتاد فرمود: ای گروه مردم! نزد شما آمد بهترین مردم بعد از من، او سرور شما است و اطاعت او واجب است همچون اطاعت شما از من، و نافرمانی او حرام است، مثل نافرمانی من، ای مردم! من خانه حکمتم و علی

کلید آن است و به خانه نتوان وارد شد الا به وسیله کلید آن خانه، ای مردم دروغ می گوید، کسی که گمان دارد مرا دوست دارد ولی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را دشمن می دارد (400)

339- بهترین عبادت نگاه کردن به چهره علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مردی خدمت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: یا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر داری که فلانی (یعنی شخصی) از راه دریا کالای اندکی به چین برده و زود برگشته و بهره و سود فراوانی از این راه کسب کرده به حدی که دوستانش به او حسد می ورزند رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: مال دنیا هر چه بیشتر شود صاحب مال به گرفتاری و بلا نزدیک تر می شود هرگز به پولداران رشک نبرید، مگر آن پول داری که در راه خدا مالش را بخشیده باشد.

آیا می خواهید به شما خبر دهم که از آن رفیق سفر کرده شما چه کسی سرمایه کمتری دارد ولی بهره سودش را بیشتر آورده و هر چه هست برای او در نزد خدا اندوخته و محفوظ است؟

گفتند: چرا یا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: به این مرد که به سوی شما می آید بنگرید.

آن مرد می گوید: نگاه کردیم دیدم مردی از انصار است آنگاه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: از همین مرد امروز آنقدر خیر و بندگی خدا بالا رفته که اگر بین همه اهل آسمانها و زمین پخش شود کمترین بهره مند از آن کسی است که گناهان او آمرزیده و بهشت بر او واجب شود.

عرض کردند: مگر چه کرده است این مرد؟

رسول خدا ﷺ فرمود: بروید از خود او بپرسید تا بگوید امروز چه عملی را انجام داده است؟ همه اصحاب به سرعت نزد او رفتند و به او گفتند: بر تو گوارا باد ای مرد آنچه رسول خدا ﷺ به تو مزده داده؛ امروز چه کردی که خدا این همه ثواب برای تو نوشته است؟

آن مرد گفت: از خانه ام بیرون آمدم و دنبال کاری رفتم، اما تا خیری پیش آمد ترسیدم کارم از دستم برود لذا با خودم گفتم آن کار را با نگاه کردن به صورت علی بن ابیطالب ع عوض می کنم و دنبال آن کار نرفتم، من از رسول خدا ﷺ شنیدم که نگاه بر روی علی ع عبادتست.

آنگاه رسول خدا ﷺ فرمود: آری به خدا سوگند عبادت است، و چه عبادتی از آن بهتر، سپس رسول خدا ﷺ فرمود: ای بنده خدا! تو دنبال کسب دینار و درهم برای خانواده ات رفتی تا آن را بدست آوردی اما آن کار از دست رفت ولی به عوض آن، نگاه به صورت علی ع را انتخاب کردی اما با محبت و اعتقاد به فضل او، همانا این کار تو بهتر و برتر از آن که همه دنیا پر از طلای سرخ باشد و تو آنها را در راه خدا انفاق کنی، ... (401)

340- پرچمداری صحرای محشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی رسول خدا ﷺ مسلمان را با هم برادر ساخت و بین آنها صیغه برادری جاری کرد، به علی ع فرمود: ای علی! تو برادر منی، نسبت تو به من همچون هارون است نسبت به موسی؛ جز اینکه بعد از من پیغمبری نمی آید.

ای علی! اول کسی که در روز قیامت خوانده شود منم، که در سمت راست عرش می ایستم و حله سبزی از حله های بهشتی می پوشم و پس از آن پیغمبران الهی را یک به یک دنبال هم فرا می خوانند و آنها در دو صف سمت

راست عرش خداوند در زیر سایه آن بایستند و جامه های سبز بهشتی بر تن کنند.

آگاه باش! ای علی! به تو خبر می دهم که امت من اولین امتی است که در قیامت خداوند آنها را محاسبه می کند و تو را بشارت می دهم که تو اول کسی هستی که دعوت می شوی، سپس پرچم حمد است به تو می دهند و تو میان آن دو صف آن را بدوش می گیری و آدم و همه مردم در روز قیامت همه در سایه پرچم من هستند، که درازی و بلند این پرچم برابر با هزار سال راه است، نوک پرچم از یاقوت سرخ است....

این پرچم سه نور دارد یکی در مشرق و دیگری در مغرب و سومی در وسط دنیا است و سه جمله بر آن پرچم نوشته شده است.

اول: بسم الله الرحمن الرحيم، دوم: الحمد لله رب العالمين، سوم: لا اله الا الله محمد رسول الله، طول هر یک از این جملات هزار سال مسافت و پهنای این جملات هزار سال مسافت می باشد، یا علی! تو پرچم را بر می گیری و حسن سمت راست توست و حسین سمت چپ... آنگاه جامه سبزی از جامه های بهشتی را بر تن می کنی، ... علی جان! به تو مژده دهم که تو با من دعوت می شوی و با من جامه در تن کنی و با من زنده می شوی (402)

341- پیامبر تعهد گرفت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شخصی از ابو حمراء خادم رسول ﷺ سوال کرد: چگونه خدا ﷻ با علی ﷺ رفتار می کرد را برای من بازگو کن؟ ابو حمراء گفت ای مرد آنچه دیده ام را می گویم.

روزی رسول خدا ﷺ به من فرمود: ای ابوحمراء! برو و صد تن از مردم عرب و پنجاه تن از مردم عجم سی تن از جماعت قبط و بیست تن از مردم حبشه را نزد من حاضر کن، من نیز طبق دستور، این جماعت را آماده کردم سپس فرمود: عربها را در صفی ردیف کن بعد از آن به دنبال آن عجم ها و بعد قبطی ها و بعد حبشی ها در یک صف بایستند.

آنگاه رسول خدا ﷺ برخاست و حمد و ستایش خداوند را آغاز کرد، سپس فرمود: ای گروه عرب و عجم و قبط و حبش آیا شما اعتراف کردید نیست معبودی جز خدای یگانه و محمد بنده فرستاده اوست؟ آنها جملگی گفتند: آری پیامبر ﷺ سه بار این مطلب را تکرار کرد آنها هم تاءکید کردند، سپس رسول خدا ﷺ درباره سوم گفت: خدایا تو گواه باش.

بعد پیامبر ﷺ فرمود: شما اعتراف کردید، لا اله الا الله و انی محمد عبده و رسول و ان علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین و ولی امرهم من بعدی.

آنها گفتند: آری (ما رسالت تو و ولایت علی ع را قبول داریم) پیامبر ﷺ سه بار به خداوند عرض کرد: خدایا تو گواه شهادت اینها باش

آنگاه فرمود: ای علی! برو کاغذ دواتی برایم بیاور، سپس آنرا گرفت و بدست علی ع ایلم داد و فرمود: بنویس ای علی! عرض کرد چه بنویسم؟ فرمود: بنویس مردم عرب، عجم، قبط و حبشی اعتراف کردند که نیست معبودی جز خدا و محمد بنده و رسول اوست و علی بن ابیطالب امیر مؤمنان است و امام بعد از من؛ سپس رسول خدا ﷺ آن عهد نامه را مهر کرد و به علی ع سپرد.

آن مرد به ابوحمراء گفت: باز هم برایم بگو، ابو حمراء گفت: روز عرفه رسول خدا ﷺ بیرون آمد و دست علی ع را به دست خود داشت سپس فرمود: ای گروه مردم! براستی خدای تبارک و تعالی امروز به شما مباحات می

کند، اگر همه شما را بیامرزد، سپس رو به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ کرد و فرمود: تو را بالخصوص بیامرزد، بعد فرمود: ای علی! نزدیک من بیا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نزدیک رفت سپس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود... ای علی! هر کس با تو بجنگد با من جنگیده و هر که با من بجنگد با خدا جنگیده ای علی! هر که تو را دشمن دارد، مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته، و خدا او را بخت برگشته کند و به دوزخ ببرد (403)

342- جایگاه صلوات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یک روز به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای علی! جان به تو مردهای بدهم؟ عرض کرد: چرا، پدر و مادرم به فدایت، تو همیشه مرده دهنده ای به هر چیزی، حضرت فرمود: اخیرا به من خبر شگفت آوری داد، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد: یا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جبرئیل چه خبری به شما داده است؟ حضرت فرمود: به من خبر داد که هر کدام از امتم بر من صلوات بفرستند و دنبالش بر خاندانم نیز صلوات بفرستند درهای آسمان برویش گشوده شود و فرشته ها هفتاد صلوات بر او فرستند اگر چه گنهکار و خطا کار باشد سپس گناهایش مثل برگهای درخت در فصل پائیز بریزد، و خدای متعال به او می فرماید: لبيك عبدی و سعد یک و خداوند به فرشتگان می فرماید: ای فرشتگانم! شما بر او هفتاد صلوات فرستادید من هفتصد صلوات بر او می فرستم. (404)

343- روز شمار عمر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی فاطمه زهرا علیها السلام خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و از ضعف حال خود سخن گفت: پیغمبر: به او فرمود: تو نمی دانی علی علیه السلام چه مقامی در نزد من دارد.

12 سال داشت که کارهای مرا اداره می کرد.

16 سال داشت که در برابرم شمشیر می زد.

19 سال داشت که پهلوانها را می کشت

20 سال داشت که غمهای مرا بر طرف کرد.

22 سال داشت که در قلعه خیبر را از جا کند در حالی که 50 مرد نمی توانستند آن را بردارند.

چهره حضرت فاطمه علیها السلام از شادی برافروخت و سرپایش قرا نداشت، تا اینکه نزد علی علیه السلام برگشت و به او فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گزارش داد. علی علیه السلام فرمود: چه حالی می داشتی اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همه تفضلات خدا بر من را برایت بیان می فرمود. (405)

(یعنی این همه الطاف الهی نیست مختصری بود که شنیدی).

344- پرونده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که خبر وفات ابوطالب پدر بزرگوار علی بن ابیطالب علیه السلام را شنید بر سر جنازه عمویش حاضر شد و فرمود: ای عمو جان! در یتیمی پرستارم بودی و در خردسالی مرا پرورش دادی و در سالخوردگی مرا یاری کردی، خدا تو را از من پاداش نیک دهد.

آنگاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام دستور داد تا پدرش ابوطالب را غسل

دهد (406)

345- لقب الهی امیر مؤمنان علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن عباس می گوید: از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر بالای منبر شنیدم، اینکه برخی از مردم قریش نمی پذیرند علی علیه السلام را امیر مؤمنان نامیده است فرمود: ای گروه مردم! به راستی خداوند مرا رسول قرار داد، و به من دستور داده که علی علیه السلام را بر شما امیر کنم، هر کس که من پیغمبر او هستم، علی نیز امیر اوست... خداوند مرا کرده که من به شما بگویم تا او را اطاعت کنید و به دستوراتش عمل کنید... احدی از شما بر علی امیر نیست نه در زمان حیات من و پس از وفات من، زیرا خداوند او را بر شما امیر قرار داده و او را امیر المؤمنین نامیده است و کسی پیش از او به این نام نامیده نشده است من آنچه را که دستور داشتم درباره علی علیه السلام به شما رساندم... (407)

346- مرز بین کفر و ایمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یک روز رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اصحاب خود فرمود: ای اصحاب من! به درستی که خداوند دستور می دهد شما را به ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام و پیروی و اطاعت از او چرا که او ولی شما است، پس از من با علی علیه السلام مخالفت نکنید که کافر می شوید، و از او جدا نشوید که گمراه می شوید به راستی خداوند علی علیه السلام را نشانه میان نفاق و ایمان قرار داده است هر کس او را دوست دارد مؤمن است و هر که دشمن بدارد منافق است، براستی خداوند علی علیه السلام را وصی من و نور بخش شما قرار داده پس از من؛ او سرنگهدار و گنجینه علم من و خلیفه بعد من است، به خداوند از ظالمان در حق علی شکایت می کنم... (408)

هر کس می خواهد چون برق جهنده از صراط بگذرد و بی حساب وارد بهشت شود باید ولایت او بپذیرد، پس به دوزخ رود هر که ترک ولایت او را کند، به عزت و جلال پروردگار سوگند، علی باب الله است که جز از آن نیایند، و اوست صراط مستقیم، و اوست که در روز قیامت از ولایتش پرسش می شود.... (409)

و در روایتی دیگر آمده است که:

ابی مسلم می گوید: من با حسن بصری و انس بن مالک به در خانه ام سلمه آمدیم، انس بر در خانه نشست و ما وارد خانه شدیم، حسن به ام سلمه گفت: درود بر تو ای مادرم! ام سلمه پاسخ داد و پرسید تو کیستی؟ گفت: من حسن بصریم، پرسید برای چه در اینجا آمده ای گفت آمده ام حدیثی از پیغمبر ﷺ درباره علی علیه السلام برایم بگوئی، ام سلمه گفت: به خدا برایت حدیثی گویم که با این دو گوشم از رسول خدا ﷺ شنیدم و با این دو چشم دیدم و گرنه کر و کور شونم و دلم آن را حفظ کرده و گرنه بر آن نهاده شود و لال شوم.

رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: ای علی! هر بنده ای که خدا را ملاقات کند و منکر ولایت تو باشد همچو یک بت پرست، خدا را ملاقات کرده است، آنگاه حسن بصری گفت: الله اکبر گواهی می دهم که علی علیه السلام مولای من و مولای هر مؤمن است... (410)

347- صحبت علی علیه السلام با خورشید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن عباس می گوید: بعد از فتح مکه پیامبر ﷺ هجرت مسلمانان را لغو کرد و فرمود: بعد از فتح مکه هجرتی نیست، سپس با پیامبر ﷺ به هوازن رسیدیم در این هنگام پیامبر ﷺ رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: ای علی!

برخیز و کرامت خدای عز و جل را نسبت به خود ملاحظه کن، علی جان! وقتی آفتاب بر آمد با آن سخن بگو، ابن عباس می گوید: به خدا سوگند به احدی جز به علی علیه السلام رشک نبردم به واسطه فضلش الا در آن روز؛ ابن عباس می گوید: با خودم گفتم برویم ببینیم علی علیه السلام با آفتاب چطور سخن می گوید، چون آفتاب بر آمد علی علیه السلام برخاست و گفت: درود بر تو ای بنده خوب و فرمانبر و اطاعت کننده خداوند، آفتاب در پاسخ امام علی علیه السلام عرض کرد: درود بر تو ای برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و وصی او و حجت خدا بر خلقش!!

ابن عباس می گوید: در این لحظه علی علیه السلام به سجده افتاد و شکر خداوند می کرد، آنگاه به خداوند سوگند دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و سر علی علیه السلام را بر گرفت و او را بلند کرد و دست خود را بر صورت علی کشید و گفت: حبیبم برخیز! تو اهل آسمان را از گریه خود گریاندی و خدا به وجود تو به حاملان عرش مباهات کرد. (411)

348- فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابر آسمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن عباس: گفت: ما با جمعی در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با گوشه چشم خود به آسمان اشاره کرد و ما نگاه کردیم دیدیم ابری آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را دو بار به سوی خود فرا خواند آن ابر آمد پایین، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و دست میان ابر کرد و از میان آن جام سپیدی پر از خرماى تازه بیرون آورد و آن ظرف در کف دست حضرت تسبیح می گفت، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ظرف را به علی ابن ابیطالب علیه السلام داد، علی علیه السلام از آن خرما خورد، جام در کف دست علی علیه السلام نیز تسبیح می گفت، مردی گفت: یا رسول الله از جام تناول کردی و آن را به علی علیه السلام دادی در

اینجا آن ظرف به اذن خدا به سخن آمد و گفت: لا اله الا الله خالق الظلمات و النور، ای مردم بدانید من هدیه ای هستم به سوی پیغمبر از من کسی چیزی نخورد الا پیغمبر یا وصی آن (412)

349- جایگاه معنوی علی عَلَيْهِ السَّلَام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خدا برای برادرم علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام فضائل بی شماری مقرر کرده هر که یک فضیلت او را ذکر کند خدا گناهان گذشته و آینده اش را بیامرزد گر چه با گناه جن و انس به محشر آید و هر که یک فضیلت از او بنویسد تا آن نوشته بماند فرشتگان برایش آمرزش جوید و هر که به فضیلتی از او گوش دهد، خدا گناهانی که به گوش کرده بیامرزد و هر که به فضیلتش نگاه کند، خدا گناهانی که با چشم کرده بیامرزد، سپس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: نگاه به علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام عبادتست و یادآوریش عبادتست و ایمان بنده پذیرفته نیست جز به ولایت او و برائت از دشمنان او. (413)

350- محل دعای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هر سپیده دم بر در خانه علی عَلَيْهِ السَّلَام و فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام می ایستاد و به خداوند عرض می کرد: (الحمد لله المحسن المجمل المنعم المنفصل الذي بنعمته تتم الصالحات سمیع سامع به حمد الله و نعمته و حسن بلاوه عند ناعوذ بالله من النار نعوذ بالله من صباح النار نعوذ بالله من مساء النار الصلوة...) حمد مخصوص آن خدای محسن و نیکوئی است که فضیلت بخش به نعمت خود اعمال صالحه را تمام کرده، سمیع است و سامع، حمد خدا و نعمت او و حسن آزمایش او بر ما پناه می برم به خدا از دوزخ، پناه می برم به خدا از شام

دوزخ، رحمت بر شما باد ای اهل بیت، همانا خدا خواسته پلیدی را از شما ببرد
ای اهل بیت و به خوبی شما را پاکیزه کند) (414)

351- گل خوش بوی محمد ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام علی عَلِيٍّ می فرماید: (حیانی رسول الله ﷺ بالورد بکتا یدیه فلما
ادنیته الی انفی قال اما انه سید ریحان الجنة بعد الاش؛ یعنی: رسول خدا
ﷺ با دو دستش گلی را به من هدیه کرد هنگامی که آن را به بینی خود
نزدیک بردم آن حضرت فرمود: این گل، بعد از گل آس، سرور گل‌های بهشت
است). (415)

گل آس درختی است شبیه درخت انار که برگ‌هایش سبز و خوش رنگ و
گل‌هایش سفید و خوشبو می باشد.

352- فرشته ای از سه جنس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رسول خدا ﷺ فرمود: شبی که مرا به معراج بردند جبرئیل دست مرا
گرفت و به بهشت برد و مرا به یکی از مسندهای بهشت رسانید. آنگاه یک دانه
ای به من داد و چون آن دانه را دو نیم کردم حوریه ای از آن بیرون آمد که
مژگان چشمش چون پره‌های جلو کرکس بود: به من گفت: درود بر تو یا احمد،
ای رسول خدا، ای محمد، گفتم: خداوند تو را مورد لطف قرار دهد، تو کیستی؟
گفت: من راضیه و مرضیه ام خداوند مرا از سه جنس آفریده، پائین تنم از
مشک است و بالای آن از کافور و میانه ام از عنبر و با آب زندگی خمیر شدم و
خداوند فرمود: باش و من بودم و آفریده شدم برای پسر عم و وصی و وزیر تو
علی بن ابیطالب (416).

353- ممتازترین مرد اسلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام صادق علیه السلام از قول پدراناش فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز از منزل خود بیرون رفت و عبائی سیاه با دو تیره در تن داشت، سپس فرمود: این عبا را به من پوشاند دوستم، صمیم، عزیز من، آنکه از طرف من ادا می کند قرض مرا و وصی و وارث و برادر من است پیش از همه مؤمنان، مسلمان شده و در ایمان از همه مخلص تر، و از همه با سخاوت تر است و پس از من سید بشر است و سرور رو سفیدان است و امام اهل زمین است همانا او علی بن ابیطالب است، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از شوق او پیایی گریست تا ریش مبارکش از اشک چشمش تر شد (417).

354- از علی علیه السلام جدا مشو

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حذیفه بن اسید غفاری می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: ای حذیفه! براستی حجت خدا بعد از من بر شما علی بن ابیطالب علیه السلام است، کفر با او کفر با خداست، شرک به او شرک به خداست، شک در او شک در خداست، و الحاد در او الحاد در خداست، و انکار او انکار خداست، و او حبل الله المتین است که بریدن او قطع شدنی ندارد، دو کس درباره او هلاک شدند، دوست غلو کننده و کسی که در حق او کوتاهی کند.

ای حذیفه! از علی علیه السلام جدا مشو، که از من جدا می شوی و با او مخالفت مکن که مخالفت با من است، علی علیه السلام از من است، و من از علی علیه السلام هر کس که علی را به خشم آورد، مرا به خشم آورده و هر که او را خشنود سازد مرا نیز خشنود و واضی کرده است (418)

355- جوانمرد مطلق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام صادق عليه السلام می فرماید: روزی یک عرب بیابانی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد، آن حضرت در حالی که عبای گلی رنگ در تن داشت او را پذیرفت، عرب بیابانی عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمدی پیش من همانند جوانمردان؟ و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری منم جوانمرد و پسر جوانمرد و برادر جوانمرد. عرب بیابانی عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خود جوانمردی اما چگونه است پسر و برادر جوانمرد تو؟

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نشنیدی قول خدای عز و جل را که می فرماید: (گروهی گفتند: شنیدیم نوجوانی از مخالفت با بتها سخن می گفت: که او را ابراهیم می گویند) و من پسر ابراهیم هستم و اما برادر جوانمرد هستم زیرا در روز احد منادی از آسمان ندا کرد، نیست شمشیری جز ذوالفقار و نیست جوانمردی جز علی، و علی بن ابیطالب عليه السلام برادر من است و من برادر او ⁽⁴¹⁹⁾

356- حيله زن يهودی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عليه السلام می فرماید: یهودیان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد زنی یهودی بنام عبده آمدند و گفتند: تو میدانی که محمد پشت بنی اسرائیل را شکسته و یهودیت را ویران کرده همه اشراف یهود این زهر را آماده کردند و در مقابل اینکه تو این گوسفند را با این زهر آلوده کنی و به محمد بخورانی مزد شایانی خواهند داد آن زن گوسفند را بریان کرد و همه رؤسای بنی اسرائیل را به خانه دعوت کرد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا محمد همه یهود را به خانه خود دعوت کردم و تو هم با یاران مرا سرافراز کن، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همراه من (علی)

و ابو دجاجه و ابو ايوب و سهل بن حنيف و جمعی از مهاجرین به منزل او آمدند و چون وارد شدند زن گوسفند بریان شده را خدمت رسول خدا ﷺ آورد، یهودیان حاضر در جلسه بینی های خود را با چشم بسته بودند و به پا ایستاده بودند و به عصاهای خود تکیه زده بودند، رسول خدا ﷺ فرمود: بنشینید آنها گفتند: چون پیغمبری به دین ما آید ما به خود اجازه نشستن نمی دهیم و بد می دانیم که نفس های ما به او برسد و او را آزار دهد، علی رضی الله عنه می فرماید: آنها دروغ گفتند، بلکه بینی های خود را به واسطه ترس از نفوذ بخار زهر بسته بودند چون گوسفند را خدمت رسول خدا ﷺ آوردند دست مسموم آن گوسفند به سخن در آمد و گفت: یا رسول الله صبر کنید مرا مخور من مسمومم، رسول خدا ﷺ عبده را خواست و فرمود: برای چه مرتکب این عمل شدی، او گفت: با خود گفتم اگر او پیغمبر خدا باشد این کار من به او زیانی نخواهد رساند و اگر دروغگو و یا جادوگر باشد قوم خود را از او راحت کرده ام، جبرئیل در این هنگام فرود آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ سلامت می رساند می فرماید بگو بنام خدا... پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خواندن آن دعا و آیه قرآن و به یاران خود هم نیز سفارش کرد تا آن دعا را بخوانند، سپس فرمود: همه را بخورید، سپس دستور داد تا حجامت کنند (420).

فصل سوم: دوران خانه نشینی امام علی علیه السلام

357- تفسیر قرآن نمی دانم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

از ابوبکر راجع به آیه و فاکهته و ابا که در سوره عبس می باشد سؤال کردند که معنی ابا چیست؟

ابوبکر گفت: کدام آسان را سایه سرم کنم و کدام زمین مرا در خود گیرد، اگر بگویم در تفسیر کلام خدا علمی ندارم، من فاکهته را می دانم چیست ولی ابا را خدا می داند.

این خبر به علی علیه السلام رسید فرمود: سبحان الله آیا نمی داند که ابا گیاه را گویند که حیوانات از آن منتفع می شوند خداوند می فرماید: که انعام کردم به شما و حیوانات شما، آنچه تقویت کند به آن بدن ها و نفسهای شما را و تقویت کند جسد حیوانات را (421)

358- شرابخوار در دستان علی علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ولید بن عقبه که برادر مادری عثمان بود توسط عثمان او را حاکم و استاندار کوفه شد ولید بواسطه میگساری، صبح هنگام با حالت مستی در مسجد جامع کوفه آمد و طبق معمول با مردم نماز جماعت گزارد در اثنای نماز بنای بد مستی نهاد و اشعار عاشقانه خواند و چون به حال خود نبود به جای دو رکعت چهار رکعت نماز صبح را خواند سپس رو به جماعت پشت سر خود کرد و گفت: امروز نشاط خوبی دارم اگر بخواهید می توانم زیادتیر هم بخوانم؟!

ولید استفراغ کرد و سپس بیهوش به زمین افتاد جمعی از حاضران که ناظر اوضاع بودند انگشتر استاندار مست را از دستش خارج کردند یکی از این چند

نفر جندب بن زهیر بود که وقتی به عثمان قضیه را گفت: عثمان او را با تازیانه زد آنها پیش عایشه رفتند و بی اعتنایی عثمان را به حرکت زشت ولید عنوان کردند، آنگاه خدمت علی علیه السلام رفتند. علی علیه السلام نزد عثمان آمد و فرمود: اجرای حکم الهی را درباره تبهکاران را تعطیل نمودی و افرادی را که شهادت به فسق برادرت ولید دادند کتک زدی و احکام خدا را دگرگون ساختی با این که عمر بن خطاب به تو دستور داد که مردان بنی امیه و مخصوصا اولاد ابی معیط را بر گردن مردم مسلط مکن! چرا این فاسق را بر سر مردم مسلط کردی؟!

عثمان پرسید: اکنون نظر شما چیست و چه باید کرد؟ حضرت فرمود: باید فوری ولید را از حکومت کوفه معزول نمائی و دیگر هیچ کاری به وی محول نکنی، سپس شهود را احضار کن اگر گواهی آنها از روی گمان و دشمنی نبود باید حد شرابخوار را درباره ولید جاری نمایی.

عثمان؛ سعید بن عاص را استاندار کوفه کرد؛ ولید وقتی وارد مدینه شد و نزد عثمان رسید عثمان ولید را خواست و لباس فاخری (به جای لباس محکومین) به وی پوشانید و با کمال عزت او را در اتاقی نشانید آنگاه اعلام کرد هر کس می خواهد برود و او را حد بزند!

هر کس برای حد زدن او می رفت ولید او را به یاد خویشاوندی خود با خلیفه می انداخت و می گفت: دست از من بردار و خلیفه را نسبت به خود خشمگین مساز، و او هم خودداری می نمود.

همین که علی علیه السلام این صحنه سازی خلیفه مسلمین را دید، سخت خشمگین شد و به تازیانه به دست گرفت و در حالی که فرزند بزرگش امام حسن علیه السلام نیز در خدمتش بود وارد اتاق شد. ولید باز همان سخنانی که به دیگران گفته بود و آنها را فریب و مرعوب کرده بود را به زبان آورد، علی علیه السلام فرمود: ساکت

باش! بنی اسرائیل چون اجرای حدود الهی را تعطیل نمودند نابود شدند اگر من هم به خاطر خویشاوندی تو با خلیفه از اجرای حدود الهی صرف نظر کنم مؤمن نیستم ولید که دید حضرت مصمم است که او را حد بزند برخاست تا از چنگ حضرت فرار کند ولی علی علیه السلام او را گرفت به زمین کوبید آنگاه با تازیانه ای که دو شاخه داشت ولید را به زیر ضربات محکم و پی در پی خود گرفت و 80 تازیانه به او زد. عثمان که هیچ انتظار به زمین زدن برادرش، آن هم در حضور خود او را نداشت گفت: یا علی! تو حق نداری که با ولید این طور رفتار کنی حضرت فرمود: ولید شراب خورده و مرتکب فسق گردیده و مانع شده که حکم خدا جاری شود او شایسته کیفری بیش از این است که دیدی ⁽⁴²²⁾.

359- ثروت امام علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت علی علیه السلام روزی از کنار جمعی از قریش عبور می کرد، آنها وقتی پیراهن کهنه و پاره آن حضرت را دیدند اظهار کردند که علی علیه السلام فقیر و تهیدست است و بر اثر فقر پیراهن پاره پوشیده است، هنگامی که امام علی علیه السلام سخن آنها را شنید به متصدی نخلستانهای احدائی خود فرمود: امسال خرماها را به فقرانده بلکه خرماها را به بازرگانان بفروش و پول آنها را در همان انباری که خرماها را در آنجا جمع می کردی بگذار. متصدی طبق دستور علی علیه السلام رفتار نمود آنگاه جوالی پر از پول تهیه شد و آن را در انبار گذاشت.

سپس علی علیه السلام برای همان هایی که حضرتش را تهیدست می پنداشتند، پیام فرستاد و آنها را دعوت کرد آنان به حضور علی علیه السلام آمدند، سپس امام برای

پذیرائی خرما طلبید متصدی برای آوردن خرما از انبار بالا هنگام پائین آمدن پایش به جوال خورد و جوال پاره شد و پولهای زیاد آن در زمین پخش گردید. آن افراد از روی تعجب گفتند: ما هذا یا ابالحسن؛ ای علی! این پولهای زیاد چیست؟

آن حضرت در پاسخ آنها فرمود: هذا مال من لا مال له؛ این مال کسی است که مال ندارد! سپس جلو چشم آنها، آن پولها را تقسیم کرده و برای مستمندانی که هر سال برایشان خرما می فرستاد، فرستاد و به آنها نشان داد که ساده زیستی علی عليه السلام به خاطر فقر آن حضرت نیست ⁽⁴²³⁾

360- زودتر می دانست خلیفه خواهد شد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی که آن گروه شش نفره برای تعیین خلیفه پس از عمر بن خطاب در خانه، شورا گرفتند. مقداد بن اسود که از یاران ممتاز و مخلص علی عليه السلام بود آمد و به آنها گفت: مرا نیز با خود شرکت دهید که من برای رضای خدا نصیحتی داشته و خیری برایتان در نظر دارم، آنها نپذیرفتند، مقداد گفت: پس لااقل بگذارید سرم را در خانه داخل کنم و سخنی از من بنشوید، آنها این را هم نپذیرفتند آنگاه گفت:

حال که نمی پذیرید پس با آن مردی که در جنگ بدر حضور نداشته، و در بیعت رضوان شرکت نکرده و در جنگ احد فرار نموده بیعت نکنید و او را خلیفه نکنید.

در اینجا عثمان که جزو جلسه بود گفت: هان به خدا سوگند اگر زمام حکومت را بدست بگیرم تو را به صاحب اولت برمی گردانم. چون مرگ مقداد فرا رسید گفت: به عثمان خبر دهید که من به صاحب اول و آخرم بازگشتم.

چون خبر مرگ وی به عثمان رسید (و خاطرش از مقدار آسوده شد رسم سیاست و سیاست بازان را بجا آورد) آمد تا بر سر قبرش رسید و ایستاد و گفت: خدا تو را رحمت کند خوب بودی هر چند که... (424)

361- غصب خلافت از دیدگاه پدر ابوبکر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سعید بن مسیب می گوید: چون پیامبر اسلام ﷺ رحلت نمود شهر مکه از این خبر ناگوار به لرزه افتاد، ابوقحافه (پدر ابوبکر) گفت: چه خبر است؟ گفتند: رسول خدا ﷺ وفات یافته است. گفت: چه کسی زمام امور خلاف را بدست گرفته؟ گفتند: پسر تو ابوبکر!!!

گفت: آیا بنی شمس و بنی مغیره (دو قبله از عرب) به این امر (خلافت) راضی شدند؟ گفتند: آری، گفت: برای آنچه خدا بخشید. جلوگیری نیست، و نسبت به آنچه خدا بازداشته بخشنده ای نباشد، چه عجب است این امر، شما (بنی عبد شمس و بنی مغیره) در امر نبوت نیز با پیامبر خدا ﷺ به نزاع و جنگ برخاستید و در امر خلافت (که به ناحق غصب شده) با مسالمت عمل کردید و آن را پذیرفتید!!

البته که این از مشکلات روزگار است که گریزی از آن نیست (425)

362- نامه ابوبکر به پدر در مورد خلافت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی که ابوبکر خلیفه شد به پدر خود ابوقحافه نامه ای نوشت که بسیار قابل توجه و تعمق است. و اما مضمون نامه:

این نامه ایست از خلیفه رسول خدا ﷺ به سوی ابوقحافه

اما بعد؛

بدرستی که مردم راضی به خلافت من شدند، پس امروز خلیفه خداوند هستم و اگر تو به سوی من بیایی از برای تو خوب خواهد بود!!⁽⁴²⁶⁾ وقتی پدر ابوبکر نامه پسرش را خواند به حامل همراه نامه گفت:

چه چیزی باعث شد که مردم از خلافت علی عَلِيٍّ سر باز زنند؟ نامه رسان ابوبکر به ابو قحافه گفت: علی عَلِيٍّ کم سن بود و بسیاری از بزرگان قریش بدست او کشته شده بودند و ابوبکر از علی عَلِيٍّ در سن و سال بزرگتر بود لذا به این جهت پسر تو را خلیفه خدا کردند. ابو قحافه گفت:

اگر امر امامت و خلافت به سن و سال است، من در سن بزرگترم از ابوبکر، پس من بدرستی که بر علی عَلِيٍّ ظلم کرده اند و حق او را غصب کرده اند. بدرستی که من شاهد بودم که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حضور ما با علی عَلِيٍّ بیعت کرد و امر کرد به ما که با علی عَلِيٍّ بیعت کنیم.

سپس ابو قحافه جواب نامه پسرش ابوبکر را چنین نوشت:

نامه تو به من رسید و یافتم مضمون آن نامه را. ای مرد احمق! بعضی از مطالب در نامه تو با بعضی دیگر آن تناقض دارد؛ تو یک بار می گویی من خلیفه خدا هستم و یک بار می گویی خلیفه رسول و یکبار می گویی که مردم مرا انتخاب کردند و به امر خلافتم راضی شدند پس او را از این امر شنیع بسیار منع کرد و تصریح کرد که انتخاب خلیفه با خداست نه با رأی مردم!!!⁽⁴²⁷⁾

363- اجل نگهبان مرد است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام در پای دیوار کجی نشسته بود و میان مردم داوری می کرد. شخصی به آن حضرت گفت: اینجا منشین که در شرف سقوط است. علی علیه السلام فرمود: اجل نگهبان من است. همین که علی علیه السلام برخاست دیوار خراب شد. امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام از این گونه کارها می کرد و این یقین است. (428)

364- قضا و قدر الهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصبغ بن نباته گفت: علی علیه السلام از پای دیوار کجی حرکت کرد و پای دیوار دیگر نشست، همین که مورد اعتراض قرار گرفت که یا علی علیه السلام می خواهی از قضا و قدر الهی فرار کنی، حضرت پاسخ داد از قضا و قدری به قضا و قدر دیگر فرار می کنم. (429)

365- چرا قصاص دو بار انجام شود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مردی توسط شخص دیگری کشته شد، برادر مقتول شخص قاتل را نزد عمر بود، عمر بن خطاب حکم کرد که برادر مقتول شخص قاتل را قصاص کند و بکشد؛ برادر مقتول، شخص قاتل را به قدری زد که یقین پیدا کرد او را کشته است و او از دنیا رفته است. لذا جسم او را رها کرد و رفت، اولیای قاتل، او را برداشته دریافتند که زنده است لذات به درمان او پرداختند و او را مداوار کردند و بعد از مدتی حال قاتل خوب شد، برادر مقتول وقتی او را سالم دید مجدد مدعی قصاص و کشتن او شد و عمر بن خطاب نیز دوباره حکم قتل وی را صادر کرد. نزاع آنها ادامه داشت تا اینکه مطلب را نزد حضرت علی علیه السلام رسیده

شد و از آن حضرت درخواست قضاوت را کردند. امام علیه السلام نزد عمر رفت و حکم او را لغو کرد و فرمود:

ابتدا قاتل باید شکنجه هایی را که توسط برادر مقتول بر او وارد شده قصاص کند. سپس او را بکشد، برادر مقتول چون جان خود را در خطر دید از قصاص صرف نظر کرد. آنگاه عمر در پایان ماجرا دست به دعا برداشت و گفت: سپاس خدای را، یا اباالحسن! شما خاندان رحمت اید. آنگاه گفت: اگر علی علیه السلام نبود عمر هلاک می شد.

366- شهیدی بر نخل خرما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رشید از اصحاب و یاران خاص علی بن ابیطالب علیه السلام و صاحب اسرار آن حضرت است و از ایشان علم بلایا منایا را آموخته بود. روایت کرده اند که روزی حضرت امیر علیه السلام با اصحاب خود به نخلستانی آمد و در زیر درخت خرمایی نشست و از میوه آن درخت تناول کرد. رشید عرض کرد: چه نیکو رطبی بود. حضرت فرمود: که یا رشید! تو را بر چوب این درخت بر دار خواهند کشید. از آن پس رشید آن درخت را آبیاری می کرد تا آنگاه که درخت را قطع کردند و دانست که مرگش نزدیک است. چندی بعد ابن زیاد او را احضار کرد و از او خواست که از امام علی علیه السلام پیروی نکند. اما وی اعتنایی نکرد. ابن زیاد از او پرسید که امام عاقبت تو را چگونه خبر داده است. رشید گفت: که امام فرمود: دستها و پاها و زبانم را خواهی برید. ابن زیاد به تصور باطل خود دانست دروغ امام را افشاء کند.

لذا دستور داد دستها و پاهای او را ببرند و زبانش را سالم نگاه دارند. امام پس از مدتی متوجه شدند او از حال آینده مسلمانان سخن می داند و نزدیک

است که مردم را بر این زیاد بشوراند پس ابن زیاد دستور داد زبان رشید هجری را نیز بریدند و او را شهید کردند.

367- او را رو سفید می بینم!!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هنگامی که خلیفه دوم برای فتح بیت المقدس به مشورت با اصحابش نشست، نظر آنان را نپسندید و چون با حضرت علی علیه السلام مشورت کرد و راهنمایی آن حضرت را دریافت، آن را پذیرفت. آنگاه رو به اصحابش کرد و گفت:

من جز به مشورت و سخن علی علیه السلام رفتار نمی کنم و او را در مشورت می ستایم و او را رو سفید می بینم. ⁽⁴³⁰⁾

و زمانی که ابوبکر قصد لشکر کشی به شام را گرفت به مشاوره با اصحاب خویش پرداخت، لکن نظر آنان را نپسندید و چون با علی علیه السلام مشورت کرد، پیشنهاد حضرت را پذیرفت و رو به مردم کرد و گفت: این علی علیه السلام وارث علم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است هر که در راستی او شکند منافق است. ⁽⁴³¹⁾ و خلیفه دوم می گفت: خداوند مرا رها نکند در شهری که ابوالحسن در آن نباشد و مرا رها نکند در شرایطی که او بر آن نباشد. ⁽⁴³²⁾

368- حق با علی علیه السلام است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مردی در نزد عمر، امام علی علیه السلام را به خود خواهی متهم کرد، خلیفه دوم رو به آن مرد کرد و گفت: کسی مانند علی حق دارد که تکبر ورزد به خدا سوگند اگر شمشیر او نبود، اساس اسلام استوار نمی شد، علاوه بر آن او داناترین فرد این امت است در قضاوت، و با سابقه ترین و شریف ترین آنان است. ⁽⁴³³⁾ لذا

خلیفه دوم برای دریافت خراج از پیروان ادیان دیگر نظر حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عمل می کرد ⁽⁴³⁴⁾ و بارها عمر در نزد مردم می گفت: زنان عاجزند تا کسی چون علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به دنیا آورند. ⁽⁴³⁵⁾

369- شهید ولایت علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مالک بن نویره از صحابه رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و از یاران باوفای امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است. او از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده بود که مقام جانشینی از آن علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ است. پس از ارتحال پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد مدینه شد تا جانشین راستین رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بیابد. چون ابوبکر را بر منبر دید از او سؤال کرد که تو آن برادر تمیمی ما نیستی؟ و چون جواب آری شنید؛ گفت: بر آن وصی حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (علی عَلَيْهِ السَّلَامُ) چه پیش آمده که مرا به ولایت او امر کرده اند؟ وقتی برای او ماجرای غصب خلافت را تعریف کردند و دید حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خانه نشین شده است گریست و گفت: هیچ کاری حادث نشده بلکه شما در کار پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خیانت کرده اید. سپس رو به ابوبکر می کند و می گوید: چه کسی تو را بر این منبر بالا برده؟ آنکه ابوبکر فرمان داد او را بیرون کنند می گویند قنفذ و خالد بن ولید برخاستند و او را از مسجد بیرون کردند و او در حالی که بر اسب خویش سوار می شود بر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درود می فرستاد. شیعه و سنی نقل کرده اند که چند روز بعد مالک به دست خالد بن ولید و طبق فرمان ابوبکر کشته شد و سر او را زیر دیگ در آتش گذاشتند و در همان شب که او را کشتند خالد با همسر او همبستر شد و و طایفه مالک را کشت و زنان ایشان را اسیر کرد و به مدینه آورد. آنهم به علت صرفا نپذیرفتن حکومت و خلافت ابوبکر!!!

370- احتجاج امام علی علیه السلام با ابوبکر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت امام صادق علیه السلام از پدرانش روایت می کند، چون ابوبکر پایه های خلافت خود را محکم یافت جهت عذر آوردن نزد امام علی علیه السلام می رود و به حضرت می گوید: یا ابالحسن علیه السلام به خدا سوگند میل و رغبتی به خلافت نداشتیم و خود را از دیگران به این مقام سزاوارتر نمی دانم.

امام علی علیه السلام : اگر مسأله چنین است پس چه چیز تو را به این کار وادار کرد؟

ابوبکر عرض کرد: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: خداوند امت مرا به گمراهی جمع نمی کند، چون جماعت مردم را دیدم و مخالفانی مشاهده نکردم این مقام را پذیرفتم.

امام علی علیه السلام : آیا من و گروهی چون سلمان، عمار، ابوذر و... ⁽⁴³⁶⁾ که از بیعت با تو امتناع ورزیدند، افرادی از این امت بودند یا نه؟
ابوبکر: آری شما و همه ایشان از امت بودید.

امام علی علیه السلام : در این صورت حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با مخالفت این گروه را، برای خود دلیل خلافت محسوب می کنی؟

ابوبکر: من تا خاتمه کار خلافت، از مخالفت ایشان بی اطلاع بودم و چون مطلع شدم ترسیدم با کنار کشیدنم، مردم از دین برگردند.

امام علی علیه السلام : بگو چه خصوصیتی را خلیفه باید داشته باشد؟

ابوبکر: خیرخواهی و وفا و عدم چاپلوسی و نیک سیرتی و عدالت خواهی و عالم بودن به کتاب و فصل الخطاب و داشتن زهد و دفاع از مظلومین.

امام علی علیه السلام : تو را به خدا: این صفاتی را که گفتمی، آیا در وجود خود می
یابی یا در وجود من؟

ابوبکر: در وجود تو یا ابالحسن علیه السلام .

امام علی علیه السلام : تو را به خدا: آیا دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را، نخست من
اجابت کردم یا تو؟

ابوبکر: البته تو.

امام علی علیه السلام : آیا سوره براءت را در موسم حج به مشرکان من ابلاغ کردم
یا تو؟

ابوبکر: بلی؛ تو قرائت کردی.

امام علی علیه السلام : آیا در موقع هجرت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم من جان
خود را سپر آن حضرت قرار دادم یا تو؟

ابوبکر: الحق که تو بودی.

امام علی علیه السلام : آیا در روز غدیر من مولای تو و همه مسلمانان شدم یا تو؟
ابوبکر: بلکه، تو.

امام علی علیه السلام : آیا در آیه زکات، ولایتی که بر ولایت خدا و پیامبر
صلی الله علیه و آله و سلم هم ردیف آمده مربوط به تو است یا من؟

ابوبکر: مربوط به تو است.

امام علی علیه السلام : آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای مباحله مشرکین نصارا با اهل و
فرزندان من به سوی آنها خارج شد یا با تو و فرزندان؟

ابوبکر: نه با شما و فرزندان خارج شد.

امام علی علیه السلام : آیا آیه تطهیر درباره من و اهل بیتم نازل شده یا درباره تو و
اهل بیت تو؟

ابوبکر: یقیناً برای تو و اهل بیت تو نازل شد.

امام علی علیه السلام: آیا در زیر کساء من و همسرم و فرزندانم به دعای پیامبر

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مشمول واقع شدیم یا تو؟

ابوبکر: بلی تو و اهل و فرزندان تو بودند.

امام علی علیه السلام: آیا منم صاحب آیه یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شرده

مستطیرا یا تو هستی؟

ابوبکر: البته تویی.

امام علی علیه السلام: آیا تو بودی آنکه آفتاب برای او برگشت تا او نماز خود را

خواند سپس آفتاب غروب کرد یا من بودم؟

ابوبکر: تو بودی.

امام علی علیه السلام: آیا تو بودی آنکه در روز احد از جانب آسمان او را چنین

خطاب کردند. لا سیف الا ذوالفقار لا فتی الا علی یا من بودم؟

ابوبکر: البته تو بودی...

امام علی علیه السلام: آیا آنکه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ او را به سوی طایفه جن ماءموریت

داد و او ماءموریت را پذیرفت تو بودی یا من؟

ابوبکر: یا علی تو بودی.

امام علی علیه السلام: آیا منم که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به علم قضا و فصل الخطاب دلالت

کرد و فرمود: علی افضاکم یا تویی؟

ابوبکر: تو بودی

امام علی علیه السلام: آیا تو بودی آن کسی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حق او به فاطمه

علیه السلام فرمود: تو با کسی ازدواج کردی که از حیث ایمان و اسلام بر همه مقدم

است یا من بودم؟

ابوبکر: آن شخص تو بودی.

امام علی علیه السلام: آیا تو بودی در روز بدر که ملک های هفت آسمان به او سلام دادند، یا من بودم؟
ابوبکر: البته تو بودی ⁽⁴³⁷⁾...

امام علی علیه السلام از مناقب خویش می گفت و ابوبکر آن را تصدیق می کرد. آنگاه امام به او فرمود: پس چه چیز تو را از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دین خدا باز داشته و مقامی را که اهلیت آن را نداری تصاحب کردی؟

ابوبکر در این حال به گریه افتاد و عرض کرد: راست فرمودی امروز را به من مهلت بده تا در این مبارزه بیندیشم. آنگاه به سوی خانه خود مراجعه کرد. سحرگاه ابوبکر به خدمت امام علی علیه السلام آمد و گفت: یا اباالحسن دستت را باز کن تا با تو بیعت کنم و ماجرای خواب شب گذشته خود را که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به او بی اعتنائی کرده و به او فرموده، که حق را به اهلش بازگرداند را برای حضرت تعریف کرد.

علی علیه السلام دست خود را گشود و ابوبکر با امام دست بیعت داد و آنگاه امام علی علیه السلام به او فرمود: این واقعه را برای مردم در مسجد بازگو کنند. ابوبکر به سوی مسجد روان شد، لکن در راه عمر با او برخورد کرد و چون ماجرا را شنید او را از این عمل بازداشت. ⁽⁴³⁸⁾

371- خدایا! این جماعت مرا بیچاره کردند!!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام برای اتمام حجت خویش بر مردم و هم برای دفاع از حقوق الهی خویش سه شب متوالی بعد از ارتحال پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، در حالی که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را سوار مرکب می کرد و به همراه حسن و حسین علیهما السلام شبانه

در خانه مهاجران و انصار می رفت و آنان را به بیعت با خود فرا می خواند. حضرت زهرا علیها السلام برای همسر خود از آنان استمداد می کرد و آنان جز اظهار تأسف کاری نمی کردند و می گفتند: اگر علی علیه السلام پیش از ابوبکر به ما روی می آورد ما هرگز از او روی نمی گردانیدیم. امام در پاسخ آنها می فرمود: آیا شایسته بود که من بدن مطهر پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بدو غسل و کفن و دفن در خانه رها سازم و برای بدست آوردن خلافت به ستیز برخیزم. در این 3 شب فقط جمعا 44 نفر به حضرت پاسخ مثبت دادند. در پایان حضرت به آنها فرمود: که صبح با سرهای تراشیده و اسلحه به دست برای عقد پیمان با مرگ آماده شوید اما صبح فقط 4 نفر یعنی: سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر اجابت فرمان علی علیه السلام را کردند.

در آن هنگامه حضرت دست های خود را بالا برد و چنین گفت: خدایا! این جماعت مرا بیچاره کردند، آنگونه که بنی اسرائیل، هارون را، خداوندا تو پنهان و آشکار ما را می دانی، سوگند به کعبه، سوگند به مسافران کعبه و... اگر نبود پیمانی که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من رسانیده بود همه مخالفان را به رود مرگ می انداختم و صاعقه های هلاکت را فرو می باریدم، تا بعد از اندک زمانی حقیقت را بفهمند...

و هنوز 10 روز از رحلت پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نگذشته بود که فدک با علی علیه السلام هدایی پیامبر به حضرت زهرا علیها السلام به دستور خلیفه ابوبکر!! اشغال شد و آنچه را که نباید می شد...

372- جانشین واقعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی مردی نزد ابی بکر آمد و گفت: ای جانشین رسول خدا، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من وعده فرموده که سه مشت خرما به من بدهد. ابوبکر گفت: علی را نزد من بخوانید، علی عَلِيٌّ آمد، ابوبکر گفت: یا اباالحسن! این مرد می گوید: که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او وعده فرموده که سه مشت خرما به او بدهد، پس شما به او بدهید!!

حضرت سه مشت خرما به او داد. ابوبکر گفت: تعداد آن خرماها را به شما رسید، وقتی شمردند دیدند که هر مشت خرما شصت خرما بوده است. ابوبکر گفت: به راستی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شب هجرت که از مکه به سوی مدینه بیرون می شدیم درست فرمودند: که ای ابابکر، کف من و کف (دست) علی در عدل (یا عدد) برابر است. ⁽⁴³⁹⁾

373- حق طرفداران اندکی دارد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی عبدالرحمن بن ابی لیلی در حضور امیرالمؤمنین علی عَلِيٌّ برخاست و عرض کرد: ای امیرمؤمنان عَلِيٌّ از شما پرسش می کنم تا چیزی را از شما فرا گیرم، البته منتظر بودیم که درباره کار خودت چیزی بفرمایی اما چیزی نفرمودی. آیا از کار خویش به ما خبر نمی دهی که آیا (این سکوت شما) به دلیل سفارش پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است یا نظر خودتان چنین است؟ همانا ما درباره شما گفتار فراوانی گفته ایم، و مطمئن ترین آنها همان است که از زبان خودتان بشنویم و از شما بپذیریم. ما می گفتیم: اگر حکومت پس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دست شما می رسید احدی با شما به نزاع نمی پرداخت، به خدا سوگند اگر از من در این باره بپرسند نمی دانم چه بگویم؟

آیا چنین خیال کنیم که این جماعت به آنچه که در آند از شما شایسته ترند؟
اگر چنین بگویم پس به چه دلیل رسول خدا ﷺ در بازگشت از حجة الوداع
شما را نصب نمود و فرمود: ای مردم هر که من مولای اویم پس علی مولای
اوست و اگر شما از آنان نسبت به آنچه که آنها در آند شایسته تری پس برای
چه ما ولایت آنها را بپذیریم؟

امیرالمؤمنین علی عليه السلام فرمود: ای عبدالرحمان همانا خدای متعال پیامبر خود
را به نزد خود برد و من در آن روز نسبت به مردم از شایستگی خود به
این لباس شایسته تر بودم و همانا از جانب رسول خدا ﷺ به من سفارشی
شده بود که اگر مرا مسخر خود نمودید، بخاطر اطاعت از خدا اقرار کنم و
بپذیریم و همانا نخستین چیزی که پس از آن حضرت (پا پس از غصب خلافت)
از حقان کاسته و ضایع شد ابطال حق ما در خمس بود پس چون کار ما
سست گشت، چو یانی چند از قریش در ما طمع ورزیدند و همانا مرا حقی بر
مردم است که اگر بدون درخواست و درگیری به من بازگردانند می پذیرم و به
انجامش بر می خیزم و آن تا مدت معلومی ادامه خواهد یافت و من بسان مردی
هستم که از مردم در مدت معینی طلبی دارد، اگر در پرداخت مال او تسریع کنند
آنها بگیرد و سپاسشان گوید: و اگر به تأخیر اندازند بالاخره آن را می ستانند
بدون اینکه دیگر مورد سپاس قرار گیرد، و من مانند مردی باشم که راه سهولت
و نرمی را پیش می گیرد اما در نظر مردم بسان حیوان چموشی جلوه می کند.

جز این نیست که همیشه حق از این راه شناخته می شود که طرفداران اندکی
از مردم دارد، پس هرگاه سکوت کردم از من صرف نظر کنید که اگر مطلبی پیش
آید که نیازمند پاسخ باشید شما را هدایت خواهم کرد، پس تا آنگاه که من

دست می دارم شما نیز دست از من بدارید. عبدالرحمن گفت: ای امیرمؤمنان
بجان خودت سوگند که شما همانطور که پیشینیان گفته اند:
بجانب سوگند که هر کس را خواب بود بیدار نمودی، و بگوش هر کسی که
گوش شنوا داشت رسانیدی (440)

374- بیعت اجباری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عدی بن حاتم می گوید: به خداوند سوگند! ددر طول عمرم هرگز دلم به
حال کسی آنطور که به حال علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در هنگام بردنش نزد ابوبکر برای بیعت
نسوخته است؛ مهاجمان در حالی که بازوان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بسته بودند حضرت را
کشان کشان پیش خلیفه بردند. در میان این مهاجمان خالد بن ولید، عبدالرحمان
بن عوف، عمر بن خطاب، زید بن سالم، قنفذ، اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم به
چشم می خوردند. سلمان می گوید: چون حضرت را نزد ابوبکر بردند عمر از او
خواست تا بیعت کند و گرنه او را خواهد کشت. حضرت فرمود: با کشتن من
بنده خدا و برادر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را کشته اید و دلایل خود را بر ولایت خود بیان
داشت.

سرانجام چون ابوبکر مقاومت امام را دید گفت: اگر بیعت نکنی تو را به آن
مجبور نمی کنم. آنگاه حضر به عنوان تظلم خود را به قبر پاک پیامبر اکرم
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسانید و با ناله سوزناک همان آیه ای را که هارون در وقت شکایت از
بنی اسرائیل به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ خوانده بود را قرائت کرد:

ای برادر پس از تو این گروه مرا ناتوان شمردند و نزدیک بود که مرا
بکشند...

375- خلیفه در منزل عباس بن عبدالمطلب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در میان بزرگان، عباس بن عبدالمطلب عموی حضرت رسول اکرم ﷺ در جمع مسلمانان از موقعیت بالایی برخوردار بود و باید به طریقی او را به امر بیعت با خلیفه متقاعد می ساختند.

بنابراین دو شب پس از رحلت رسول خدا ﷺ ابوبکر به همرده عمر و ابوعبیده و مغیره بن شعبه راهی خانه عباس شدند و ابوبکر ماجرای خلافت خویش را بیان کرد و از او خواست که از سایرین تبعیت کند... سپس به او نیز وعده ها داد.

عباس در جواب او چنین گفت:

... تو ای ابوبکر، اگر این امر را به واسطه نزدیکی به پیامبر ﷺ به دست آوردی؟ که در واقع حق ما را تصاحب کرده ای. اگر با راءى و اجماع مسلمانان به خلافت رسیدی که ما نیز از مؤمنان هستیم و ما به خلافت تو رضایت نداریم. و اما آنچه را که می خواهی به من و فرزندانم بدهی، اگر حق خلافت به تو اختصاص دارد که برای خود نگهدار، اما اگر حق مؤمنان است که مسلما تو را در بخشش آن حقی نیست. آنان وقتی که چنین دیدند از نزد عباس نامیدانه خارج شدند. (441)

376- تو در ردیف کافرانی!!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پس از غصب فدک ماءموران خلیفه بازور سرنیزه کارگران حضرت فاطمه علیها السلام را از باغ فدک بیرون کردند و خود امور آنجا را به دست گرفتند. حضرت فاطمه علیها السلام با گروهی از زنان بنی هاشم به قصد بازگیری حق خود در مسجد

پیش خلیفه حاضر شد. ابتدا حضرت برای محاکمه او خطبه مفصلی را ایراد کرد، آنگاه به ابوبکر فرمود: چرا مرا از حق مسلم خویش بازداشتی؟ ابوبکر پاسخ داد: از پدرت شنیدم که فرمود: پیامبران از خود چیزی به ارث نمی گذارند. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: فدک را پدرم در حال حیات خود به من بخشیده بود (یعنی ارث نبود بلکه بخششی بوده در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و من در زمان او مالک فدک بودم.

خلیفه از حضرت فاطمه علیها السلام شاهد طلبید!!!

حضرت در جواب فرمود: آیا از من که از محصول آن برداشت می کردم و فدک در اختیارم بوده شاهد می خواهی، یا از آنان که فقط ادعایی بیش ندارند؟ ابوبکر راضی نشد که فدک را پس دهد؛ لذا حضرت فاطمه علیها السلام امام علی علیه السلام و حسنین علیهم السلام و ام ایمن و غلامی از غلامان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نام ریاح و اسماء بنت عمیس را بعنوان شاهد معرفی کردند.

همه گواهان معرفی شده، مالکیت حضرت فاطمه علیها السلام را در مورد فدک در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تأیید کردند، در آن میان باز علی علیه السلام پس از اقامه شهادت شهود، خلیفه را به اشتباه خود متوجه ساخت، زیرا از کسی خلیفه طلب شاهد کرده که خود مالک قطعی آن با علی علیه السلام بوده است.

خلیفه از علی علیه السلام گواه خواست.

حضرت فرمود: مدت هاست که فدک در اختیار ماست و اضافه کرد: آیه انما یرید الله لیزهبن عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در حق چه کسانی

نازل شده است؟ در حق ما، یا در حق غیر از ما؟

ابوبکر گفت: این آیه در حق شما نازل شده!!!

امام فرمود: با این حساب اگر شهودی بالفرض شهادت به گناه دختر پیامبر
ﷺ دهد، چه حکمی خواهی داد؟

ابوبکر گفت: مانند سایر زنان مسلمان عمل کرده و به او حد جاری می‌کنم!!!
حضرت فرمود: در این صورت تو در ردیف کافران قرار می‌گیری، زیرا
شهادت خدا را به طهارت و پاکی فاطمه ع رد کردی و شهادت مردم را بر
علیه او قبول می‌کنی.

اکنون نیز در مورد فدک چنین می‌کنی!!!

337- شورای ساختگی، نقشه ای شیطانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب الامام علی ع می‌نویسد: عمر بن خطاب
اگر چه در وصیت خود شخص معینی را در مقام خلافت انتخاب نکرد اما بر
اساس نقشه ای میان 6 نفر، خلافت را محدود کرد. بعد اضافه می‌کند نویسنده
که: آیا خلیفه با ترسیم این نقشه، علی ع را از خلافت محروم نکرد؟ و اگر
شورا این است است، پس عمر چه حق انتخابی برای مردم قایل می‌شود؟ به هر
حال وقتی عمر اعضای شورا را به حضور خواست و پس از گفتگویی کوتاه رو
به ابوظلحه انصاری کرد و گفت: پس از آنکه مرا به خاک سپردند، 50 نفر از
انصار را جمع کنید و شمشیرها را از نیام بیرون کشید. این 6 نفر ⁽⁴⁴²⁾ را در خانه
ای محبوس کنید و 3 روز به آنها مهلت دهید. در این 3 روز آنها باید از میان
خودشان یک نفر را به خلافت انتخاب کنند؛ اگر پس از 3 روز؛ 5 نفر از آنها به
انتخاب یکی از آن 6 تن، موافق بودند و یکی مخالف بود، گردن آن یک نفر
مخالف را با شمشیر بزنید، و اگر 4 نفر از آنها موافق بودند و دو نفر دیگر
مخالفت ورزیدند، سر آن دو نفر مخالف را با شمشیر از تن جدا کنید، اگر برای

انتخاب هر دو طرف برابر شدند، یعنی 3 رأی در یک طرف و 3 رأی در طرف دیگر جمع شد، در آن حال عبدالله بن عمر را حکم قرار دهید و اگر به حکم او نیز گردن ننهاند، آن سه نفری رأی شان معتبر است که عبدالرحمان بن عوف جزو آنهاست و شما باید جانب آنها را بگیرید. سپس اگر آن سه نفر دیگر مخالفت کردند، گردن بزنید و اگر پس از انقضای مدت سه روز، رأی ایشان به چیزی تعلق نگرفت و با هم مخالفت کردند در این صورت هر 6 نفر را به دیار عدم بسپارید و مسلمانان برای خود زمامدار دیگری انتخاب کنند.

گفتنی است سعدابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف هر دو از قبیله زهره بودند ضمناً عبدالرحمن بن عوف علاوه بر پیمان اخوت با عثمان؛ با خواهر ناتنی عثمان نیز ازدواج کرده بود از طرفی طلحة بنی تمیمی مخالف علی عَلَيْهِ السَّلَام بود پس بدین صورت علی عَلَيْهِ السَّلَام فقط یک رأی می آورد، از سوی دیگر عبدالله بن عمر با امام علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز میانه خوبی نداشت و حکمیت او نیز به نفع علی عَلَيْهِ السَّلَام یقیناً تمام نمی شد...

همین که وصیت عمر در میان مردم خوانده شد عباس بن عبدالمطلب بزرگ خاندان بنی هاشم و عموی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بی درنگ نزد علی عَلَيْهِ السَّلَام آمد و گفت: ای برادرزاده بهتر است در این شورا شرکت نکنی، زیرا عمر به این ترتیب خواسته است که امر خلافت را به عثمان وا گذارد.

امام فرمود: عمو! من همه اینها را خوب می دانم، با این همه در شورا شرکت می کنم تا ثابت شود که با عضویت من در شورا، عمر مرا شایسته خلافت دانسته است و با اینکه پیش از این همیشه او می گفت، نبوت و خلافت در یک خانواده جمع نمی شود و برای اثبات مدعای خود آن را به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت

می داد لذا من امروز در شورا شرکت می کنم تا معلوم شود که عمل خلیفه با روایت خود او در تناقض است.

به هر تقدیر، بعد از دفن خلیفه، برگزیدگان عمر، در خانه ای در بسته جمع شدند و به گفتگو پرداختند و ابوظلحه جلو خانه ایستاد و در پی او 50 نفر مرد مسلح آماده باش بودند در جلسه پس از سخنان عوف، طلحه که می دانست با وجود علی علیه السلام و عثمان کسی به او رأی نمی دهد و در ثانی رابطه اش نیز با علی علیه السلام تیره بود رأی خود را فوراً به عثمان داد و به نفع او کنار رفت، زبیر رأی خود را به علی علیه السلام داد و کنار رفت. سعدابی وقاص که عداوت و کینه ای دیرینه با علی علیه السلام داشت رأی خود را به عبدالرحمن داد در این لحظه عبدالرحمن رو به علی علیه السلام و عثمان کرد و گفت کدامیک حاضر است حق خود را به دیگری واگذار کند و به نفع او کنار رود؟ و چون سکوت آن دو را دید گفت: من شما را گواه می گیرم که خود را از صحنه خلافت بیرون می برم تا یکی از شماها را برگزینم. آنگاه مردم را در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع کرد تا در حضور مردم رأی خود را اعلام کند. سپس رو به امام علی علیه السلام کرد و گفت: یا ابالحسن آیا دست بیعت به تو بدهم تا بر طبق کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و روش و برنامه شیخین (ابوبکر و عمر) عمل کنی؟ حضرت با کمال مردانگی فرمود: من برنامه دیگران را قبول ندارم و فقط مطابق کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نظر خود عمل می کنم.

آنگاه عوف رو به عثمان کرد و کف دست خود را به دست عثمان داد و همان جمله را تکرار کرد عثمان هم فی الفور گفت: سوگند می خورم که جز طریق شیخین به راهی نروم. در این هنگام عبدالرحمن بن عوف خلافت را به عثمان تبریک گفت و برای سومین بار طبقه نقشه ای شیطانی حکومت از مسیر ولایت

منحرف شد آنگاه امام علی علیه السلام رو به عبدالرحمن و مردم قریش کرد و با لحن تاءثر آمیزی فرمود: امروز اولین روزی نیست که شما به سبب دشمنی با ما، پشت در پشت هم داده اید به خدا سوگند که تو عثمان را به کرسی خلافت سوار نکردی، مگر به امید اینکه روزی عثمان خلافت را به تو برگرداند. اما در نزد خدا هر روزی شائنی دارد و هر وقتی اقتضایی.

378- خوشحالی بنی امیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ سلطنت بنی امیه در روز زمامداری عثمان شروع شد. آنان پس از انتخاب او در شورا در این روز شادی کردند و به تشکیل جلسه ای پرداختند. عثمان در روز اول خلافت خود چون وارد خانه شد آنجا را مملو از اقوام خود دید و ابوسفیان که پیری فرتوت و از دو چشم نابینا بود شخصا در آن جلسه شرکت کرد و از دیگران سؤال کرد که بیگانه ای در بین آنان نیست و چون مطمئن شد، انگار نیروی جوانی خویش را به دست آورده بود رو به حاضرین گفت: ای فرزندان امیه این حکومت را مانند توپ دست به دست بگردانید سپس اضافه کرد: نه عذابی هست و نه حسابی و نه بهشتی و نه دوزخی نه حشری و نه قیامتی. آنگاه از خانه خارج شد و در کنار قبر شریف حمزه سیدالشهداء علیه السلام عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و در حالی که بر آن لگد می زد می گفت: ای ابا عماره! آن چیز که برای بدست آوردن آن با شمشیر به هم می تاختیم اینک به دست بچه های ما افتاده است و آنها باهم بازی می کنند!!! عثمان بعد از حکومت؛ بنی امیه را از بیت المال مسلمین سیراب کرد و با علی علیه السلام فدک را با یک میلیون درهم پول نقد به مروان بن حکم بخشید و معاویه و مروان بن حکم و ولید بن عقبه و عمرو عاص و... را بر مسلمانان مسلط کرد و آنها هم به فساد

و چپاول مردم پرداختند و در کنار آنها طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعدابی و قاص و زیدبن ثابت و تمامی آنها که در روی کار آمدن عثمان نقشی داشتند ثروتهای کلانی اندوختند و عمارتهای مجللی بنا کردند که مفصل بخشش های عثمان به اطرافیان خود در جلد 8 کتاب شریف الغدير مضبوط است.

379- وقف کردن چاه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

باغبان حضرت امیر علیه السلام می گوید: باغی که ما داشتیم کم آب بود در این باغ حضرت کند و کاو کردند، حضرت می خواست چاه یا چشمه ای را در این باغ احداث کند، چندین بار می آمد و کلنگ می زد ولی آب نمی جوشید و بالا نمی آمد تا اینکه روزی آمد و کلنگ را گرفت و شروع به کار کرد تا اینکه نفس های علی بن ابیطالب علیه السلام در اثر خستگی کار به گوشم می رسید. آنقدر کند و کاوها کرد تا آب جوشید. همین که آب از چشمه یا چاه جوشید من دیدم صیغه وقف را علی بن ابیطالب علیه السلام جاری کرد و فرمود: هذه صدقة و دیگر مهلت نداد. (443)

380- سلام جبرئیل و همراهان به علی علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی علیه السلام به اصحاب شورای فرمایشی که عمر دستور تشکیل آن را داده بود فرمود: آیا در بین شما کسی هست که چون من باشد که در یک ساعت سه هزار ملائکه که جبرئیل و میکائیل هم در میانشان بودند بر او سلام کند. آن شبی که در چاه بدر رفتم تا در اجرای امر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از چاه آب بیاورم؟ همه اعضای شورای تعیین خلیفه گفتند: نه، کسی به منزلت تو نیست. (اما شرح ماجرا) در شب جنگ بدر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اصحاب خود فرمود کیست

امشب برای ما برود آب بیاورد اصحاب همگی سکوت کردند، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مشک آبی برداشت و به طرف چاه بدر آب رسید و آن چاهی بود بسیار گود و تاریک، آن حضرت دلو آب را نیافت تا از چاه آب بکشد، لاجرم خود به درون چاه رفت و مشک را پر از آب کرد و بیرون آمد وقتی به سمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می رفت ناگهان باد سختی در گرفت که حضرت از شدت آن باد نشست تا آن برطرف شد. سپس برخاست و حرکت کرد، مجدد باد سختی درگرفت که حضرت از شدت آن نشست تا آن باد برطرف شد، سپس برخاست و حرکت کرد، ولی مجدد باد سختی همانند آن باد قبلی آمد، آن حضرت نشست تا آن نی رد شود، سپس حضرت برخاست و خود را به حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رساند. حضرت پرسید: یا ابالحسن برای چه دیر آمدی؟ عرض کرد: سه مرتبه باد شدیدی وزیدن گرفت که بسیار سخت بود و مکث من به جهت برطرف شدن آن بادها بود. حضرت فرمود: یا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می دانی آنها چه بود؟ عرض کرد شما بفرمایید حضرت فرمود: اولین بار جبرئیل بود با هزار فرشته که بر تو سلام کردند و پس از آن اسرافیل با هزار فرشته بود که بر تو سلام کردند اینها برای کمک به ما فرود آمده اند. (444)

381- شخصیت مستقل و مستحکم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روز جمعه ای بود و خلیفه دوم عمر بر روی منبر پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود در این هنگام امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ که کودک خردسالی بود وارد مسجد شد و به خلیفه گفت: از منبر پدرم به زیر آی! عمر گریه کرد و گفت: راست گفתי این منبر پدر توست، نه منبر پدر من. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در آن مجلس حضور داشت و احتمال می رفت که عده ای خیال کنند که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ به تحریک و هدایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

چنین سخنی را گفته باشد. لذا آن حضرت در وسط مجلس برخاست و با صدای بلند فرمود: به خدا سوگند گفته حسین علیه السلام از ناحیه من نیست. عمر نیز قسم یاد کرد و گفت: یا اباالحسن علیه السلام راست می گویی من هرگز شما را در گفته فرزندان متهم نمی کنم، یعنی حسین علیه السلام را می شناسم او با این که کودک است شخصیت ممتاز و مستقلى دارد. (445)

382- شفاعت علی علیه السلام از عمار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابویحیی مولای معاذبن عفراء انصاری می گوید: روزی عثمان کسی را نزد ارقم بن عبدالله خزانه دار بیت المال فرستاد و گفت: صد هزار درهم به من وام ده، ارقم گفت: یک قبض رسید برای اطمینان خاطر مسلمین بنویس. عثمان گفت: ای بی مادر بتو چه مربوط است؟ تو خزانه دار ما هستی. چون ارقم این را شنید نزد مردم آمد و گفت: ای مردم مواظب مال خودتان باشید من تا به حال فکر می کردم خزانه دار شما هستم و تا امروز نمی دانستم که خزانه دار عثمان هستم، این را گفت و به منزل خود رفت این خبر به گوش عثمان رسید آنگاه او به سوی مردم در مسجد رفت سپس بر منبر رفت و گفت...

مردم! همانا ابوبکر، بنی تیم را بر دیگران مقدم می داشت و عمر نیز بنی عدی (446) را بر همه مردم مقدم و برتر می داشت به خدا سوگند من بنی امیه را بر تمامی مردم مقدم و برتر خواهم داشت... این بیت المال از آن ماست هر گاه به آن نیازمند شدیم. از آن برگیریم، هر چند بر دیگران ناخوش آید، عماربن یاسر گفت: ای مسلمانان گواه باشید که این کار برای من ناخوشایند است. عثمان گفت: هان توهم اینجائی؟ سپس از منبر فرود آمد و عمار را زیر دست و پای خود انداخت و آنقدر لگد به وی زد تا او از هوش رفت آنگاه عمار را به

منزل ام سلمه بردند، این واقع بسیار بر مسلمانان گران آمد... راوی گوید به عثمان خبر دادند عمار نزد ام سلمه است عثمان کسی را نزد ام سلمه فرستاد و گفت: این جماعت با این مرد فاجر به چه جهت در منزل تو گرد آمده اند؟ همه آنها را از نزد خود بیرون کن. ام سلمه گفت: به خدا جز عمار و دو دختر او کسی دیگر نزد ما نیست، ای عثمان! از ما درو شو و قدرت خود را به جای دیگری ببر این مرد یار و همدم رسول خدا ﷺ است که بخاطر اعمال تو در حال جان دادن است. عثمان از کار خود پشیمان شد و طلحه و زبیر را فرستاد تا نزد عمار رفته از او دلجویی کنند، اما عمار آنها را نپذیرفت پس از آن عمار کمی بهبود یافت و بسوی مسجد رسول خدا ﷺ رفت.

در همین حال کسی بر عثمان وارد شد و خبر مرگ اسی ذر را از زبده آورد عمار که در آنجا بود گفت: خداوند اباذر را از جانب همه ما رحمت فرستد، عثمان به وی گفت: پس از این هم تو به آنجا خواهی رفت... (در اینجا عثمان دشنام و فحش زشتی به عمار داده) و ادامه داد: تو گمان می کنی من از اینکه او را تبعید کرده بودم پشیمانم؟ عمار گفت: نه بخدا سوگند من چنین پنداری ندارم، عثمان گفت: تو نیز به همانجایی که ابوذر بود برو، و تا ما زنده هستیم باز نگرد، عمار گفت: می روم به خدا سوگند مجاورت با درندگان بیابان برای من محبوب تر از مجاورت با توست. پس عمار برای خروج مهیا شد ولی بنی مخزوم نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام رفتند و از آن حضرت درخواست کردند که با آنها نزد عثمان آید و او را از تبعید عمار منصرف سازد. علی علیه السلام با آنان رفت و با نرمش از عثمان خواست که از تبعید عمار صرف نظر کند تا اینکه او درخواست حضرت را پذیرفت. (447)

383- خانه نشین مظلوم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پس از مراسم تدفین و نماز بر پیکر مقدس رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جماعتی از بزرگان بنی هاشم در خانه مولی علی عَلَيْهِ السَّلَام جمع شدند زبیر بن عوام از جمله آنها بود در این جلسه زبیر شمشیر خود را از نیام برکشید و گفت: شمشیر به نیام نمی کنم مگر آن که مردم با علی عَلَيْهِ السَّلَام بیعت کنند این خبر به ابوبکر و کارگزاران خلافت گزارش شد. عمر با جمعی از مهاجرین و انصار به خانه علی عَلَيْهِ السَّلَام آمد، عمر بن خطاب فریاد کشید! باید جملگی از خانه خارج شوید و با ابوبکر بیعت کنید و گرنه به خدا سوگند که خانه را آتش می زنم زبیر با شمشیر برهنه خارج شد، ولی پایش به زمین گرفت و افتاد و مهاجمان شمشیر زبیر را گرفته و به دیوار کوبیدند، دیگر افراد نیز از خانه علی عَلَيْهِ السَّلَام خارج شدند و مهاجمان گرداگرد آنها را محاصره کرده و اجبارا به حضور ابوبکر آوردند و گفتند: اگر بیعت نکنید خون شما به هدر خواهد رفت. بنی هاشم بیعت کردند و عمر به علی عَلَيْهِ السَّلَام گفت: بیعت کن، علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: اگر بیعت نکنم چه خواهی کرد؟ عمر گفت: در آن صورت تو را خواهیم کشت. علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: آیا برادر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می کشید. عمر گفت: تو را رها نخواهیم کرد جز این که خواه ناخواه بیعت کنی. علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: پستان خلافت را بدوش که نیم دوشاب، از آن توست اساس حکومت او را استوار کن تا فردا زمام خلافت را در دست تو بگذارد، بخدا سوگند که من سخت را نمی پذیرم و از تهدید تو باکی ندارم. امام عَلَيْهِ السَّلَام در آن مجلس فرمود: کارها را به فساد کشاندی و مشورت نکردی و حقوق ما را نادیده گرفتی، حضرت در ادامه اقدامات خود جهت بیداری مردم به همراه حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام در اوائل کار بیعت با ابوبکر

شبانۀ به در خانۀ های مردم مدینۀ می رفتند و یاد آور بیعت کهن و میثاق آنها با خط ولایت می شدند لیکن حمایتی و اقدامی از طرف مردم نشد و شروع دردناک 25 سال خانۀ نشینی حضرت آغاز گردید. ⁽⁴⁴⁸⁾ لذا علی علیه السلام فرمود: دست خویش را از بیعت کردن بازداشتم، تا آن که ارتداد مردمان را دیدم که به محو نابودی دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می انجامید لذا هراسان شدم که مبادا اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در آن رخنه و یا نابودی را ببینم و آن مصیبتی دردناکتر از تغییر مسیر ولایت بود. ⁽⁴⁴⁹⁾

384- سرداری لایق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر و عمر و عثمان هر کدام در گرفتاریهای سیاسی؛ اجتماعی؛ دینی؛ فقهی؛ جنگی؛ خود از حضرت علی علیه السلام استفاده می کردند؛ ولی هیچ کدام از آنها با اطلاع به شایستگی های حضرت، به واگذاری مسئولیتهای حساس حکومت خود به علی علیه السلام پرهیز می کردند. ابوبکر در زمینه جنگ با روم با اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشورت کرد، راءی قانع کننده ای از آنها نگرفت لذا از علی علیه السلام سؤال کرد حضرت فرمود: ان فعلت ظفرت اگر انجام دهی پیروز خواهی شد و در جریان جنگ با مرتدین (جنگ ذوالقصره) ابوبکر قصد کرد که از مدینۀ خارج شود و در جنگ حضوری مستقیم داشته باشد، لیکن امام مانع این تصمیم او شد ابن اثیر در نام کارگزاران حکومتی خلیفه اول نوشته است ابوعبیده امور مالی را بر عهده گرفت و عمر قضاوت را داشت و علی بن ابیطالب علیه السلام و زید بن ثابت و عثمان نامه ها را می نوشتند. ⁽⁴⁵⁰⁾ در همین زمینه امام باقر علیه السلام می فرماید موقعی که مردم با ابوبکر بیعت کردند امیرالمؤمنین علیه السلام از ادعای خلافت دست کشید چرا که می ترسید

مسلمانان یک باره بسوی بت پرستی بازگردند و ندای لاله الا الله محمد رسول الله ﷺ فراموش شود. علی عَلِيٌّ چنان صلاح اندیشید که حق را مسکوت بگذارد تا همه معارف و احکام ریشه کن نشود ⁽⁴⁵¹⁾ البته حضرت با خلقی امام گونه خود را از کسی دریغ نمی کرد و به کلیه مراجعات خلفا پاسخ می داد از جمله اینکه: روزی عمر با صحابه پیامبر ﷺ درباره زمینه اراضی کوفه مشورت کرد برخی گفتند: آنان را بین ما تقسیم کن اما او با علی عَلِيٌّ مشورت کر. حضرت فرمود: اگر آن را تقسیم کنی برای نسل آینده چیزی نمی ماند آنان را در دست اهالی آن باقی بگذار تا کشت زرع کنند بعد از آنها خراج بگیر تا منبع درآمدی باری مسلمانان باشد. البته در این دوره (خانه نشینی حضرت) عده ای از یاران آن حضرت در مشاغل حکومتی راه یافتند بی تردید نمی توان این حرکت را از آنان بدون رضایت امام دانست، چند نمونه از این موارد عبارتند از

- 1- استانداری سلمان فارسی بر مدائن. 2- نصب عمار یاسر بر فرماندهی جنگ و امامت جماعت کوفه. 3- انتصاب عثمان بن حنیف و حذیفه بن یمان برای مساحی و خراج گذاری اراضی کوفه و نصب عمار یاسر در امارت کوفه را می توان نام برد.

385- کوتاه و گویا!!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی علی عَلِيٌّ به عمر فرمود: ای عمر در مقام مدیریت جامعه سه موضوع را در کارهای خود انجام بده که در بر دارنده کلیه مسائل می باشد و تو را از انجام بسیاری از کارها کفایت می کند و هر گاه این سه مطلب را مد نظر نگیری: دیگر اعمال تو نیز سودی نخواهد داشت. عمر پرسید: آن سه عمل که جنبه ریشه ای برای یک مدیر دارند کدامند؟

علی علیه السلام فرمود: اقامه الحدود علی القریب و البعید، و الحکم بکتاب الله فی الرضا و السخط، و القسم بالعدل بین الاحمر و الاسود.

1- اجرا کردن قانون خدا در مورد نزدیکان و بیگانگان، 2- قضاوت کردن به کتاب خدا در حال خشنودی و خشم، 3- توزیع اموال عمومی به عدالت یعنی بین همه بدون در نظر گرفتن هیچ رابطه و تبعیض بین سیاه پوست و سرخ پوست. (452)

عمر پس از شنیدن این سخنان گفت: به جان خودم چه کوتاه و رسا سخن گفتمی.

386- تجارت و بازرگانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در عصر خلافت عمر بن خطاب روزی جمعی از موالی (مانند اسیران ایرانی و افراد غیر عرب) به حضور امام علی علیه السلام آمدند و از سران قوم خود شکایت کردند و گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تقسیم بیت المال، یا در مسأله ازدواج، میان عرب و غیر عرب، هیچ گونه تبعیضی قائل نبود. سلمان و صهیب در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با زنان عرب ازدواج کردند ولی اکنون اعراب (سران قوم) میان ما و خودشان تفاوت قائلند. امام علی علیه السلام در این باره با سران قوم گفتگو کرد تا برای رفع تبعیض اقدام جدی کنند ولی سفارش آن حضرت اثری نبخشید و آنها فریاد می زدند: چنین چیزی ممکن نیست، چنین چیزی ممکن نیست. امام علی علیه السلام در حالی که از این جریان خشمناک شده بود نزد شکایت کنندگان آمد و به آنها فرمود: متأسفانه سران قوم حاضر نیستند با شما روش مساوات را پیش گیرند و مانند یک مسلمان دارای حقوق، بطور مساوی با شما رفتار نمایند اکنون که چنین است.

فاتجرو بارک الله لکم فانی قد سمعت رسول الله ﷺ يقول: الرزق عشرة اجزاء تسعة اجزاء فى التجاره و واحدة فى غيرها.

یعنی: بروید تجارت کنید خداوند به شما برکت خواهد داد همانا من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: طریق بدست آوردن معاش روزانه دارای ده شاخه است نه شاخه آن از طریق تجارت است و یک شاخه آن از راههای دیگر است. (453)

387- تعیین مبداء سال هجری قمری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی عمر بزرگان اهل مدینه را دعوت کرد و گفت: بهتر است ما همچو سایر ادیان، مبداء سال، برای خود تعیین کنیم. مسیحیان مبداء سال را از تولد حضرت عیسی ﷺ می دانند، لذا ما مسلمانان نیز مبداء سال برای خود تعیین کنیم. هر یک از مشاورین وی نظریه ای دادند، آنگاه عمر رو به حضرت امیر ﷺ و عرض کرد: شما هم نظرتان را بفرمائید، زیرا نظریه شما بر همه نظرات برتری دارد. حضرت فرمود: مبداء سال را از زمان هجرت پیغمبر اکرم ﷺ از مکه به طرف مدینه طیبه معین کنید و آنگاه دلایلی هم بیان فرمود، لذا با راهنمایی دلایل علی ﷺ هجرت رسول اکرم ﷺ را، اول سال تاریخ اسلامی قرار داده شد. (454)

388- عالمترین مردم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن ابی الحدید در چند جا به مناسباتی نقل می کند که عمر بن خطاب بارها به علی ﷺ گفته است که یا علی ﷺ من نسبت به شما در شگفتم، زیرا در مورد هر مشکلی که از شما سؤال می شود، کلمه نمی دانم به زبان خود جاری

نمی‌کنی و بدون تأمل، پاسخ سؤال کننده را می‌گویی. حضرت علی علیه السلام پنج انگشت دست خود را به عمر نشان داد و فرمود: عمر اینها چند انگشت است عمر فوراً در جواب عرض کرد: پنج انگشت. آنگاه حضرت علی علیه السلام فرمود: آگاه باش تمامی علوم و پاسخ هر مشکلی و سؤالی در نزد من به همین آسانی است.

389- شعر وداع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت امیر در حین دفن همسر خود فاطمه الزهرا علیها السلام فرمود:

لكل اجتماع من خليل فرقة و كل الذی دون الفراق قليل
و ان افتقادی واحدا بعد واحد دلیل علی ان لا یدوم خلیل
یعنی: برای هر جمع دوستانه ای بالاخره جدایی است و آنچه جدای ناپذیر
باشد بس کم و اندک است.

و فقدان یکی (یعنی فاطمه علیها السلام) بعد از دیگری (یعنی پیامبر

صلی الله علیه و آله و سلم) برای من دلیل آنست که هیچ رفاقت و انسی را دوام نیست. (455)

390- گردآورنده قرآن کریم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نخستین کسی که به گردآوری و ضبط آیات قرآن پرداخت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود، لذا حضرت علی علیه السلام سوگند یاد کرد ردا بر دوشش نیفکند مگر آنکه قرآن را جمع آوری نماید و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من وصیت کرد که پس از دفن او از خانه خارج نشوم مگر زمانی که قرآن را گرد آورده باشم...

و حضرت امیر علیه السلام نیز چنین کرد و چون از گردآوری قرآن فارعلی علیه السلام شد گفت: هذا کتاب الله و وقد جمعته من اللوحین البتہ قرآن کریم قبلاً بطور پراکنده موجود بود. لذا حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به حضرت علی علیه السلام فرمود: قرآن در قطعه های حریر و کاغذ و پوست پراکنده است و تو آن را جمع آوری کن لذا علی بن ابیطالب علیه السلام بدین منظور تلاش کرد و قرآن را در پارچه زرد رنگی گردآوری نمود و بر آن مهر زد. (456)

391- شروع خانه نشینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سایبانی در مدینه بود که مشرف بر بازار مدینه بود، به رسم و آداب ملی اعراب در بروز مسائل و مشکلات مهم مردم زیر آن سایبان جمع می شدند که به آن سایبان، سقیفه بنی ساعده می گفتند و امور خود را به مشورت می گذاشتند. (457)

علی ابن ابیطالب علیه السلام و زبیر بن عوام و طلحه بن عبیدالله در خانه فاطمه علیه السلام بودند موقعی که علی علیه السلام مشغول غسل پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بود و ابوبکر در مسجد راجع به مرگ پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم سخن می گفت به عمر خبر دادند که انصار در سقیفه بنی ساعده مشغول تعیین خلیفه هستند عمر ابوبکر را خبر کرد. آنگاه هر دو با هم به طرف سقیفه رفتند در راه ابو عبیده بن جراح را که از هم پیمانان آنها بود را دیدند انصار، اوس و خزرج همه در آنجا جمع بودند. رئیس خزرج سعد بن عباده با حال بیماری نشسته بود و همه مشغول گفتگو بودند و هر کسی از خود و قوم خود در برتری چیزی گفت و تاءکید کرد خلافت حق مهاجرین است چرا که خویشاوندان پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم هستند!!!

بالاخره یکی از آنها پیشنهاد کرد یک نفر خلیفه از انصار و دیگری از مهاجرین باشد که هیچ یک نپذیرفتند، دامنه این گفتگو به مسجد کشید و برخی از صحابه مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و غیره به مخالفت برخاستند و نصب خلافت علی علیه السلام را در 81 روز قبل از آن در واقعه غدیر خم که همه شاهد آن بودند را مطرح و یادآوری کردند. لیکن بیعت در روز دوشنبه 12 ربیع انجام شد و روز سه شنبه ابوبکر در مسجد نشست تا مردم برای بیعت دسته دسته بیایند. عمر نیز با صحبت های مهیجی فضائل ابوبکر را بر شمرد. علی علیه السلام که در آن وقت سی و سه سال داشت از جمله کسانی بود که برای احقاق حق خود تلاش کرد لیکن پس از تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را به مسجد بردند. علی علیه السلام در مسجد با ابوبکر و ابوعبیده احتجاج کرد و حاضر به بیعت نگردید و فاطمه زهرا علیها السلام نیز در مسجد آمد و از ولایت حضرت دفاع کرد. سلمان، اباذر و بسیاری از اصحاب برای خلافت آن حضرت تلاش کردند ولی در پایان حضرت برای حفظ دین خدا سکوت را در قبال خلافت ابوبکر اتخاذ کرد. (458)

392- حجر الاسود گواهی می دهد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابو سعید خدری می گوید: ما با عمر بن خطاب در اولین حجی که در زمان خلافتش کرد، رفتیم وقتی عمر داخل مسجد الحرام شد به حجر الاسود نزدیک شد و آن را بوسید و به آن دست مالید، آنگاه گفت: من حقا می دانم که تو سنگی بیش نیستی نه نفعی از تو ساخته و نه ضرری و اگر من نمی دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را می بوسد و دست به تو می مالد هر آینه من هیچ گاه تو را نمی بوسیدم و دستهای خود را به تو نمی سودم در این حال علی علیه السلام

فرمود: ای عمر! این سنگ هر آینه نفع می دهد و ضرر می رساند. خداوند تعالی می فرماید: و به یاد آور ای پیامبر، آن زمانی که خداوند ذریه بنی آدم را از پشت هایشان بیرون کشید و آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم. همه آنها گفتند: آری. و چون آنان را بر امر توحید گواه گرفت و آنها اقرار و اعتراف کردند به آنکه خداوند پروردگار آنها است این عهد و پیمان را بر روی پوست نازکی نوشت و به این سنگ (حجرالاسود) خورانید، آگاه باش، ای عمر این سنگ سیاه دو چشم دارد و یک زبان و دو لب و در روز قیامت گواهی به برخوردها و آمدن های مردم به اینجا را می دهد و این سنگ امین خداوند عز و جل در این مکان است. عمر گفت: ای ابوالحسن علیه السلام خداوند مرا در جایی که تو نباشی زنده نگذارد. ⁽⁴⁵⁹⁾

393- تدابیر علی علیه السلام در توسعه کشاورزی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جریان فتح ایران به دست مسلمانان که در زمان خلیفه دوم انجام شد یکی از غنائمی که به دست مسلمانان افتاد قالی بزرگ زربافت کاخ سفید مدائن بود، این قالی بیش از 350 متر طول داشت که مورخان از آن به عنوان بهارستان کسری یاد کرده اند وقتی که این قالی را به چندین قطعه قابل استفاده در آوردند و قطعات آن را بین مسلمانان تقسیم کردند. امام علی علیه السلام سهمیه خود از آن قالی را به همراه سایر غنائم برای توسعه کشاورزی و تولید به کار برد. آنگاه قنات ویران شده ای را خرید و بازسازی کرد و سیصد هزار هسته خرما کاشت و آنها را با آب همان قناعت آبیاری کرد و به این ترتیب نخلستان عظیمی را به وجود آورد و غذای هر روز مردم را تاءمین نمود. آنگاه یک قسمت از آن نخلستان و

قنات را برای مجاهدان در راه و قسمت دیگرش را برای مستمندان وقف کرد تا محصول هر ساله آن دو راه مصرف گردد. (460)

394- علی علیه السلام در کنار سلمان فارسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلمان در مدائن بیمار شد او ساعات آخر عمر خود را می گذراند به همسرش بقیره گفت: منتظر باش که به زودی مرا در بسترم بی روح می یابی. سپس به اطرافیان خود حذیفه، سعد و قاص و اصبع بن نباته فرمود: خانه را خلوت کنید، ناگاه امام علی علیه السلام وارد خانه شد و پرسید حال سلمان چطور است؟ سپس به بالین سلمان آمد و روپوش را به کناری زد سلمان لبخندی زد. امام علیه السلام به سلمان فرمود: آفرین بر تو ای بنده صالح خدا هنگامی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ملاقات نمودی چگونگی رفتار این قوم، با برادرش را برایش تعریف کن. سلمان از دنیا رفت. امام علی علیه السلام جنازه او را غسل داد و کفن کرد و بر کفن او این دو بیعت شعر را نوشت:

و فدت علی الکریم بغیر زاد من الحسنات و القلب السلیم
و حمل الزاد اقبح کل شیئی اذا کان الوفود علی الکریم
یعنی: بر شخص کریم و بزرگواری وارد شدم بی آنکه توشه نیک و قلب پاک داشته باشم ولی هنگام ورود به محضر شخص بزرگووار بردن توشه نزد او قبیح ترین چیز است. (461)

395- اتمام حجت علی علیه السلام با ابوبکر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نشستن ابوبکر بر مسند خلافت، روزی علی علیه السلام با ابوبکر ملاقات کرد و به عنوان اعتراض به او فرمود: ظلمت و فعلت

یعنی: ظلم کردی و بر مسند خلافت نشستنی ابوبکر گفت: از کجا معلوم می شود که امروز من ظلم کرده باشم و رسول خدا ﷺ شما را شایسته خلافت دانسته نه مرا!!

علی رضی الله عنه: رسول خدا ﷺ بر این کار آگاهی دارد و مرا حق و تو را باطل می داند.

ابوبکر: چگونه من با رسول خدا ﷺ با اینکه از دنیا رفته ملاقات کنم و از او سؤال کنم و حق و باطل قضیه را بفهمم مگر اینکه در عالم خواب به حضورش برسم و جریان را به من بفرماید.

علی رضی الله عنه: من حاضریم که هم اکنون تو را نزد رسول خدا ﷺ ببرم و آن حضرت حقیقت را به تو بگوید.

ابوبکر اعلام آمادگی کرد و همراه علی رضی الله عنه با هم به مسجد قبا رفتند. علی رضی الله عنه در آن مسجد به اعجاز الهی رسول خدا ﷺ را به ابوبکر نشان داد. رسول خدا ﷺ نشسته بود و به ابوبکر رو کرد و فرمود: (اعتزل عن ظلم امیر المؤمنین از ظلم کردن به امیر مؤمنان علی رضی الله عنه دوری کن.) ابوبکر از مسجد بیرون آمد و تصمیم گرفت زمام امور خلافت را به دست علی رضی الله عنه بسپارد در مسیر راه با عمر ملاقات کرد و جریان دیدار خود را با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد قبا و گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برای عمر شرح داد، عمر به او تندی گفت: (اسکت اما عرفت قدیما سحر بنی هاشم بن عبدالمطلب خاموش باش ای ابوبکر آیا از قدیم الایام سحر و جادوگری فرزندان هاشم پسر عبدالمطلب را نشناخته ای؟! (462)

396- پاک طینتی ارادتمند علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علامه حلی (ره) می گوید: پدرم برای من نقل کرد، روزی به طرف یکی از دروازه های بغداد رفتم وقتی که از آن وارد شدم احساس کردم خیلی تشنه ام به بعضی از همراهان گفتم برای من آب بیاورید آنها برای تهیه آب رفتند و من و سایر دوستانم در انتظار آب در آنجا توقف کردیم در این میان دو کودک بازی می کردند و یکی از آنها به دیگری می گفت: اما بر حق علی بن ابیطالب امیر مؤمنان علیه السلام است ولی دیگری می گفت: بلکه رهبر مردم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شخص دیگری است به ناگه من این حدیث را به زبان آوردم و گفتم: راست گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام که با تو دوستی نمی کند مگر مؤمن و با تو دشمنی نمی کند مگر ولد حیض. ناگاه دیدم زنی که سخن مرا شنیده بود نزدیک آمد و گفت: ای آقای من تو را به خدا آنچه را گفتمی، بار دیگر برای من بگو گفتم حدیثی بود که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده نیازی به ذکر مجدد آن نیست او اصرار کرد که باید حدیث را بخوانی من هم حدیث را برای او خواندم آن زن که مادر آن دو کودک بود گفت: ای آقای من سوگند به خدا این خبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راست است. این دو کودک هر دو فرزند من هستند. آنکه علی علیه السلام را دوست دارد پاک زاده است ولی آنکه با علی علیه السلام دشمنی می کند جهتش این است که من در حال حیض بودم که نطفه او بسته شد. (463)

397- غضب خلافت و مظلومیت علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی علی علیه السلام برای یک یهودی از امتحانات الهی که آن حضرت از آنها سر بلند بیرون آمده است توضیح می داد و در بن این بیان ناله های مظلومیت

آن حضرت بیشترین بخش تکان دهنده آن را تشکیل می دهد هم اکنون اصل داستان:

علی علیه السلام در بین اصحاب خود بعد از جنگ نهروان در مسجد کوفه نشسته بود که در پاسخ به سؤال یک یهودی مطالب زیر را بیان فرمودند:

ای برادر یهودی کسی که پس از پیغمبر برای امر خلافت مسلمین به پا خواست همه روزه وقتی که مرا می دید از من عذر خواهی می کرد و بر خلاف آنچه که حق مرا غصب کرده و بیعت مرا شکسته بود با من رفتار می کرد و از من حلالیت می خواست... من با خود می گفتم خلافت چند روزه او می گذرد و سپس حقی که خداوند برای من ایجاد نموده به آسانی به من باز می گردد... در مطالبه حق خویش نزاعی به راه نیانداختم تا یک وقت یکی به صلاهی من جواب مثبت دهد و دیگری پاسخ منفی و در نتیجه کار به منازع و گفتگو و مشاجره بیانجامد جمعی از خواص اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را که بخوبی می شناختم و خیر خواه خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن و اسلام بودند پنهان و آشکار بنزد من در رفت و آمد بودند و مرا دعوت می کردند که حق خود را باز پس گیرم و آمادگی خودشان را برای فداکاری در راه ادای بیعتی که از من بگردن آنها بود اعلام می کردند ولی من می گفتم آرام باشید و اندکی صبر کنید. شاید خداوند بدون جنگ و خون ریزی و به آسانی حق از دست رفته مرا به من بازگرداند... چون عمر زمامدار اولی (ابوبکر) به سر رسید و مرگش فرا رسید زمام امور را پس از خود بدست رفیقش (عمر بن خطاب) سپرد این هم مانند گذشته، گرفتاری دیگری برای من شد و دوباره حقی که خداوند برای من قرار داده بود از من گرفته شد، باز اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که بعضی از آنان هم اکنون زنده اند و بعضی مرده اند گرداگرد من جمع شدند و همان را گفتند که در جریان قبلی

گفته بودند، من نیز از گفتار پیشین خود تعدی نکردم و آنان را به صبر و آرامش و یقین دعوت کردم چرا که می ترسیدم مبادا اجتماع مردم تباه شود آن اجتماعی که رسول خدا ﷺ با سیاستی عمیق آن را تشکیل داده بود... مسلم یک چنین اجتماعی را که رسول خدا ﷺ با خون دل فراهم آورد من از همه سزاوارتر بودم که نگذارم از هم بپاشد و به راهی نکشانم که روی نجات نبیند و تا پایان عمر گرفتار باشند و من اگر آنروز خود را کاندید خلافت می کردم مردم را به یاری خویش می خواندم مردم درباره من یکی از دو کار را می کردند یا پیروی از من می کردند، و با مخالفین من می جنگیدند که اگر عده شان کم بود طبعا کشته می شدند، و یا مردم از یاری من سرباز می زدند که آن وقت به واسطه این سرباز زدن و تقصیر در یاری از ولایت من و خودداری از اطاعت من کافر می شدند.

ای یهودی: دیدم چاره ای نیست جز اینکه جام های غم و اندوه را سرکشم و آه های سرد را در قفس سینه نگهدارم و دامن صبر و شکیب از دست ندهم تا موقعی که خداوند گشایشی عطا فرماید یا هر طور که صالح می داند دادرسی فرماید: سپس علی علیه السلام رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود، همه آنها گفتند: چرا یا امیرالمؤمنین علیه السلام . (464)

398- علی علیه السلام از امتحانات الهی می گوید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام بعد از جنگ نهروان در مسجد کوفه در پاسخ به سؤال یک یهودی از امتحانات الهی که سربلند از آنها بیرون آمده است توضیح می دهد و زندگی مظلومانه خود می فرماید:

... ای برادر یهودی رسول خدا ﷺ هنگامی که زنده بود ریاست همه امت خود را به من واگذار نمود و از همه آنانکه حضور داشتند بیعت گرفت که بدستورات من گوش فرا دهند. (با نزدیک شدن مرگ پیامبر ﷺ) رسول خدا ﷺ دستور فرمود: لشکری در رکاب اسامه بن زید تشکیل شود، با اینکه بیماری و مرگ گریبان آن حضرت را گرفته بود از عرب زادگان و طائفه اوس و خزرج و دیگران که بیم آن می رفت بیعت مرا بشکنند و با من به ستیز برخیزند و یا به خاطر اینکه من پدر و یا فرزند و یا فامیل و یا دوستانشان را کشته بودم به دیده دشمنی به من نگاه می کردند خواست تا در لشکر اسامه باشد لذا کسی نماند مگر اینکه (طبق فرمان پیامبر اسلام ﷺ) همه به همراه این لشکر رفتند حتی از مهاجرین و انصار و مسلمانانی که سست عقیده بودند و منافقین همه را بزیر پرچم اسامه کرد تا یک دسته از مردم پاکدل در حضور آن حضرت بمانند... و در خلافت و زمامداری پس از پیامبر ﷺ کسی نباشد که با من مخالفت کند. سپس آخرین کلامی که درباره کار امت فرمود: این بود که: دستور داد لشکر اسامه حرکت کند و احدی از افراد لشکر حق بازگشت ندارد و دستور اکید در این باره صادر فرمود، و تا آنجا که ممکن بود نسبت به اجرای این دستور تاءکید فرمود ولی همین که رسول خدا ﷺ وفات کرد، من ناگهان دیدم که عده ای از افراد زیر پرچم اسامه پادگان نظامی خود را ترک گفته و از محل خدمت سرباز زده و دستور رسول خدا ﷺ را که فرموده بود در رکاب فرمانده خود باشند... زیر پا گذاشتند... و سواره و شتابان به مدینه بازگشتند تا رشته بیعتی را که خدا و رسولش ﷺ بگردن آنان بسته بود باز کنند و بازگردند و تا پیمانی را که با خدا و رسولش ﷺ بگردن آنان بسته بود باز کنند و بازگردند و تا پیمانی را که با خدا و رسولش ﷺ داشتند بشکنند و

شکستند و با هو و جنجال... بطور خصوصی پیمانی برای خود بستند بدون اینکه با یک نفر از ما بنی عبدالمطلب مشورتی کنند... من که سرگرم تجهیز جنازه رسول خدا ﷺ بودم... اینان از این فرصت استفاده نمودند و نقشه خود را عملی نمودند. ای برادر یهودی! در چنین موقعی که من بزیر با مصیبتی به آن سنگینی و فاجعه ای به آن عظمت قرار داشتیم... این گونه رفتار با من، نمکی بود بر زخم دل من، پاشیده شد ولی من دامن صبر از دست ندادم... سپس علی ع رو به اصحاب خود که گرداگرد حضرتش را در مسجد کوفه فرا گرفته بودند کرد و فرمود: مگر چنین نبود. عرض کردند چرا یا امیرالمؤمنین ع. (465)

339- فریادرس یتیمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دو یا سه روز بود که عثمان خلیفه شده بود که زن و مردی دست دختر 14 ساله ای را گرفته و به پیش او در مسجد آوردند و گفتند: این دختر یتیم بود و در 7 سالگی پدر و مادرش را از دست داد هیچ چیزی نداشت ما به حکم اسلام و انسانیت او را تحت تکفل خود آوردیم تا امروز در تربیت و نگهداری او نیز همت گماشتم و همچون فرزندانمان او را بزرگ کردیم اما او با یک جوان بر خلاف شرع خلاف کرده و دوشیزگی خود را از دست داده است. عثمان دستور داد تا قابله ای بیاید و دختر یتیم را ببیند تا اگر قضیه درست است به حد شرعی مجازاتش کند قابله هم پس از تحقیق تصدیق کرد که دختر با کره نیست. دختر سر بزیر افکنده و مدام گریه می کرد عثمان به او گفت: بگو ببینم مگر از حدود الهی باکی نداشتی که عفاف خود را به هدر دادی و این رسوایی را به بار آوردی. دختر گریه می کرد و جواب داد، خدا می داند من گناهی ندارم. زن آن مرد به عثمان گفت: من شاهد دارم که این دختر بی عفتی کرده و به جای دو

شاهد، شش شاهد دارم که این دختر، را با مردی بدکار نیمه عریان دیده اند و شاهدان را به عثمان معرفی کرد. آنها همه گواهی دادند که آن دختر را با مردی ناشناس در خرابه ای دیده اند دختر هم گریه می کرد و اظهار می داشت که خدا را گواه می گیرم دست مردی به من نخورده عثمان درمانده شده بود نمی توانست با اطمینان خاطر فتوی دهد. لذا سخت بیچاره شده بود احساس می کرد که به علی علیه السلام سخت محتاج است اما رویش هم نمی شد که دست به دامن علی علیه السلام بشود و از احاطه اش در فن قضاوت کمک بگیرد، بالاخره پیامی با این لحن به علی علیه السلام داد. یا ابالحسن علیه السلام ادرك امة محمد يا علي امت محمد را دریاب علی علیه السلام به مسجد آمد و فرمود: هرگز از التفات و عنایت به مصالح مردم غفلت نمی ورزم. بگوئید چه پیش آمده است. عثمان جریان را گفت علی علیه السلام شاهدان قضیه را یک به یک جداگانه خواست، شاهد اول آمد و علی علیه السلام دستش را گرفت و به زاویه ای از مسجد برد و از او پرسید خوب توضیح بدهید این دختر را در کجا، و چگونه دیده اید؟ او گفت: در خرابه ای در سمت شرقی قبیله ی بنی نضیر. حضرت از قیافه و سن مرد بدکاره نیز سؤال کرد. شاهد دوم را حضرت خواست حضرت به او فرمود این دختر با آن مرد بدکاره کجا دیدی عرض کرد: یا علی علیه السلام در نخلستان آل وائل دیدم... و سئوالات بعد حضرت. حضرت فرمود: شهادت دادن کافی است قضیه روشن است، قنبر برو شمشیرم را بیاور، علی علیه السلام با قیافه ای ملتهب و عصبانی پیش آمد و به آن زن انصاری گفت: ای زن مرا می شناسی، عرض کرد بلی یا علی علیه السلام. در این هنگام قنبر شمشیر برهنه ای جلوی علی علیه السلام گذاشت. علی علیه السلام با آهنگی خشن فرمود: بحق قبر محمد صلى الله عليه وآله وسلم اگر راست نگوئی تو و گواهان ترا به همین شمشیر در همین مسجد به سزایتان خواهم رسانید بگوئید ببینم چه بلایی به سر این دختر

آورده اید. قبل از آن زن، چهار شاهد جلو آمده عرض کردند: یا اباالحسن علیه السلام ما را ببخش از جان ما بگذر. ما در زندگی این دختر انحرافی ندیدیم. این زن همسایه ماست از ما خواست تا به نفعش شهادت دهیم زن نیز اقرار کرد و عرض کرد: یا علی علیه السلام این دختر در خانه ی ما به سر می برد بزرگ شد و قشنگ شد و من می ترسیدم شوهرم از من دست بردارد و با او عروسی کند دستور دادم دست و پایش را با طناب بستند آن وقت خودم با انگشت مهر بکارت او را برداشتم و بعد تهمتش زدم که... قضیه تمام شد شوهر آن زن در آن مجلس آن زن نابکار را که مایه ی چنین سر و صدایی شده بود، طلاق داد و بعد در همان مجلس دختر یتیم را به عقد خود در آورد. بعد علی علیه السلام دستور داد آن زن جنایت کار به پرداخت کابین بکارت آن دختر محکوم شود و گواهان هم هر یک جریمه ای بپردازند. عثمان جلو آمد و به علی علیه السلام گفت: یا علی علیه السلام این فن را در قضاوت از کجا آموخته ای. امیرالمؤمنین علیه السلام تبسم کرد و گفت: از دانیال علیه السلام ، پیغمبر بنی اسرائیل... (466)

400- قاتل ظاهری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماءموران حکومتی مدینه در خرابه ای در بیرون شهر سرکشی کرده و در آنجا مردی را کشته شده یافتند و چند متر آن طرف تر او مردی را که کارد خون آلودی در دست داشت یافتند، ماءموران جنازه بی سر را به همراه قاتل کارد بدست به حضور عمر بردند تا حکم قصاص را در حق او صادر کند قاتل نیز به قضیه قتل اعتراف کرد، عمر نیز حکم قصاص او را در ملاء عام صادر کرد. علی علیه السلام فرمود: ای عمر! قضیه را ساده نگیر کسی که آدم می کشد به این آسانی به جنایت خود اعتراف نمی کند. لذا علی علیه السلام قاتل را خواست و از او

سؤال کرد، آنگاه به او فرمود: این مرد را تو کشتی؟ بله یا ابوالحسن علیه السلام .
مقتول را می شناسید؟ نه یا ابوالحسن. عی علیه السلام فرمود: حتما نسبت به وی کینه
و عداوتی هم نداشتید؟ عرض کرد: نه یا عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم . علی علیه السلام فرمود:
پس چرا بیجهت سرش را از تنش جدا کردی آن مرد خاموش شد. علی علیه السلام
فرمود: حرف بزن بگوئید بینم کسب و کار تو چیست؟ عرض کرد: قصابم. علی
علیه السلام فرمود: قصابی، اینهم کارد قصابی توست. متهم عرض کرد: اجازه بدهید
آنچه حقیقت دارد تعریف کنم. من در کنار خرابه ای که آن مرد کشته شده بود
گوسفندی را کشته بودم و هنوز دست خود را نشسته بودم که به قضای حاجت
احتیاج پیدا کردم لذا وارد خرابه شدم تا به خرابه رسیدم مقتول را دیدم و
همانجا هم دستگیرم کردند. لذا دیدم انکار با این چنین وضعی (دست خونی،
کارد بدست، و بر سر مقتول بودن) فایده و نتیجه ای ندارد. لذا اقرار کردم که من
کشتم. یا علی علیه السلام ولی در پرده ای قلبم امیدوار بودم که پروردگار دانا و توانا
بر بی گناهی من ترحم می آورد و از مجازات ایمنم می فرماید. ناگهان در این
لحظه مردی وارد مجلس شد و گفت: یا علی علیه السلام قاتل من هستم و قصاب بی
گناه است. قصاب آزاد شد و عمر قاتل حقیقی را بازجویی کرد. قاتل داستانی از
مظالم و مفاسد مقتول گفت. ولی چون قاتل بود باید قصاص می شد. عمر دوباره
رو به عی علیه السلام کرد و عرض کرد: یا ابوالحسن علیه السلام فتوای شما درباره ی این
مرد چیست؟ حضرت فرمود: آزادش کنید. عرض کرد: یا عی قاتل است خودش
اقرار می کند که آدم کشته!! علی علیه السلام با استناد به آیه ای از قرآن آنکس که بی
جهت انسانی را از میان بردارد چنانست که همه ی مردم را کشته باشد و آنکس
که انسانی را زنده کند چنانست که بهمه ی مردم نعمت حیات بخشد لذا فرمود:
این مرد قاتل حقیقی با اینکه قاتل است و به جرم خود اعتراف کرده ولی چون

قصاب بی گناه را از اعدام نجات داد یعنی انسانی را زنده کرده. چنان است که همه ی مردم را زنده کرده این مرد بیاداش این جوان مردی و فداکاری در راه یک انسان بی گناه از قصاص معاف خواهد بود و خونبهای قاتل را نیز از بیت المال مسلمانان به ورثه اش پرداخت شود. (467)

401- قضاوت خلیفه!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مردی که متاهل بود در زمان خلافت عمر با زنی بر خلاف شرع هم خواب شد و بعد دستگیر شد او را نزد عمر آوردند عمر به منبر خلافت نشسته بود و گفت: این مرد چون زن داشته پس زانی محصن است. پس باید سنگسارش کرد. سپس مرد را گرفته جهت اجرای حکم خلیفه به سمت صحرا می بردند. علی علیه السلام از راه رسید و پس از بررسی فرمود: از آنجایی که زن این مرد در مدینه حضور نداشته او را نمی توان محصن نامید (زن دار نامید) بنابراین حد شرعی او سنگسار نیست. بلکه مجازات او صرفاً یک صد تازیانه شلاق می باشد آن مرد در سایه ی علم و فکر علی علیه السلام از مرگ حتمی نجات یافت. (468)

402- شش زناکار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی شش نفر مرد زنا کردند، آنان را جهت صدور حکم شرعی و الهی بحضور عمر آورده بودند، تا دستور مجازات آنها را دریافت کنند عمر با عصبانیت گفت: هر شش نفر آنها را سنگسار کنید. ولی علی علیه السلام فرمود: ای عمر، حکم بر خون و مال مردم نباید این قدر ساده باشد!! خوبست دستور دهی پیرامون زندگی این شش مرد گناهکار بررسی به عمل آورند، عمر فرمایش علی علیه السلام را اطاعت کرد: معلوم شد که نفر اول مردی مسیحی بود که با زنی مسلمان

هم بستر شده بود. علی علیه السلام فرمود گردنش را بزنید زیرا این مرد ذمی بود و در پناه حکومت اسلامی زندگی می کرد و با این تعدی قرار ذمه را درهم شکست. نفر دوم، مردی زن دار بود و زنش هم در کنارش به سر می برد لذا علی علیه السلام فرمود: بنا به فرمان قرآن سنگسارش کنند.

نفر سوم، مردی عرب و مجرد بود و مجازاتش هم صد ضربه تازیانه بود که حضرت حکم را فرمود.

نفر چهارم، برده ای بود که مرتکب زنا شده بود لذا مجازات بردگان نیمی از مجازات احرار است. حضرت فرمود: بیش از پنجاه ضربه شلاق کیفر ندارد.

نفر پنجم، پسری بود که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود علی علیه السلام دستور داد که تعزیرش کنید یعنی تنبیهش کنند تا دیگران از این غلطها نکنند

نفر ششم، را حضرت دستور داد آزادش کنند چرا که آن مرد دیوانه بود اینجا بود که عمر به علی علیه السلام عرض کرد: لا ابقانی الله بعدک یا علی، پس از تو خدا زنده ام نگذارد زیرا اگر تو نباشی به لغزش های بزرگی دچار خواهم شد. (469)

403- یا علی علیه السلام چاره کار چیست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زنی حامله زنا کرده بود به فتوای عمر که خلیفه ی وقت بود از مسجد او را بیرون بردند تا سنگسارش کنند. علی علیه السلام وقتی قضیه را بررسی کرد فرمود: ای عمر درست است که این زن زنا کرده و حد شرعی او رجم است ولی آیا می دانی آن طفل که در رحم این زن پنهان است گناهی نکرده شما این زن را می توانید بکشید ولی جنین معصومش به چه جرمی باید رجم و سنگسار شود عمر با دست پاچگی گفت: یا ابوالحسن چاره ی کار چیست؟ حضرت فرمود: صبر کنید تا دوران حمل و بارداری او به پایان رسد و بچه بدنیا بیاید و پرستارش

مشخص شود آنوقت مادرش را به سزای کردارش برسانید. آنگاه عمر گفت: تا آن زن را تا پایان حمل از مجازات معاف بدارند دست بر قضا آن زن هنگام وضع حمل مرد وقتی عمر مطلع شد بی اختیار گفت: لولا علی لهلک عمر! (470)

404- میر میدان قضاوت علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی پیرمرد سالخورده با دوشیزه ای عروسی کرد. در شب زفاف در همان حال که عروس را به آغوش داشت مرگش فرا رسید به هنگام سحر جنازه اش را از حجله به گورستان بردند ولی پس از چندی آثار حاملگی در عروس یک شبه آشکار شد این پیر مرد از زنان دیگرش پسران و دختران بزرگ داشت فرزندان او یکباره جنجال براه انداختند که عروس جوان باکس دیگری هم بستر شده و می خواهد فرزند حرام زاده ی خود را در میراث ما شریک کند ولی عروس ادعا می کرد که این از همان شوهر پیرمرد می باشد و محصول شب زفاف آنهاست دوره ی حمل به سر آمد و نوزاد پسر بچه بود از این ماجرا سه چهار سال گذشت اما فرزندان آن پیرمرد این بچه را حرام زاده می شمردند و میراثش را تسلیم نمی کردند این داوری را به خلیفه عمر واگذار کردند وقتی عمر جریان را مطلع شد برایش روشن شد این عروس یک شبه زنی بدکاره است و فقط بخاطر ثروت آن مرد این وارث حرام زاده را درست کرده باز هم طبق همیشه با خشم و خشونت دستور داد، زن را سنگسار کنند ولی علیه السلام فرمود: شتاب نکنید، آیا پدر شما با این زن هم بستر شده یا نه. عرض کردند: بله یا ابوالحسن. ولی فقط یک شب آنها یکبار و در همان حال از دنیا رفت. علی علیه السلام کودک را خواست و بعد وادارش کرد با چهار پنج کودک دیگر به همان سن و سال که در گوشه ای بازی می کردند بازی کند. بچه ها مشغول

بازی شدند. علی علیه السلام مثنی خرما بدست گرفت و چند قدم دور از بازیگاه، بچه ها را صدا کرد فرمود: هر کدام از شما که زودتر بطرف من بدود از این خرما هم بیشتری خواهد داشت بچه ها به اشتیاق خرما هر کدام به سرعت خود را به علی علیه السلام رساند ولی این بچه ی مشکوک وقتی خواست برخیزد دو دستش را بر زمین گذاشت و باسستی از جایش برخاست و دیرتر از همه به دنبال سایر بچه های دیگر خود را به علی علیه السلام رساند. علی علیه السلام به عمر و حاضرین فرمود: به علت همین سستی و بدلیل همین ضعف که این کودک دارد از نطفه ی آن پیرمرد بوجود آمده است. زیرا بی آنکه بیمار باشد از همسالان خود عقب مانده است. فرزندان پیرمرد از تهمت خود معذرت خواستند و پسر را به برادری خود گرفتند. (471)

405- همراز و همراه فاطمه علیها السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عمار یاسر نقل می کند: روزی حضرت فاطمه علیها السلام خطاب به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: علی جان نزدیک بیا تا اطلاع دهم شما را از آنچه در گذشته اتفاق افتاده و آنچه در حال وقوع پیوستن است و آنچه در آینده رخ خواهد داد تا روز قیامت، هنگام بر پایی رستاخیز عمومی. (472)

406- علی علیه السلام روح صبر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هنگامی که حضرت علی علیه السلام را کشان کشان برای بیعت به مسجد می بردند مردی یهودی که آن وضع و حال را دید بی اختیار لب به تهلیل گشود (تهلیل در لغت عرب یعنی لاله الاالله گفتن) و مسلمان شد. وقتی سبب مسلمان شدنش را پرسیدند گفت: من این شخص (علی علیه السلام) را می شناسم او همان کسی که وقتی

در میدانهای جنگ ظاهر می شد دل رزمجویان را ذوب می کرد و لرزه بر اندامشان می افکند او همان کسی است که قلعه های مستحکم خیبر را گشود و در آهنین آن را که بوسیله چهل مرد باز و بسته می شد با یک تکان از جا کند و به زمین انداخت اما حالا در برابر جنجال یک مشت آشوبگر هرزه سکوت کرده است و این سکوت خالی از حکمت نیست. سکوت او برای حفظ دین اوست و اگر این دین حقیقت و باطن نداشت او در برابر این اهانتها صبر و تحمل نمی کرد. برای این حق بودن اسلام بر من ثابت شد و من مسلمان شدم ابن ابی الحدید می نویسد: علی علیه السلام شجاعی بود که نام گذشتگان را محو کرد و محلی برای آیندگان باقی نگذاشت در قوت ساعد و نیروی بازو نظیری نداشت و یک ضربه او برای قوی ترین شجاعان مرگ و هلاکت را پیش می آورد، چنانکه هیچ مبارزی از دست او جان سالم بدر نبرد و هیچ ضربه ای با شمشیر خود نزد، که احتیاج به ضربه دوم داشته باشد و در لیلۃ الہریر (یکی از شبهای جنگ صفین) شماره تکبیراتش به 523 رسید و معلوم شد که 523 نفر از ابطال نامی را در آن شب به دیار عدم فرستاده است. ⁽⁴⁷³⁾

407- پناه مردم و مؤمنان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابن بابویه از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام روایت کرده که فرمود: در زمان ابوبکر و عمر زلزله شدیدی در مدینه رخ داد به طوری که عموم مردم ترسیدند و نزد ابوبکر و عمر رفتند. مردم مشاهده کردند آن دو نفر از شدت ترس به شتاب به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام می روند مردم هم به تبعیت آنها حضور آن حضرت رسیدند.

امیرالمؤمنین علیه السلام از منزل خارج شدند ابوبکر و عمر و عموم مردم در عقب آن حضرت رفتند. آن حضرت بر روی زمین نشست. مردم هم اطراف او نشستند دیوارهای مدینه مانند گهواره حرکت می کرد: اهل مدینه از شدت ترس صداهای خود را بلند کرده و فریاد می زدند یا علی علیه السلام به فریاد ما برس. هرگز چنین لرزه ای ندیده ایم لبهای آن حضرت به حرکت آمد و با دست به زمین زد و فرمود: ای زمین آرام و قرار بگیر. زمین به اذن خدا ساکت شد و قرار گرفت. مردم از اطاعت زمین از امیرالمؤمنین علیه السلام تعجب کردند آنگاه حضرت فرمود: شما تعجب کردید که زمین اطاعت امر من نمود وقتی به او گفتم قرار بگیر. عرض کردند: بلی یا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من همان کسی هستم که خداوند در قرآن می فرماید و قال الانسان مالها من به زمین می گویم بیان کن برای من حوادث و اخباری را که بر روی تو انجام شده و به من بگو عملهایی را که مردم در روی تو بجا آورده اند، پس از آن حضرت فرمود: اگر این همان زمین لرزه هایی بود که خداوند در سوره زلزله می فرماید: زمین به من اخبار خود را می داد ولی این زلزله آن زلزله نیست. ⁽⁴⁷⁴⁾

408- آسمان علم، آفتاب فکر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یک روز صبح، عمر خلیفه ی وقت به مسجد رفت تا نماز صبح خود را ادا کند. وقتی خواست داخل محراب رود، دید زنی در محراب خوابیده است به غلام خود یرفی گفت: این زن را بیدار کن: غلام عمر، دید که جنازه زنی است، یرفی جلوتر رفت ناگهان وحشت زده برگشت و گفت: در محراب جنازه زنی است بی سر، عمر گفت: برو به دنبال ابو طلحه، بگو: بیاید اینجا، ابو طلحه امور انتظامی مدینه را اداره می کرد ابو طلحه جنازه را از محراب خارج کرد سپس

متوجه شد جسد زن بی سر، زن نیست بلکه مردی است که لباس زنانه بر تن دارد، سر آن مرد را در کنج محراب پیدا کردند. عمر نماز صبح را به جماعت خواند، بعد دستور داد جنازه آن مرد را دفن کنند. ابوظلحه نیز در بررسی این قتل بسیار تلاش کرد ولی به جایی نرسید. 9 ماه از این پیش آمد گذشت اما باز هم یک روز در سپیده دم که عمر به مسجد آمد بجای همان جنازه قنداقه کودکی را یافت. عمر به غلامش یرفی دستور داد برای کوک دایه ای بگیرد و حقوقش را از بیت المال پردازد ولی در فکر رفته بود که این کارها چیست؟ که در مسجد رسول خدا ﷺ می شود. عمر با اصحاب پیامبر ﷺ در مورد این قضیه مشورت کرد، ولی بجایی نرسید عمر با ناراحتی گفت: اگر ابوالحسن علیه السلام به من کمک کند من از راهنمایی همه بی نیاز خواهم شد، در این هنگام علی علیه السلام از راه رسید، عمر خوشحال شد و به پای حضرت برخاست و علی علیه السلام را به آغوش کشید و گفت: بنشین ای شهر علم، ای آسمان علم، ای آفتاب فکر، عمر ماجرا را برای حضرت تعریف کرد و راه چاره را سؤال کرد. علی علیه السلام دایه کودک را خواست و دستور داد هفته دیگر روز دوشنبه که عید قربان است کودک را می آرایی و او را به صحرای پشت مدینه که گردشگاه عمومی است می بری سعی کن همه ترا ببینند در آن هنگام زنی خواهد رسید و این بچه را نوازش خواهد کرد همان زن را بگیرد و نزد من بیاورد بعد حضرت به عمر فرمود: میان این جنازه و نوزاد حکایتی است دایه کودک این کار را اجرا کرد. زن دستگیر شد و او را وارد مسجد کردند. عمر در کنار علی علیه السلام ایستاده بود و مات و مبهوت، علی علیه السلام لبخندی زد و فرمود: نترس دخترم حرف بزن. اما احتیاط کن که دروغ نگویی. زن جوانی اندکی نشست آن وقت به شرح ماجرا پرداخت عرض کرد: یا علی علیه السلام اسم من جمیله است از طایفه انصارم و تنها

دختر عامر بن سعد خزر جی هستم که در جنگ احد در رکاب رسول خدا ﷺ به شهادت رسید، مادرم در زمان ابوبکر فوت کرد اما چون ثروتمند بودیم در خانه با عفاف و تقوی بسر می بردم روز با دختران همسن خود مشغول صحبت بودم که پیر زنی آمد و با یک یک ما صحبت کرد و از من سراغ مادرم را گرفت. گفتم: مادرم مرده است او گفت: ای کاش من می توانستم مادر تو باشم. من از فرط تنهایی استقبال کردم پیر زن را به خانه ی خود بردم و برایش غذا بردم، ولی او اظهار داشت روزه است و مشغول عبادت خداوند شد، تا صبح که پیش من بود نماز خواند بعد صبح رفت و گفت: من دختری دارم که باید به او هم سر بزنم من از او خواهش کردم دخترش را نیز به منزل ما بیاورد آن پیر زن با حيله گری مرا فریب داد روز دیگر پیر زن به ظاهر صالح و مؤمن با دخترش به منزل ما آمد و دخترش را در منزل ما گذاشت و گفت: من به مسجد اعظم می روم پیر زن رفت ناگهان در زیر لباس زنانه مردی مست ظاهر شد او به من تجاوز کرد و چون مست بود، جلوی اتاق خوابش برد من نیز با خنجر خودش او را کشتم و جنازه او را در لای چادری پیچیدم و به مسجدش رسانیدم پس از چندی نطفه حرام در رحم من رشد کرد، شبی که دردم شد در گوشه ی ناشناسی از شهر مدینه این بچه را بدنیا آوردم و او را همانجا که نعش پدرش را گذاشته بودم، گذاشتم، اما چشمم به دنبالش بود عمر مات و مبهوت مانده بود، علی علیه السلام فرمود: نترس جميله تو دختر شجاع و شریفی بوده ای، چون تو از شرافت و عصمت خود دفاع کردی، تو را قاتل نمی شود شمرد. عمر گفت: یا علی علیه السلام پس خونهای مقتول. علی علیه السلام فرمود: این مقتول خونها ندارد. زیرا خونش را به شهوتش فروخته است. عمر خاموش شد و علی علیه السلام به جميله فرمود: آن پیر زن کجاست. جميله گفت: یابن عم رسول الله به

من سه روز مهلت بدهید او را خدمت شما می آورم هنوز روز دوم به پایان نرسیده بود که در بیرون شهر مدینه پیر زنی را مردم سنگ سار می کردند این محکوم به رجم همان پیر زن حيله گر نانجیب بود. (475)

409- منطق ابوبکر در قضیه فدک

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون ابوبکر کار خلافت را محکم نمود و از اکثر مهاجرین و انصار بیعت گرفت، کسی را فرستاد تا وکیل و کارگران حضرت فاطمه علیه السلام را از باغ فدک بیرون کند، آن حضرت به نزد ابوبکر آمد و فرمود: به چه سبب وکیل مرا از فدک بیرون کردی و حال آنکه پدرم به فرمان خدا آن را به من داده است؟ ابوبکر گفت: بر آنچه می گویی گواه بیاور!! فاطمه علیه السلام ام ایمن را آورد و ام ایمن به ابوبکر گفت: من تا حجت بر تو تمام نکنم گواهی نمی دهم ترا به خدا سوگند آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق من گفته است که ام ایمن اهل بهشت است؟ ابوبکر گفت: بلی. ام ایمن گفت: من گواهی می دهم که حق تعالی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وحی فرستاد که حق ذی القربی را به او بده و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فدک را به امر خدا به فاطمه علیه السلام داد حضرت علی علیه السلام نیز آمد و به همین نحو گواهی داد و به روایتی حسنین علیه السلام نیز شهادت دادند. ابوبکر نامه ای درباره فدک نوشته و به فاطمه داد. آنگاه عمر پیدا شد و گفت: این چه نامه ای است؟ ابوبکر گفت: فاطمه علیه السلام دعوی فدک را نمود و ام ایمن و علی علیه السلام بر او گواهی دادند، لذا من نیز این نامه را نوشتم. عمر نامه را گرفت و پاره کرد و گفت فدک فیء همه مسلمین است و گذشته از این علی علیه السلام شوهر فاطمه علیه السلام است و به نفع او گواهی دهد، روز دیگر خود حضرت امیر علیه السلام در حالی که مهاجرین و انصار در نزد ابوبکر جمع بودند در آنجا حضور یافت و فرمود:

ای ابابکر چرا وکیل فاطمه علیها السلام را از فدک بیرون کردی؟ در صورتی که در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه مالک و متصرف فدک بود. ابوبکر گفت: فدک فیء همه مسلمین است اگر فاطمه علیها السلام اقامه شهود کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فدک را به او داده است من هم فدک را به او می دهم و الا او را در آن حقی نباشد!

علی علیه السلام فرمود: ای ابابکر آیا درباره ما بر خلاف حکم خداوند که در مورد مسلمین است حکم می کنی؟ گفت: نه. حضرت فرمود: بگو بینم اگر در دست مسلمانی چیزی باشد، مالک و متصرف آن است و من بیایم و آن را برای خود ادعا کنم تو از چه کسی طلب بینه (دلیل و مدرک) می کنی؟ گفت: از تو. حضرت فرمود: پس چرا در مورد فدک از فاطمه علیها السلام بینه و شاهد طلب می کنی در حالی که فاطمه علیها السلام مالک فدک بوده است. ابوبکر سکوت کرد. عمر گفت: این سخنان را واگذار ما را توانایی احتجاج با تو نیست، اگر گواهان عادل بیآورید فدک را می دهیم و الا تو و فاطمه علیها السلام را در آن حقی نیست. علی علیه السلام به ابوبکر فرمود: آیا قرآن خوانده ای؟ گفت: بلی. فرمود: مرا خبر ده از گفتار خدای تعالی:

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در حق ما نازل شده یا دیگران؟ ابوبکر گفت: در حق شما. حضرت فرمود: پس اگر دو نفر نزد تو شهادت دهند که فاطمه علیها السلام کار زشتی مرتکب شده چه می کنی؟ گفت: مانند سایر مردم اقامه حد می کنم. فرمود: اگر چنین کنی در نزد خدا از کافران محسوب شوی. ابوبکر گفت: چرا؟ علی علیه السلام فرمود: برای آنکه شهادت خدا را به طهارت فاطمه علیها السلام رد کرده و شهادت مردم را پذیرفته ای همچنانکه حکم خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم را که فدک را به فاطمه علیها السلام داده اند و او در حال حیات

پدرش آن را تصرف کرده است را رد کردی و شهادت یک نفر اعرابی را که بر پاشنه خود بول می کند می پذیری و فدک را از فاطمه علیها السلام گرفتی... در این موقع صدا و همهمه از میان مردم برخاست و همگی سخنان علی علیه السلام را تأیید کردند در اینجا بود که عمر و ابوبکر توطئه قتل علی علیه السلام در سر نماز را توسط خالد بن ولید طراحی کردند. ⁽⁴⁷⁶⁾

410- خلیفه تراشی اسباب امتحان الهی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هنگامی که علی علیه السلام با تنی چند از بنی هاشم مشغول شستن و تکفین پیکر مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودند خبر رسید که جمعی از مهاجرین و انصار در سقیفه بنی ساعده برای تعیین خلیفه محاجه و گفتگو می کنند و طولی نکشید که خبر دیگری رسید که ابوبکر به سمت خلیفه مسلمین انتخاب گردید در این موقع به نقل شیخ مفید قدس رحمة حضرت امیر علیه السلام فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم - الم - احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا و هم لا يفتنون؟ آیا مردم گمان کردند که فقط با گفتن ایمان اینکه آوردیم رها شده و دیگر مورد آزمایش قرار نخواهد گرفت؟ و مقصود حضرت این بود که عمر مردم جز چند نفر از این آزمایش نتوانستند موفق بیرون آیند. ⁽⁴⁷⁷⁾

411- توطئه قتل علی علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بعد از غصب فدک علی علیه السلام در جلسه ای ابوبکر و عمر را با دلایل متعدد محکوم نمود بعد از اتمام جلسه بود که ابوبکر، عمر را خواست و گفت: دیدی علی امروز با ما چه کرد؟ اگر در یک مجلس دیگر با ما چنین معارضه کند کار ما را بر هم می زند اکنون نظر تو در این باره چیست؟ عمر گفت: به نظر من

دستور دهیم او را به قتل برسانند! ابوبکر گفت: چه کسی جرات اینکار را دارد؟ عمر گفت: خالد بن ولید! آنگاه خالد را طلبیدند و گفتند می خواهیم یک امر خطیری را به تو واگذار کنیم خالد گفت: هر چه باشد حاضرم ولو کشتن علی علیه السلام باشد. آنها گفتند: مقصود ما نیز همین است خالد گفت: چه موقع اینکار را انجام دهم؟ ابوبکر گفت: هنگام نماز در مسجد، پهلوی او بایست و چون من سلام نماز را گفتم فوراً برخیز و گردنش را بزن. خالد پذیرفت و خود را آماده نمود. اسماء بنت عمیس که در آن موقع زن ابوبکر بود سخن آنها را شنید و فوراً کنیز خود را به خانه علی علیه السلام فرستاد و گفت: سلام مرا به علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام برسان و این آیه را تلاوت کن ان الملاء یاتمرون بک لیقتلوك فاخرج انی لک من الناصحین ⁽⁴⁷⁸⁾. کنیز اسما به خانه علی علیه السلام آمد و آیه را تلاوت کرد و آن حضرت فرمود: به اسماء بگو خداوند نخواهد گذاشت که اراده آنها انجام بگیرد. آنگاه آن حضرت موقع نماز به مسجد آمد و پشت سر ابوبکر ایستاد، خالد نیز که شمشیرش را زیر جامه خود بسته بود آمد و در کنار حضرت قرار گرفت! ابوبکر نماز را شروع کرد و چون به تشهد نشست از هیبت علی علیه السلام مرعوب بود و با خود اندیشید که خالد چگونه می تواند چنین کاری را انجام دهد لذا از شجاعت آن حضرت به ترس و لرزه افتاد و جرات گفتن سلام نماز را نمی کرد لذا تشهد را تکرار می کرد و سلام نماز را نمی گفت و مردم گمان می کردند که نماز منصرف شد. لذا پیش از آنکه سلام نماز خود را بگوید گفت: یا خالد لا تفعلن ما امرتک به (ای خالد مبادا آنچه را که به تو دستور داده ام انجام دهی) و سپس سلام نماز خود را گفت و نماز را پایان داد. علی علیه السلام از خالد پرسید چه دستوری به تو داده بود؟ خالد گفت: دستور این بود که پس از سلام نماز، گردن ترا بزنم! حضرت امیر علیه السلام فرمود: آیا تو هم چنین کاری را می

کردی؟ خالد گفت: آری به خدا سوگند اگر پیش از سلام آن جمله را نمی گفت: من هم ترا می کشتم!! علی علیه السلام خالد را از جایش بلند کرد و بر زمین کوبید. عمر گفت: به خدای کعبه، الان خالد را می کشد و به روایتی دیگر گردن خالد را با دو انگشت سیابه و وسطی خود چنان فشار داد که خالد نعره زد و رنگش سیاه شد و جامه اش را خراب کرد و دست و پا می زد ابوبکر فوراً از عباس بن عبدالمطلب خواست که شفاعت خالد را بکند. عباس نزد علی علیه السلام رفت و او را به قبر و صاحب قبر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حسنین علیهما السلام و فاطمه علیها السلام قسم داد و پیشانی آن حضرت را بوسید تا حضرت از خالد دست برداشت. (479)

412- غم عمیق علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شب دفن زهرای بتول سپری شد. صبح شیخین و دیگران برای تشییع جنازه حضرت زهرا علیها السلام بسوی منزل علی علیه السلام آمدند ولی مقداد به آنها گفت: جنازه زهرا علیها السلام دیشب به خاک سپرده شده اس. عمر رو به ابوبکر نمود و گفت: لم اقل لك انهم سيفعلون؟ من به تو نگفتم که آنها چنین خواهند نمود؟ عباس بن عبدالمطلب گفت: خود فاطمه علیها السلام چنین وصیت کرده بود که شما دو نفر در نماز او حاضر نشود! عمر گفت: شما بنی هاشم این حسد قدیمی تان را که به ما دارید هیچ گاه رها نمی کنید... من تصمیم گرفته ام که قبر او را بشکافم و برایش نماز بخوانم این خبر توسط سلمان به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، آن حضرت در حالی که خشمگین و چشمانش سرخ گشته و رگهای گردنش پر شده بود از خانه خود خارج شد و لباس زردی که در مواقع جنگ می پوشید در بر کرده و ذوالفقار در دست گرفت، وارد بقیع شد در این حال به مردمی که در آنجا اجتماع کرده بودند خبر دادند که علی علیه السلام قسم یاد کرده که اگر یک

سنگ از این قبرها کنده شود همه را از دم شمشیر خواهد گذراند عمر با یاران خود نزد آن حضرت آمد و گفت: چه شده، یا ابالحسن علیه السلام به خدا سوگند ما قبر فاطمه علیها السلام را نبش می کنیم و برایش نماز می خوانیم. علی علیه السلام با دست خود گریبان عمر را گرفت و او را از جا بلند نمود و بر زمین کوبید و فرمود: ای پسر زن سیاه برای اینکه مردم از دین بر نگردند از حق خود (خلافت) صرف نظر کردم و اما درباره قبر فاطمه علیها السلام صبر نمی کنم سوگند بدان کسی که جانم در دست قدرت اوست اگر تو و یارانت بخواهند بدان دست بزنید زمین را از خوش شما آبیاری می کنم. ابوبکر که وضع را خیلی وخیم دید جلو رفته و عرض کرد: یا ابالحسن علیه السلام به حق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و به حق من فوق العرش ⁽⁴⁸⁰⁾ به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به حق کسی که در بالای عرش است او را رها کن و ما کاری که ترا خوشایند نباشد انجام نمی دهیم. علی علیه السلام دست از او برداشت و مردم نیز متفرق شده و از انجام این کار منصرف شدند. ⁽⁴⁸¹⁾

413- خطبه ای توحیدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام هفت روز پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فراغت از جمع کردن قرآن خطبه عجیبی را انشا فرمود که در قسمت اول آن این چنین فرموده است:

الحمد لله الذي اعجز الاوهام ان تتال الا وجوده و حجب العقول عن ان تتخيل ذاته في امتناعها من الشبه و الشكل...

یعنی: سپاس و حمد و ثنای وجود مقدس الله را سزااست که اوهام را از اینکه جز وجود او را نائل شوند عاجز و زبون نموده و عقول را مانع گشته از اینکه ذات و حقیقت او را تصور کنند از این جهت که از هر گونه شبهه و شکلی اباء و امتناع دارد بلکه اوست که هرگز در ذات خود تفاوت و اختلاف پیدا نکرده و

بواسطه عروض تجزیه عددی در کمالش پاره پاره نشده است. از اشیاء جدایی گرفته نه بطور اختلاف مکانی و از اشیاء متمکن شده و بر آنها تسلط یافته نه بطور آمیزش و آنها را دانسته نه ابزاری که بدون آن علم میسر نشود میان او و معلوم او علمی جز خودش نیست اگر گفته شود: بود، مرجعش اینست که وجودش ازلی و غیر مسبوق است و اگر گفته شود هرگز زوال ندارد منظور نفی عدم و نیستی از ذات او بوده پس ساحت او منزّه و بسی بلند است از سخن آنان که غیر او را پرستیده و جز او خدای دیگری گرفته اند. (482)

414- ریا کاری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی جنازه ای را به سوی قبرستان می بردند. حضرت علی علیه السلام پشت آن جنازه حرکت می کرد اما ابوبکر و عمر جلوی تابوت آن جنازه راه می رفتند از آن حضرت پرسیده شد، که یا علی آن دو نفر (ابوبکر و عمر) چرا جلوی جنازه حرکت می کنند حضرت فرمود: آنها هم خود می دانند که عقب جنازه راه رفتن ثواب بیشتری دارد اما می خواهند بدینوسیله در نظر مردم ممتازتر از دیگران جلوه گری کنند. (483)

415- والکاظمین الغیظ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قبر غلام امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: در خدمت علی بن ابیطالب علیه السلام نزد عثمان رفتم. عثمان مایل بود که با علی علیه السلام تنها باشد پس آن حضرت به من اشاره فرمود: که دور شوم. قبر می گوید: من مقداری نه چندان دور از آنان کناری ایستادم. شنیدم که عثمان به درستی و تندى با علی علیه السلام سخن می گفت: در حالی که علی علیه السلام سر بزیر انداخته و چشم بر زمین دوخته بود. تا اینکه

عثمان رو به علی علیه السلام نمود و گفت: چرا سخن نمی گویی؟ حضرت فرمود: اگر بگویم، سخنی خواهم گفت، مگر آنچه برخلاف خواسته توست و به سود تو چیزی سراغ ندارم...

مبرد می گوید: تفسیر فرمایش حضرت این است که ای عثمان اگر همانگونه که تو به من پر خاش نمودی سخن بگویم مقابله به مثل خواهم کرد و نتیجتاً پر خاش من تو را آزرده خواهد ساخت پس ترجیح می دهم کاری نکنم اگر چه مورد پر خاش تو قرار گرفته ام و این است معنی مظلوم عالمین فافهم!!⁽⁴⁸⁴⁾

416- مظلومیت امام علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از دختران علی علیه السلام بنام ام کلثوم بود که توسط عمر از علی علیه السلام خواستگاری شد. حضرت علی علیه السلام عذر آورد که او هنوز کوچک است و موقع ازدواجش نرسیده است.⁽⁴⁸⁵⁾ به نقل مرحوم کلینی که از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است عمر پیش عباس بن عبدالمطلب رفت و گفت: من از برادر زاده ات دخترش را خواستگاری کردم و او مرا رد نمود به خدا سوگند من هم افتخارات بنی هاشم را از بین می برم و دو شاهد می آورم که او (علی علیه السلام) دزدی کرده است و آنگاه به اتهام دزدی دستش را قطع می کنم!! عباس نزد علی علیه السلام رفت و پس از گفتگو آن حضرت را راضی نمود که کار ام کلثوم را به او واگذار کند.⁽⁴⁸⁶⁾

ام کلثوم ابتدا زوجه عمر شد و پس از کشته شدن او زوجه پسر عموی خود عون بن جعفر و بعد از او نیز زوجه محمد بن جعفر شد.

417- خمس حق ماست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در زمان عمر خمس غنائم شوش و جندی شاپور (ایران) به مدینه رسید و تحویل عمر شد. علی علیه السلام می فرماید: من و مسلمانان به همراهی عباس نزد او بودیم عمر به ما گفت: چون خمس به شما زیاد رسیده امروز نیازی به خمس ندارید و لازم است مسلمانان دیگر را که نیازمند هستند غنی کنیم شما حق خود را در این مال (خمس) به ما بدهید تا بعداً آنرا پرداخت کنیم. علی علیه السلام می فرماید: من از پاسخ به او خودداری کردم زیرا خمس را به عنوان وام تقاضا کرد و ترسیدم اگر درباره خمس با او صحبت کنم آنرا انکار کند و همان چیزی را بگوید که درباره حق بزرگتر ما گفت، و آن میراث خلافت پیغمبر بود که درباره آن اصرار کردیم و آنرا اصلاً انکار کرد، عباس به او گفت: ای عمر! درباره آنچه از آن ما است کوتاهی و چشم پوشی مکن زیرا خداوند این حق را برای ما ثبت کرده... عمر در پاسخ او گفت: شما باید به مسلمانها ارفاق و همراهی و کمک کنید. (487)

418- بدرقه ابوذر توسط امام علی علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

افشاگری و آگاهی بخش ابوذر موجب شد که عثمان تصمیم بگیرد او را به صحرای سوزان ربنده تبعید کند. هنگام تبعید، عثمان دستور داد اعلام کنند که بدرقه ابوذر ممنوع است و به مروان فرمان داد تا مراقب باشد و با خشونت جلو بدرقه کنندگان او را بگیرد. ولی امام علی علیه السلام به حکومت نظامی عثمان توجه نکرد و همراه حسن و حسین علیه السلام و برادرش عقیل و عمار یاسر به بدرقه ابوذر رفتند. امام حسن علیه السلام با ابوذر سخن می گفت: مروان فریاد زد: ای حسن! خاموش باش مگر فرمان خلیفه را نشنیده ای که بدرقه کردن ابوذر ممنوع است. امام علی علیه السلام به مروان حمله کرد و بین گوش مرکب مروان تازیانه زد و

فرمود: دور شو خدا تو را به آتش هلاکت بیفکند⁽⁴⁸⁸⁾. مروان نزد عثمان رفت و برخورد خشن امام علی علیه السلام را به او گزارش داد سپس هر یک از بدرقه کنندگان سخنی به ابوذر گفتند. امام علی علیه السلام به او فرمود یا اباذر انک غضبت لله فارح من غضبت له ان القوم خاقوک علی دیناهم و خفتهم علی دینک... یعنی: ای ابوذر! تو برای خدا خشم کردی پس به او امیدوار باش حامیلان عثمان به خاطر دنیای خود از تو ترسیدند و تو به خاطر دینت از آنها ترسیدی پس آنچه را که آنها برایش در وحشتند (یعنی دنیا) به خودشان واگذار⁽⁴⁸⁹⁾. امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و... نیز با سخنانی ابوذر را به سوی تبعیدگاه ریزه بدرقه نمودند. چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان چو علی که میتواند که به سر برد وفا را⁽⁴⁹⁰⁾

419- برتری از آن ماست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عصر خلافت عثمان بود، جمعیتی از مهاجران و انصار که تعدادشان بیشتر از دویست نفر بود در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع شده بودند و گروه گروه با یکدیگر مناظره می کردند. گروهی در شائن علم و تقوا سخن می گفتند و از برتری قریش و سوابق درخشان آنها و گفتاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در فضائل آنها فرموده بود سخن می گفتند، و هر گروهی افتخارات دودمان خود را بر می شمرد. در میان افرادی از مهاجران مانند علی علیه السلام سعد وقاص و عبدالرحمن عوف، طلحه و زبیر، مقداد، هاشم بن عتب، عبدالله بن عمر، امام حسن و امام حسین علیه السلام، ابن عباس، محمد بن ابوبکر، عبدالله بن جعفر بودند و از انصار نیز تعدادی حضور داشتند. این بحث در بین آنها از بامداد تا ظهر ادامه یافت در حالی که عثمان در خانه خود به سر می برد این در حالی بود که علی علیه السلام و

بستگانش سکوت کرده بودند. در این هنگام جمعیت متوجه امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ شدند و عرض کردند، یا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ شما چرا سخن نمی گوئید؟ در این هنگام امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: هر دو گروه شما، از مهاجران و انصار هر کدام از مقام و شائن خود (برای شایستگی به مقام رهبری) سخن گفتید ولی من از هر دو گروه شما می پرسم: خداوند به خاطر چه این افتخار و برتری را به شما عطا کرد؟ مهاجران و انصار گفتند: به خاطر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خاندان او به ما امتیاز بخشید. امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: راست گفتید آیا نمی دانید علت وصول شما به این سعادت دنیا و آخرت تنها به خاطر ما خاندان نبوت بوده است؟... سپس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پاره ای از فضائل خود را بر شمرد و حاضران را قسم داد که آیا چنین است و حاضران اعتراف نمودند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در شائن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آن فضائل را فرموده است از جمله فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم که هر کس از شما سخن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را درباره خلافت من شنیده است برخیزد و گواهی دهد در این هنگام افرادی مانند سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، زیدبن ارقم و براء بن عازب برخاستند و گفتند: ما گواهی می دهیم که سخن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به خاطر سپرده ایم که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: خداوند به من فرمان داده تا امام شما و جانشین خودم و وصی و عهده دار کارهای من بعد از خودم را که خداوند اطاعت از او را بر مؤمنان واجب نموده را نصب کنم... ای مردم امام و مولا و راهنمای شما بعد از من برادرم علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است. (491)

420- سزای کتمان حق

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ برای ما (که جمعیت بسیاری بودیم) سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: در پیشاپیش

شما چهار نفر از اصحاب محمد ﷺ در اینجا هستند که عبارتند از: انس بن مالک، 2- براء بن عازب انصاری، 3 اشعث بن قیس، 4- خالد بن یزید بجلی. سپس حضرت روبه یک یک این چهار نفر کرد، نخست از انس بن مالک پرسید، ای انس مگر تو نشنیده ای که رسول خدا ﷺ در حق من فرمود: من کنت مولاه فهذا علی مولاه (کسی که من مولا و رهبر او هستم بدانند که علی ﷺ مولا و رهبر او است) چرا امروز گواهی به رهبری من نمی دهی. آنگاه حضرت او را نفرین کرد و گفت: خداوند تو را به بیماری برص (پیسی) مبتلا کند. سپس به اشعث رو کرد، و فرمود: ای اشعث مگر نشنیده ای که پیامبر ﷺ در حق من چنین گفت؟ اما تو ای خالد بن یزید مگر تو نیز چنین نشنیده ای و تو ای براء بن عازب تو نیز چنین فرمایی از رسول خدا ﷺ یٰ لعلکم لؤلؤم لم یلمسکم لؤلؤم مگر نشنیده ای. آنها از ادای شهادت حق استنکاف کرده و حضرت هر یک از آنها را نفرین کرد.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: سوگند به خدا بعد از مدتی من انس بن مالک را دیدم که بیماری برص گرفته بطور که عمامه اش نمی تواند لکه های سفید این بیماری را از سر و رویش بپوشاند و اشعث نیز طبق نفرین حضرت از هر دو چشم کور شد و می گفت: سپاس خداوندی را که نفرین علی ﷺ در مورد کوری دو چشم من در دنیا بود و مرا به عذاب آخرت نفرین نکرد که در این صورت برای همیشه در آخرت عذاب می شدم. خالد بن یزید را نیز دیدم که در منزلش مرد خانواده اش خواستند او را در منزل دفن کنند قبیله کنده با خبر شد و هجوم آوردند و او را به رسم جاهلیت کنار در خانه دفن کردند و به مرگ جاهلیت دفن شد و اما براء بن عازب معاویه او را حاکم یمن کرد و او در یمن

از دنیا رفت همانجایی که از آنجا هجرت کرده بود آن هم در حالی که حاکم و نماینده فرد ظالمی چون معاویه بود. (492)

421- نفوذ کلام امام علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابوبکر به همراهی عمر برای عیادت دختر پیغمبر به خانه فاطمه علیها السلام رفتند ولی آن حضرت به آنها اجازه ورود نداد. ابوبکر سوگند یاد کرد که تا رضایت حضرت زهرا علیها السلام را جلب نکند زیر سایه و سقفی نرود از این رو شب را در بقیع بیتوته نمود. عمر نزد علی علیه السلام آمد و عرض کرد: یا علی علیه السلام ابوبکر پیر مردی رقیق القلب است و یار غار رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، ما چند بار برای عیادت فاطمه علیها السلام آمده ایم اما به ما اجازه ورود نداد است شما در این امر وساطت کنید و برای ما از او اجازه عیادت بگیرید. علی علیه السلام نزد فاطمه علیها السلام آمد و مقصود آنها را بیان کرد ولی زهرا علیها السلام نپذیرفت و سوگند یاد کرد که من با آنها طرف صحبت نخواهم شد تا پدرم را ملاقات کنم و از ظلم و تعدی آنها به پدرم شکایت نمایم. حضرت امیر علیه السلام فرمود: آنها مرا واسطه قرار داده اند و من هم به عهده گرفته ام که از تو برای آنها اجازه عیادت بگیرم. زهرا علیها السلام گفت: حال که چنین است چون خانه، خانه تست و زن هم باید از شوهر اطاعت کند البته من در هیچ امری با تو مخالفت نمی کنم. علی علیه السلام بیرون آمد و به آنها اجازه ورود داد پس از ملاقات آن دو نفر حضرت فاطمه از آنها اقرار گرفت که شنیده اند که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: فاطمه علیها السلام بضعة منی و انا منها من اذاها فقد اذانی...

یعنی: فاطمه علیها السلام پاره تن من است و من هم از او هستم هر کس او را بیازارد مرا آزارده است...

آنها به این مطلب اقرار کردند آنگاه حضرت فرمود: پروردگارا تو شاهد باش که این دو نفر مرا بیازردند... ابوبکر صدای خود را به او ایلا بلند کرد و گفت: ای کاش مادرم مرا نزائیده بود... آنگاه حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: به خدا من در هر نمازی که می خوانم به تو نفرین می کنم... آنگاه هر دو بدون کسب رضایت حضرت از خانه امام علیه السلام خارج شدند. (493)

422- چشم خدا دیده و دست خدا زده!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی امام علی علیه السلام در اطراف کعبه مشغول طواف بود در این هنگام مردی در حال طواف به زن نامحرمی نگاه کرد. امام علی علیه السلام چشم چرانی این مرد را دید. لذا بعد از طواف آن مرد را به حضور خود طلبید و به عنوان تأدیب چند سیلی به صورت او زد. آن مرد در حالی که صورتش را با دستش گرفته بود با آه و ناله به عنوان شکایت نزد عمر بن خطاب رفت و چنین شکایت کرد: ای امیر مسلمانان! علی علیه السلام به صورتم زده باید قصاص شود چرا مرا زده است... عمر، علی علیه السلام را خواست و سؤال کرد، یا ابالحسن علیه السلام به این مرد سیلی زده ای؟ حضرت فرمود: در طواف دیدم این شخص چشم چرانی می کند و به زن نامحرم نگاه می کند. عمر به آن مرد گفت: (قد رآی عین الله و ضرب یدالله یعنی: چشم خدا دیده و دست خدا زده است) و با این تعبیر چشم چران را محکوم کرد. (494)

423- امیر مؤمنان واقعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلیم بن قیس می گوید: ابوذر در عصر خلافت عمر بیمار شد به عیادتش رفتیم و امام علی علیه السلام را در آنجا دیدم همه کنار بستر ابوذر بودیم که ناآگاه

دیدیم عمر بن خطاب برای عیادت ابوذر آمد. ابوذر وصیت خود را به علی علیه السلام کرد و آن حضرت را وصی خود قرار داد پس از آنکه عمر رفت یکی از بستگان ابوذر به او گفت: چرا به رئیس مؤمنان عمر وصیت نکردی؟ ابوذر گفت: من به آن کسی که در حقیقت امیر مؤمنان است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما که هشتاد نفر عرب و چهل نفر عجم بودیم امر کرد که به علی علیه السلام به عنوان امیر مؤمنان سلام کنیم و ما بر آن حضرت به این عنوان سلام کردیم... وصیت کردم، سلیم می گوید: به امام علی علیه السلام و سلمان و مقداد که در آنجا بودند عرض کردم آیا این موضوع را که ابوذر گفت: (دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبنی بر سلام کردن به علی علیه السلام با عنوان امیر مؤمنان) را تصدیق می کنید؟ هر سه نفر گفتند: خدا را شاهد می گیریم که ابوذر راست می گوید: سپس از این چهار نفر خواستم که نام آن هشتاد نفر را ذکر کنند: سلمان نام فرد فرد آن هشتاد نفر را گفت و امام علی علیه السلام و ابوذر و مقداد قول سلمان را تصدیق کردند (از جمله این 80 نفر: ابوبکر، عمر ابوعبده، معاذ، طلحه، عثمان، سعد بن ابی وقاص، زبیر، عمار یاسر... بودند) (495)

424- سازش کران بی غیرت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نقل ابوبصیر امام باقر علیه السلام فرمود: بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جمعی از مهاجران و انصار و غیر آنها به حضور علی علیه السلام آمده و گفتند: یا علی علیه السلام سوگند به خدا تو امیر مؤمنان هستی، سوگند به خدا تو از همه مقدمتر و شایسته تر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشی (ابوبکر غصب خلافت کرده است) دست را بده تا با تو بیعت کنیم بیعت جان نثاری، که تا حد مرگ بیای این بیعت ایستادگی کنیم. علی علیه السلام به آنها فرمود: اگر در ادعای خود صادق هستید فردا

با سرهای تراشیده نزد من بیائید. فردا که شد خود علی عَلَيْهِ السَّلَامُ سرش را تراشید و بعد تنها سلمان و ابوذر و مقداد با سر تراشیده آمدند و به قول بعضی عمار و ابوسنان و ابو عمرو با سر تراشیده آمدند (جمعا 7 نفر) سپس آنها متفرق شدند. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بار دیگر اعلام کرد باز جز همین افراد یاد شده کسی سرش را تراشید لذا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تکلیف خود را در سکوت کردن دید. (496)

425- حيله گر درمانده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در زمان خلافت عمر دو نفر حيله گر نقشه کشیدند تا با نیرنگ مال زنی را از چنگش در آورند آنها با هم مالی را نزد آن زن بردند و گفتند: این مال نزد شما به عنوان امانت باشد هر گاه هر دو نفر ما با هم آمدیم این امانت را به ما می دهی و اگر تنها آمدیم این مال را به هیچکدام از ما نمی دهی. زن قبول کرد پس از چندی یکی از آن دو مرد نزد زن آمد و گفت: مال امانتی ما را بده. زن گفت: نمی دهم مگر اینکه رفیق تو نیز حاضر شود. مرد به زن گفت: شرط ما حضور هر دوی ما بوده لیکن رفیق من مرده است. سرانجام زن گول خورد و امانت را به یکی از آنها تحویل داد بعد از چند روز مرد دوم نزد زن برای مطالبه امانت آمد زن جریان را برایش توضیح داد که رفیقش مال او را گرفته است. مرد دوم گفت: تو شرط ما را نقض کردی و ضامن هستی باید جبران کنی.

جهت حل قضیه نزد عمر آمدند. عمر به زن گفت: تو ضامن هستی و باید به هر نحو که شده مال این مرد را جبران کنی زن گفت: ای عمر، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را در میان ما حاکم قرار بده تا او داوری کند. عمر پیشنهاد زن را پذیرفت. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد و به مرد دوم فرمود: امانت تو نزد من است ولی تو با رفیقت شرط کردی با هم بیایید امانت را بگیری برو رفیقت را پیدا کن و با هم بیایید تا من

امانت را به شما دو نفر بدهم مرد دوم رفت و به ناچار دیگر نیامد. سپس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: این دو مرد با هم این نقشه را طرح کرده بودند که اموال این زن را ببرند. (497)

426- حد شراب خوار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شخصی به نام قدامه بن مطعون شراب خورد. عمر خواست او را حد شرعی (در این مورد هشتاد تازیانه) بزند، قدامه گفت: زدن حد بر من واجب نیست زیرا خداوند می فرماید: بر آنکه ایمان آورده و کردار نیکو کرده اند، در چیزهایی که می خوردند تا آنگاه که تقوی و عمل صالح داشته باشند باکی نیست (498) عمر او را حد نزد. خبر به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رسید، لذا آن حضرت نزد عمر آمد و بازخواست فرمود: که چرا قانون خداوند را اجرا نکردی عمر همان آیه را خواند، قدامه مشمول این آیه نیست زیرا آنها که ایمان به خدا آورده اند و کار نیکو انجام می دهند، حرام خدا را حلال نمی کنند، قدامه را بازگردان و از او توبه بخواه، اگر توبه کرد بر او حد خدا را جاری کن و گرنه باید به قتل برسد زیرا با انکار حرمت شرابخواری از اسلام خارج شده است. قدامه شنید و آمد توبه کرد و از گناه دست کشید. اما عمر نمی دانست حد او چقدر است، سپس از امام عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسید. آن حضرت فرمود: هشتاد تازیانه. (499)

427- پناه و امان امت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی که پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفت علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ زیاد نام ابن عمش پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می برد و می فرمود: مسلمانان شما دو امان و پناه داشتید

یکی از آنان رفت و دیگری برخاست، امان اول محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود و امان دوم شما استغفار است که تا توبه کنید خدا نیز قبول می کند.

اگر رسول خدا از دنیا رفته است استغفار را رها نکنید.

و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون (500)

428- برادر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تصمیم گرفت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در زمان عمر سپاه اسلام ایران را فتح کرده و با فرار، و سپس کشته شدن یزدجر سوم حکومت ساسانیان منقرض شد. سپاهیان اسلام وقتی به مدینه رسیدند گروهی ایرانی از زن و مرد را که اسیر کرده بودند همراه خود به مدینه آوردند. عمر تصمیم گرفت که زنان اسیر را به عنوان برده بفروشد و مردان آنها را برده و غلام مردم عرب قرار دهد. علی عَلَيْهِ السَّلَام در آنجا حاضر بود فرمود: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: بزرگان قوم را هر چند با شما مخالفت کنند احترام کنید و گرامی بدارید و این مردم فارس (ایرانی) افراد آگاه و بزرگواری هستند که اسلام را با میل پذیرفتند و تسلیم شدند من به مقدار حق خود و بنی هاشم آنها را آزاد کردم. مهاجران و انصار به آن حضرت گفتند: ما نیز حق خود را به شما ای برادر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بخشیدیم. امام علی عَلَيْهِ السَّلَام عرض کرد: خداوندا گواه باش اینها حق خود را بر من بخشیدند و من هم به اندازه حق آنها پذیرفتم و اسیران را آزاد نمودم.

عمر گفت: علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام از ما سبقت گرفت و عزم مرا در مورد عجم ها نقض کرد آخر الامر حکم علی عَلَيْهِ السَّلَام اجرا شد در این میان جمعی از دختران و بستگان شاهان ایرانی که آزاد بودند اظهار تمایل کردند که ازدواج کنند. علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: آنها را در انتخاب همسر آزاد بگذارید در مورد شهربانو دختر

ی‌زیرد سوم آخرین شاه ساسانی خواستگاران متعددی وجود داشت. لیکن او با شرمساری پاسخ منفی داد به او گفته شد ای خانمی که در میان خاندانت بزرگ بودی در میان این خواستگاران کدام را بر می‌گزینی؟ آیا می‌خواهی شوهر کنی؟ او سکوت کرد. علی علیه السلام فرمود: راضی شد. (و شکوتش حاکی از رضایت در اصل ازدواج است) اینک، باید انتخاب، یکی از خواستگاران را به عنوان شوهر؛ با زبان اقرار کند. شهربانو گفت: من در میان خواستگاران هرگز نور پر فروغ و شهاب درخشنده یعنی حسین علیه السلام را با دیگران هم سطح قرار نمی‌دهم اگر در واقع در انتخاب آزاد هستم. علی علیه السلام فرمود: چه کسی را ولی (وکیل) خود قرار می‌دهی؟ شهربانو گفت: شما را. امام علی علیه السلام خدیفه بن یمان را مأمور کرد که عقد ازدواج او را با حسین علیه السلام منعقد نماید خدیفه این مأموریت را انجام داد. امام سجاد علیه السلام از این بانو متولد شد و گویند آن هنگام که بیش از چند روز از تولد امام سجاد علیه السلام نمی‌گذشت شهربانو از دنیا رفت و طبق نقل دیگر امام علی علیه السلام خواهر شهربانو را به همسری محمد بن ابی بکر در آورد و قاسم بن محمد از آن بانو متولد شد. بنابراین قاسم و امام سجاد علیه السلام پسر خاله هم هستند و دختر قاسم که ام فروه نام داشت همسر امام باقر علیه السلام شد و امام صادق از او متولد شد. (501)

429- راهنمایی‌های جنگی امام علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی عمرین خطاب با حضرت علی علیه السلام مشورت کرد که ارتشی به قادسیه و ایران فرستاده ام ولی سران لشکر به توسط خبرگزاری خود به من اطلاع داده‌اند که پیروزی ما در این جنگ منوط به آمدن خلیفه در میدان جنگ است. مشاورین من نیز پس از صحبت‌های مکرر نتیجه را چنین اعلام کرده‌اند که

خود در جبهه حاضر شوم تا به شکوه و ابهت لشکر اضافه شود و فتح و پیروزی زودتر انجام گیرد. آنگاه عمر رو به حضرت امیر علیه السلام کرد و گفت: شما نظرتان را بفرمائید. حضرت فرمود: صلاح نیست خودت به جبهه جنگ بروی بلکه ارتشی دیگری با تاکتیک های جنگی گسیل دار آنگاه حضرت دلیل و راهنمایی های لازم را فرمودند. چون لشکر اسلام پیروز شد همگی اقرار و اعتراف کردند به برتری نظریه آن حضرت بر همه مشاورین خلیفه.

ابن ابی الحدید در ذیل این روایت می نویسد: حضرت علی علیه السلام در آن جلسه مشورتی عمر خیانت نکرد و الا اگر عمر به جبهه می رفت کشته و یا مجروح می شد زیرا در آن مقطع چندین مرتبه لشکر اسلام شکست خورده بود. یا در جلسه ای دیگر عمر شورایی تشکیل داده بود آنگاه به اعضای جلسه گفت ارتش اسلام به نزدیکی شهر مدائن که پایتخت ایران است رسیده است و فرمانده هانم به من نوشته اند که خلیفه خودت هم به جبهه بیا آنگاه گفت: حالا من بروم یا آنکه فرمان دهم ارتش عقب نشینی کند یا دستور دهم حمله نمایند در آن جلسه حضار نظرات مختلفی دادند تا اینکه حضرت امیر علیه السلام فرمود: هیچ کدام از این راءای ها به صلاح تو و آنان نیست، بلکه من دستوراتی می دهم با آن فرامین عمل کن تا پیروزی حاصل شود آنگاه حضرت فرامینی را دادند آنها هم اجرا و اطاعت کردند و سپس پیروز شدند در فتح بیت المقدس وقتی که ارتش مسلمانان شهر شام را فتح کرد قصد فتح بیت المقدس را داشتند لذا نامه ای به عمر بن خطاب نوشته و مشورت نمودند که آنجا را فتح نمایند؟ عمر مشاورین خود را جمع کرد و با آنان راجع به آن مشورت کرد. تمامی مشاورین عمر گفتند صلاح نیست وارد بیت المقدس شویم. حضرت امیر علیه السلام مخالفت کرده و عمر

نظر حضرت را به آنان نوشت و آنها پس از جنگ فراوان و اجرای فرامین امام علی علیه السلام بیت المقدس را فتح کردند. (502)

430- امانت داری حجرالاسود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حلبی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت می کند: اولین سالی که عمر بن خطاب در عهد خلافتش حج می کرد مهاجرین و انصار و علی علیه السلام به همراه حسنین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر حج می نمودند. موقع احرام عبدالله لباس احرامی را که با قرمز رنگ شده بود پوشید و در حالی که لبیک می گفت در کنار حضرت علی علیه السلام حرکت می کرد عمر از پشت سر گفت این چه بدعتی است که در حرم روا داشته ای؟

حضرت علی علیه السلام رو به او کرده فرمود: کسی نمی تواند سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به ما بیاموزد. عمر گفت: راست گفתי یا ابالحسن علیه السلام به خدا نمی دانستم شما بید.

راوی می گوید این یک واقعه کوچکی بود که در آن سفر رخ داد سپس داخل مکه شدند و طواف خانه نمودند عمر حجرالاسود را دست می زد و می گفت: به خدا قسم می دانم تو سنگی بیش نیستی که نه سودی می رسانی و نه زیانی اگر این نبود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تو را دست زد به تو دست نمی زدم، علی علیه السلام فرمود: خاموش باش. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بی جهت به این سنگ دست نزد اگر قرآن خوانده بودی و آنچه از تاء و یلش را که همه جز تو؛ آن را می دانند می دانستی و هر آینه می فهمیدی که هم زیان می زند و هم سود می رساند و او چشم و لب و زبان گویا و رسا دارد و گواهی می دهد وفاداری کسی را که وفا کرده. عمر گفت: آیه مربوطه را به من نشان بده؟ امام علی علیه السلام فرمود: خداوند

فرموده و اذا اخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم على انفسهم
الست بربكم قالوا بلى... یعنی: هنگامی که خدای تو از پشت آدم فرزندان و ذریه
آنها را برگرفت: و آنها را بر خود گواه ساخت، فرمود که من پروردگار شما
نیستم؟ همه گفتند: آری ما به خداوندی تو گواهی می دهیم سپس موقعی که
اقرار کردند بنی آدم به اطاعت و به این که او پروردگار و آنها بندگان او هستند
از آنها برای حج بیت الله الحرام پیمان گرفت پس صفحه نازکی لطیف تر از آب
آفرید و به قلم فرمان داد که بنویس وفاداری خلقم را به خانه ام قلم هم
وفاداری بنی آدم را در آن صفحه نوشت پس به حجرالاسود گفته شد دهانت را
باز کن آن صفحه را در دهانش فرو کرد و به حجر فرمود نگهدار و گواهی بده
برای بندگانم وفاداری را، حجر هم مطیعانه فرود آمد. ای عمر مگر نه موقعی که
حجر را دست می زنی می گویی امانتم را ادا و به پیمانم وفا کردم تا گواهی به
وفاداری من بدهی. عمر گفت به خدا آری. پس علی علیه السلام فرمود ایمان بیاور به
آنچه گفتم.

431- سیاست بازی نامشروع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد از ماجرای سقیفه و حوادث سیاسی بعد از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و
خانه نشینی حضرت امیر علیه السلام ابوسفیان پدر معاویه از حکومت ابوبکر و عمر
دل خوشی نداشت با جمعی به حضور امام علی علیه السلام رسید تا با آن حضرت
بیعت نماید و در ضمن گفتاری عرض کرد اگر اجازه دهی با سپاهی فراوان پیاده
و سواره از تو حمایت می کنم امام علی علیه السلام که به سابقه سوء طینت ناپاک
ابوسفیان فرصت طلب آگاهی داشت گول سخنان او را نخورد و در پاسخ او
سخنانی فرمود: ای مردم امواج فتنه ها را با کشتی های نجات (علم و ایمان و

وحدت) درهم بشکنید از راه اختلاف و پراکندگی کنار آید و تاج بلند پروازی و برتری جویی را از سر بنهید (503)

432- فعالیت‌های کشاورزی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هنگامی که پس از رحلت رسول خدا ﷺ حضرت علی علیه السلام را از حکومت بر کنار نمودند و فدک را که یک منبع مهم اقتصادی از برای خاندان پیامبر ﷺ بود از دست آنها گرفتند، امام علی علیه السلام برای تاءمین معاش شیعیان و خاندان رسالت و مستمندان به فعالیت کشاورزی پرداخت و به احداث قناتها و چشمه سارها و باغها و نخلستانها پرداخت برای نمونه امام صادق علیه السلام فرمود: کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یضرب بالمر و یستخرج الارضین... و ان امیر المؤمنین اعتق الف مملوک من ماله و کد یده، امیر مؤمنان علی علیه السلام در زمین بیل می زد و مواهب زمین را (بر اثر کشاورزی) خارج می نمود و همانا امیر المؤمنین علیه السلام هزار برده را از مال شخصی خود و از محصول دسترنج خود خرید و آزاد کرد. (504)

433- کاتب مصحف فاطمه الزهرا علیها السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت زهرا علیها السلام پس از رحلت رسول خدا ﷺ بسیار محزون و غمگین شد خداوند در آن ایام (75 یا 95 روز بعد از رحلت رسول خدا ﷺ) فرشته ای

را نزد فاطمه علیها السلام فرستاد تا او را دلداری دهد. فاطمه علیها السلام ماجرای سخن گفتن خود را با فرشته الهی به شوهر خود حضرت علی علیه السلام گفت: علی علیه السلام فرمود: وقتی که آمدن فرشته را احساس کردی به من بگو. فاطمه علیها السلام آمدن

فرشته را به حضرت عی علیه السلام خبر داد و فاطمه علیها السلام آنچه را از فرشته می شنید، به علی علیه السلام خبر می داد و عی علیه السلام آن را می نوشت تا اینکه آن گفتار به صورت مجموعه ای به نام مصحف در آمده سپس امام صادق علیه السلام می فرماید:

اما نه لیس فیه شیئی من الحلال و الحرام و لکن فیه علم ما یکون بدانید که در آن مصحف چیزی از حلال و حرام نیست بلکه در آن علم به حوادث آینده است. (505)

434- حامیان خلافت علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زید بن وهب می گوید: آنانکه با ابی بکر بعنوان خلیفه مخالفت کردند از مهاجرین و انصار فقط 12 مرد بودند، از مهاجرین مقداد و عمار یاسر و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و عبدالله بن مسعود و... و از انصار خزیمه بن ثابت، ذوالشهادتین و سهل بن حنیف و ابویوب انصاری و دیگران بودند همین که ابوبکر در مسجد به منبر رفت آنها با یکدیگر مشورت کردند بعضی از آن 12 نفر پیشنهاد کردند که ابوبکر را از منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله پایین بیاوریم. دیگران گفتند: چنین کاری جز به زحمت انداختن خویشتن نیست و خدای متعال می فرماید خود را با دست خود به هلاکت نیندازید بهتر این است که همگی نزد علی علیه السلام برویم و در این باره با او مشورت کنیم همه آنها خدمت علی علیه السلام آمدند و عرض کردند یا امیرالمؤمنین علیه السلام ... حقی را که سزاوارتر به آن بودی رها کردی ما تصمیم داشتیم که نزد این مرد (ابوبکر) برویم و او را از منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله پایین کشیم... ولی خواستیم بدون مشورت با شما او را از منبر پایین نکشیم.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: اگر این کار را کرده بودید چاره ای جز جنگ با آنان را نداشتید... این مردمی که گفتار پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را رها کرده و بر پروردگار خود دروغ بسته اند همگی در اطراف او هستند و من در این باره با افراد خاندان خود مشورت کردم چاره به جز سکوت ندیدم زیرا می دانید که سینه های این مردم از کینه و بغض خدای عزوجل و خاندان پیغمبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آکنده است... بخدا اگر اینکار را کرده بودید شمشیرهای خود را از نیام می کشیدند و آماده جنگ و کشتار بودند همچنانکه با من همین کار را کردند و به زور بر من چیره شدند و گریبان مرا گرفته و کشیدند و به من گفتند بیعت کن و گرنه تو را خواهیم کشت... ولی شماها به نزد این مرد (ابوبکر) بروید و آنچه را که خود از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده اید به او بگویید تا شبهه ای در کار او نماند و در این کار حجت را بر او تمامتر کنید...

راوی می گوید: آنها از خدمت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ مرخص شدند و روز جمعه همگی در اطراف منبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشستند... آنگاه نخستین کسی که برخاست و سخن گفت خالد بن سعید بن عاص بود او از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دفاع کرد و حدیثی از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را یاد آور وی کرد عمر بن خطاب به خالد گفت: ساکت باش ای خالد که تو نه صلاحیت اندیشی داری و نه سخنت را کسی خوش دارد. سپس ابوذر بپا خواست و بعد سلمان فارسی و بعد مقداد و سپس بریده اسلمی و بعد از آن عبدالله بن مسعود و بعد از آن عمار یاسر و بعد خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و بعد سهل بن حنیف و ابویوب انصاری... به پا خاستند و یک به یک دلایل و احادیثی را از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان کردند... ابی بکر بعد از این صحبت سه روز در خانه خود نشست و روز سوم عمر، طلحه، زبیر، عثمان و

سعدبن ابی وقاص و... هر یک با ده نفر از فامیل خود با شمشیرهای برهنه نزد ابوبکر آمدند و او را از خانه اش بیرون کشیدند و بر فراز منبرش کردند. (506)

435- خانه ام را آتش زده اند؟!!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مروان بن عثمان می گوید: چون مردم با ابی بکر بیعت کردند. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و زبیر و مقداد داخل منزل حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ شدند و از بیرون آمدن خودداری نمودند عمر بن خطاب فریاد زد، که خانه را به روی آنان آتش بزنید در این هنگام زبیر شمشیر بدست بیرون آمد. ابوبکر گفت: این سگ را بگیرد مهاجمان به او حمله کردند، پای زبیر لغزید و به زمین خورد و شمشیر از دستش افتاد. ابوبکر گفت: شمشیر او را به سنگ بزنید و آنرا به سنگ زدند تا شکست. علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ از منزل به سوی دهانت نجد بیرون شد و در راه با ثابت بن قیس بن شماس برخورد کرد. ثابت عرض کرد: ای ابوالحسن عَلَيْهِ السَّلَامُ چه شده؟ حضرت فرمود: می خواهند خانه ام را بر من آتش بزنند و ابوبکر بر فراز منبر نشسته و مشغول بیعت گرفتن از مردم است و نه از این حمله ها جلوگیری می کند و نه آنها را محکوم می نماید. ثابت گفت: هرگز دست از تو برندارم تا در راه دفاع از تو کشته شوم. پس با هم به مدینه بازگشتند چون به منزل رسیدند دیدند فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ کنار درب ایستاده و خانه از مهاجمین خالی شده است و حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ صدا می زند: هرگز قومی را زشت برخوردتر از شما سراغ ندارم. شما پیکر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نزد ما رها ساخته و میان خود مصمم شدید که حکومت را تنها از آن خود بدارید و ما را به امارت نگمارید و هیچ از ما در این باره نظر خواهی نکردید و به سر ما آوردید آنچه آوردید و هیچ حقی برای ما در نظر نگرفتید! (507)

436- او علی بن ابیطالب علیه السلام است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی دو نفر نزد عمر بن خطاب آمدند و از طلاق کنیزی سؤال کردند، که چند مرتبه می توان او را طلاق داد تا حرام نشود و دیگر لازم نباشد او را بعقد جدیدی در حباله نکاح درآورد.

عمر با آنها برخاست، تا آنکه به مسجد رسید در میان حلقه ای از جمعیت مرد اصلعی ⁽⁵⁰⁸⁾ نشست بود.

عمر گفت: ای اصلع! در طلاق ائمه (یعنی کنیز) چه می گوئی؟ آن مرد سر خود را بسوی او کرد، و با انگشت سبابه و وسط خود اشاره کرد، عمر دانست که طلاق امه دو طلاق است، و فوراً به آن دو مرد گفت: تطلیقتان یعنی دو بار طلاق

یکی از آن دو نفر گفت: سبحان الله! ما نزد تو آمدیم و تو امیرالمؤمنین و بزرگ آنها هستی! پس چگونه با ما آمدی تا در مقابل این مرد ایستاده! و از او سؤال کردی! و به اشاره او با دو انگشت اکتفا نمودی؟

عمر به آن دو نفر گفت: آیا می دانید این مرد کیست؟

گفتند: نه. عمر گفت: این علی بن ابیطالب است، آنگاه گفت: من از رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره او شنیدم که فرمود:

اگر آسمان های هفتگانه و زمین های هفت طبقه را در کفه ترازویی بگذارند سپس ایمان علی علیه السلام را در کفه دیگر آن بگذارند هر آینه، ایمان علی بی ابیطالب سنگین تر خواهد بود.

سپس علامه امینی می گوید: در حدیثی که زمخشری روایت کرده می گوید:

آن دو نفر به عمر گفتند: تو خلیفه مسلمین هستی و ما آمده ایم از تو سؤال کنیم تو ما را پیش مرد دیگری بردی و از او سؤال نمودی پس یکی از آن دو نفر گفت: سوگند بخدا که ای عمر! من دیگر با تو سخن نخواهم گفت.
عمر گفت: وای بر تو! می دانی این مرد که بود؟ او علی بن ابیطالب است. (509)

437- از بیکاری بیزار بود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی امیرمؤمنان علی علیه السلام به خانه خود آمد و از فاطمه علیها السلام پرسید: آیا غذایی داریم؟ فاطمه علیها السلام گفت: در منزل چند روزی است که غذای کافی وجود ندارد، امام علیه السلام فوراً سطل آبی را برداشت و از منزل بیرون رفت، آنگاه خود را به روستای قبا رسانید و آبیاری یکی از نخلستانهای اطراف قبا را بعهده گرفت و شب تا صبح مشغول آبیاری شد. (510) و آن حضرت چنان کار می کرد که بر دستان مبارکش پینه می بست. (511) حتی حضرت برای یهودی ها نیز کار می کرد تا با اجرت آن بتواند هم به خانواده خود و هم به فقرا و مستمندان چیزی ببخشد.

438- کار کردن شیوه او بود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در یکی از مشکلات قضائی که خلیفه دوم سخت درمانده شده بود به او گفتند: نزد علی علیه السلام برویم تا مشکل را حل نماید. خلیفه دوم به همراه ابن عباس و جمعی دیگری به راه افتادند سراغ امام را گرفتند به آنان گفته شد امیرمؤمنان علیه السلام در فلان باغ مشغول کار است، خود را به باغ رساندند دیدند، امام علیه السلام سخت مشغول کار است و این آیه را می خواند:

ایحسب الانسان ان يترك سدى؛ آیا انسان می پندارد او را به حال خود رها می کنند همه به امام سلام کردند حل مشکل آن دو زنی که هر دو آنها ادعا می کردند، فرزند پسر از آنهاست را از اما عليه السلام خواستند اما فرمود: شیر دو زن را در ظرف خاصی وزن کنید آن زن که شیر او سنگین تر است پسر بچه از آن اوست. (512)

439- چه مصیبتها که از این جماعت نکشیدم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی عليه السلام در وصف دوران خانه نشینی خود تعابیر و جملاتی دارد که به حق دل هر آزاد مرد شیعی را پاره پاره می کند ایشان در بیانی می فرماید:
قبل از من، متصدیان امور مردم به کارهایی دست می زدند که با دستورات صریح رسول خدا صلى الله عليه وسلم مخالف بود آنها از روی عمد و توجه، مرتکب تحریف و شکستن سنتهای نبوی و تغییر احکام الهی گشتند...

یکبار به مردم گفتم: ای مردم! در ماه رمضان جز برای ادای نماز واجب در مسجد اجتماع نکنید، به آن ها گفتم: نماز جماعت فقط در نمازهای یومیه مشروع است خواندن نمازهای مستحبی با جماعت بدت است (513) در این بنی بعضی از سربازانم برآشفتنند و گفتند: ای اهل اسلام، سنت عمر بن خطاب تغییر یافته، علی ما را از نماز جماعت در ماه رمضان باز می دارد؟! (حماقت را تا جایی رساندند) که من ترسیدم در میان بخشی از سربازانم شورش بر پا شود.
(من) از اختلاف و پیروی کورکورانه و جاهلانه آنها و از پیشوایان گمراهشان، چه مصیبتهایی که نکشیدم. (514)

440- درهم کوبنده جباران

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی علیه السلام در شورای انتخاب خلیفه بعد از عمر بن خطاب، به جمع حاضر فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان خود فردی را جز من می شناسید که آن 9 مبارز تنومند، از تیره عبدالدار را که همگی از سران و پرچمداران قوم خود بودند به خاک و خون کشیده باشد؟!

آیا به یاد دارید صواب حبشی برده آن مقتولان که چگونه دیوانه وار و خشمگین به میدان جنگ آمد و دائم فریاد می زد و می گفت: من به انتقام سروران و دلاورانی که از دست داده ایم به قتل شخصی جز محمد خرسند نخواهم شد.

چشمانش کاسه خون شده بود، دهانش کف آلود شده بود و شما مردم وحشت زده از برابر او فرار می کردید، ولی در این حال این من بودم که به مقابله با او برخاستم.

هنگامی که صواب آن غلام وحشی به من نزدیک می شد گویی هیولایی جلو می آمد! نبرد بین ما آغاز شد اما بیش از دو ضربه بین ما رد و بدل نشد. سرعت شمشیر من چنان برق آسا بود که در کی لحظه او را به دو نیم ساخت تیغه شمشیرم به پهلوی او اصابت کرد و قسمت پائین بدن او روی پاها بر روی زمین باقی ماند و بالا تنه او به جانبی دیگر افتاد و مسلمانان می نگریستند و به او می خندیدند. ⁽⁵¹⁵⁾

441- عفو زن زناکار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

زنی در زمان عمر بن خطاب اعتراف به زنا کرد و اصرار داشت تا حد زنا بر او جاری گردد تا از عذاب الهی در آخرت در امان باشد عمر نیز به عقوبت زن فرمان داد ولی امام علی علیه السلام با او به عمر فرمود:

از او پرسید چرا زنا کرده و در چه شرایطی تن به این گناه داده و آن را مرتکب شده؟ زن گفت: در بیابان تشنه و در راه ماندم. از ور خیمه ای دیدم، وارد خیمه شدم و از مردی که آنجا بود تقاضای آب کردم آن مرد آب به من نداد و قصد گناه داشت از این رو من از خیمه بیرون آمدم.

اما بار دیگر تشنگی مرا بی تاب کرد به گونه ای که چشمانم سیاهی می رفت در این حالت مجبور شدم تا به گناه تن دهم امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: این همان مورد اضطرار است که در قرآن کریم حد از آن برداشته شد. او را رها کنید. ⁽⁵¹⁶⁾

442- آزار پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عروة بن زبیر از جدش نقل می کند، که مردی در حضور عمر بن خطاب به علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ جسارت کرد، عمر به او گفت: صاحب این قبر را می شناسی (اشاره به قبر پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) او محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز پسر ابیطالب بن عبدالمطلب است، جز به نیکی نام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را مبر اگر از او عیب جویی کنی و جسارت و بدگوئی او را کنی این را (اشاره به قبر شریف پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) در قبرش آزار کردی ⁽⁵¹⁷⁾

443- کیفر مردی گستاخ و بی ادب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی خالد با یارانش در اراضی خود امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را دید و به آن حضرت جسارتی کرد، حضرت خالد را از اسبش پائین آورد و او را به سمت آسیای حارث بن کلدکشانند و میله آهنی آن سنگ آسیاب را بیرون آورد و مثل طوق بر گردن خالد حلقه کرد، خالد حضرت را سوگند داد تا او را رها کند، در حالی که آن میله همانند حلقه ای برگردن او بود نزد ابوبکر وارد شد، ابوبکر آهنگران

شهر را دستور داد تا آن حلقه سنگین را از گردن خالد بیرون کنند، لیکن آنها نتوانستند، پیوسته این آهن همانند قلاده ای برگردن او بود، آهنگران گفتند این راهن را که بصورت حلقه ای بر گردن توست فقط با حرارت آتش می توان باز کرد از طرفی هم خالد تحمل حرارت شدید آتش را نداشت، چرا که یقیناً با آن حرارت به هلاکت می رسید. مردم نیز با دین قلاده برگردن خالد بن او می خندیدند، خالد صبر کرد تا علی عَلِيٍّ از سفر خود مراجعت کرد، پس جماعتی نزد امام رفتند و شفاعت خالد را کردند، آن حضرت نیز قبول کرد، لذا امام آن طوق آهنی را مثل خمیر پاره پاره کرد و بر زمین ریخت ⁽⁵¹⁸⁾

فصل چهارم: حکومتداری امام علی علیه السلام

444- همکاری اقوام و فامیل با یکدیگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عصر خلافت حضرت علی علیه السلام بود، ماجرای شورش اصحاب جمل پیش آمد. علی علیه السلام با همراهان خود از مدینه به سوی بصره برای سرکوبی شورشیان حرکت نمود. هنگامی که به سرزمین ربنه رسیدند مردی از قبیله محارب به حضور علی علیه السلام آمد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! من در رابطه با فامیل خود، توانی را به عهده گرفتم وقتی که نزد بعضی از آنها رفتم و تقاضای همکاری و کمک نمودم کمک من کردند و گفتند: ما خودمان سخت در مضیقه زندگی هستیم، ای امیرمؤمنان! به آنها امر کن که با من همکاری کنند و مرا کمک نمایند امام علی علیه السلام از او پرسید: آنها کجا هستند؟! آن مرد گروهی از آنها را که از دور پیدا بودند نشان امام علیه السلام داد و گفت: عده ای از آنها، اینها هستند.

امام علی علیه السلام که بر مرکب سوار بود، به سرعت نزد آنها رفت به گونه ای که اصحاب و اطرافیان امام علی علیه السلام به سختی به آن حضرت رسیدند.

امام علی علیه السلام وقتی به آنها رسید، سلام کرد و از آنها پرسید: چرا با رفیق خود همکاری نمی کنید؟ آنها از آن مرد و او نیز از قوام خود در حضور حضرت علی علیه السلام شکایت کردند. امام علی علیه السلام درباره پیوند خویشاوندی و وظایف خویشان نسبت به همدیگر چنین فرمود: هر کس باید به خویشانش پیوند گرم داشته باشد و خویشان از دیگران سزاوارتر به همکاری و کمک هستند به خصوص در آن هنگام که خویشان در فشار زندگی قرار گرفتند زیرا خویشانی که با یکدیگر پیوند دارند و به همدیگر همکاری و کمک و گذشت می کنند به

پاداش آن می رسند ولی اگر رشته خویشی را قطع نمایند گرفتار بار سنگین مجازات خواهند شد.

آنگاه آن حضرت مرکب خود را حرکت داد و به جای اول خود بازگشت.

(519)

445- عامل هلاکت زودرس

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی امیرمؤمنان علی علیه السلام خطبه می خواند و در ضمن آن فرمود:

اعوذ بالله من الذنوب التي تعجل الفناء پناه می برم به خداوند، از گناهانی که

موجب زودرسی هلاکت خواهند شد.

عبدالله بن کواء (منافق سرشناس عهد امیرالمؤمنین علیه السلام که بعدها رئیس گروه

گمراه خوارج شد) بلند شد و گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام آیا گناهانی که موجب

مکافات زودرس است وجود دارد؟

امام علی علیه السلام فرمود: آری، وای بر تو، و آن گناه قطع رحم (بریدن پیوند از

خویشاوندان) است، چه بسا خاندانی هستند با اینکه از حق دورند ولی بر اثر

همکاری و خدمت به یکدیگر به گرد هم آیند و همین کار موجب می شود که

خداوند به آنها روزی می رساند و چه با افراد پرهیزکاری که تفرقه و درگیری

افراد خاندانشان و قطع رحم بینشان موجب می شود که خداوند آن ها را از

روزی و رحمتش محروم سازد. (520)

446- وقت بیکاری برو مسجد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دو یا سه روز قبل از ضربت خوردن علی علیه السلام بدست ابن ملجم لعنة الله عليه

- حضرت امیر علیه السلام در بازار کوفه می رفت که به ناگه ابن ملجم را دی.

حضرت به او فرمود: ابن ملجم کجا می روی؟ (البته حضرت می دانست تمام هم او آن زن ملعونه است) ابن ملجم پاسخی داد که نشانه بیکاری او را داشت. لذا حضرت به او فرمود: وقت بیکاری به مسجد برو (521).

447- کریم بامروت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از کتب اهل تسنن روایت شده که عرب فقیری به خدمت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ شرفیاب شد و از آن حضرت درخواست کمک نمود. حضرت به او فرمود: به خدا قسم در خانه چیزی نداریم. فقیر گفت: به خدا قسم اگر ناامیدم کنی خداوند روز قیامت از شما نمی گذرد.

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به شدت گریست، آنگه به قنبر دستور داد: زره مرا بیاور و به این عرب ده. سپس به فقیر فرمود قدر آن را بدان که من با این زره در مقابل دشمنان ایستاده ام و پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را خوشحال کرده ام. قنبر عرض کرد: یا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ قیمت این زره بیست درهم است و این مقدار برای یک فقیر زیاد است.

حضرت فرمود: ای قنبر اگر به اندازه دنیا طلا و نقره داشته باشم در صورتی خوشحال می شوم که آنها را در راه خدا صدقه دهم و خدا قبول کند. چون که خداوند از نعمتهای خود سؤال خواهد نمود. (522)

448- اسم اعظم خداوند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برابن عازب می گوید: بر امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شدم و آن حضرت را به خدا سوگند دادم که مرا به اعظم اسمایی که خداوند رحمان، جبرئیل را به

ارسال آن مخصوص داشت و او رسول خدا ﷺ را و رسول خدا ﷺ حضرت شما را مخصوص گرداند مرا مطلع فرماید.

حضرت فرمود: اگر سؤال تو نمی بود من اراده داشتم تا وقتی که آنرا در لخدم نهاده شوم پوشیده بدارم. سپس حضرت فرمود: هر گاه خواست خداوند را به اسم اعظمش بخوانی، شش آسه اول سوره حدید (بعد از بسم الله الرحمن الرحیم؛ تا؛ و هو علیم بذات الصدور) و آخر سوره حشر از (هو الله الذی لا اله الا هو تا آخر سوره را بخوان) بعد از آن می گویی: یا من هو کذلک افعل بی کذا و کذا (حاجت خود را بخواه) که سوگند به خداوند اگر بر شقی بخوانی سعید می گردد. براء گفت: یا علی! قسم به خدا من آنرا برای امور دنیا نمی خوانم. امام علی علیه السلام فرمود: همین صواب است. رسول الله ﷺ مرا هم این چنین وصیت فرمود جز اینکه مرا امر کرد که خدا را بدان در کارهای بزرگ و دشوار روزگار بخوانم. (523)

449- کمترین ها!!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلیم بن قیس می گوید: از امام علی علیه السلام شنیدم که مردی به حضورش آمد و این سه سؤال را کرد:

1- کمترین چیزی که انسان به آن مؤمن می شود؟

2- کمترین چیزی که انسان به خاطر آن کافر می گردد؟

3- کمترین چیزی که انسان به خاطر آن گمراه می شود؟

امام علی علیه السلام فرمود: کمترین چیزی که انسان به وسیله آن مؤمن می شود آن است که خداوند خود را به او شناساند، و انسان به اطاعت از خدا اقرار کند و سپس خداوند، پیامبرش را به او شناساند و او به اطاعت تاز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

اقرار نماید و هم چنین خداوند امام و حجتش را در زمین و گواهِش را بر مردم (یعنی امام را) به او معرفی کند و او به اطاعت از امام اقرار نماید.

سپس حضرت ادامه داد: کمترین چیزی که انسان به خاطر آن کافر می شود آن است که چیزی را که خداوند نهی کرده گمان کند که انجام آن رواست و این پندار را رد دین خود قرار دهد (بدعتگزار گردد) و به این عقیده باقی بماند و خیال کند که آنچه را (به پند او) خدا دستور داده، باید خدا را بر آن اساس پرستش کرد در صورتی که چنین کسی شیطان را می پرستد.

و کمترین چیزی که انسان به خاطر آن گمراه می شود: آن است که حجت و گواه خدا بر بندگانش را نشناسد. یعنی آن امامی را که خداوند به اطاعت از او دستور داده و رهبریش را واجب کرده نشناسد.

سلیم می گوید: عرض کردم: ای امیرمؤمنان! آن حجت و گواهان الهی را برای من تعریف کن!

امام علی علیه السلام در پاسخ فرمود: آنها کسانی هستند که خداوند (اطاعت) آنان را (در قرآن) قرین اطاعت خود و پیامبرش قرار داده و فرموده است: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ای کسانی که ایما آورده اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا را و اطاعت کنید صاحبان امر را (524).

عرض کردم: ای امیرمؤمنان، خدا مرا فدایت کند این مطلب را روشن تر بیان کن. حضرت فرمود: آنها (صاحبان امر) کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین خطبه اش، در روز رحلتش فرمود:

همانا من دو چیز را در میان شما می گذارم که پس از من تا وقتی که به آن دو چنگ زنید هرگز گمراه نشوید. کتاب خدا و عترت من که خاندان من هستند.

زیرا خداوند لطیف و آگاه به من سفارش کرده که آن دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد گردند؛ مانند این دو انگشت؛ سپس امام دو انگشت اشاره خود را بهم چسبانید و...

آنگاه فرمود: فتمسکوا بهما لاتزلوا و لا تضلوا و لا تقدموهم فتضلوا؛ پس به هر دوی اینها چنگ زنید تا لغزش نکنید و گمراه نگردید و از آنها جلو نیفتید که گمراه خواهید شد (525).

و در روایت از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود: سوگند به خداوندی که جان من در دست اوست اگر کسی عمل هفتاد پیامبر را انجام دهد هرگز وارد بهشت نخواهد شد مگر این که برادرم علی عليه السلام را دوست داشته باشد. (526)

450- واضع علم قواعد عربی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی ابوالاسود دثلی خدمت علی عليه السلام رسید، دید آن حضرت به فکر فرو رفته است. ابوالاسود می گوید: به آن حضرت عرض کردم: یا امیرالمؤمنین درباره چه چیزی فکر می کنید؟ فرمود: در شهر شما شنیدم کسی قرآن را غلط می خواند می خواهم کتابی درباره ریشه های ادبیات عربی پدید آورم.

عرض کردم: اگر این لطف را بفرمایید ما را زنده کرده اید و زبان عربی برای ما باقی خواهد ماند ابوالاسود می گوید: پس از چند روز وقتی به حضور امام رسیدم صحیفه ای را به من داد که در آن نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحيم کلام عرب سه قسم است: اسم و فعل و حرف.

اسم چیزی است که از مسمی خبر می دهد، فعل از حرکات...

سپس به من فرمود: دنبال آن را بگیر و چیزهایی که به نظرت می رسد بر آن اضافه کن.

سپس ادامه داد: ای ابوالاسود: اسم ها نیز سه نوع هستند: ظاهر و مضمَر و چیزی که نه ظاهر است و نه مضمَر.

ابوالاسود گفت: از سخنان حضرت چیزهایی گرد آوردم و به نظر حضرت رساندم از جمله حروف ناصبه بود (ان، ان، لیت، لعل و کان) وقتی حضرت این حروف را دید فرمود: چرا لکن را ترک کردی؟ عرض کردم: در ردیف اینها به شمار نمی آورم. حضرت فرمود: چرا در ردیف آنهاست. باید آن را نیز در ردیف آنها ذکر کنی. (527)

451- فردی که مورد لعن واقع شد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابوموسی اشعری، از عوامل مؤثر در انتقال خلافت به بنی امیه بود. ابوموسی با اینکه از نظر شخصیت فردی فوق العاده متزلزل و سست راء، بی کفایت، کوتاه فکر، و بی تمیز و غیر قابل اعتماد بود و او در جنگ صفین توسط گروهی جاهل، حضرت علی علیه السلام را مجبور به انتخاب وی برای حکمیت نمودند. ابوموسی از همان ابتدای خلافت علی علیه السلام با امام رفتار مناسبی نداشت و مردم را به پراکنده شدن از پیرامون علی علیه السلام دعوت می کرد. ابوموسی در جریان حکمیت پیشنهاد کرد هم امام علی علیه السلام و هم معاویه از خلافت خلع شوند ولی بعدها او به دربار معاویه رفت و آمد کرد و با معاویه بیعت کرد. خیانت کاری او به حدی بود که امام علی علیه السلام بعد از ماجرای حکمیت او را قنوت نماز خود لعن می کرد.

452- پیروان واقعی معاویه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کلمه ناقه در عربی به معنی شتر ماده است و کلمه جمل به معنی شتر نر می باشد. بعد از جنگ فین که میان امیرالمؤمنین علیه السلام و معاویه در سرزمین صفین به وقوع پیوست. بعد از جنگ شتر سواری از مردم کوفه که مرکز خلافت حضرت علی علیه السلام بود وارد شام پایتخت معاویه شد. یکی از شامیان چون آن مرد کوفی را با شتر دید با وی گلاویز شد و گفت: این ناقه که تو بر آن سواری مال من است و تو آن را در صفین هنگامی که در رکاب علی علیه السلام بودی از من گرفتی!

مرد کوفی منکر شد گروهی از شامیان نیز به طرفداری از مرد شامی برخاستند و برای حل این دعوا جملگی نزد معاویه رسیدند.

مرد شامی پنجاه نفر شاهد را آورد که ناقه حاضر متعلق به اوست. شاهدان نیز موضوع را گواهی کردند. معاویه هم دستور داد تا شتر را بگیرند و به مرد شامی بدهند!!

مرد کوفی وقتی موضوع را چنین دید گفت: ای معاویه شاهدان همگی گفتند: این ناقه متعلق به این مرد شامی است در صورتی که این شتر ناقه نیست بلکه جمل است و آن ماده نیست بلکه نر است و این هم علامت آن.

معاویه گفت: با این وصف چون شهود گواهی داده اند حکم صادر شده است و باید اجرا شود! سپس معاویه مرد کوفی را به خلوت برد و قیمت شتر را از او پرسید و دو برابر قیمت آنرا به وی بخشید.

آنگاه به او گفت: از جانب من به علی بگو در جنگ آینده با صد هزار نفر از

مردمی که میان شتر نر و ماده فرق نمی گذارند با تو روبرو خواهیم شد. (528)

453- نامه رسان رشید و شجاع

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بعد از واقع جنگ جمل که در نزدیک شهر بصره میان سپاه امام علی علیه السلام و آشوبگران داخلی به وقوع پیوست معاویه که حکمران شامات بود. دم از استقلال و برابری با امیرالمؤمنین علیه السلام می زد لذا نامه ای به کوفه نزد آن حضرت نوشت ای پسر ابوطالب! راهی را پیش گرفته ای که به زبان تو است آنچه را برایت سودمند بود ترک گفتمی و بر خلاف کتاب خدا و سنت پیغمبر رفتار نمودی! تا آنجا که صحابه پیغمبر طلحه و زبیر چنان کردی. به خدا قسم تیر آتشینی به سویت رها کنم که نه آب آنرا فرو نشاند و نه باد بر طرف سازد!...

وقتی نامه او به حضرت امیر رسید، حضرت پاسخ آن را بدین گونه نوشت: این نامه ایست از بنده خدا علی بن ابیطالب برادر خوانده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پسر عم و جانشین و غسل و کفن کننده او، و ادا کننده قرض او... ای معاویه من همانم که در جنگ بدر خویشان بت پرست تو را از دم شمشیر گذراندم و به دیار عدم فرستادم... هنوز شمشیری که آنها را به وسیله آن نابود ساختم در دست من است...

سپس حضرت نامه خود را مهر کرد و به یکی از یاران خود بنام طرماح بن عدی تسلیم نمود و فرمود: شخصا آنها را به دست معاویه بدهد. طرماح مردی قوی هیکل و بلند بالا و سخنور بود و از یاران فداکار علی علیه السلام بود. او وقتی به شام رسید از او پرسیدند از کجا می آیی؟ گفت: از نزد آزاد مردی پاک و پاکیزه و نیکو خصال.

گفتند: باکی کار داری؟ گفت: می خواهی این بدگوهری که شما او را پیشوای خود می دانید ملاقات کنم. آنها جواب دادند: امیر ما معاویه در این ساعت با اطرافیان خود سر گرم مشورت در امور مملکت است و امروز نمی توانی به حضور او برسی. طرماح گفت: خاک بر سر او کنند او را رسیدگی به امور مسلمین چکار؟...

سرانجام ناگزیر او را به مجلس معاویه آوردند. طرماح با کفش وارد مجلس شد و دم در نشست! گفتند: کفشت را از پا در آور. گفت: مگر اینجا وادی ایمن و سرزمین مقدس طور سینا است که باید مانند موسی کفش از پای در آورم؟! آنگاه چون معاویه را دید، گفت: ای پادشاه گناهکار سلام! عمر و عاص مشاور معاویه گفت: ای اعرابی چرا معاویه را پادشاه گناهکار خواندی و او را امیرالمؤمنین نگفتی؟ طرماح گفت: مادرت به عزایت بنشیند! مؤمنین ما هستیم چه کسی او را امیر ما نموده است... سپس نامه علی علیه السلام را معاویه از دست طرماح گرفت... سپس معاویه کاتب خود را طلبید و جواب حضرت امیر علیه السلام را بدین گونه نوشت: ای علی! لشکری از شام به جنگ تو خواهیم فرستاد که ابتدای آن کوفه و انتهایش ساحل دریا باشد و هزار شتر با این لشکر می فرستم که بار آنها ارزن باشد و به عدد هر ارزنی هزار مرد جنگجو باشد! طرماح گفت: ای معاویه! علی را به جنگ تهدید می کنی و مرغابی را از آب می ترسانی؟ به خدا قسم امیرالمؤمنین علی علیه السلام خروس بزرگی دارد که تمام این ارزندهای تو را به آسانی از روی زمین می چیند و در چینه دان خود انباشته می کند. معاویه گفت: راست می گوید: همانا او مالک اشتر است.

سرانجام طرمح جواب نامه را گرفت... و به جانب کوفه شتافت. بعد از رفتن او معاویه به اطرافیان خود گفت: به خدا اگر من آنچه دارم به شما بدهم، یک دهم خدمتی را که این مرد به علی علیه السلام نمود. نسبت به من انجام نمی دهید. ⁽⁵²⁹⁾

354- شهید آگاه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصبغ بن نباته می گوید: در جنگ جمل در حضور امیرمؤمنان علی علیه السلام بودم که مردی آمد و در حضور آن حضرت ایستاد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان من می بینم هم سپاه دشمن تکبیر (الله اکبر می گوید) و هم ما، هم آنها تهلیل (لا اله الا الله) می گویند و هم ما، هم آنها نماز می خوانند و هم ما، بنابراین بر چه اساس ما با سپاه دشمن (عایشه، طلحه و زبیر) جنگ کنیم؟!

امیرمؤمنان علی علیه السلام در پاسخ او فرمود: ما بر اساس فرمان خدا در قرآن می جنگیم. او پرسید: ما آنچه در قرآن آمده به آن آگاهی نداریم به ما بیاموز. امام علیه السلام فرمود: بر آنچه که خدا در سوره بقره نازل فرموده است. او پرسید: کدام آیه به ما بیاموز؟

امام علیه السلام فرمود: بر اساس آیه 253 سوره بقره تلک الرسل فصلنا بعضهم علی بعض...؛ بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. برخی از آنها؛ خدا با او سخن گفت: (یعنی موسی) و بعضی را درجاتی بالاتر داد، و به عیسی بن مریم نشانه های روشن دادیم و او را با روح القدس تایید نمودیم و اگر خدا می خواست کسانی بعد از این پیامبران بودن پس از آنکه آن همه نشانه های روشن برای آنها آمد، با هم جنگ و ستیز نمی کردند ولی این امتهای بودند که با هم اختلاف کردند. بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند (و به جنگ و

اختلاف بروز کرد) و باز اگر خدا می خواست با هم پیکار نمی کردند ولی خداوند آنچه را می خواهد انجام می دهد.

سپس امام فرمود: ما از آن گروهی هستیم که ایمان آوردیم ولی آنها از کاسنی هستند که راه کفر را پیمودند.

آن مرد از این بیان امیرمؤمنان علیه السلام آگاه شد و گفت: سوگند به خدای کعبه که آنها کافر شدند؛ سپس به جنگ با آنها شتافت و به شهادت رسید. ⁽⁵³⁰⁾

455- ملاقات علی علیه السلام با منشی انوشیروان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

انوشیروان از شاهان مشهور ساسانی است که حدود 50 سال قبل از هجرت بر سراسر ایران حکومت می کرد. بوذرجمهر فیلسوف معروف مدتی وزیر او بود و شخصی بنام جمیل مدتی کاتب او بود.

پس از مرگ انوشیروان، جمیل عمر طولانی کرد تا آن هنگام که علی علیه السلام به خلافت رسید در سال 36 هجری هنگامی که علی علیه السلام همراه سپاه خود به جنگ خوارج به سوی سرزمین نهروان در حرکت بود از نزدیکی مدائن گذشت و با پیرمود سالخورده ای که همان جمیل منشی انوشیروان بود ملاقات کرد در این ملاقات علی علیه السلام از جمیل پرسید: یک انسان چگونه باید باشد؟ و چگونه زندگی کند؟ جمیل گفت: لازم است که دوست کم و دشمن زیاد داشته باشد!

علی علیه السلام فرمود: ای جمیل سخن تازه ای می گویی؟ با اینکه همه مردم می گویند دوست بسیار بهتر است.

جمیل گفت: آن گونه که مردم می گویند صحیح نیست زیرا دوست بسیار موجب تکلیف سخت در راه ادای نیازهای آنها می شود و انسان نمی تواند آن

گونه که سزاوار است از ادای حق دوستان بر آید، و در مثالهای آمده: بسیاری ناخدایان کشتی موجب غرق کشتی خواهند شد.

علی علیه السلام پرسید: بسیاری دشمن چه سودی دارد؟ جمیل گفت: دشمن که بسیار شد انسان لحظه مراقب خود هست تا خطا و لغزش نکند لذا خود را از گزند دشمن حفظ کند و اگر انسان در چنین حالت مراقبت و کنترل باشد برایش بهتر است.

امام علی علیه السلام این سخن او را پسندید و آن را زیبا خواند. (531)

456- شمشسیر بجای فحش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حجر بن عدی و عمرو بن حمق دو یار از یاران با وفای امام علی علیه السلام بودند. امام شنید که آنها از پیروان معاویه بیزاری می جویند و به آنها ناسزا می گویند. امام برای آنها پیغام فرستاد که ناسزا گویی نکنید. حجر و عمرو بن حمق به حضور امام آمدند و عرض کردند: آیا ما بر حق نیستیم؟

امام فرمود: آری ما بر حقیم. آنها عرض کردند: آیا پیروان معاویه بر طریق باطل نیستند. امام فرمود: آری آنها بر باطل هستند.

آنها عرض کردند: پس چرا ما را از بیزاری جستن و ناسزا گفتن به آنها نهی می فرمایی؟!

امام فرمود: من دوست ندارم شما ناسزاگو و لعن کننده باشید و فحش و بیزاری بجوید، ولی اگر بدیها و کارهای زشت، دشمن را افشاء کنید و بر شمرد، استوارتر در گفتار، و رساتر در عذر است.

بجای فحش و ناسزاگویی بگویید: خداوندا، خونهای ما و آنها را حفظ کن و بین ما و آنها صلح (صحیح) برقرار فرما و آنها را از گمراهی، هدایت کن، تا حق برای جاهلان شناخته شود، و چنین روشی نزد من بهتر است و برای شما نیز خیر و سعادت است.

حجر و عمرو هر دو عرض کردند: بسیار خوب به نصیحت تو گوش می کنیم و آن را بکار می بندیم (532)

457- عادل دلسوز و آگاه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس از شهادت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ یکی از دوستان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بنام ضرار بن ضمیره به شام رفت و در جلسه ای با معاویه ملاقات کرد. معاویه که او را می شناخت به او گفت: مقداری از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر ایمان تعریف کن.

ضمیره تا اسم علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را شنید منقلب شد و بی اختیار قطرات اشک از چشمانش سرازیر گردید و گفت: ای معاویه از این تقاضا بگذر و مرا معاف بدار. معاویه اصرار کرد و گفت: از تو دست برنمی دارم تا مقداری از فضائل علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بر ایمان بگویی. او به مطالبی از شاعر امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اشاره کرد و در میان این مطالب در جمله ای گفت: که بسیار بلند معنی است. او گفت:

لا يخاف الضعيف من جوره، و لا يطمع القوي في ميلاه؛ مستضعفان و ضعيفان ترس آن نداشتند که از ناحیه او به آنها ظلم بشود و زورمندان در رسیدن به اهداف باطل خود در او راه نداشتند (533)

پسر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

در جنگ جمل حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرزندش محمد حنفیه را طلبید و نیزه ی خود را به او داد و فرمود: با این نیزه به سپاه دشمن حمله کن!

محمد حنفیه نیزه را گرفت و به دشمن حمله کرد، گروهی از سپاه دشمن جلوی او را گرفتند، لذا او نتوانست پیش روی کند، به عقب برگشت و به خدمت پدر رسید. در این هنگام امام حسن علیه السلام نیزه را گرفت و به سوی دشمن شتافت پس از مدتی با نیزه ای خون آلود نزد پدر آمد. هنگامی که محمد حنفیه آن شجاعت را از امام حسن علیه السلام مشاهده کرد پراثر احساس شکست خود؛ سرخ رو و سرافکنده شد.

حضرت علی علیه السلام به او فرمود:

ناراحت نباش! او پسر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تو پسر علی علیه السلام هستی. (534)

458- قنبر آهسته تر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنید که مردی به قنبر دشنام می دهد و قنبر نیز می خواست به او جواب دهد. حرت قنبر را صدا زد: آی قنبر! آهسته، ناسزاگوی خود را؛ رها کن تا خدای رحمان را خشنود سازی، و شیطان را به خشم آوری و دشمن را کیفر و شکنجه دهی. سوگند به آن کس که دانه را شکافت و جانداران را بیافرید شخص با ایمان، خدای خویش را به چیزی مانند حلم و بردباری خرسند نسازد و شیطان را به چیزی مثل سکوت و خموشی به خشم نیاورد، و هیچ احمقی و نادانی به عکس العملی مانند سکوت در مقابل او کیفر و شکنجه نگردد. (535)

459- حکم خدا را اجرا کردم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هنگامی که دوازده شب از ماه سپری شده بود حضرت امیر علیه السلام از بصره وارد کوفه شدند. سپس به ایراد خطبه پرداختند. بعد از خطبه ابو بردة بن عوف

ازدی، که از طرفداران عثمان بود و در جنگ جمل شرکت نکرده بود و در جنگ صفین با نیتی سست وارد جنگ شده بود از میان جمعیت برخاست و به حضرت علی علیه السلام گفت: آیا این کشته هایی که در اطراف عایشه و طلحه و زبیر دیده می شود به نظر شما به چه دلیل کشته شده اند؟

حضرت امیر علیه السلام فرمود: به این دلیل که شیعیان و کارگزاران مرا کشتند و نیز به سبب کشتن آن مرد - عبدی رحمة الله - من از آنها خواستم که قاتلین برادرانم را از میان آن گروه به من تحویل دهند تا آنها را به قصاص آن کشته ها بکشم. سپس کتاب خدا میان من و آنها حاکم باشد، اما آنان نپذیرفتند و با اینکه هنوز بیعت من و خون نزدیک به هزار نفر از شیعیانم به گردن آنها بود به جنگ با من برخاستند و من بدین خاطر آنها را کشتم، آیا تو در این زمینه تردیدی به دل داری؟ گفت: قبلاً تردید داشتم ولی الان حق را شناختم و اشتباه آن گروه برایم روشن شد، راستی که تو هدایت یافته و درست کاری.

سپس علی علیه السلام آماده شد که از منبر فرود آید، مردانی برخاستند تا سخن گویند ولی چون دیدند که حضرت پایین آمد نشستند و دیگر حرفی نزدند. ابوالکنود می گوید: ابو برده با اینکه در جنگ صفین حضور داشت با این حال با علی علیه السلام منافقانه عمل می کرد و با معاویه مکاتبات سری داشت و چون معاویه قدرت را به دست گرفت محصول سرزمینی در منطقه فلوجه را به وی وا گذاشت و او در نزد معاویه مورد احترام بود. ⁽⁵³⁶⁾

460- فرزند آخرت باش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جبه عربی می گوید: روزی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: من از دو چیز بر شما نگرانم. آرزوی دراز و پیروی از خواهش دل. سپس

حضرت ادامه داد. اما آرزوی دراز آخرت را از یاد انسان می برد، و پیروی از نفس خود، جلوگیر حق است. راستی که دنیا پشت کرده و می رود، و آخرت است که رو کرده و می آید؛ و هر کدام از اینها را فرزندان است، پس از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان دنیا، که امروز روز عمل است نه پاداش، و فردا روز پاداش است نه عمل. (537)

461- آثار بیعت با علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مالک بن ضمره می گوید: روز از امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنیدم که می فرمود:

آگاه باشید که شما در معرض لعن گفتن من، و در معرض دروغگو شمردن من قرار خواهید گرفت. (538) پس هر کس مرا از روی کراهت و عدم رضایت قلبی لعن کند و خداوند ناراضی بودن او را به این کار از دلش بداند من و او با هم بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم وارد می شویم، و هر کس زبانش را نگه دارد و مرا لعن نکند به اندازه زمان پر تاب یک تیر یا یک چشم بهم زدن از من زودتر به ملاقات آن حضرت برود و هر کس با رضایت و خوشحالی مرا لعن کند حجابی میان او و (عذاب) خداوند نخواهد بود و حجت و دلیلی به پیشگاه محمد صلی الله علیه و آله و سلم ندارد.

هان بدانید که روزی محمد صلی الله علیه و آله و سلم دست مرا گرفت و فرمود:

هر کس با این پنج (انگشت) بیعت کند، و در حالی که تو را دوست می داشته است بمیرد حقا به عهد و تکلیف خود عمل نموده و هر کس در حالی که تو را دشمن بدارد و بمیرد همانا به مرگ دوران جاهلیت مرده است... و اگر در

حالی که تو را دوست می دارد پس از تو زنده بماند، تا آن وقت که خورشید طلوع و غروب کند خداوند کارهای او را به امن و ایمان پایان خواهد داد. (539)

462- جهالت های یک زن چهاکه نکرد!!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام باقر علیه السلام فرمود: عایشه در زمان خلافت عثمان پیش عثمان آمد و به او گفت: آن سهمیه ای (یولی) را که پدرم ابوبکر و عمر بن خطاب به من داد به من رد کن. عثمان گفت: من در کتاب و سنت جایی برای چنین چیزی که برا تو مقرر باشد نیافتم، و همانا پدرت و عمر از روی رضایت خاطر خود به تو بخشش می کردند و من این کار را نمی کنم. عایشه گفت: پس سهم ارث مرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بده؟!!!

عثمان گفت: مگر تو و مالک بن اوس نزد من نیامدید و گواهی دادید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ارث نمی گذارد، تا جایی که فاطمه دختر پیامبر را توانستید از ارث خود (باغ فدک) منع کنید و حق او را پایمال نمودید؟ (540) حال چگونه امروز ارث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می طلبی؟!!!

عایشه بازگشت و از آن روز به بعد هر گاه عثمان را برای نماز می دید پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می گرفت و بر سر نی بلند می کرد و می گفت: همانا عثمان با صاحب این پیراهن مخالفت ورزیده و سنت او را رها ساخته است و در تضعیف عثمان هر کاری که می شد انجام می داد.

و عجب اینکه عایشه بعد از کشته شدن عثمان، خون او را از امام علی علیه السلام طلبید و به بهانه خو خواهی عثمان بر علیه حضرت قیام کرد و جنگ جمل را به راه انداخت. (541)

463- از حمله شیر در امانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی جویریة بن مسهر راهی سفر می شد که علی علیه السلام را دید، حضرت به او فرمود: تو از گزند شیر در امانی؛ جویریة بن مسهر وقتی در مسیر راه خود می رفت با شیری مواجه شد. آنگاه سلام علی علیه السلام را به شیر رساند و به او گفت: که امیرالمؤمنین علی علیه السلام مرا از آسیب تو امان داده. شیر وقتی صحبت او را از او روی بر تافت و پنج مرتبه صدا بلند کرد و رفت. ⁽⁵⁴²⁾

464- یتیم نواز مهربان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی علیه السلام در تقسیم بیت المال هیچ فرقی برای کسی قائل نمی شد. چنانچه در تقسیم بیت المال بین خواهر خود ام هانی و آن کنیز عجمی (فارس) هیچ فرقی نگذاشت و به هر کدام بیست درهم داد. در روایتی دیگر روزی عبدالله پسر جعفر طیار به علی علیه السلام عرض کرد: ای امیرمؤمنان چه می شد اگر دستور می فرمودید برای گذران زندگی به من چیزی داده می شد، به خدا سوگند هیچ مالی برای گذران زندگی خود ندارم مگر آنکه مرکب سواری خود را بفروشم. حضرت فرمود: نه، به خدا سوگند هیچ چیز برای تو ندارم جز آنکه از عمویت بخواهی دزدی کند و به تو بدهد و در پاسخ عقیل برادر خود که به حضرت گفت: مرا با یکی از سیاهان مدینه برابر قرار می دهی؟ حضرت فرمود: تو چه برتری بر او داری؟ مگر آنکه در اسلام بر او سبقت جسته یا در تقوا بر او برتری داشته باشی و ماجرای سکه سرخ کردن حضرت و دادن به برادرش عقیل نمونه دیگری از عدالت محض این فرشته خصال است. ⁽⁵⁴³⁾

465- یتیم نواز مهربان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابوالطفیل می گوید: روزی دیدم علی علیه السلام یتیمان را به حضور خود خاست سپس چنان به یتیمان تفقد و مهربانی می کرد و به آنها غسل می خوراند که بعضی از اصحابش تمنا می کردند که ای کاش ما نیز یتیم می بودیم. (تا مورد توجه و لطف حضرت واقع می شدیم) ⁽⁵⁴⁴⁾

466- یاری دهنده ضعیفان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی علی علیه السلام به بازار رفت و در مجموعه خرمافروشان عبور کرد که ناگهان دید کنیزی می گرید. حضرت جلو رفته و علت گریه کنیز را از او پرسید. او گفت: صاحبم پول به من داد که خرم بخرم وقتی خرما را تهیه کردم و به منزل بردم صاحبم فرماها را نپسندید و گفت: خرماها را پس بده حالا هر چه به این مغازه دار می گویم خرماها را پس بگیر و پولم را پس بده قبول نمی کند. حضرت به خرما فروش گفت: ای بنده خدا این کنیز از خود اختیار ندارد. درهم او را رد کن و خرما را بگیرد.

آن مرد برخاست و با دست خود بر سینه علی علیه السلام زد و امام را از جلوی مغازه اش دور کرد. مردم به او گفتند: ای مرد این امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، آن مرد ترسید و پول خرما را به کنیز داد و خرما را پس گرفت. سپس به امام عرض کرد که یا علی علیه السلام مرا عفو بفرمایید و از اشتباه من در گذرید.

حضرت فرمود: اگر امر خود را اصلاح کنی زودتر از تو راضی خواهم شد یا در روایتی دیگر فرمود: اگر حقوق مردم را رعایت کنی از تو راضی می شوم.

(545)

467- قناعت نفس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی عدی بن حاتم طایی بر علی علیه السلام وارد شد، دید در سفره حضرت ریزه های نان جوین و نمک و مشکی کهنه که در آن قدری آب بود. وجود دارد عدی می گوید: به حضرت عرض کردم: یا علی علیه السلام من می بینم شما را در روزهای دراز با شکمی گرسنه در امور مسلمانان کوشش می کنی و شب را به بیداری و خون جگر خوردن و مشقت کشیدن در بندگی خدا به روز می آوری، حالا افطار تو همین مقدار است؟!

حضرت به او فرمود:

علل النفس بالقنوع و الا طلبت منك فوق ما يكفيها

فرمود: نفس خود را به قناعت مشغول کن و بازدار آن را؛ و اگر نه سرکشی

خواهد کرد و بیشتر از نیازش از تو طلب خواهد کرد. ⁽⁵⁴⁶⁾

468- امیر ملک بندگی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از احنف بن قیس روایت شده که وقتی او نزد معاویه رفت از شیرینی و ترشی چنان نزد او در سر سفره چیدند که گفت من نام بعضی از آنها را نمی دانستم. لذا یک یک آنها را از معاویه پرسیدم و او جواب می گفت. چون معاویه طعام خود را تعریف می کرد من گریه ام گرفت. چرا می گریی؟ گفتم: به یاد آمد شبی را که در خدمت حضرت علی ع بودم وقت افطار شد. آن حضرت دستور داد تا من نیز نزد او بمانم. پس کیسه ای را خواست که سر مهر کرده بود. چون آن را حاضر کردند به او گفتم: یا علی! این چیست؟

حضرت فرمود: نان جو است. عرض کردم: ترسیدی که از آن نان بردارند، یا بخل کردی که این چنین سر آن را مهر کرده ای؟
حضرت فرمود: نه اینکه گفתי درست نیست؛ بلکه می ترسیدم که حسن و حسین علیهما السلام آن نان را به روغن بیالایند.

عرض کردم: مگر حرام است؟ فرمود: نه ولکن واجب است بر امامان عادل که زندگی خود را در سطح فقیرترین مردم قرار دهد تا فقیر بواسطه فقرش از جاده بندگی بیرون نرود. معاویه گفت: ذکر کسی را کردی که احدی فضل او را نمی تواند انکار کند. (547)

469- عبادت علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از کنیز حضرت علی علیه السلام پرسیدند که نماز علی علیه السلام در ماه رمضان چگونه بود؟ او گفت: نماز در رمضان و شوال نزد علی علیه السلام یکسان بود او تمام شب ها را به عبادت خداوند احیای می داشت، حضرت علی بن الحسین علیهما السلام را با آن کثرت عبادت و نماز که او را ذوالثنات (548) می گفتند، می فرمود: من یقدر علی عبادة علی بن ابیطالب علیه السلام؛ یعنی چه کسی توانایی دارد بر عبادت علی بن ابیطالب علیه السلام و چه کسی قدرت دارد که مثل علی علیه السلام خدا را عبادت کند. (549)

470- توصیف عبادت علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ضرار وقتی در مجلس معاویه حاضر شد برای معاویه از عبادت علی علیه السلام بپرسید او گفت: اگر او را می دید وقتی که در محراب عبادتش ایستاده بود در حالی که شب، پرده سیاه خود را فرو افکنده بود و ستارگان پایین آمده بودند (یعنی دیروقت و در تاریکترین موقع شب) و او محاسن خود را به دست گرفته

و همچون مار گزیده به خود می پیچید و مانند مصیبت زده، اندوهمند می گریست، و می گفت: ای دنیا آیا در پی من افتاده و آرزومند من شده ای! هیئات، مرا به تو نیازی نیست، ترا سه طلاقه کرده ام که هرگز به تو رجوع نخواهم کرد.

سپس می فرمود: آه، آه، از دوری سفر آخرت و کمی توشه و سخنی راه. ضرار می گوید: معاویه از حرفهای من گریه کرد و گفت: ای ضرار کافی است به خدا سوگند علی عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین بود، خدا ابوالحسن عَلَيْهِ السَّلَامُ را رحمت کند. (550)

471- مفسر آیات حق تعالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مردی خدمت امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رسید و به آن حضرت عرض کرد: یا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مرا از معنی آیه آیا آن کس که بر بینه و دلیل روشن از جانب خدای خود است و گواهی در کنار دارد... (551) مطلع فرما.

حضرت فرمود: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن کسی است که به عنوان دلیلی روشن از جانب خداست و من گواه او و از او هستم. سوگند به آن کس که جانم در دست اوست احدی از قریش نیست که تیغ سر تراش بر سرش کشیده شده باشد جز اینکه خداوند درباره او مطالبی در کتاب خود فرو فرستاده است، و سوگند به آن کس که جانم بدست اوست اگر آنان بدانند آنچه را که خداوند درباره ما خاندان بر زبان پیامبر امی خود جاری ساخته، (این داشتن آنان) نزد من محبوبتر است از اینکه به اندازه ظرفیت این صحن (صحن مسجد کوفه) برایم طلا باشد. به خدا سوگند مثل ما در میان این امت مانند کشتی نوح و باب حطه (در توبه) در میان بنی اسرائیل، چیز دیگر نیست. (552)

472- ناله های تنهایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس از آنکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام مکرر مردم و اصحاب خود را به جهاد در راه خدا فرا می خواند و آنان از او تبعیت نکردند آن حضرت روزی در خطبه ای فرمود: ای مردم من شما را فرمان بسیج دادم و بسیج نشدید، و برای شما خیر خواهی نمودم و نپذیرفتید، شما حاضرانی هستید همچون غایبان... اشعث بن قیس کندی از میان جمعیت برخاست و به آن حضرت گفت: ای امیرمؤمنان! چرا تو آن گونه که عثمان با ما رفتار می کرد عمل نمی کنی ⁽⁵⁵³⁾ حضرت فرمود: ای کاکل آتش (رئیس دوزخیان)، وای بر تو همانا کار پسر عفان موجب خواری آن کسی است که دین ندارد و دلیلی با او نیست، من چگونه آن طور باشم و حال آنکه بر دلیل روشنی از جانب خدای خود هستم و حق بدست من است.

به خدا سوگند آن مردی که دشمن را بر خود چیره کند تا گوشتش ببرد، و استخوانش بشکند، و پوستش بکند، و خونس را بریزد، مردی است بزدل و ترسو، تو اگر مایلی همین گونه باش، اما من آنگونه (مثل عثمان) نیستم که خود را بدست چنین سرنوشتی بسپارم...

ابو ایوب انصاری، خالد بن زیاد که صاحب منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود برخاست و گفت: مردم! حقا که امیرالمؤمنین علی علیه السلام سخن خود را به آن کس که گوش شنوا و دلی فراگیر دارد رساند، همانا خداوند شما را کرامتی بخشیده؛ و شما آنطور که شایسته است نپذیرفتید، خداوند پسر عموی پیامبران و سرور بزرگ مسلمانان را پس از آن حضرت در میان شما نهاد که دین را به شما می

فهماند و شما را به پیکار با پیمان شکنان فرا می خواند ولی گویا کرید و نمی شنوید یا بر دلهایتان مهر خورده که اندیشه نمی کنید، آیا شرم نمی دارید؟ (554)

473- اولین سری که بر نیزه رفت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عمر و بن حمق مدت زیادی در خدمت پیامبر اسلام ﷺ بود، تا اینکه روزی حضرت به او فرمود: به همان جایی که از آنجا هجرت کردی بازگرد تا اینکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام به ولایت رسد، آنگاه به سوی علی علیه السلام بشتاب. عمر بن حمق از مدینه برگشت و در محل خود به تبلیغ اسلام مشغول شد تا اینکه حضرت امیر علیه السلام، کوفه را مقرر حکومت خود قرار داد، پس به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام - به کوفه - روانه شد و در آنجا مدتها در خدمت آن حضرت بود تا اینکه روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام به او فرمود:

آیا منزلی داری؟ عرض کرد: آری! حضرت فرمود: آنرا بفروش و پولش را به قبیله ازد بسیار زیرا پس از چندی که من از میان شما رفتم حکومت وقت در پی تو می فرستند که دستگیرت نماید، پس قبیله ازد تو را پناه می دهند تا اینکه از کوفه خارج شوی و به قلعه موصل برسی. به موصل که رسیدی به شخص فلجی برمی خوری، پس نزد او بنشین. آنگاه از او آب می خواهی تو را سیراب خواهد کرد و از تو می پرسد که چه کاره ای؟ تو به او خبر ده و اسلام را بر او عرضه کن که او مسلمان می شود. سپس دستت را روی پایش بمال که خداوند ان شاء الله او را شفا می بخشد و همراه تو قیام می کند. از آن پس بر شخص نابینایی می گذری که او هم از تو سؤال می کند چه کاره ای؟ او را خبر ده و به اسلام دعوتش کن، دعوتت را اجابت می کند و آنگاه دستت را بر چشمش بمال که به خواست خداوند بینائیش باز می گردد و همین دو نفر هستند که ترا پس از

مرگ، در قبر خواهند گذاشت. سپس نظامیان سواره به دنبال تو می آیند، پس هر گاه نزدیک قلعه در فلان موضع رسیدی خسته خواهی شد؛ از اسبت فرود آی و غاری که آنجا هست وارد شو و همانا در ریختن خون تو فاسقین از جن و انس شرکت خواهند داشت، پس از مدتی در سال 50 هجری قمری عمرو بن حمق به آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بود عمل کرد تا اینکه به قلعه فوق رسید، به آن دو نفر گفت: چه می بینید؟ گفتند: اسب سوارانی می بینیم که به سوی ما می آیند. سپس از اسبش فرود آمد و داخل غار شد و اسب را رها کرد وقتی وارد غار شد ماری او را زد سپاه دشمن رسید اسبش را دیدند که بی سرپرست رها شده فهمیدند که او در همین نزدیکی است. دنبالش رفتند تا او را در غار یافتند سر مبارکش را از تن جدا کرده نزد معاویه آوردند. معاویه دستور داد سر او را بر نیزه ای قرار داده در شهر بگرداند و این اولین سری در اسلام بود که توسط معاویه بر نیزه رفت. ⁽⁵⁵⁵⁾

474- همسر پیامبر صلی الله علیه و آله پشتیبان علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جری بن کلب از کسانی بود که با امیرالمؤمنی علی علیه السلام بیعت کرد و اهل کوفه بود او برای فرار از جنگ در سپاه آن حضرت راهی می جست. خود او جریان را این گونه آورده است: هنگامی که علی علیه السلام به طرف صفین حرکت کرد، من از جنگ روی گردان شدم و آمدم به مدینه. تا اینکه بر میمونه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم. میمونه به من گفت: تو از مردمی؟

گفتم: از اهل کوفه، گفت: از کدامشان؟ گفتم: از بنی عامر.

او گفت: بنی عامر پشت در پشت آزاده و رادمرد بودند چه باعث آمدند شد؟

گفتم: علی علیه السلام به سوی صفین حرکت کرد و من به جنگ خشنود نبودم. لذا آمدم اینجا؛ او گفت: آیا با او بیعت کرده بودی؟ گفتم: آری، گفت: پس بسوی او برگرد و با او باش که به خدا سوگن! او نه گمراه شد و نه به واسطه اش کسی به گمراهی می افتاد. (556)

475- یار نزدیک دو امام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عمر و بن حنظل از شرطه الخمیسی و از خواص اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. این شهر آشوب او را نزدیکترین یاران امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام می داند.

برخی نقل کرده اند که عمر بن حنظل روزی رو به علی علیه السلام کرد و عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! به خدا سوگند، من ترا دوست نداشتم و با تو بیعت نکردم برای این که خویشاوندی بین من و تو وجود دارد و به برای گرفتن پولی و یا درخواست مقامی از تو بود، ولی به این خاطر ولایت تو را پذیرفتم چون که در تو پنج خصلت است:

تو پسر عموی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اولین کسی هستی که به او ایمان آوردی و تو همسر سرور زنان امت؛ فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستی و تو پدر ذریه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می باشی و تو عظیم ترین مرد از مهاجرین هستی که در جهاد خدا والاترین سهم را دارا هستی، پس اگر به من دستور داده شود که کوههای سنگین را از زمین برکنم و به جایی دیگر منتقل نمایم و یا دریاهای موج را از آب خالی سازم تا اینکه بتوانم به نحوی در هر امری

دوستان و اولیایت را تقویت نمایم و دشمنانت را منکوب سازم، گمان نمی کنم
توانسته باشم، حقی را که بر گردنم داری ادا نمایم.

حضرت امیر علیه السلام در پاسخ او فرمود: بارالها! قلبش را به نور تقوی منور ساز
و او را به صراط مستقیم هدایت کن. ای کاش در سپاه من صد نفر مانند تو
وجود داشت.

حجر عرض کرد: در آن صورت، به خدا قسم سپاه تو تکمیل شده و کمتر
کسی پیدا می شد که به تو خیانت کند.

476- از خداوند یاری جوئید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرمؤمنان علی علیه السلام در جنگ صفین به سپاهیان خود فرمود: دشمن را برای
پایداری دینتان از دم شمشیر بگذرانید گامی فراتر، سلاحتان را به آنها رسانید و
از خداوند یاری جوئید تا پیروزی و نصرت حق شامل حالتان شود... (557) در
دعای وارده از حضرت علی علیه السلام برای رزمندگان اسلام است که به پیشگاه
خداوند عرضه می داشت: اللهم الهمهم الصبر و انزل عليهم و اعظم لهم الاجر؛
خداوندا! صبر و شکیبایی بر سختیها و مشکلات و جنگ را به آنها الهام فرما و
پیروزی و نصرت را بر آنان فرو فرست و اجرشان را افزون ساز (558)

477- رستگاری یافتن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام حسن علیه السلام را با شمشیر زد، در حالی که امام لحظات آخر عمرش را می گذراند،
بر آن حضرت وارد شدم، بسیار نگران و متاءثر گشتم.

حضرت فرمود: پسر من! چرا این قدر نگرانی؟

عرض کردم: چگونه نگران نباشم در حالی که شما را با این وضعیت می بینم. حضرت فرمود: می خواهی تو را چهار خصلت یاد دهم که اگر به یاد خود بسپاری، رستگاری را دریابی و اگر فراموش کنی، هر دو جهان از دست تو برود؟... یا بنی لاغنی اکبر من العقل و و لافقر مثل الجهل و لاوحشة اشد من العجب و لا عیش الذمن حسن الخلق؛ ای فرزندم! 1- هیچ ثروتی بالاتر از عقل نیست. 2- هیچ تنگدستی مانند جهل نیست. 3- هیچ وحشتی بزرگتر از خودبینی نیست. 4- هیچ کامیابی لذیذتر از حسن خلق نیست. (559)

478- حافظ بیت المال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی حضرت علی علیه السلام بیت المال را تقسیم می کرد که به ناگاه طفلی از نوه های امام آمد و از بیت المال چیزی برداشت و رفت. امام سراسیمه به دنبال آن کودک دوید و آنچه را که در دستش بود گرفت و به بیت المال مسلمین برگردانید.

مردم به حضرت عرض کردند: یا علی! این طفل هم، خود سهمی از بیت المال دارد.

امام فرمود: هرگز، بلکه تنها پدرش سهمی دارد. آنهم به قدر سهم هر مسلمان عادی، پس هر گاه آن سهم را گرفت به هر قدر که خود لازم بداند به آن طفل خواهد داد. (560)

البته این نوع سخت گیری های امام مربوط به بیت المال بوده اما در بخشیدن اموال شخصی خود، حضرت سخاوت داشته، چنان که معاویه می گوید: اگر علی علیه السلام دو اطاق داشته باشد یکی پر از کاه و دیگری پر از طلا برای او بخشیدن هر دو یکسان است.

479- سوء استفاده از مقام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کوفه، مرکز حکومت خود، مردم را مخاطب قرار داد و فرمود:

یا اهل الکوفه اذا انا خرجت من عندکم بغیر راحلتی و رحلی و علامی فلان فانا خائن...؛ ای مردم کوفه! اگر دیدید که من از شهر شما بیرون رفتم بغیر از آن وضعی که قبلاً داشتم و لباس و خوراک من یا مرکب و غلام من عوض شده و در مدت حکومت من یک زندگی مرفه، برای خود درست کرده ام بدانید که من در حکومت، به شما خیانت کرده ام (561)

480- بازماندگان غافل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صعصعة بن صوحان می گوید: برای انجام نماز صبح در مسجد کوفه حاضر شدم. حضرت علی علیه السلام با ما نماز گذارد و پس از سلام نماز رو به قبله نشست و به ذکر خدا پرداخت و به راست و یا چپ خود نگاه نمی کرد تا اینکه آفتاب زد.

سپس رو به ما کرد و فرمود: در زمان خلیل و دوستم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسانی بودند که در این مسجد شب تا صبح در سجده و رکوع به سر می برند و چون سپیده می دمید ژولیده مو و غبار آلود بودند و پیشانی آنان بر اثر سجده ی زیاد پینه بسته بوده آنگه که آنها به یاد مرگ می افتادند، همچون درخت که به تازیانه ی باد می لرزد، به اضطراب می افتادند و می گریستند چندان که لباسشان از اشک چشم تر می شد. آنگاه حضرت امیر علیه السلام برخاست اما می فرمود:

گویا آنان که باز مانده اند غفلت به سر می برند. (562)

481- نماز، یا کار کدامیک؟!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام به محمد بن ابی بکر دستور داد: ارتقب وقت الصلاة، فصلها لوقتها، و لا تعجل بها قبله لفراغ، و لا توخرها عنه لشغل... منتظر نماز؛ در اول وقت آن باش، پس نماز را در وقتش بجای آر و هیچ گاه قبل از وقت به بهانه فراغت، نماز را نخوان و به بهانه کار، نماز را تأخیر نینداز (563) و به کمیل بن زیاد فرمود: ای کمیل! مهم نیست که نماز بخوانی و روزه بگیری و صدقه بدهی. مهم این است که نماز با قلبی پاک انجام پذیرد و مورد قبول خداوند باشد و با خشوع ادا شود. (564)

در توصیف نماز امیرمؤمنان علیه السلام، حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: هر گاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای نماز می ایستاد عرض می کرد: در برابر خدایی ایستاده ام که آسمان ها و زمین را آفریده است؛ و رنگ چهره اش به نحوی تغییر می کرد که از سیمای مبارکش پدیدار بود.

قال الصادق علیه السلام: كان على اذا قام الى الصلاة فقال: (وجهت وجهي للذي فطر السموات و الارض) تغير لونه حتى يعرف ذلك في وجهه. (565)

482- درست وضو بگیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حسن بن ابی الحسن بصری می گوید: چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شهر ما بصره وارد شد گذرش به من افتاد در حالی که من وضو می ساختم. حضرت فرمود: ای جوان نیکو وضو بگیر تا خدا به تو نیکویی کند. سپس از نزد من گذشت.

من به دنبال آن حضرت رفتم. پس حضرت رو به جانب من نگاه کرد و فرمود: ای جوان حاجتی داری؟ عرض کردم: آری به من سخنی بیاموز که خداوند مرا به آن جهت سود و خیر ببخشد.

حضرت فرمود: ای جوان! هر کس با خدا به صداقت و راستی رفتار کند نجات می باید 7 و هر کس از دین خود بترسد از هلاکت سالم بماند، و هر کس در دنیا به زهد روی آورد، دیده اش به آنچه از پادشاهای خدا - عزوجل - می بیند روشن گردد.

سپس حضرت فرمود: ای جوان آیا بیشتر برایت نگویم؟ عرض کردم: چرا ای امیرمؤمنان. سپس فرمود: سه خصلت است که در هر کس باشد دنیا و آخرت برایش سالم بماند. آنکس که به کار نیک فرمان دهد و خودش نیز به آن عمل کند و از کار زشت بازدارد و خودش نیز از آن دست کشد، و بر حدود و دستورات خداوند محافظت و مواظبت نماید.

ای جوان! آیا دلشاد می شوی از اینکه روز قیامت در حالی به دیدار خدا می روی از تو خرسند و راضی باشد؟ عرض کردم: آری ای امیرمؤمنان. فرمود: نسبت به دنیا زاهد و بی میل باش، و نسبت به آخرت راغب و مایل و در تمام کارهای خود از راستی جدا مشو چرا که خداوند، تو و تمام بندگان را از راه راستی به عبادت فرا خوانده است. سپس حضرت به راه افتاد تا به بازار بصره وارد شد، نگاهی به مردم کرد و دید مردم سرگرم خرید و فروش هستند پس به سختی گریست و آنگاه فرمود: ای بندگان خدا... حال که شما در روز پیوسته سوگند می خورید، و در شب به بسترهای خود می آرمید و در خلال این حالات از آخرت غافلید پس چه وقت به جمع آوری نژاد و توشه آخرت برخاسته و در امر معاد اندیشه می کنید؟!

آنگاه مردی به آن حضرت گفت: ای امیرمؤمنان! ما ناگزیریم از بدست آوردن روزی، پس چه کنیم؟ حضرت فرمود: همانا تحصیل روزی از راه حلال آدمی را از کار آخرت باز نمی دارد، و اگر می گویی: ما ناچاریم که احتکار کنیم، عذرت پذیرفته نیست، آن مرد از سخنان حضرت متاءثر شد و گریه کنان به راه افتاد. علی علیه السلام به او فرمود: ای مرد پیش من بیا تا شرح بیشتری دهم سپس آن مرد نزد حضرت برگشت، آنگاه امام به او فرمود: بنده خدا! بدان که هر کس در دنیا برای آخرت کار کند ناگزیر پاداش عملش به تمام و کمال به او داده شود و هر کسی به امور دینی به جهت دستیابی به دنیا عمل کند اجر و پاداش وی در آخرت آتش دوزخ خواهد بود.

سپس امیرالمؤمنین علی علیه السلام این آیات را تلاوت کرد: اما آن کس که سرکشی کند، و زندگی دنیا را ترجیح دهد، پس همانا دوزخ جایگاه اوست ⁽⁵⁶⁶⁾

483- نماز اول وقت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هنگامی که علی علیه السلام در جنگ صفین سرگرم نبرد با لشگریان معاویه بود در میان دو صف کارزار، حضرت به نگاه به آسمان مراقب حرکت وضعیت خورشید بود (تا در یابد چه وقت خورشید به وسط آسمان می رسد تا نماز ظهر خود را بخواند)

ابن عباس به حضرت عرض کرد: یا امیرالمؤمنین علیه السلام این چه کاری است که می کنید؟

حضرت فرمود: منتظر زوال هستم تا نماز بخوانیم.

ابن عباس عرض کرد: آیا حالا وقت نماز است با وجود اینکه سرگرم پیکار هستیم؟

علی علیه السلام فرمود: جنگ ما با ایشان بر سر چیست؟ تنها به خاطر نماز است که با آنها نبرد می کنیم... (567).

484- نماز چیست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مسجد کوفه جوانی را مشغول نماز خواندن دید. جوان با حضور قلب و توجه تام نسبت به آداب نماز، نماز می خواند. حضرت به او فرمود: ای جوان تاءویل و معنی نماز چیست؟

جوان عرض کرد: ایا نماز را جز عبودیت، تاءویلی است؟!

که بدون آن، ناقص و ناپسند است. آنگه امام علیه السلام فرمود: تاءویل حقیقت نماز، عبادت است از: قربت، خلوص، حضور قلب و توجه، معرفت خدا و محبت اهل بیت علیهم السلام که بدون آن هیچ عملی صحیح نخواهد بود، اگر چه در همه دهر صائم و روزه دار باشد و در بنی صفا و مروه به عبادت قیام کند. (568)

485- مثل تو مثل کلاغ است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در روایات بر رعایت آداب نماز و انجام درست و صحیح آن سفارشات متعددی شده است، از جمله اینکه روزی حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام شخصی را در حال نماز خواندن دیدن، که با سرعت و تند نماز خود را می خواند. پس از نماز حضرت به او فرمود: چه مدت است که چنین نماز می خوانی؟ آن مرد عرض کرد: از فلان وقت.

حضرت فرمود: مثل تو نزد خداوند مثل کلاغ است که دانه را نوک می زند، بدان اگر تو در این حال بمیری، بر غیر دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرده ای. فقال: مثلک عند الله کمثل الغراب اذا ما نقره لومت؛ مت علی غیر ملة ابی القاسم صلی الله علیه و آله و سلم (569)

486- ترک نماز جماعت و محرومیت ها

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به امیرالمؤمنین علی علیه السلام خبر رسید: که گروهی برای نماز در مسجد حاضر نمی شود. حضرت خطبه ای خواند و در آن خطبه چنین فرمود: به درستی که گروهی برای نماز در مساجد ما حاضر نمی شوند، پس با ما نه غذا بخورند، نه آب بیاشامند، نه مشورت کنند، نه از ما (زن) بگیرند و از غنایم ما چیزی اخذ نکنند، تا اینکه در نماز جماعت با ما حاضر شوند. ⁽⁵⁷⁰⁾

لذا در روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسانی که صدای اذان مسجد را بشنوند و در مسجد جهت نماز حاضر نشوند، آنها را به عنوان یهودی امت خود نامیده اند و دستور داده اند بر ای افراد سلام نکنند.

487- اهمیت نماز جماعت و حرمت مسجد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام صادق علیه السلام فرمود: به علی علیه السلام خبر رسید که گروهی از مردم برای نماز در مسجد حاضر نمی شوند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای مردم سخنرانی کرده و در ضمن آن فرمود: گروهی که برای نماز خواندن با ما در مساجد حاضر نمی شوند. آنان حق ندارند با ما غذا بخورند و بیاشامند و مشورت کنند و با ما ازدواج نمایند و حق ندارند از بیت المال مسلمین استفاده کنند مگر اینکه در نماز جماعت ما حاضر شوند.

نزدیک است اگر آنها از کار خود خود دست برندارند فرمان دهم تا خانه های آنان را به آتش بسوزانند.

آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: مسلمانان از خوردن و آشامیدن و ازدواج با آنها خودداری کردند تا اینکه آنان در نماز جماعت مسلمین حاضر شدند. ⁽⁵⁷¹⁾

لذا مسأله نماز جماعت از چنین جایگاهی برخوردار است که امام علی علیه السلام با شدت با این عده که اهل نماز جماعت نیستند برخورد می نماید. در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز برخی از مردم نسبت به رفتن به مسجد و شرکت در نماز کوتاهی می کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زود است دستور دهیم خانه های کسانی که نماز در مسجد را ترک می کنند بر سرشان بسوزانند ⁽⁵⁷²⁾ و در روایت است که علی علیه السلام مردی را در مسجد دید که مشغول دستار سرایی بود او را با تازیانه زدند و از مسجد بیرون کردند. ⁽⁵⁷³⁾

488- ساختن مصلی در خانه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام صادق علیه السلام می فرماید، (روش امام علی علیه السلام این گونه بود که) امام علی علیه السلام در خانه خود اتاقی را، که نه بزرگ بود و نه کوچک، به عنوان محل نماز قرار داده بود و شبها برای خواندن نماز به آن محل می رفت و اگر طفل کوچکی نمی خوابید، آن حضرت کودک را با خود به آن اتاق می برد و نماز می خواند. ⁽⁵⁷⁴⁾

489- ترک همسایگی مسجد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام صادق علیه السلام فرمود: به امام علی علیه السلام در زمان حکومتداری حضرتش خبر دادند: در کوفه مردمی در همسایگی مسجد هستند که به نماز جماعت مسلمین در مسجد حاضر نمی شوند.

امام فرمود: آنها باید به جماعت ما و نماز با ما در مسجد حاضر شوند، و گرنه باید کوچ کرده و از همسایگی مسجد دور شوند و با ما همسایه نباشند و ما نیز با آنان مجاور نباشیم. ⁽⁵⁷⁵⁾

490- یک پیراهن بیشتر ندارد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صاحب کتاب الغارات ⁽⁵⁷⁶⁾ از یکی از اساتید استادش نقل می کند، می گوید: من بچه بودم پدرم مرا به مسجد جامع کوفه برد و علی بن ابیطالب ع در حال ایستاده، روز جمعه مشغول خواندن خطبه نماز بود و من دیدم علی بن ابیطالب: یروح بکمه؛ با آستینش خود را باد می زند مسجد پر از جمعیت بود و من هم بچه بودم. پدرم مرا روی گردنش نشانده که من آن صحنه ها را ببینم.

من این صحنه را دیدم که امیرالمؤمنین ع با آستینش خود را خنک می کند به پدرم گفتم: پدر؛ چون هوا گرم است امیرالمؤمنین ع با آستین لباسش خود را خنک می کند؟

پدرم به من فرمود: نه چنین نیست. علی بن ابیطالب ع احساس گرما و سرما نمی کند. نه گرما علی ع را آزار می دهد و نه سرما و علتش هم آن است که در جریان رسول خدا ﷺ نسبت به امیرالمؤمنین ع دعا کرد. و عرض کرد: خدایا اثر برودت و حرارت را به علی نچشان و بعد از آن دعا دیگر علی ع نه در تابستانها از گرما رنج می برد و نه در زمستانها از سرما رنج می برد.

پسر جان! علی بن ابیطالب برای این آستین لباسش را حرکت می دهد چون که او یک پیراهن دارد و چون این لباس را شسته و خشک نشده است، آستین آن را حرکت می دهد تا خشک بشود.

پسرم! علی ع از این کار لذت می برد چون به غیر حق دل نمی بندد و این را هم هنر نمی داند و به حساب کمال نمی آورد. ⁽⁵⁷⁷⁾

491- پیش بینی درست

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

منهال بن عمرو می گوید: مردی از بنی تمیم برایم باز گفت: که ما در ذی قار (که جنگ جمل در آنجا آغاز شد) در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم و گمان کردیم که امروز ما از روی زمین برچیده و ر بوده خواهیم شد (یعنی دشمنان بر ما پیروز می شوند) از آن حضرت در آن لحظه شنیدم که می فرمود: بخدا سوگند بر این فرقه پیروز می شویم، و این دو مرد - طلحه و زبیر - را می کشیم و سپاه آن دو را ریشه کن می سازیم.

او می گوید: من وقتی صحبت حضرت علی علیه السلام را شنیدم نزد عبدالله بن عباس رفتم و گفتم: به پسر عمویت (عی علیه السلام) و این گفتارش نمی نگری؟ او گفت: شتاب مکن ببینیم چه می شود؟ پس چون کار اهل بصره به آنجا رسید و همگی شکست خوردند نزد ابن عباس رفته و گفتم: نمی بینم پسر عمویت را جز آنکه در سخنش راست گفت... (578)

492- انواع گناهان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابی رفعه می گوید: روزی علی علیه السلام به منبر رفت، سپس خدای را حمد و ثنا گفت.

آنگاه فرمود: مردم، گناه سه قسم است. سپس ساکت شد.

مردی در بین جمعیت بنام حبه عرنی عرض کرد: گناهان را توضیح دهید یا ابالحسن.

حضرت فرمود: از گناهان جز به منظور تفسیر و توضیح، نام نبردم. لکن تنفس تند و غیر عادی که عارضم شد مرا از سخن گفتن بازداشت.

آنگاه ادامه داد؛ بلی گناهان سه قسم است؛ اول گناهی است که خدا می بخشد. دوم گناهی است که او نمی بخشد. سوم گناهی است که ما برای صاحب گناه به عفو الهی امیدواریم، ولی با داشتن امید از عذاب او نیز می ترسیم. عرض شد: ای امیرالمؤمنین علیه السلام مطلبی را که فرمودید برای ما توضیح دهید.

حضرت خواسته آنها را اجابت نمود و هر یک را شرح داد.

درباره قسم اول گناهان فرمود: آن گناهی است که خداوند صاحب گناه را در دنیا عقاب نموده است و خداوند حکیم تر و بزرگوارتر از آن است که دوباره او را در قیامت برای همان گناه عذاب نماید.

امام درباره قسم دوم گناهان، گناهی که بخشیده نمی شود ظلم و ستم بندگان به یکدیگر است خداوند در روز جزا در مقام قضا و موقع احقاق حق مظلومان و کیفر ستمکاران به عزت و جلال خود سوگند یاد می کند که ظلم هیچ ظالمی را بدون بررسی سنجش از دادگاه عدلش نگذرد و آنرا نادیده نگیرد هر چند آن ظلم کوچک و ناچیز باشد...⁽⁵⁷⁹⁾

493- جنگجویها را از اسارت آزاد کنید اما...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در یکی از جنگها تعدادی از سپاهیان علی علیه السلام را به اسارت گرفتند به حضرت عرض کردند: یا علی علیه السلام اجازه بدهید ما از بیت المال بودجه ای در اختیار بگیریم تا این اسراء را آزاد کنیم.

حضرت فرمود: آزاد کردن اسیر کار خوب است و خود ادامه مبارزه است. اما اگر می خواهید اسیر آزاد کنید بررسی کنید ببینید اینها زخمی شده اند یا نه، کسی که با حادثه ای کوچک فوراً دست های خود را بلند کرده و تسلیم می شود و زخمی نشده او شهادتی ندارد.

اما آنهایی که زخمی هستند و اسیر شده اند اگر زخم در جلوی بدن آنها است آنها را آزاد کنید. معلوم می شود تا آخرین لحظه مقاومت کرده اند و بعد اسیر شده اند.

اما آنهایی که زخمی هستند و اسیر شده اند اگر زخم در جلوی بدن آنها است آنها را آزاد کنید. معلوم می شود تا آخرین لحظه مقاومت کرده اند و بعد اسیر شده اند.

اما آنهایی که زخمی شده اند و زخمشان در پشت بدنشان است معلوم می شود صحنه جنگ را ترک کرده و فرار کرده اند و به همین جهت از پشت سر به آنها تیر رسیده است آنها را دستگیر کرده اند نه اسیر. (580)

494- طلا یا نقره؟ کدامیک!!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ماءمور مستغلات ملکی حضرت امیر علیه السلام به حضرت عرض کرد: کسی از شما بواسطه نیازمندیش چیزی و کمکی خواسته است. شما فرمودید: به او هزار واحد بدهید، اما فرمودید هزار واحد از طلا یا نقره.

حضرت فرمود: برای من فرقی نمی کند کدامشان باشد هر چه به حال او نافع تر است و مشکلش را حل می کند به او بده. (581)

495- نافرمانی از پدر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عبیدالله یکی از فرزندان امام علی علیه السلام است که نام مادرش لیلی بنت مسعود است گویا وی نزد امام منزلتی نداشته است و به هنگامی که حضرت همه پسرانش را به اطاعت از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام سفارش می کرد.

عبیدالله برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام! به محمد حنفیه وصیت نمی کنی؟

حضرت فرمود: در زمان حیاتم بر من جسارت می ورزی؟ گویا می بینم در خیمه ات ذبح شده ای و معلوم نباشد که چه کسی تو را کشته است. پس از قیام مختار عبیدالله از مختار می خواهد تا او مردم را به سوی وی دعوت کند. اما مختار اینکار را نپذیرفت. سرانجام در خدمت مصعب بن زبیر به جنگ با مختار می شتابد و درگیر و دار جنگ به شکل مجهولی کشته می شود.

496- ترویج سب حضرت علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس از قتل عثمان در 18 ذی سال 35 هجری، معاویه بن ابی سفیان که خود از عاملین تحریک مردم به کشتن عثمان بود حکومت شام را در اختیار داشت او می دانست که امام علی علیه السلام همچون عثمان میدان را برای حیف و مال بیت المال مسلمانان به وی نخواهد داد و از سویی تابعیت از علی علیه السلام را نیز نمی پذیرفت. به ناچار بنای مخالف با حضرت را در پیش گرفت و از خون عثمان به نفع خویش بهره برداری کرد. او با پیراهن خون آلود عثمان و انگشتان قطع شده نائله همسر عثمان احساسات عوام مردم را بر ضد علی علیه السلام می شورانید و بی محابا آن حضرت را به قتل عثمان متهم می کرد و خون به خون خواهی او برخاست او برای نخستین بار بر بالای منبر، قاتلان عثمان را دشنام داد. معاویه در سب و ناسزا گویی به وجود مقدس حضرت علی علیه السلام اصرار می ورزید و تا زنده بود از آن دست برداشت، حتی وقتی امام حسن علیه السلام روی مصالحی با معاویه صلح کرد به هیچ یک از مفاد قطعنامه که یکی از آن عدم سب به حضرت علی علیه السلام بود عمل نکرد. او بعد از گرفتن بیعت از مردم کوفه به منبر

رفت و با وجود پیمان نامه صلح و نهی صریح اسلام از ناسزاگویی نسبت به ساحت مقدس حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام در حضور حسنین علیه السلام به ناسزاگویی پرداخت که با اعتراض اما حسن علیه السلام روبرو شد. معاویه سپس با تطمیع پاره ای از روایان و صحابه های معلوم الحال احادیثی به نام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر ضد حضرت علی علیه السلام جعل کرد. معاویه در مقابل مخالفت پاره ای صحابه نسبت به لعن و شتم علی علیه السلام صریحا اعلام کرد که به خدا سوگند دست از این کار بر نمی دارم تا کودکان با این عادت بزرگ شوند و بزرگان با آن پیر، تا آنجا که هیچ کس او را به نیکی یاد نکند و این عمل آن چنان رایج شد که بعد از نمازهای واجب بر وجود مقدس امام علی علیه السلام لعن می شد و در کلیه ممالک اسلامی و هر کجا که جزو قلمرو اسلام بود در خطبه های نماز و منبرهای خطابه حتی در تعقیب نمازهای جماعت و اوقات دیگر حضرت علی علیه السلام را سب و لعن می کردند. حموی در کتاب خود می نویسد: جز در شهر سجستان که بیش از یکبار در آن دشنام داده شد در تمامی منابر شرق و غرب عالم اسلام مدام بر حضرت لعن و دشنام داده می شد چنانچه مردم می پنداشتند این کار جزو دستورات دینی است و اگر روزی این کار را فراموش می کردند قضایش را بجا می آوردند و عده ای از مردم اصفهان و حران عقیده داشتند که نماز بدون لعن حضرت فایده ندارد و این عمل تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت. (582)

497- فقط پیامبر صلی الله علیه و آله بین آنها نبود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گویند روزی عقیل (583) بر معاویه وارد شد از وی سؤال شد که لشکر امام علی علیه السلام و معاویه را چگونه دیدی؟ عقیل جواب داد: از لشکر برادرم گذشتم

دیدم شب و روز آنها چون زمان پیامبر ﷺ بود در حالی که پیامبر ﷺ در میان آنان نبود و از لشکر تو (معاویه) گذشتم منافقانی را دیدم که می خواستند شتر پیامبر ﷺ را در شب عقبه رم دهند و چون از خود او سؤال کرد؟ عقیل به وی گفت: حمامه را می شناسی (جده معاویه که زنی بدکار بود).

498- قنبر غلام علی ؑ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابوالشعثا غلام ابن معمر بود که علی ؑ او را قنبر نامید و غلا حضرت شد، وقتی قنبر را نزد حجاج یوسف ثقفی آوردند از او پرسیدند: تو در خدمت علی ؑ چه می کردی؟ گفت: آب وضویش را حاضر می کردم. پرسید: علی ؑ چه می گفت؟

قنبر گفت: چون از وضو فارغ می شد این آیه مبارکه را تلاوت می کرد: چون اندر زها را فراموش کردند درهای همه چیز را به روی آنها گشودیم تا چون به آنچه یافته بودند شاد شوند. ناگهان آنها را فرو گرفتیم و در این هنگام بود که همه ماء یوس شدند، ریشه ستمکاران قطع شد و سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است.

حجاج گفت: گمان می کنم که این آیه را بر ما تاءویل می کرد.

قنبر گفت: بلی.

حجاج گفت: چه خواهی کرد اگر تو را گردن بزنم؟ قنبر گفت: در این هنگام من رستگار و تو از اشقیاء خواهی شد.

آنگاه حجاج دستور داد تا قنبر را گردن بزنند.

499- آب حیات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی بن عثمان می گوید: وقتی که نوبت خلافت به علی بن ابیطالب علیه السلام رسید با پدرش از وطن خود مهاجرت کردند تا به حضور علی علیه السلام برسند. روایت می کنند که در نزدیکی کوفه از تشنگی یارای حرکت نداشتند. علی علیه السلام در پی آب رفت و سرابی را از دور دید تا به سراب رسید، آنگاه آب به اندازه نوشید و سیراب شد و برگشت و پدرش را هم به آنجا برد. اما اثری از آب ندید و پدرش جان سپرد.

وی زمانی که به حضور امام علی علیه السلام رسید حضرت عازم صفین بود. علی بن عثمان می گوید: که رکاب مبارک امام را گرفتم تا سوار شوند وقتی حضرت سوار شد خواستم پای حضرت را ببوسم حضرت مانع شد... بعد حضرت به او بشارت عمری دراز را داد و فرمودند: که هر کس از آن سراب خورد عمری طولانی یابد.

500- بزرگترین سود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جنگ صفین در یک مرحله امام علی علیه السلام گرفتار شامیان شد لذا ارتباط علی علیه السلام با سپاه خود قطع شد، امام فریاد زد: ایا کسی هست که جاننش را به خدا بفروشد و دنیا را با آخرت معامله و معاوضه کند؟ تنها عبدالعزیز بن حارث معروف به ابو حارث پیش امام آمد و از ایشان اجازه خواست. سپس به قلب دشمن حمله کرد و محاصره آنان را شکافت و به سوی دیگر لشکریان امام رسید. سپاهیان امام به محض دیدن او خوشحال شدند و از و حال امام را سؤال کردند، حارث پاسخ داد: حال امام خوب است و به شما سالم رسانید. آنگاه گفت: امام فرمودند: که شما از آن سو تهلیل و تکبیر بگویید و به دشمن

حمله کنید و ما نیز از سوی دیگر حمله می کنیم در این حمله 700 نفر از نام آوران شامی کشته شدند، اما به هیچ یک از یاران آن حضرت آسیبی نرسید. در این موقع حضرت فرمود: چه کسی از مردم بزرگترین سود را در این کارزار کرده است؟ همگان گفتند: شما ای امیر مؤمنان. حضرت فرمود: بیشترین سود را ابوحارث برده است.

501- تغییر دادن اذان و اقامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت عی عَلَيْهِ السَّلَامُ در ضمن شمارش بدعتها فرمود: یکی از بدعتهای او (عمر) این بود که جمله حی علی خیر العمل را در اذان ترک کرد و همین بدعت را سنت قرار داد و مردم از او متابعت کردند. (584)

لذا مطابق بعضی از روایات، عمر در عصر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همواره با آن حضرت بگو

مگو می کرد، که چرا نماز بهتر از جهاد است؟ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او می فرمود: در جهاد، انسان یک بار کشته می شود، ولی در نماز خالص با حضور قلب، چندین بار باید جهاد کرد (و کشته شد) تا بتوان یک نماز مقبول بجا آورد.

عمر سخن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نپذیرفت و همواره مترصد فرصت بود تا جمله حی علی خیر العمل را که بیانگر برتری نماز بر سایر اعمال است را حذف کند، در عصر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نتوانست این کار را بکند و سرانجام بعد از رحلت آن حضرت موفق شد، حتی در این باره اختلاف شدید شد، بنا گذاشتند که بلال حبشی اذان بگوید، بلال در ظاهر پذیرفت و اذان گفت ولی پس از اشهد ان محمدا رسول الله بر اثر فشار زیاد روحی، غش کر و همان را عذر آورد، با توجه به این که جوسازان بلال را آنچنان در محاصره گرفته بودند که اگر حی

علی خیرالعمل می گفت کشته می شد ⁽⁵⁸⁵⁾ لذا جمله الصلوة خیر من النوم جایگزین جمله فوق گردید البته این امر در ابتدای امر چنان عجیب بود که عبدالله بن عمر نیز هنگامی که این جمله الصلوة خیر من النوم را به جای حی علی خیرالعمل در مسجد شنید به عنوان اعتراض از مسجد خارج شد. ⁽⁵⁸⁶⁾

502- حاکم اسلامی در بازار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام باقر علیه السلام می فرماید: امیرالمؤمنین علیه السلام در آن ایام که در کوفه بود چنین عادت داشت که هر روز صبح از دارالاماره خود بیرون می آمد و در یکایک بازارهای کوفه می گشت و تازیانه ای دو شاخه به نام سبیه به همراه داشت، در هر بازاری می ایستاد و در میان اهل آن صدا می زد: تاجران پیش از داد و ستد از خداوند خیر و نیکی طلبید و با آسان گیری در معامله از خداوند برکت جوید و به خریداران نزدیک شوید (گران نفروشید تا از شما بگریزند) و خود را به زینت حلم و بردباری آرایش دهید و از سوگند خوردن خودداری کنید و از دروغ پرهیزید و از ستم کناره گیرید، و با مظلومان به انصاف رفتار نمایید و به رباخواری نزدیک مشوید و پیمانہ را کامل بدهید (کم فروشی نکنید) و چیزی از حق مردم کم نگذارید و روی زمین در غرقاب فساد فرو نروید.

و همین طور در تمام بازارهای کوفه دور می زد، سپس باز می گشت در محلی برای رسیدگی به کارهای مردم می نشست و چون مردم می دیدند که آن حضرت بسوی آنها می آید و فریاد ای مردم امام بلند می شد، همه دست از کار خود می کشیدند و خوب به فرمایشات امام گوش می دادند و به روی آن حضرت چشم می دوختند تا از سخن خود فارغ می گشت، و چون سخن امام تمام می شد می گفتند: ای امیرمؤمنان شنیدیم و اطاعت خواهیم کرد. ⁽⁵⁸⁷⁾

503- مردم مجهز شوید!!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام باقر علیه السلام فرمود: عادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کوفه این بود که چون نماز عشاء را با مردم می گزارد سه بار با صدای بلند که تمام اهل مسجد می شنیدند می فرمود: مردم مجهز شوید - خدا شما را رحمت کند - که همانا آوای کوچیدن در میان شما برخاسته پس این اقامت و دلبستگی بر دنیا چه معنی دارد پس از آنکه آوای کوچیدن برخاسته است؟!!

خدا شما را رحمت کند مجهز شوید و بهترین زاد و توشه ای را که آماده و در دسترس دارید و آن تقواست - به همراه خود بردارید و بدانید که راه شما بسوی معاد، و عبور شما بر صراط و وحشت بزرگ در پیش رویتان است، و همانا کریوه ها و گردنه های صعب العبور و منازل وحشت زا و هراسناکی در پیش دارید که ناگزیر باید از آنها عبور نموده و در آنها توقف کنید. (588)

بنابراین با رحمت خداست که نجات از وحشت و خطر بزرگ و درهم بودن چهره قیامت و سختی خبرگاه آن است و یا مهلکه ای است که قابل جبران نخواهد بود. (589)

504- چگونه صبح کردی؟!!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حنش بن معتمر می گوید: بر امیرالمؤمنین علی علیه السلام در حالی که در رحبه (محلی در کوفه) تکیه زده بود داخل شدم و گفتم: السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته، چگونه صبح کردی؟ حضرت سربلند کرد و جواب سلام مرا داد و فرمود:

صبح کردم در حالی که دوستدار دوستان و صبر کننده دشمنی دشمنانمان هستم، همانا دوست ما در هر شبانه روز منتظر راحتی و گشایش است و دشمن ما بنای کار خود را بر پایه ای نهاده که سخت ناستوار و لغزان است، این بنای او بر لب پرتگاهی است که وی را در آتش می افکند.

ای ابالمعتمر! به راستی که دوست ما نمی تواند ما را دشمن بدارد و دشمن ما نمی تواند ما را دوست بدارد، همانا خدای متعال دل‌های بندگان را بر دوستیت ما سرشته و دست از یاری دشمن ما شسته، پس دوست ما توان دشمنی ما، و دشمن ما توان دوستی ما را ندارد، و هرگز دوستی ما و دوستی دشمن ما در یک دل ننگند زیرا که خداوند برای یک مرد دو دل در درونش نهاده است تا با یکی گروهی را و با دیگری دشمنان همان گروه را دوست بدارد. (590)

505- ده مقام نبوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: روزی امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ برفراز منبر کوفه ایراد خطبه می فرمود: سپس خطاب به مردم فرمود: ای مردم! ده خصلت از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به یادگار دارم که نزد من از آنچه که خورشید بر آن می تابد محبوبتر است.

سپس ادامه داد؛ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من فرمود: ای علی! تو در دنیا و آخرت برادر منی، و در روز قیامت در پیشگاه خداوند جبار تو نزدیکترین آفریدگان به من هستی، و جایگاه تو در بهشت مقابل جایگاه من است همچنانکه منازل دوستان در راه خدا - عزوجل - در مقابل هم قرار دارد، تو وارث منی، و تو پس از من در مورد وعده ها و کارهایم وصی من خواهی بود، و تو حافظ و سرپرست خانواده من در هنگام غیبت من هستی، تو پیشوای امت

منی، و تو به پا دارنده عدالت در میان امت منی، و تو دوست منی و دوست من دوست خداست، و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست. (591)

506- اشرف خصایل دنیا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ربیعہ و عمارہ و گروہی دیگر از اصحاب علی علیہ السلام می گویند: در آن زمانی کہ گروہ کثیری از یاران علی علیہ السلام از دور آن حضرت پراکنده شدند و نزد معاویہ رفتند تا کہ نصیبی از دنیا ببرند، گروہی از یاران امام خدمت او رسیدند و عرض کردند: ای امیرمؤمنان علیہ السلام این همه اموال را کہ در نزد خودداری بین یاران خود بخشش کن و این اشراف عرب و قریش و کسانی را کہ می ترسی زیر بار تو نروند و تبعیت از تو نکنند به سوی معاویہ می گریزند، را بر سایر آزاد شدگان و عجمیان ترجیح و تفضیل مده (تا وفادار بمانند)

علی علیہ السلام فرمود: مرا می فرماید کہ یاری کردن آنها را از راه ستم بجویم؟! نه بخدا سوگند تا خورشید می تابد و ستاره ای در آسمان می درخشد دست به چنین کاری نمی زنم، بخدا سوگند اگر این اموال از خود من بود هر آینه مساوات را در میان آنها مراعات می کردم حال چه برسد به اینکه مال خود آنها است (بیت المال مسلمین است) سپس لحظه ای سکوت کرد و سر به جیب تفکر فرو برد و پس از آن فرمود:

هر کس ثروتی دارد جدا باید از فساد بپرهیزد کہ بخشش مال در غیر حقش تبذیر و اسراف است... هر کس بخواهد از آنچه کہ خداوند به او ارزانی داشته؛ نیکی نماید به خویشان و نزدیکان خود رسیدگی کند و مهمان نوازی کند و اسیری را آزاد کند و به ورشکستگان و در راه ماندگان و تهیدستان و جهادگران در راه خدا یاری رساند و باید بر مشکلات و سختی ها شکبیا باشد، کہ همانا

دستیابی به این خصال اشراف کرامتهای دنیا و رسیدن به فضائل آخرت است.

(592)

507- خروش آتش دوزخ در گوش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابوارا که می گوید: در همین مسجد کوفه پشت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نماز گزاردم، آن حضرت به جانب راست خویش بگردید - و قدری کسالت داشت - و مدتی همانطور ماند تا خورشید بر دیوار همین مسجد به قدر یک نیزه برآمد، و آن دیوار به اندازه فعلی نبود، سپس رو به مردم کرد و فرمود: هان به خدا سوگند یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همه شب رنج و مشقت بیداری آن را تحمل می کردند و در میان پیشانی و زانوهای خود نوبت می گذاشتند (کنایه از سجده و قیام در عبادت است) گویا که خروش آتش دوزخ در گوششان طنین انداز بود، چون وارد صبح می شدند رنگ پریده و زرد چهره بودند، پیشانی آنان بسان زانوی بز، پینه بسته بود و چون یاد خداوند می شد مانند حرکت درخت در یک تند باد به حرکت در می آمدند و از چشمانشان چنان اشک می بارید که لباسهایشان تر می گشت سپس حضرت برخاست و در آن حال می فرمود: به خدا سوگند گویا این قوم به حال غفلت شب را به صبح آورده اند و از آن پس دیگر خندان و شادان دیده نشد تا آنکه کار ابن ملجم - لعنة الله - صورت گرفت. (593)

508- گفتار حضرت علی علیه السلام پیرامون مفهوم اذان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام حسین علیه السلام می فرماید: در مسجد نشسته بودم مؤذن برای اذان بالای ماءذنه رفت، وقتی که گفت: الله اکبر، الله اکبر پدرم حضرت علی علیه السلام منقلب شد

و آنچنان گریه کرد که همه ما گریه کردیم، هنگامی که اذان او تمام شد، فرمود: آیا می دانید که مؤذن چه می گوید؟ عرض کردیم: خدا و رسولش ﷺ و وصی رسولش داناترند فرمود: لو تعلمون ما يقول لصحكتم قليلا و لبكىتم كثيرا؛ اگر می دانستید که چه می گوید، کم می خندیدید و بسیار می گریستید آنگاه حضرت به تفسیر اذان پرداختند. (594)

509- اصحاب رس کیانند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام رضا علیه السلام فرمود: مردی از اشراف قبیله بنی تمیم بنام عمرو سه روز پیش از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام به حضور آن حضرت رسید و عرض کرد: ای مولای من تقاضا دارم داستان اصحاب رس را برای من بیان فرمایید تا بدانم آنها در چه عصر و زمانی زندگی می کرده اند و سرزمین آنها در کجا بوده است و پادشاه آنها چه کسی بوده است؟ آیا خداوند پیغمبری برای آن قوم مبعوث فرموده و به چه علت آنها به هلاکت رسیدند؟ زیرا که در قرآن کریم از آنها نام برده شده ولی شرح حال آنها بیان نشده است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: پرسشی نمودی که پیش از تو کسی از من سؤال ننموده و بعد از من نیز کسی خبر آنها را به تو نخواهد گفت مگر آنکه از من حدیث کند.

بدان ای مرد در کتاب خدا هیچ آیه ای نیست مگر آنکه تفسیر آنرا من می دانم و حتی موقع نزول و شائن نزول آن را مطلع هستم سپس به سینه مبارک خود اشاره نموده و فرمودند: در اینجا علم و دانش بی پایانی است اما جویندگان آن بسیار کم هستند و بزودی وقتی که دیگر مرا در بین خود نبینند پشیمان خواهند شد.

ای تمیمی! اصحاب رس مردمی بودند که درخت صنوبر را پرستش می کردند و آن را در فارسی شاه درخت می نامیدند و آن درختی بود که پس از طوفان نوح در کنار چشمه آبی بنام روشناب کاشته شد. قوم مزبور بعد از عصر حضرت سلیمان در روی زمین می زیستند و دوازده شهر در کنار رود ارس در بلاد مشرق زمین بنا کرده بودند و به همین مناسبت آنها را اصحاب رس نامیده اند در آن زمان در روی زمین نهی پر آب تر و بهتر و گواراتر از رود ارس وجود نداشت و هیچ شهر و دیاری آبادتر از شهرهای ایشان نبود. نام دوازده شهر آنها عبارت بود از: آبان، آذر، دی، به من، اسفندار، فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور و مهر. مرکز کشور و سلطنت آنها شهر بزرگ اسفندار و نام پادشاه ایشان ترکوذب غابوربن یارش بن ساذبن نمرود بن کنعان بود... چشمه روشناب و اولین صنوبر در شهر اسفندار بود. اصحاب رس در هر ماه عیدی داشتند که در پیرامون درخت صنوبر اجتماع نموده و درخت را با انواع زیورهای می آراستند و گاو و گوسفند بسیار قربانی می کردند و آتش افروخته و قربانی های خود را در آتش می انداختند و چون دود قربانها بلند می شد همگی به سجده افتاده و به نیایش می پرداختند و می گفتند: خدای ما از ما راضی شو، در این وقت شیطان درخت صنوبر را می جنبانید و از ساق درخت صدایی به مانند آوای کودک بر می خاست که ای بندگان من از شما خشنود شدم. مردم از شنیدن صدای مزبور خوشحال شده و به لهو و لعب و شرب خمر مشغول و یک شب و یک روز در آن مکان توقف کرده و روز دیگر به جایگاه خود باز می گشتند و عید هر شهری منسوب به آن شهر بوده و ایرانیان نام دوازده ماه سال خود را از نام دوازده شهر مذکور اقتباس کرده بودند. در هر سال یک مرتبه اهالی دوازده شهر بسوی شهر اسفندار که مرکز کشور و جایگاه

چشمه روشناب و صنوبر اصلی بوده می رفتند و عید بزرگ خود را در آنجا برگزار می نمودند. بدین ترتیب که در کنار صنوبر سراپرده مجلل و رفیعی از دیبا که به انواع صورتهای مختلف مزین شده بود میزدند و به آن سراپرده دوازده در تعبیه کرده بودند که اهالی هر شهری از در مخصوص خود وارد می شدند. خارج سراپرده به نیایش صنوبر پرداخته و قربانی ها برای آن درخت خیلی بیش تر از سایر درختها می آوردند. آنگاه شیطان درخت را به شدت تکان می داد و از میان درختها به آواز بلند صدایی بلند می شد و مردم را وعده ها و امیدواری ها می داد مردم سر از سجده برداشته و به لهو و لعب و شرب خمر مشغول و مدت دوازده شبانه روز بعدد تمام عیدههای سال به عیاشی و باده گساری می پرداختند و روز سیزدهم جشن پایان یافته و به شهرها و خانه های خود باز می گشتند چون کفر و طغیان آن قوم از حد گذشت. پروردگار یکی از بنی اسرائیل از نسل یهودا فرزند یعقوب را به رسالت مبعوث و برای هدایت آن قوم فرستاد و مدت مدیدی آن پیغمبر در میان آنها بود و ایشان را به خدا پرستی دعوت نمود ولی آنها پیروی نکرده و تبعیت پیامبر خدا را نکردند. هنگام فرا رسیدن عید بزرگشان آن پیغمبر در مقام مناجات با پروردگار بر آمد و گفت: خداوندا می بینی که این مردم چگونه رسالت مرا تکذیب و از پرستیدن تو سرباز زده و درختی را که هیچ سود و زیانی برای آنها ندارد ستایش و پرستش می کنند. الهی قدرت و سلطنت خود را بر این قوم بنما و معبودشان را از بین ببر و درخت صنوبر را خشک کن همین که مردم صبح از خواب برخاستند دیدند تمام درختهای مورد ستایش آنها خشک شده، متحیر گشته جمعی از آنها به یک دیگر گفتند این مرد که مدعی است از طرف خدای آسمان و زمین پیغمبر است برای آنکه عبادت معبود خود منصرف و به خدای او توجه کنیم خدایان ما را به

جادو و سحر خود به این صورت در آورده... سپس پس از اظهار نظرهای متعدد تصمیم گرفتند پیغمبر خدا را به قتل برسانند. آنها بعد از این کار دچار عذاب خداوند شدند در همان موقعی که مشغول برگزاری تشریفات عید بودند ناگاه باد سرخی به ایشان وزید. حیران و سرگردان شده به یکدیگر پناه می بردند. خداوند زمین زیر پای آنها را به گوگرد افروخته ای مبدل ساخت و ابری بالای سر ایشان آمد که آتش فشانی نمود و بدنهای آن قوم را مانند سرب مذاب گداخته و از هم پاشید و به این صورت با بدترین حالی نابود و از صفحه گیتی رخت بر بستند. (595)

510- مظهر عفو و رحمت خداوندی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی ابوهریره سخنان زشت و توهین آمیزی به امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت داد، فردای آن روز برای حاجت مهم خود نزد حضرت آمد. امام علیه السلام نیاز او را بر طرف ساخت، یاران امام با تعجب عرض کردند: یا علی علیه السلام چرا چنین کردید؟ حضرت فرمود: شرم داشتم از اینکه جهالت و نادانی او، بر حلم من و خطایش بر عفوم و سئوالش بر کرم من غلبه و پیشی گیرد از این رو حاجتش را روا ساختم و باز در روایت است که موسی بن طلحه بن عبدالله را وقتی دستگیر کردند او را به حضور امام علیه السلام آوردند. امام علیه السلام فرمود: سه بار بگو: استغفر الله و اتوب الیه. او چنین گفت، آنگاه حضرت او را آزاد کرد و فرمود: از اسب و شمشیر هر چه نیاز داری در اردوگاه از لشکر ما بگیر لیکن از خدا بترس و ملتزم خانه خود باش.

511- شناسایی علی علیه السلام در میدان جنگ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی در جنگ صفین معاویه دید که یک نفر در مقابل لشکر او به تنهایی می جنگد، رو به عمر و عاص کرد و گفت: این شجاع قوی دلی کیست که اینگونه مبارزه می کند؟

عمر و عاص گفت: این با عبدالله بن عباس یا علی بن ابیطالب، حیدر کرار. معاویه گفت: چگونه می توان تشخیص داد که کدامیک از آنها هستند؟ عمر و عاص گفت: اگر چه ابن عباس مرد شجاعی است، ولی نمی تواند در برابر سپاهی مقاومت کند، لذا اگر روی گردانید او ابن عباس است ولی اگر ثابت و پابرجا ماند و جنگید و عقب نرفت بدان که او، همان علی بن ابیطالب عَلِيٌّ است. که اگر تمام اعراب به مقابله با او برخیزند او روی خود را بر نمی گرداند، چه برسد به سپاه تو.

آنگاه معاویه برای آزمایش فرمان حمله عمومی سپاه خود را صادر کرد، اما دید آن جنگجو با شجاعت بی همتای خود همچون کوهی آهنین در جای خود ثابت و استوار مانده است و یک یک سپاهیان او را به هلاکت می رساند. آنگاه به این طریق علی عَلِيٌّ را شناسایی کرد و فوراً دستور عقب نشینی سپاه را صادر کرد.

512- جان جاودانه هر دو جهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از رجال ثروتمند حلوانی پخته و مقداری از آن را به عنوان تحفه به نزد علی عَلِيٌّ فرستاده بود. آن حضرت روپوش ظرف را برداشت و دید رنگ و بوی خوبی دارد.

آنگاه فرمود: از رنگ و بویت معلوم است که طعم خوب هم داری ولی هیئات که من ذائقه ی خود را به طعم تو آشنا کنم. شاید در قلمرو خلافت من کسی پیدا شود که شب را گرسنه خوابیده باشد. لذا در اعمال حضرت بنابه نقل مورخین دیده شده است: که آن حضرت روی خاک می نشست، فرش خانه اش حصیر بود، کفش خود را وصله می زد ولی او در حالی که فرمانروای تمام ممالک اسلامی بود معیشتی چنین سختگیرانه و زاهدانه دارد. (596)

ها، علی بشر، کیف بشر، کیف بشر عقل عاجرشد درکارتو ای پاک گهر (597)

513- زیاده طلبی ظالمان و جواب علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طلحه و زبیر در زمان خلافت علی علیه السلام با اینکه دارای ثروت فوق العاده ای بودند و آن ثروت ها نیز در زمان خلافت خلفای قبل تهیه کرده بودند (598) چشم داشتی نیز به آن حضرت داشتند. علی علیه السلام فرمود: دلیل اینکه شما خودتان را برتر از دیگران می دانید چیست؟ عرض کردند: در زمان خلافت عمر و عثمان مقررری ما بیشتر از دیگران بود حضرت فرمود: در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مقررری شما چگونه بود؟ عرض کردند: مانند سایر مردم، علی علیه السلام فرمود: اکنون هم مقررری شما مانند سایر مردم است. آیا من از روش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کنم یا از روش عمر؟ آنها چون جوابی نداشتند عرض کردند: ما خدماتی کرده ایم و سوابقی در اسلام داریم. علی علیه السلام فرمود: خدمات و سوابق من بنا به تصدیق خود شما بیشتر از همه مسلمین است و با اینکه فعلا خلیفه ام هیچ گونه امتیازی میان خود و فقیرترین مردم قائل نیستم بالاخره آنها ظاهرا مجاب شدند و ناامیدانه برگشتند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

رافع بن سلمه می گوید: در جنگ نهروان با علی علیه السلام بودم و هنگامی که آن حضرت نشسته بود، سواری آمد و عرض کرد السلام علیک یا علی! حضرت فرمود: و علیک السلام، چرا مرا به اسم امیرالمؤمنین سلام نکردی؟ گفت: آری اینک تو را از آن خبر می دهم. در جنگ سفین تا قبل از تعیین حکم بر حق بود، و هنگامی که آن دو حکم (ابوموسی اشعری و عمر و بن عاص) را تعیین کردی، از تو بیزار شدم و مشرک نامیدم، و آنگاه متحیر شدم که ولایت و فرمانروایی چه کسی را اختیار کنم؟! به خدا سوگند! معرفت و علم من به هدایت و گمراهی تو (که بفهم تو بر حقی یا بر باطل) برای من از دنیا و مافیها محبوب تر است! حضرت فرمود: مادرت به عزایت نشیند، نزدیک من بایست تا علامات هدایت و گمراهی را به تو بنمایانم. آن مرد نزدیک حضرت ایستاد، و در این اثناء ناگاه سواری اسب تازان نزد علی علیه السلام آمد و گفت:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام بشارت باد تو را به فتح و پیروزی، چشمت روشن باشد، به خدا قسم! همه خوارج کشته شدند، حضرت در پاسخ او فرمود: جلو نهر یا پشت نهر؟ عرض کرد: جلوی نهر. حضرت فرمود: دروغ گفتی، به آن خدایی که دانه را شکافت و بشر را آفرید از نهر عبور نکنند تا کشته شوند، آن مرد گفت: پس بصیرتم در حق او زیاد شده سپس سوار دیگری آمد و مثل اولی خبر داد، حضرت هم مثل جواب اولی را به او داد. آن مرد شکاک گفت: همت گماشتم تا بر علی حمله کنم و سرش را با شمشیر بشکافم. سپس دو سوار دیگر آمدند به طوری که اسبانشان را به عرق آورده بودند و گفتند: یا امیرالمؤمنین! خدا چشمت را روشن کند، بشارت بادت به فتح و پیروزی. به خدا سوگند! همه

خوارج کشته شدند، حضرت فرمود: پشت نهر یا جلوی آن؟ گفتند: بلکه پشت نهر، و هنگامی که اسبانشان را در نهروان فرو بردند و آب بر سینه اسبها می زد، برگشتند و کشته شدند، فرمود: شما راست گفتید. آن مرد از اسبش پیاده شد و دست و پای امیرالمؤمنین علی علیه السلام را گرفت و بوسید. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: این نشانه ای است برای تو (که با آن حق را بشناسی) (599).

515- گناهان به حسنه و ثواب تبدیل می شود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصبغ بن نباته روایت کرده، گفت: روزی داخل منزل امیرالمؤمنین علی علیه السلام شدم و منتظر ورود و تشریف آوردن آن حضرت بودم که ناگاه وارد منزل شدند به پا ایستاده و سلام کردم. جواب سلام مرا داد و با دست مبارک به کتف من زده و فرمودند: ای اصبغ! عرض کردم: بلی. فدایت شوم. فرمود: دوستان ما دوستان خدا هستند و چون بمیرند از افق اعلی شربتی به آنها بنوشانند که از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر و از برف سردتر است. اصبغ گفت: حضورش عرض کردم: اگر چه آن دوستان شما معصیتکار باشند؟ فرمود: بلی. آیا در قرآن نخوانده ای که می فرماید: اولئک یدل الله سیئاتهم حسنا ای اصبغ! اگر دوستان ما با محبتی که به ما خاندان رسالت دارند خدا را ملاقات نمایند خداوند گناهان ایشان را می آمرزد. (600)

516- 72 حرفی از اسم اعظم خداوند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد نشسته بود که دو نفر بر آن حضرت وارد شدند و با یکدیگر بر موضوعی نزاع داشتند. در حضور آن حضرت مسأله را طرح نموده، یکی از دو نفر از خوارج نهروان بود و ادعای او باطل و بی اساس

و سخن ناروا می گفت:، امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بر علیه او حکم داد و آن مرد خارجی گفت: به خدا قسم حکم به عدل فرمودی و قضاوت شما در پیشگاه خداوند باطل و مرضی حضرت حق نیست. امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ با دست اشاره ای به او نمود و فرمود: ای سگ ساکت شو و از مسجد بیرون رو، آن مرد همان دم بصورت سگ سیاهی شد و اصحاب دیدند لباسهای آن مرد به هوا پرواز کرد و خودش صدا می نمود و اشک از چشمانش جاری گردید. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ چون حالت او را مشاهده فرمود: دقت کرد و سر به آسمان بلند کرد و کلماتی فرمود که ما نفهمیدیم. به خدا قسم دیدیم آن شخص بصورت انسان برگشت و لباسهایش از هوا روی شانهِ اش افتاد و از مسجد بیرون رفت در حالی که قدم های او می لرزید و ما بسیار تعجب کردیم و نظرم‌ان را به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ دوخته شده بود حضرت توجهی به ما فرمود و اظهار داشتند، چرا چنین تعجب کرده اید. گفتیم فدایت شویم چگونه تعجب نکنیم از این حادثه ای که هم اکنون به چشم دیدیم فرمود: آیا نمی دانید آصف بن برخیا نظیر این حادثه را بصورت فعل در آورده و تخت بلقیس را در لحظه ای به حضور سلیمان کشانید و آورد که داستانش در قرآن بیان شده. آنگاه آیات مربوطه را تلاوت فرمود. سپس پرسید که آیا پیغمبر شما محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد خدا گرامی تر است یا سلیمان. عرض کردیم: پیغمبر ما. فرمود: پس وصی پیغمبر شما گرامی تر از وصی سلیمان است، در نزد آصف وصی سلیمان یک حرف از حروف اسم اعظم بود ولی در نزد ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم خداوند است. (601)

517- صلایی آسمانی و... ناله های تنهایی!!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امیرمؤمنان علی علیه السلام پس از بازگشت از جنگ نهروان نامه ای را نوشت و دستور داد به مردم آن را ابلاغ کنند، اما سبب نوشتن نامه این بود که عده ای در مورد ابوبکر و عمر و عثمان از آن مولای بزرگوار پرسش کردند که علی علیه السلام از این سؤال خشمگین شدند و فرمودند: این پرسشهای بی حاصل را چه سود؟ بنگرید که شهر مصر را تصرف کرده اند و معاویه ابن خدیج و محمد بن ابی بکر را به قتل رسانیده چه مصیبت بزرگی! کشته شدن محمد را مصیبتی است بزرگ. به خدا سوگند که او مانند یکی از فرزندان من بود.

سبحان الله ما امیدوار بودیم که بر این قوم و متصرفاتشان چیره و پیروز شویم اما ناگهان آنان بر ما تاختند و متصرفات ما را تصاحب کردند. اینک من برای شما نامه ای می نویسم که انشاء الله تعالی به پرسش های شما پاسخی روشن باشد. پس، دبیر خود عبیدالله بن ابی رافع را فرمود: چند تن از مردمی را که به آنان اعتماد دارم را نزد من حاضر کن، گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام نام آنان چیست؟ چه کسانی را به خدمت آورم؟ حضرت فرمود: اصبع ابن نباته و ابوظفیل عامر بن وائله کنانی و رزین بن جبیش اسدی و جویریہ بن مسهر عبدی و خندف بن زهیر اسدی و حارثه بن مضرب الهمدانی و حارث بن عبدالله اعور همدانی و مصباح نخعی و علقمة بن قیس و کمیل بن زیاد و عمیر بن زرارہ، را بیاور نزد من.

آنان حاضر شدن. علی علیه السلام به آنها فرمود: این نوشته را بگردید و عبیدالله بن ابی رافع آن را بر مردم بخواند و شما هم جمعه حاضر باشید و اگر کسی بر ضد شما برخیزد. با او به کتاب خدا در اختلاف خود انصاف دهید و به عدالت رفتار کنید. اینک نامه:

بسم الله الرحمن الرحيم

از بنده خدا علی امیرمؤمنان، به مومنان و مسلمانان از شیعیان خود... به خدا سوگند نمی دانم به چه کسی شکایت برم. آیا در حق انصار ستم رفت یا در حق من ستم کردند؟ بلکه حق مرا به ستم گرفتند و من مظلوم واقع شدم... (امام پس از تحلیل وقایع غصب خلافت و ولایت او، به بیعت مردم با عثمان می پردازند که البته به علت طولانی بودن نامه این موارد حذف گردید)... مردم می ترسیدند اگر من بر آنان ولایت یابم گلویشان را بفشارم و نتوانند دم بر آورند و از ولایت بهره ای در دست آنان نماند. پس همه بر ضد من بر پای خاستند و متفق شدند تا ولایت را از من به عثمان برگردانند به این امید که بوسیله او از آن نصیب برند و آن امر را در میان خود دست به دست بگردانند. شبی که با عثمان بیعت کردند، بانگی برخاست و در مدینه پیچید و به گوشها رسید و معلوم نشد بانگ از کیست و به گمان من بانگ از کسی بود که پنهان از چشم ها می زیست!! باری چنین گفت: آن ندا دهنده: ای که بر اسلام سوگواری می کنی، خیز و سوگواری کن، ای جارچی مرگ، اسلام را مرگ فرا گرفت، برخیز و خبر مرگ اسلام را اعلام کن همانا که معروف مرد و منکر آشکار شد. همانا که علی بر عمر ولایت از او برتر است پس ولایت را در دست او گذارید و مقام والی او انکار مکنید این ندا مایه عبرت بود و اگر همه مردم از این واقعه آگاهی نداشتند آنرا نقل نمی کردم. و بردباری پیشه ساختم تا خدای تعالی چه خواهد... عبدالرحمن بن عوف به من گفت: ای پسر ابوطالب تو آیا به این امر (حکومت) بسیار دل بسته ای؟ گفتم: دل بسته به آن نیستم اما میراث محمد ﷺ و حق او را مطالبه می کنم. ولایت این امت بعد از او از آن من است و شما به این امر (حکومت) حریص ترید تا من، زیرا که شما با زور شمشیر میان من و حق من

حائل شده اید و مرا از حقم باز داشته اید. بار خدایا! من شکایت قریش را به درگاه تو می آورم...

رسول اکرم ﷺ با من عهد کرد و فرمود: ای پسر ابوطالب ولایت امر من با تو است پس اگر با عافیت و سلامتی ولایت را به تو واگذاشتند و به اتفاق بر آن تسلیم شدند به آن کار و پذیرش آن قیام کن، اما اگر اختلاف کردند، آنرا و آنچه را که به آن سرگرمند رها کن...

و اما اگر بعد از رسول خدا ﷺ حمزه عمویم و جعفر برادرم برای من مانده بودند به اجبار و اکراه با ابوبکر بیعت نمی کردم. من دچار دو مرد (عباس و عقیل) بودم که کاری از آنان ساخته نبود. پس در نظر گرفتم که خاندان خود را حفظ کنم و با خار و خاشاک در دیده، چشم برهم نهادم و جرعه های خشم و اندوه را با گلوی گرفته فرو بردم و با شکیبایی تلخ تر از حنظل و شکافنده تر از تیغ ساختم...

شرح کار او (عثمان) به طور کامل و جامع این است که امری را برگزید و آن اختیاری بد بود. و شما مردم نیز جزع کردید که آن نیز بد بود. خداوند میان ما و او حکم فرماید. به خدا سوگند در خون عثمان اتهامی ندارم (شراکت نداشتم) من مسلمانی بودم از مهاجران که در خانه خود بود وقتی او را کشتید نزد من آمدید تا با من بیعت کنید. من از قبول آن خودداری کردم شما عذر مرا نپذیرفتید دستم را که برای بیعت گرفتید و کشیدید واپس کشیدم. آنگاه به من هجوم آوردید مانند هجوم شتران تشنه که به آبشخور خود هجوم برند. ازدحام شما چنان بالا گرفت که بیم آن کردم که کشته شوم و یا بعضی از شما بعضی دیگر را به قتل برسانند، از شدت هجوم بند نعلینم پاره شد و ردا از دوشم افتاد و ناتوان پایمال شد...

(حضرت از اینجا به بعد در نامه خود به شورش ها، بیعت شکنی ها و ظلم های بعد از بیعت را که بر او روا داشتند را تحلیل می نماید و شدیداً اعمال ناجوانمردانه بعضی را سرزنش می نماید و در انتها می فرماید...) بار خدایا! ما را، و اینان را، راهروان راه هدایت فرمای و ما و آنان را، به دنیا بی رغبت گردان و آخرت را برای ما بهتر از دنیا قرار ده. (602)

518- حق به اهلش رسید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام از مدینه به سوی پیکار با بیعت شکنان در بصره رو کرد، در روزه فرود آمد و چون از آن جا کوچ کرد و در منزلی در قدید (بر وزن زبیر نام محلی است در نزدیکی مکه) فرود آمد. عبدالله بن خلیفه طائی با آن حضرت ملاقات نمود، امیرالمؤمنین علیه السلام به او خوش آمد گفت. عبدالله عرض کرد: سپاس خدایی را که حق را به اهلش بازگرداند و آنرا در جای خودش نهاد خواه قومی را ناخوش آید یا به آن شاد شوند، به خدا سوگند آنان محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نیز خوش نداشتند و با اعلام جنگ نموده و به کارزار پرداختند... به خدا سوگند در هر جا و هر شرایطی و به جهت وفاداری با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کنار تو پیکار می کنیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام بر او آفرین گفت و او را در کنار خود نشاند - و اودوست و یاور آن حضرت بود - و شروع کرد از وی اوضاع و احوال مردم را پرسش کردن تا اینکه درباره ابوموسی اشعری از وی پرسش نمود، او به حضرت گفت: به خدا سوگند من به او اطمینان ندارم و از مخالفت او با شما اگر یآوری بیابد بیمناکم.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند او نزد من نیز مورد اطمینان و خیرخواه دلسوز نیست و همانا کسانی که پیش از من زمامدار بودند دلباخته او بودند و او را به فرمانروایی بر مردم گماشته و مسلط ساختند و من می خواستم او را برکنار کنم. ولی مالک اشتر از من خواست که او را سر جای خودش بگذارم و من نیز با کراهت او را باقی داشتم ولی پس از آن باز تصمیم به عزلش گرفتم.

همینطور که امام با عبدالله مشغول گفتگو بود جمعیت کثیری از جانب کوههای طی بسوی آن حضرت رو آورد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ببینید این جمعیت چه کسانی هستند؟ سوارانی چند به سرعت رفتند و چیزی نگذشت که بازگشتند و عرض کردند: اینها قبیله طی هستند که گوسفندان و شتران و اسبان خود را پیش انداخته و بسوی شما می آیند، عده ای هدایا و پیشکش های خود را آورده و گروهی قصد دارند با تو برای پیکار با دشمن بسیج شوند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند به قبیله طی پاداش خیر دهد... آنان چون خدمت حضرت رسیدند عرض سلام نمودند، عبدالله بن خلیفه گوید: به خدا سوگند آن جماعت و حسن هیئت آنان مرا به شادی واداشت و هر کدام از آنها سخنی گفته و عرض ارادت نمودند.

علی بن حاتم طایی برخاست و حمد و ثنای الهی را به جای آورد، سپس ارادت و اطاعت خود را نسبت به آن حضرت ابراز کرد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: خداوند از جانب اسلام و اهل آن به شما قبیله جزای خیر دهد. شما بدلخواه خود مسلمان شدید و با مرتدان جنگیدید و آهنگ یاری رساندن به مسلمین را در خاطر داشتید... سپس بعضی دیگر مثل سعید بن عبید بحتری از

بنی بحتر و دیگران به نوبه خود شدیداً اظهار ارادت نمودند که امام پاسخ آنها را داد.

سپس امیرالمومنین علی علیه السلام کوچ کرد و شش صد مرد از آنان به دنبال آن حضرت روان شدند تا به منطقه ذی قار رسید و در میان هزار و سیصد مرد به آنجا فرود آمد. (603)

519- فال بد زدن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی امیرالمومنین علی علیه السلام از کوفه خارج شد که به حروریه عزیمت نماید، مردی به آن حضرت عرض کرد، یا علی علیه السلام حرکت شما در این ساعت به صلاح نیست، صبر کنید تا آنکه سه ساعت از روز بگذرد، من خوف آن دارم که آسیبی به شما برسد، حضرت به آن مرد فال بین، فرمود: اینک من بر آن سوارم در رحم خود چه دارد؟ جنین اسب من نر است یا ماده؟ عرض کرد: اگر حساب کنم خواهم دانست.

امیرالمؤمنین فرمود: هر که گفتار ترا تصدیق کند قرآن را تکذیب نموده و در تأیید فرمایش خود این آیه را تلاوت کرد: ان الله عنده علم الساعة (604) آنگاه به آن مرد فال بین فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با مقام عالی و دانش و جامعیت و خاتمیت خود هرگز ادعایی را که تو می کنی نمی فرمود!!

تو تصور می کنی که مرا از دانش خود نفعی می رسانی و یا زیبایی را از من دور می کنی، هر کس ترا تصدیق کند و به گفته های تو اعتماد کند باید از استعانت و یاری خداوند بی نیاز باشد. سپس آن حضرت رو به آسمان کرد و عرض کرد: خداوند!! هیچ فال بدی نیست مگر مشیت تو، و هرگز ضرر و زیبایی نمی رسد به جز فرمان و اجازه تو، و نیست خدایی غیر از تو ای خدای یگانه. (605)

520- بسوی خدا بیا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مالک بن ابی عامر می گوید: هنگامی که علی بن ابیطالب علیه السلام از مدینه بسوی بصره برای جنگ جمل روانه شد. من در کنار مغیره بن شعبه ایستاده بودم که عمار یاسر پیش ما آمد و به مغیره گفت: ای مغیره میل و گرایش به خداوند داری؟ مغیره گفت: کجا چنین چیزی برایم خواهد بود ای عمار؟! عمار به او گفت: در این دعوت (فرا خواندن بسوی جهاد در جنگ جمل) داخل شو تا به گذشتگان برسی و بر آیندگان سروری پیدا کنی. مغیره گفت: ای ابالیقظان یک چیز بهتر از این که تو می گویی هست!

عمار گفت: آن چیست؟ او گفت: اینکه در خانه برویم و درها را به روی خود ببندیم تا حقیقت بر ما روشن شود. سپس با روشنی و آگاهی بیرون می شویم و مثل زور آزمایان نباشیم که می خواهد با پاره کردن زنجیری، خنده ای را برانگیزد و لیکن خود به غم و اندوه گرفتار آید.

عمار گفت: هرگز هرگز، آیا نادانی پس از دانایی و کوری پس از بینایی را برگزینیم؟ گوش به حرف من بده به خدا سوگند مرا نبینی جز در صف اول، امام علی علیه السلام از جریان آن دو با خبر شد و فرمود: ای ابالیقظان، این عور (چپول و یک چشم) به تو چه می گوید؟ به خدا سوگند او پیوسته کوشش می کند که حق را به باطل بیوشاند و آنرا وارونه و غیر واقع جلوه دهد و به چیزی از دین نیاویزد مگر آن که موافق دنیا باشد.

ای وای مغیره! این دعوتی است که هر کس را که با آن همراهی کند بسوی بهشت می راند. مغیره گفت: راست می گویی ای امیرالمومنین علیه السلام من اگر با تو نباشم هرگز علیه تو نیز نخواهم بود. ⁽⁶⁰⁶⁾

521- ما خاندان رحمتیم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اصبغ بن نباته می گوید: روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای مردم سخنم را بشنوید و کلامم را خوب فرا گیرید، همانان تکبر و خودفروشی از نشانه گردنکشی است و نخوت و بزرگ منشی از تکبر است شیطان دشمنی حاضر و آماده است او شما را به باطل دلخوشی می دهد... القاب زشت بر هم نزنید... ما خاندان رحمتیم، گفتار ما حق و کردار ما عدل است.

هان! که از همه شگفت تر اینکه معاویه و عمر و عاص عده ای از مردم را به خون خواهی پسر عمویشان (عثمان) بر می انگیزند ⁽⁶⁰⁷⁾ به خدا سوگند که من هرگز با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت نوزیدم و هرگز در کاری از وی سربیزی نکردم، جان خود را در مواردی سپردم که زورمندان و شجاعان از آن عقب می نشستند و بندهای بدنهای آنها از آن می لرزید...

در این موقع عمار یاسر برخاست و عرض کرد: ای مردم! امیرالمؤمنین علیه السلام شما را آگاه ساخت که امت، با او وفادار نخواهد ماند. پس مردم پراکنده شدند در حالی که امام آنها را آگاه ساخته بود. ⁽⁶⁰⁸⁾

522- امام مبین منم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عمار یاسر می گوید: در یکی از جنگها که در خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودم از بیابانی عبور می کردیم که مملو از مورچه بود به حضرت عرض کردم: ای مولای من آیا کسی هست که شماره این مورچگان را بداند. حضرت فرمود: بلی ای عمار من می دانم و می توانم تعداد آنها را تعیین کنم.

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین علیه السلام تعداد اینها را از کجا می دانید؟ حضرت فرمود: ای عمار مگر سوره یس را نخوانده ای، آنجا که می فرماید: و کل شیئی احصیناه فی امام مبین عرض کردم: بلی فدایت شوم این سوره را مکرر خوانده ام. حضرت فرمود: ای عمار منظور از امام مبین که خداوند فرموده است منم. (609)

523- حضرت علی علیه السلام و برزخیان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت علی علیه السلام هنگام مراجعت از جنگ صفین وقتی که نزدیک کوفه، به کنار قبرستانی که بیرون دروازه قرار داشت رسید رو به سوی قبرها کرد و چنین فرمود: ای ساکنان خانه های وحشتناک و مکانهای خاکی و قبرهای تاریک! ای خاک نشینان، ای غریبان ای تنهاییان ای وحشت زدگان، شما در این راه بر ما پیشی گرفتید و ما نیز به شما ملحق خواهیم شد. اگر از اخبار دنیا پیرسید به شما می گویم خانه هایتان را دیگران ساکن شدند، همسرانتان به نکاح دیگران در آمدند و اموالتان تقسیم شده اینها چیزهای است که نزد ما است نزد شما چه خبر.

پس رو به یارانش کرد و فرمود: اگر به آنها اجازه گفتن داده شود حتما به شما خبر می دهند که بهترین زاد و توشه برای سفر پرهیزگاری است. (610)

524- منافق حدیث گو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابوهریره ⁽⁶¹¹⁾ از کسانی است که 3 سال آخر عمر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرد وی در دور خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سکوت ظاهری کرد و از خیر خواهی به دستگاه معاویه دریغ نمی نمود. در هنگام جنگ صفین از جنگ

کناره گرفت و روزی را در خیمه گاه حضرت امیر علیه السلام و روز دیگر را در میان لشکریان معاویه می گذراند و گویند در نماز به حضرت اقتدا می کرد ولی سفره معاویه را ترجیح می داد و بر سفره او حاضر می گشت و می گفت: غذای معاویه چرب تر و نماز با علی علیه السلام افضل است... (612)

525- حکومت و آزادی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی علی علیه السلام در کوفه سخنرانی می کرد و ضمن سخنرانی فرمودند قبل از دست دادن من از من سؤال کنید که من از مادون عرش، از هر آنچه سؤال شود پاسخ خواهم داد و چنین ادعایی را پس از من جز دروغگویان نخواهند کرد. مردی از یهودیان عرب از گوشه مجلس با صدای بلند با لحنی زننده فریاد زد که: من چیزهایی سؤال خواهم کرد که در آن درخواستی مانند اصحاب و دوستان علی علیه السلام از برخورد بی ادبانه او در خشم شدند و به وی هجوم آوردند. علی علیه السلام آنان را منع و فرمودند: رهائش کنید و وی را به شتاب و دستپاچگی مکشایید. حجج الهی با شتابزدگی و کم خردی استوار نمی گردد و با فرصت گرفتن از سائل براهین الهی نمود. پیدا نمی کند... (613)

526- حکومت و احقاق حق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام در راه سفر خود به سوی بصره برای جنگ با آشوبگران جاهل جمل در منطقه ذی قار (614) توقف کرد. گروهی از حجاج نیز که از مکه باز می گشتند در آنجا فرود آمدند، و چون از حضور امام علی علیه السلام در آن محل مطلع شدند نزدیک خیمه آن حضرت جمع شدند تا از نصایح آن حضرت استفاده نمایند. ابن عباس با مشاهده جمعیت مشتاق، به خیمه

امیرالمومنین داخل شد و ایشان را در حال وصله نمودن لنگه کفش کهنه خود یافت. عرض کرد: ای امیرالمؤمنین علیه السلام احتیاج ما به اینکه امور ما را اصلاح نمایی از وصله کردن این کفشهای کهنه بیشتر است. حضرت پاسخی به وی نداد و همچنان خاموش ماند تا از تعمیر کفش خود فارغ شد. آنگاه آن را کنار لنگه دیگرش گذاشت و به ابن عباس فرمود: ابن عباس این کفشهای من چقدر می ارزند؟ ابن عباس عرض کرد: این کفشهای از بس وصله خورده مندرس شده اند از قیمت افتاده و ارزشی ندارند. حضرت فرمود: با این حال قیمتی برای آن بگو. ابن عباس عرض کرد: یک درهم یا شاید کمتر از این. حضرت فرمود: ابن عباس به خدا قسم این کفشهای کهنه و بی ارزش نزد من محبوب تر از امارت و حکومت بر مردم است. مگر آنکه به واسطه آن احقاق حقی کنم و یا باطلی را دفع نمایم. ⁽⁶¹⁵⁾

527 - والی مصر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هشام بن محمد (مورخ مشهور) می گوید: چون خبر شهادت محمد بن ابی بکر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید ⁽⁶¹⁶⁾ نامه ای به مالک بن حارث اشتر نخعی که آن روزها در منطقه نصیبین اقامت داشت نگاشت که: اما بعد، همانا تو از کسانی هستی که من برای برپایی دین از وی کمک می جویم... محمد بن ابی بکر را بر مصر گماردم و بر وی عده ای خروج کردند... و او به شهادت رسید - خدایش رحمت کناد - بنابراین بزودی نزد من آی، تا در امر مصر تدبیری بیندیشیم و یکی از یارانت را که مورد اعتماد و خیر خواهی هستند برای جایگزینی بر کارهای خودت بگمار. مالک اشتر فردی را به شیب بن عامر ازدی را بجای خود گذاشت و به سوی علی علیه السلام رفت، تا بر آن حضرت وارد شد. امام خبر

مصر را به وی باز گفت و از احوال اهالی مصر او را باخبر ساخت و به او فرمود: کسی جز تو برای آنجا شایسته نیست پس برو به آنجا. پس هرگاه من به تو سفارشی نمی کنم به این دلیل است که به رأی و نظر تو بسنده می کنم از خدا در کارهای مهم یاری جو و درشتی را با نرمی بهم بیامیز و تا آنجا که نرمش کارساز است با نرمی رفتار کن... مالک اشتر از نزد علی علیه السلام خارج شد و اثاث خود را جمع کرد تا آماده حرکت بسوی مصر شود. علی علیه السلام نیز پیشاپیش او نامه ای به مردم مصر نوشت. بسم الله الرحمن الرحيم، سلام بر شما... همانا من بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزهای ترسناک نمی خوابد و در اوقات هراس انگیز از دشمن روی بر نمی تابد او از رزمنده ترین بندگان خدا... و او همان مالک بن حارث اشتر است او به سان شمشیری است که دندان تیزش، و تیزی لبه اش، به کندی نگراید زود از میدان نگریزد و به هنگام رزم با متانت و سنگین است. اندیشه ای عمیق و ریشه دار و صبر و تحملی نکو دارد پس سخنش را بشنوید و امرش را فرمان برید...

چون مالک آماده حرکت شد جاسوسان معاویه در عراق خبر حرکت مالک را به وی نوشتند. معاویه می دانست اگر مالک به مصر پا نهد مصر از چنگ وی بیرون خواهد رفت لذا به دهقانی که مالیات پرداز در منطقه قلم ساکن بود پیغام فرستاد که علی علیه السلام مالک اشتر را به طرف مصر فرستاده اگر شر او را از سر ما برداری تا زنده هستی مالیات همان ناحیه را به تو خواهم بخشید بنابراین هر چه می توانی در قتل او چاره کن. آنگاه معاویه اهل شام را جمع کرد و به آنان گفت: همانا علی علیه السلام ، مالک اشتر را به سوی مصر فرستاده همگی گردآید تا از خدا بخواهیم و دعا کنیم که خداوند شر او را از سر ما کوتاه کند. آنگاه دعا کرد و همگی نیز با او دعا کردند.

مالک اشتر به سوی مصر بیرون شد تا به قلزم رسید آن دهقان به استقبال او آمد بر وی سلام کرد و گفت: من مردی از اهل شام هستم و برای تو و یارانت خدمت کارم و خواست تا مالک زکات او را حساب نماید. مالک اشتر به خانه وی رفت. او خوراکی را که با عسل مسموم آغشته کرده بود نزد مالک برد و چون مالک از آن بخورد، او را در جاکشت، خبر شهادت مالک به معاویه رسید او مردم را جمع کرد و گفت: مژده باد بر شما که خدا تعالی دعایتان را اجابت کرد و شر مالک را از سر شما باز کرد و همگی با شنیدن این مسرور شده و به هم مژده می دادند اما چون خبر شهادت مالک به امام علی علیه السلام رسید آهی برکشید و بسیار افسوس خورد و فرمود: آفرین خدا، بر مالک که هر چه داشت از او بود، او اگر از کوه بود البته بزرگترین ستون و صخره آن بود و اگر سنگ بود همانا سنگ سختی بود. مالکا راستی که بخدا سوگند، مرگ تو جهانی را ویران ساخت و مویه کنان بر چون تویی باید مویه سر دهند، سپس فرمود: انالله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین... خداوندا من این مصیبت بزرگ را به حساب تو می گذارم که مرگ او از مصائب روزگار است... (617)

528- راوی حدیث می گوید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راوی حدیث می گوید: علی علیه السلام را دیدم که یک درهم خرما خریداری کرد و خود شخصا آن را حمل کرده و به منزل می برد بعضی از اصحاب از روی ارادت به رئیس مملکت عرض کردند: یا علی علیه السلام! اجازه فرمایید آنرا برای شما بیاوریم. حضرت در جواب فرمود: کسی که عائله دارد به حمل متاع خود شایسته تر است (618)

529- ستایش خلافت تأسف از شهادت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صعصعة بن صوحان یکی از همراهان و پیروان دائمی علی علیه السلام بود. لذا هنگامی که علی علیه السلام به خلافت رسید خطاب به آن حضرت گفت: زینت الخلافة و مازانتک و رفعتها و مارفعتک و هی الیک احوج منک الیها یعنی: تو با قبول خلافت به آن زینت بخشیدی و جلا دادی اما خلافت تو را زینت نبخشید و جلال نداد تو به خلافت رفعت دادی و مقامش را بالا بردی ولی خلافت به تو رفعت و مقام نداد و تو را بالا نبرد. خلافت به تو نیازمندتر است از تو به خلافت.

همین صعصعة بن صوحان وقتی که حضرت ضربت خورده بود و در بستر آرمیده بود به عیادات امام آمد خطاب به آن حضرت عرض کرد یرحک الله یا امیرالمؤمنین حیا و میتا، فوالله لقد کان الله فی صدرک عظیما و لقد کنت بذات الله علیما ای امیرمؤمنان، خدایت در زندگی و پس از مرگ رحمت کند، زیرا به خدا سوگند که خدا در نزد تو بزرگ بود و تو بشناسائیش کاملا دانا بودی.

علی علیه السلام خطاب به صعصعة بن صوحان فرمود: و انت یرحمک الله فلقد کنت خفیف الموونة کثیر المعونة تو را نیز خداوند رحمت کند که مردی کم خرج و سبکبار و بسیار یای کننده و کمک کار بودی. ⁽⁶¹⁹⁾ صعصعه جزء افراد معدودی بود که در شب شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در تشییع جنازه آن حضرت و مراسم تدفین او در دل تاریک شب شرکت کرد. صعصعة پس از پایان تدفین؛ کنار قبر مطهر علی علیه السلام ایستاد و یک سدت روی قلب پر تپش خود گذاشت و یا دستی دیگر مشتتی از خاک قبر برداشت و بر سر خود ریخت و خطابه ای پر

شور در جمع خاندان و یاران خاص علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ایراد کرد که دو جمله زیبای آن را در اینجا ذکر می‌نمائیم.

فاسال الله ان ممن علينا باقتفائنا اثرک و العمل بسیرتک؛

از خداوند تقاضا می‌کنم که بر ما منت نهد و توفیق دهد که پیرو تو باشیم و به سیره تو عمل کنیم.

فو الله لقد کانت حیاتک مفاتح الخیر و مفالق للشر؛ بخدا سوگند زندگی تو درهای خیر را گشود و راههای شر و بدی را بست. ⁽⁶²⁰⁾

530- شروع خلافت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابوبکر در سال دهم هجرت خلیفه شد و در سال 13 هجری در 63 سالگی از دنیا رفت. در حالی که 2 سال و 3 ماه و ده روز خلافت کرد ⁽⁶²¹⁾

پس از او عمر روی کار آمد و در اواخر ذی‌الحجه ی سال 23 به دست ابولؤلؤ (فیروز ایرانی) کشته شد و مدت خلافت وی ده سال و شش ماه و 4 روز بود. ⁽⁶²²⁾ عمر به هنگام تعیین خلیفه ی پس از خود دستور تشکیل شورایی را داد که نتیجه آن به سود عثمان؛ منوط به عمل کردن وی به سیره پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سیره شیخین، تمام شد و عثمان در اوائل محرم سال 24 هجری تا ذی‌الحجه سال 35 هجری خلافت کرد که مجموعاً خلافت وی 12 سال چند روز کم به درازا کشید. ⁽⁶²³⁾

در سال 35 هجری مردم اجماع بر خلافت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نمودند اول کاری که حضرت پس از خلافت خود کرد عمال فاسق و فاجر عثمان و بنی‌امیه را عزل نمود از کسانی که زیر بار این عزلها نرفت معاویه بود که در زمان ابوبکر والی شام شده بود.

در پنج سال خلافت مولای متقیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام جنگهایی رخ داد که به ترتیب عبارتند از:

1- جنگ جمل در سال 36 هجری در بصره.

2- جنگ صفین در سال 36 و 37 هجری

3- جنگ نهروان در سال 39 هجری.

و بالاخره علی علیه السلام در سال 40 هجری توسط خواج و اشق الشقیاء ابن ملجم به شهادت رسید.

531- ای غمدیده، به سوی ما شتاب کن!!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بانوی در خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خدمتگذاری همت می گماشت به نام ام موسی او مسئولیت رسیدگی و نگهداری فاطمه دختر آن حضرت علیه السلام را بر عهده داشت. این زن چند روز پیش از شهادت علی علیه السلام شاهد گفتگویی میان آن حضرت علیه السلام و دخترش ام کلثوم بوده است او این گفتگو را چنین گزارش می کند:

شنیدم علی علیه السلام به دخترش ام کلثوم می گوید: ای دختر عزیزم! من چنین می بینم که دیگر چندان همراه و همنشین با شما نخواهم بود. ام کلثوم پرسید: چطور مگر، ای پدر عزیز؟ حضرت فرمود: من رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در خواب دیدم که با دست خویش غبار از چهره ام پاک می کند و می فرماید: ای علی! دیگر چیزی بر تو نیست، وظیفه ات را به پایان بردی.

بیش از سه روز نگذشته بود که حضرت علی علیه السلام آن ضربت را خورد ام کلثوم با مشاهده این صحنه فریادی جانخراش سرداد که آن حضرت علیه السلام به او فرمود: ای دختر عزیزم! این کار را نکن من رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می بینم که با

دستش به من اشاره می کند و می فرماید: ای علی به سوی ما بشتاب که آنچه پیش ما است برای تو بهتر است. (624)

532- پناه آبروداران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی دختری را در مسجد خدمت حضرت علی علیه السلام آوردند. پدر و برادران دختر ناراحت بودند. پدر دختر به حضرت عرض کرد یا علی علیه السلام این دختر من است و خواستگاران زیادی از اعیان و اشرف برایش پیدا شده. لکن اخیراً پیش آمدی شده که اسباب سر بزیری ما گردیده او حامله شده در حالی که باکره هم هست به قابله مراجعه کردیم می گوید باکره است ولی ولی حمل هم دارد از ناچاری این مسافت زیاد را پیموده ایم تا شما مشکلمان را حل نمایید.

در مسجد حضرت فرمود پرده ای زدند. آنگاه حضرت به قابله فرمود: دختر را معاینه کن قابله خبر داد که همانطوری که می گویند هست، حضرت از خود دختر پرسید که خودت چه سابقه داری؟ دختر قسم خورد و گریه کرد که یا علی علیه السلام من مرتکب معصیتی نشده ام. حضرت فرمود: الان مشکل را حل می کنم (این داستان دو روایت دارد) یک روایت این است که حضرت فرمود: مقداری از این سبزی هایی که روی آب راکد و مانده سبز می شوند را بیاورید، ... مقداری از آن سبزی ها را در ظرفی ریخته و حضرت فرمود: به قابله که آن دختر برهنه روی آن بنشیند آن وقت آنچه باید از او دفع شود خارج می شود. اما به روایت دوم (البته ممکن است یا قضیه دو مورد مستقل دیگری بوده باشد) حضرت به پدر دختر فرمود: در سرزمین شما برف پیدا می شود؟ عرض کرد: بلی کوههای ما خیلی برف دارد. فرمود: می توانی قدری از آن برفها را بیاوری؟ عرض کرد: یا علی علیه السلام از کوفه تا محلی که ما هستیم 250 فرسخ است. هیچ قدرتی نمی

تواند این کار را بکند. حضرت فرمود: بدون برف هم نمی شود بلکه این مشکل بوسیله برف حل خواهد شد. آنگاه حضرت فرمود: آرام باش که خداوند قدرت خودش را ظاهر کرد و سپس دست ولایت را دراز کرد و از کوههای شام برف آورد و در مسجد گذاشت. سپس فرمود: آن را پشت پرده در طشتی بریزند و به دختر بگویند روی این برف بنشینند و از او دفع می گردد حیوانی که 750 مثقال وزن دارد، یک وقت خبر دادند یا علی علیه السلام بیرون آمده حیوانی کرم مانند... آنگاه خود علی علیه السلام مشکل را حل کرد. حضرت از دختر سؤال کرد ایا گاهی در آبهایی که مانده و راکد بوده برای شنا و استحمام رفته بودی؟ دختر عرض کرد: بلی یا علی علیه السلام مکرر نزدیک محللمان جایی بوده که من هم در آن رفته ام. حضرت فرمود: بلی در آب رفته ای و آن جانور (زالو) در بدنت وارد شده و همانجا بواسطه خوردن خون رشد کرده بود در اینجا بود که تکبیر مردم بلند شد. (625)

533- آغاز خلافت علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کسانی که امام علی علیه السلام را به عنان خلیفه مطرح کردند همگی ضد عثمان بودند. جناح طرفدار امام که از انصار و قراء کوفه تشکیل شده بود و از حمایت صحابه برخوردار بود آن چنان قوی بود که به طلحه و زبیر مجال سربلند کردن نمی داد و نیز فرصت، داعیه خلافت را از سعدبن وقاص نیز گرفت. سعدبن وقاص درگیر و دار حکمیت می گفت: که او از همه کس به خلافت سزاوارتر است. چون دستی در قتل عثمان و فتنه های اخیر نداشته است. لیکن در برابر اصرار صحابه، امام علی علیه السلام در ابتدا از پذیرفتن خودداری کرد. طبری از محمد حنفیه نقل کرده که پس از کشته شدن عثمان اصحاب نزد پدرم آمدند و گفتند که

ما سزاوارتر از تو به خلافت کسی را نمی شناسیم. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: من وزیر شما باشم بهتر از آن است تا امیر شما باشم. آنان گفتند: جز بیعت با تو چیزی را نیم پذیریم. آن حضرت گفت: که بیعت او در خفا نمی تواند باشد و باید در مسجد باشد ابن عباس می گوید: ترس آن داشتم مبادا در مسجد بعضی برخاسته و سخنی بگویند و یا کسانی که پدر یا عموی خویش را در جنگهای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دست داده اند اعتراض کنند. بالاخره علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به مسجد رفت و مهاجرین و انصار به مسجد آمدند و با او بیعت کردند به غیر از بعضی که مخالفان غیر انصاری که عبارتند بودند از عبدالله بن عمر و زید بن ثابت و محمد بن مسلمه و اسامة بن زید که همه از بهره مندان از نعمات خلافت عثمان بودند و مخالف دیگر حسان بن ثابت و کعب بن مالک مسلمة بن مخلدو سعد بن ابی وقاص بودند. محمد حنفیه می گوید: همگی انصار جز چند نفر با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیعت کردند. به روایت ابن اعثم امام در آغاز، از پذیرش بیعت خودداری کرده و فرمود: من کار را آن چنان متشمت می بینم که قلبها بر آن آرام نگرفته و عقلها بر آن ثبات ندارند آنگاه با مردم نزد طلحه رفت و از او خواست خلافت را بپذیرد اما طلحه گفت: سزاوارتر از تو به خلافت کسی نیست. نظیر همین سخن با زبیر نیز مطرح شد. لیکن آنها که هیچ زمینهای را در خود نمی شناختند به بیعت با امام راضی شدند تا از این طریق جایی برای خود دست و پا کنند. البته این دو هوای خلافت را در سر داشتند و کسی چون طلحه از حمایت عایشه نیز برخوردار بود بعضی از بستگان عثمان خواستند در بیعت با امام شرط کنند تا امام از آنچه از بیت المال در دست آنهاست صرف نظر کند امام ضمن مخالفت، فرمود: تنها حقی که آنان بر عهده او دارند عمل به کتاب خدا و سنت

رسول خدا ﷺ است و بس و این آغاز خلافت چهار سال و نه ماه امام علی
علیه السلام بود.

534- بیعت و بیعت شکنان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

احساس امام در موقع هجوم بیعت کنندگان این بود که در میان این فتنه های
نوظهور و پیچیده به علت عدم همکاری مردم نمی توان جامعه را به سلامت
رهبری کرد. لذا در روز بیعت فرمود: مرا بگذارید و دیگری را به دست آرید که
ما پیشاپیش کاری می رویم که آن را رویه هاست و گونه گون رنگهاست. دلها
در برابر آن برجای نمی ماند و خردها بر پای...⁽⁶²⁶⁾ اما حوادث و رخدادهای
بعدی این تصور امام را که کار کردن در فتنه بسیار دشوار است را روشن کرد.
لذا امام زمانی فرمود: اگر می دانستم که کار به این حد بالا می گیرد از اول
داخل در آن نمی شدم.⁽⁶²⁷⁾

لذا بعدها آن حضرت درباره روز بیعت چنین فرمود:

تا آن گاه که به خلافت عثمان برخاستید آمدید و او را کشتید، روی به من
نهادید که با من بیعت کنید و من سرباز می زدم و دستم را واپس داشته بودم با
من به کشاکش پرداختید تا دستم را بگشایید و من مانع می شدم و شما دستم را
می کشیدید و من نمی گذاشتم پس بر سر من چنان ازدحام کردید که پنداشتم یا
یکدیگر را خواهید کشت یا مرا و گفتید که بیعت می کنیم چون جز تو کسی را
نیابیم و جز تو به کسی رضا ندهیم... به ناچار با شما بیعت کردم...⁽⁶²⁸⁾

535- قبرم را مخفی کنید...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام را به خانه آوردند همه مردم گرداگرد خانه امام جمع شده بودند. تمامی فرزندان آن حضرت اشک می ریختند و امام علیه السلام آنها را آرام می نمود و آنها را می بوسید.

کاسه شیری به دست حضرت دادند. مقداری از آن را نوشید و بقیه را برای ابن ملجم فرستاد و مجددا سفارش او را کرد. امام دستمال زردی بر سرش بسته بود و بر بالشتها تکیه داده بود. اصبع بن نباته می گوید: آنقدر صورت امام در اثر کم خونی زرد شده بود که نفهمیدم دستمال سر امام زردتر است یا صورت آن حضرت، آنگاه عده ای از اطباء را حاضر کردند و ماهرترین آنها که اثیربن عمرو بود دستور داد گوسفندی را ذبح کردند و شش (جگر سفید) آن را حاضر کردند آنگاه از میان آن رگی را بیرون آورد و به میان فرق شکافته حضرت گذاشت و بعد از لحظاتی آن را برداشت و چون ذرات مغز حضرت را دید گفت: یا علی علیه السلام وصیت خود را بکنید که مداوا اثر ندارد. حضرت وصیتهای خود را به امام حسن کرد و دستور داد قبر او را مخفی نماید تا دشمنان آسیبی به قبر نرسانند. عرق بر پیشانی حضرت نشست آنگاه پایش را رو به قبله کرد و چشمانش را بست و گفت:

اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا عبده و رسوله

536- پایه های هدایت خراب شد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یکی از یاران امام علی علیه السلام بنام حجر بن عدی در نیمه شب 19 ماه رمضان در مسجد کوفه مشغول عبادت بود که صدای صحبت آهسته اشعث و ابن ملجم را شنید و فهمید که قصد ترور امام را دارند. حجر با عجله به طرف خانه ام کلثوم که حضرت آنجا مهمان بود رفت تا امام را از قصد شوم آنها مطلع کند ولی

در آن شب حضرت از راه دیگری به مسجد آمد و وقتی حجر به مسجد بازگشت کار تمام شده بود. روایت شده که حضرت در آن شب این جملات را زیاد تکرار می کرد:

انا لله و انا اليه راجعون - لاحول ولاقو الا بالله العلی العظیم - اللهم بارک لی فی الموت - استغفرالله - و...

و مرتب از اتاق بیرون می رفت و به آسمان نگاه می کرد و می فرمود: به خدا قسم این آن شبی است که وعده شهادت در آن داده اند.

حضرت برای نماز صبح به سوی مسجد رفت. ام کلثوم از امام خواست تا شخص دیگری را برای اقامه نماز به مسجد بفرستد ولی حضرت فرمود: از قضای الهی نمی توان فرار کرد. هنگام خروج امام از خانه چند مرغابی که در منزل بودند جلوی حضرت آمده و به سر و صدا پرداختند. حضرت سفارش رسیدگی به آنها را به دخترشان نمود و چون خواست از خانه خارج شود قلاب در به کمر بند حضرت گیر کرد حضرت کمر خود را محکم بست و گفت: ای علی کمرت را ببند و برای مرگ آماده شو، امام به مسجد آمد چند رکعتی نماز خواند. سپس بر بام مسجد آمد و اذان گفت: آن گاه به صحن مسجد آمد و خفتگان را برای نماز بیدار کرد. ابن ملجم بیدار بود ولی به رو خوابیده و خود را به خواب زده بود و شمشیر خود را در زیر جامه خود پنهان کرده بود. حضرت به او فرمود: برخیز برای نماز و این گونه خواب که این خواب شیطان است. بعد فرمود: قصدی در خاطر داری که نزدیک است آسمانها از قصد تو فر ریزد. حضرت به محراب رفت ابن ملجم کنار ستونی در کنار محراب ایستاد و چون حضرت در رکعت اول سر از سجده برداشت ابتدا شیب شمشیرش را بالا برد تا فرود آورد ولی به سقف محراب گیر کرد ولی فوراً ابن ملجم با بیان شعار

خوارج لله الحکم یا علی لا لک و لا لاصحابک یعنی: حکم برای خداست نه برای تو و اصحابت، شمشیر را بر فرق حضرت زد. صدای امام علی علیه السلام بلند شد و فرمود: بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله فزت و رب الكعبه و بعد فریاد زد بگریید این ملجم را که مرا کشت در همین حال صدایی بین زمین و آسمان از جبرئیل به گوش رسید که تهدمت و الله ارکان الهدی و انظمت اعلام التقی و انفصمت العروة الوثقی قتل ابن عم المصطفی قتل الوصی المجتبی قتل علی المرتضی قتله اشقی الاشقیاء یعنی: بخدا پایه های هدایت خراب شد نشانه های تقوا فرو ریخت ریسمان نجات پاره شد پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشین او کشته شد. آری علی مرتضی علیه السلام کشته شد بدفرجام ترین انسانها او را کشت، اهل کوفه شیون کنان به سوی مسجد دویدند علی علیه السلام دیگر توان نماز خواندن با مردم را نداشت. امام حسن علیه السلام بجای پدر به نماز ایستاد و خود حضرت نشسته و نماز خواند. ابن مجلم را در حالی که مردم آب دهان بر او می انداختند به حضور امام آوردند. امام با صدای ضعیفی به او فرمود: امر بزرگی مرتکب شدی ای من امام بدی برای تو بودم... آیا به تو احسان نکردم... ابن ملجم گریه کرد و گفت: تنفذ من النار آیا تو نجات می دهی کسی را که اهل آتش است. (629)

537- به بهانه دین، شیر دنیا را می دوشند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن میثم و ابن ابی الحدید (630) نوشته اند: معاویه هنگام مراسم حج جمعی را به مکه فرستاد تا مردم را به اطاعت او دعوت نموده و از یاری علی علیه السلام بازدارند و اینگونه در میان مردم شایع کنند که امام علیه السلام قاتل و کشنده عثمان است یا اینکه به جهت کوتاهی کردن، در کمک به او، باعث خذلان و خاری عثمان گردیده است و به هر جهت کسی که قاتل و یا خوار کننده خلیفه شده

است برای خلافت شایستگی ندارد. آنها وظیفه داشتند محاسن و نیکیهایی از معاویه را به دروغ بین مردم نقل کنند. امام علی علیه السلام نامه ای برای قثم فرستاد و او را از دسیسه معاویه مطلع کرد و از او خواست با تدبیر عمل کند. مسلمانانی که در ایام حج در مکه جمع می شدند عده ای از آنها از مسائل سیاسی که در مرکز حکومت اسلامی اتفاق می افتاد بی اطلاع بودند لذا معاویه می خواست زمینه را برای حکومت و ریاست خود فراهم نماید و مردم را با این طریق تبلیغ از یاری علی علیه السلام باز دارد.

امام در نامه ای به قثم بن عباس برای خنثی کردن این توطئه می فرماید:
بالمغرب کتب الی یعلمنی انه وجه...

یعنی: ماء مور مخفی من در مغرب (شام) به من گزارش داده که مردمی از اهل شام به سوی حج گسیل گشته اند کور دل، کر و نابینا کسانی که حق را از راه باطل می جویند و در معصیت آفریننده خالق نافرمانی خدا، از آفریده شده و مخلوق پیروی می کنند و به بهانه دین شیر دنیا را می دوشند... پس بر آنچه در دست توست (حکومت مکه) پایداری و ایستادگی کن، ایستادگی شخصی دور اندیش، استوار و پند دهنده خردمند، که پیرو سلطان، فرمانبردار امام و پیشوایش می باشد مبادا کاری کنی که به عذر خواهی بکشد و در هنگام خوشی های فراوان، زیاد شادمان، و در هنگام سختیها، هراسان و دل باخته مباش والسلام.

(631)

538- شب نوزدهم ماه رمضان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مشهور بین علماء شیعه آن است که علی علیه السلام در شب 19 ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری هنگام طلوع صبح از دست ابن ملجم مرادی لعنة الله علیه ضربت خورد و چون ثلثی از شب 21 همان ماه گذشت به شهادت رسید.

نحوه شهادت امام اینگونه بود که گروهی از خوارج در مکه جلسات متعددی برگزار می کردند یکی از آن افراد عبدالرحمن بن ملجم مرادی لعنه الله علیه بود. در یکی از جلسات گفته شد، که علی عَلِيٌّ و معاویه باعث اختلاف بن امت شده اند و اگر هر دو کشته شوند مردم از هر دوی آنها آسوده می شوند مردی گفت: به خدا قسم عمروعاص هم کمتر از آن دو نیست بلکه اصل و ریشه فتنه او می باشد لذا قرار شد هر سه نفر در یک شب و یک ساعت کار خود را به انجام رسانند. آنگاه شب نوزدهم ماه رمضان را برای این کار تعیین نمودند. شمشیرهای خود را مسموم نموده و به سوی کوفه محل خلافت علی عَلِيٌّ ، شام مرکز خلافت معاویه، مصر محل اقامت عمروعاص حرکت کردند. ترور معاویه منجر به جراحت شدیدی در ران او، ناموفق ماند و عمر و عاص در آن شب قاضی مصر خارجه بن ابی حبیبه را بجای خود به نماز فرستاد و او بجای عمروعاص به قتل رسید اما ترور علی عَلِيٌّ توسط ابن ملجم لعنة الله علیه در مسجد کوفه انجام شد. (632)

539- تهدید و اندرز فرماندار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبدالله بن عباس از طرف علی عَلِيٌّ استاندار اهواز، فارس و کران بود (که امروز سه استان بزرگ ایران به شمار می روند) و زیاد بن ابیه از طرف ابن عباس فرماندار بصره بود. علی عَلِيٌّ که سرپرست هر دو نفر بود کاملاً مواظب احوال آنها بود و بیوسته نامه هایی در راهنمایی و اندرز آنها می نگاشت که مبادا به کسی ستم کنند یا از مرز اخلاق و قوانین اسلام خارج شوند. که در اینجا ترجمه دو نامه از نامه های آن حضرت را که به زیاد نوشته شده را ذکر می کنیم.

علی علیه السلام چون از وضع روحی زیاد و ضعف ایمانی او خبر داشت و شاید کم و بیش گزارشهایی هم از او به حضرتش رسیده بود در یک نامه سخت او را تهدید می کند و در نامه دیگر نصیحتش می نماید. اما در نامه نخست نوشت:

ای زیاد بن ابیه براستی به خدا سوگند یاد می کنم که اگر به من اطلاع برسد که نسبت به اموال عمومی مسلمانان تجاوز و خیانت کرده ای، کم باشد، یا زیاد به جرم خیانت، مانند دزدان فرومایه تو را کیفر می کنم بطوری که پس از آن در اجتماع نتوانی قد علم کنی و باقیمانده عمر خویش را با ذلت و منفوریت بگذرانی. ⁽⁶³³⁾

و در نامه دیگر امام برای اینکه او را بسازد و شاید بتواند روح و فکر زیاد بن ابیه را عوض کند و از درون او را اصلاح نماید برای او نوشت:

همیشه در زندگی خویش اعتدال و میانه روی را رعایت کن و از زیاده روی دوری نما و پیوسته فردای خود را در نظر داشته باش و بیش از مقدار ضروری مصرف نکن و آنچه زیاد می آوری بفرست برای روز نیازمندیت (روز قیامت)... توجه داشته باش که هر کس آنچه کشت کرده، می برد و پاداش آنچه برای روز بازپسین فرستاده می یابد. ⁽⁶³⁴⁾

540- عادل دادگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در زمان خلافت علی علیه السلام غلام سیاهی مرتکب شد. او را نزد علی علیه السلام آوردند. غلام به گناه خویش اقرار کرد. آن حضرت نیز دست او را قطع نمود. غلام هم بر خلاف انتظار شروع به مدح و ثنا و تمجید امام کرد. امام وقتی غلام را اینگونه دید دست غلام را برداشت و به جای خود گذاشت و آنگاه با دعایی به اذن خداوند دست غلام خوب شد. ⁽⁶³⁵⁾ در این موقع علی علیه السلام فرمود:

ان لنا محبين لو قطعنا الواحد منهم اربا اربا...؛ یعنی: ما دوستانی داریم که اگر یکی از آنها را پاره پاره کنیم علاقه شان به ما زیادتر می گردد. و دشمنانی داریم که اگر غسل به کامشان بریزیم نتیجه ای ندارد جز اینکه دشمنی آنها درباره ما زیادتر می گردد.

541- جایگاه سهل بن حنیف در پیش علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در تاریخ طبری و سیره ابن هشام آمده است وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام در هنگام هجرت در قبا فرود آمد، نزد زنی به نام ام کلثوم، دختر هدم به مدت دو یا سه شب منزل گزید. حضرت می دید که نیمه های شب، کسی در می زند و ام کلثوم چیزی از او می گیرد. حضرت از او سؤال کرد؟ زن گفت: این مرد، سهل بن حنیف است و می داند که من کسی را ندارم. او شبانه به بتهای قومش حمله می کند و آن را می شکند و چوبهایش را برای من می آورد و می گوید: از چوب اینها برای آتش غذای خود استفاده کن. از آن زمان حضرت امیر علیه السلام به سهل بن حنیف احترام می گذاشت ⁽⁶³⁶⁾ و بعدها زمانی که حضرت علی علیه السلام عازم بصره شد. سهل بن حنیف را در بیست و ششم ربیع الاول به عنوان فرماندار مدینه منصوب نمود. وقتی که حضرت امیر علیه السلام برای جنگ جمل به جانب بصره می رفت به ذی قار که رسید عایشه طی نامه ای از بصره برای حفصه دختر عمر بن خطاب - که در مدینه بود - نوشت: اما بعد، به من خبر رسیده که علی علیه السلام به ذی قار آمده است، در حالی که مرعوب و خائف است، چرا که عده ما زیاد است. او مثل شتر زخم خورده است که اگر جلو بیاید، کشته می شود و اگر عقب نشینی کند، قربانی می شود. حفصه دختر عمر از این خبر، خیلی خوشحال شد و کنیزان خود را خواست که آواز بخوانند و به دایره بکوبند

و در هنگام آواز خواندن بگویند: چه خبر؟ چه خبر؟ علی رفته سفر - مانند -
فرد زخم خورده (در ذی قار)، اگر جلو رود، کشته می شود و گر عقب نشینی
کند، قربانی گردد.

مالخبر مالخبر علی کالا شقربذی قار

ان تقدم نحروان تاخر عقر

زنان طلقاء (آزاد شدگان) بر حفصه وارد می شدند و این آواز را می شنیدند
و اظهار خوشحالی می کردند. این خبر به گوش ام کلثوم، دختر علی ع
رسید. بلادرنگ جلباب خود را پوشید و به صورت ناشناس، بر آنها وارد شد و
در جمع آنها جامه را از صورت خود برداشت. همین که حفصه او را دید، با
شرمندگی صورت خود را برگرداند. امام ام کلثوم به او گفت: اگر امروز تو و
عایشه، بر ضد پدرم، علی ع توطئه می کنید، قبلا همه علیه برادرش، پیامبر
ص الله علیه آله و سلم توطئه می کردید و این کار از شما دو نفر، تازگی ندارد
تا این که خداوند درباره شما نازل کرد، ⁽⁶³⁷⁾ آنچه نازل کرد. حفصه گفت: کافی
است. رحمت خدا بر تو باد آنگاه دستور داد نامه عایشه را از بین بردند و
استغفار کرد. سهل بن حنیف که در آن زمان والی مدینه بود، در این باره اشعاری
سرود و گفت: مردها در جنگ با مردها عذر دارند اما چه کاری به زنها و دشنام
دارد. آیا کافی است ما را آنچه به ما خبر رسیده؟ آیا برای تو (حفصه) خیر
است در هتک حجاب زنان پیامبر ص الله علیه آله و سلم؟! کسی که او را از خانه اش بیرون
کرده به گناه خود متوجه می شود، زمانی که سگها بر او یارس زنند، حالا نامه
ای از او به ما رسیده: نامه ای شوم، زشت باد این نامه!

اسلام یادگار تو و رنجهای توست کو راز خاک بر سر اختر گذاشتی ⁽⁶³⁸⁾

542- شب زنده دار خائف

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نوف بن فضاله بکالی منسوب به قریه بکال یمن و از قبيله حمیر بود و سعادت هم نشینی و مصاحبت با علی علیه السلام نصیبت شده بود او در زهد و وارستگی و خصوصیات اخلاقی به علی علیه السلام بسیار نزدیک بود. او می گوید: نیمه شبی علی علیه السلام را دیدم که از بستر خواب برخاسته و به ستارگان آسمان می نگرد به من فرمود: ای نوف خوابی یا بیدار. گفتم: بیدارم و به ستارگان می نگرم آنگاه امام به او فرمود: ای نوف، خوشابه سعادت زاهدان و وارستگان در دنیا و مشتاقان به سرای آخرت، آنانکه زمین را آسایشگاه خود نموده و خاک زمین را بستر خود ساختند و آب آنرا بجای عطر پذیرفته اند و قران را شعار خود و دعا را همچون لباس رویین قرار داده اند و دنیا را همچون شیوه مسیح علیه السلام برگزیده اند. ای نوف داود (پیامبر) در چنین ساعتی از شب دست به دعا به پیشگاه خدا برداشت و گفت: به راستی که این همان ساعتی است که هیچ بنده ای در آن دعا نمی کند مگر اینکه دعایش به استجابت می رسد... (639)

543- اختلاف بزرگ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اصبغ بن نباته روایت کرده که گفت: در روز جنگ جمل در بصره سواری از لشکر بصره بیرون آمد و آیات اول سوره نباء (عم یتسائلون عن النباء العظیم) را می خواند امیرالمؤمنین علیه السلام جلو رفت و به او گفت: ای مرد آن خبر بزرگ را می شناسی؟ عرض کرد: خیر.

فرمود: والله انی انا البنا العظیم الذی هم فیه مختلفون کلا سیعلمون حین اقف بین الجنة و النار...؛ بخدا قسم منم آن خبر مهم که در من خلاف کردید بزودی

خواهید شناخت مرا آن وقتی که میان بهشت و دوزخ بایستم و خلائق را قسمت کنم و به دوزخ گویم این برای تو، آن دیگر برای من، بگیر او را که او از دشمنان من است، و دست بدار از این که از دوستان من است و به زودی خواهید دانست که من نباء عظیم هستم در آن زمان کنار حوض کوثر بایستم و طایفه ای را از حوض کوثر برانم چنانکه در دنیا شتران غریب را از کنار حوض آب برانند آنگاه امام به جنگ با او رفت و پس از آنکه آن مرد بصری را به قتل رسانید به جای خود بازگشت. (640)

544- علی علیه السلام و میل به جگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام اشتها کردند که جگر کباب شده ای را با نان نرم بخورند. همین طور این امر طول کشید تا یک سال بر آمد و پیوسته حضرت این اشتها را داشتند ولی ابراز نمی کردند پس از یک سال در حالی که روزی از روزها روزه بودند به حضرت امام حسن علیه السلام این مطلب را گفتند. امام حسن علیه السلام برای آن حضرت غذای مورد نظر را آماده کرد وقتی هنگام افطار رسید ناگهان سائلی به در خانه آمد و درخواست غذا کرد.

علی علیه السلام فرمود: ای نور دیده من این طعام را بردار و به این سائل بسپار، برای آنکه ما فردای قیامت در صحیفه اعمال خود نخوانیم که: شما طیبات خود را در زندگانی دنیا استفاده کردید و در این حیات دنی، شما با طیبات خود استمتاع نموده و بهره مند شدید. (641)

545- خدای مهربانتر از خودت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصبغ نباته (یکی از یاران مخلص علی علیه السلام گوید: در خانه علی ع مشغول دعا بودم، پس از مدتی، علی علیه السلام از منزل بیرون آمد، مرا که دید فرمود: چه می کنی؟ عرض کردم: دعا می کنم. فرمود: هر گاه می خواهی دعا کنی بگو: الحمد لله علی کان ما و الحمد لله علی کل حال؛ سپاس خداوند را بر آنچه که گذشت و سپاس او را بر هر حال سپس دست راستش را بر شانه چپ من گذاشت و فرمود: ای اصبغ! لئن ثبتت قدمک و تمت و لایتک و انبسطت یدک فالله ارحم من نفسک؛ اگر در راه دین ثابت قدم بودی و ولایت تو کامل شد (یعنی امامت رهبران حق را قبول کردی و آنها را دوست داشتی و دستت را گشودی و کمک به تهدیدستان نمودی) آنگاه خداوند از خودت، به تو مهربانتر است. (642)

546- عدالت علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی بن ابی رافع گفت: من عامل و کارگزار بیت المال حضرت علی علیه السلام و نویسنده او بودم. در بیت المال گردنبندی از مروارید وجود داشت که از بصره بدست آمده بود. روزی دختر آن حضرت کسی را نزد من فرستاد و پیغام داد که شنیده ام گردنبند مروارید نزد تو است، آن را به صورت عاریه (امانت) در اختیارم بگذار تا روز عید قربان از آن استفاده کنم.

من پیغام دادم که اگر آن را به صورت عاریه مضمونه قبول می کنی، تا در صورتی که خسارتی، به آن وارد شود تاوان آن را بدهی، می توانی از آن بهره گیری. او پذیرفت و من نیز گردنبند را برای او فرستادم. اتفاقاً امیرالمؤمنین علیه السلام آن گردنبند را نزد دخترشان دیدند و آن را شناختند و از او پرسیدند که این را از کجا آوردی؟ دختر جریان را گفت. حضرت مرا احضار کرد و چون نزدشان

رفتم فرمودند: بدون اذن و رضای مسلمانها در بیت المال آنها خیانت می کنی! عرض کردم: پناه بر خدا که خیانتکار باشم. فرمودند: پس چگونه گردنبند را به دخترم داده ای؟ عرض کردم: به صورت عاریه مضمونه داده ام. فرمودند: همین امروز آن را باز پس گیر و در جای خود بگذار، وای بر تو، اگر من بعد چنین کاری از تو سر بزند هرگز تو را نخواهم بخشید. اگر دخترم آن گردنبند را به صورت عاریه مضمونه (با ضمانت در مورد جبران خسارتهای احتمالی) نگرفته بود اولین زن هاشمی بود که دستش بریده می شد!

علی بن ابی رافع گفت: چون عتاب و ناراحتی آن حضرت با من، به گوش دخترشان رسید نزد حضرت رفتند و گفتند: من دختر شما هستم... حضرت به او فرمود: دخترم به جهت هوای نفس خود از دایره حق بیرون مرو! مگر همه زنان مهاجر در عید قربان چنین زینتی دارند که تو می خواهی داشته باشی؟! ابی رافع گفت: پس از این گفت و شنود، من گردنبند را گرفتم و در جای خود گذاشتم. (643)

547 - خانه ای در محله فانی و کوچه هلاک شدگان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شریح بن حارث، قاضی کوفه در زمان خلافت علی علیه السلام خانه ای برای خود به هشتاد دینار خرید این موضوع به علی علیه السلام گزارش شد. امام او را خواست و فرمود: به من گزارش شده که تو خانه ای به قیمت هشتاد دینار خریده ای و آن را قباله خود کرده ای.

شریح در پاسخ گفت: درست گزارش داده اند. امام نگاه خشم آلودی به او کرد و فرمود: ای شریح بزودی کسی (عزرائیل) به سوی تو می آید که نه به قباله ات می نگرد و نه به امضای آن؛ و نه به شهود و گواهان آن توجه می نماید، تو

را از آن خارج می کند و تنها تو را در گودال قبر می گذارد... بعد حضرت ادامه داد: ای شریح، اگر هنگام خریداری خانه نزد من آمده بودی قباله ای برایت می نوشتم... که به خریدن خانه ای به یک درهم یا بیشتر نیز رغبتی نداشتی اما نسخه قباله ای که من می نوشتم این بود.

این چیزی است که بنده ای ذلیل از مرده ای که آماده کوچ است خریداری کرده است، این خانه ای است در سرای غرور و در محله فانی شدگان و در کوچه هلاک شوندگان قرار دارد این ملک از یک سو به آفات و بلاها اتصال دارد و سوی دیگرش به مصائب روی دارد و حد سومش به هوشهای نفسانی و حد چهارمی آن به اغوای شیطان منتهی می گردد... و شاهد این قباله عقل است آنگاه که از سلطه هوسها بیرون آید و از بند دنیا پرستی آزاد گردد. (644)

548- سیمای شیعیان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در یک شب مهتابی امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از مسجد کوفه بیرون آمد و به سمت صحرا حرکت کرد، گروهی از مسلمانان به دنبال امام حرکت کردند. امام ایستاد و به آنها رو کرد و فرمود: من انتم؛ شما کیستید؟ آنها عرض کردند:

نحن شیعتک یا امیرالمؤمنین؛ ما از شیعیان تو هستیم ای امیرالمؤمنین

حضرت با دقت به چهره آنها نگاه کرد و آنگاه فرمود: چگونه است که سیمای

و نشانه شیعه را در چهره شما نمی بینم؟

آنها پرسیدند: سیمای و نشانه شیعه شما چگونه است؟ حضرت فرمود:

صفر الوجوه من السهر، عمش العیون من البكاء، حذب الظهور من القیام،

خمس البطون من الصیام، ذبل الشفاه من الدعاء، علیهم غبرة الخاشعین.

آنها 1- زرد چهره گانند بر اثر بیداری شب. 2- خراب چشمانند بر اثر گریه.
3- خمیده پشت بر اثر قیام. 4- تهی دل بر اثر روزه. 5- خشکیده لب بر اثر
دعا هستند و گرد تواضع و فروتنی بر آنها نشسته است. (645)

روز حشرم از عصیان کی هراس و پروائیست

تا که بسته ام پیمان با علی عمرانی (646)

549- مرد صلاة و صیام و قیام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خوارج به عنوان اعتراض به حکومت امام علی علیه السلام در مسجد کوفه جمع
می شدند و در نماز جماعت آن حضرت شرکت نمی کردند و گاهی هم با
شعارهای تند و زننده مخالفت خود را علنی می ساختند. روزی حضرت علی
علیه السلام در نماز صبح بود و ابن کوا (یکی از منافقان مشهور عصر امامت امام علی
علیه السلام این آیه را تلاوت کرد، و لقد اوحى اليك و الى الذين من قبلك لئن اشركت
ليحبطن عملك و لتكونن من الخاسرين؛ (647) به تو و همه پیامبران پیشین وحی
شده که اگر مشرک شوی تمام اعمالت تباه می شود و از زیانکاران خواهی بود.
هدف او از خواندن این آیه این بود که به کنایه به آن حضرت در مورد قبول
حکمیت در جنگ صفین اعتراض کند.

امام علیه السلام برای احترام به قرآن، سکوت کرد تا وی آیه را به پایان رسانید،
سپس امام علیه السلام به ادامه قرائت نماز خود بازگشت ولی ابن کوا، کار خود را دو
مرتبه تکرار کرد، باز امام سکوت کرد، و ابن کوا، برای سومین بار آیه را به گونه
ای تلاوت کرد تا به نماز او لطمه ای وارد نشود.

فاصبر ان وعدالله حق و لا يستخفنك الذين لا يوقنون؛ اکنون که چنین است
صبر پیشه کن که وعده خدا حق است و هرگز کسانی که ایمان ندارند تو را
خشمگین نسازند (648).

و این اشاره به مجازات دردناک الهی است که در انتظار مخالفان و منافقان و
افراد بی ایمان می باشد. سرانجام امام سوره نماز خود را تمام کرد و به رکوع
رفت. (649)

مظهر کل، فاتح خیبر، امیرالمؤمنین بندگی قبرش فخرمن و آبای من (650)

550- لذات دنیا چیست؟

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به عمار یاسر فرمود: ای عمار بر دنیا غم مخور که
تمام لذات دنیا شش چیز است.

مطعوم و مشروب و ملبوس و منکوح و مسموم و مرکب

امام شریفترین طعامها عسل است که فرآورده زنبور می باشد و بهترین
مشمومات مشک است که از خون آهو است و نفیس ترین مرکوبها اسب است
که تمام حیوانات از آن می آشامند و نیکوترین ملبوسات ابریشم است و آن
بافته گرمی است. و منکوحات زنانند و آنها وسیله دفع شهوت هستند پس دنیا
چه زیبایی دارد و چگونه می شود به آن دلبستگی و تفاخر نمود فرمود:
مصیبات دنیا بسیار است و مشاربش تیره و هیچ دوستی را با دوستی خود
برخوردار نکند. (651)

551- شمارش مورچگان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابوذر غفاری می گوید: من با حضرت علی علیه السلام برای انجام کار حضرت، به مقصدی حرکت کردیم تا اینکه به بیابان وسیعی که در آن مورچگان زیاد مانند سیل روان بودند رسیدیم از عظمت این منظره و این سیل مورچه تعجب کردم و گفتم الله اکبر چقدر بزرگ است آن خدایی که شمارش این مورچگان را دارد و از عدد آنها مطلع است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این سخن را مگو. بلکه بگو (جل باریه) چقدر بزرگ است آن خدایی که آن مورچگان را آفریده است. بعد امام ادامه داد: سوگند به آن خدایی که تو را آفریده و صورت بندی کرده است من شمارش آنها را می دانم و نر آنها را از ماده آنها به اذن خدای عز و جل می شناسم.

552- سردار لشکر ضلالت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی در دوران خلافت، حضرت علی علیه السلام در مسجد کوفه با اصحاب خود نشستند. شخصی گفت: خالد ابن عویطه در وادی القری از دنیا رفته است، حضرت فرمود: او نمرده و نخواهد مرد تا اینکه سردار لشکر ضلالت و گمراهی گردد و علمدار او حبیب بن عمار خواهد شد.

جوانی از میان جمعیت عرض کرد: یا امیرالمؤمنین علیه السلام من حبیب بن عمار هستم از دوستان صمیمی و حقیقی شما.

حضرت فرمود: دروغ نگفته ام و نخواهم گفت برآستی می بینم خالد سردار لشکر ضلالت و گمراهی گردیده و تو علمدار او هستی و از این در مسجد (شماره به باب الفیل) وارد می شوید و پرده چشم شما بدر مسجد گرفته و پاره خواهد شد.

سالها از این خبر حضرت علی علیه السلام گذشت. در دوره خلافت یزید، عبیدالله بن زیاد والی کوفه شد. او لشکر فراوانی به جنگ حضرت سیدالشهداء علیه السلام می فرستاد (همان افرادی که از حضرت علی علیه السلام خبر ضلالت خالد و علمداری حبیب بن عمار را شنیده بودند در مسجد کوفه حاضر بودند) که به ناگه صدای هلهله و هیاهوی لشکریان برخاست (چون در آن زمان محل اجتماعات مساجد بود لذا لشکریان برای نمایش قدرت به مسجد می آمدند) دیدند خالد بن عویظه سردار لشکر گمراهی است که قصد کربلا و جنگ با امام حسین علیه السلام را دارد و از همان باب الفیل وارد مسجد شد در حالیکه حبیب بن عمار علمدار او بود، موقع ورود به مسجد پرده پرچم به در مسجد گرفت و پاره شد. ⁽⁶⁵²⁾

فردا که هرکسی به شفیعی زنند دست مائیم ودست ودامن معصوم مرتضی ⁽⁶⁵³⁾

553- علی علیه السلام در شهر بصره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت علی علیه السلام خطبه ای در بصره ایراد فرمود و پس از حمد و ستایش بر خدای عز و جل و صلوات بر پیامبر علیه السلام و آتش فرمود: مدت هر چه دراز باشد باز کوتاه است. گذشته؛ عبرت زندگان است و مرده؛ پند برای شخص زنده است دیروزی که گذشته است برگشت ندارد و فردا هم مورد اعتماد کسی نیست... سپس فرمود: ای پیروان من شکبیا باشید...

ما صبر بر طاعت خدا را آسانتر از صبر بر عذاب خداوند می یابیم، بدانید که شما عمری محدود آرزویی بلند و نفسی چند دارید سرانجام عمر تمام شود و دفتر آرزو بر هم نهاده شود و نفسها به پایان می رسد.

آنگاه اشک از دیدگان مبارک آن حضرت جاری شد و این آیه (11 سوره انفطار) را تلاوت نمود. براستی نگهبانانی بر شما گمارده شده، نویسندگانی گرامی، می دانند که چه می کنید. (654)

554- اسم اعظم خداوند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت علی عليه السلام می فرماید: در شب قبل از جنگ بدر حضرت خضر را در خواب دیدم از او خواستم به من چیزی یاد دهد که به کمک آن بر دشمنان پیروز شوم. خضر گفت: یا هو یا من لا هو الا هو

پس هنگامی که صبح شد جریان خوابم را خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم، حضرت فرمود: ای علی اسم اعظم به تو تعلیم شده است و این جمله در جنگ بدر، ورود زبان من بود... و در جنگ صفین نیز عمار یاسر به حضرت امیر عليه السلام عرض کرد: یا علی عليه السلام این جملاتی که به طور کنایه زیر زبان می گوید چیست؟ پس حضرت فرمود: اسم اعظم خداوند و ستون توحید است، سپس خواند آیه شهد الله انه لا اله الا هو... و آخر سوره الحشر سپس آن حضرت از مرکب خود پایین آمد و چهار رکعت نماز خواند قبل از زوال ظهر. (655)

555- ورود علی به کوفه عليه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چون علی عليه السلام بر اصحاب جمل پیروز شد در روز دوشنبه دوازدهم ماه رجب سال 36 از بصره وارد کوفه شد اشرف مردم و اهل بصره همراهش بودند مردم کوفه همراه قراء و اشرف و بزرگان خود امام را استقبال کردند و وی را به شهر دعوت کردند و عرض نمودند: ای امیرمؤمنان کجا فرود می آیی؟ آیا به

کاخ وارد می شوی؟ حضرت فرمود: به کاروانسرای (رحبه) ⁽⁶⁵⁶⁾ در می آییم. آنگاه به آنجا رفت، سپس از آنجا پیاده به مسجد رفت، بعد دو رکعت نماز خواند و آنگاه به منبر رفت و خدای را سپاس و ستایش کرد و بر پیامبرش ﷺ صلوات فرستاد و گفت:

اما بعد! ای مردم کوفه شما را تا بدانگاه که تبدیل و تغییری نیافته بودید در اسلام فضل و مزیتی بود. من شما را به حق خواندم و پذیرفتید (ولی) به ناروا آغاز کردید و دگرگونه شدید. هلا! به راستی مزیت شما در آنچه میان شما و خداوند می گذرد در (اجرای) احکام و اعطاء است. پس شما برای آن کس که دعوتتان را پذیرفت و به دیتان درآمد نمونه اید. هلا! ترسناکترین چیزی که من بر شما از آن بیم دارم پیروی از هوی که (آدمی را) از حق باز می دارد و درازی آرزو که آخرت را از یاد می برد... پس شما فرزندان آخرت باشید. امروز کردار است و حسابی نه، و فردا حساب است و کرداری ⁽⁶⁵⁷⁾ نیست...

556- اسراف در قتل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مالک بن حبيب فرمانده شرطه و رئیس نیروی نظامی حضرت بود. حضرت در پاسخ حرف او که اجازه قتل مردان کوفی که در حمایت حضرت امیر علیه السلام برنخواستند فرمود:

منزه است خدا، آی مالک، از اندازه در گذشتی و از حد تجاوز کردی و در تندروی غرقه شدی، گفت: یا امیر مؤمنان علیه السلام مقداری سخت گیری در برخی از کارها آدمی را از سازش با دشمنان بی نیاز می سازد.

علی علیه السلام گفت: ای مالک چنین نیست، خداوند حکم خود را داده که قتل نفسی در برابر نفسی است پس چه جای ظلم و ستمکاری! او فرموده است من

قتل مظلوما فقد جعلنا...؛ کسی که مظلوم کشته شود ما بر ولی او حکومت تسلط بر قاتل را دادیم در (مقام انتقام) قتل اسراف نکنند که او از جانب ما مؤید و منصور خواهد بود (658)

و اسراف در قتل آن است که کسی را که هیچ یک از کسان تو را نکشته است بکشی و خداوند (ما را) از آن بازداشته و آن ظلم است. (659)

557- آداب مسافرت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام صادق عليه السلام فرمود: روزی حضرت علی عليه السلام با یکی از کفار اهل ذمه (660) در راه همراه شده بود آن کافر ذمی از حضرت پرسید به کجا می روی؟ حضرت فرمود: به کوفه می روم. مقداری از راه که سپری کردند بر سر دو راهی رسیدند اما امیرالمؤمنین عليه السلام راه کوفه را رها کرد و به دنبال آن کافر رفته و راهی که او می رفت ادامه داد. شخص کافر پرسید: مگر به کوفه نمی رفتی؟ حضرت فرمود: چرا. گفت: راه کوفه از آن طرف بود. حضرت فرمود: می دانم. او گفت: اگر می دانی که راه کوفه از آن طرف است پس چرا همراه من می آیی؟ حضرت فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ما دستور داده که حق دوستی و همراهی را بجای آوریم و همسفر خود را تا مقداری از راه، دوست همراه خود را بدرقه کنیم، آن کافر گفت: آیا واقعا پیغمبر بر شما چنین دستوری داده است؟ حضرت فرمود: آری. کافر گفت: پس به جهت همین اخلاق نیکو و بزرگووارانه است که این همه مردم پیرو او شده اند. کافر این را گفت: و با حضرت به کوفه آمد و چون دریافت که او حضرت علی عليه السلام است مسلمان شد. (661)

558- مادرش کیست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اعراب در زمان پیامبر ﷺ و بعد از، آن حضرت، با نهایت حرص می کوشیدند که بر پسران خانواده ی خود بیفزایند پسری بدنیا آمده بود و دو زن که هر دو آنها در یک خانه بسر می بردند سر نوزاد بدعوا افتادند و هر یک ادعا داشتند که این طفل را او زاییده است و این دیگری است که می خواهد فرزند او را بر باید. علی علیه السلام بر مسند شرع قرار داشت، آن دو زن قنناق بچه را بدست گرفتند و کودک را جلوی امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب بر فرش مسجد خوابانیدند و هر دو به جیغ و داد افتادند و هر دو می گفتند یا علی ع این کوک مال من است و بی آنکه به علی علیه السلام مجال سخن دهند، پشت سر هم برای اثبات دعوی خود منطق و برهان می آوردند. امام علیه السلام همچنان خاموش بود بعد از مدتی که زنها ساکت شدند امام به قنبر فرمود: برخیز شمشیر مرا بیاور. یکی از آن دو زن با هراس و حیرت گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر برای چه.

حضرت فرمود: برای اینکه به یک ضربه این کودک را دو نیم کنم نیمی را به تو و نیم دیگر را به طرف دعوی تو بدهم. آیا برای حل و فصل اختلاف شما این کار بهتر نیست. زن کمی فکر کرد و گفت: من رضا دارم یا علی علیه السلام ولی زدن دیگر فریاد کشید، نه یا امیرالمؤمنین علیه السلام من از حق خود گذشتم و بر این طفل، شمشیر نگذارد که من مادرش نیستم. مادرش همین زن است بچه را به او بدهید. علی علیه السلام تبسمی فرمود و گفت: نه همین تو، مادر این بچه هستی که از حق مادری خود چشم پوشیدی. برخیز فرزندات را به سینه ات بفشار. برخیز که این کودک جگر گوشه تست. (662)

559- جایگاه قیامتی ابوطالب علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام حسین علیه السلام نقل می کند، پدرم علی علیه السلام در رجبه - میدان معروف کوفه - نشسته بود و مردم به گردش حلقه زده بودند مردی برخاست و به علی علیه السلام گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام تو در چنین مقام ارجمندی از ناحیه خداوند هستی، ولی پدرت در آتش دوزخ است؟

امیرمؤمنان فرمود: فض الله فاک، و الذی بعث محمداً بالحق نبیاً لو شفع ابی فک کل مذنب علی وجه الارض لشفعه الله...؛ خدا دهانت را بشکند؛ سوگند به خداوندی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به به حق به پیامبری برانگیخت اگر پدرم از همه گنهکاران زمین شفاعت کند خداوند شفاعت او را می پذیرد.

سپس فرمود: آیا پدرم در آتش است و پسر او تقسیم کننده بهشتیان و دوزخیان است؟ سوگند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نور ابوطالب در روز قیامت نورهای همه خلائق را تحت الشعاع قرار می دهد جز نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام و امامان معصوم از فرزندان. آگاه باشید که نور ابوطالب از نور ما است که خداوند دو هزار سال قبل از آفرینش آدم علیه السلام آن را آفریده است. (663)

560- امیر، امین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عصر خلافت امام علی علیه السلام بود، شبی مقداری اموال از بیت المال را به محضر امام علی علیه السلام آوردند. علی علیه السلام به مأموران حاضر فرمود: این مال را تقسیم کنید و به مستحق برسانید، عرض کردند: شب شده و تاریکی است، تقسیم آن را تقسیم کنید و به مستحق برسانید، عرض کردند: شب شده و تاریکی است، تقسیم آن را تا فردا تأخیر بیندازید. امام علی علیه السلام فرمود: آیا شما قبول می کنید که من تا فردا زنده باشم؟ آنها گفتند: این کار در دست ما نیست. آنگاه

فرمود: بنابراین تأخیر نیندازید. آنگاه شمعی آورده و روشن کردند و همان شب در پرتو روشنی آن شمع به تقسیم اموال پرداختند. (664)

561- بیعت قلبی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در حدیثی چنین آمده است که در اثناء جنگ صفین مردم دسته دسته از اطراف می آمدند و با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرده و به سپاه آن حضرت می پیوستند. روزی حضرت فرمود: که امروز صد نفر می آیند و با من بیعت می کنند. نود و نه نفر آمدند و روز بلند شد و وقت آن رسید که حضرت برای استراحت بروند اما همچنان در آفتاب گرم نشسته و انتظار می کشیدند. ابن عباس می گوید: شبهه ای برای من پدید آمد زیرا تاکنون هر چه آن حضرت فرموده بودند تخلف نپذیرفته بود، حضرت همچنان منتظر بودند که او پس قرنی از راه رسید ظاهراً ابتدا حضرت را نشناخت سؤال کرد و حضرت را به او نشان دادند وقتی به خدمت آن حضرت رسید فرمودند برای چه آماده ای؟ عرض کرد: برای اینکه با شما بیعت کنم. فرمود به چه بیعت کنی؟ عرض کرد، بمهجتی یعنی با سویدای قلب خود، آنگاه با دوست خود با آن حضرت بیعت کرد و این امر منحصر و مختص به خود او بود زیرا باقی مردم با یک دست بیعت می کردند و سپس آن بزرگوار با دو شمشیر یکی در دست راست و دیگری در دست چپ جهاد کرد تا شهید شد دیگران سپر را به دست چپ می گرفتند تا خود را حفظ کنند اما این بزرگوار تمام همش علی علیه السلام بود و از خود در جنگ خبری نداشت.

562- فرمانده دانا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عدی بن حاتم می گوید: در جنگ صفین از حضرت علی علیه السلام شنیدم که با صدای بلند فرمود: سوگند به خدا حتما معاویه و اصحابش را به قتل می رسانم. ولی در آخر گفتارش آهسته فرمود: انشاءالله، من نزدیک آن حضرت بودم به آن حضرت عرض کردم ای امیرمؤمنان علیه السلام تو سوگند یاد کردی که معاویه و یارانش را می کشی، ولی آهسته گفתי ان شاء الله. علی علیه السلام فرمود: (ان الحرب خدعه) البته جنگ یک نوع خدعه است؛ من در نزد مؤمنان دروغ نمی گویم خواستم یارانم را بر دشمنان بشورانم و روحیه بدهم.

بدان که وقتی خداوند موسی علیه السلام را همراه با برادرش به سوی فرعون فرستاد؛ فرمود: ای موسی و هارون نزد فرعون طاغی بروید با نرمش با او سخن بگویید شاید متذکر شود و یا از خدا بترسد ⁽⁶⁶⁵⁾

با اینکه خداوند می دانست که فرعون نه متذکر می شود و نه از خدا می ترسد ولی این فرمان خدا از این رو بود که موسی را برای رفتن نزد فرعون آماده؛ و تشجیع بیشتری کرده باشد. ⁽⁶⁶⁶⁾

563- نفرین علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شب جمعه و شب نوزدهم ماه رمضان سال 40 هجرت، آخرین شب عمر امام علی علیه السلام بود، امام حسن علیه السلام می گوید: همراه پدرم علی علیه السلام به سوی مسجد رهسپار شدیم پدرم به من فرمود: پسرم امشب لحظه ای چرت مرا فرا گرفت در هماندم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر من آشکار شد. عرض کردم: ای رسول خدا چیست این مصائبی که از ناحیه امت تو، به من رسیده است؟ آنها به راه عداوت و انحراف افتاده اند.

رسول اکرم ﷺ به من فرمود: ادع علیهم؛ آنها را نفرین کن. من آن شب در مورد این امت (منحرف) چنین نفرین کردم:

الله ابدلنی بهم خیرا منهم و ایدلهم بی من هو شر منی؛ خدایا به عوض آنها، دیدار و همنشین با خوبان را، نصیب من گردان و به عوض من، بدان را بر آنها مسلط کن. (667)

سحرگاه همان شب نفرین امام علی علیه السلام به استجابت رسید.

564- نهی از گریه کردن بر شهید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جنگ صفین بزرگترین جنگ دوره خلافت امام علی ع بود در این جنگ بسیاری از سپاه علی علیه السلام به شهادت رسیدند بعد از اتمام جنگ که علی علیه السلام از جبهه به سوی کوفه می آمد از کنار خانه های قبیله شبا، می گذشت حضرت شنید که گریه زنهای آن قبیله برای شهیدانشان بلند است، در این هنگام یکی از سران این قبیله بنام حرب بن شرحبیل به حضور علی علیه السلام آمد آن حضرت به او فرمود: چنانکه دریافته ام زنان شما بر شما چیره شده اند آیا آنها را از این شیون و گریه نهی نمی کنید و باز نمی دارید. (668)

565- روباهی در چنگ شیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معروف است که در جنگ صفین عمر و عاص (دومین نفر از حکمت معاویه که حيله گری ناپاک بود) به میدان جنگ آمد، امام علی علیه السلام به او حمله کرد او خود را سخت در تنگنا دید لذا پا به فرار گذاشت ولی مشاهده کرد که علی علیه السلام مثل برق توفنده به سوی او می آید، خود را به زمین انداخت و یک پای خود را بلند کرد و عورتش کشف شد، علی علیه السلام از او رو برگرداند و او با این

حیله فرار کرد. مدتها از جنگ صفین گذشت، روزی عمر و عاص نزد معاویه آمد معاویه تا او را دید خندید، عمر و عاص گفت: چرا می خندی؟ معاویه گفت: به یاد شمشیر پسر ابوطالب عَلِيٍّ افتادم که در بالای سر تو قرار گرفته بود، تو با حیله آنچنانی از دست او گریختی. عمر و عاص گفت: ای معاویه آیا مرا سرزنش و مسخره می کنی؟ بلکه عجیب تر از این روزی بود که علی عَلِيٍّ تو را به مبارزه طلبید تو رنگ باختی و تعادل خود را از دست دادی و حنجره ات باد کرد، سوگند به خدا اگر به میدان علی عَلِيٍّ می رفتی گوشه‌ای از شدت درد می سوخت و فرزندان یتیم می شدند و سلطنتت فرو می پاشید آنگاه اشعاری خواند. معاویه گفت: آرام باش و ادامه نده. عمر و عاص گفت: خودت باعث شدی که من این مطالب را بگویم. (669)

566- غذای حاکم ممالک اسلامی!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عقبه بن علقمه روایت کرده که بر علی عَلِيٍّ وارد شدم، پیش رویش دوغ ترشی نهاده بود که ترشی و پر آبی آن آزارم می داد. عرض کردم: آیا از این دوغ میل میل می کنید. امام فرمود: ای ابالخبوب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دیدم که که از این بدتر می خورد و از لباس من خشن تر می پوشید من بیم آن دارم اگر کاری که او انجام می داده انجام ندهم به او ملحق نشوم. (670)

567- چقدر فاصله اینها کم است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی امیرمؤمنان علی عَلِيٍّ از میدان جنگ صفین به سوی کوفه می آمد نزدیکی کوفه کنار جاده قبرستان کوفه قرار داشت. آن حضرت در آنجا توقف

کرد و ضمن سخنانی اشاره ای نیز به قبرستان نمود و فرمود هذه كفات الاموات؛ اینجا منازل و محل سکونت مردگان است سپس به خاکهای کوفه نگریست و اشاره کرد و فرمود: هذه كفات الحياه؛ اینجا خانه ها و محل سکونت زندگان است.

شاید منظور حضرت این بوده که فاصله بین زندگی و مردم و محل سکونت مرده ها با زنده ها چندان فاصله ای ندارد بلکه شاید مردم عبرت گیرند. (671)

568- تروریست نادم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اصبغ بن نباته می گوید: صبح زودی به همراه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نماز خواندم، سپس ناگهان دیدم مردی وارد شد که معلوم بود مسافر است، به حضور علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رسید. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به او فرمود: از کجا می آیی؟ عرض کرد: از شام. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: برای کاری به اینجا آمده ای آن را خودت می گویی یا من بگویم. او عرض کرد: ای امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ خودت بفرما. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: در شام معاویه اعلام کرد هر کسی برود و علی را بکشد ده هزار دینار به او جایزه می دهم. شخصی حاضر شد تا این کار را به انجام رساند لیکن وقتی به خانه اش رفت پشیمان شد و با خود گفت من پسر عموی رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ و پدر فرزندان رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ را نخواهم کشت. روز دیگر معاویه ده هزار دینار بر رقم قبلی افزود و اعلام کرد هر کس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بکشد 20 هزار دینار جایزه دارد مرد دیگری این کار را قبول کرد ولی او نیز در عاقبت کار خود فکر کرد و پشیمان شد. روز بعد معاویه سی هزار دینار جایزه قرار داد و تو بخاطر این جایزه این کار را قبول کردی و اینک خود را به قصد کشتن من به اینجا آمده ای و تو از فامیل حمیر هستی. شخص تروریست به این مطلب اقرار کرد. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

به او فرمود: اکنون چه تصمیم داری؟ او گفت: پشیمان شدم و اکنون می خواهم به شام برگردم. حضرت به غلامش قنبر فرمود: وسایل سفر او را تکمیل کند و آب و غذا به او بدهد و او را روانه شام کند آن مرد با کمال شرمندگی به سوی شام برگشت. (672)

569- محمد حنفیه یا حیدر ثانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جنگ صفین بود درگیری شدید بین سپاه علی علیه السلام با سپاه معاویه جریان داشت یکی از قهرمانان سپاه معاویه به نام کریب (673) به میدان تاخت و چند نفر از سپاه علی علیه السلام را به شهادت رسانید. حضرت علی علیه السلام وقتی که آن منظره را دید طاقت نیاورد و مانند برق به سوی میدان رفت و با یک ضربه کریب را از اسب بر زمین انداخت و او را به هلاکت رساند، آنگاه امام علی علیه السلام به پایگاه خود بازگشت و چون می دانست شجاعان دیگری از سپاه دشمن برای انتقام خون کریب به میدان می آیند به پسرش محمد حنفیه فرمود: برو در میدان مراقب دشمن باش و بجای من بایست، محمد حنفیه که در شجاعت حیدر ثانی بود به میدان تاخت هفت نفر از شجاعان دشمن یکی پس از دیگری برای خون خواهی خون کریب به میدان تاختند، همه آنها را به خاک هلاکت افکند. (674)

570 - توانمردی شیرزرد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

معاویه در دوران خلافت علی علیه السلام در شام حکومت می کرد و خود را برای جنگ صفین آماده می کرد. در سال 36 قمری قبل از جنگ نامه های متعددی بین علی علیه السلام و معاویه رد و بدل شد. روزی یکی از آزاد مردان بنام اسود بن عرفجه در مجلس معاویه فریاد زد: ای معاویه ای چیت که هر روز نقشه ریزی

می کنی؟ گاهی نامه می نویسی گاهی مردم را با نامه هایت می فریبی، گاه شرحبیل (یکی از سران) را برای تحریک مردم ماءمور می کنی. بدانکه این کارها سودی به حال تو ندارد آنگاه شعری خواند.

فاحذر اليوم صولة الاسد الودر اذا جاء في رجال الهيجاء
امروز بر حذر باش از توانمردی شیر زرد، آن هنگام که با دلاور مردان میدان
کارزار فرا رسد. با شنیدن این شعر آتش خشم معاویه زبانه کشید و فریاد زد ای
پسر عرفجه! این شیر زرد که ما را از آن می ترسانی کیست؟ اسود گفت: مگر او
را نمی شناسی او علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام است که برادر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پسر
عمو و شوهر دختر او، و پدر هر دو فرزند او، وصی و وارث علم او است، همان
کس که در جنگ بدر عموی تو، عتبه و دایمی تو ولید و عموی مادر تو شیبیه و
برادر تو حنظله را با شمشیرش به دوزخ فرستاد (مادر معاویه هند جگرخوار
بود که عتبه پدرش بود ولید برادر هند و شیبیه عموی هند بودند) معاویه عصبانی
شود و دستور داد او را دستگیر کنند ولی شرحبیل به معاویه گفت: دستور بده
عرفجه را آزاد کنند چرا که او مرد فاضل و بزرگی است اگر او را آزاد نکنی من
بیعتم را با تو قطع می کنم، معاویه دید دستگیری عرفجه گران تمام می شود او
را آزاد کرد. (675)

571- همسفره فقیران

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در کتاب تبصرة العوام، از دو تن بنام اسود و علقمه روایت شده است، که
روزی به خدمت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام شرفیاب شدم در پیش روی آن حضرت
ظرفی از لیف خرما بود که یکی دو گرده نان جو سبوس دار در آن دیده می شد
و امام آن را با زانوی خود می شکست و با نمک ریزی، تناول می فرمود: به

خدمتکار سیاهی که فضا نام داشت گفتیم مگر سبوس این آرد را نگرفته ای؟
گفت: توقع دارید برای آنکه نان بر امیرالمؤمنین علیه السلام گوارا گردد من خویش را
به ورز و وبال گرفتار سازم؟! امام تبسم کرد و گفت: من خود دستور داده ام که
سبوس این نان گرفته نشود، عرضه داشتیم به چه منظور چنین فرموده اید؟
گفت: این کار را سزاوارتر دیدم برای آنکه نفس خویش را خفت و خواری دهم
و نیز برای آنکه اهل ایمان به من تاسی کنند و من هم در خوراک همانند دیگر
یاران باشم. ⁽⁶⁷⁶⁾

572- بزرگترین مربی بشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گویند: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام با لباسی وصله دار در جمع مردم حاضر شد،
کسی آن حضرت را در این مورد سرزنش کرد. امام فرمود: (یخشی القلب بلبسه
و یقتدی المومن بی؛ یعنی: قلب با پوشیدن این جامه به فروتنی و خشوع می
افتد و در عین حال مؤمنان نیز به من تاسی خواهند کرد. ⁽⁶⁷⁷⁾
تا هست علی امام عالیست در مملکت دوکون والیست ⁽⁶⁷⁸⁾

573- پیراهن وصله ای

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام می فرماید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دنیا را بدرود گفت، و کسی بود که
طی شصت و سه سال زندگی خشتی بر خشت دیگر نگذاشته بود و ما هم به
دنبال وی راه می پوییم ما هم هدف او را همی می جوئیم:
والله لقد رقت مدرعتی هذه حتی استحیت من راقعها

آنقدر بر این جبهه (لباس) که به تن دارم وصله دوخته ام، که از وصله کاریش شرم دارم، به من می گویند جبهه ای از نو بدست آور، زیرا این جبهه سراسرش وصله ای است دیگر پوشیدنی نیست ولی من بدو چنین پاسخ داده ام. بگذار این شب تیره به پایان رسد تا در روشنایی روز، قلب های روشن از دل های تیره آشکار شود. (679)

574- رشوه برای علی علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اشع بن قیس برای پیروزی بر طرف دعوای خود در محکمه عدل علی علیه السلام متوسل به رشوه شد و شبانه ظرفی پر از حلوی لذیذ به در خانه علی علیه السلام آورد و نام آن را هدیه گذاشت. علی علیه السلام بر آشفت و فرمود: سوگواران بر عزایت اشک بریزند آیا با این عنوان آمده ای که مرا فریب دهی و از آئین حق بازداری؟ به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانها است به من بدهند که پوست جوی از دهان مورچه ای به ظلم بگیرم هرگز این کار را نخواهم کرد، دنیای شما از برگ جویده ای در دهان ملخ برای من کم ارزش تر است علی را با نعمتهای فانی و لذتهای زودگذر چه کار... (680)

575- اخلاق حکومتداری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی علیه السلام در زمان تصدی خلافت خود روزی به همراه اصحاب خود از کوچه ای می گذشتند، پیر مرد مسیحی را دیدند که مشغول گدایی است. حضرت پرسیدند: این واقعه ناگوار و ناپسند چیست؟ در پاسخ عرض کردند: یا علی علیه السلام این مرد نصرانی است. قالوا: یا امیرالمؤمنین علیه السلام نصرانی. امام فرمود: هنگام جوانی؛ او را به کار گرفتید ولی در هنگام ناتوانی او را رها نمودید. سپس

دستور دادند که او را از بیت المال مسلمین اداره کنند. ⁽⁶⁸¹⁾ فقال عَلَيْهِ السَّلَامُ استعملتوه حتی اذا کبر و عجز منعموه انفقوا علیه من بیت المال

لذا این روش علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود که مسیحیان اردن در وقت ورود لشکریان اسلام به آن سرزمین به فرمانده لشکر اسلام می نویسند: شما مسلمانان در نزد ما از رومی ها محبوب ترید گر چه ما با آنان هم مذهبیم ولی شما نسبت به ما با وفاتر و رؤوف تر و عادل ترید، رومیان بر ما حکومت کردند ولی اموال و خانه های ما را از ما غاصبانه گرفتند. ⁽⁶⁸²⁾

دیباچه ی مروت و دیوان معرفت لشکر کش فتوت و سردار اتقیا ⁽⁶⁸³⁾

576- عبور امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از کنار کاخ مدائن ⁽⁶⁸⁴⁾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ به قصد سرزمین صفین برای مبارزه با فرماندهان ظلم و جنایت کار معاویه از کنار این ایوان گذشت و بقایای عظیم حکومت ساسانیان را مشاهده کرد یکی از همراهان امام از روی عبرت این شعر را خواند:
جرت الریاح علی رسوم دیارهم فکانهم کانوا علی ميعاد
یعنی: باد بر ویرانه های خانه هایشان می وزد گویا آنها فقط چند روزی نوبت داشتند که در این تالار بنشینند و گذاشتند و گذشتند.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: چرا این آیات را نخواندی کم ترکوا من جنات... ⁽⁶⁸⁵⁾.

چه بسیار باغها و چشمه سارها و کشتزارها و جایگاهی ارجمند و نعمتی که در آن شادمان بودند، بجا گذاشتند این چنین است رسم روزگار که ما آنها را به قومی دیگر میراث دادیم، آنگاه آسمان و زمین بر آنها نگریست و از مهلت دادگان نبودند

سپس امام فرمود: براستی اینها وارث ملک پیشینیان بودند ولی طولی نکشید که دیگران وارث آنها شدند، نعمت های الهی را سپاسگزار نکردند، در حال معصیت، دنیا از آنان ربوده شد، ای مردم کفران نعمت نکنید تا مبادا بر شما نعمت (و بلا) فرود آید. (686)

577- اعتکاف امام علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در ایام اعتکاف علی علیه السلام در مسجد کوفه معتکف بود. هنگام افطار عربی نزد آن حضرت آمد. امام علیه السلام از انبان نان جو کوبیده شده خود را در آورد و مقداری به عرب داد. آن مرد عرب آن را نخورده و به گوشه عمامه اش بست و به طرف خانه امام حسن و امام حسین علیهما السلام حرکت کرد و بعد از آنکه وارد شد با آنها هم غذا شد و عرض کرد: مردی را در مسجد غریب دیدم که جز این کوبیده نان جو چیزی نداشت. دلم برای او سوخت می خواهم کمی از این غذای شما را برای او ببرم تا او هم میل کند.

حسنین علیهما السلام به گریه افتادند و گفتند: او پدر ما امیرالمؤمنین علیه السلام است که به این ریاضت با نفس خود مجاهدت می کند. (687)

لذا امام باقر علیه السلام می فرماید: به خدا سوگند جدم چنان بود که مانند بندگان غذا می خورد و بر زمین می نشست... و در مدت خلافتش آجری روی آجر نگذاشت و طلا و نقره ای نیندوخت، به مردم نان گندم و گوشت می خورانید و خود نان جو با سرگه می خورد و هرگاه با دو کار خدا پسندانه رودررو می شد، سخت ترین آنها را انتخاب می کرد و هزار بنده را با دسترنج و دستمزد کار خود آزاد کرد در حالیکه دستش خاک آلود و صورتش غرق بود و خود حضرت می فرماید:

من در خوراک و پوشاک بدانگونه ام که اگر فقیرترین مردم مرا ببینند می تواند در برابر فقر و فاقه خود صبور و شکیبیا باشد زیرا وقتی امام خود را چنین ببیند از وضع حال خود راضی می شود.

آن شیر دلاور که برای طمع نفس برخوان جهان پنجه نیالود علی بود⁽⁶⁸⁸⁾

578- امیر عدالت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فریاد مردی را شنید که مردم را به کمک خود می خواند. آن حضرت خود را به او رساند و مشاهده کرد دو نفر در حال نزاع هستند. حضرت آنها را از هم جدا کرد، بعد یکی از آنان گفت: من لباسی به این مرد فروخته ام و شرط کرده ام که از فلان قسم پول مرا بدهد ولی او پول دیگری داده است، اکنون به او می گویم پول را عوض کن او اطاعت نمی کند. علاوه بر این چند سیلی هم به من زده است. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به آن مرد فرمود: پول را عوض کن و آنچه شرط کرده اید بده. آنگاه حضرت به آن مردی که سیلی خورده بود فرمود: آیا شاهی داری که گواهی دهند تو سیلی خورده ای. او عرض کرد: بلی، آنگاه گواهان نیز گواهی دادند.

آن حضرت به سیلی زننده فرمود: بنشین او هم نشست بعد به آن مرد فرمود: سیلی هائی که به تو زده قصاص کن و به او بزن. او گفت من او را بخشیدم علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بخشش او را پذیرفت ولی خود حضرت نه سیلی به آن مرد زد و فرمود: این هم حق حاکم⁽⁶⁸⁹⁾

دست حق از پرده گردید آشکارا تا علی دستش برون از آستین شد⁽⁶⁹⁰⁾

579- غفلت تاکی؟! !!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی امام علی علیه السلام به بازار بصره آمد و مردم را دید آنچه را سرگرم خرید و فروشند که گویی خود را از یاد برده و از هدف انسانی به کلی غافل شده اند با مشاهده این منظره حضرت آنچنان متاثر شد که بشدت گریست. سپس فرمود: ای بندگان دنیا و ای کارگزاران اهل دنیا. شما که روزها سرگرم معامله و سوگند خوردید و شبها با بیخبری در خواب آرمیده اید و بین روز و شب، از آخرت و حساب و کتاب آن غافلید، پس چه وقت خود را برای سفری که در پیش دارید مجهز می کنید و برای آن توشه بر می دارید و در چه زمان به روز قیامت می اندیشید و به فکر معاد می افتید. ⁽⁶⁹¹⁾

(در زمان آن حضرت بود که در بصره نه دستور آن حضرت سکه های اسلامی برای اولین بار زده شد و در بازار مورد استفاده مردم قرار می گرفت). ⁽⁶⁹²⁾

580- امام علیه السلام پدر یتیمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از حبیب بن ثابت نقل شده که مقداری عسل و انجیر از منطقه ای بنام همدان و حلوان، که اکثر درختان آنجا انجیر است برای حضرت علی علیه السلام آوردند. امیرالمؤمنین علیه السلام به ماءموران دستور داد که فرزندان یتیم را حاضر کنند. آنها آمدند و حضرت اجازه داد که خود آنها به سر ظرف های عسل بروند و بخورند و با انگشتان خود آنرا بلیسند. اما به دیگران با ظرف عسل بطور مساوی بین آنها تقسیم می نمود. به حضرت اعتراض کردند که چرا اجازه می دهید یتیمان با انگشتان خود از سر ظرف ها بخورند؟ حضرت فرمود: امام پدر یتیمان است و باید به عنوان پدر به فرزندان خود اجازه چنین کاری را بدهد تا آنان احساس یتیمی نکنند ⁽⁶⁹³⁾

581- علی علیه السلام و ابن ملجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت علی علیه السلام در عین حالی که از نقشه خائنانه ابن ملجم خبر داشت، اما هیچ گونه اقدامی علیه وی انجام نداد. اصحاب علی علیه السلام که از توطئه ابن ملجم بیم داشتند به حضرت عرض کردند: شما که ابن ملجم را می شناسید و به ما خبر داده اید که او قاتل شما خواهد بود چرا او را نمی کشید؟ حضرت فرمود: او هنوز دست به کاری نزده است که من او را بکشم؟! روزی علی علیه السلام در ماه رمضان، بر فراز منبر از شهادت خود در این ماه خبر داد. ابن ملجم که در مجلس حاضر بود پس از سخنان اما نزد حضرت آمد و گفت: دست چپ و راست من با من است: دستور بده تا دستهای مرا قطع کنند و یا فرمان بده تا مرا گردن بزنند. حضرت فرمود: چگونه تو را بکشم در حالیکه هنوز جرمی مرتکب نشده ای، لذا بعد از ضربت خوردن امام در مسجد کوفه، ابن ملجم را خدمت حضرت آوردند. حضرت فرمود: من آن همه به تو نیکی کردم در حال که می دانستم تو قاتل من هستی ولی خواستم حجت خدا را بر تو تمام کنم و در آن لحظه هم حضرت دستور داد با او رفتاری نیکو داشته باشند. (694)

582- اطاعت امام یا دعوت دشمن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در روز صفین یکی از بنی هاشم و از یاران علی علیه السلام از فامیلهای علی علیه السلام بنام عباس بن ابی ربیع ایستاده بود در میدان و در زاویه ای از لشکر، ناقل ماجرا عبدالعرز است، ناگهان یک مرد شامی از لشکر شام از طرف دشمن آمد، بنام قراربن ادهم و درخواست جنگ کرد، عباس گفت: می آیم بشرط اینکه از اسب خود پایین بیایی، هر دو پایین آمدند هر دو اشتها به شجاعت داشتند و

همه حواس های دو لشکر متوجه این دو نفر شد شروع به پیکار کردند لیکن هیچ کدام نتوانستند ضربه ای به یکدیگر بزنند عبدالعرز می گوید: پشت عباس بودم عباس یک وقت متوجه سوراخ زیر زره قرار بن ادهم شد و دست انداخت و زره او را پاره کرد و با نیزه ضربه ای به او زد و یک مرتبه تکبیر از مردم عراق بلند شد و یک اضطراب خاصی به لشکر کفر وارد شد و عباس سر او را جدا کرد عبدالعرز می گوید: دیدم پشت سرم یکی دارد آیه قرآن می خواند دیدم علی علیه السلام است از من سؤال کرد چه کسی بود که جنگیدید؟ گفتم عباس بود. فرمودند: بگو باید رفتم گفتم آمد خدمت آقا: دیدم علی علیه السلام غضب کرد، که چرا تو بدون اجازه من به جنگ رفتی مگر نگفتم به میدان نروید. عباس گفت: آقا مرا خواند به جنگ نمی شد نروم به میدان.

امام فرمودند: اطاعت امام تو واجب تر است تا اطاعت از آن مرد شامی، بعد غضب آقا فروکش کرد آنگاه امام به آسمان سربلند کرد و گفت: خدایا من از عباس گذشتم تو نی از او بگذر، معاویه وقتی فهمید که این قتل انجام شده خیلی ناراحت شد و گفت هر کس برود عباس بن ابی ربیع را بکشد صد ظرف طلا و صد حوله می دهم و... و... دو مرد از قبیله بنی لوخت از قابلان لشکر شام و شجاعان لشکر، گفتند: ما او را خواهیم کشت، آمدند میدان و عباس را صدا زدند برای جنگ. عباس گفت: من از طرف آقا امیرالمؤمنین اجازه جنگ ندارم اگر امام اجازه بدهد می آیم، او رفت خدمت امام و گفت: مرا به جنگ طلب کردند حضرت فرمودند: معاویه نمی خواهد از بنی هاشم کسی روی زمین باشد، می گویند قد و حجم بدن عباس مثل علی علیه السلام بود و علی علیه السلام لباس عباس را گرفت و خود شمشیر و اسب او را گرفت و رفت به میدان آنها، از علی

عَلِيٍّ سَأَلَ كَرْدَنْد بَه تَمَسْخَر كَه اميرت اجازَه جَنگيدَن داد، عَلِيٌّ عَلِيٍّ فورا يَك
 آيَه خواند: (خداوند به كسانِي كَه مورد ظلم قرار گرفتند اذان جنگ داد.)
 عَلِيٌّ عَلِيٍّ جَنگ كَرَد و آنها را كشت و برگشت و لباسها را با عباس عوض
 كَرَد، خبر به معاويه رسيد: معاويه گفت: لَج بازي من باعث شد اين دو نفر نيز
 كشته شوند وای بر من، عمرو عاص گفت: وای بر آنها كه كشته شدند، معاويه
 گفت: زمان شوخي نيست عمرو عاص گفت: شوخي نَمِي كَنَم راست مِي گويم.
 (695)

583- ايرانيان حاکم می شوند و...

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزي اميرالمؤمنين عَلِيٌّ عَلِيٍّ بر فراز منبر مشغول موعظه مردم بود در آن
 حال مردی نزد حضرت رسيد و آهسته در گوش امام مطلبي را گفت كه آثار
 خشم در صورت آن حضرت پديدار شد، آنگاه حضرت سكوت كَرَد.
 ناگاه اشعث بن قيس از سر و كله مردم بالا رفت و با سرعت خود را نزديك
 منبر امام رساند و عرض كَرَد: يا عَلِيٌّ عَلِيٍّ اين سرخرها (ايرانيان) در مقابل
 روي شما بر ما چيره و غالب شدند ولي شما از آنها جلوگيري نَمِي كنيد.
 صعصعة بن صوحان كه يكي از ياران باوفاي امام بود با شنيدن اين اهانت
 دست به پشت اشعث زد و گفت: (انا لله و انا اليه راجعون).
 ... امام عَلِيٍّ عَلِيٍّ در حاليكه از گفتار اشعث سخت عصباني شده بود به موعظه
 مردم ادامه داد و فرمود:

اين شكَم كنده ها خودشان روزها در بستر نرم استراحت مِي كنند و آنان
 (ايرانيان) روزي هاي گرم بخاطر خدا فعاليت مِي نمايند و عربها از من مِي
 خواهند كه آنها (ايرانيان) را از خود طرد و دور كنم، تا از ستمكاران باشم.
 سوگند به ايزد متعال كه دانه را شكافته و آدمي را آفريده از پيغمبر اكرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

شنیدم که می فرمود: **والله لضربنکم علی الدین عودا کما ضربتمو هم علیه بد؛** بخدا سوگند همچنانکه در آغاز، شما پیروز و حاکم بر ایرانیان می شوید. در آینده ایرانیان نیز حاکم و بر شما و غالب گردند و شما را سرکوب خواهند نمود.
(696)

584- رعایت حقوق غلامان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام باقر علیه السلام فرمود: که حضرت علی علیه السلام در ایام خلافت با غلام خود قنبر برای معامله به بازار بزازها، آمد به مرد کاسبی فرمود دو لباس داری به من بفروشی؟ مرد کاسب عرض کرد: بلی! ای پیشوای مسلمین جنسی را که احتیاج داری نزد من موجود است. حضرت وقتی متوجه شد که مرد کاسب او را شناخته و به عنوان امیرالمؤمنین علیه السلام خطابش کرده است با او معامله نکرد و از در دکان او گذشت و در مقابل بزاز دیگری که جوانتر بود توقف کرد و دو لباس از او خرید یکی را به سه درهم و دیگری را به دو درهم. پس به قنبر فرمود: پیراهن سه درهمی را تو بردار. قنبر عرض کرد: مولای من، شایسته تر آن است که شما لباس سه درهمی را بپوشید زیرا منبر می روی و با مردم سخن می گویی و باید لباس شما بهتر باشد. حضرت فرمود: تو جوانی و مانند سایر جوانان به تجمل و زیبایی رغبت بسیاری داری به علاوه من از خدای خود حیا می کنم که لباسم از تو بهتر باشد زیرا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: به آنان همان لباسی را بپوشانید که خود می پوشید و همان غذا را بخورانید که خود می خورید. ⁽⁶⁹⁷⁾ لذا وقتی آن حضرت دو پیراهن می خرید یکی را که بهتر بود به قنبر مستخدم خود می داد و پیراهن دیگر را که آستینش بلند بود برای خود بر می داشت و زیادی آستین آن را پاره می کرد و پیراهن آستین پاره را بر تن خود می کرد. ⁽⁶⁹⁸⁾

585- تبعیت از پیامبر ﷺ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یکی از اصحاب حضرت علی علیه السلام بنام سوید ابن غفلة نقل می کند، روزی بعد از ظهر موقع صرف غذا حضور علی علیه السلام شرفیاب شدم دیدم حضرت کنار سفره نشسته و نان خشکی در دست آن حضرت است که سبوسهای جو در آن آشکار بود نزد خدمتگذار آن حضرت رفته و گفتم: یا فضه الاتتقین الله فی هذا الشیخ؟

ای فضه! چرا مراعات حال این پیرمرد را نمی کنید؟ چرا نان از آرد الک نکرده به او می دهید که این اندازه سبوس دارد؟ فضه گفت: خود آن حضرت دستور داده که نانش از آرد الک نکرده باشد، او نقل می کند مجدد حضور حضرت آمدم و سخن فضه را به عرض امام رساندم. معلوم شد علی علیه السلام این روش را نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرا گرفته و فرمود: (بابی و امی من لم ینخل طعام) پدر و مادرم فدای او (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) باد که نانش از آرد الک نکرده بود. (699)

586- مردم مکه و بیعت با امام علی علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مکه شهری بود که مردم آن در پی فتح و غلبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اسلام گرویدند و سابقه اسلام آنها در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کم بود بدین جهت نیروی انقلابی در آن اندک بود، ولی به لحاظ اینکه حرم امن الهی بود، عده ای مکه را به عنوان سکونت خود برگزیدند، بعد از اینکه مردم مدینه و مهاجر و انصار و انقلابیونی که از مصر و کوفه آمده بودند با علی علیه السلام بیعت کردند. حضرت طی نامه هایی از برخی استاندارانی که از طرف عثمان در مناطق مختلف منصوب شده بودند خواست که از مردم بیعت بگیرند البته عده ای از این

استانداران منصب خود را رها کرده و فرار نمودند. حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ طی نامه ای به استاندار مکّه که از طرف عثمان منصوب شده بود و خالد بن عاص نام داشت او را به امارت مکّه ابقا کرد و از او خواست که از مردم بیعت بگیرد. مردم مکّه از بیعت سرباز زدند مخصوصاً اینکه عده ای مخالفان حضرت در مکّه بودند و از طرفی چون در ماه ذی الحجّه با حضرت بیعت شده بود عده ای از مخالفان حضرت به حج رفته و هنوز در مکّه بودند و به شهرهای خود بازنگشته بودند عده ای از کارگزاران عثمان نیز که یقین داشتند حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ به جهت خلافتکاری هایشان آنها را بر کنار خواهد کرد به مکّه گریخته بودند بعد از این که اهل مکّه از بیعت با امام امتناع ورزیدند جوانی از قریش به نام عبدالله ⁽⁷⁰⁰⁾ بن ولید بن زید نامه ای را که حضرت به فرماندار مکّه نوشته بود گرفت آن را جوید و در کنار چاه زمزم انداخت تا مردم نامه امام را لگد کنند البته از این نامه در تاریخ اثری نیست به هر حال همه مردم با حضرت بیعت کردند الا معاویه و مردم شام و اندکی از خواص مردم، بعدها حضرت، خالد بن عاص را که از سوی عثمان والی مکّه شده بود را عزل کرد و ابوقتاده انصاری را به جای او منصوب کرد. ⁽⁷⁰¹⁾

587- غریبی با غریبه ای نشسته؟!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روایت شده هنگامی که امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ و همراهان؛ از دفن بدن مطهر پدرشان به سوی کوفه باز می گشتند کنار ویرانه ای پیرمرد بینوا و نابینایی را دیدند که پریشان بود و خشتی زیر سر نهاده و گریه می کرد از او پرسیدند، تو کیستی؟ و چرا نالان و پریشان هستی؟ او گفت: من غریبی بینوا هستم در اینجا مونس و غمخواری نداریم یکسال است که من در این شهر

هستم هر روز مرد مهربان و غمخواری دلسوز نزد من می آمد و احوال مرا می پرسید و غذا به من می رسانید و مونس مهربانی من بود ولی اکنون سه روز است او نزد من نیامده است و از حال من جویا نشده است. گفتند: آیا نام او را می دانی؟ گفت: نه. گفتند: آیا از او نپرسیدی که نامش چیست؟ گفت: پرسیدم ولی فرمود: تو را با نام من چکار، من برای خدا از تو سرپرستی می کنم. گفتند: ای بینوا! رنگ و شکل او چگونه بود؟ گفت: من نابینایم نمی دانم رنگ و شکل او چگونه بود. گفتند: آیا هیچ نشانی از گفتار و کردار او داری؟ گفت: پیوسته زبان و به ذکر خدا مشغول بود وقتی که او تسبیح و تهلیل می گفت: زمین و زمان و در دو دیوار با او همصدا و همنوا می شدند وقتی که کنار من می نشست می فرمود: مسکین جالس مسکینا: غریب جالس غریبا؛ درمانده ای با درمانده ای نشسته و غریبی همنشین غریبی شده است! حسن و حسین علیهما السلام و محمد حنفیه و عبدالله بن جعفر؛ آن مهربان ناشناخته را شناختند؛ به روی هم نگرستند و گفتند: ای بینوا! این نشانه ها که بر شمردی نشانه های بابای ما امیرمؤمنان علی علیه السلام است. بینوا گفت: پس او چه شده که در این سه روز نزد ما نیامده؟ گفتند: ای غریب بی نوا شخص بدبختی ضربت بر آن حضرت زد و او به دار باقی شتافت و ما هم اکنون از کنار قبر او می آئیم بینوا وقتی که از جریان آگاه شد خروش و ناله جانسوزش بلند گردید، خود را بر زمین می زد و خاک زمین را به روی خود می پاشید و می گفت: مرا چه لیاقت که امیرمؤمنان علیه السلام از من سرپرستی کند؟ چرا او را کشتند؟ حسن و حسین علیهما السلام هر چه او را دلداری می دادند آرام نمی گرفت. آن پیر بی نوا به دامن حسن و حسین علیهما السلام را چسبید و گفت: شما را به جدتان سوگند شما را به روح پدر عالیقدرتان، مرا کنار قبر او ببرید. امام حسن علیه السلام دست راست او و امام حسین علیه السلام دست چپ او را

گرفتند و او را کنار مرقد مطهر علی علیه السلام آوردند، او خود را به روی قبر افکند و در حالی که اشک می ریخت می گفت: خدایا من طاقت فراق این پدر مهربان را ندارم تو را به حق صاحب این قبر جانم را بستان دعای او به استجابت رسید و هماندم جان سپرد امام حسن و امام حسین علیهما السلام از این حادثه جانسوز گریستند و خو شخصا جنازه آن پیرمرد را غسل داده و کفن کردند. نماز بر جنازه او خواندند و او را در حوالی همان روضه پاک به خاک سپرده اند. (702)

588- سهل؛ یاری صادق و همراهی دائمی امام علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سهل بن حنیف کارگزار حضرت علی علیه السلام در شهر مدینه بود. وقتی حضرت برای پیکار صفین آماده می شد حضرت به کارگزاران خود در تمام سرزمین اسلامی خود نامه نوشت و آنان را جملگی به کوفه فرا خواند از جمله آنها سهل بن حنیف بود او همراه قیس بن سعد که از مصر برگشته بود به جانب کوفه رهسپار شد. وقتی آنها به کوفه رسیدند حضرت یاران خود را فرا خوانده بود تا درباره جنگ با معاویه از آنها نظر خواهی کند و از آنان می خواست که نظر خود را اعلام نمایند. هاشم بن عتبّه و عمار بن یاسر و قیس بن سعد نظر موافق خود را به حضرت اعلام نمودند، سپس گروهی از انصار گفتند: فردی از میان شما جواب امیرالمؤمنین علیه السلام را بدهد در اینجا بود که سهل بن حنیف پاسخ مثبت خود را به نمایندگی از انصار به حضرت اعلام کرد در جنگ صفین، سهل فرمانده سواران نیروهای بصره بود. سهل در جنگ صفین شرکت فعال داشت وی همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از جنگ به کوفه برگشت و بعد از بازگشت به کوفه این یار دیرینه و فداکار علی علیه السلام از دنیا رفت. سیدرضی گوید: حضرت، سهل را از دیگران بیشتر دوست می داشت، لذا حضرت فرمود است:

(لو احبني جبل لتهافت) اگر کوهی مرا دوست داشته باشد (تکه تکه شده) فرو ریزد امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: وقتی که سهل از دنیا رفت حضرت علی علیه السلام او را با برداحمر یمنی که منسوب به حبره بود کفن کرد، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: رسول خدا بر جنازه حمزه 70 تکبیر گفت و حضرت علی علیه السلام بر جنازه سهل 25 تکبیر گفت و اینها را به صورت پنج تا پنج تا بر جنازه او خواند، زیرا بعد از هر نماز گروهی می آمدند و می گفتند ای امیرمؤمنان ما به نماز نرسیدیم و حضرت دستور می داد جنازه را به زمین گذاشته بر او نماز می خواند تا اینکه پنج مرتبه جنازه را بر زمین گذاشتند. رحمت خدا بر سهل باد که با افتخار زندگی کرد و در حالی از دنیا رفت که علی علیه السلام از او راضی بود. (703)

589- صدای شیطان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی حسن بصری خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام که کنار شط فرات بود ظرفی را پر از آب نموده و قدری از آن را آشامید و بقیه آن را روی زمین ریخت. عی علیه السلام فرمود: در این کار اسراف نمودی زیرا آب را، بر زمین ریختی و بر روی آب نریختی، حسن بصری از روی اعتراض گفت: شما خون مسلمین را بر زمین می ریزی اسراف نمی کنی، من به این مقدار آب اسراف نمودیم؟ حضرت فرمود: اگر من در ریختن خون مسلمین اسراف می کردم چرا به آنها کمک نکردی و جزء شورشیان با من جنگ نمودی؟ حسن گفت: من آماده جنگ شده بودم لباس و سلاح هم پوشیدیم تا با شامیان همراه شوم همین که از منزل بیرون آمدم هاتفی از آسمان صدا زد! قالت و مقتول در جهنم هستند لذا از تصمیم خود منصرف شدم. حضرت فرمود: راست گفتی او برادرت شیطان بود.

590- نظارت در حکومت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سعید بن قیس همدانی می گوید: یکی از روزها به هنگام شدت گرما که معمولاً کوچه های شهر خلوت می شد و هر کس در زیر سایه بان و یا در خانه خود استراحت می کرد، امیرمؤمنان علی علیه السلام را دیدم که در کنار دیواری ایستاده است بخدمت آن حضرت رسیدم و پس از سلام علت ایستاد ایشان را در این هوای گرم جو یا شدم فرمود:

ما خرجت الا لا مظلوما و اغیث ملهوفا (704)

در این ساعت از محل استراحت بیرون نیامدم مگر برای اینکه مظلومی را یاور و گرفتاری را پناهگاه باشم لذا ابن ابی الحدید در کتاب شرح نهج البلاغه خود می گوید: امیرمؤمنان علی علیه السلام خود این کار را انجام می داده و خانه ای نیز به نام بیت المقصص داشت که مردم شکایت و تقاضاهای خود را به آنجا می بردند.

دیباچه مروت و دیوان معرفت لشکر کش فتوت و سردار اتقیاء
فردا که هرکسی به شفیعی زند دست مائیم ودست ودامن معصوم مرتضی (705)

591- نظارت در حکومت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت علی علیه السلام به هنگام در دست گرفتن حکومت اسلامی بر منبر رفت و پس از ستایش خداوند فرمود:

سوگند به خدا، تا هنگامی که یک نخل در مدینه داشته باشم از بیت المال چیزی بر نمی دارم درست بیندیشید که آیا وقتی من خود از بیت المال مسلمانان به خود سهمی نمی دهم می توانم آن را به شما بدهم؟

در این موقع عقیل برادر حضرت امیر علیه السلام از جا برخاست و گفت: یا علی علیه السلام مرا با سیاه پوستی که در مدینه است برابر می نهد؟
حضرت فرمود: بنشین برادر، مگر جز تو کسی در اینجا نبود که حرف بزند
تو بر آن سیاه پوست هیچ برتری نداری مگر به مزیت در ایمان و یا پرهیزکاری.
(706)

592- شباهتی میان علی علیه السلام و عیسی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیشتر ما داستان زن زناکاری که مردم او را نزد حضرت مسیح علیه السلام آوردند و از او خواستند که به خاطر خطایش سنگسارش کند را شنیده ایم ولی حضرت عیسی علیه السلام به آنها فرمود: هر کس تاکنون هیچ لغزشی از او سر نزده او را سنگسار کند و پس از این خطاب همه سرافکنده رفتند و جز حضرت عیسی علیه السلام و یارانش کسی نماند. اما زنی نیز نزد حضرت علی علیه السلام آمد و اقرار به زنا کرد. حضرت امیر علیه السلام فرمود: که مردم جمع شوند و منادی ندا در داد و مردم جمع شدند، حضرت پس از ستایش و ثنای خداوند سبحان فرمود: من فردا این زن را خواهم آورد و حد شرعی را بر او جاری خواهم ساخت شما نیز به همراه منستی سنگ حاضر شوید. فردای آن روز حضرت زن زنا کار را به میدان آورد و مردم نیز با سنگهای خود گرد هم آمدند. حضرت نیز بر قاطری سوار شد و انگشت بر گوش مبارکش نهاد و با صدایی بلند فرمود: ای مردم خدای بزرگ با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود عهدی کرد و او نیز همان عهد را با من نمود و آن این است که کسی که خود در خور حدی است در اجرای حدی شرکت نکند... پس هر آن کس که بر او حدی مانند حد این زن است حق ندارد بر این زن حد جاری سازد و سنگی بر او افکند تمام مردم جز امام و دو فرزند عزیزش امام حسن و

امام حسین علیه السلام برگشتند چنانکه جز حضرت عیسی و حواریونش مردم همه خجلت زده خود را به کناری کشیدند! (707)

593- انساب حضرت علی علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حسن بصری می گوید: روزی علی علیه السلام بر بالای منبر رفت و فرمود: آیا در میان شما کسی هست که نسب مرا بگوید؟ و الا من خود را به شما معرفی کنم، پس از سکوت جمعیت حضرت فرمود:

نام من زید است و نام پدرم عبدمناف، پسر عامر، فرزند عمرو، فرزند مغیره، پسر زید، فرزند کلاب می باشد. ابن کوا (708) برخاست و گفت: ای عی علیه السلام نسبی برای تو نمی شناسیم جز اینکه تو علی فرزند ابوطالب پسر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب هستی، امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: ای فرو مایه ساکت باش! پدرم مرا زید نامیده، همنام جد خود قصی و نام پدرم عبدمناف است که ابوطالب کنیه اوست و بر اسمش غلبه پیدا کرده و نام عبدالمطلب عامر است که لقب او بر نامش غلبه یافته و اسم هاشم عمرو بوده و لقب بر اسم او مقدم شده و نام عبد مناف، مغیره است که لقب بر نام او مستولی شده و اسم قصی، زید بوده و عرب او را مجمع نامیده است زیرا آنان را از بلد الاقصی در مکه گرد آورده است پس لقبشان بر نامشان غلبه یافت. آنگاه فرمود: عبدالمطلب ده نام داشت از جمله آن عبدالمطلب و شیبیه و عامر است (709)

594- شاه مردان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وقتی در جنگ صفین معاویه آب را بر روی سپاه علی علیه السلام بست و مانع از رسیدن لشگریان آن حضرت به شریعه شد فریاد اصحاب امام بلند شد که یا

علی علیه السلام حیوانات ما تشنه اند، خودمان نیز تشنه ایم. حضرت فرمود: چرا آب نمی دهید به اینها. عرض کردند یا علی علیه السلام شریعه را بر روی ما بسته اند. حضرت فرمود: بروید و شریعه را بگشائید لشگریان رفتند و با نبردی دشمن را از شریعه عقب راندند. حضرت بعد از فتح شریعه متوجه شد که تعدادی از سربازان نیامده اند از آنها خبثت گرفت عرض کردند: یا علی علیه السلام آنها را در شریعه موکل و نگهبان قرار دادیم تا همانطوری که معاویه و سربازانش آب را بر روی ما بستند ما هم به تلافی، شریعه را بر روی آنها ببندیم. حضرت فرمود: برگردید و به آنها بگویید هر چه زودتر شریعه را به حال خود بگذارند که الناس فیها شرع واحد معاویه بد عمل کرد لیکن ما بد نخواهیم کرد. صحنه ای دیگر وقتی حضرت داشت لشکر خود را صف آرایی می کرد متوجه شد که یکی از لشگریان آن حضرت به لشکر معاویه دشنام و بدگویی می نماید به او فرمود: به چه کسی فحش می دهی عرض کرد: یا علی علیه السلام به معاویه و سربازانش. حضرت فرمود: چرا فحش می دهی به آنها. عرض کرد: مگر اینها باطل نیستند. حضرت فرمود: مگر فحش دادن حق است؟! بلی اگر اینها باطلند فحش دادن هم باطل است. (710)

595- صاحب عدالت مطلق رفت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس شهادت حضرت علی علیه السلام یکروز سوده دختر عمار که از قبیله همدان بود بر معاویه وارد شد معاویه خاطره فعالیتهای سوده را که در جنگ صفین در سپاه امام علی علیه السلام از او به یاد داشت، لذا او را سرزنش کرد... آنگاه از او پرسید برای چه اینجا آمده ای؟ سوده گفت: ای معاویه خداوند تو را به واسطه سلب حقوق واجب ما (مردم) بازخواست خواهد کرد، تو پیوسته فرماندارانی

برای ما می فرستی که ما را همچون محصول رسیده درو می کنند اینک این بسربن ارطاة را فرستاده ای که مردان ما را می کشد و اموال ما را می برد... اگر او را عزل کنی چه بهتر و گرنه ما خود قیام خواهیم کرد... معاویه عصبانی شد و گفت: مرا به قبیلہ ی خود می ترسانی تو را با بدترین حالت نزد همان بسر می فرستم تا با تو هر چه می خواهد و می داند انجام دهد. سوده اندکی ساکت شد، آنگاه گفت:

دروود خدا بر آن روان، که در گور خفت و با مگر او عدالت و دادگری به خاک سپرده شد او هم پیمان حق و راستی بود و حق را با هیچ چیز عوض نمی کرد حق و ایمان در او یکجا فراهم آمده بود

معاویه سؤال کرد این چه کسی است که می گویی؟ سوده پاسخ داد حضرت علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام، ای معاویه روزی نزد او رفتم و می خواستم از ماءمور جمع آوری زکات شکایت کنم وقتی رسیدم او به نماز بر می خاست اما تا که مرا دید به نماز نایستاد و با رویی گشاده و مهربانی فرمود: آیا حاجتی داری؟ گفتم: آری و شکایت خود را عرض کردم، آن بزرگوار همچنانکه بر آستانه ی نماز ایستاده بود گریست و آنگاه به عرض کردم، آن بزرگوار همچنانکه بر آستانه ی نماز ایستاده بود گریست و آنگاه به خداوند عرض کرد: خدایا! تو آگاه و شاهد باش که من هرگز فرمان ندادم که او (آن ماءمور) به بندگانت ستم کند و بی درنگ قطعه پوستی در آورد و بعد از نام خدا و آیه ای از قرآن نوشت:

... آنگاه که نامه ام را خواندی، دست و بالت را جمع کن، تا کسی را بفرستم آنها را از تو تحویل بگیرد... آنگاه نامه را به من داد، ای معاویه سوگند به خداوند که نه آن نامه را بست و نه مهر کرد نامه را به آن ماءمور ستمکار دادم و

او معزول گردید و از نزد ما رفت... معاویه پس از شنیدن این ماجرا ناگزیر فرمان داد سوده هر چه می خواهد برای او بنویسد و نظر او را تاءمین کند. (711)

596- تحمل عدالت!!!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نجاشی، شاعر نامی عراق و از اهل یمن و از مردان سرشناس کوفه است که در جنگ صفین از یاران علی علیه السلام بود وی در روز اول ماه مبارک رمضان به تحریک دوستش ابوسمال اسدی به خوردن کباب و نوشیدن شراب سرگرم شدند. به طوری که در حال مستی عربده کشیدند و سر و صدای آنها همسایگان را سخت ناراحت کرد تا اینکه یکی از شیعیان به امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کرد و به امر آن حضرت آنها را حضار کردند. ابوسمال گریخت و در میان خانه های قبیله اسدی پنهان گشت ولی نجاشی دستگیر شد و شبانگاه به دستور آن حضرت زندانی گردید و فردا صبح در برابر مسلمانان و پس از اثبات جرم برهنه اش کردند و هشتاد تازیانه بر بدنش نواختند. سپس بیست تازیانه دیگر به خاطر اینکه حرمت ماه رمضان را شکسته بود بر آن افزودند. نجاشی گفت: هشتاد تازیانه برای میگساری بود بیست ضربه دیگر برای چه؟ علی علیه السلام فرمود: به خاطر اینکه این عمل زشت را در ماه مبارک رمضان مرتکب شدی و احترام ماه خدا را نگاه نداشتی. فامیل و قبیله نجاشی که همه یمنی و از دوستان علی علیه السلام بودند از این پیش آمد سخت ناراحت گشته و در پیروی و تبعیت از آن حضرت دچار سستی و تردید شدند. یکی از آنها به نام طارق بن عبدالله به آن حضرت عرض کرد ما مردم یمن از دوستان و مخلصان با سابقه شما هستیم و انتظار نداشتیم ما را با آنها که با شما دشمنی می کنند به یک چشم نگاه کنی و امروز سابقه دوستی ما را نادیده بگیری و در ملاء عام بین دوست و

دشمن نجاشی، این مرد نامی ما را شلاق بزنی تا نزد دوست و دشمن خوار شویم؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اجرای عدالت و دستور الهی برای گناهکاران سنگین است. مگر من چه کردم؟ آیا جز این است که نجاشی بر معصیت خدا جرات کرده و من به دستور خداوند درباره او حد جاری کردم؟ طارق بن عبدالله از نزد علی علیه السلام بیرون رفت و در راه مالک اشتر را دید مالک که بر خورد طارق را با علی علیه السلام شنیده بود با ناراحتی گفت: ای طارق تو با علی علیه السلام چنین سخن گفتی؟ (او عزت صدورنا و شتت امورنا) طارق گفت: آری. مالک در جواب او گفت: اما به خدا قسم آنچنان نیست که تو گفتی (دلهای ما اندوهناک و امور ما پراکنده گشت) بلکه سینه های ما گشاده و گوشهای ما به فرمان علی علیه السلام است و امور ما هم جامع و هیچ تفرقه وجود ندارد. طارق ناراحت شد و رفت.

ابن ابی الحدید می گوید: نجاشی به اتفاق طارق به خاطر اجرای حق و عدالت علی علیه السلام از کوفه شبانه فرار نمودند و در شام به معاویه پیوستند و چون به شام رسیدند، معاویه نگاهی به طارق کرد و با کلمات توهین آمیزی به علی علیه السلام ناسزا گفت، و در میان جمعی از یارانش و مردم شام به علی علیه السلام دشنام داد. طارق تحمل نکرد و بپاخواست و در حالی که به شمشیر خود تکیه داده بود گفت: ما در خدمت رهبر و امام پرهیزکار و عادل بودیم... ای معاویه فخر مکن و شاد مباش که ما به سوی تو آمدیم و علی علیه السلام را رها کردیم (بلکه ما تحمل عدالت) او را نتوانستیم بکنیم). (712)

597- شریح قاضی غاصب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به شریح ⁽⁷¹³⁾ قاضی کوفه می فرماید: تو بر مقام و منصبی قرار گرفته ای که جز نبی یا وصی نبی و یا شقی، کسی بر آن قرار نمی گیرد. ⁽⁷¹⁴⁾

شریح بر مسند قضاوت نشسته بود او کسی بود که حدود 50 - 60 سال منصب قضاوت را در عهد عمر، عثمان و حضرت امیر علیه السلام و معاویه عهده دار بود. در واقعه عاشورا از طرفدار ابن زیاد شد و مردم را به قایم علیه امام حسین علیه السلام فرا خواند البته او بواسطه تقرب به دستگاه معاویه در زمان علی علیه السلام بر خلاف حکومت اسلامی امام علی علیه السلام فعالیت می کرد. حضرت امیر علیه السلام در دوران حکومت خود هم نتوانست او را عزل کند رجاله ها و جاهلان نگذاشتند و تحت عنوان اینکه شیخین او را نصب کرده اند و شما بر خلاف آنان عمل نکنید او را بر حکومت عدل آن حضرت تحمیل کردند منتها حضرت نمی گذاشتند بر خلاف قانون الهی دادرسی کند.

598- کلامی از قانون وراثت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جنگ جمل که در سال 36 هجری در بصره بین سپاه امام علی علیه السلام و عایشه و طلحه و زبیر واقع شد، علی علیه السلام در یک نقطه از جبهه به فرزندش محمد حنفیه که علمدار لشکر بود فرمود: ای پسر حمله کن؛ از آنجا که لشکر بصره در برابر محمد حنفیه تیراندازی می کردند محمد حنفیه منتظر ماند تا تیراندازی دشمن تمام شود بعد حمله کند بار دیگر حضرت علی علیه السلام خود را به او رساند و فرمود: احمل بین الاسنة از ضربات دشمن مترس و حمله کن، او حمله کرد ولی بر بین تیرهای دشمن توقف نمود، علی علیه السلام از ضعف فرزندش

سخت آزرده شد و نزدیک او آمد و با قبضه شمشیر به دوش وی کوبید و فرمود: فضر به بقائم سيفه و قال ادر کک عرق من امک. با راستای شمشیری به او زد و فرمود: رگی (ارثی) از مادرت بسراغ تو آمده است. (715)

599- پیوستن سرباز دشمن به سپاه علی علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عبدالرحمان بن ابی لیلی می گوید: وقتی آتش جنگ صفین شعله ور شد و بین سپاه علی علیه السلام با سپاه معاویه جنگ درگرفت روزی یک نفر از سپاه دشمن سوار بر اسب به میدان تاخت وقتی که نزدیک سپاه علی علیه السلام شد فریاد زد آیا اویس قرنی در میان شما است؟ گفتیم آری از او چه می خواهی؟ گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: اویس قرنی بهترین تابعین است آنگاه اسبش را به سوی سپاه علی علیه السلام روانه کرد و به سپاه علی علیه السلام پیوست (716)

600- قبرش چون قدرش مخفی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام حسن علیه السلام وقتی از دفن بدن مطهر پدر بزرگوارشان برگشتند به منظور جلوگیری از تخریب یا نبش قبر مطهر حضرت علی علیه السلام توسط بنی امیه و مروانها، سه تابوت تهیه کرد و بر یکی از آن تابوتها نماز خواند تا به عنوان اینکه می خواهند آنرا در خانه دفن کنند ببرند و یک تابوت را فرستاد در خانه جعدة بن هبیره به عنوان اینکه می خواهند آنجا دفن کنند و یک تابوتی را در دالان مسجد گذاشتند به عنوان اینکه می خواهند بدن مطهر امام را در مسجد دفن کنند و در روایتی دیگر دارد که سه تابوت دیگر هم تدارک کرد و یک تابوت را فرستاد بیت المقدس که مردم بگویند جنازه امام را برده اند بیت

المقدس و یک تابوت دیگر را فرستاد مدینه و یک تابوت دیگر را فرستاد مکه و به این شکل محل اصلی قبر مطهر پدر خود را مخفی نمود. حضرت سجاد علیه السلام پس از واقعه کربلا چند مرتبه پنهان به زیارت آمد و به بعضی از خواص مثل ابوحمزه ثمالی قبر امام را نشان داد (صاحب دعای مشهور ابوحمزه) بعد امام باقر علیه السلام از مدینه چند مرتبه به نجف آمد و به اصحاب خاص خود نیز قبر حضرت را نشان داد تا زمان امام صادق علیه السلام که امام به صفوان چند درهم پول داد تا با این پول چند سنگ روی قبر حضرت بگذارد صفوان هم سنگهایی تدارک کرد و دور قبر را کمی مثل تل بالا آورد تا اینکه روزی هارون الرشید وقتی از بغداد رفته بود برای شکار به این صحرا رسید سگهای شکاری خود را به دنبال عده ای آهو رها کرد، هارون دید آهوان به تل خاکی رسیدند و آنجا سر به خاک سائیدند و سگهای او برگشتند آهوان دوباره پس از اینکه از قبر دور شدند هارون دوباره سگها را به سمت آنها رها کرد ولی دوباره همان اتفاق افتاد و حتی برای سومین بار نیز این کار تکرار شد شعبیه و سنی این موضوع را نقل می کند، مورخ مشهور ابن خلکان سنی نیز آنرا نقل کرده است. هارون تعجب کرد که اینجا چه خبر است، هارون پرسید در این محدود اگر آبادی هست پیدا کنید و پیرمردی از آن را حاضر کنید. لشکریان هارون گشتند و پیرمردی را پیدا کردند و پیرمرد گفت: من با پدرم اینجا می آمدیم، پدرم می گفت: که من همراه امام صادق علیه السلام اینجا می آمدم اینجا قبر امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. هارون وضو گرفت و نماز خواند بعد هم صندوقی تهیه کرد و اتاقی بر روی آن قبر شریف بنا کرد تا سال 300 هجری که مرحوم عضدالدوله دیلمی خودش را به نجف رساند و ساختمان مجللی را در آنجا بنا کرد. (717)

601- علی و شکر کتیبه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در جنگ صفین معاویه لشکری بیست و پنج هزار نفری را تدارک دید و در نوع خود در تمام جوانب این مجموعه بیست و پنج هزار نفری را مجهز نمود، با تدارک وسائل و اسلحه و از حیث زره و کلاه خود و کاملترین تمرینات، آنها را جهت نبرد با سپاه امام علی علیه السلام آماده نمود تمامی این لشکر از فرق سر تا پا غیر از دو چشم آنها غرق آهن بود، به شکلی که هیچ جایی جهت نفوذ تیر یا شمشیر در آن نباشد و تمامی آنها را سوار بر اسب کرد تا روحیه لشکر علی علیه السلام را با هیبت این لشکر در ابتدای نبرد تضعیف نماید این لشکر را کتیبه نامید و راهی میدان کرد. لشکریان حضرت امیر علیه السلام وقتی این وضعیت را دیدند جرات مقابله با آنها در خود ندیدند چون وضع جبهه مقابل را می دیدند چگونه است نه جای شمشیر زدن بود نه راه نفوذ، علی علیه السلام از صف لشکریان خود بیرون آمد و لشکر خود را به تذکراتی هشدار داد و آنها را برای نبرد تشجیع نمود آنگاه به آنها فرمود: به شما بگویم این لشکر کتیبه معاویه را در هم خواهیم کوبید کسی حق ندارد از جای خود تکان خورد. آنگاه حضرت ذوالفقار را در دست گرفت و حمله کرد حضرت آنچنان جنگید که تمامی لشکر پا به فرار گذاشتند. علی علیه السلام به تعقیب آنها پرداخت فراریان آنها خود را به خیمه معاویه رساندند معاویه که منتظر بود این لشکر برود و همه لشکر علی علیه السلام را درهم بکوبد و بیاید؛ دید همه شکست خورده با کشته های فراوان برگشته اند. معاویه گفت: ای وای بر شما کی شما را اینطور کرده؟ مگر لشکر علی علیه السلام چند برابر شما بود؟ همه گفتند: معاویه ما که لشکر علی علیه السلام را ندیدیم ولی ما هر وقت نگاه می کردیم می دیدم علی علیه السلام پشت سرماست و با ذوالفقار حمله می کند.

همین قدر بدان که هر که کشته شده به شمشیر علی علیه السلام کشته شده و هر که نیزه خورده به نیزه علی علیه السلام است، هر که تیر خورده، به تیر علی علیه السلام است او گفت: علی علیه السلام که تیر ندارد گفتند و الله ما نمی دانیم چه شده ولی می دیدیم که علی علیه السلام گاهی با تیر حمله می کرد گاهی با نیزه و گاهی با شمشیر و گاهی هم از پشت سر. (718)

602- توجیه در جنگ جمل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جریان جنگ جمل بعضی به بهانه اینکه این جنگ یک نوع برادر کشی و مسلمان کشی است از دفاع می کشیدند و بعضی از مقدس نماهای چند آتشه صریحا امام بر حق، حضرت علی علیه السلام را از اینکه با آشوبگران جمل می جنگد مورد انتقاد قرار می دادند. امام علی علیه السلام آشکارا سپاه جمل را لعنت کرد، یکی از مقدس مآبها به علی علیه السلام گفت: مؤمنین آنها را از لعن خود استثناء کن! حضرت علی علیه السلام قاطعانه به او فرمود: وایلیک ما کان فیهم مؤمن (719)؛ وای بر تو کسی در میان آنها مؤمن نیست.

و در جنگ صفین نیز بعضی با توجیه و حربه مسلمان کشی جایز نیست از یاری علی علیه السلام دست کشیدند.

603- توجیه گر؛ مکار و پاسخ امام علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جریان جنگ صفین که بین سپاه امام علی علیه السلام و سپاه معاویه در گرفت و هجده ماه طول کشید عمار یاسر صحابی بزرگ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جزء سپاه امیرمؤمنان علی علیه السلام بود. مسلمانان همه می دانستند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عمار فرمود: تقتلک الفئة الباغیة؛ گروه ستمگر و متجاوز تو را می کشند.

عمار در جنگ صفین به شهادت رسید و برای آنان که در شک و تردید بودند ثابت شد که معاویه و پیروانش جمعیت ستمگر و یاغی را تشکیل می دهند زیرا آنها عمار یاسر را کشتند، معاویه به غلط اندازی و توجیه گری پرداخت و اعلام کرد که علی عَلَيْهِ السَّلَام عمار یاسر را کشته است زیرا علی عَلَيْهِ السَّلَام او را به میدان جنگ فرستاده و سبب کشتن او شده است و با این توجیه گری گروهی را فریب داد و اغفال کرد وقتی که علی عَلَيْهِ السَّلَام از این توطئه با خبر شد در پاسخ به این غلط اندازی فرمود: اگر سخن معاویه درست باشد پس حضرت حمزه را رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کشته است زیرا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را به میدان فرستاد. عبدالله پسر عمر و عاص همین پاسخ علی عَلَيْهِ السَّلَام را به معاویه گفت: معاویه به قدری خشمگین گردید که به عمر و عاص گفت: فرزند احمق خود را از این مجلس بیرون کن. ⁽⁷²⁰⁾

604- نامه معاویه به علی عَلَيْهِ السَّلَام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معاویه بن ابوسفیان در عصر خلافت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام پس از بروز جنگ صفین برای آن حضرت نامه ای نوشت که در ضمن آن نامه چهار مطلب زیرا را مطرح کرده بود:

1- اینکه سرزمین شام را به من واگذار کن تا رهبری آن را خودم به عهده بگیرم.

2- ادامه جنگ (صفین) موجب خونریزی زیاد و موجب نابودی عرب خواهد شد، آن را متوقف کن.

3- ما هر دو طرف در مورد جنگ برابر هستیم و هر دو طرف مسلمانند و شخصیت‌های اسلامی در هر دو سو وجود دارند.

4- ما هر دو از فرزندان عبد مناف (جد سوم پیامبر ﷺ) هستیم و بر یکدیگر برتری نداریم. بنابراین هنوز جای آن هست که از گذشته پشیمان شویم و آینده خود را اصلاح نماییم. امام علی علیه السلام در پاسخ به معاویه، تک تک موارد سخن او را جواب داد و آن این بود که فرمود:

1- اینکه خواسته ای سرزمین شام را به تو واگذارم، آگاه باش من چیزی را که دیروز از تو منع کردم امروز به تو نخواهم بخشید (حکومت الهی امروز و دیروز ندارد).

2- اینکه نوشته ای جنگ موجب نابودی عرب می شود، بدان که اگر آن کس که در جنگ کشته شده طرفدار حق است جایگاهش بهشت می باشد و اگر طرفدار باطل است در آتش خواهد بود.

3- اینکه ادعا کردی در جنگ و جنگاوران من و تو جایگاهی مساوی داریم، چنین نیست زیرا تو در شک به درجه من در یقین نرسیده ای و اهل شام حریصتر از اهل عراق به آخرت نیستند.

4- اما اینکه گفته ای ما همه از فرزندان عبد مناف هستیم، آری چنین است ولی امیه جد تو مانند برادرش هاشم جد من نیست و حرب جد تو مانند عبدالمطلب جد من نیست و ابوسفیان پدر تو مانند ابوطالب پدر من نیست و هرگز مهاجران مانند اسیران (کفار در فتح مکه) که آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند، و فرزندان صحیح النسب همانند منسوب به پدر نیستند و حق پرست همانند باطل پرست و مؤمن همانند مفسد نخواهد بود... وانگهی افتخار و برتری مقام نبوت در اختیار ماست که با آن عزیزان را ذلیل و ذلیلان را ارجمند ساختیم... (721)

605- علی علیه السلام و یتیمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حبيب بن ابی ثابت می گوید: روزی مقداری عسل به بیت المال آوردند حضرت علی علیه السلام دستور داد یتیمان را حاضر کردند موقعی که عسل را بین نیازمندان تقسیم می فرمود: خود شخصا به دهان یتیمان عسل می گذارد. بعضی گفتند: ای امیرمؤمنان این عمل برای چیست؟ حضرت فرمود: امام پدر یتیمان است. عسل به دهان یتیم می گذارم و به جای پدران از دست رفته آنها، عطوفت پدری می کنم. (722)

(نقل شده پیر مردان عصر علی علیه السلام وقتی این گونه عواطف امام گونه، را از آن حضرت مشاهده می کردند به حسرت می گفتند: ای کاش ما نیز بچه یتیمی بودیم تا حضرت با دستان مبارک خود عسل در دهان ما نیز می گذاشت).

606- پیامبر صلی الله علیه و آله از ناکثین و قاسطین و مارقین می گوید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی علیه السلام به زودی با عهد شکنان، گمراهان و خارج شدگان از دین جنگ خواهی کرد. عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه و آله ناکثین (پیمان شکنان) کیانند؟ فرمود: طلحه و زبیر و (عایشه) که در حجاز با تو بیعت می کنند و در عراق پیمان می شکنند و هر گاه این کار را کردند با آن ها جنگ کن. زیرا در قتال و جهاد با آنها پاکیزگی برای اهل زمین است. عرض کردم یا رسول الله صلی الله علیه و آله قاسطین (گمراهان) کیانند؟ فرمود: معاویه و یارانش، عرض کردم: آنها که از دین بیرون می روند (مارقین) کیانند؟ فرمود: یاران ذی التدیبه (723) (پستاندار) و آنها هستند که از دین بیرون می روند همانطور که تیر از کمان خارج می شود پس

آنها را بکش چون در کشتار آنان گشایش و فرج برای اهل زمین و عذابی فوری بر آنها و ذخیره ای (ثوابی) برای تو در قیامت در نزد خداست... یا علی علیه السلام تو پیمان مرا رعایت کرده و بر طریقه من کارزار می کنی و امت من با تو مخالفت خواهند کرد. (724)

607- خبر از شهادت میثم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میثم تمار پیش از شهادت خود به توسط علی علیه السلام از آن باخبر بوده و آن را از مولایش علی علیه السلام شنیده بود. امام علیه السلام به میثم تمار گفت: چه خواهی کرد آن روزی که فرزند ناپاک بنی امیه - عبیدالله زیاد - از تو بخواهد که از من تبری و بیزاری بجویی؟ میثم گفت: نه به خدا سوگند هرگز چنین نخواهم کرد، امام فرمود: در غیر اینصورت به دارت آویخته و تو را می کشند. میثم گفت: صبر و بردباری خواهم کرد این در راه خدا چیزی نیست. علی علیه السلام به او فرمود: ای میثم تو بعدها با این درخت ماجراها خواهی داشت... ای میثم این درخت خرما را به چهار قسمت تقسیم می کنند و تو را از قسمت چهارم آن به دار می آویزند، از این رو میثم خیلی وقتها پیش آن درخت می آمد و در کنارش نماز می خواند و می گفت: مبارکت باد ای نخل؛ مرا برای تو آفریده اند و تو برای من رویده ای و همواره به آن نخل نگاه می کرد روزی که ابن زیاد حاکم کوفه شد هنگام ورود به کوفه پرچمش به شاخه ای از آن درخت نخل گیر کرد و پاره شد این زیاد از این پیش آمد فال بد زد و دستور داد آن را بریدند آنگاه نجاری آن را خرید و به چهار قسمت در آورد، میثم به فرزندش صالح گفت: نام من و پدرم را بر چوب آن نخل حک کن صالح می گوید: نام پدرم را آن روز

بر آن چوب نوشتیم وقتی ابن زیاد پدرم را به دار آویخت پس از چند روز چوبه دار را دیدم همان قسمتی از آن نخل بود که نام پدرم را بر آن نوشته بودم. (725)

608- علی علیه السلام و راهب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرالمؤمنین علی علیه السلام با لشکرش به سوی صفین حرکت کرد در بین راه آب آنها تمام شد و همه تشنه ماندند و هر چه جستجو کردند آبی نیافتند! به دستور حضرت مقداری از جاده خارج شدند و در وسط بیابان دیر (عبادتگاهی) دیدند از راهب طلب آب کردند راهب گفت: از اینجا تا نزدیکترین چاه آب دو فرسخ فاصله است و گاهی برای من آب می آوردند و من آبم را برای خودم جیره بندی می کنم و گرنه از شدت تشنگی می میرم. حضرت فرمود: شنیدید که راهب چه می گوید: عرض کردند: آیا می فرمائی که به آنجا که راهب می گوید برویم؟ حضرت فرمود: نیازی به پیمودن این مسیر طولانی نیست. پس حضرت سر شتر خود را به سوی قبله گردانید و محلی را که در نزدیکی دیر بود نشان داد و فرمود آنجا را حفر کنند زمین را کنند و خاکها را کناری ریختند تا به سنگ بسیار بزرگی رسیدند، عرض کردند: یا علی علیه السلام اینجا سنگی است که وسائل ما (مثل کلنگ) در آن اثر نمی کند حضرت فرمود: زیرا این سنگ آب است جدیت کنید تا آن را بردارید اصحاب جمع شدند و تلاش کردند امام نتوانستند آن سنگ را حرکت بدهند حضرت علی علیه السلام که ناتوانی اصحاب خود را دید، نزد آنها آمد و انگشتانش را از گوشه سنگ به زیر آن برد و با یک حرکت آن را تکان داد و از جای بر کند و به محلی بسیار دور پرتاب کرد. آنگاه آب بسیاری پدیدار شد، لشکریان آمدند و از آن آب که بسیار گوارا و سرد بود نوشیدند و به دستور حضرت مقدار زیادی آب برای خود برداشتند آنگاه

حضرت آن سنگ را برداشت و سر جای خود گذاشت و دستور داد خاک ها را بر آن ریخته و اثر آن را محو کنند، راهب در بالای دیر این منظره را دید، آنگاه نزد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رسید و عرض کرد آیا تو پیامبر خدا هستی؟ حضرت فرمود: نه. پرسید آیا ملائکه هستی؟ فرمود: نه پرسید تو کیستی؟ فرمود: من جانشین پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستم. راهب گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم و مسلمان شوم حضرت دستش را داد و او نیز با شهادت به توحید و نبوت و امامت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مسلمان شد. حضرت از او پرسید چه چیزی باعث شد که تو اسلام بیاوری؟ عرض کرد: یا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ این دیر اینجا بنا شد تا کسی که این سنگ را از جای خود بر می دارد شناخته شود قبل از من علما و راهبهای زیادی در اینجا ساکن شدند تا تو را بشناسند ولی موفق نشدند و خدا این نعمت را به من مرحمت نمود زیرا ما در کتاب خود خوانده ایم و از علماء خود نیز شنیده ایم که از محل این سنگ هیچ کس جز پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یا جانشین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر ندارد و تا او نیاید محل او آشکار نمی شود و کسی قدرت کندن آن را ندارد جز همان نبی یا وصی او و چون من این را در شما دیدم مسلمان شدم. حضرت وقتی این سخن را شنید آنقدر گریه کرد که صورت و ریش او از اشک چشمش تر شد و فرمود: بشنوید این برادر مسلمان شما چه می گوید، راهب یکبار دیگر جریان را گفت و همه اصحاب شکر خدا را بجای آوردند که از یاران علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هستند، سپس لشکر حرکت کرد و راهب هم با آنها همراه شد و در جنگ با اهل شام آن راهب کشته شد و حضرت بر او نماز خواند و او را به خاک سپرد و بسیار برای او استغفار کرد. (726)

609- دنیا برای اهل تقوا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: ما در بصره به همراه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بودیم چون آن حضرت از جنگ با مخالفان خود آسوده شد در پایان شبی به ما سرکشی کرد و فرمود: در چه چیزی گفتگو می کنید؟ عرض کردم: یا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در نگاهش از دنیا حضرت فرمود: ای جابر دنیا را برای چه نگویش می کنید؟ آنگاه حمد الهی و ستایش خداوند را کرد و فرمود: اما بعد؛ چه چیزی در نهاد مردم است که دنیا را نگویش می کنند؟.. دنیا برای کسی که آنرا دست بفهمد خانه راستی است و مسکن تندرستی و محل ثروت. مسجد پیغمبران خداست و فرودگاه وحی حضرت حق است و نمازگاه فرشته هایش.

... ای جابر کیست که دنیا را نگویش کند؟ با اینکه به فرزندان خود اعلام کرده و فریاد کشیده که رفتنی است و خود را به نابودی وصف کرده است... مردمی بد کار، هنگام پشیمانی آنرا به باد مذمت می گیرند... بس است ای جابر! با من بیا با او رفتن، تا بر گورستان رسیدیم و فرمود: (اشاره به قبور) ای خاک نشینان، ای آوارگان، امام خانه ها شما را مسکن ساختند و میراثها را قسمت کردند و همسرهایتان به شوهر رفتند! اینست خبری که ما داریم، شما چه خبر دارید؟ سپس لختی دم بست و باز سر برداشت و فرمود: سوگند به آنکه آسمان را برداشت تا بلندی گرفت و زمین را بگسترد تا پهناور شد اگر به این مردگان اجازه سخن می دادند می گفتند: ما بهترین توشه بعد از مرگ را تقوا یافتیم. سپس فرمود: ای جابر برگرد. ⁽⁷²⁷⁾

610- فاصله حق و باطل چقدر است...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معاویه مرد ناشناسی را خدمت حضرت علی علیه السلام فرستاد تا سوالاتی که پادشاه روم از او پرسیده بود و از آن حضرت سؤال کند، آن مرد چون به کوفه آمد با حضرت صحبت کرد و حضرت فهمید که او فرستاده معاویه است. آنگاه فرمود: خدازاده هند جگرخوار را بکشد که چه اندازه خود و همراهانش گمراهند خدا او را بکشد... بعد فرمود: حسن و حسین علیهما السلام و محمد را نزد من بیاورید آنها آمدند آنگاه حضرت به مرد شامی گفت: ای برادر شامی این دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او هستند و این فرزند من است از هر کدام می خواهی مسائل خود را پیرس. آن شامی گفت: از این (یعنی حسن علیه السلام سؤال می کنم و سؤال کرد:

- 1- میان حق و باطل چقدر فاصله است؟
- 2- میان آسمان و زمین چقدر فاصله است؟
- 3- میان مشرق و مغرب چقدر فاصله است؟ این لکه بی نوری که در ماه است چیست؟
- 4- قوس و قزح چیست؟
- 5- کهکشان چیست؟
- 6- نخستین آبی که بر روی زمین جاری شد کدام است؟
- 7- نخستین چیزی که روی زمین به جنبش در آمد چیست؟
- 8- آن چشمه که ارواح مؤمنان و مشرکان بدان ماءوی دارند کدام است؟
- 9- مؤنث چیست؟
- 10- آن ده چیزی که هر کدام از دیگری سخت تر است چیست؟

امام حسن علیه السلام در پاسخ وی فرمود: ای برادر شامی، میان حق و باطل چهار انگشت فاصله است آنچه به چشم خود دیدی حق است و با گوش خود بیهوده

و باطل بسیار می شنوی و اما میان آسمان و زمین به اندازه دعا و آه ستمدیده و مد بصر فاصله است...

میان مشرق و مغرب یک روز حرکت خورشید است، خورشید را هنگام طلوع و غروب بین در می یابی، و اما این کهکشانی همان شکافهای آسمان است که محل نزول آب سیل آسای طوفان نوح بوده اند و اما قوس و قزح آنکه نباید قزح بگویی زیرا قزح شیطانست ولی آن قوس الله است و امان از غرق شدن است و اما لکه سیاه روی ماه بدرستی که نور ماه مانند نور آفتاب بوده ولی خداوند آنرا محو و تاریک کرده چنانچه در قرآنش ⁽⁷²⁸⁾ فرمود: آیت شب را محو کردیم و آیت روز را روشن ساختیم و اما نخستین چیزی که روی زمین روان شد وادی دلس بود (یعنی وادی ظلمت) و اول چیزی که روی زمین جنبید درخت خرما بود.

و اما چشمه ای که ارواح مؤمنان در آن جمع هستند چشمه ای است بنام سلمی و اما آن چشمه ای که ارواح کفار در آن جمع اند چشمه ایست بنام برهوت و اما مونت آن آدمی است که معلوم نیست زن است، یا مرد، لذا باید تا هنگام بلوغ او، در انتظار ماند اگر زن است پستان برآورد و اگر مرد باشد ریش در آورد.... اما آن ده چیزیکه از یکدیگر سخت ترند، آن است که خداوند سنگ را سخت تر آفرید و سخت تر از سنگ آهن است، و سخت تر از آهن آتش است، و سخت تر از آتش آب است، و سخت تر از آب ابر است، و سخت تر از ابر باد است و سخت تر از باد ملک است و سخت تر از ملک، ملک الموت است، و سخت تر از او مرگ است و سخت تر از او فرمان خداوند است ⁽⁷²⁹⁾

611- باید بسیج عمومی نمود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عصر حکومت و خلافت حضرت علی علیه السلام بود سپاه متجاوز معاویه به شهر انبار حمله کرد و به غارت و چپاول گری پرداختند، خبر این حادثه به علی علیه السلام رسید، شخصا پیاده و نخلیه (منزلگاهی نزدیک کوفه که میدان رزم بود) آمد (تا برای سرکوبی متجاوزان، اقدام کند) مسلمان خود را به حضور علی علیه السلام رساندند و عرض کردند: ای امیرمؤمنان علیه السلام، ما عهده دار سرکوبی متجاوزان خواهیم شد، شما بجای خود بروید. امام علی علیه السلام به آنها فرمود: ما تکفون انفسکم فکیف تکفوننی غیرکم... شما قادر نیستید که از عهده مشکلات خودتان برآیید، بنابراین چگونه مشکل دیگران را از من دفع می نمایید؟ اگر ملت های قبل، از ستم فرمانروایان خود، شکایت داشتند، من امروز از ستم ملت خودم شکایت دارم، گویی من پیرو و فرمانبر هستم و آنها رهبر و فرمانروا می باشند...

در این میان که علی علیه السلام ناراحتی خود را نسبت به سستی و سهل انگاری ملت، اعلام داشت، دو نفر از اصحابش به حضور علی علیه السلام آمدند و یکی از آنها عرض کرد: من جز اختیار خود و برادرم را ندارم، فرمان بده تا آن را اجرا کنیم.

امام علی علیه السلام در پاسخ فرمود: این تقعان مما ارید: (شما در برابر آنچه من می خواهم چه کاری می توانید انجام دهید؟) ⁽⁷³⁰⁾

یعنی: با یک نفر و دو نفر، کاری ساخته نیست، باید بسیج عمومی نمود و با سپاه مجهز و بسیار برای سرکوبی متجاوزان حرکت کرد.

612- تحمل؛ حمل سخن اهل بیت علیهم السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صالح یکی از فرزندان میثم تمار نقل کرده است که پدرم گفت: روزی در بازار بودم، اصبع بن نباته یکی از یاران علی علیه السلام نزد من آمد و با حالتی شگفت زده گفت ای وای میثم از امیرالمؤمنین علیه السلام سخنی دشوار و عجیب شنیدم. گفتم چه شنیدی؟ گفت: شنیدم که می فرمود: حدیث و سخن اهل بیت بسیار سنگین و دشوار است و آن را جز فرشته ای مقرب یا پیامبر صاحب رسالت یا بنده مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است، توان تحملش را ندارد و به درک عمق آن نمی رسد.

میثم می گوید: فوری برخاسته خدمت علی علیه السلام رفتم و از او نسبت به کلامی که از اصبع شنیده بودم توضیح خواستم حضرت تبسمی کرد و فرمود: بنشین ای میثم! آیا هر صاحب دانشی می تواند هر علمی را حمل کن و بار آن را بکشد؟! را

خداوند وقتی به فرشتگان گفت: که می خواهم در زمین جانشینی قرار دهم فرشتگان گفتند: خدایا آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد کند و خون بریزد؟ سپس حضرت به داستان حضرت موسی و خضر و سوراخ کردن کشتی و گشتن آن غلام اشاره کرد، آنگاه فرمود: پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم دست مرا گرفت و فرمود: خدایا هر که را من مولایش بودم علی علیه السلام مولای اوست، ولی جز اندکی که خداوند نگاهشان داشت آیا دیگران این کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به دوش کشیدند و فهمیده و عمل کردند؟ پس بشارت باد بر شما که آنچه از گفته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حمل کردید و به آن متعهد ماندید، خداوند به شما امتیازی بخشید (ای میثم) که به فرشتگان و رسولان نداد. پس بدون ترس و گناه فضیلت ما و کار بزرگ و شائن والای ما را برای مردم بازگو کنید. (731)

اما میثم؛ پس از شهادت حضرت مسلم در کوفه توسط شخصی بنام عریف و به همراه 100 نفر از مأموران مختار توسط ابن زیاد به زندان افتادند و بعدها مختار از زندان آزاد شد ولی میثم به دار آویخته شد⁽⁷³²⁾ و در محلی میان نجف اشرف و کوفه مدفن این یار با وفای حضرت علی علیه السلام است.

613- سازمان شرطه الخمیس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرطه الخمیس افرادی بودند که با علی علیه السلام شرط و پیوند ناگسستنی برقرار نمودند و با نظام خاصی تا سر حد شهادت در آمادگی کامل برای دفاع از حریم مقدس علی علیه السلام به سر می بردند و از این رو آنها را خمیس می گفتند که به پنج گروه تقسیم شده بودند:

- 1- گروه پیش از جنگ.
- 2- گروه مراقب قلب لشکر.
- 3- گروه مراقب طرف راست لشکر.
- 4- گروه مراقب طرف چپ لشکر.
- 5- گروه ذخیره.

این سازمان قبل از خلافت علی علیه السلام تحت نظر آن حضرت پی ریزی شد و اعضای مرکزی آن افرادی مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و جابر بن عبدالله انصاری و... بودند و در زمان خلافت علی علیه السلام به پنج هزار تا شش هزار نفر رسیدند، اینک در این رابطه به داستان زیر توجه کنید:

اصبغ بن نباته از پارسایان وارسته بود سابقه بسیار نیکی در اسلام داشت و در عصر خلافت علی علیه السلام سن پیری را می گذراند و از افراد جدی و سرشناس سازمان شرطه الخمیس به شمار می آمد. از او پرسیدند چرا شما را شرطه

الخمیس گوید؟! او در پاسخ گفت: ما در حضور امیرمؤمنان علی علیه السلام متعهد شدیم تا خود را در راه او فدا کنیم و آن حضرت فتح و پیروزی را برای ما ضمانت کرد.

ابوالجاورد گوید: به اصبع گفتم: مقام علی علیه السلام در نزد شما چگونه است؟ پاسخ داد: نمی دانم منظور چیست؟ ولی همین قدر بدان که شمشیرهای ما همواره همراه ماست، هر کسی را که علی علیه السلام اشاره کند که به قتل برسانید، آنکس را خواهیم کشت و آن حضرت به ما فرمود: من با شما (در مقابل جانبازی شما) طلا و نقره را شرط نمی کنم و شرط و عهد شما جز کشته شدن در راه حق نیست، در میان بنی اسرائیل، افرادی اینگونه به عهد و پیمان خود وفا کردند، خداوند مقام پیامبری قوم با قریه خودشان را به آنها داد، شما نیز در این پایه از ارزش هستید جز اینکه پیامبر نمی باشید. ⁽⁷³³⁾

614- میثم تمار صاحب سر امام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میثم فرزند یحیی بود و از صاحبان سر علی علیه السلام بود که علم تفسیر قرآن را نزد علی علیه السلام فرا گرفته بود و از معارفی که آن حضرت به او یاد داده بود کتابی هم تدوین کرده بود، یک بار امام علی علیه السلام به جای میثم در مغازه خرمافروشی وی ایستاد و او را به دنبال کاری فرستاد و تا بازگشت او خود در مغاره ماند، یک مشتری باری خرید خرما به علی علیه السلام مراجعه کرد حضرت فرمود: پول را بگذار و خرما را بردار...

وقتی میثم برگشت و از این معامله با خبر شد دید که پولهای آن شخص تقلبی است و به حضرت قضیه را گفت. علی علیه السلام فرمود: او هم خرما را تلخ

خواهد یافت، میثم در همین گفتگو با علی علیه السلام بود که مشتری خرما را آورد و گفت: این خرماها تلخ است... (734)

615- میثم همراه شبانه علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میثم تمار نقل می کند شبی از شبها مولایم علی علیه السلام مرا با خود به صحرای بیرون کوفه برد تا این که به مسجد جعفی رسید آنگه رو به قبله کرد و چهار رکعت نماز خواند و پس از سلام، نماز و تسبیح، دستهایش را به دعا باز کرد و گفت:

خدایا چگونه بخوانمت؟ در حالی که نافرمانی کرده ام و چگونه نخوانمت؟ که تو را شناخته ام و دلم خانه محبت توست دستی پر گناه و چشمی پر امید به سویت آوردم...

و سپس به سجده رفت و صورت بر خاک نهاده و صد بار گفت: العفو! العفو!
برخاست و از آن سجده بیرون رفت من نیز در پی آن حضرت بودم تا به صحرا رسیدیم آنگاه پیش پای من خطی کشید و فرمود مبادا که از این خط بگذری...! آنگاه مرا همان جا گذاشت و خود رفت، شبی تاریک بود پیش خود گفتم: مولایم را چرا تنها گذاشتم؟ او دشمنان بسیاری دارد اگر مسأله ای پیش آید پیش خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه عذری خواهم داشت؟ هر چند که بر خلاف دستور اوست ولی در پی او خواهم رفت تا ببینم چه می شود رفتم و رفتم تا او را بر سر چاهی یافتم که سر در داخل چاه کرده و دیدم با چاه سخن می گوید حضور مرا حس کرد و پرسید کیستی؟ عرض کردم میثم. فرمود: مگر به تو دستور ندادم که از آن خط فراتر نیایی؟ عرض کردم: چرا مولای من، لیکن از دشمنان نسبت به شما و جانتان ترسیدم و دلم طاقت نیاورد، آن گاه پرسید از

آنچه گفتم چیزی هم شنیدی؟ گفتم نه مولای من و حضرت اشعاری را خطاب به من به این مضمون خواند:

در سینه ام اسراری است که هر گاه فراخای سینه ام احساس تنگی می کند زمین را با دست کنده و راز خویش را با زمین می گویم...⁽⁷³⁵⁾

و فی الصدر لبانات اذا ضاق لها صدري
نکت الارض بالكف و ابديت لها سري

616- قدرت معنوی علی عليه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حسن بن ذکوان فارس گفت: من نزد حضرت علی عليه السلام بودم که عده ای نزد آن حضرت آمده و از زیادی بیش از اندازه آب فرات به سبب طغیان به او شکایت کردند و گفتند که مزارع آنها از این زیادی آب آسیب دیده است و از حضرت خواستند تا دعا کند آب کمتر شود حضرت برخاست و به داخل خانه اش رفت و همه مردم منتظر بودند تا اینکه بعد از لحظاتی حضرت، در حالی که لباس و عمامه و عبای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر تن و عصای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در دست داشت خارج شد سوار بر اسب شده و حرکت کرد فرزندان او و مردم هم او را همراهی می کردند و من هم با آنها به راه افتادم آن حضرت کنار فرات ایستاد و از اسب پیاده شد سپس دو رکعت نماز مختصری خواند آنکاه چوبی به دست گرفت و با حسن و حسین عليهما السلام روی پل رفت و من هم به همراه آنها رفتم و بقیه مردم ایستاده و نظاره گر بودند، حضرت آن چوب را به آب زد و بلافاصله آب به مقدار یک ذراع پایین رفت. حضرت رو به مردم کرد و فرمود: ای کافیه است؟ گفتند: نه یا امیرالمؤمنین عليه السلام. حضرت با دیگر با چوب اشاره به آب کرد و به اندازه یک ذراع دیگر آب کم شد تا اینکه یکبار دیگر بر اثر خواهش

مردم همین کار را تکرار کرد و وقتی آب به مقدار سه ذرع کم شد مردم، گفتند بس است (و این اندازه آب بی ضرر است) حضرت سوار مرکب شد و به منزل خود بازگشت. (736)

617- ایثار و جان بازی کمیل

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی حجاج بن یوسف دستور دستگیری کمیل بن زیاد را صادر کرد. کمیل از آن دستور مطلع شد و فرار کرد و پنهان شد. حجاج دستور داد حقوق طایفه و قبیله کمیل را قطع کردند. وقتی کمیل از آن دستور مطلع شد گفت: من پیر شده و عمرم رو به پایان است و شایسته نیست بخاطر من حقوق دیگران قطع شود پس از مخفی گاه خود خارج شد و به نزد حجاج رفت. حجاج به او گفت دوست داشتم: تو را پیدا کرده و دستگیر می کردم. کمیل گفت: از عمر من چیزی باقی نمانده و هر گونه که می خواهی درباره من حکم کن، که حسابرسی در نزد خداوند است و امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز قبلاً به من خبر داده که تو قاتل من هستی. سپس حجاج دستور داد سر کمیل این یار با وفا و صاحب سر علی علیه السلام را از بدنش جدا کردند. (737)

618- برخورد با خاطی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی شخصی، دست سخن چینی را گرفت و او را نزد حضرت علی علیه السلام آورد حضرت پس از ملاقات فرمود: ای مرد ما درباره آنچه که تو گفته ای تحقیق می کنیم اگر راست باشد (و آنچه گفته ای راست باشد) نسبت به تو بدبین خواهیم بود و ترا دشمن می داریم (چرا که ستر عیب مردم کردی) اگر آنچه گفته بودی دروغ بود و حقیقت نداشت تو را تنبیه می کنیم (حد خواهیم

زد)... و اگر میخواهی تو را عفو کنم و از گناهان بگذریم. شخص گناهکار
عرض کرد: یا امیرالمؤمنین علیه السلام راه سوم را انتخاب می کنم. مرا ببخشید. ⁽⁷³⁸⁾

619- میهمانداری کریم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی پدر و پسری که از دوستان و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بودند نزد آن
حضرت آمدند، حضرت برخاست آنها را احترام کرد آنگاه آنها را بالای اتاق
خود نشاند و خود جلوی آنها نشست بعد از مدتی دستور داد غذا را آورند،
آنگاه با آنها غذا را میل فرمود. سپس به قنبر فرمود: طشت و آفتابه و دستمال به
اتاق بیاور تا میهمانان دستشان را بشویند وقتی وسایل آماده شد حضرت
برخاست و آفتابه را گرفت تا بر دست آن مرد بریزد. آن شخص به خاک افتاد و
اجازه آن کار را به حضرت نداد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین علیه السلام چگونه
خداوند مرا ببیند در حالی که تو بر دستم آب می ریزی؟ حضرت فرمود: بنشین
و دستت را بشوی که خداوند می بیند که برادر (یعنی علی علیه السلام) فضیلت و
برتری بر تو ندارد و می خواهد تو را خدمتگذاری کند تا در بهشت پاداش ده
برابری بگیرد. آن مرد نشست و حضرت فرمود: تو را (به حق بزرگ من که آن
را شناخته ای) قسم می خورم که کاملاً دستت را بشویی و گمان کن که قنبر آب
بر دستت می ریزد. آن شخص اطاعت کرد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام آب را
ریخت تا او دستهایش را بشوید، آنگاه علی علیه السلام آفتابه را به فرزندش محمد
حنفیه داد و فرمود: پسرم اگر فرزند این مرد به تنهایی نزد من آمده بود خودم
آب بر دستش می ریختم اما خداوند اجازه نداده که بین پدر و پسری که در یک
مجلس هستند به تساوی برخورد شود لذا من بر دست پدر او آب ریختم و تو
بر دست پسر او؛ محمد برخاست و آب بر دست آن جوان ریخت تا او نیز

دستهایش را بشوید... امام حسن علیه السلام فرمود: کسی که از رفتار علی علیه السلام پیروی کند شیعه واقعی اوست. (739)

620- دادرسی علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی علی علیه السلام وارد کوفه شد مردم برگرد او جمع شدند، در بین آن مردم جوانی بود از شیعیان آن حضرت که در جنگهای آن حضرت نیز شرکت کرده و در رکاب او می جنگید، روزی آن جوان با زنی ازدواج کرد. صبح روز بعد حضرت علی علیه السلام در مسجد نماز صبح را به جا آورد، سپس به یکی از اصحاب فرمود: به فلان محله می روی در آنجا مسجدی می بینی در کنار آن مسجد خانه ای است که صدای مشاجره زن و مردی را می شنوی آن زن و مرد را نزد من بیاور. آن شخص رفت و آن دو نفر را نزد حضرت آورد. علی علیه السلام فرمود: چرا از دیشب تا حال در مشاجره و نزاع هستید؟ جوان گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام من این زن را به عقد خود در آوردم اما چون نزد او رفتم حالت تنفیری در خود نسبت به او احساس کردم و نزدیک او نشدم و اگر قدرت داشتم شبانه او را از خانه بیرون می کردم. لذا به نزاع و مشاجره مشغول بودیم، تا اینکه فرستاده شما نزد ما آمد. حضرت به حاضرین در آن مجلس فرمود: بعضی از حرفها را نباید همه کس بشنوند (یعنی، شما از مجلس خارج شوید) همه برخاستند و مجلس را ترک کردند و فقط آن زن و مرد نزد حضرت باقی ماندند. حضرت علی علیه السلام به آن زن فرمود: آیا این جوان را می شناسی؟ زن گفت: نه. حضرت فرمود: اگر من حال و گذشته او را برایت بگویم و او را بشناسی انکار حقیقت نمی کنی؟ زن گفت: نه. حضرت فرمود: آیا تو فلانی دختر فلان شخص نیستی؟ زن گفت: آری. حضرت فرمود: آیا پسر عمویی نداشتی که

هر دو عاشق یکدیگر بودید. گفت: آری. فرمود: آیا پدرت از ازدواج شما ممانعت نکرد و او را از همسایگی خود دور نکرد تا شما با یکدیگر تماسی نداشته باشید؟ زن گفت: همین طور است. فرمود: آیا به یادداری که یک شب برای قضاء حاجت خارج شدی و پسر عمویت تو را غافلگیر کرد و با تو نزدیکی کرد و تو حامله شدی و جریان را از پدرت پنهان کردی و تنها به مادرت خبر دادی؟ و چون زمان وضع حمل تو فرا رسید مادرت تو را به بیرون خانه برد و بچه ات را به دنیا آوردی و او را در پارچه ای پیچیدی و پشت دیوار گذاشتی و لحظاتی بعد سگی به آنجا آمد و تو ترسیدی که بچه ات را بخورد، سگی برداشتی و به سوی سگ انداختی اما سنگ به سر بچه خورد و سرش شکست و تو و مادر نزد او آمدید و مادرت سر او را با پارچه ای بست و بچه را گذاشتید و رفتید... زن ساکت شد. حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم که حق را بگویی زن فرمایش امام را تاءکید کرد و گفت: یا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ غیر از من و مادرم هیچ کس از این جریان اطلاع نداشت. حضرت فرمود: خداوند مرا از آن واقعه با خبر کرد. حضرت بعد فرمود: صبح آن روز عده ای آمده و آن بچه را برداشتند و او را بزرگ کردند و او را با خود به کوفه آوردند و تو را به عقد او در آوردند در حالی که او پسر تو بود.

سپس حضرت به آن جوان فرمود: سرت را نشان بده چون جوان سر خود را برهنه کرد اثر شکستگی در سر او دیده شد. حضرت فرمود: این جوان همان پسر تو می باشد و خدا او را از عمل حرام بازداشت برو و با فرزندت زندگی کن که ازدواج بین شما وجود ندارد. (740)

621 - نقش مهر امامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زنی بنام حبابه والبيه می گوید: در لشکرگاه حضرت علی علیه السلام رفتم و نزد آن حضرت رسیدیم و عرض کردم: یا علی علیه السلام چه دلیلی بر امامت شما وجود دارد.

حضرت (پاسخی در حد فهم او داد) به سنگ کوچکی اشاره کرد و فرمود: آن ریگ را به من بده، من نیز سنگ ریزه را برداشته و به آن حضرت دادم و او مهر خود را بر آن سنگ گذاشت و آنچه در مهر بود روی سنگ نقش بست! آنگاه فرمود: هر کس ادعای امامت کرد و توانست چنین کاری بکند راست می گوید و امام واقعی است و باید از او اطاعت کنی او می گوید: بعد از شهادت حضرت علی علیه السلام به محضر امام حسن علیه السلام رسیدم و دیدم مردم از او سئوالاتی می کنند تا آن حضرت مرا دید فرمود: ای حبابه، آنچه همراه داری به من بده! من آن سنگ ریزه را به او دادم و همان کار را که پدرش کرده بود انجام داد و مهر خود را بر آن سنگ زد و من اثر آن را در سنگ دیدم. پس از شهید شدن امام حسن علیه السلام در مسجد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سلم به محضر امام حسین علیه السلام رسیدم او قبل از آنکه من صحبتی بکنم فرمود: آیا دلیل بر امامت من نیز می خواهی؟ عرض کردم: آری. حضرت فرمود: آن ریگ و سنگ را بده به من؛ آنرا به آن حضرت دادم و نقش مهر خود را بر آن سنگ زد و من دیدم بعد از شهادت امام حسین علیه السلام در حالی که یکصد و سیزده سال از عمرم می گذشت و فرسوده و لرزان بودم نزد امام زین العابدین علیه السلام رفتم و از پیری و رنجوری و عدم قدرت بر عبادت و رکوع و سجود خود شکایت کردم. آن حضرت با دست خود اشاره کرد و من جوان شدم!... سپس فرمود: آنچه را همراه داری به من

بده؛ من نیز سنگ خود را به او دادم آنگاه او مهر خود را بر آن زد و اثر آن در سنگ نقش بست و بعد از آن حضرت به محضر امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام ، و امام موسی بن جعفر علیه السلام و امام رضا علیه السلام رسیدم و اثر مهر همه را بر آن سنگ دیدم.

محمد بن هشام می گوید: بعد از آنکه حبابه به محضر امام رضا علیه السلام رسید عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ وَوَسَلَّمَ ماه زندگی کرد و از دنیا رفت. (741)

622- شجاعت عبیدالله بن عباس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسر بن ارطاة یکی از دژخیمان خون آشام معاویه بود، که به دستور او، به شهرها و روستاها رفت و به قتل و غارت مردم پرداخت، تا مردم را از پیروی حکومت علی علیه السلام باز دارد و بسوی معاویه متوجه سازد (و سرانجام علی علیه السلام او را نفرین کرد و او در اواخر عمر، دیوانه شد و با حال بسیار بد، از دنیا رفت) بسر، با سپاه خود به یمن رفت، در آن هنگام یمن در قلمرو حکومت علی علیه السلام بود عبیدالله بن عباس، فرماندار علی علیه السلام در آنجا بود، عبیدالله خود را پنهان ساخت و از یمن بیرون آمد. بسر وارد منزل عبیدالله شد و دو کودک او را سربرید که سخنان جانسوز مادر او در اشعاری در تاریخ ثبت شده است. پس از جریان صلح امام حسن علیه السلام روزی تصادفا عبیدالله و بسر بن ارطاة نزد معاویه بودند، عبیدالله بن عباس فرصت را غنیمت شمرد و به معاویه گفت: آیا تو این مرد لعین و پست (اشاره به بسر) را دستور دادی فرزندان مرا بکشد؟ معاویه گفت: نه. بسر خشمگین شده و شمشیرش را بزمین کوبید و گفت: ای معاویه! شمشیرت را بگیر، تو آن را به من دادی و دستور دادی مردم را بکشم، من آنچه

را تو می خواستی انجام دادم. معاویه گفت: تو مرد ضعیفی هستی. شمشیرت را جلو کسی انداختی که دیروز فرزندانش را کشته ای.

عبیدالله گفت: ای معاویه تو خیال می کنی که من بسر را به جای یکی از فرزندان خواهم کشت، او پست تر و حقیرتر از این است، من اگر بخواهم خونبهای فرزندانم را بگیرم می بایست، یزید و عبیدالله فرزندان تو را به قتل رسانم. (742)

623- علی علیه السلام در کربلا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی علی علیه السلام با لشکریان خود از بیابان کربلا عبور می کرد لحظه ای ایستاد و نگاهی به راست و چپ انداخت و در حالیکه گریه می کرد، گفت: به خدا سوگند اینجا محل جنگ کردن و کشته شدن آنها می باشد. عده ای پرسیدند: ای امیرمؤمنان علیه السلام اینجا چه جایی است؟ حضرت فرمود: اینجا کربلا می باشد و افرادی در اینجا کشته می شوند که بدون حساب وارد بهشت خواهند شد این را بگفت و حرکت کرد و آن روز مردم معنای فرمایش آن حضرت را نفهمیدند. (743)

624- علی علیه السلام و جاسوس معاویه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شخصی را که متهم به جاسوسی برای معاویه بود نزد حضرت علی علیه السلام آوردند نام او عیزار بود اما او پیوسته جاسوسی خود را انکار می کرد و خود را تبرئه می نمود. حضرت به او فرمود: آیا قسم می خوری که جاسوسی نکرده ای؟ گفت: آری و سوگند خورد. حضرت فرمود: اگر دروغ گفته باشی خدا

چشمان تو را کور میکند و چون روز جمعه فرا رسید چشمان آن جاسوس نابینا شده بود. (744)

625- معاویه و پیشگویی علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی که معاویه به حکومت رسید روزی به اهل مجلس خود گفت: چگونه می توانیم آینده خود را پیش بینی کنیم؟ آن ها گفتند ما راهی برای آن نمی شناسیم معاویه گفت: من آن را از علم علی علیه السلام به دست می آورم زیرا او هر چه می گوید راست است و باطل نیست. پس سه نفر را احضار کرد و به آنها گفت: هر سه به کوفه بروید و یکی پس از دیگری وارد شهر شهر شوید و خبر مرگ مرا به مردم برسانید ولی توجه داشته باشید که هر سه یک سخن بگویند و در علت و روز مرگ و محل قبر من اختلاف نداشته باشید و توجه کنید که علی علیه السلام چه می گوید. آنها رفتند اولی وارد کوفه شد مردم پرسیدند از کجا می آیی؟ گفت: از شام. گفتند: چه خبر داری؟ گفت: معاویه مرد! مردم این خبر را به علی علیه السلام رساندند ولی آن حضرت اعتنایی به این خبر نکرد. دومی و سومی هم وارد شده و همان خبر را دادند و مردم نیز حضرت علی علیه السلام را از آن خبرها مطلع کردند و در مرتبه سوم که نزد آن حضرت آمدند گفتند: خبر صحیح است زیرا هر سه نفر که در سه روز وارد کوفه شده اند این خبر را بدون هیچ گونه اختلافی بیان کرده اند. حضرت علی علیه السلام وقتی اصرار مردم بر صحت خبر را شنید فرمود: او نمرده و نمی میرد مگر محاسن من با خون سرم سرخ شود و معاویه با حکومت، بازی خواهد کرد سپس آن سه نفر این خبر را برای معاویه بردند. (745)

626- گروههای مردم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کمیل بن زیاد می گوید: علی علیه السلام نزد من آمد و دست مرا گرفت و مرا با خود به صحرا برد چون به صحرا رسیدیم بر زمین نشست و من هم نشستم سر بلند کرده و متوجه من شد و فرمود: ای کمیل! آنچه به تو می گویم بخاطر بسپار، مردم سه دسته اند: 1- دانشمند الهی، 2- دانشجویی که در راه رستگاری قدم بر می دارد. 3- افراد ناکس و پست که بدنبال هر آوازی می روند و مانند پشه های ریز از هر طرف که باد بوزد به آن سو می روند...

ای کمیل! دانش از ثروت بهتر است چرا که دانش نگهبان تو است ولی ثروت را باید تو نگهبان باشی. ثروت را هر چه خرج کنی کمتر گردد ولی دانش هر چه بیشتر خرج شود افزوده تر شود. ای کمیل! آنان که ثروتمندند و زنده، مردگانی هستند بصورت زنده، ولی دانشمندان تا پایان روزگار پاینده اند... آه که اینجا (اشاره به سینه) آکنده از دانش است. کاش شاگردانی که بتوانند این بار را بکشند بدست می آوردم... (746)

627- وصیتی از امام علی علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وصیتی به فرزند خود محمد حنفیه فرمود: ای پسر، از خودبینی و بد خلقی و کم صبری دوری کن، که اگر این سه خصلت را داشته باشی هیچ رفیقی با تو مدارا و دوستی نخواهد کرد و همواره مردم از تو کناره خواهند گرفت خود را به اظهار دوستی وادار کن و بر زحمات خود، خویشتن را شکبیا ساز... و از دست دادن دین و آبروی خود درباره هر کس که باشد بخل بورز که دین و دنیایت سالم تر خواهد بود. (747)

628- دستگیری قاتل علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبدالرحمن بن ملجم لعنة الله، از باقیمانده های خوارج نهروان بود، او که از کوفه فرار کرده بود، طبق توطئه ای که با همدستان خود، در مکه، طرح آن را به عهده گرفته بود مخفیانه به کوفه آمد، و سرانجام صبح شب نوزدهم ماه رمضان چهلیم هجرت ضربت خود را بر فرق مقدس علی علیه السلام وارد ساخت (که علی علیه السلام بستری شد و شب 21 همان سال به شهادت رسید) ابن ملجم لعنة الله پس از ضربت زدن پا به فرار گذاشت، یکی از مسلمانان که از قبیله همدان بود و ابوذر نام داشت، او را دنبال کرد، به او رسید سپس لباس ابن ملجم را که در دست داشت، بر سر او انداخت، و آنگاه او را به زمین زد و شمشیرش را از دستش گرفت، و او را نزد امیرمؤمنان علی علیه السلام آورد. وقتی که چشم علی علیه السلام به ابن ملجم لعنة الله افتاد، فرمود: النفس بالنفس (این جمله در آیه 45 سوره مائده آمده و منظور قصاص قتل است که قاتل باید به قتل برسد). سپس فرمودند: اگر من از دنیا رفتم، همانگونه که او مرا کشت، او را به قتل برسانید، و اگر از این ضربت، سالم ماندم، راءى خود را خواهم داد. ابن ملجم لعنة الله (این خبیث ناپاک) گفت: سوگند به خدا، من این شمشیر را به هزار دینار خریده ام و با هزار درهم زهر، آنرا مسموم نموده ام، در این صورت اگر این شمشیر به من خیانت کند (یعنی باعث قتل نشود) نفرین بر آن باد.

مردم او را از کنار بستر علی علیه السلام دور کردند و از شدت ناراحتی نسبت به او با دندانهای خود، گوشت بدن او را بریده بریده می کردند و می گفتند: ای دشمن خدا، این چه کاری بود که کردی؟ تو امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به عزا نشاندی تو بهترین انسان ها را کشتی.

او خاموش بود، سخنی نمی گفت: او را بزندان افکندند. سپس مردم به حضور امیرمؤمنان علیه السلام آمده و با احساسات پر شور عرض کردند: ما گوش بفرمان شما هستیم، هر گونه فرمان دهی، همان را در مورد این دشمن خدا (ابن ملجم) اجرا می کنیم، چرا که او باعث هلاکت امت و تباهی دین شده است.

علی علیه السلام فرمود: اگر زنده ماندم، رأی خود را خواهم گفت، و اگر از دنیا رفتم با او همانگونه رفتار کنید که با قاتل پیامبر، رفتار می شود. نخست او را بکشید، سپس بدنش را با آتش بسوزانید. پس از شهادت علی علیه السلام به امر امام حسن علیه السلام او را کشتند و سپس ام هانم که از زنان قهرمان طایفه نخع بود پیکر ناپاک او را به آتش کشید. (748)

629- اولین فتح به دست امام حسین علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جنگ صفین از جنگ های بزرگی است که در زمان خلافت علی علیه السلام در سال 36 تا 38 هجری بین سپاه علی علیه السلام با سپاه معاویه، در سرزمین صفین (نواحی شام) واقع شد. نخستین کاری که معاویه انجام داد این بود که گفت: چون عثمان را تشنه کشتند، آب را به روی سپاه علی علیه السلام بیندید، همان دستور انجام شد و سپاه معاویه مرکز آب را گرفتند این موضوع باعث شد که آب به سپاه علی علیه السلام نرسید و تمام شد و تشنگی بر سپاهیان چیره گشت. می نویسند: چندین گردان سواره نظام، از سوی علی علیه السلام به سوی آن مرکز رفتند تا آب را بکشایند ولی موفق نشدند و بازگشتند. در این وقت امام حسین علیه السلام که 33 سال داشت پدر را اندوهگین یافت و نزد پدر رفت و اجازه خواست که خود همراه جمعی به میدان برود. امام علی علیه السلام اجازه داد آن بزرگوار همراه جمعی از سواران به سوی قرارگاه ابو ایوب که محافظین آن بودند روانه شدند، آنگاه

آنچنان عرصه را بر او تنگ کردند، که ابو ایوب و همراهانش، ناگزیر گریختند و شریعه آب بدست امام حسین علیه السلام و همراهانش افتاد و بعد آن حضرت نزد پدر آمد و جریان را به عرض رساند و این نخستین فتحی بود که در جنگ صفین انجام گرفت. ⁽⁷⁴⁹⁾

630- از پسرم انتظار نداشتم...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در سال 37 یعنی سال دوم خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام امام حسین علیه السلام جوانی سی و سه ساله بود. روزی امام حسین علیه السلام جوانان و دوستان خود را، که نوبت ایشان بود به پذیرائی دعوت کرد ولی در سفره حضرت جز چند قطعه نان چیزی قرار نداشت. امام حسین علیه السلام به قنبر فرمود: از این چند مشک عسل که به بیت المال رسیده ظرفی برای ما بیاور تا این مهمانی را برگزار کنم. قنبر اطاعت کرد و یک ظرف عسل برای امام حسین علیه السلام آورد علی علیه السلام در سرکشی خود از بیت المال دریافت که مشک عسل ها دست خورده است. لذا از قنبر سؤال کرد. قنبر عرض کرد: به فرمان امام حسین علیه السلام او را به حق عموی خود جعفر طیار قسم داد، تا خشمش اندکی آرام گرفت و بعد به همان ترتیبی که قنبر را مورد بازجویی قرار داده بود امام حسین علیه السلام را بازجویی کرد و فرمود: آیا تو دستور داده ای که به مشک های عسل قنبر دست بزند. امام حسین علیه السلام عرض کرد: بله یا امیرالمؤمنین، امام: مگر نمی دانستی که این عسلها برای عموم مسلمین است، عرض کرد: بلی می دانستم یا امیرالمؤمنین؛ ولی من خود یک فرد از افراد مسلمانانم و بقدر سهم خود آن هم برای پذیرایی از مهمانانم از عسل برداشتم. علی علیه السلام نگاهی به امام حسین علیه السلام انداخت و فرمود: از پسرم انتظار نداشتم پیش از آنکه مسلمانان به سهم خود برسند او سهم

خویش را بردارد و بعد با لحنی خشم آلود اضافه کرد، اگر ندیده بودم بر این لبها که داری رسول خدا بوسه می زد دستور می داد لبهای تو را به چوپ ببندند سپس امام علی علیه السلام دستور داد عسل دیگری بخرند و به بیت المال برگردانند.

631- ساده زیستی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن اعرابی گفت: حضرت علی علیه السلام در زمانی که حاکم مسلمین بود وارد بازار شد و پیراهنی را به سه درهم خریداری کرد و همانجا پوشید. لیکن دین آستین آن مقداری بلند است به خیاط فرمود: بلندی این آستین را قطع کن، خیاط مقداری که بلند بود را جدا کرد و به حضرت عرض کرد: اجازه دهید آن را بدوزم و محل قطع شده را دوخت بگیرم؟ حضرت فرمود: نه؛ این را فرمود؛ و در حالی که محل بریدگی پیراهن ریشه ریشه بود حرکت کرد و رفت و با خود گفت: همین ترا کافی است. نقل کرده اند روزی دیگر علی علیه السلام دو لباس ضخیم و زبر خریداری کرد و به غلام خود قنبر فرمود: ای قنبر! یکی از این دو لباس را انتخاب کن قنبر یکی از آنها را انتخاب کرد و خود آن حضرت دیگری را پوشید ولی چون آستین آن لباس بیش از اندازه بلند بود اضافه آن را قطع کرد.

(750)

632- علی علیه السلام و فروش شمشیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی حضرت علی علیه السلام به بازار رفت و شمشیر خود را در معرض فروش قرار داد و فرمود: به خدا قسم اگر پول یک لباس را داشتم این شمشیر را که بارها غم و اندوه را از چهره رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زدوده است نمی فروختم. (751)

633- علی علیه السلام و بیت المال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هارون بن عنتره گفت: پدرم برایم گفت: که من در یکی از روستاهای نزدیک نجف بنام خورنق خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم و دیدم که لباس کهنه ای در بر دارد و از سرما می لرزد به او گفتم: ای امیرمؤمنان! خداوند بیت المال را در اختیار تو قرار داده و معامله ای می کنی؟ آن حضرت فرمود: به خدا قسم من از اموال شما هیچ استفاده ای (شخصی) نکرده ام و این لباسی را که بر تن می بینی با خودم از مدینه آورده ام و غیر از این هم چیزی ندارم. ⁽⁷⁵²⁾

هارون می گوید: من با صدای بلند گفتم: یا علی علیه السلام هوا سرد است، خیل هم سرد است این سرما انکارپذیر نیست. حضرت تبسمی کرد و گفت: راست می گویی هوا سرد است من سرما هوا را احساس می کنم، من سرما را انکار نمی کنم... ولی هوا هر چه سرد باشد از صبر و شکیبایی من زیادتر نیست من می توانم بر سرمای بیشتری هم بردبار و شکیبا باشم.

634- دستور حکومتی به فرمانداران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام متقین حضرت علی علیه السلام در دستور کاری خود که به مالک اشتر داده است او را در واگذاری مدیریتها به افراد چنین دستور می دهند: واجعل لراس کل امر من امورک راسا منهم لا یقهرة کبیرها و لا یتشتت علیه کثیرها ⁽⁷⁵³⁾ ای مالک، برای هر کاری از کارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی خود مدیر و رئیسی را تعیین کن مدیری که دارای این دو ویژگی باشد:

1- بزرگی و عظمت کار، او را ناتوان و مغلوب نسازد. 2- زیادی و تراکم

کار، او را پریشان و رنجورش ننماید.

و در نامه ای دیگر که علی علیه السلام به قثم بن عباس فرماندار مکه می فرماید:
طبق یک سلسله گزارشات مطمئن جمعی از مزدوران و فریب خوردگان
حکومت معاویه برای تبلیغات سوء و ایجاد شکاف و درگیری ما بین مسلمانان
در ایام حج به مکه اعزام شده اند تو باید به این تذکرات عمل کنی:

فاقم علی ما فی یدیک قیام الحازم الصلیب... و لا تکن عند النعماء بطرا و لا
عند الباساء فشلا؛ در برابر این توطئه ی خائنه باید: 1- در مسند مدیریت و
حکومت مکه که به تو واگذار شده است، سخت مقام و پایدار باشی، مقاومتی
مداوم همراه با درایت و لطافت.

2- در چنین شرایطی اسیر دست خوشیهای فراوان نشوی که نتیجه ای جز
غفلت و فراموشی و سرکشی و خود بزرگ بینی نخواهد داشت.

3- به هنگام هجوم سختیها و ناگواریها دلباخته و هراسان مباش که در
مدیریت خود با شکست و ناکامی روبرو خواهی شد.

635- انواع رفیق

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام باقر علیه السلام فرمود: مردی در بصره در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام به پا
خواست و گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام درباره رفیقانی که به منزله برادر هستند؛
جملاتی (راهنمایی) بفرمایید. آنگاه حضرت فرمود: برادران دو گونه اند یکی
برادران مورد اعتماد و دیگر برادران ظاهر ساز.

امام برادران مورد اعتماد به منزله دست و بال و خانواده و ثروت تو هستند
اگر به برادرت اعتماد داری به نفع او از کمک مالی و بدنی دریغ مدار... و اما
برادران ظاهر ساز از لذت معاشرت با آنان بهره مند خواهی شد و حتما این

رشته را از آنان مبر و بیش از این هم از دور نشان توقع مدار و بهر مقدار که آنان با تو خوشرو و شیرین زبان باشند تو نیز چنان باش. (754)

636- کسی که فرمانش را نمی برند آخر چه کند؟!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی به حضرت علی عَلِيٌّ خبر رسید که ارتش معاویه بر شهر مرزی انبار حمله کرده اند و فرماندار آنجا را بنام حسان بن حسان به شهادت رسانده اند و آنچه در شهر بوده به یغما برده اند وی خشمگین از کوفه بیرون آمد و آنچنان آشفته و ناراحت بود که به خود توجه نداشت به گونه ای که لباسش به زمین کشیده می شد و مروان نیز در پی آن بزرگوار روان شدند. حضرت شتابان می رفت تا به محل نخيله که میدان بسیج و محل سان لشکر کوفه بود رسید در آنجا بر مکان مرتفعی از زمین ایستاد و این سخنرانی پرسوز و گداز را ایراد نمود.

ابتدا با ستایش پروردگار و درود بر پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لب گشود و آنگاه فرمود... من در شب و روز در آشکار و نهان بارها نغمه فداکاری را در گوشهای سنگین شما نواختم و شما را به نبرد بی امام با آنان فرا خواندم... هم اکنون بار دیگر آن را تکرار می کنم شاید با این دم گرم من خون نیم مرده و سرد و لخته شده در شریانهایتان به جریان افتد... وه که چه سست عنصر بودید و در پاسخ دعوت من به بهانه های شرم آور، بار وظیفه خود را بر دوش یکدیگر نهادید و به امید هم نشستید و هر کدام انتظار پیشگام شدن دیگری را کشیدید... این مرد غامد (سفیان بن عوف از قبیله بنی عامر در یمن فرمانده لشکر معاویه) است که با سپاهیان خود به شهر انبار (شهری در کنار شرقی فرات مقابل هیت که در جانب غربی فرات است) حمله کرده است... قسم به آفریدگاری که جانم به اراده و اختیار اوست گزارش تکان دهنده ای به من رسیده که یکی از سپاهیان ایشان

بر دو تن از زنان که یکی مسلمان و دیگری زن غیر مسلمانی که پناهنده به مسلمین بوده حمله ور شده و زیورهای زنانه آنان را با کمال قساوت به تاراج برده و آن دو زن برای نجات خود هر چه سوز دل را با قطرات اشک آمیختند کسی به فریادشان نرسیده، آنگاه آنها با غنائم فراوان برگشتند در حالی که کوچکترین زخمی بر نداشته اند. آه که اگر مرد مسلمانی از شنیدن این ماجرای دلسوز از فرط خجلت در دم بمیرد و سر به خاک تیره فرو برد به نظر من نه تنها بر او سرزنش نیست بلکه چنین مرگی را سزاوار است... وقتی که در زمستان با آنها بجنگید با لحنی که نماینده سستی شما بود گفتید: اینک بوران سرما است، هنگامی که در تابستان گفتم؛ به نبرد با ایشان برخیزید؛ پاسخ دادید: گرمای تابستان بیداد می کند به ما مهلت بده تا فشار گرما کمتر شود... سپس با لحنی پر خاشگرا نه فرمود: ای مرد نمایانی که اثری از مردانگی در شما (فکر و روحتان) نیست با شما هستم شمائی که همچون پرده نشینان و عروسان تازه به حجله رفته که برای هر چیزی منتظر کمک هستند، به خدا قسم با سرپیچی و نافرمانیهایتان فکر و نقشه ام را تباه ساختید.

کسی که فرمانش را نمی برند چه می تواند بکند، سه بار این جمله را تکرار کرد، در این هنگام مردی به همراه برادرش برخاست و عرض کرد: یا علی علیه السلام من و این برادرم چنانچه که خداوند از قول موسی بازگو نموده رب انی لا املک الا نفسی و اخی؛ پروردگارا هر آینه من مالک نیستم مگر نفس خود و برادرم را (755)

به خدا قسم هر چه فرمان دهی اجرا خواهیم کرد اگر چه مجبور باشیم از میان شعله های سوزان آتش چوب درخت غضا و بر روی خارهای جانگزای قتاد (درخت پر تیغی است) بگذریم؛ حضرت برای آنها دعای خیر کرد و آنگاه

فرمود: به کجا خواهید رسید از آنچه من خواسته ام و آنگاه از جایگاه خود پایین آمد. (756)

637- دستور حکومتی به فرماندار بصره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت علی عليه السلام در نامه ای به زیاد بن ابیه که سمت جانشینی عبدالله بن عباس را به عنوان حاکم بصره بر عهده داشت دیدگاه یک مدیر را در مسائل اقتصادی کشور گوشزد می کند و می فرماید: فدع الاسراف مقتصد او اذکر فی الیوم غدا و امسک من المال بقدر ضرورتک و قدم الفضل لیوم حاجتک (757)؛ زیاده روی را واگذار و تعادل و میانه روی در مسائل اقتصادی را پیشه خود ساز، از همین امروز به فکر فردا باش و از امکانات خود به مقدار ضرورت استفاده کن و پس انداز افزوده را با برنامه ای منظم به خاطر روز نیازمندی دنیا و آخرتت به آینده اختصاص بده.

638- علی عليه السلام در کربلا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرالمؤمنین عليه السلام در سفری چون به زمین کربلا رسید نگاهی به زمین کربلا نمود و فرمود:

مناخ رکاب مصارع عشاق شهداء لا یسبقهم من کان من قبلهم و لا یلحقهم من بعدهم؛ (در این سرزمین، محل خواب گاهی می شود از سوارانی؛ و محل کشتاری از عاشقین؛ و در این زمین شهیدانی می باشند که گذشتگان از آنان پیشی ندارند و آیندگان هم به مقام این شهدای کربلا نمی رسند. (758)

639- توصیف مرگ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام حسین علیه السلام فرمود: روزی شخصی به امیرالمؤمنین علی علیه السلام عرض کرد: یا علی علیه السلام مرگ را برایم وصف کن. حضرت فرمود: با مرد آگاهی روبرو شده اید، مرگ یکی از سه امری است که بر آدمی وارد می شود؛ یا نوید و بشارت به نعمتهای جاودان است و یا خبری است به عذاب همیشگی و یا اندوهگین نمودن و ترسانیدن است، کار شخص محتضر مبهم یم باشد زیرا نمی داند جزو کدامیک از این سه گروه خواهد بود؛ اما انسانی که دوستدار و مطیع ما باشد به نعمتهای جاودان نوید داده شده و دشمنانی که با ما سر ستیز دارند عذاب ابدی در پیش خواهند داشت و اما آن کس که وضعش معلوم نیست و نمی داند سرانجامش چه خواهد شد؛ مؤمنی است که به زیان خود زیاده روی نموده و مشخص نیست سرانجامش به کجا خواهید کشید خبر مبهم و ترسناکی به او می رسد ولی خداوند هرگز او را با دشمنان ما برابر نخواهد کرد و به شفاعت ما؛ او را از جهنم بیرون می آورد پس کار نیک انجام دهید و خدا را اطاعت کنید مطمئن نباشید و سزای گناه را از طرف خدا ناچیز نشمارید زیرا شفاعت شامل حال مسرفین نخواهد شد مگر بعد از سیصد هزار سال. (759)

640- مرد، مردان عالم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عوانه می گوید: وقتی لشگریان حضرت علی علیه السلام در جنگ جمل سیاه گمراه عایشه را شکست داده و جنگ به پایان رسید. حضرت علی علیه السلام به عایشه فرمود: ای حمیرا، کار خدا را با خود چگونه دیدی؟ عایشه جواب داد: یا علی علیه السلام اکنون که بر ما تسلط یافتی (در اسارت تو هستم) یعنی: جوانمردی و نما و مرا ببخش! (760)

641- هلاکت ظالم، حتمی است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در یکی از جنگ های، یکی از شجاعان دشمن، یکی از افراد بنی هاشم را به جنگ با خود دعوت کرد، ولی او پاسخ مثبت نداد. حضرت علی علیه السلام به او فرمود: چرا از بیکار با او خودداری می کنی؟! او جواب داد: این شخص (اشاره به قهرمان دشمن) از یکه سواران دلیر عرب است، ترس از آن دارم که بر من پیروز گردد. امام علی علیه السلام فرمود: او به حساب اینکه در سپاه دشمن است بر تو ظلم کرده است، اگر با او نبرد کنی، بر او پیروز خواهش شد، بدانکه اگر کوهی به کوه دیگر ظلم کند، ظلم کننده مغلوب شده و به هلاکت می رسد. ⁽⁷⁶¹⁾

642- فریاد رس خلیفه!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اصبغ بن نباته می گوید: وقتی که عثمان به علت کردار وی (که بر خلاف سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود) توسط مردم در محاصره قرار گرفت، او برای علی بن ابیطالب علیه السلام چنین نوشت: اما بعد؛

به یقین، آب از قله کوهی، که نباید آب آن را فرا گیرد، گذشته (یعنی آب از سرگذشت و کارد به استخوان رسیده) و تنگ شتر به نزدیک پستانش رسیده (تنگ شتر از زیر شکم به نزدیک پستان رسید یعنی، کار از کار گذشته و قابل تغییر و اصلاح نیست) و کار من از حد بیرون شده است و در من کسی طمع کرده که چیزی مانع آن نیست پس اگر تو خورنده ای، بهترین خورنده باش، و گرنه مرا دریاب که پاره پاره می گردم. ⁽⁷⁶²⁾

643- گوش شنوا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بعد از جنگ جمل علی عَلَيْهِ السَّلَام سوار بر اسب خود شد و در میان صفوف کشته ها حرکت می کرد تا اینکه به جنازه کعب بن سوره رسید او قاضی بصره بود و این مقام را به او عمر داده بود، کعب در میان اهل بصره در زمان عمر و عثمان به قضاوت می پرداخت. چون فتنه اهل جمل در بصره بر علیه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بر پا شد قرآنی بر گردن خود حمایل نمود و با تمام فرزندان و اهل خانواده خود برای جنگ با آن حضرت خارج شد که همگی آنها نیز کشته شدند. چون حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام جنازه کعب را دید که در بین کشتگان افتاده بود در آنجا درنگ کرد و فرمود: کعب را بنشانید، کعب را بین دو مرد نشانند. حضرت فرمود: ای کعب بن سوره (قد و جدت ما وعدنی ربی حقا فهل وجدت ما وعد ربک حقا؟) آنچه را که پروردگارت را به حق یافتی؟ و سپس فرمود: کعب را بخوابانید و کمی حضرت حرکت کرد تا رسید به طلحة بن عبدالله که آن هم در میان کشتگان افتاده بود حضرت فرمود: او را بنشانید؛ نشانند آنگاه همان خطاب را عینا به طلحه و سپس فرمود: طلحه را بخوابانید. یکی از اصحاب به آن حضرت گفت: ای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در گفتار شما با این دو مرد کشته شده آنها کلامی نمی شنوند چه فائده ای بوده؟ حضرت فرمود: ای مرد سوگند به خدا آنها کلام مرا شنیدند و همانطوری که اهل قلب (چاه بدر) کلام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را شنیدند. (763)

644- صورت برزخی وصی موسی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

از عبایه بن ربیع اسدی روایت شده که گفت: بر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام وارد شدم و دیدم که در نزد آن حضرت مردی با صورتی شکسته و لباس ژنده نشسته و حضرت با او مشغول گفتگو بودند چون آن مرد برخاست و رفت؛ عرض کردم:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام این مرد که بود فرمود: یوشع بن نون وصی حضرت موسی علیه السلام (764).

645- علم داشتی ولی...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد از شکست اصحاب جمل؛ در میان کشتگان عبور می کرد تا اینکه به کشته کعب بن سورۃ قاضی شهر بصره رسید آنگاه دستور داد او را بنشانند، حضرت به او فرمود: ای وای بر تو؛ ای کعب علم و دانش داشتی ولی برای تو سودی نداشت و شیطان تو را گمراه کرد و به آتش دوزخ فرستاد. (765)

646- بیعت شکنان جمل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مروان که پس از قتل عثمان با علی علیه السلام بیعت کرده بود در جنگ جمله به اسارت لشکریان حضرت امیر علیه السلام در آمد. حسنین علیهما السلام به علی علیه السلام گفتند: که او با شما می خواهد بیعت کند حضرت فرمود: مگر بعد از قتل عثمان با من بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیازی نیست که پیمان شکن است و غدار - با دستی چون دست جهود - (766) بلاذری از مروان نقل کرده که بعد از جمل به امام علی علیه السلام گفت: من جز آنکه مجبورم کنی با تو بیعت نمی کنم. (767)

با این وضع امام به عکس خلفای قبل و بعد از خود کسی را بر بیعت با خود مجبور نکرد لذا عدی بن حاتم نیز نزد معاویه گفت: که علی علیه السلام هیچ کسی را بر بیعت با خود مجبور نکرد. (768)

647- دوست با وفا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از پیروان علی علیه السلام در اثر غفلتی دزدی کرد و آن حضرت هم فوراً حد الهی را در حق وی جاری کرد و دست او را قطع نمود وی بدون احساس نگرانی؛ دست قطع شده خود را بدست چپ خود گرفت و حرکت کرد در بین راه ابن الکواء (یکی از خوارج) با اینکه می دانست دست او را علی علیه السلام قطع کرده؛ خواست از این جریان بر ضد آن حضرت بهره برداری کند، از این رو جلو آمده با یک لحن دلسوزانه ای گفت: بیچاره کی دست تو را اینطور قطع کرده؟ او هم بر خلاف انتظار ابن کواء با قیافه ای گشاده و بیان جدی گفت: دست مرا قطع کرد بهترین اوصیاء پیغمبر علیه السلام پیشوای سفید رویان؛ اختیار دار مؤمنین؛ علی بن ابیطالب علیه السلام پیشوای هدایت... پیشی گیرنده به بهشت پر نعمت رزم کننده با شجاعان کفر و ستم؛ انتقام گیرنده از خودسران؛ زکات دهنده... راهنمای به سعادت؛ راستگو؛ شجاع مکی؛ بزرگوار وفادار...

این کوا از گفتار او سخت در شگفت شده گفت: وای بر تو، او دست تو را قطع کرده تو در عوض این طور از او تعریف و تمجید می نمایی؟ وی در جواب او گفت: چطور از او تمجید نکنم در صورتی که دوستی آن حضرت با خون و گوشت من آمیخته شده و اضافه کرد علی علیه السلام نبرید دستم را مگر برای حقی که خداوند قرار داده بود. (769)

648- همراه فقیران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

احمد بن حنبل در مسند از طبایع ابن رفیع نقل می کند که می گفت: روزی نزد حضرت امیر علیه السلام بودم دیدم کیسه ای برای حضرت آوردند، در آن کیسه بسته و مهر شده بود. وقتی حضرت کیسه را باز کرد، دیدم داخل آن قطعات خشک نان است که حضرت با آب آنها را نرم می نمود از حضرت سؤال کردم:

که یا علی علیه السلام دلیل مهر کردن کیسه ای که چنین خوراکی مختصری دارد چیست؟ حضرت با لبخندی فرمود: مهرش می کنم چون بچه هایم سعی می کنند جای این نوع نان؛ نرم و چرپ بگذارند، ابن ابی رفیع می گوید: پرسیدم: یا علی علیه السلام خداوند شما را مانع شده است که غذای بهتری میل نمائید؟ حضرت جواب داد: نه؛ ولی می خواهیم غذایی داشته باشیم که فقیرترین مردم حکومت در قلمرو من بتوانند لااقل روزی یکبار در زندگی فراهم کنند؛ من زمانی وضع غذای خود را بهبود می بخشم که معیار زندگی آنها را بهتر کرده باشم من می خواهم مثل آنها زندگی کنم.

649- جاهلان احمق و مظلومیت علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی مردی از پای منبر علی علیه السلام برخاست و به امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد حکمیت در جنگ صفین اعتراض کرد. حضرت جواب او را این چنین داد: سوگند به خدای که من در آن وقتی که شما را به ادامه کارزار، که بر شما ناگوار و ناپسند بود امر کردم... ولیکن با کمک چه گروهی این کار (ادامه جنگ) را می کردم؟ و در این کارزار به چه کسانی التجا می بردم؟ جز با قوم خودم و اصحاب خودم که شما بودید؟ (که شما هم فرمان مرا نمی بردید و تنها می گذاردید) من می خواهم با شما و به کمک شما درمان و معالجه نمایم در حالی که خود شما درد من هستید، عینا مانند کسی که می خواهد خاری را از بدن خود با خار دیگری در آورد... پس من چگونه می توانم با شما که درد من هستید دردم را معالجه کنم.... بار پروردگارا! طیبیان و حاذقان، معالجه امراض از مداوای این درد جانکاه عاجز شدند. (770)

650- خلیفه و حاکم مظلوم!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابوعون می گوید: زنی از طایفه بنی عبس در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر بودند در نزد آن حضرت آمد و گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام سه چیزند که دلها را در اضطراب انداخته و آنها را در غم فرو برده است؛ حضرت فرمودند: آنها چیستند؟

زن گفت: رضایت دادن و تسلیم شدن تو در امر حکمیت، و اختیار کردن تو؛ پستی و زبونی را، و فریاد و جزع بر آوردن؛ تو در مواقع ابتلائات و حوادث. حضرت فرمود: ای وای بر تو، تو زن هستی و برو در خانه خود بنشین و به کار خود مشغول باش (تو را با این مسائل چه کار) زن گفت: سوگند به خدا هیچ نشستی نیست مگر در سایه شمشیرها. ⁽⁷⁷¹⁾

651- خبر شهادت در خارج از کوفه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام صادق علیه السلام فرمودند: هشام بن عبدالملک از پدرم (امام باقر علیه السلام) پرسید: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر دهید که در آن شبی که علی علیه السلام کشته شد؛ مردم دور دست از شهر کوفه که علی علیه السلام در آن بود چگونه کشته شدن او را فهمیدند؟ و علامت کشته شدن علی علیه السلام برای مردم چه بود؟ آیا علامتی در کشته شدن او بود؟ پدرم به هشام فرمود: در آن شبی که علی علیه السلام به شهادت رسید هیچ سنگی را از روی زمینی بر نمی داشتند مگر آنکه در زیر آن خون تازه یافت می شد تا هنگامی که فجر طلوع کرد و صبح صادق ظاهر شد و نیز همین طور بود شبی که هارون برادر موسی مفقود الاثر شد و همچنین شبی

که یوشع بن نون کشته شد و نیز شبی که در آن عیسی بن مریم به آسمان برده شد و هم چنین شبی که در آن حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ کشته شد. (772)

652- اشعار جانسوز علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در سوگ عمار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عمار یاسر یکی از سران و اعضای مرکزی سازمان شرطة الخمیس بود، او از یاران مخصوص پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود و هرگز در کورانه‌های عصر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و بعد از آن، نلغزند و به سوی چپ و راست نرفت و چون کوهی استوار در خط پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ماند. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره عمار فرمود: ایمان سراپای عمار را گرفته و با گشوت بدنش آمیخته شده است. و روزی به او فرمود: (ستقتلك الفئة الباغية و آخر زادك ضياح من لبن. پس از چند سالی گروه متجاوز (سپاه معاویه) ترا می کشند و آخرین غذای تو در دنیا، شیر مخلوط با آب است.)

عمار یاسر در زمان خلاف علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از سرداران سپاه آخ حضرت در جنگ جمل و صفین به حساب می آمد بود، او جنگ صفین 94 سال داشت، اما او با این سن و سال چون قهرمان جوان با دشمن می جنگید. حبه عرنی گوید: عمار در همان روز شهادتش (چند لحظه قبل از شهادت) به جمعی از یاران گفت: آخرین روزی دنیوی مرا بدهید آنگاه برای او مقداری شیر مخلوط به آب آوردند، از آن نوشید و سپس گفت: امروز با دوستم محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و حزبش ملاقات خواهم کرد (و الله لو ضربانو حتی بلغونا سعفات هجر لعلمت اننا علی الحق؛ سوگند به خدا اگر دشمنان ما را آنچنان ضربه بزنند که همچون شاخه های خشک نخل خرماي سرزمین هجر بریده بریده شویم در عین حال یقین دارم که ما بر حق هستیم.)

این مرد بزرگ در یکی از روزهای جنگ به میدان شتافت و با دشمن جنگید، سرانجام بر اثر ضربه نیزه یکی از دشمنان از پشت اسب به زمین افتاد و به شهادت رسید. شب فرا رسید، علی علیه السلام در کنار کشته ها می گشت، چشمش به پیگر به خون طپیده عمار افتاد منقلب شد و قطرات اشک از دیدگانش جاری گشت در کنار پیکرش نشست، سر عمار را به بالین گرفت و با قلبی آکنده از اندوه و چشمی پر از اشک، این اشک را در سوک عمار خواند:

ابا موت کم هذا التفرق و عنوة فلست تبقی لی خلیل خلیل
 الا ایها الموت الذی لست تارکی ارحنی فقد افیت کل خلیل
 اراک بصیرا بالذین احبهم کانک تمضی نحوهم بدلیل
 یعنی: ای مرگ که قطعا سراغ من نیز می آیی مرا راحت کن که همه دوستانم را از دستم گرفتی، تو را نسبت به این دوستانم تیز بین می بینم، که گویی چراغ بدست، دنبال آنها می گردی، و به روایتی فرمود: کسی که خبر شهادت عمار را بشنود و متاثر نگردد بهره های از اسلام ندارد.

به این ترتیب می بینم حضرت علی علیه السلام نسبت به دوستان مخلص و با وفایش اظهار محبت می کرد و صمیمانه به آنها درود می فرستاد.

653- جمجمه ای حرف زد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام برای سرکوبی سپاه معاویه سپاه مجهزی آماده ساخت این سپاه در نخيله که لشکرگاه سپاه علی علیه السلام بود در آماده باش بسر می برد امام علی علیه السلام از کوفه بیرون آمد و رهسپار قرارگاه نخيله شد و برای آنان سخنرانی نمود، آنگاه سپاه مجهز علی علیه السلام به فرماندهی خود آن حضرت به سوی صفین حرکت کردند در مسیر راه به مداین ⁽⁷⁷³⁾ رسیدند در این هنگام، آنان ویرانه های

کاخها و تالارها را مشاهده کردند علی علیه السلام جمجمه پوسیده ای را در خرابه ای دید به یکی از اصحاب خود فرمود: آن را بر دارد و به همراه من بیا، علی علیه السلام به ایوان معروف کاخ مداین آمد و در آن نشست و طشت آبی طلبید و به آورنده جمجمه فرمود: آن را در میان طشت بگذارد. او این کار را کرد، علی علیه السلام خطاب به جمجمه فرمود: ای جمجمه تو را سوگند می دهم بگو من کیستم و تو کیستی؟ جمجمه با زبان رسا گفت: تو امیرمؤمنان علیه السلام و سید اوصیا و پیشوای پرهیزکاران هستی ولی من بنده خدا و فرزند کنیز خدا کسری انوشیروان هستم. علی علیه السلام به او فرمود: حالت چطور است؟ او گفتاری گفت که خلاصه آن این است:

من نسبت به زبردستان مهربان بودم ولی در آیین مجوس بسر می بردم.. اینک از بهشت محروم هستم و گرفتار دوزخ می باشم اما به خاطر اینکه با رعیت مدارا می کردم از آتش دوزخ در امان هستم، و احسرتا اگر من ایمان می آوردم، با تو بودم ای سرور خاندان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ای امیرمؤمنان علیه السلام. سخنان او بقدری جانسوز بود که همه حاضران صدا را به گریه بلند کردند.

(774)

654- علی علیه السلام در آخرین لحظات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصبغ بن نباته می گوید: پس از ضربت خوردن امیرالمؤمنین علیه السلام به خدمتش مشرف شدم و خود را روی پاهای مبارک آن حضرت انداختم و گریه می کردم حضرت فرمود: ای اصبغ برخیز برای چه گریه می کنی؟ من راه بهشت در پیش دارم عرض کردم می دانم تو عاشق لقای خدا هستی و راه بهشت در پیش داری من بر فقدان و مهاجرت تو گریه می کنم من بر خود می نالم. (775)

655- مرگ می آید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر مرگ یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام به آن حضرت رسید و پس از آن خبر دیگری رسید که آن مرد نمرده است. حضرت نامه ای برای او نوشت: ... خبری از ناحیه تو برای ما آمد که موجب تشویش و فزع و جزع برادران تو شد پس از آن، خبر دیگری آمد و خبر اول را تکذیب نمود و این خبر موجب سرور و روشنی چشم ما شد، لیکن این سرور و فرح سریع الانقطاع است و بزودی تصدیق خبر اول به تو خواهد رسید، پس تو مانند کسی هستی که مرگ را چشیده باشد و سپس زنده شده باشد؟ بدان که شب و روز با نهایت سعی و جد می کوشند که عمرها را کوتاه کنند، و اموال را فانی و خراب بنمایند و اجلها را در نوریده و آخرین نقطه آنها برسانند. (776)

656- اندکی بود از بسیار!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت علی علیه السلام به حارث فرمود: ای حارث بشارت می دهم ترا که مرا در هنگام مرگ و در هنگام عبور از پل جهنم و در کنار حوض کوثر در وقت مقاسمه بشناسی... سپس علی علیه السلام دست حارث را در دست خود گرفت و گفت: ای حارث، روزی من از آزار و حسادت قریش و منافقان این امت بر من، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست مرا گرفت و در دست خود قرار داد همین طوری که من دست تو را در دست خود گذارده ام آنگاه فرمود: چون قیامت بر پا گردد من دست به دامن عصمت پروردگار خواهم زد و تو ای علی علیه السلام دست به دامن من می زنی و ذریه و اولاد تو دست به دامن تو می زنند و شیعیان شما دست به دامن شما می زنند بگو ببینم

در آن حال؛ خدا با پیغمبر چه معامله ای خواهد کرد؟ و پیغمبرش با وصی خود چه معامله خواهد کرد؟ ای حارث این را که گفتم بگیر؛ و به دل خود بسپار، اندکی بود از بسیار؛ آن وقت حضرت سه مرتبه فرمود: تو یگانه و متحد هستی با هر کسی که او را دوست داری (هر که را دوست داشته باشی با آن محشور می گردی) و برای توست تمامی اعمالی که اکتساب کردی، چون حارث این سخنان را شنید از جای خود برخاست و حرکت کرد و چنان مست و مدهوش کلام حضرت بود که ردایش به روی زمین کشیده می شد و می رفت و با خود می گفت: پس از استماع این کلمات من دیگر باک ندارم که مرگ به سوی من آید یا من به سوی مرگ بروم. (777)

657- نفرین امام علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از جنگ هایی که بین مسلمانان در زمان حکومت علی علیه السلام رخ داد جنگ تحمیلی و افزون طلبی، طلحه و زبیر (دو نفر از سران اسلام) و عایشه بود که بهانه آنها به ظاهر مطالبه خون عثمان بود با اینکه طبق شواهد تاریخی آنها خود از عوامل مؤثر تحریک کننده در قتل عثمان بوده اند، این جنگ در سال 36 هجری در بصره واقع شد که منجر به شهادت 5000 نفر از سپاه علی علیه السلام و سیزده هزار نفر از سپاه عایشه گردید. (778)

طلحه و زبیر با شکستن بیعت خود با علی علیه السلام جلودار جبهه ناکتین بودند علی علیه السلام از این دو نفر دلی پر رنج و غم داشت چرا که عامل فتنه شدید بین مسلمین شدند. علی علیه السلام در مورد آن دو دست به دعا برداشت و آنها را نفرین کرد و عرض کرد: خدایا! طلحه را مهلت نده و به عذابت بگیر و شر زبیر را آنگونه که می خواهی از سر من کوتاه کن، در جنگ جمل هنگامی که سپاه

جمل متلاشی شد مروان که از سرشناسان سپاه جمل بود گفت: بعد از امروز دیگر ممکن نیست خون عثمان را از طلحه مطالبه کنیم هماندم او را مورد تیر قرار داد تیر به رگ ساق پای طلحه خورد و خون مثل فواره جاری شد طلحه از غلام خود کمک خواست غلامش او را سوار قاطری کرد و به غلام خود گفت: این خونریزی مرا می کشد جای مناسبی یافتی مرا پیاده کن. سرانجام غلام او را به خانه ای خانه های بصره برود و او همانجا جان سپرد، به این ترتیب خود او به عنوان خونخواهی عثمان با سپاه علی عَلَيْهِ السَّلَام می جنگید توسط مروان که از سران لشکرش بود به خاطر همین عنوان ترور شد و به هلاکت رسید، اما زیبر در قبل از شروع جنگ، نصایح علی عَلَيْهِ السَّلَام باعث شد که زیبر با یادآوردن حدیثی که علی عَلَيْهِ السَّلَام از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای او نقل کرد از صف دشمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام خارج شد با اینکه وظیفه او این بود که از امام وقت خود یعنی علی عَلَيْهِ السَّلَام حمایت کند ولی کلا از میدان جنگ کنار کشید و به سوی بیابانی که معروف به وادی السباع بود رفت و در آنجا مشغول نماز بود که شخصی بنام عمرو بن جرموز بطور ناگهانی بر او حمله کرد و او را کشت و او نیز که آتش افروز جنگ جمل بود در 75 سالگی این گونه به هلاکت رسید ابن جرموز شمشیر و انگشتر زیبر را به حضور علی عَلَيْهِ السَّلَام آورد وقتی چشم علی عَلَيْهِ السَّلَام به شمشیر زیبر افتاد فرمود: (سيف طال ما جلى الكرب عن وجه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ 779) این شمشیر چه بسیار اندوهی را که چهره رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر طرف ساخت.)

658- علی عَلَيْهِ السَّلَام و تکلم با ارواح

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حبه عنری می گوید: من با امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی پشت کوفه از آن خارج شدیم حضرت در وادی السلام توقف کرد و مثل اینکه با اقوامی گفتگو داشت من به متابعت از قیام او ایستادم تا خسته شدم. سپس نشستیم به قدری که ملول شدم و پس از آن ایستادم به قدری که همانند مرتبه اول خسته شدم و باز نشستیم به قدری که ملول شدم. سپس ایستادم و ردای خود را جمع کردم و عرض کردم: ای امیرمؤمنان علیه السلام من از طول این قیام بر شما شفقت آوردم آخر یک قدری استراحت نمائید، سپس ردا را به روی زمین انداختم تا آن حضرت به روی آن بنشیند، حضرت فرمود: ای حبه این قیام و وقوف نبود مگر تکلم با مؤمنی و یا مؤانست با او، عرض کردم: ای امیرمؤمنان آیا مردگان هم تکلم و مؤانست دارند؟ فرمود: بلی اگر پرده از جلوی دیدگان تو برداشته شود آنها را می بینی که حلقه حلقه نشسته و گفتگو می کنند، عرض کردم: آیا آنها اجسامی هستند یا ارواحی؟ حضرت فرمود: بلکه ارواح هستند و هیچ مؤمنی در زمین از زمین های دنیا نمی میرد مگر آنکه به روح او گفته می شود که به وادی السلام ملحق شود و وادی السلام بقعه ای از بهشت عدن است. (780)

659- رسول خدا گفته...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از فضاله بن ابی فضاله روایت است (ابوفضاله پدر فضاله از اهل بدر بود و در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین شهید شد) که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه مریض شد و من با پدرم به عیادت آن حضرت رفتیم پدرم به آن حضرت گفت: یا علی علیه السلام علت توقف شما در کوفه در بین اعراب جهینه چیست؟ به سوی مدینه بروید که اگر اجل شما فرا رسد اصحاب شما متصدی و مباشر تکفین و تغسیل تو گردند و بر تو نماز بخوانند حضرت فرمود: رسول خدا

با من عهد و میثاق بسته که از دنیا بروم مگر اینکه اینجا از خون خضاب
گردد (یعنی محاسنش از خون سرش) (781)

660- زندگی خلیفه مسلمین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی سفیر روم به کوفه آمده بود (برنامه پذیرایی کسانی که از خارج می آمدند به عهده حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بود یعنی تا مدتی که برای کارشان می ماندند مهمان امام حسن مجتبی علیه السلام بودند) وقتی که امام حسن علیه السلام برای سفیر روم سفره پهن کرد سفیر روم با تأسف و ناراحتی و غصه گفت: من چیزی نمی خورم امام حسن علیه السلام فرمود: برای چه نمی خوری؟ گفت: آقا، فقیری را دیدم الان یاد او افتادم دلم برایش سوخت نمی توانم چیزی بخورم. مگر اینکه شما از این خوراک برای او نیز ببرید. اما حسن علیه السلام سوال کرد آن فقیر کجاست و کیست؟ گفت: من شب به مسجد رفتم بعد از نماز (از اینجا می فهمیم که علی علیه السلام و زعش با بقیه مردم یکی بوده به حدی که برای دیگران قابل تشخیص نبوده که این علی علیه السلام است) دیدم عربی می خواست افطار کند سفره ای داشت باز کرد نان آرد جو را در دهان گذاشت، کوزه آب جلویش بود به من نیز تعارف کرد گفت تو هم بخور من دیدم نمی توانم این خوراک را بخورم دلم برایش سوخت حالا اگر بشود از این خوراک برای او نیز بفرستید. صدای گریه امام حسن علیه السلام بلند شد و فرمود: او پدرم علی علیه السلام است که خلیفه مسلمین است و این است خوراک و غذایش. (782)

661- مرا موقع مرگ می بینی!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حارث همدانی از اصحاب حضرت امیر علیه السلام است او در اواخر عمر خود پیر و خمیده و مریض شده بود با زحمت زیاد خود را خدمت علی علیه السلام رساند و اظهار غصه و حسرت کرد که از دیدار جمال حضرت بواسطه پیری و دوری راه محروم است، حضرت فرمود: ای حارث (من یمت یرنی) در وقت مرگ، هر کس می میرد مرا می بیند و مرا در صراط می بینی، من بهشت و دوزخ را تقسیم می کنم و بهشتیان را در بهشت دوزخیان را در جهنم جای می دهم و اگر دوستی از دوستانم در آتش باشد بیرونش می آورم. ⁽⁷⁸³⁾

662- عداوت اشعث و خانواده اش با علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشعث بن قیس یکی از دشمنان علی علیه السلام بود او مردی است شرور و شر آفرین و یکی از سرداران کوفه، و رئیس قبیله بنی کنده او خواهر ابوبکر، ام فروه را که نابینا بود را به ازدواج خود در آورد و به مناسبت دامادی با ابوبکر توانست سوء استفاده های زیادی کند در مورج الذهب است که یکی از آن سه چیز که ابوبکر در هنگام مرگ بر عدم انجام آنها اظهار تأسف می نمود؛ گردن نزدن اشعث بن قیس بود. حضرت علی علیه السلام به ناچار بر اساس نفوذ وی در کوفه او را در جنگ صفین رئیس بنی کنده نمود و با ده هزار لشکر کندی از جمله روسای لشکر صفین قرار داد در ابتدای جنگ با مالک اشتر آبی را که معاویه بر روی سپاه علی علیه السلام بسته بود پس گرفت اما وقتی قرآنها در پایان جنگ بر نیزه رفت از جمله افرادی بود که نزد علی علیه السلام آمد و گفت: باید دست از جنگ برداری او به همراه ده هزار نفر از لشکریان خود با شمشیرهای کشیده به علی علیه السلام گفت: یا علی علیه السلام همین الان باید دست از جنگ برداری و گرنه با این شمشیرها تو را قطعه قطعه می کنیم.

حضرت فرمود: یک ساعت به من مهلت بدهید، اینک لشکر ما نزدیک خیمه معاویه رسیده. گفتند ابا ممکن نیست باید فوراً مالک اشتر و قیس بن سعد را به نزد خود بخوانی... حضرت کسی را فرستاد نزد مالک و قیس و دستور داد که فوراً برگردید آنها پیام دادند یا علی علیه السلام یک ساعت به ما مهلت ده که ما به خیمه معاویه رسیده ایم حضرت پیام داد که ایا می خواهید علی زنده بماند یا نه؟ پسر ملعون اشعث، بنام محمد که از همان ام فروه نابینا بود با 4000 هزار تن سوار مأمور شد تا در کربلا امام حسین علیه السلام را به شهادت برساند و دخترش جعده نیز امام حسن علیه السلام را با زهر مسموم نمود. (784)

663- قدر علی علیه السلام را ندانستند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی اشعث بن قیس اذن خواست تا وارد منزل علی علیه السلام شود قنبر او را اذن نداد، او مشتی بر بینی قنبر کوفت و از بینی قنبر خون جاری شد، حضرت از منزل بیرون آمد و فرمود: مالی و لک یا اشعث؟ ای اشعث من با تو چه کرده ام که چنین می کنی؟ چرا این طور می کنی ای اشعث، سوگند به خدا که اگر از پهلوی غلام ثقیف عبور کنی موهای اسافل اعضای بدن تو به لرزه در می آید، اشعث عرض کرد: یا علی علیه السلام غلام ثقیف کیست؟ حضرت فرمود: غلامی است که حکومت آنها را به دست می گیرد و هیچ خانه ای در عرب باقی نمی ماند مگر آنکه ذلت و خواری را در آن وارد می سازد (منظور حضرت از غلام ثقیف همان حجاج بن یوسف ثقفی است که در سال 75 به ولایت کوفه رسید و بیست سال جنایت کرد و در سال 95 از دنیا رفت.) (785)

664- صورت برزخی وصی عیسی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قیس غلام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می گوید: امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نزدیک کوه بود در صفین چون هنگام نماز مغرب فرا رسید به مکانی دور دست رفته و در آنجا ندای اذان در داد و چون از اذان فارغ شد مردی به نزد او آمد و به کوه نزدیک می شد چون پیش آمد دیدیم مردی است که موهای سر و صورتش سپید و صورتی روشن دارد گفت: سلام خدا بر تو باد! ای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و رحمت خدا و برکات خدا بر تو باد، آفرین بر وصی خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پیشوای پیشتازان سفید رو، و نشانه دار بهشت.. امیرالمؤمنین ع گفت: و علیک السلام حال شما چطور است؟ آن مرد گفت: حالم خوب است و من در انتظار روح القدس هستم و به خاطر ندارم کسی در راه رضای خداوند امتحانش از تو بزرگ تر و ثوابش از تو نیکوتر باشد... ای برادر من بر این مشکلات و رنج هایی که دست به گریبان هستی؛ پایداری و استقامت داشته باشد تا آنکه حبیب را ملاقات نمایی... سپس با دست خود اشاره به اهل شام کرد و گفت: اگر این صورت های مسکین می دانستند چه عذاب سخت و پاداش بدی برای آنها به جهت نبرد با تو معین گردیده است، البته دست از جنگ بر می داشتند، سپس با دست خود اشاره به عراق نموده و گفت: اگر این چهرهای روشن می دانستند که چه پاداشی و اجر بزرگی به جهت اطاعت از فرمان تو برای آنها مهیا گردیده است، دوست می داشتند که بدن آنها را با قیچی های آهنی پاره پاره کنند... سپس گفت: والسلام علیک و رحمة الله و برکاته سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد، سلام خود را نمود آنگاه از نظرها نهان شد در این حال عمار یاسر و ابوالهیثم و ابویوب انصاری و عبادة بن صامت و خزیمه بن ثابت و هاشم مرقال و جماعتی دیگر از پیروان خاص امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ که گفتار آن مرد را شنیده بودند برخاستند و عرض کردند: ای امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ این مرد که بود؟ حضرت

فرمود: این مرد شمعون بن صفا، وصی حضرت عیسیٰ علیه السلام بود که خداوند او را فرستاده بود تا مرا در جنگ و نبرد با دشمنان خودش تأیید و تقویت نماید آنگاه تمامی یاران عرض کردند: پدران ما و مادران ما فدای تو باد؛ سوگند به خدا چنان جنگی در رکاب تو خواهیم نمود که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می نمودیم... آنگاه علی علیه السلام درباره آنها دعای خیر نمود... (786)

665- دستورات حکومتی به فرماندار آذربایجان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مولای متقیان علی علیه السلام در نامه ای که به نماینده و فرماندار خود در آذربایجان بنام اشعث بن قیس چنین می نویسد:

و ان عملک لیس لک بطعه و لکنه فی عنقک امانه و انت مسترعی لمن فوقک. لیس لک ان تفتات فی رعیة، و لا تخاطر الا بوثیقة و فی یدلک مال من مال الله عزوجل و انت من خزانه حتی تسلمه الی و لعلی ان لا اکون شر و لا تک لک و السلام (787)

مدیریت و حکمروایی برای تو طعمه نیست بلکه آن مسئولیت در گردن تو امانت است و کسی که از تو بالاتر است از تو خواسته که نگهبان آن باشی. و وظیفه نداری که در کار مردم به میل و خواسته شخصی خود عمل کنی و یا بدون ملاک معتبر و فرمان قانونی، بکار بزرگی دست بزنی. و اموالی که در دست تو است از آن خداوند می باشد و تو خزانه دار هستی تا آنرا به من بسپاری و امیدوارم که برای تو بدترین فرمانرواها نباشم والسلام.

666- نمونه ای از وصیت سیاسی علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت فاطمه به حضرت علی علیه السلام وصیت نمود که بعد از من با خواهرزاده ام امامه ازدواج کن زیرا او نسبت به فرزندانم مثل من با محبت است و از طرفی مردان نیاز به زن دارند، لذا حضرت بعد از فاطمه زهرا علیها السلام با خواهرزاده حضرت زهرا علیها السلام امامه ازدواج کرد، امامه تا آخر عمر امام (حدود سی سال) همسر آن حضرت بود هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام در بستر شهادت قرار گرفت امامه را به حضور طلبید و به او چنین وصیت کرد: ترس آن دارم که بعد از من این طاغوت (اشاره به معاویه) از تو خواستگار کند اگر (بعد از من) نیاز به ازدواج داری پیشنهاد می کنم که با مغیره بن نوفل (نوه عبدالمطلب) ازدواج کن مبادا با معاویه ازدواج کنی.

پس از شهادت امام، معاویه نامه ای برای مروان نوشت و به او دستور داد که امامه را برای من خواستگاری کن و صد هزار دینار به او ببخش. مروان مطابق دستور از امامه برای معاویه خواستگاری کرد امام برای مغیره بن نوفل پیام داد که معاویه از من خواستگاری کرد. اگر تو به من مشتاق هستی اقدام کن مغیره پس از دریافت پیام، بی درنگ اقدام نمود و به حضور امام حسن مجتبی علیه السلام رفت و امامه را توسط آن حضرت خواستگاری کرد امام حسن علیه السلام خواستگاری او را پذیرفت و امامه را همسر او نمود.

667- ماجرای درخواست عقیل

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عقیل سومین پسر ابوطالب بود که در کودکی کور شد همین عامل باعث تهی دستی وی شده بود و به علاوه مردی عیال وار و در عین حال مرد گشاده دست و مهمان نوازی هم بود وقتی نوبت حکومت به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید او خوشنود شد زیرا چنین اندیشید که در حکومت برادر خود از مال دنیا توانگر

خواهد شد این اندیشه عقیل بواسطه درک دوران حکومت عثمان و حتی عمر و ابوبکر و اعطا بخشش بسیار زیاد آنها به دوستان و اقوام خود بود.

لذا به طمع دریافت سهمی بیشتر از دیگران با کودکان خود به حضور علی علیه السلام شرفیاب شد و از حضرت درخواست یک صاع گندم افزونتر از دیگران به او بدهد. علی علیه السلام در آنجا آهن پاره ای را به آتش سرخ کرده و بر خلاف انتظار عقیل در مقابل تمنا و درخواست عقیل آهن گداخته را جلو برد و فرمود: ای عقیل اینست عطای تو، عقیل دستش را دراز کرد تا عطای علی علیه السلام را بگیرد از سوزش آهن تفتیده چنان فریاد کشید که بیم آن می رفت قالب تهی کند. امیرالمؤمنین علیه السلام درباره این ماجرا خطابه ای ایراد فرموده که ترجمه مختصری از آن؛ از نهج البلاغه برگرفته و می آوریم:

بخدا اگر بستر آسایش من بر خارهای جانگزای بیابان گذاشته شود اگر دست و پایم را در پیچ و خم زنجیر ببیچند و مرا به خار و خس صحرا بسته بکشانند بیشتر دوست می دارم تا روز رستاخیز در پیشگاه عدالت الهی در صف ستمکاران قرار گیرم...

سرانجام به گودال گور فرو خواهیم غلطید... با چنین عاقبت کجا سزاوار است که پیشه ی ستم به پیش گیریم...

او چنین پنداشته بود که دین مرا خواهد ربود و زمام مرا به مشت خواهد گرفت و در این هنگام آهن پاره ای را در دل آتش به رنگ آتش در آوردم و آن فلز تفتیده را به مشتش گذاشتم چنان فریاد کشید که پنداشتم هم اکنون سراپا شعله ور خواهد شد، اما من در پاسخ این فریاد دردناک گفتم: در عزای تو بنالند عقیل، تو از این پاره ی آهن که با دست آدمیزاده ای ببازیچه داغ شده می خروشی و من بر آتشی که غصب الهی به لهیبش در آورده بردبار بمانم... (788)

668- ابوالفضل عباس در جنگ صفین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت عباس علیه السلام در زمان جنگ صفین که بین سپاه علی علیه السلام با سپاه معاویه رخ داده حدود چهارده سال سن داشت، ولی قد رشید او را هر کس می دید چنین تصور می کرد که هیجده یا بیست سال دارد. در یکی از روزهای جنگ از پدر اجازه گرفت تا به میدان جنگ دشمن برود، امام علی علیه السلام نقابی بر روی او افکند و او به عنوان یک رزمنده ناشناس به میدان تاخت سپاه شام از حرکت‌های پر صلابت او دریافت که جوانی شجاع، پرجرات و قوی دل به میدان آمده است، مشاورین نظامی معاویه به مشورت پرداختند تا هم‌آورد رشیدی را به میدان بفرستند، ولی رعب و وحشت عجیبی که بر آنها چیره شده بود، نتوانستند تصمیم بگیرند، سرانجام معاویه یکی از شجاعان لشگرش بنام ابن شعثاء را که می گرفتند جرات آن را دارد که با ده هزار جنگجوی سواره بجنگند، به حضور طلبید و به او گفت: به میدان این جوان ناشناس برو و با او جنگ کن. ابن شعثاء گفت: ای امیر، مردم مرا به عنوان قهرمان در برابر ده هزار جنگجو می شناسند، چگونه شایسته است که مرا به جنگ با این کودک روانه سازی؟ معاویه گفت: پس چه کنم؟ ابن شعثاء گفت: من هفت پسر دارم، یکی از آنها را به جنگ او می فرستم تا او را بکشد، معاویه گفت: چنین کن. ابن شعثاء یکی از فرزندانش را به میدان او فرستاد، طولی نکشید که بدست آن جوان ناشناس کشته شد او فرزند دومش را فرستاد، باز بدست او کشته شد او فرزند سوم و چهارم تا هفتمش را فرستاد همه آنها بدست آن جوان ناشناس به هلاکت رسیدند. در این هنگام خود ابن شعثاء به میدان تاخت و فریاد زد: ایها الشباب

قتلت جميع اولادی و لله لا تکلن اباک و امک ای جوان تو همه پسرانم را کشتی، سوگند به خدا قطعا پدر و مادرت را به عزایت می نشانم.

او به جوان ناشناس حمله کرد، و بین آن دو چند ضربه رد و بدل شد، در این هنگام آن جوان چنان ضربه بر بان شعثاء زد که او را دو نصف کرد و به پسرانش ملحق ساخت، حاضران از شجاعت او تعجب کردند، در این هنگام امیرمؤمنان فریاد زد ای فرزندم برگرد که ترس دارم دشمنان تو را چشم زخم بزنند. او بازگشت، امیرالمؤمنین علیه السلام به استقبال او رفت و نقاب را از چهره اش رد کرد و بین دو چشمش را بوسید، حاضران نگاه کردند دیدند قمر بنی هاشم حضرت عباس علیه السلام است.

فَنظُرُوا إِلَيْهِ هُوَ قَمْرُ بَنِي هَاشِمِ الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ⁽⁷⁸⁹⁾

669- شیوه درست درست زندگی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از دوستان علی علیه السلام بنام علاء بن زیاد در بصره سکونت داشت روزی علاء بیمار گردید امیرمؤمنان علیه السلام به عیادت او رفت حضرت وقتی خانه بزرگ و وسیع علاء را دید فرمود: این خانه با این همه وسعت را در این دنیا برای چه می خواهی؟ با اینکه در آخرت به آن نیازمندتر هستی؟ آنگاه ادامه داد: آری مگر اینکه با داشتن این خانه بخواهی به وسیله آن به آخرت برسی مانند آنکه در این خانه از مهمان پذیرایی کنی یا صله رحم نمایی یا اینکه حقوق واجب خود (مانند زکات) را از این خانه خارج کرده و به اهلش برسانی.

فاذا انت قد لغت بها الاخره؛ که در این صورت با داشتن همین خانه هم به آخرت نائل شده ای.

علاء عرض کرد: ای امیرمؤمنان علیه السلام از برادرم عاصم بن زیاد پیش تو شکایت می کنم. امام فرمود: برای چه مگر او چه کرده. علاء عرض کرد: عبائی ناچیز پوشیده و از دنیا کناره گرفته است. علی علیه السلام فرمود: او را نزد من بیاور. عاصم به حضور علی علیه السلام آمد حضرت به او فرمود: تو دشمن جان خود شدی شیطان بر تو راه یافته و تو را صید کرده است آیا به خانواده ات رحم نمی کنی تو خیال می کنی خداوند که زندگی طیب و خوب را بر تو حلال کرده دوست ندارد از آن بهره مند شوی؟ تو بی ارزشتر از آنی که خداوند با تو چنین کند.

عاصم عرض کرد: ای امیرمؤمنان علیه السلام ولی تو با این لباس خشن و غذای سخت و ناگوار به سر میبری و من از تو پیروی می کنم. امام فرمود: من مثل تو نیستم بلکه خداوند متعال بر پیشوایان عدل و حق واجب کرده است که بر خود سخت گیرند و شیوه زندگیشان را هماهنگ با وضع زندگی طبقه ضعیف مردم قرار دهند تا فقر، فقیر را از جا بدر نبرد و از صراط مستقیم خارج نگردد تا ناداری فقیر موجب نافرمانی او از خدا نشود تنگدستی و فشار زندگی موجب آن نشود که به فقیران سخت بگذرد. در اصول کافی آمده عاصم پس از شنیدن سخن امام علیه السلام بی درنگ آن را پذیرفت و عبای خشن و عزلت نشینی خود را کنار گذاشت. (790)

670- مطیع فرمان پدر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درگیری جنگ صفین بین سپاه معاویه و سپاه علی علیه السلام همچنان روز بروز شدیدتر ادامه داشت روزی امام علی علیه السلام فرزند علی علیه السلام فرزندش محمد حنفیه را طلبید و فرمود: فرزندم امروز بر سپاه معاویه حمله کن، محمد چون شیر به سمت راست سپاه معاویه حمله کرد و صف های فشرده دشمن را درهم

شکست بسیاری از آنها را کشت و مجروح ساخت. سپس به حضور پدر بازگشت در حالی که مجروح شده بود به پدر عرض کرد: (یا امیرالمؤمنین علیه السلام العطش ای امیرالمؤمنین سخت تشنه ام.) امام علی علیه السلام ظرف آبی به او داد او آب را آشامید و علی علیه السلام بقیه آب را که در ته ظرف باقی مانده بود به روی زره محمد ریخت و فرمود: پسرم این بار به جانب چپ حمله کن. محمد به جانب چپ سپاه دشمن حمله کرد و ضربات سختی بر پیکر آنها وارد ساخت و برگشت محمد که سخت تشنه شده بود نزد پدر فریاد زد: (الماء الماء آب آب) امیرمؤمنان علیه السلام ظرف آبی به او داد محمد آن را آشامید. علی علیه السلام بار دیگر ته مانده آب را بر روی زره محمد ریخت.

ابن عباس می گوید: سوگند به خدا دیدم بر اثر جراحات بسیاری که بر پیکر محمد وارد شده بود خون از میان حلقه های زره او می جوشید امیرمؤمنان علیه السلام ساعتی به او مهلت داد. سپس فرمود فرزندم این بار بر قلب لشکر دشمن حمله کن. محمد همچون آتشی که در نیزار بیفتد بر قلب دشمن زد و از هر سو سپاه دشمن را می کوبید دست ها و سرهای فراوانی از دشمن جدا شد. آنگاه عنان اسبش را به سوی پدر همسو کرد و نزد پدر آمد. آنقدر زخم بر بدنش رسیده بود که بر اثر سوزش زخمها اشک از چشمانش سرازیر بود. علی علیه السلام از جای برخاست و بین دو شم محمد را بوسید و فرمود: پدرت فدایت شود امروز مرا شاد کردی و آنچه حق جهاد بود بجا آوردی اکنون بگو بدانم چرا گریه می کنی؟ محمد از سوزش و درد بسیار شدید و طاقت فرسای زخم ها سخن به میان آورد و در آن حال گفت: من چند بار به کام مگر رفتم دو برادرم حسن و حسین علیهما السلام به میدان نیامدند؟ امیرمؤمنان علیه السلام دوباره بین چشمان محمد را بوسید و فرمود: پسرم تو پسر من هستی ولی آنها پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آیا آنها را

از کشته شدن حفظ نکنم؟ در این هنگام محمد به راز موضوع پی برد و با کمال تواضع به پدر عرض کرد: ای پدر بزرگوام خداوند مرا فدای شما و فدای دو برادرم گرداند و آنها را از هر گونه گزندى حفظ کند. (791)

671- مسجد ضرار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام از نماز خواندن در پنج مسجد که در کوفه است اصحاب خود را نهی فرمود. مسجد اشعث بن قیس کندی و مسجد جریر بن عبدالله بجلی و مسجد سماک بن مخرمه و مسجد شبت بن ربیع (792) و مسجد تیم. امام صادق علیه السلام فرمود: هر وقت امیرالمؤمنین نگاهش به آن مسجد می افتاد می فرمود این چهار دیوار تیم است و غرض حضرت این بود که قبیله تیم از یاری آن حضرت دست کشیده بودند و از کینه ای که داشتند با آن حضرت نماز نمی خواندند (لذا این چهار دیواری را بعنوان مسجد ساخته بودند که) خدای لعنت شان کند. (793)

672- کلماتی از من فراگیرید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی علی علیه السلام به یاران خود فرمود: کلماتی از من فراگیرید که اگر بر چهارپایان سوار شوید و در راه پیمایی و دستیابی به آن ها، چهارپایان خود را از پای در آورید مانند آن کلمات را نخواهید یافت.

هان! که هیچ کس جز به پروردگارش امید نبندد و بجز از گناه خویش نهراسد و چون چیزی نداند از یادگیری آن خجالت نکشد و چون چیزی از او سؤال شد که نمی داند خجالت نکشد و بگوید خدا بهتر می داند و بدانید که

شکیبایی و صبر برای پیکره ایمان همچون سر است برای بدن و بدنی که سر ندارد خیری در او نیست. (794)

673- غرور و ریاست طلبی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طلحه و زبیر پس از عثمان از نزدیکترین افراد به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند آنها توقع داشتند که امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیش از دیگران به آنها امتیاز بدهد و با آنها در امور مشورت کند و در ریاست بیت المال، آنها را بر دیگران مقدم بدارد. روزی آن ها نزد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمدند و رسماً از آن حضرت تقاضا کردند تا آنها را به فرمانداری بعضی از شهرها منصوب کند وقتی با جواب منفی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ روبرو شدند توسط محمد بن طلحه این پیام خشن را به آن حضرت رساندند، ما برای خلاف تو فداکاریهای بسیار کردیم اکنون که زمام امور به دست تو آمده راه استبداد را به پیش گرفته ای و افرادی مانند مالک اشتر را روی کار آورده ای و ما را عقب زده ای. امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ توسط همان محمد بن طلحه به آنها پاسخ داد که: چه کنم تا شما خشنود شوید؟ آنها پس از دریافت پیام امام جواب دادند یکی از ما را فرماندار بصره کن و دیگری را فرماندار کوفه. امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: به خدا سوگند من در اینجا (مدینه) آنها را امین نمی دانم چگونه آنها را امین بر مردم در کوفه و بصره نمایم آن گاه امام به محمد بن طلحه فرمود: نزد طلحه و زبیر برو و از قول من به آن ها بگو ای دو شیخ از خدا و پیامبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نسبت به امتش بترسد و بر مسلمانان ظلم نکنید... لیکن آنها بخاطر همان غرور ذاتی و انحراف دینی خود بر علیه حضرت به همراهی عایشه قیام کردند. (795)

674- دزدان طماع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عایشه در مکه بود طلحه و زبیر با حکومت علی علیه السلام مخالفت کردند و می دانستند عایشه نیز مخالف علی علیه السلام است لذا تصمیم گرفتند به مکه دز نرد او رفته و مقدمات توطئه خود را فراهم سازند در لذا ظاهر نزد علی علیه السلام آمدند و اجازه خواستند تا به قصد انجام عمره (حج مستحبی) به مکه بروند. امام به آنها فرمود: شما قصد عمره ندارید، آنها مکرر سوگند خوردند که قصد خلافی ندارند و بر بیعت خود با امام استوار هستند. حضرت فرمود: پس بیعت خود را با من تجدید کنید آنها بیعت خود را تجدید کردند، آنها در مکه بر ضد حکومت علی علیه السلام افرادی را جمع کردند و به همراه عایشه به سوی بصره حرکت کردند تا در آنجا شورش را شروع کنند در بین راه به یعلی بن منبه که حدود چهار صد هزار دینار از یمن برای علی علیه السلام می برد برخورد کردند آنها پلوه‌ها را از او به زور گرفتند و آن پولها را صرف مخارج سپاه خود نمودند... آنان با جنگی که به راه انداختند باعث کشته شدن 13 هزار نفر از سپاه خود و پنج هزار نفر از سپاه امام علی علیه السلام شدند. (796)

675- نباء عظیم کیست؟

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

از علقمه روایت شده که گفت: روز جنگ صفین مردی از لشکر شام با سلاح بیرون آمد و قرآن را حمایل خود کرده بود و به جای رجز خواندن چنانکه مرسوم اعراب در جنگها می باشد سوره نباء را خواند: عم یتسائلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون

من خواستم پیش روم و با او به جنگ بپردازم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به جای خود باش خود آن حضرت پیش رفت و به او گفت: اتعرف النبأ العظیم هم فیه مختلفون؟ آیا آن خبر بزرگ را که در او اختلاف کردند می شناسی؟

گفت: نه حضرت فرمود: والله انی انا النباء العظیم فی اختلافتم و علی ولایتی تنازعتم...؛ منم ان نباء عظیم و خبر بزرگ که در من اختلاف کردید و در ولایت من نزاع نمودید و از ولایت من برگشته و منحرف شدید پس از آنکه آن را پذیرفته بودید و به ظلم و ستم از آن برگشتید و هلاک شدید... پس از آن حضرت با شمشیر سر و یک دستش را انداخت آنگاه برگشت و این شعر را می خواند:

ایى الله الا ان صفین دارنا و دارکم ما لاح فی الافق کوکب
و حتی تموتوا او نموت و مالنا و لاکم عن حومة الحرب مهرب
خداوند نخواست که صفین منزل ما و شما نباشد مادامی که ستاره بر افق می
درخشد تا وقتی که شما بمیرید یا ما و ما را از جایگاه جنگ امید فرار نیست.
(797)

676- اتصال معنوی شیعیان با علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رميله یکی از شیعیان علی علیه السلام است می گوید: در کوفه چند روزی دچار تب و لرز شدم و نتوانستم در نماز امیرالمؤمنین علی علیه السلام حاضر شوم. روز جمعه ای بود در خودم سبکی درد را دیدم گفتم چه بهتر غسل جمعه ای بکنم و بروم امروز نماز جمعه ای با علی علیه السلام بخوانم. در مسجد کوفه آمدم نشسته بودم که علی علیه السلام به منبر خطبه می خواند ناگاه تب و لرز من مجدد شروع شد ولی خودم را گرفتم و کنترل کردم. حضرت از خطبه فارغ و بعد هم نماز جمعه را خواند و بعد از نماز کسی را فرستاد دنبالم وقتی وارد منزل حضرت امیر علیه السلام شدم. حضرت فرمود: رميله چه بود وقتی من روی منبر بودم چه چیزی عارضت شد دیدم که به خود می پیچیدی؟ عرض کردم یا علی علیه السلام من مدتی تب و لرز

داشتم امروز تبم کم شد؛ آمدم مسجد وقتی که شما خطبه می خواندید تب و لرز آمد سراغم (حاصل فرموده حضرت)... حضرت فرمود: این تب و لرز از تو بمن هم سرایت کرد. رمیله می گوید: عرض کردم: یا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آنهایی که در مسجدند اینطور است یا شامل افراد خارج هم می شود در مورد آنها هم همینطور است؟ حضرت فرمود: در شرق و غرب و عالم هر یک از شیعیان ما مبتلا به بشوند به ما هم اثر می کند ⁽⁷⁹⁸⁾

677- خبر از آینده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلیم بن قیس از ابن عباس در حدیثی نقل می کند: که در ذی قار (محلّی در نزدیکی بصره) بر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شد و آن حضرت برایش نامه ای بیرون آورد و فرمود: ای پسر عباس این نامه ایست که پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من دیکته کرد و من به دست خود نوشته ام، عرض کردم یا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را بخوان حضرت آن نامه را خواند و در آن نامه همه چیز از وقتی که پیغمبر از دنیا رفته تا شهادت حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و کسی که او را می کشد و آنکه یاریش می کند و اشخاصی که همراه او شهید می شوند بود از جمله آنچه که برایم خواند این بود که با خودش چه خواهند کرد فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ چگونه شهید می شود و حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ چطور در راه خدا کشته می شود و چگونه مردم با وی خیانت و پیمان شکنی می کنند سپس نامه را پیچید و آن مطالبی که از زمان شهادت حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تا روز قیامت واقع می شود را نخواند و باقی ماند در آن مقداری که از نامه خواند خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و اینکه هر یک از آنها کشته می شوند و امر حکمیت و خلافت معاویه و شیعیانی که کشته می شوند و حکومت یزید، تا به شهادت حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ بود. ⁽⁷⁹⁹⁾

678 تصنیف های هرزه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روی علی علیه السلام در کوفه جوانی را دید که به خواندن تصنیف های هرزه و آلوده سرگرم و دل خوش است امام علیه السلام به او گفت: با چه چیزهایی دفتر وجودت را پر می کنی؟

لذا یکی از عهدهای بوعلی سینا در رساله عهدش با خود این بود که رمان و قصه های باطل نخواند، حرفها و افسانه های باطل ذهن را کج و معوج می کند و نفس را از درست اندیشی و درست یابی عدول می دهد و منحرف می گرداند. (800)

لذا یکی از بزرگان گفت: فوت وقت نزد اصحاب حقیقت دشوارتر از سپردن جان است چرا که سپردن جان به بریدن از مردمان است و فوت وقت به بریدن از حق ⁽⁸⁰¹⁾ چنانچه حضر امیر علیه السلام می فرماید: عمر کوتاهتر از آن است که هر آنچه دانستنش نیکوست فراگیری پس بیاموز هر آنچه را که ارزش و اهمیتش بیشتر است.

679- علی کشته شد و من زنده ام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عدی بن حاتم یکی از صحابه علی علیه السلام است این مرد در اواخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد در زمان خلافت علی علیه السلام در خدمت آن حضرت بود و سه پسرش بنام طریف طرفه و طارف در جنگ صفین کشته شدند. او بعد از شهادت علی علیه السلام و استقرار خلافت معاویه بر معاویه وارد شد. معاویه برای اینکه بتواند با یادآوری داغ فرزندان عدی او را وادار کند که درباره علی علیه السلام مطابق میل معاویه حرفی بزند به او گفت: این طرفات؟ پسرانت چه شدند؟ عدی با کمال خونسردی گفت: قتلو بصفین بین یدی علی بن ابی طالب

عَلِيٍّ ؛ در صفین پیشاپیش علی عَلِيٍّ شهید شدند. معاویه گفت: ما انصفاً ابن ابیطالب اذ قدم بنیک و اخر بنیه؛ علی درباره تو انصاف را رعایت نکرده که پسران ترا پیشاپیش جبهه فرستاد تا کشته شدند و پسران خود را در پشت جبهه نگه داشت تا زنده ماندند عدی گفت: بل انا ما انصفت علیاً اذ قتل و بقیت بلکه من درباره علی عَلِيٍّ انصاف را رعایت نکردم که او کشته شد و من زنده ماندم معاویه گفت: صف لی علیاً اوصاف علی را برای من بگو. عدی گفت: معذورم بدار، معاویه گفت: ممکن نیست. عدی چنان توصیفی از امام علی عَلِيٍّ کرد که معاویه اشک چشمش سرازیر شد و شروع کرد با آستین خود اشک خود را پاک کند آنگاه معاویه گفت: خداوند رحمت کند علی عَلِيٍّ را همین طور بود که گفتی اکنون بگو حال تو در فراق علی چگونه است؟ عدی گفت: مانند زنی که فرزندش را در دامنش سربریده باشند. معاویه گفت: آیا هیچ فراموش می کنی؟ عدی گفت: مگر روزگار می گذارد فراموشش کنم. (802)

680- زندگی خلیفه مسلمین!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اسودبن قیس می گوید: که علی عَلِيٍّ در رحبه کوفه مردم را اطعام می کرد وقتی از آن فارغ می شد به منزل باز می گشت و در خانه خود غذا می خورد یکی از اصحابش گفت: من پیش خود گفتم: علی عَلِيٍّ در منزل خود غذای لذیذتری از طعامی که به مردم داده می خورد. غذا خوردن خود را رها کردم و به دنبال علی عَلِيٍّ به راه افتادم حضرت به من فرمود: ایا غذا خوردی؟ گفتم: نه. گفت: پس با من بیا، من نیز با او به خانه اش رفتم او در منزل صدا زد: یا فضا، دیدم کنیزی وارد شد. علی علیه السلام به او گفت: برای ما غذا بیاور او نیز گرده نانی همراه با ظرف دوغی آورد و نان را در آن ترید کرد در حالی که در

آن نان سبوس وجود داشت. به امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردم: اگر می فرمودید آرد بی سبوس بیاورند بهتر بود امام شروع به گریه کرد و فرمود: به خدا هرگز ندیم که در خانه رسول خدا ﷺ بدون سبوس باشد. (803)

681- چهار غم بزرگ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی امیر مؤمنان علی علیه السلام از خانه بیرون می آمد سلمان او را دید و به استقبالش شتافت امام علی علیه السلام به سلمان فرمود: سلمان چگونه صبح کردی؟ سلمان گفت: صبح کردم در حالی که چهار غم دارم. امام علی علیه السلام فرمود: آن چهار غم چیست؟ سلمان گفت: غم اهل خانه که از من نان و خواسته های نفسانی می خواهند و غم خالق که اطاعت از من می خواهد و غم شیطان که گناه از من می خواهد و غم عزرائیل که روح را از من می خواهد.

امام علی علیه السلام به سلمان فرمود: بر تو بشارت باد که برای هر یک از این غم ها پاداشی می بری روزی به حضور رسول خدا ﷺ رفتم و به من فرمود: چگونه صبح کردی؟ عرض کردم: صبح کردم در حالی که تهی دست هستم و جز آب چیزی ندارم و در مورد گرسنگی حسن و حسین علیه السلام غمگینم. آن حضرت به من فرمود: ای علی علیه السلام غم عیال پوششی است از آتش؛ و اطاعت خالق مایه امان از عذاب است و استقامت در راه اطاعت خدا جهاد است و بهتر از عبادت شصت سال می باشد، و غم مرگ کفاره گناهان است و بدان ای علی علیه السلام رزقهای بندگان برخداست و غم تو برای عیال به تو سود و زیان نمی رساند جز اینکه به خاطر این غم پاداش می یابی و همانا شدیدترین غمها غم عیال است. (804)

682- رجال الحق، دروغین

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی امام علی علیه السلام به مسجد کوفه وارد شد دید عده ای زانو به بغل گرفته اند و در گوشه ای نشسته اند. حضرت پرسید اینها کیستند؟ گفته شد: اینها رجال الحق (مردان حق) هستند. حضرت فرمود: به چه دلیل آنها مردان حق هستند؟ گفته شد از این رو که دارای نجابت و عزت نفس هستند اگر کسی به آنها غذا داد شکر می کنند و گرنه صبر می کنند و هیچ گاه برای غذا تقاضا نمی کنند و دست گدایی به سوی کسی دراز نمی نمایند. امام علی علیه السلام فرمود: سگهای کوفه هرم چنین رفتاری دارند آنگاه امام علیه السلام با شلاق آنها را از مسجد بیرون کرد و به آنها فرمود بروید کار کنید. (805)

683- خبر از آینده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابن عباس گوید: که در ذی قار خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم، صحیفه ای بیرون آورد بخط خود و املاء رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خواند برای من از آن، و در آن صحیفه بود مقتل امام حسین علیه السلام و آنکه چگونه کشته می شود و که می کشد او را و که یاری می کند او را و که با او شهید می شود. پس گریه سختی و مرا به گریه در آورد.

684- همجواری خداوند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

چون علی علیه السلام بعد از جنگ جمل به کوفه آمد و در مسجد نماز خواند، سپس پشت به دیوار کرد و مرد پیرامونش نشستند آنگاه از حال یکی از یاران خود که ساکن کوفه بود جويا شد یکی گفت: یا علی علیه السلام! خدایش به

همجواری گزید: حضرت فرمود خداوند هیچ یک از آفریدگانش را به جواری نگیرد آنگاه این آیه را خواند (و کمنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم؛ و شما مرده بودید، شما را زنده کرد و دگر بار بمیراند و باز راوی گفت: چون خستگی آن حضرت برطرف شد، عرض کردند: یا علی علیه السلام در کدام کاخ منزل می کنی؟ فرمود: مرا در کاخ خیال منزل ندهید (کاخ فساد) پس به سرای جعدة بن هبیره مخزومی وارد شد. (ام هانی خواهر حضرت امیر علیه السلام بود که همسر او هبیره بن ابی وهب مخزومی بود). (806)

685- توبه کننده، آزاد شد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در عصر خلافت امام علی علیه السلام مردی با پسری لواط کرده بود ولی بعد از این عمل زشت و کبیره سخت پشیمان شده بود او به حضور امام علی علیه السلام آمد و در حالی که گریه می کرد و سخت پریشان بود با کمال شرمندگی عرض کرد: یا علی علیه السلام من لواط کرده ام مرا با اجرای حد الهی پاک کن. زیرا من طاقت آتش دوزخ را ندارم. امام علی علیه السلام فرمود: ای مرد! برو به خانه خود، شاید تلخی زرد آب تو، به حرکت در آمده؟ (و اشتباه می کنی) او رفت و فردای آن روز بازگشت و باز گفت: با پسری لواط کرده ام مرا پاک کن. علی علیه السلام به او فرمود برو به خانه ات شاید تلخی زرد آب تو، به حرکت در آمده است؟ او رفت و روز سوم نزد امام آمد و همان صحبت را تکرار کرد، حضرت نیز همان پاسخ بار اول و دوم را به او داد. اما روز چهارم آمد و اقرار به لواط کرد. امام علی علیه السلام به او فرمود: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد لواط کننده به یکی از سه امر حکم فرموده هر کدام را می خواهی خودت انتخاب کن او عرض کرد آن سه حکم چیست؟ علی علیه السلام فرمود: زدن گردنت با شمشیر، پرتاب کردن تو با دست

و پاهای بسته از بالای کوه به زمین و یا سوزاندن در آتش او به علی علیه السلام عرض کرد: کدامیک از این سه حکم سخت تر را برای خود برگزیدم، وسایل آتش را فراهم کردند گناهکار دو رکعت نماز خواند سپس چنین دعا کرد: خدایا! می دانی که مرتکب گناه لواط شدم سپس از مجازاتش در آخرت ترسیدم نزد وصی و پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله تو آمدم و از او تقاضا کردم مرا پاک سازد، او مرا بین یکی از سه مجازات مخیر نمود و من در میان آنها سخت ترین آن را برگزیدم، خدایا! از درگاهت می خواهم که همین مجازات را کفاره گناهم قرار دهی و در آخرت مرا در آتش دوزخ نسوزانی سپس برخاست در حالی که به خاطر گناهش گریه می کرد در میان گودال آتش نشست و شعله های آتش بدن او را فرا گرفت این منظره به قدری رقت بار بود که امام علی علیه السلام با دین آن منقلب شد و گریه کرد... آنگاه امیرمؤمنان علی علیه السلام به او فرمود: ای شخص از میان آتش برخیز که فرشتگان آسمان و زمین را به گریه انداختی خداوند توبه تو را پذیرفت و مراقب خود باش که دیگر آن گناه را انجام ندهی. (807)

686- به حساب خدا بگذار...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبدالرحمن بن جندب می گوید: زمانی که همراه با امیرالمؤمنین علیه السلام از صفین برگشتم و خانه های کوفه را دیدم چشم ما به پیر مردی افتاد که در سایه خانه اش نشسته بود، و آثار مرض رد قیافه اش دیده می شد، علی علیه السلام به او فرمود: صورتت را رنگ پریده می بینم، ایا بخاطر بیماری است؟ عرض کرد: آری یا امیرالمؤمنین علیه السلام. آنگاه حضرت فرمود: آیا از این بیماری کراهت داری؟ عرض کرد: یا علی هرگز دوست ندارم به چنین مریضی کسی دچار شود،

امام فرمود: آنچه را که به تو رسیده به حساب خدا نمی گذاری عرض کرد: چرا!
حضرت فرمود: ترا به رحمت پروردگارت بشارت باد و بدان که بخاطر این
بیماری گناهت آمرزیده شده... (808)

687- علی علیه السلام و رنج ها و مصائبش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یک نفر یهودی از امتحانات و آزمایشات الهی که علی علیه السلام از آنها سرافراز
بیرون آمده بود سؤال کرد. حضرت تمامی امتحانات الهی خود را بر شمرد و
دقیقا به بیان مسائل اجتماعی آن زمان می پردازد و دقیقا در لابلای گفتار امام؛
مظلومیت آن حضرت نمودار است که در اینجا به یکی از آنها اشاره می شود:

علی علیه السلام فرمود: ای برادر یهودی کسی که پس از ابوبکر زمامدار حکومت
شد در ورود و خروج همه کارها با من مشورت می کرد و طبق دستور من
کارها را انجام می داد و در کارها سخت از من نظر می خواست و طبق نظر من
رفتار می کرد؛ نه من کسی را سراغ دارم و نه اصحابم؛ که به جز من در کارها با
او مشورت کرده باشد... چون مرگ ناگهانی او فرا رسید و بدون بیماری قلبی که
بتواند تصمیمی در حال صحت بگیرد؛ از دنیا رفت...

نتیجه کار دومی این شد، پرونده زندگانش موقعی بسته شد که عده ای را
کاندید و نامزد خلافت کرد که من ششمین آنها بودم و مرا با هیچ کدام آنها برابر
ندانست و همه حالات مرا از وارثت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خویشاوندی و نسب و
دامادی بدست فراموشی سپرد...

خلافت را در میان ما به شوری واگذار نمود و فرزند خود را بر همه ما حاکم
کرد و دستور داد که اگر طبق دستور او عمل نکردیم و مجلس شوری تشکیل
ندادیم گردن هر شش نفر ما را بزند. ای برادر یهودی! می دانی که برای همین

پیش آمد ناگوار چه اندازه صبر و تحمل لازم است؟ آنان در آن چند روزی که بودند هر کدام به نفع خویش شروع به فعالیت و سخنرانی نمودند ولی من دست روی دست گذاشتم و ساکت بودم... (در آن شورا) یکی از خود راءى ها و سرسخت های آن هیئت شش نفری، تند کردی و کار را از دست من گرفت و به طمع شرکت در بهره برداری از خلافت، حکومت را بدست عثمان سپرد، و عثمان کسی بود که نه با او و نه با هیچ یک از حاضرین در شورا از نظر اخلاقی مساوی نبود چه رسد به کمتر از آنان... سپس طولی نکشید که همان سرسختی ها که در انتخاب عثمان مؤثر بودند، او را کافر شمردند و از او بیزاری جستند. عثمان به نزد دوستان صمیمی خود رفت و به دیگر اصحاب رسول خدا ﷺ مراجعه کرد و درخواست استعفا از بیعت خود را نمود و از آشوبی که به پا کرده بود اظهار پشیمانی می نمود ای برادر یهودی! این پیش آمد از پیش آمد قبلی سخت تر و دلخراش تر بود... از این جریان آنچنان ناراحت شدم که قابل توصیف نیست و اندازه ای ندارد ولی چاره ای جز صبر نداشتم که بگذارم و بگذارم... به خدا قسم ای برادر یهودی مرا از شورش علیه عثمان همان چیزی جلوگیری کرد که از قیام علیه حکومت قبلی جلوگیری کرده بود... ای برادر یهودی! هیچ تغییری در تصمیم خود راه نداده ام و به این جهت در برابر عثمان ساکت ماندم و آنچه مرا وا داشت که از اقدام علیه او دست نگه دارم این بود که من در نتیجه آزمایشی که از او کرده بودم می دانستم اخلاقی که او دارد او را رها نخواهد کرد تا مردم را به کشتن و خلعش بکشاند...⁽⁸⁰⁹⁾

688- علی عليه السلام و رنجهای حکومت داری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی شخصی یهودی از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ راجع به امتحانات الهی آن حضرت سؤال کرد: حضرت فزاهایی از امتحانات الهی خود را برای وی توضیح داد، البته در بیان این وقایع حضرت دقیقاً مسائل اجتماعی و رفتار اصحاب و یاران خود را بیان می نماید که از جمله آنها این بود که:

... ای برادر یهودی کسانی که با من بیعت کرده بودند چون دیدند مقاصد شخصی آنان به دست من انجام نمی شود بوسیله آن زن (عایشه) بر من شوریدند، با اینکه از طرف پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کار آن زن بدست من سپرده شده بود و من وصی بر او بودم او را بر شتری سوار کردند... این زن (مردم آن شهر) آنان را از شهر بیرون کشید، ندانسته و دیوانه وار شمشیر آختند و نفهمیده تیرها پرتاب کردند. من در کار آنان میان دو مشکل قرار داشتم که هیچ یک را دوست نداشتم؛ اگر دست نگه می داشتم آنان از شورش باز نمی گشتند... و اگر ایستادگی می کردم کار بجایی می کشید که نمی خواستم. لذا پیش از هر چیز حجت را بر آنان تمام کردم... به آن زن پیشنهاد کردم به خانه اش باز گردد و مردمی که در اطرافش بودند را دعوت نمودم تا بیعت را که با من دارند به پایان برسانند و پیمانی را که از خداوند در گردن آنان است را نشکنند و تمام قدرت خود را به نفع آنان در اختیارشان گذاشتم... ولی جز بر نادانی و سرکشی و گمراهی آنها نیافزود چون دیدم جز جنگ هیچ پیشنهادی را نمی پذیرند بر مرکب جنگ سوار شدم... و به جنگی که در ابتدا مایل نبودم عاقبت الامر دچار آن می شدم... واسطه ها فرستادم و به سوی آنان سفر نمودم و عذرشان را پذیرفتم، تهدیدشان نمودم، هر چه را که از من می خواستند متعهد شدم، و هر چه را هم که نمی خواستند خودم پیشنهاد نمودم ولی چون به جز جنگ هوای دیگری در سر نداشتند بناچار جنگ کردم... (810)

علی علیه السلام در این پرسش و پاسخ یهودی به روند زندگی خود که در مسیر اطاعت محض الهی بوده اشاره می فرماید، که از لحاظ کیفیت نقل تاریخی؛ می توان آن را در نوع خود بدون شائبه تحریف تلقی نمود و در لابلای گفتار آن حضرت نقطه پر نور آن، همانا مظلومیت امیرمؤمنان علیه السلام است که جان شیعیانش را می گدازد.

689- تواضع حضرت علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از امام صادق علیه السلام منقول است: یک روز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که سوار بر مرکبی بود به طرف اصحاب خود حرکت کرد تا به آنها پیوست. آنان نیز گرد علی علیه السلام جمع شدند و وقتی حضرت می خواست بجایی برود آنان از عقب سر او حرکت کردند، ناگاه حضرت متوجه عقب سر خود شد و دید اصحاب از عقب سر او حرکت می کنند. حضرت آنان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: آیا کاری دارید؟ پاسخ دادند: حاجتی ندارند اما دوست دارند در رکاب آن حضرت باشند حضرت این نوع تشریفات و احترام را نپسندید و به آنان دستور بازگشت داد و چنین تشریفات را موجب فساد راکب و ذلت و زبونی افراد پیاده رو دانست و پس از آن دستور حرکت داد چند دقیقه بیشتر نگذشته بود که متوجه عقب سر خود شد و فرمود: باز گردید زیرا صدای کفش های عقب سر افراد، دلهای طمعکار آنها را آلوده می کند. ⁽⁸¹¹⁾

690- امام فقیر نبود انفاق گر کاملی بود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به امام علی علیه السلام خبر رسید که: طلحه و زبیر گفته اند: علی علیه السلام مال و ثروت ندارد و فقیر است. این خبر به علی علیه السلام گران آمد به نمایندگان خود

فرمود: همه محصول باغهای خودم را در جا جمع کنید. نمایندگان هنگام محصول، همه محصولات را جمع کردند و به دستور امام آنها را فروختند و پول آنها صد هزار درهم گردید. امیرمؤمنان علیه السلام آن پولها را در روبروی خود بر زمین ریخت و پیام بر طلحه و زبیر فرستاد و آنها را در آنجا حاضر کرد آنگاه فرمود: (هذا المال و الله لی لیس لاحد فیه شیء؛ این پولها سوگند به خدا مال شخصی من است که از دسترنج خود بدست آوردم نه از بیت المال مسلمین و هیچ کس در آن حق ندارند.)

آنها می دانستند که حضرت علی علیه السلام دروغ نمی گوید: دریافتند که علی علیه السلام صاحب اموال بسیار است که از حضور علی علیه السلام بیرون آمدند و به یکدیگر گفتند: علی علیه السلام فقیر نیست بلکه صاحب ثروت می باشد. ⁽⁸¹²⁾

691- غیب گویی ستاره شناس در محضر حضرت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در حالی که علی علیه السلام به همراه سپاه خویش روانه جنگ معروف نهروان بود. ستاره شناسی به نام مسافر بن عقیف با عجله خود را به آن حضرت رسانید و عرض کرد: اوضاع کواکب بر این دلالت دارد که اگر کسی در این ساعت حرکت کند از دشمن شکست می خورد. علی علیه السلام فرمود: این ادعا، با قرآن که می فرماید: (غیر از خدا کسی بر غیب و نهان آسمانها زمین آگاه نیست) ⁽⁸¹³⁾ سازگار نیست و تو با چنین عقیده ای خود را از خداوند بی نیاز کرده ای!

سپس رو به یاران خود کرد و فرمود: از ستاره شناسی جز آن مقداری که برای شناختن راههای بیابان و دریا، لازم است خودداری کنید زیرا چنین ادعاهایی انسان را به غیب گویی می کشاند. غیب گویی هم در ردیف جادوگری

است و جادوگر نیز در ردیف کافر قرار دارد و جایگاه کافر هم، آتش دوزخ خواهد بود.

آنگاه حضرت یاران خود را مخاطب قرار داد و ضمن توکل بر خدا دستور داد آنان بنام خدا به راه خود ادامه دادند و در جنگ پیروز و سرافراز هم گردیدند. (814)

692- ازدواج جوانان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام صادق علیه السلام فرمود: مردی را با دست خود استمناء کرده بود گرفته و او را به حضرت امام علی علیه السلام آوردند. آن حضرت آن قدر بر دست او زد که دست او سرخ شد. سپس از بیت المال وسائل ازدواج او را فراهم ساخت، بر اساس این روایت امام علی علیه السلام برای جلوگیری از فساد هم از شیوه ربنایی استفاده کرد (زدن و تأدیب آن مرد) و هم از شیوه زیربنایی که وسائل ازدواج او را فراهم نمود.

693- تقسیم بیت المال

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام همه بیت المال مسلمین را به طور مساوی بدون تبعیض تقسیم می کرد، و در هر روز جمعه محل بیت المال خود را جارو می نمود و دو رکعت نماز در آن محل می خواند و می گفت: تا این زمین در روز قیامت گواهی دهد که من بیت المال را برای خود ذخیره نکردم و به طور مساوی آن را تقسیم نمودم. (815)

694- تقسیم جام طلا و نقره از بیت المال

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی قنبر، غلام امام علی علیه السلام نزد آن حضرت آمد و از ظرفهای طلا و نقره که به عنوان بیت المال آورده بودند خبر داد در مسیر راه قنبر به علی علیه السلام عرض کرد: ای امیرمؤمنان علیه السلام تو هر چه به بیت المال آمده چیزی را برای خود ذخیره نمی کنی و همه آن را تقسیم می نمایی پیشنهاد می کنم از این جامها مقداری را برای خود ذخیره کنی.

امال علی علیه السلام به او فرمود: ویحک یا قنبر! لقد احببت بیتی نارا عظيمة؛ وای بر تو ای قنبر! همان دوست داری که آتش عظیمی را وارد خانه ام کنی. آنگاه شمشیر خود را از غلاف بیرون کشید و با چندین ضربه آن ظروف طلائی و نقره ای را قطعه قطعه کرد، سپس مردم را به حضور طلبید و به آنها فرمود: این ریزه های طلا و نقره بر اساس سهمیه بندی تقسیم کنید، حتی خورده ریزه های ناچیز باقی مانده را دستور داد تا تقسیم نمایند. ⁽⁸¹⁶⁾

695- امام العارفين و مطالعه آسمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از اصحاب امام علی علیه السلام به نام حبة عرنی می گوید: شبی من و نوف در صحن حیاط دارالاماره کوفه خوابیده بودیم در اواخر شب بود که ناگاه دیدیم علی علیه السلام در صحن دارالاماره مانند افراد واله و حیران دستها را به دیوار نهاده و این آیات را تلاوت می کند.

ان فی خلق السماوات و الارض و اختلاف الليل و النهار لآیات لاولی الالباب

به طور مسلم در آفرینش آسمان و زمین و در آمد و رفت منظم شب و روز نشانه هایی (بر توانایی و حکمت حق) برای خردمندان وجود دارد.

الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السماوات
و الارض، ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار
خرمندان آنان اند که در همه حال و تمام اوقات به یاد خدا هستند و ایستاده
و نشسته و به پهلو خوابیده خدا را یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین
اندیشه می نمایند و می گویند: پروردگارا این دستگاه با عظمت را بیهوده
نیافریدی ساحت مقدست (از انجام کار لغو و بیهوده) پاک منزه است پس ما را
از آتش کیفر خود نگه دار.

ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته و ما للظالمین من انصار
پروردگارا هر کسی را که به دوزخ بری سرافکنده و بی آبرویش کرده ای و
ستمگران یارانی ندارند.

ربنا سمعنا منادیا ینادی للیمان ان آمنو بریکم فامنا ربنا فاغفرلنا ذنوبنا و کفر
عنا سیئاتنا و توفنا مع الابرار
پروردگارا ما، نادی منادی ایمان را شنیدیم که به پروردگار خود ایمان آورید
و ما ایمان آوردیم پروردگارا گناهان ما را ببخش و ما را در شمار نیکان از این
جهان ببر.

ربنا و اتنا ما وعدتنا علی رسلک و لا تخزنا یوم القیامه انک لا تخلف المیعاد
(817)

پروردگارا آنچه به وسیله پیامبران به ما وعده کردی به ما عنایت فرما و در
روز قیامت ما را سرافکنده و شرمسار مکن که به طور قطع تو خلاف وعده نمی
کنی.

حبه می گوید: علی علیه السلام در آن شب این آیات را مکرر تلاوت می کرد و آن
چنان مجذوب مطالعه آسمان و دلباخته خالق این زیباییها و پدید آوردنده این
همه عظمت و شگفتی شده و چنان از خود بی خود بود که گویی هوش از

سرش پریده بود من و نوف هر دو در بستر آرمیده ناظر این منظره حیرت‌زده بودیم، که علی علیه السلام کم کم به خوابگاه من رسید. آن گاه خطاب به من فرمود: حبه خواب هستی یا بیدار؟ گفتم: بیدارم آقا، شما با این جهاد و کوشش با آن همه سوابق درخشان و خدمت‌های فراوان به اسلام و یا اینکه در زهد و تقوا و عبادت بی نظیری چنین اشک می ریزی و از هیبت و خشیت خدا چنین حالی داری پس ما بیچارگان چه کنیم؟ علی چشمها را به پایین انداخت و شروع به گریه کرد و آن گاه به من فرمود:

ای حبه: همگی ما در برابر خدا ایستگاهی داریم و هیچ یک از اعمال ما بر او پوشیده نیست. ای حبه: به طور قطع خداوند از رگ گردن به من و تو نزدیکتر است. ای حبه هیچ چیز نمی تواند من و تو را از خداوند پنهان دارد. آن گاه حضرت رفیقم نوف را مورد خطاب قرار داد و فرمود: ای نوف! خوابی؟ - نه یا امیرالمؤمنین خواب نیستم حالت حیرت انگیز و شگفت آور شما موجب شد که امشب فراوان گریستم.

فرمود: ای نوف: اگر امشب از خوف خدا فراوان گریه کردی فردا در برابر خدا چشمانت روشن خواهد شد. ای نوف هیچ قطره از اشکی از دیدگان کسی از خشیت خدا جاری نمی شود مگر آنکه دریاهایی از آتش را خاموش می کند و آخرین جمله ای که از خدا در ترک انجام مسئولیتها بترسد! آنگاه از برابر ما گذشت در حالی که با خود زمزمه می کرد و می گفت:

خدایا! ای کاش می دانستم هنگامی که غافلم، آیا تو از من اعراض کرده ای یا به من توجه داری. و ای کاش می دانستم که با این خواب طولانی؛ و کوتاهی در سپاسگزاری نعمتهایت حالم در نزد تو چگونه است.

نوف گوید: به خدا قسم علی علیه السلام تا صبح در همین حال بود. (818)

696- قرآن صامت، قرآن ناطق

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امیرالمؤمنین علیه السلام شبی از مسجد کوفه به سوی خانه خویش حرکت کرد، در حالی که کمیل بن زیاد که از دوستان خاص آن حضرت بود او را همراهی می کرد، در اثناء راه از کنار خانه مردی گذشتند که صدای تلاوت قرآنش بلند بود و آیه امن هو قانت اناء اللیل... ⁽⁸¹⁹⁾ را با صدای دلنشین و حزین می خواند، کمیل در دل خود از حال این مرد بسیار لذت برد و از روحانیت او خوشحال شد، بدون آنکه چیزی بر زبان براند. امام علیه السلام رو به سوی او کرد و فرمود: سر و صدای این مرد مایه حجاب تو نشود زیرا او اهل دوزخ است و به زودی خبر آن را به تو خواهم داد! کمیل از این مسأله در تعجب فرو رفت. نخست اینکه امام علیه السلام بزودی از فکر و نیت او آگاه گشت و دیگر اینکه شهادت به دوزخی بودن این مرد ظاهر الصلاح داد... مدتی گذشت تا سرانجام کار خوارج به آنجا رسید که در مقابل امیرمؤمنان علیه السلام ایستادند و حضرت با آنها پیکار کرد، در حالی که قرآن را آن گونه که نازل شده بود حفظ کرده داشتند، امیرمؤمنان علیه السلام رو به کمیل کرد و در حالی که شمشیر در دست حضرت بود و سرهای آن کافران طغیانگر بر زمین افتاده بود با نوک شمشیر به یکی از آن سرها اشاره کرد و فرمود: ای کمیل! این همان شخصی است که در آن شب تلاوت قرآن نمود در حالی که او تعجب تو را برانگیخته بود. کمیل دست حضرت را بوسید و استغفار کرد. ⁽⁸²⁰⁾

697- فرار افراد امام در جنگ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در ماجرای جنگ صفین امام علی علیه السلام از فرار افراد سپاه خود به سوی معاویه و پیوندشان به سپاه معاویه با مالک اشتر (سردار پر صلابت سپاه امام علی علیه السلام شکایت و درد دل کرد. مالک اشتر عرض کرد: ما در جنگ جمل به همراهی اهل بصره و کوفه با سپاه جمل می جنگیدیم و در آن جنگ وحدت نظر داشتیم ولی بعد از آن اختلاف نظر پدید آمد آنگاه اراده ها سست شد و آثار عدالت گم گردید. و تو ای امیرمؤمنان علیه السلام با مردم بر اساس عدالت رفتار می کنی و می خواهی عدالت و حق بین آنها حاکم گردد طبقه بالا و پایین جامعه از نظر تو مساوی هستند، این روش (گرچه حق است ولی) موجب فرار افرادی شده که حق و عدل به مزاجشان سازگار نیست ولی معاویه با شیوه های فریبکارانه خود طبقه اشرافی و ثروتمند را به دیگران مقدم می دارد و اکثر مردم فریفته اهل دنیا هستند از این اگر دنیا را به طور وفور در اختیار آنها قرار دهی به سوی تو می آیند و گردنها سوی تو خواهد آمد. جمعی از اصحاب امام علی علیه السلام نیز همین تحلیل را به آن حضرت عرض کردند. امام علی علیه السلام در پاسخ مالک فرمود: آیا به من دستور می دهید که برای پیروزی خود از جور و ستم در حق کسانی که بر آنها حکومت می کنم استمداد جویم. سوگند به خدا تا خورشید طلوع می کند و ستاره ای در آسمان چشمک می زند چنین کاری نمی کنم. (821)

698- این دستور خدا بود یا سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد حنفیه می گوید: من در جنگ جمل پرچمدار بودم و قبیله بنی ضبه بیشترین کشته را داده بود چون جنگجویان از میدان جنگ گریختند. علی علیه السلام و عمار یاسر و محمد بن ابی بکر که با آن حضرت همراه بودند پیش آمدند تا به

هودجی (که عایشه در آن بود) رسیدند و از بسیاری تیر که به آن خورده بود چون خار پستی می نمود، حضرت با عصایی که بدست داشت بر آن هودج زد و فرمودی ای حمیرا (عایشه) بگو بینم همان طور که عثمان ابن عفان را به کشتن دادی می خواستی مرا هم بکشتن دهی؟ این دستور خدا بود یا سفارش پیامبر ﷺ؟ عایشه پاسخ داد: حال که پیروز شدی گذشت کن. حضرت به برادر او محمد بن ابی بکر فرمود: بنگر ببین زخمی برداشته؟ او نگاه کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام از ضربه سلاح سالم مانده فقط تیری مقداری از پیراهنش را دریده است. حضرت فرمود: او را بردار و به خانه فرزندان خلف خزاعی (عبدالله و عثمان) انتقال بده. سپس به جارچی فرمود: صدا زند زخمی ها را رها کنند و آنان را نکشند و فراریان را دنبال نکنند و هر کس به خانه خود پناه برد و دربروی خود بست در امان خواهد بود. (822)

699- روشی صحیح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصبغ بن نباته گوید: حارث همدانی با گروهی از شیعیان که من هم در میان آنها بودم بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدیم حارث که بیمار بود افتان و خیزان حرکت می کرد و با عصائی که در دست داشت بر زمین می کوفت. حضرت که او را بدین حال دید رو به او کرد و فرمود: حارث حالت چگونه است؟ عرض کرد: ای امیرمؤمنان علیه السلام، روزگار بر من چیره گشته و سلامتی را از من ربوده است و علاوه بر این نزاعی که اصحاب تو در خانه ات با یکدیگر دارند مرا بیشتر ناراحت ساخته و آتشی در درونم افروخته و مرا بیش از حد بی تاب و تحمل کرده است. حضرت فرمود: نزاع آنها در چیست؟ عرض کرد: درباره تو و درباره آن سه نفری که قبل از تو بوده اند (ابوبکر و عمر و عثمان)

بعضی از آنان درباره تو بسیار غلو و زیاده روی می کنند و برخی میانه رو بوده و همراه شما هستند و پاره ای در حال حیرت و تردید باقی مانده و به شک و دو دلی در افتاده اند... حضرت فرمود: بس است ای برادر همدانی؛ بدان که بهترین شیعیان من آن دسته و فرقه ای هستند که راه اعتدال و میانه روی را اختیار کرده اند... حارث گفت: پدرم و مادرم فدایت چه خوب است این کدورتی را که بر دل‌های ما نشسته بزدایی و ما را در این مورد از بینش لازم برخوردار و راهنمایی کنی. حضرت فرمود: بس کن، تو مردی هستی که حق بر تو مشتبه شد. (و کارهای چشمگیر افرادی که قبل از من آمدند گرمی بازارشان تو را دچار اضطراب و نوسان ساخته) دین خدا به شخصیت و موقعیت افراد شناخته نمی شود. بلکه به علامت و نشانه حق شناخته می گردد و حق را بشناسی اهلش را خواهی شناخت... (823)

700- هیجان جنگ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حبه عرنی گوید: یک سال پیش از آنکه عثمان کشته شود از حذیفه بن الیمان شنیدم که می گفت: گویا می بینم که گروهی، حمیرا (عایشه) مادر شما را بر شتری سوار نموده و پیش می رانند و شما هم اطراف و جوانب آن شتر را گرفته اید و قبيله ازد - که خدا بدوزخشان برد - با او هستند و نبوضه که خدا قدمهایشان را بشکند یاران اویند. چون روز جنگ جمل فرا رسید و مردم به کارزار پرداختند جارچی امیرالمؤمنین علیه السلام صدا زد (امام علیه السلام می فرماید): هیچ یک از شما شروع به جنگ نکند تا من به شما فرمان دهم؛ گوید: دشمن به طرف ما تیراندازی کرد گفتیم: ای امیرمؤمنان علیه السلام ما را هدف تیر ساخته اند فرمود: دست نگه دارید دوباره به ما تیراندازی کردند وقتی چند نفر از ما را

کشتند عرض کردیم: ای امیرمؤمنان علیه السلام ما را کشتند حضرت فرمود: احملوا علی برکة الله با پشتیبانی و برکت خدا حمله برید ما دست به حمله زدیم نیزه هایی بود که در بدن یکدیگر فرو می بریم تا جایی که اگر کسی راه می رفت بر روی نیزه پا می گذاشت. سپس چارچی امام صدا زد علیکم بالسیوف با شمشیر حمله ببرید.

ما چنان با شمشیر بر کلاه آنها می کوفتیم که تیزی شمشیرمان کند می گشت سپس چارچی امام صدا زد: علیکم بالاقدام پاهایشان را بزنید و قدم هایشان را بشکنید.

گوید: هیچ روزی بیشتر از آن روز ندیدم که ساقهای پا قطع شده باشد و من یاد سخن حدیفه افتادم که گفت: یاران او بنی ضبه اند و گفت: خدا قدم هایشان را بشکند. و دانستم که دعایش مستجاب شده است. سپس چارچی امام صدا زد علیکم بالبعیر فانه شیطان کار شتر را تمام کنید که آن شیطانی است آنگاه مردی با نیزه به آن شتر زد و دیگری یکی از دستهایش را انداخت و شتر به زمین نشست و نعره ای کشید.

آنگاه عایشه فریاد بلندی بر آورد و همه مردم از اطرافش گریختند، چارچی امام صدا زد: زخمی ها را نکشید و فراریان را دنبال نکنند و هر کس به خانه خود رفت و در بر روی خود بست در امان است و هر کس اسلحه خود را زمین گذارد در امان است. ⁽⁸²⁴⁾

701- تعیین امام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس از ضربت خوردن علی علیه السلام ، آن حضرت مقام رهبری و امامت را برای فرزندش امام حسن علیه السلام وصیت کرد و به حسین علیه السلام و محمد بن حنیفه و همه فرزندان و روسای شیعیان و خانواده اش فرمود: بر این وصیت گواه باشید. آنگاه کتاب و اسلحه خود را به امام حسن علیه السلام تحویل داد و فرمود: پسر جانم رسول خدا به من امر فرمود، که به تو وصیت کنم و کتابها و سلاحم را به تو بسپارم، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من وصیت کرد و کتاب و سلاحش را به من سپرد، و به من امر فرمود: که به تو امر کنم هنگامی که وفاتت فرا رسید مقام امامت را به برادرت حسین علیه السلام بسپاری.

سپس امام علی علیه السلام به پسرش حسین علیه السلام توجه کرد، در حالی که امام سجاد علیه السلام در آن هنگام حدود سه سال داشت و در کنار پدر خود بود، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را امر کرد که مقام امامت را به این پسر (اشاره به علی بن الحسین) بسپاری.

سپس امام علی علیه السلام دست امام سجاد علیه السلام را گرفت و فرمود: پسر عزیزم! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تو نیز امر کرد، که مقام امامت را به پسر محمد بن علی (امام باقر علیه السلام بسپاری و به او از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و من سلام برسانی.

آنگاه امام علی علیه السلام بار دیگر به پسرش امام حسن علیه السلام متوجه شد و فرمود: پسر جانم! تو صاحب امر (امامت) و اختیاردار خون من هستی (که در مورد ابن ملجم تصمیم بگیری) تو حق داری ابن ملجم را ببخشی یا بکشی اگر او را کشتی همانگونه که او یک ضربت بر فرق سرم زد، تو نیز یک ضربت بر سر او بزنی و کار ناروا نکن. (825)

702- پیام رسانی که عاقبت به خیر شد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قبل از جنگ جمل طلحه و زبیر یکی از یاران خود را بنام خدش برای ابلاغ پیامشان به علی علیه السلام نزد آن حضرت فرستادند، آنها گفتند: ای خدش، ما تو را نزد مردی می فرستیم که خود و خاندانش را از سالها قبل، به جادوگری و غیب گویی می شناسیم...

مواظب باش سخن علی علیه السلام تو را نفریید بلکه با او ستیز می کنی تا حق را بر او آشکار سازی... مبادا ادعای علی علیه السلام و گفته های او، تو را تحت تاءثیر خود قرار دهد و مغلوب سازد، بدان که یکی از راههای فریب دادن علی علیه السلام این است که با آوردن خوردنی و نوشیدنی و غسل و روغن و خلوت کردن با مردم، آنها را فریب می دهد مبادا از غذای او بخوری و تو باید از همه این امور دوری کن و به یاری خدا به سوی او برو، هنگامی که او را دیدی آیه سخره ⁽⁸²⁶⁾ را بخوان و از نیرنگ او و نیرنگ شیطان به خدا پناه ببر! وقتی به حضور او رسیدی با تمام توجه به او نگاه کن... آنگاه این طالب را از جانب ما به او بگو: دو برادر دینی، تو و دو پسر عموی نسبی، تو را سوگند می دهند که قطع رحم نکنی؛ آیا نمی دانی که ما از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد خدا رفت به خاطر تو و رهبری تو با مردم و اقوام خود مخالفت کردیم و از آنها بریدیم، اکنون که تو زمام امور رهبری را به دست گرفته ای احترام ما را ضایع کردی و امیدمان را قطع کردی... این را بدان آن کسی که (مانند عمار یاسر و...) تو را از ما و همسوئی با ما منصرف می کند، سودش برای تو از ما کمتر است و دفاعش از تو، نسبت به دفاع ما، سست تر می باشد.

به ما خبر رسید که به ما بی احترامی کرده ای و ما را نفرین نموده ای، چه چیز تو را بر این کار روا داشت با اینکه ما تو را از شجاعتترین قهرمانان عرب

می دانستیم (نفرین کار آدم شجاع نیست) تو نفرین بر ما را کار معمولی خود قرار داده ای و می پنداری نفرین تو، ما را شکست می دهد.

خداش، وقتی به ما رسید طبق دستور آنها آیه سخره را خواند، امام علی علیه السلام تا او را دید خندید و فرمود: ای برادر عبد قیس بیا نزدیک، خداش گفت: جا وسیع است ولی من آمدم پیامی را به شما برسانم. امام علی علیه السلام فرمود: بفرماید چیزی بخورید... خداش گفت: نیازی به آنچه گفتم ندارم. امام علی علیه السلام فرمود: می خواهی با تو در جای خلوت بنشینم تا اگر راز داری به من بگویی. خداش گفت: رازی ندارم هر رازی برای من آشکار است.

آنگاه امام علیه السلام او را قسم داد: که آیا زبیر به تو سفارش نکرد که از این اموری که من به تو پیشنهاد کردم دوری کنی؟ خداش گفت: همین طور است که می فرمایی؛ آنگاه امام علی علیه السلام اشاره به خواندن آیه سخره توسط او کرد و فرمود: آیا زبیر به تو نگفت چنین کنی، خداش گفت: آری، امام علی علیه السلام فرمود: آن آیه را دوباره بخوان. خداش آن آیه را خواند. امام علی علیه السلام مکرر به خداش فرمود: آن آیه را بخوان، او آیه را می خواند، علی علیه السلام غلطهای او را تصحیح می کرد، او تا هفتاد بار آن آیه را خواند.

خداش پیش خود گفت: عجب! چرا امیرمؤمنان دستور تکرار آیه را می دهد؛ آنگاه امام علی علیه السلام به خداش فرمود: آیا احساس نمی کنی که دلت آرامش یافته است؟

خداش گفت: آری بخدا سوگند دلم آرامش یافت.

امام علی علیه السلام فرمود: اکنون بگو آن دو نفر، چه پیامی را توسط تو، برای من فرستاده اند؟ خداش پیام آنها را به امام علی علیه السلام رساند.

آنگاه امام پاسخ تمام مطالب آنها را داد و به خداهش فرمود: پیام مرا به آنها برسان. (خلاصه پاسخ امام چنین است). به آنها بگو: گفتار خود شما، برای استدلال بر محکومیت شما کفایت می کند، خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی کند. شما می پندارید برادر دینی و پسر عموی نسبی من هستید، البته در مورد خویشاوندی نسبی آن را انکار نمی کنم ولی با آمدن اسلام پیوند جاهلیت قطع شد، اما در مورد برادر دینی بودن شما؛ راست نمی گوئید؛ شما با کارهای خود با قرآن خدا مخالفت نمودید و شیوه برادر دینی را از بین بردید و از تحت فرمان من خارج شدید... در مورد مخالفت شما با مردم به خاطر من، از هنگام رحلت پیامبر ﷺ شما از روی حق با آنها مخالفت نمودید (و با من بیعت کردید) ولی بعدا با مخالفت با من، آن حق را دگرگون کرده و باطل نمودید و اگر از روی باطل با مردم مخالفت کردید پس گناه آن باطل و گناه جدید مخالفت با من برگردن خود شما است، به علاوه، انگیزه مخالفت شما با مردم (برای من نبود، بلکه) به خاطر طمع به دنیا بود.

در مورد اینکه می گوئید: امید شما را قطع کردم و چنین معتقدید؛ خدا را شکر که عیب دینی بر من نگرفتند (زیرا قطع کردن امید آلودگان و معصیت کاران، جرم دینی نیست) و اما انگیزه دوری من از شما، آن چیزی است که موجب سرپیچی شما از حق و بیعت شکنی شما شد و افسار بیعت را مانند چارپایی که افسارش را پاره می کند پاره کردید و از گردنتان بیرون آوردید...

اما اینکه مرا از شجاعتین قهرمانان عرب خواندید و از این رو نفرین مرا مناسب شجاعت من ندانستید، بدانید که در هر مقامی و مرحله ای کاری مناسب است، شجاعت من در آنجاست که سخت در تنگنای دشمن قرار گیرم و خداوند دل توانمند به من بدهید و به دفاع برخیزم اما شما در مورد نفرین من نباید بی

تابی کنید، چرا که نفرین کسی که به پندار شما، جادوگر و از خاندان جادوگر است ترسی ندارد.

آنگاه علی علیه السلام آنها را چنین نفرین کرد:

خدایا! اگر طلحه و زبیر بر من ستم کرده اند و نسبت ناروا (جادوگری و دست داشتن در قتل عثمان و...) را به من دادند و آنچه را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شائن من دیدند و شنیدند، ولی کتمان نمودند و با تو و پیامبرت مخالفت کردند؛ پس زبیر را با بدترین وضعی بکش و خونسش را در گمراهیش بریز و طلحه را خوار گردان و در آخرت آنها را با سخت ترین مجازات کیفر فرما.

خداش گفت: آمین، خدایا! مستجاب کن؛ خداش تصمیم گرفت که از آن دو نفر (طلحه و زبیر) بیزاری جوید.

اما امام علی علیه السلام فرمود: ای خداش نزد آن دو نفر برو و گفتار مرا به آنها ابلاغ کن. خداش گفت: نه به خدا نمی روم مگر اینکه از خدا بخواهی و دعا کنی که مرا بی درنگ به سوی تو بازگرداند و مرا در مسیر خشنودی خودش در مورد تو موفق کند.

امام علی علیه السلام برای خداش همین دعا را کرد، خداش نزد طلحه و زبیر رفت و پیام امام علی علیه السلام را به آنها ابلاغ کرد سپس با شتاب به حضور علی علیه السلام بازگشت و در جنگ جمل جزء یاران امام شد و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید. (827)

703- یتیم نوازی امام علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عصر خلافت امام علی علیه السلام بود آن حضرت در کوفه بود، مردی ایرانی از همدان و حلوان (شهری نزدیک بغداد) مقداری عسل و انجیر برای حضرت علی علیه السلام آورد.

امام علی علیه السلام هماندم روسای اصحابش را طلبید و به آنها فرمود: کودکان یتیم را حاضر نمایند.

آنها کودکان یتیم را حاضر نمودند، آن حضرت سر مشکهای عسل را در اختیار آنها قرار داد تا از آن عسل ها بخورند، سپس آن عسل را در میان ظرفها ریخت و بین مردم تقسیم نمود. شخصی پرسید: ای امیرمؤمنان! چرا باید یتیمان سر مشکها را بلیسند نه دیگران؟

امام علی علیه السلام در پاسخ فرمود: ان الامام ابوالیتامی و انما العقنهم هذا برعاية الالباء.

همانا امام، پدر یتیمان است و من به حساب پدرها (و به خاطر آنکه نسبت به آنها پدری کرده باشم) لیسیدن آنها را به کودکان یتیم واگذار کردم ⁽⁸²⁸⁾

704- راستگویی و امانت داری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابوکهمس می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: عبدالله بن ابی یعفور به شما سلام رسانید؛ امام فرمود: بر تو و بر او سلام باد، وقتی که نزد عبدالله رفتی به او سلام برسان و به او بگو جعفر بن محمد علیه السلام می گوید:

درست بیندیش که به خاطر چه عاملی علی علیه السلام در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن مقام اعلی رسید، همان عامل را پیشه خود ساز، همانا علی علیه السلام به خاطر دو خصلت راستگویی و امانت داری در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن مقام عالی نائل آمد. ⁽⁸²⁹⁾

705- اطمینان به امدادهای غیبی خداوند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سعید بن قیس می گوید: روزی در میدان جنگ مردی را دیدم که تنها دو جامه پوشیده بود (بی آنکه زره و لباس جنگی پوشیده باشد) سوار بر اسب به سویش رفتم، دیدم امیرمؤمنان علی علیه السلام است پرسیدم: ای امیرمؤمنان! در چنین منطقه ای با این لباس؟!

حضرت فرمود: آری ای سعید! هیچ بنده ای نیست مگر اینک از جانب خدا دو فرشته از او نگهبانی می کنند تا از کوهی سقوط نکند و یا به چاهی نیفتد، ولی وقتی که قضای الهی (اجل) فرا رسد او را نسبت به همه چیز وا گذارند. ⁽⁸³⁰⁾

706- غلامی با وفا و غیرتمند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در روایت آمده: قنبر غلام علی علیه السلام آن حضرت را بسیار دوست می داشت، هر گاه علی علیه السلام بیرون می رفت، قنبر نیز با شمشیر، به دنبال علی علیه السلام حرکت می کرد، شبی علی علیه السلام بیرون رفت، قنبر نیز در پشت سر حضرت حرکت می کرد، وقتی حضرت دید قنبر می آید فرمود: ای قنبر! تو را چه شده که در این وقت شب به دنبال من می آئی؟

قنبر عرض کرد: آمده ام تا پشت سرت باشم (و هوای تو را داشته باشم) علی علیه السلام فرمود: وای بر تو آیا تو مرا از اهل آسمان حفظ می کنی یا از اهل زمین؟

قنبر عرض کرد: نه بلکه از اهل زمین تو را حفظ می کنم؛ علی علیه السلام فرمود: اهل زمین جز به اذن خدا از آسمان نمی توانند به من کاری کنند، برگرد، آنگاه قنبر بازگشت ⁽⁸³¹⁾

707- بهترین انسانها در قیامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصبغ بن نباته می گوید: امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را در بصره (در جریان جنگ جمل) دیدم سوار بر استر بود، آنگاه رو به مردم کرد و فرمود: آیا به شما خبر ندهم که بهترین انسانها در قیامت کیستند؟

ابو ایوب انصاری برخاست و گفت: چرا ای امیرمؤمنان؟ به ما خبر بده زیرا تو (در محضر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هنگام دریافت وحی) حاضر بودی و ما غایب بودیم.

امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: بهترین مخلوقات در قیامت هفت نفر از فرزندان عبدالمطلب هستند، که هیچ کس فضیلت و برتری آنها را انکار نمی کند مگر کافر.

عمار یاسر عرض کرد: ای امیرمؤمنان نام آنها را ذکر کن تا آنها را بشناسیم.
امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: بهترین مخلوقات در قیامت پیامبرانند و بهترین آنها محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و بهترین شخص در هر امتی، بعد از پیامبرشان، وصی آن پیامبر خواهد بود تا آنکه پیامبری بعد از او آید و همانا بهترین اوصیاء؛ وصی محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (یعنی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ) است. و بهترین مخلوقات بعد از اوصیاء، شهیدان هستند و بهترین شهیدان حمزه و جعفر می باشند.

جعفر دو بال تر و تازه دارد که با آن در بهشت پرواز می کند و به هیچ کس از این امت جز او این دو بال عطا نشده است...

و دیگر دو نوه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ و دیگر مهدی (عج)

است... (832)

708- خبر از آینده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

** لله

لله بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصبغ بن نباته می گوید:

روزی علی عليه السلام برای مردم مشغول سخنرانی بود و می گفت: سلونی قبل ان تفقدونی فوالله تسألونی عن شییی مضی و لان عن یكون الا نبئتکم به؛ پرسید از من، پیش از آن که نیاید مرا، پس به خدا سوگند! نخواهید پرسید مرا از مطالب گذشته و از مطالبی که پیش خواهد آمد، مگر آن که آگاه کنم شما را به آن، سعد بن ابی وقاص برخاست و گفت:

یا امیرالمؤمنین! به من بگو چه اندازه موی در سر و ریش من است؟ پس فرمود: بدان، به خدا سوگند هر آینه پرسیدی از من پرسشی که دوست من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود که تو خواهی پرسید از من آن را؛ و نیست در سر و ریش تو موئی، مگر آن که در بن و بیخ او شیطان نشسته و به درستی که در خانه تو بزغاله ای است که خواهد کشت حسین پسر مرا، عمر سعد پس سعد بن ابی وقاص در آن روز خردسالی کوچک بوده). (833)

709- مؤمن و کافر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصبغ بن نباته می گوید: در بصره مردی خدمت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام آمد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! با این مردمی که ما می جنگیم دعوتمان یکی است و پیامبران نیز یکی، و نمازمان هم یکی، و حج مان هم یکی است، پس نام اینها را چه بگذاریم؟ حضرت فرمود: به همان نامی که خداوند در کتاب

خود آنها را نامیده است، مگر نشنیده ای که می فرماید: بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم، بعضی از آنان با خدا سخن گفتند، و درجات پاره ای را بالا برده، و به عیسی بن مریم دلایل روشن دادیم و او را به روح القدس تأیید نمودیم، و اگر خدا می خواست پس از آنکه دلایل روشن برایشان آمد مقابله نمی کردند و لکن اختلاف کردند، پس پاره ای از آنان ایمان آوردند و پاره ای کفر ورزیدند ⁽⁸³⁴⁾ سپس امام ادامه داد: پس چون اختلاف میان ما افتاد ما به خدا و دین او و پیامبر ﷺ و کتاب و حق سزاوارتریم، پس ما جزء مؤمنانم و آنان کافران، خدا جنگ با آنان را از ما خواسته است، و ما هم به خواست و فرمان و اراده خدا با ایشان به جنگ برخاستیم. ⁽⁸³⁵⁾

710- انواع دوست و رفیق

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام باقر علیه السلام فرمود: مردی در بصره در حضور عی علیه السلام به پا خاست و راجع به حقوق رفقا و برادران مسلمان خود، سؤال کرد، حضرت فرمود: رفیق دو نوع است:

خالص واقعی، صوری ظاهری

اما رفیق با اخلاص (در برابر حوادث) پنجه ی محکم است، برای توبه حکم پر و بال و اهل و عیال و مال است، اگر به رفیقی اطمینان کردی از مال و جان در راهش دریغ مکن، با هر که با صفا بود با صفا باش، با دشمنش عداوت و رز، راز و عیبش را بیوشان، حسن و کمالش را اظهار کن، ولی بدان که این طبقه از دوستان مثل یاقوت سرخ کمیاب هستند.

اما رفیق ظاهری: چون از دوستیش بهره ور شوی از او جدا نشو ولی
خلوص باطن خود را از او چشم مدار، تو هم چون او خوش زبان و گشاده رو
باش. (836)

711- نفرین ابدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصبغ بن نباته از یاران علی عَلَيْهِ السَّلَام است او در لحظات پایانی عمر علی عَلَيْهِ السَّلَام
بر بالین امام حاضر شد و با اصرار از آن حضرت تقاضای حدیث کرد حضرت
خواهش او را پذیرفت و فرمود:

اصبغ! همان طوری که تو به عیادت آمدی یک روز هم من به عیادت رسول
خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفتم، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از من خواست تا به میان مردم روم و آنان
را برای شنیدن پیامی از جانب او به مسجد فرا بخوانم؛ امام فرمود: رسول خدا
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من گفت: به مسجد که رفتی بر فراز منبر برو و یک پله پائین تر از
جایی که من می نشینم بایست و به مردم چنین بگو:

... لعنت خدا بر کسی که مورد خشم و عاق والدین قرار گیرد.

لعنت خدا بر آنکه از مولای خویش بگریزد.

لعنت خدا بر کسی که در مزد اجیر خیانت ورزد و او را از حقش محروم
سازد.

اینها جملاتی بود که به امر آن حضرت گفتم و از منبر به زیر آمدم در این
بین مردی از انتهای مسجد در حالی که جمعیت را می شکافت و سعی داشت
خود را به من برساند پیش آمد و گفت:

ای ابالحسن سه جمله به اختصار گفتمی، آنها را برای ما تشریح کن، من در
پاسخ او چیزی نگفتم و نزد پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بازگشتم و سخن آن مرد را نقل

کردم (اصبغ می گوید: در این لحظه حضرت یکی از انگشتان مرا در میان دست خود گرفت) و فرمود:

اصبغ! رسول خدا ﷺ نیز انگشتان مرا این چنین در دست خود گرفته بود و با همین حال در شرح آن کلمات فرمود:

علی! من و تو پدران این امت هستیم هر کس ما را به خشم آورد، لعنت خدا بر او باد. من تو مولای این مردم هستیم هر که از ما بگریزد به نفرین ابدی مبتلا گردد. من و تو اجیر این امت هستیم هر کس در اجرت ما (که دوستی اهل بیت و عترت رسول خدا ﷺ است) خیانت ورزد به لعنت خدا و دوری از لطف او گرفتار گردد. پس حضرت آمین گفت و من نیز آمین گفتم... (837)

712- مسجد سازی های حضرت علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام علی علیه السلام در تمام دوران زندگی خود به مسأله مسجد سازی توجه کاملی داشت در منطقه احد و در جنوب مسجد النبی و در شهر مدینه و در محله مساجد سبعة و هر جا که اقامت می کرد به امر مسجد سازی می پرداخت. حتی هنگامی که لشکر خود را بسوی میدان صفین حرکت می داد در طول راه نیز این امر مقدس را از یاد نبرد.

لذا امام علی علیه السلام وقتی به شهر مرزی هیت رسید وارد شهر نشد، آن شهر را دور زد و در یک میدان فراخ در اطراف هیت، مدتی را توقف نمود و در منطقه ای به نام اقطار توقف کوتاهی داشت و مسجدی در آنجا ساخت که تا سالیان طولانی مردم در آنجا نماز می خواندند. (838)

علی علیه السلام در ساختن مسجد مدینه و بصره و کوفه و همچنین مسجدی به یاد پیروزی بر عمرو بن عبدود در جنگ خندق در محله احزاب، بنام مسجد فتح بنا کرد و شب‌ها در آنجا نماز می‌خواند. ⁽⁸³⁹⁾

713- توجه به وضع اقتصادی مردم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام به یکی از فرماندهان خود بنام قرظة بن کعب انصاری بخاطر اینکه مردم منطقه حکومتی او دچار مشکل اقتصادی شده بودند می‌نویسد:
مردانی از اهل ذمه از حوزه فرمانداران تو گفته‌اند که در زمینهایشان نهری داشته‌اند که پر و خشک شده است، پس در مشکلات اقتصادی آنها مطالعه کن. و آن نهر را اصلاح کن!

بجان خودم سوگند! اگر آبادانی شود و مردم تاءمین گردند بهتر از آن است که از آنجا کوچ کنند و ناتوان گردند، و از انجام کارهایی که به صلاح مملکت است باز مانند ⁽⁸⁴⁰⁾

لذا امام صادق علیه السلام فرمود: کان امیر المؤمنین یکتب یوصی بفلاحین خیرا؛ امیر المؤمنین علیه السلام همیشه در نامه به کارگزاران حکومتی خود سفارش کشاورزان را می‌کرد.

و در حدیثی دیگر، امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام همواره بیل می‌زد و نعمتهای نهفته در دل زمین را استخراج می‌کرد. ⁽⁸⁴¹⁾

714- کار کردن افتخار اوست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام از راههای گوناگونی به کار و تولید توجه می‌نمود.

- در جوانی شتری داشت که با آن باغستانهای مردم را آب می داد و از بابت آن اجرت می گرفت.
- و با شتر از راههای دور آب آشامیدنی به شهر می آورد و اجرت یم گرفت.
- کشاورزی و درختکاری و باغداری را دوست می داشت و باغات زیادی را در اطراف مدینه به وجود آورد.
- چاه می کند، وقتی از چاه ها آب فواره می زد آن را وقف مسافران و حجاج بیت الحرام می کرد.
- گاهی دوستان حضرت اصرار می کردند که بیل را از دست امام عَلَيْهِ السَّلَامُ بگیرند و او را در کارش کمک کنند لیکن آن حضرت مانع می شد و به کار خود ادامه می داد ⁽⁸⁴²⁾
- فرزندان و همسران خود را نیز به کار و تولید تشویق می نمود، آنان نیز لباس های مورد احتیاج خود را از پشم ریسی فراهم می نمودند و خود آنرا می بافتند ⁽⁸⁴³⁾
- برخی از نخلستانها را وقف همسران و فرزندان خود می کرد تا محتاج دیگران نباشند. ⁽⁸⁴⁴⁾

715- بی تکلف زیست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابومخنف لوط بن یحیی نقل می کند:

پس از جنگ جمل امام علی علیه السلام برای مردم سخنرانی هائی می کرد که در یکی از آنها فرمود:

ما نقمون علی یا اهل البصرة ای مردم بصره چرا به من ایراد می گیرید؟.

آنگاه در حالی که اشاره به پیراهن خود می کرد ادامه داد:

والله انهما لمن غزل اهلی؛ سوگند به خدا! این دو لباس مرا که می بینید از بافته های اهل خانه ام می باشد

سپس اشاره کرد، به کیسه ای که همراه خود داشت و در آن مختصری نان خشک بود فرمود:

والله ما هلی الا من غلتی بالمدينة؛ سوگند به خدا این خوراک مختصری که به همراه دارم از غله خود من در مدینه است.

آنگاه خطاب به مردم فرمود: اگر من از نزد شما مردم بصره خارج شوم و زیاده از آنچه دیدید برداشته باشم در نزد خدا از خیانتکاران می باشم ⁽⁸⁴⁵⁾ و در روایات است که حضرت مشابه همین سخنرانی را نیز برای مردم کوفه ایراد کرد.

(846)

716- مردی ناشناس کنار خانه علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روز شهادت حضرت علی علیه السلام سراسر کوفه یکپارچه عزا شد، به طوری که یادآور رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه بود، دهشت و اضطراب مردم را فرا گرفت، ناگهان مردم دیدند مردی گریان و شتابان در حالی که می گفت: انا لله و

انا اليه راجعون به پیش می آمد، مردم او را نمی شناختند (گویا حضرت خضر بود) او فریاد می زد: امروز رشته خلافت نبوت بریده شد، تا اینکه به در خانه امام علی عليه السلام آمد، آنگاه با سوز و گداری خطاب به علی عليه السلام چنین گفت: خدایت رحمت کند ای ابوالحسن! تو در گرایش به اسلام از همه پیشگامتر بودی و در گرایش به ایمان از همه پیشروتر، و در یقین استوارتر و ترسناکتر از همه به خدا، بیش از همه رنج کشیدی و از همه بیشتر از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم پاسداری نمودی...

آن هنگام که اصحاب پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم ناتوان بودند تو توانا بودی، آن هنگام که آنها در جبهه جنگ، خواری و زبونی از خود نشان می دادند، تو مرد میان جنگ بودی و آن وقت که آن ها سستی کردند تو بر پا خاستی...

تو همچون کوه بودی اما کوهی سستبر و استوار که در برابر طوفان نلغزند... ای کسی که در یرتو وجودت راه راست روشن شود و مسائل مشکل آسان گردید و شعله های آتش (فتنه ها) خاموش شد اسلام با تو نیرو گرفت، و فرمان خدا آشکار گردید، با رفتنت جانشینانت را در رنج و غمی جانکاه فرو بردی، تو بزرگتر از آن هستی که سوگ فراق با گریه جبران گردد، مصیبت فراق تو در آسمان بسیار بزرگ جلوه کرد، و در زمین انسانها را خورد نمود انا الله و انا اليه راجعون ما تسلیم قضای الهی هستیم...

تو برای مؤمنان، پناه و سنگر و کوهی سربلند و خلل ناپذیر، و برای کافران شراره خشم بودی.

آن مردم ناشناس همچنان با سوز دل سخن می گفت و در طول گفتار او، همه مردم حاضر، سراپا گوش بودند و سخن او را می شنیدند، تا اینکه سخن او

تمام شد و سخت گریست، حاضران همه گریستند، سپس او را ندیدند، به جستجویش پرداختند ولی پیدایش نکردند. (847)

717- تو را چه کسی امیرالمؤمنین کرده؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی مردی خدمت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد و عرض کرد: یا علی به شما امیرالمؤمنین می گویند، چه کس تو را بر مؤمنین امیر کرده؟ حضرت فرمود: خداوند متعال مرا امیر مؤمنین کرده، آن مرد نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رفت و عرض کرد: یا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ایا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ راست می گوید که خدا او را امیر بر خلقش کرده؟ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از سخن آن مرد خشمگین شد و فرمود: به راستی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به ولایت از خدای عزوجل، امیر بر خلق شده است، خداوند در بالای عرش خود آن را منعقد نموده و ملائکه را گواه بر آن گرفته است که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خلیفه الله و حجت الله و امام مسلمانان است، طاعتش اطاعت خداست و نافرمانی او و نافرمانی از خداست، هر که او را نشناسد، مرا نشناخته و هر که او را بشناسد مرا شناخته هر که منکر امامت او شد منکر نبوت من شده است و هر که امیری او را انکار کند رسالت مرا انکار کرده... هر که با او نبرد کند با من جنگیده و هر که او را دشنام دهد مرا دشنام داده، زیرا او از من است و از گل من خلق شده، و او شوهر فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ دختر من است و پدر دو فرزندم حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ است، سپس فرمود:

من و علی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ و فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ و حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ و نه فرزند حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ حجت های خدا هستیم بر خلق او، دشمنان ما دشمن خداست و دوستان ما دوستان خدا هستند (848)

718- قاتل زبیر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

زبیر پسر عمه پیامبر ﷺ است که در جنگ جمل از میدان فاصله گرفت و برگشت، او در راه بازگشت خود توسط فردی بنام ابن جرموز به غذا خوردن دعوت شد سپس او را به قتل رساند. قاتل پس از کشتن او شمشیرش را نزد علی علیه السلام آورد، حضرت همان طور که شمشیر زبیر را می نگریست فرمود: این شمشیر همواره غبار غم و اندوه را از چهره رسول خدا ﷺ زدوده است.

آنگاه ابن جرموز از حضرت تقاضای جایزه کرد.

حضرت فرمود: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: قالت فرزند صفیه زبیر را به دوزخ بشارت دهید، ابن جرموز با سرافکنندگی از نزد علی علیه السلام دور شد و بعدها در جنگ نهروان به گروه گمراه مارقین پیوست و به همراه آنان، تیغ بر علی علیه السلام کشید و با گروه جهنمی خوارج رخت به دوزخ کشید. (849)

719- نصیحت به پیشوایان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در یکی از روهای جنگ صفین هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام نیروهای خود را به منظور یک حمله عمومی به صف کرده و با دقت واحدهای آن را سان دیده بود در مقابل لشکر خود خطبه ای ایراد فرمود که: حق کلمه ای گرانبها و سنگین است و هر قدر تلخ و زننده باشد به نتیجه شیرین و دلپذیر آن می ارزد حق در نظر رادمردان از فضای آسمان و زمین وسیعتر است ولی چشمان ناپاک و کوتاه بین، آنرا همچون سوراخ سوزن تنگ و باریک می بیند، حق در عالم اندیشه و خیال مانند آب زلال و صاف و سهل است ولی بر آن روز که به

مرحله عمل قدم گذارد چقدر سخت و دشوار ایفا می شود... حقوقی را که حاکم و رهبر باید درباره ملت ایفا کند دادگستری و جستجو از احوال مظلوم و انتقام از ظالم است و نیز او مدیون است که در تمام شئون زندگی به تمام طبقات رعیت مساوی و معادل باشد... بندگان هر چه در ادای شکر خداوند مبالغه و جدیت کنند از عهده یک از هزار آن نیز نتواند بر آمد... اما در صورتی که حاکم بر رعیت دست ستم دراز کند و رعیت هم از نادرستی و پستی پیشوایش استفاده کند، طبقات قوی و نیرومند از نادرستی و پستی پیشوایش استفاده کند آنگاه طبقات قوی و نیرومند، بیچارگان را در هم می شکنند و چیزی نمی گذرد که کشور ویران می شود و دشمنان زبردست که تا آن روز در پشت حصار عدل سرگردان بوده یارای تعدی نداشتند در این وقت بر آن توده هجوم آورده و یکباره به حیات استقلال و ملیت کشوری خاتمه می دهند... وقتی سخنان حضرت به اینجا رسید یکی از سرداران ارشد که در قلب سپاه فرماندهی داشت با فریادی حاکی از شور و حرارت و صمیمیت او بود زبان به مدح علی ع گشود و از آن حضرت سپاسگزاری کرد، سپس حضرت علی ع در حالی که تبسمی تعجب آمیز بر لبان حقگویش نقش بسته بود بیانات خود را چنین تکمیل کرد: کسی که به بزرگی و عظمت خداوند معترف است جهان را با همه جلال و شکوه آن بسیار کوچک و ناچیز می بیند به عقیده من پست ترین صفات در حاکم آن است که از شیرین زبانی و عبارت آرای پیروان خود مشعوف و خرسند گردد و گفتار مستی متملق در خاطر او اثر نموده و بر روح غرور و کبرپایش پر و بال بخشد من با اینکه سپاسگزاری شما را پذیرفتم می خواستم بگویم تربیت روزگار پیشین، شما را بر آن داشت که در مقابل پیشوای خود دفتر مدح و ثنا را باز کنید اما من بحمدالله دوست نمی دارم که کردار مرا

هر قدر هم خوب باشد بر زبان آورند و در تمجیدش مبالغه کنند زیرا انجام وظیفه، تکلیف طبیعی انسان است و بر این عمل عادی، پیرایه ستایش پسندیده نیست... بلکه اگر اشتباهی در کارهایم باز جستید بی درنگ آن را به من باز گوئید من از شنیدن نصیحت راجع به عدالت بیزار باشم حتما از عمل و ایفای آن بیزارتر خواهم بود و این بهترین آزمایشی است که روحیه افکار حکام و امرا را بخوبی آشکار می سازد. (850)

720- علی علیه السلام و قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی علی علیه السلام به جماعتی فرمود: من آیه ای از قرآن را نازل نشده الا اینکه می دانم آن آیه در کجا و درباره چه سی نازل شده، در دشت نازل شده یا در کوه.

سؤال کردند: درباره خود شما چه آیه ای در قرآن نازل شده است؟ حضرت فرمود: اگر از من نمی پرسیدید به شما نمی گفتم، همانا درباره من این آیه نازل شده (851) (همانا تو منذری و برای هر قومی رهبری) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منذر است و من رهبر شما هستم به آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده است. (852) لذا وقتی در روز وحی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می رسد تا شب نشده بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی الهی را به علی علیه السلام می رساند، اگر شب هنگام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی می شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صبح نمی کرد تا آنکه وحی الهی را به علی علیه السلام خبر می داد (853)

721- ارادتمندی، سعادت‌مندی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حجاج بن یوسف دو تن از دوستان علی علیه السلام را دستگیر کرد به یکی از آنها گفت: از علی بیزاری بجو! او گفت: اگر این کار را نکنم تو چه خواهی کرد؟ حجاج گفت: به خداوند تو را می کشم یا با بریدن دو دست یا دو پایت هر کدام را می خواهی خود انتخاب کن.

او گفت: ای حجاج روز قصاص (قیامت) می رسد تو خود هر کدام را می خواهی اختیار کن.

حجاج گفت: بخدا زبان تیزی داری، پروردگارت کجاست؟ او گفت: در کمین هر ستمکار، حجاج دستور داد هر دو دست و پای او را بریدند و بدارش زدند: حجاج سراغ رفیق او رفت آنگاه از او پرسید: تو چه می گویی؟ او نیت گفت: من نیز هم عقیده رفیق خود هستم، حجاج دستور داد تا گردن او زدند و سپس به دار آویختند. ⁽⁸⁵⁴⁾

722- نماز جمعه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام علی علیه السلام فرمود: حاضران در نماز جمعه سه دسته اند، دسته اول آنهایی هستند که با تواضع و آرامش، پیش از امام حاضر می شوند و نماز جمعه اینها کفاره گناهانشان است تا جمعه دیگر و به اضافه سه روز هم بیشتر، چون خداوند می فرماید هر که حسنه ای انجام دهد ده برابر آن را دارد. ⁽⁸⁵⁵⁾

دوم مردمی که با جنجال و تملق و دلتنگی حاضر شوند، این مردم هم گناهانشان ریخته می شود.

سوم، مردمی که در حال خطبه امام می آیند که این خلاف سنت است و او از آن دسته است که چون از خداوند درخواستی کند خداوند اگر بخواهد به او عطا می کند و اگر نخواهد محرومش خواهد کرد ⁽⁸⁵⁶⁾

723- مست جام ولایت علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی علی علیه السلام یکی از شیعیانش را که مدت‌های مدیدی او را ندیده بود دیدار کرد، با اینکه نشانه‌های پیری در صورت او معلوم شده بود و لیکن هنوز چابک و قوی راه می‌رفت.

حضرت به او فرمود: پیر شدی ای مرد. او عرض کرد: در اطاعت از تو عمر سپری شده و پیر شدم، ای امیرالمؤمنین علیه السلام.

حضرت فرمود: چابک هم راه می‌روی، عرض کرد، بقصد دشمنانت (نابودی دشمنان) اینگونه می‌روم ای امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت فرمود: هنوز در تو توان و نیروئی باقی مانده است؟

عرض کردم: تقدیمی آستانت یا امیرالمؤمنین علیه السلام. (857)

724- چهار دستور برای صحت بدن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی امیرمؤمنان علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: اگر چهار دستور را رعایت کنی از طیب و درمانهای طیب بی‌نیاز خواهی شد، و آن چهار دستور این است: (لا تجلس علی الطعام الا و انت جائع، و لا تقم عن الطعام الا و انت تشتهیه، وجود المضغ، و اذا امت فاعرض نفسك علی الخلاء؛ یعنی: 1- جز هنگامی گرسنگی در کنار غذا برای خوردن آن ننشین 2- در حالی که میل و اشتها به غذا دارای از غذا داری از غذا دست بکش 3- در جویدن غذا مراقب باش تا خوب خرد گردد 9- قبل از خواب به دستشویی برو و قضاء حاجت

کن) (858)

و در دستور دیگری فرمود: از سرما در آغازش (پائیز) پرهیز و در آخرش (نزدیک بهار) به استقبالش بروید زیرا در بدنها همان می کند که با درختان می کند، در آغاز خشک و در آخر برگ می آورد. ⁽⁸⁵⁹⁾

725- درهم کوبنده دشمنان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام حسن علیه السلام می فرماید: هیچ پرچمی از دشمن جلوی امیرالمؤمنین علیه السلام نیامد، الا اینکه آن حضرت با آن نبرد کرد و سرنگونش کرد و یارانش مغلوب می شدند و یا خواری بر می گشتند.

و علی علیه السلام با شمشیر ذوالفقار خود به هر کسی که می زد زنده نمی ماند و نجاتی برایش باقی نمی ماند و چون نبرد می کرد جبرئیل سمت راست او بود و میکائیل سمت چپش و ملک الموت در برابر آن حضرت در میدان می بودند.

(860)

726- آراستگی ظاهر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام با همه سادگی که داشت از وضع ظاهری خود غافل نبود و در عین سادگی بهداشت و نظافت را رعایت می کرد و به زیباییها ظاهری نیز اهمیت می داد، یکی از این زیباییها استفاده از انگشتر عقیق و فیروزه و یاقوت سرخ و انگشتری از آهن چینی ⁽⁸⁶¹⁾ بود که استفاده می کردند.

امام صادق می فرماید: نقش انگشتر حضرت علی علیه السلام (الله الملك) بود و انگشتر یاقوت را برای شرافت و بزرگی و عقیق سرخ را برای محفوظ ماندن و انگشتر فیروزه را برای پیروزی و شادابی برانگشت می کردند.

علی بن مهزیار می گوید: بر امام هفتم علیه السلام وارد شدم انگشتری در دست داشت که جمله (الله الملك) بر آن نوشته بود و من زیاد به آن نگاه می کردم، امام هفتم علیه السلام فرمود: چرا اینقدر نگاه می کنی، این سنگی است که جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هدیه آورده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را به علی علیه السلام بخشید، حالا که آنهم به ما رسید، سپس امام فرمود: آیا می دانی نام این سنگ چیست؟ عرض کردم: به فارسی فیروزه می گویند، حضرت فرمود: نام عربی آن ظفر است. (862)

727- معنای رکوع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راوی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید ای پسر عم بهترین خلق خدا معنای کشیدن گردن و سر در رکوع چه می باشد؟ امام می فرماید: تاویلش این است که می گویی:

(آمنت بالله ولو ضربت عنقی. فاذا رکعت فقل: اللهم لك ركعت و لك خشعت و لك اسلمت و لك آمنت و عليك توكلت و انت ربي خشع لك وجهي و سمعي و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلت الارض مني لله رب العالمين؛

یعنی: ایمان آوردم به خداوند اگر چه کردم زده شود هنگام رکوع بگو! باز پروردگارا! برای تو رکوع می کنم، و برای تو است خشوع من، و برای تو است اسلام من به تو ایمان دارم و بر تو توکل می نمایم، و تو پروردگار منی، خاشع است برای تو صورتم و گوش و چشمم، و مو، و پوستم، گوشت و خون و مغز و اعصابم و استخوانم و آنچه از من است در روی زمین کلا از خداوند است، که پروردگار عالمیان است) (863)

728- حقیقت وجود انسان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شعری منسوب به امام علی علیه السلام است که در آن امام می فرماید:

ودائک فیک و ما تشعر و دایک منک و ما تنظر
و تحسب انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر
وانت الکتاب المبین الذی با حرفه یظهر المضمّر
فلا حاجه لک فی خارج یخبر عنک بما سطر
یعنی: داروی تو در وجود خود تو نهفته است ولی درک نمی کنی، درد تو نیز
هم از خود تو سرچشمه می گیرد دقت نمی کنی، تو فکر می کنی موجود
ضعیفی هستی در صورتیکه جهان بزرگ در وجود تو پیچیده است، تو آن کتاب
درخشانی هستی که با حرف آن پنهان ها آشکار می شود بنابراین نیازی نداری
که به تو بگویند وجودت با چه حروفی نوشته شده است.

729- اوصاف مردی بی نظیر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، شیوه امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب
علیه السلام اینگونه بود که چون بندگان خوراک می خورد و بر زمین می نشست و دو
پیراهن سنبلانی می خرید و خدمتکار او با اختیار خود جامه بهتر را بر می
داشت و خود دیگری را می پوشید، اگر آستین لباسش از انگشتانش بلندتر بود
آن را قطع می کرد، و اگر دامنش از روی پایش می گذشت آن را می چید، پنج
سال خلیفه مسلمین بود نه آجری بر آجری گذاشت و نه خستی بر خستی، و نه
دهی را مالک شد و نه پول نقره یا طلائی بجا گذاشت به مردم نان گندم و
گوشت می خوراندند، ولی وقتی خود به منزل بر می گشت نان جو با سرکه می

خورد، هر گاه با دو کار خدا پسند مواجه می شد آن که سخت تر بود را انتخاب می کرد، هزار بنده را با دسترنج خود آزاد کرد که بر اثر زحمت آن کارها دستش خاک آلود و از چهره اش عرق ریخته می شد او در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند و نزدیک ترین مردم در عبادت به او همانا علی بن الحسین سیدالسادین علیه السلام بود و کسی بعد از او کسی توان کار او را نداشت

(864)

730- مظهر العجایب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مردی از انس بن مالک شنید: که این آیه درباره علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده ⁽⁸⁶⁵⁾ کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است) آن مرد می گوید: نزد علی علیه السلام رفتم تا عبادت او را بنگرم خدا گواه است هنگام مغرب نزد او بودم دیدم با یارانش نماز مغرب می خواند و چون فارغ شد به تعقیب نماز مشغول بود تا برخواست نماز عشاء را خواند و به منزلش رفت من با او وارد منزل شدم و در تمام شب نماز می خواند و قرآن تا سپیده دمید آنگاه تجدید وضوء کرد و به مسجد آمد و با مردم نماز خواند و مشغول تعقیب نماز شد، تا آفتاب بر آمد و مردم به او مراجعه کردند آنگاه دو مرد نزد او جهت قضاوت و محاکمه نشستند چون فارغ شد مرد دیگر جای آنها را گرفتند، تا برای نماز ظهر بیاخواست سپس وضوء تازه کرد و با اصحابش نماز ظهر را خواند و مشغول تعقیب بود، تا نماز عصر را با آنها خواند و موقع مراجعه مردم به آن حضرت رسید دو مرد نزد حضرت نشستند وقتی برخاستند دو مرد دیگر جای آنها را گرفتند و او میان آنها قضاوت می کرد، تا آفتاب غروب کرد و من گفتم: خدا را گواه می گیرم که این آیه درباره او نازل شده. ⁽⁸⁶⁶⁾

731- احترام به یاران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صعصعة بن صوحان یکی از یاران امام علی علیه السلام بود روزی او مریض شد، حضرت به عیادت او رفت و از او دلجویی کرد و برای آنکه او دچار غرور نشود به او هشدار داد که:

ای صعصعة! مبادا از اینکه من به دیدار تو آمده ام نسبت به برادران دینی خود فخر بفروشی، به حال خود بنگر که سخت بیماری، مبادا غفلت کنی و آرزوها تو را بفریب ⁽⁸⁶⁷⁾ در یکی از شب ها نیز حارث همدانی خدمت امام رسید و از حضرت درخواست کمک کرد امام علی علیه السلام چراغ را خاموش کرد تا چهره او را ننگرد آنگاه به او فرمود: چراغ را برای این خاموش کردم که چهره ات دچار شرم و شکستگی نشود ⁽⁸⁶⁸⁾

732- یاد خدا در همه حال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی عبدالله بن یحیی به حضور امام علی علیه السلام وارد شد و با اجازه بر روی صندلی نشست ولی او از روی صندلی سقوط کرد و سرش شکافت و خون جاری شد، امام دستور داد آب آوردند و خونهای اطراف زخم او را شستند سپس آب دهان مبارکش را بر آن زد تا التیام یافت، آن چنانکه گویا زخم و شکستگی وجود نداشته است سپس به عبدالله فرمود:

(سپاس خداوندی را که گرفتاری ها را کفاره گناهان پیروان ما در دنیا قرار

داد)

عبدالله پرسید: مجاز است گناهان ما فقط در دنیاست؟ امام فرمود: آری! مگر نشنیده ای که (الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر) دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.

خداوند پیروان ما را در دنیا از گناهان پاک می کند که فرمود: (ما اصابكم من مصيبة فيما كسبت ايديكم⁽⁸⁶⁹⁾ یعنی: آنچه از مصیبت ها به شما می رسد از کردار خود شماست). ولی دشمنان ما را در دنیا پاداش می دهد لذا وقتی وارد محشر می شوند سنگینی گناه بر دوش آنان است وارد آتش می شوند.

عبدالله می گوید: پرسیدم یا امیرالمؤمنین عليه السلام امروز گناه من چه بود که مبتلا شدم؟ حضرت فرمود: به هنگام نشستن بسم الله نگفتی آنگاه این مصیبت کفاره گناه تو شد، مگر نی دانی که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: هر کاری که در آن بسم الله گفته نشود آن کار ناتمام خواهد ماند. عبدالله گفت: پدر و مادرم فدای شما، دیگر بسم الله را ترک نمی کنم⁽⁸⁷⁰⁾.

733- نظر شیطان درباره ولایت علی عليه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلمان فارسی می گوید: روزی شیطان به چند نفر رسید که به علی بن ابیطالب عليه السلام جسارت می کردند او در مقابل آن جماعت ایستاد، آنها گفتند تو کیستی ای مرد؟ شیطان گفت: من ابومره ام⁽⁸⁷¹⁾ گفتند: آیا سخن ما را شنیدی؟ شیطان گفت: خوشی نبیند.

آیا به سرور و مولای خود علی بن ابیطالب عليه السلام جسارت می کنید؟

آنها گفتند تو از کجا فهمیدی که علی سرور و مولای ماست؟

شیطان گفت: از گفتار پیغمبرتان که فرمود: (من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم

وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله؛ هر که من

مولای او هستم علی نیز مولای اوست، خدایا! دوست بدار کسی را که او را دوستش دارد و دشمن بدار هر که را که علی را دشمن می دارد، خدایا! یاری کن هر که او را یاری می کند و یاری کن هر که یاریش می کند...

آنها گفتند: ای ابومره تو از شیعیان علی علیه السلام هستی؟

شیطان گفت: نه ولی او را دوست دارم و هر که با او دشمن باشد من در مال و فرزند او شریکم.

گفتند: ای ابومره: درباره علی علیه السلام چیزی بر ایمان بگو؟

شیطان گفت: ای جماعت ناکسان و قاسطان و مارقان... من در میان فرشتگان بودم و با آنها مشغول عبادت بودیم و خدای عزوجل را تقدیس و تسبیح می کردیم، یک نور پر پر تو از مقابل ما گذشت که بواسطه آن نور همه فرشتگان در برابر آن نور صورت را بر زمین نهادند و گفتند: سبح قدوس؛ این نور، یا نور فرشته مقرب است یا نور پیغمبر مرسل، در اینحال نداء از طرف خدای عزوجل رسید که این نور، نه از فرشته مقرب است و نه از پیغمبر مرسل، بلکه این نور طینت علی بن ابیطالب است ⁽⁸⁷²⁾

734- زاهد و عابد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس از شهادت حضرت علی علیه السلام روزی پیش ابن عباس یاد علی علیه السلام را کردند. ابن عباس گفت

افسوس! بر ابی الحسن، بخدا قسم! از دنیا گذشت، نه تغییر داد و نه عوض کرد و نه تغییر حال داد، نه جمع مال کرد و نه حق کسی را منع کرد، و جز خدا منظوری نداشت، بخدا سوگند دنیا در برابرش از بند کمتر بود.

در نبرد و میدان جنگ همچو شیری بود و در مجلس علم همچو حکیمی بود
از حکیمان، هیئات! که او بدرجات بلندی رسید. (873)

735- مراقب رفتار قاضی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی امام علی علیه السلام زره خود را که در جنگ جمل گمشده بود را در دست
یک نفر یهودی دید، شکایت به محکمه برد یهودی گفت: زره در دست من است
شما باید اقامه دلیل بکنید.

در آن مجلس چون شریح قاضی ⁽⁸⁷⁴⁾ به امام احترام کرد و با یهودی برخورد
مناسبی نداشت، امام ناراحت شد و رعایت عدالت را به قاضی به او تذکر داد.
اشتباه دیگر شریح این بود که وقتی امام حسن علیه السلام و قنبر در دادگاه شهادت
دادند که زره مال امام علیه السلام است شریح گفت: شهادت حسن پذیرفته نیست زیرا
پسر شماست و باید شاهد دیگر بیاورد.

امام پس از آن ماجرا شریح را به مدت 20 روز از قضاوت عزل کرد و به
روستای خودش فرستاد و پس از آن دوباره بعد از مدتی حضرت به او اجازه
قضاوت داد (875)

736- حضرت علی علیه السلام و شیوه حکومتداری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام در زمان حکومت خود برخوردی انسانی با بقیه ملل حتی کفار
داشت و دستورات اکید برای آبادانی مناطق مختلف حتی جویبارهای تخریب
شده را صادر کرده است. توجه به ضعفا و مستمندان و یتیمان چه مسلمان و غیر
مسلمان و انجام کارهای مردم بدون هیچ گونه توقع و چشمداشتی جز شیوه
های اصلی حضرت بوده است.

نوشته اند، وقتی که حضرت مشکل برخی از دهقانان و بزرگان ایرانی را بر طرف کرد، آنان به عنوان قدردانی چهل درهم نزد امام بردند، امام آن مبلغ را از آنها نپذیرفت و فرمود:

انا قوم لا تاخذ معروف ثنا

ما خاندان به خاطر کار نیکی که انجام می دهیم بها و پولی دریافت نمی کنیم

(876)

737- علاقه مالک اشتر به امام علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی در یکی از جنگها علی علیه السلام به واسطه نفوذ در عمق دشمن مدتی از دید مالک اشتر خارج شد، مالک اشتر دلواپس و ناراحت بدنبال حضرت می گشت و گفت کسی خبری از امام علی علیه السلام برایم بیاورد لذا به غلام خود گفت: اگر خبری از امام بیاوری تو را آزاد می کنم.

غلام مالک اشتر رفت و دید علی علیه السلام در نقطه ای از میدان جنگ مشغول جنگ است او آمد و خبر حضور حضرت در آن نقطه از میدان را به مالک اشتر داد، مالک او را آزاد کرد و فوراً خود را به امام علی علیه السلام رساند.

امام علی علیه السلام وقتی مالک را دید، مشاهده کرد مالک اشتر رنگ از رخس پریده و ناراحت و محزون است، امام علی علیه السلام پرسید: ای مالک! آیا ابراهیم شهید شده که اینگونه ناراحتی؟

مالک عرض کرد نه: من ناراحت فرزندم ابراهیم نبودم بلکه چون تو را گم کرده بودم ناراحت و پریشان بودم.

738- محبت وسیع و وثیق مقداد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقداد بن اسود از خالص ترین و کامل ترین و محکم ترین یاران امام علی علیه السلام است تا آنجا که در روایت آمده که قلب شریف او همانند پاره آهن محکمی بود.

او در ارادت به اهل بیت طبق فرمایش امام باقر علیه السلام به هیچ وجه حتی لحظه ای شک و تردید نکرد. لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند مرا به محبت چهار نفر امر کرد، علی بن ابیطالب، مقداد، سلمان و ابوذر.

امام فرزند مقداد بنام عبد بهمراه لشکر عایشه در جنگ جمل وارد جنگ شد و بر روی امام علی علیه السلام شمشیر کشید و آخر الامر نیز کشته شد. وقتی علی علیه السلام از بین کشتگان جنگ عبور می کرد به جنازه معبد که رسید فرمود خدا رحمت کند پدر این پسر را که اگر او زنده بود راءیش بهتر و کاملتر از راءی این (معبد) بود.

عمار یاسر پیش امام بود عرض کرد، که الحمدلله خدا معبد را کیفر داد و او را به خاک هلاکت انداخت، به خدا قسم یا امیرالمؤمنین! من در کشتن کسی که از حق عدول کند ترسی ندارد چه پدر باشد، چه پسر.

حضرت فرمود: خدا رحمت کند ترا و جزای خیر به تو دهد. (877)

739- سرزنش متخلفین از جنگ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سعید بن قیس جز کسانی بود که در جنگ علی علیه السلام در میدان جنگ حضور نداشت لذا روزی وارد مجلس امام شد و آن حضرت خطاب به او فرمود:
جواب سلام تو را می دهم گر چه از آن گروهی هستی که در جنگ شرکت نداشتی تا عاقبت کار مرا بدانی.

سعید با عذر خواهی های فراوانی اظهار داشت، یا امیرالمؤمنین علیه السلام من از دوستان شما و طرفداران شما هستم.

در روز دیگری جمعی از سران کوفه، عبدالله بن معتم عیسی و حنظله بن ربیع تمیمی و محمد بن مخنف به همراه پدرش مخنف خدمت امام رسیدند اما وقتی آنها را دید همه آنها را سرزنش نمودند و فرمودند:

ما بطائکم عنی و انتم اشراف قومکم؟

یعنی: چه چیزی شما را از شرکت در جنگ و یاری کردن من باز داشت؟ در حالیکه شما از بزرگان قوم خود می باشید.

آنها نیز هر یک به گونه ای تلاش کردند تا امام را خشنود سازند. ⁽⁸⁷⁸⁾

740- عروج مرد ملکوتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حیبی بن عمرو می گوید: من بعد از ضربت خوردن علی علیه السلام خدمت امام رسیدم، حضرت در بستر افتاده بود زخم سر مبارکش را باز کردند، به حضرت گفتم: یا علی! این زخم شما چیزی نیست و باکی بر شما نیست (خداوند شفا دهد شما را) حضرت فرمود: ای حیبی! من هم اکنون از شما مفارقت می کنم، من گریستم و ام کلثوم هم که نزد امام بود گریست حضرت به او فرمود: دخترم چرا گریه می کنی؟

ام کلثوم گفت: جدایی از شما باعث گریه من شده است، امام فرمود: دخترم گریه مکن به خدا اگر آنچه را که پدرت می دید گریه نمی کردی.

حیبی می گوید: به امام عرض کردم: یا علی! چه می بینید؟

حضرت فرمودند: ای حیبیت، همه فرشتگان آسمان و پیغمبران صف کشیده اند برای ملاقات من و این هم برادرم محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که نزد من

نشسته است و می فرماید: بیا که آنچه در پیش داری بهتر است از آنچه که
برایت هست.

حبیب می گوید: هنوز از نزد اما بیرون نرفته بودم که حضرت به شهادت
رسید. (879)

741- زندگی بدون تو کفر است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام علی علیه السلام در زمان حکومتداری خود، نیروهای انتظامی خود را به دنبال
لبید عطاری فرستاد تا او را به خاطر جرمش نزد امام آوردند، نیروهای امام لبید
را در مسجد سماک یافتند و او را گرفته و به نزد علی علیه السلام می بردند که در این
حین نعیم بن دجاجه اسدی به حمایت از او برخاست و مانع شد تا او را ببرند و
لبید، را از دست نیروهای، انتظامی امام خارج کرد.

علی علیه السلام وقت از مطلب مطلع شد، دستور داد تا خود نعیم را به جای مجرم
دستگیر کنند و بیاورند. وقتی نعیم را نزد حضرت حاضر کردند، علی علیه السلام
خواست او را شلاق بزند، نعیم گفت: یا علی! به خدا سوگند با تو بودن و زندگی
با تو کردن عین خواری است و مخالفت با تو و یا بدون تو، بودن عین کفر
(یعنی اینکه با تو زندگی کردن این گونه است که فرقی برای کسی قائل نمی
شوی و عدالت را بر همه جاری می سازی، و اما بدون تو هم زندگی کردن و با
ترک کردن تو، مسلمان کافر می شود)

علی علیه السلام در پاسخ او فرمود: تو به این حقیقت اعتقاد داری؟ عرض کرد
آری، فرمود: او را رها کنید (به خاطر این عقیده اش آزادش کنید). (880)

742- استهزاء دشمن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ساده پوشی امام علی علیه السلام در خوراک و لباس به حدی بود که مخالفان و دشمنان آن حضرت را متعجب می ساخت و بعضا مورد اعتراض آنان قرار می گرفت.

زیدبن وهب می گوید: پس از جنگ جمل گروهی از مردم بصره که در میان آنها مردمی از سرکردگان گروه گمراه خوارج به نام جعدة بن نعبة بود خدمت امام رسیدند.

لذا وقتی که آنها لباس ساده امام را دیدند (جعدة) با پوزخند و تعجب گفت: چه چیزی باعث شده که از پوشیدن لباس خوب خودداری کنی؟ امام در پاسخ به او فرمود: این لباس ساده مرا از غرورزدگی دور می کند و بهترین روشی است در ساده پوشی.

جعدة به امام گفت: از خدا بترس تو روزی خواهی مرد. امام فرمود: به خدا سوگند با ضربتی که بر سرم فرود می آید به شهادت خواهم رسید، و این عهدی الهی است که واقع می شود اما سیاه روی کسی است که به مردم تهمت و افترا می زند. ⁽⁸⁸¹⁾

743- فضیلت مسجد کوفه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصبغ بن نباته می گوید: روزی در مسجد کوفه با اصحاب دور علی بن ابیطالب علیه السلام بودیم که فرمود: ای اهل کوفه! خداوند به شما بخششی داده که به کسی نداده است و آن اینکه مسجد شما را فضیلت داد. آن خانه نوح و خانه ادريس و نماز خانه من است.

این مسجد شما، یکی از چهار مسجدی است که خداوند آنرا برگزیده و برای اهل آن می بینم که در روز قیامت جامه ای در بر دارد شبیه محرم، و برای اهل

خود، (هر کس که در آن نماز خوانده باشد) شفاعت می کند و شفاعتش نزد خدا رد نمی شود، روزگاری نگذارد که حجرالاسود را در آن نصب کنند و زمانی می آید که مهدی عجله الله از فرزندانم در آن نماز بخواند و اینجا نمازخانه هر فرد مؤمنی است، مؤمنی در روی زمین نباشد، یا آنکه در آن آید و یا آرزوی آمدن در آن در دلش باشد.

با نماز در این مسجد به خدا تقرب جوید و اگر مردم می دانستند چه برکتی در آن است از اطراف زمین به آن می آمدند، اگر چه بر روی برف باشد. (882)

744- بر منبر سلونی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصبغ بن نباته می گوید: وقتی علی عجله الله به خلافت رسید و مردم با او بیعت کردند، حضرت به مسجد آمد، در حالی که عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بر سر داشت و برد او را در تن کرد و نعلین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در پا و شمشیر او را بر کمر بست و بر بالای منبر رفت و با تحت الحنک بر آن نشست و انگشتان خود را درهم نمود و زیر شکم نهاد سپس فرمود:

ای گروه مردم! از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید... از من بپرسید که علم اولین و آخرین نزد من است، اگر بنشینم با اهل تورات از کتابشان فتوی دهم، تا جایی که تورات به سخن آید و گوید (درست گفت علی و او دروغ نگفت براستی که علی شما را به همان خبر داد که در من نازل شده) و با اهل انجیل خودشان فتوا دهم تا جایی که انجیل نیز به سخن آید و گوید: (علی درست گفت و دروغ نگفت، براستی علی شما ره به همان فتوا داد که در من نازل شده) و اهل قرآن را با قرآن فتوی دهم تا قرآن به سخن آید و گوید: (علی راست گفت: و دروغ نگفته هر آینه علی شما را فتوایی داد. که در من نازل شده است)

ای مردم! شما که شب و روز قرآن می خوانید در میان شما کسی است که بداند چه در آن نازل شده؟ اگر این آیه در قرآن نبود (رعد - 39) شما را خبر می دادم به آنچه در گذشته بوده و هست و خواهد بود تا روز قیامت.

آنگاه امام مجدد فرمود: از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید...

ابتدا مردی بنام ذعلب که مردی تیز زبان و سخنور و پر دل بود بلند شد و گفت: پسر ابوطالب به جای بسیار بلندی قدم نهادی من امروز او را بواسطه سوالم شرمسار می کنم آنگاه گفت: یا علی! آیا پروردگار خود را دیده ای؟ (جواب این سؤال قبلا طی داستانی نقل شده است) علی علیه السلام جواب او را کامل و جامع داد، سپس مجدد حضرت فرمود: بپرسید از من قبل از آنکه مرا نیابید.

بعد از او اشعث بن قیس کندی سوالی نمود که حضرت جواب او را نیز داد باز حضرت فرمود: از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست بدهید، آن گاه مردی از دورترین نقطه مسجد که بر عصای خود تکیه کرده بود و گام بر می داشت، تا اینکه نزدیک آن حضرت رسید، آنگاه عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! مرا به کاری رهنمایی کن تا با انجام آن از دوزخ رهایی یابم حضرت جواب او را مفصلا دادند سپس آن مرد از نظرها غائب شد و ما او را ندیدیم مردم به دنبالش گردیدند اما او را نیافتند علی علیه السلام از بالای منبر لبخندی زد و فرمود: چه می خواهید او برادرم خضر بود، سپس فرمود: بپرسید قبل از آنکه مرا نیابید، آنگاه برخاست و خدا را حمد کرد و صلوات بر پیغمبر فرستاد و فرمود: ای حسن!! بر منبر آی و سخنی بگو، مبادا قریش پس از من ترا شناسند و گویند حسن خطبه نمی تواند بخواند، امام حسن علیه السلام عرض کرد: پدرم چگونه با حضور شما بالای منبر رفته و سخن بگویم و تو در میان مردم مرا ببینی و سخنم را بشنوی، امام علی علیه السلام فرمود: پدر و مادرم به قربانت من خود را از تو پنهان می کنم و سخن

تو را می شنوم و تو را می بینم ولی تو مرا نمی بینی، امام حسن علیه السلام بر منبر رفت و خدا را ستایش کرد و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد سپس فرمود: ای مردم! من از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: من شهر علمم و علی در آن است آیا می توان وارد شهر شد جز از در آن؟ سپس از منبر پایین آمد آنگاه امام علی علیه السلام او را به سینه خود چسبانید، سپس امام به حسین علیه السلام فرمود: پسر جانم! برخیز و به منبر برو تا قریش به حال تو نادان نماند تو دنبال سخن برادرت حسن را بگو، امام حسین علیه السلام به منبر رفت و حمد خدا کرد و ستایش الهی را نمود و صلوات مختصری بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد سپس فرمود: ای مردم! از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: علی پس از من شهر علم است و هر که در آن در آید نجات یابد و هر که از او تخلف کند هلاک شود، آنگاه از منبر پایین آمد و امام علی علیه السلام او را نیز در آغوش کشید و بوسید و فرمود: ای گروه مردم! گواه باشید که این دو، فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند و دو امانتی که به من سپرده شده و من آنها را به شما می سپارم و رسول خدا از شما و رفتار شما نسبت به آنها بازپرسی و سؤال خواهد کرد (883).

745- خیر دنیا و آخرت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نوف بکالی که یکی از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علی علیه السلام است می گوید: در نزدیکی مسجد کوفه خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم و گفتم السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته، حضرت فرمود: و علیک السلام یا نوف و رحمة الله و برکاته.

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! پندی به من دهید، حضرت فرمود: ای نوف! خوبی کن تا با تو خوبی کنند، گفتم: یا امیرالمؤمنین علیه السلام بیفزا، فرمود: رحم کن

تا به تو رحم کنند، گفتم: یا امیرالمؤمنین علیه السلام بیفزا، فرمود: خوب بگو تا به بخوبی یادت کنند، عرض کردم: بیفزا فرمود: از غیبت اجتناب کن که غذای سگان دوزخ است، سپس فرمود: ای نوف! دروغ گفته آنکه گمان دارد حلال زاده است و به غیبت کردن، گوشت مردم را می خورد، دروغ گفته کسی که گمان دارد حلال زاده است و دشمن من و امامان و اولاد من است، دروغ گفته کسی که گمان دارد حلال زاده است و زنا را دوست می دارد یا نافرمانی خدا شب و روز مشغول است.

ای نوف! سفارش مرا بپذیر... ای نوف! صله رحم کن تا خدا عمرت را بیفزاید و خوش خلق باش تا حساب روز جزایت را سبگ گیرد، ای نوف! اگر خواهی در روز قیامت با من باشی کمک به ستمکاران مکن، ای نوف! هر که ما را دوست دارد روز قیامت با ما است و اگر مردی سنگی را دوست بدارد با همان سنگ محشور می شود.

ای نوف! مبادا خود را برای مردم جلوه دهی و به نافرمانی خدا بپردازی تا روز جزا خداوند رسوایت کند. ای نوف! آنچه به تو گفتم نگهدار تا به خیر دنیا و آخرت برسی ⁽⁸⁸⁴⁾.

746- مواظبت و دقت در اوقات نماز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در نامه ای حضرت علی علیه السلام برای محمد بن ابی بکر زمانی که او را به ولایت مصر گمارده بود نوشت: ارتقب وقت الصلاة لوقتها. و لا تعجل بما قبله لفراغ و لا توخرها عنه لشغل فان رجلا سال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم...

مراقب اوقات نمازت باش و آن را در وقت مقرر خود به جا آور، به خاطر فراغت، قبل از وقت نماز اقدام به اقامه آن نکن و هم چنین به خاطر کاری که

داری آن را به تاخیر نینداز (برای نماز اهمیت خاصی قایل باش و حساب جدایی برای آن باز کن و هرگز نماز را تابع چیزهای دیگر قرار نده بلکه سعی کن همه چیز را تابع و پیرو نماز خود کنی) زیرا مردی از رسول خدا ﷺ از اوقات نماز پرسید؟ حضرت چنین فرمود: جبرئیل در هنگام زوال شمس که آفتاب مقابل حاجب و ابروی راست او بود نازل شد. سپس جبرئیل وقت نماز عصر آمد، که در آن هنگام سایه هر چیزی به قدر و اندازه خود آن چیز گردیده بود. سپس پیامبر ﷺ نماز مغرب را وقتی که خورشید غروب کرد به جا آورد. آنگاه نماز عشاء را هنگامی که حمره مغریبه زایل شده بود خواند و به جا آورد و سپس نماز صبح را هنگامی که تاریکی آخر شب بود و ستارگان مشبک بودند به جا آورد.

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام اضافه فرمود: ای محمد بن ابی بکر! نماز را در این اوقات به جا آور و ملزم باش به اینکه کار نیکو انجام دهی و سنت حسنه به جا آوری و راه روش و راست را انتخاب کنی.

747- حماقت منافقی بی آبرو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در دوران زندگی امام علی علیه السلام اشعث بن قیس ⁽⁸⁸⁵⁾ با مردی دعوا داشت و فردای آن روز قرار بود او در محکمه علی علیه السلام حاضر شده و محاکمه گردد. اشعث شب حلوایی آماده کرده آن را برای امام برد تا از این راه امتیازی برای محاکمه فردا به دست آورد.

امام علیه السلام در را گشود و نگاهی به حلوا کرد و فرمود: اصله ام زکاه ام صدقه فذلک محرم علینا اهل البیت؛ آیا بخششی، یا زکاتی و یا صدقه ای است؟ اینها همه بر ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حرام است.

عرض کرد: هدیه است.

امام فرمود: گریه کنندگان در سوگ تو بنشینند آیا از این راه وارد شده ای که مرا بفریبی؟ سوگند به خدا اگر هفت آسمان و زمین را به من بدهند که پوست جوی را از دهان مورچه ای به ستم در آورم نافرمانی خدا را نمی کنم⁽⁸⁸⁶⁾.

748- پیام نامردی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام در ابتدای حکومت نامه ای توسط مسورین مخرمه برای معاویه فرستاد، معاویه صبر کرد تا این که سه ماه بعد از مرگ عثمان در ماه صفر مردی از قبیله بنی عبس و مرد دیگری را از قبیله بنی رواحه خواست و آنگاه سر طومار مهر شده ها را که روی آن نوشته شده بود از معاویه به علی به آنها داد و گفت: این طومار را گرفته و در کوچه های مدینه می گردانید.

آنها از شام خارج شدند و در ماه ربیع الاول وارد مدینه گردیدند. پس از ورود مرد عبسی طومار را گرفته طبق دستور معاویه در کوچه ها گردش می داد مردم از منازل خود خارج شده و به او نگاه می کردند البته مردم می دانستند که معاویه به علی علیه السلام معترض است این مرد گذشت تا این که خود را نزد علی علیه السلام رساند و طومار را به حضرت داد.

حضرت مهر طومار را شکست اما در آن نوشته ای نیافت پس به رسول

فرمود: چه خبر؟

او گفت: من گروهی را ترک کردم که جز به قصاص به چیز دیگری راضی

نمی شوند.

حضرت فرمود: از چه کسی؟

گفت: از خودت، سپس افزود: من شام را در حالی ترک کردم که 60 هزار نفر زیر پیراهن که بر منبر دمشق آویزان شده، گریه می کردند. (887)

479- اصلح را بر کار گماشتم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نوشته اند: پس از اینکه علی علیه السلام فرزندان عباس را بر حجاز یمن و عراق گمارد مالک اشتر گفت: پس برای چه دیروز آن پیرمرد را کشتیم؟ (یعنی کشتن عثمان به خاطر این بود که او بدون جهت اقوام خود را سر کار می آورد) هنگامی که حضرت علی علیه السلام از سخن مالک مطلع شد او را احضار کرد و مورد ملاحظت قرارش داد و فرمود:

ای مالک! آیا من حسن و حسین علیهما السلام را امارت دادم یا یکی از فرزندان برادرم، جعفر یا عقیل و یا حتی فرزندان او را؟

مالک؛ فرزندان عباس را به امارت گماردم به خاطر اینکه عباس مکرر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طلب امارت می کرد و ایشان نیز به او فرمود:

یا عم ان الاماره ان طلبتها و کلت الیها و ان طلبتک اعنت علیها؛ ای عموی من! حکومت به گونه ای است که اگر تو آن را بخواهی، موکل آن خواهی شد (و باید خودت آن مقام را حفظ کنی) و اگر آن تو را طلب کند بر حفظش یاری خواهی شد. (یعنی کسی که طالب مقام است، تمام هم و غم او این است که مقام از دست او گرفته نشود اما اگر مقام به سراغ کسی بیاید وسایل و ابزار حفظ آن نیز فراهم می شود).

آنگاه امام علی علیه السلام ادامه داد که: من در دوران عمر و عثمان می دیدم که فرزندان عباس شاهد ولایت کسانی از فرزندان (رها شدگان) بودند، ولی حالا

اگر فردی را که از آنها بهتر باشد می شناسی او را نزد من بیاور تا برای مناصب حکومتی از او استفاده کنم.

مالک اشتر بعد از شنیدن سخنان حضرت از نزد ایشان در حالی که شک و شبهه او زایل شده بود خارج شد (888)

750- عزل کارگزاران و عثمان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یکی از کارهای مهم که امیرالمؤمنین علیه السلام در ابتدای تصدی حکومت خود انجام داد عزل کارگزاران عثمان بود مغیره بن شعبه روزی نزد امام علی علیه السلام رفت و با چرب زبانی به تملق پرداخته و گفت:

نصیحتها ارزان می باشد و تو از همه برتری، نظر امروز، امور فردا را به دست می دهد آنچه هم امروز از دست برود باعث از دست رفتن چیزهایی در فرداست.

بعد از گفتن این جملات مغیره لحظه ای سکوت کرد تا ببیند به چه میزانی گفتارش در حضرت اثر کرده است.

علی علیه السلام چیزی نگفت او ادامه داد: من به تو نصیحت می کنم که کارگزاران عثمان را در جای خود ابقا کنی معاویه و... را در کار خود بگمار و دیگر کارگزاران را هم در جای خودشان باقی گذار آنان با تو بیعت می کنند، کشور را آرام می سازند و مردم را ساکت می گردانند.

پس از اتمام صحبت شیطان ثانی، مغیره، امام فرمود: به خدا قسم اگر ساعتی از روز باشد در اجرای نظرم تلاش به خرج می دهم و نه آنان را که گفتمی والی می کنم و نه امثال آنان را به ولایت می گمارم.

مغیره گفت: پس بر آنها نامه بنویس و آنان را در مقام خودشان تثبیت کن همین که بیعت آنان و اطاعت سپاهیان به تو رسید یا آنان را عوض کن و یا باقی بگذار.

حضرت فرمود: در دینم نیرنگ وارد مکن و در کارم پستی روا مدار ⁽⁸⁸⁹⁾.

751- شیوه های رزمی و اطلاعاتی در جنگ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شورشیان سلاسل ⁽⁸⁹⁰⁾ قله ها را گرفته و راه ها را ناامن کرده بودند و به کاروانها یورش می بردند پیامبر اسلام ﷺ ابتداء ابابکر را با 700 نیرو به سوی دشمن اعزام کرد اما او موفق نشد و قبل از برخورد نظامی با کمین دشمن رو به رو شد و با دادن تعدادی کشته و مجروح از میدان فرار کرد، بار دیگر پیامبر ﷺ عمر را به میدان آنها فرستاد که او نیز بازگشت، عمر و عاص گفت: یا رسول الله ﷺ جنگ با حيله و نیرنگ تواءم است مرا بفرست پیامبر ﷺ او را اعزام کرد و او نیز مانند آن دو نفر شکست خورد و فرار کرد.

رسول خدا ﷺ فرمود: تنها علی است که از برابر دشمن فرار نمی کند.

لذا رسول خدا ﷺ علی عليه السلام را به میدان با آنها فرستاد علی عليه السلام با شیوه و تاکتیکهای نظامی حساب شده ای به جنگ با شورشیان سلاسل حرکت کرد ابتداء حضرت از جاده اصلی که زیر نظر دیده بانان دشمن قرار داشت راه نیمه‌مخفی و نیروهای خود را از بیراهه حرکت داد، سپس شبها راه می رفت و روزها پنهان می شد و کمین می گرفت.

عمر بن خطاب و خالد بن ولید، بارها و بارها به حضرت اعتراض کردند که

این چه شیوه ای است؟

آنها بارها گفتند: این جوان! ما را در میان مار و عقرب و درندگان بیابان به کشتن می دهد و در طول راه عمر و عاص و ابابکر نیز اعتراض کردند. اما امام به اعتراض آنان توجهی نکرد تا آنکه شب هنگام نزدیک منطقه دشمن رسید، آنگاه امام دستور دادند زنگوله ها را از گردن شتران باز کنند و دهان اسبان را نیز ببندند تا صدای زنگوله ها و شیهه اسبان دشمن را متوجه حضور لشکر اسلام نکند.

آنگاه به نیروهای خود فرمان داد که با استفاده از تاریکی شب اطراف قلعه شورشیان را تصرف کنند و دشمن را در محاصره بگیرند.

صبح هنگام بعد از نماز صبح پوزبند اسبها را باز کردند و صدای تکبیر و شیهه اسبان دشمن را وحشت زده بیدار کرد آنها فهمیدند که سپاه اسلام تهاجم را آغاز کرد و تعداد کثیری از شجاعان دشمن به دست علی عَلَيْهِ السَّلَامُ کشته شدند و سپس تسلیم شدند و تعداد بسیاری از آنها نیز مسلمان شدند و سپاه اسلام پیروزمندانه به مدینه بازگشت، ام سلمه می گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در منزل من خوابیده بود که ناگهان بیدار شدم، گفتم: یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شما را چه می شود؟ فرمود: جبرئیل نازل شد و خبر پیروزی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را آورد و شروع عادیان نازل شد ⁽⁸⁹¹⁾.

752- مردانگی در میدان جنگ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

لشکریان معاویه خود را زودتر از لشکر امام به سرزمین صفین رساندند و توانستند رودخانه فرات را در اختیار خود گیرند، معاویه لشکری را به فرماندهی ابوالاعور اعزام کرد تا از فرات حفاظت کنند و مانع استفاده لشکریان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از آب شوند.

اما امام علی علیه السلام صعصعه بن صوحان را نزد معاویه فرستاد تا او مانع آب نشود، دو تن از یاران معاویه به نامهای ولید بن عقبه ⁽⁸⁹²⁾ و عبدالله بن سعید نظر دادند که آب را بر روی لشکر علی می بندیم تا آنان از تشنگی بمیرند.

عمر و عاص گفت: این کار اشتباه است علی علیه السلام کسی نیست که تشنه بماند علی علیه السلام همان کسی بود که گفت اگر چهل تن داشتم در روز نخست (روز سقیفه و بیعت مردم با ابوبکر) حق خود را می گرفتم.

امام معاویه نظر عمر و عاص را نپذیرفت سپاه امام به دشمن حمله کرد و آب را به تصرف آورد.

معاویه به عمر و عاص گفت: به نظر تو علی علیه السلام با ما چه می کند.

عمر و عاص گفت: علی علیه السلام مثل تو نیست او هدفی غیر از آب دارد در نهایت امام علی علیه السلام آب را آزاد گذاشت تا هر دو لشکر آب را بردارند و بسیاری از دشمنان با این مردانگی و مروت امام هدایت شدند و به لشکر امام پیوستند ⁽⁸⁹³⁾

753- براران واقعی علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قیس یکی از یاران امام علی علیه السلام است که امام رضا علیه السلام درباره چگونگی نماز او و حضور قلب او در نماز می فرماید:

مردی از اصحاب علی علیه السلام که به او قیس می گفتند به نماز ایستاد وقتی رکعتی از نماز را خواند ناگهان مار سیاهی آمد و در موضع سجده قیس قرار گرفت، قیس بدون توجه به رکوع و سجود رفت وقتی پیشانی از موضع سجده برداشت مار به گردن قیس پیچید. سپس از یقه او وارد پیراهن او شد. ولی این

بنده صالح خدا که حقیقت نماز را دریافته بود به نمازش ادامه داد و آسیبی هم از مار ندید.

سپس امام رضا علیه السلام وقتی داستان قیس را نقل فرمود: اضافه کرد که شبیه این قضیه برای خود حضرت هم رخ داده است ⁽⁸⁹⁴⁾

754- برگشت آفتاب در سرزمین بابل برای علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جویریه بن مسهر که از یاران علی علیه السلام است می گوید: با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از قتال با خوارج نهروان می آمدیم تا رسیدیم به سرزمین بابل ⁽⁸⁹⁵⁾ هنگام نماز عصر رسید. علی علیه السلام و تمام مردم که با حضرت بودند از اسب پیاده شدند، علی علیه السلام فرمود:

ای مردم این سرزمین ملعون و از رحمت خدا به دور است و در روزگار گذشته سه بار و یا به روایتی دو مرتبه اهل آن معذب شدند و خداوند بر آنان عذاب نازل کرده و این سرزمین یکی از شهرهای قوم لوط است.

و اولین سرزمینی است که در او بت پرستیده شد. برای هیچ پیامبر و یا وصی پیامبری حلال و جایز نیست که در روی این زمین نماز بخواند.

ای یاران من، هر کدام از شما خواستید در این سرزمین نماز بگذارید مانعی نیست پس مردم در حاشیه جاده به نماز ایستادند و نماز خویش را به جا آوردند و امیرمؤمنین علیه السلام به استر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سوار شد و از آن سامان تشریف برد، جویریه گفت: والله امیرالمؤمنین علیه السلام را تبعیت خواهم کرد و از حضرتش نماز را تقلید خواهم نمود لذا پشت سر آن حضرت به راه افتادم، پس سوگند به خدا از جسر سورا در ارض بابل نگذشته بودیم که آفتاب غروب کرد. پس من شک کردم که آیا نماز ما باید فوت شود؟ و آیا نباید حضرت علی

عَلَيْهِ نَمَاز بَخَوَانَد؟ پَس نَاگَهَان اِمَام عَلِيٍّ مَتَوَجِه مَن شَد و فَرَمُود: يَا جَوِيْرِيَه اَيَا شَك نَمُودِي عَرَض كَرْدَم. بَلِي يَا اَمِيْرَالْمُؤْمِنِيْنَ! حَضْرَت دَر نَاحِيَه اَي پِيَادَه شَد اَنگَاَه وَضُو سَاخْت و بَرخَاَسْت و بَه كَلَاَه و دَعَائِي كَه مَن نَفَهْمِيْدَم چَه مِي گُوِيْد، گُوِيَا عِبْرَانِي بُوْد سَخْن گُفْت. سِيَس نَدَا دَر دَاد الصَّلَاَه ⁽⁸⁹⁶⁾ نَظَر كَرْدَم بَه سُوِي اَفْتَاب، سُوگَنْد بَه خُدَا دِيْدَم كَه اَز بِيْن دُو كُوَه خَارَج شَد و اَز بَرَاي اَو صَوْت و صَدَاي شَدِيْدِي بُوْد، اَنگَاَه حَضْرَت بَه نَمَاز عَصْر اِيَسْتَاد و مَن نِيَز نَمَاز رَا بَا اَن حَضْرَت گَزَارْدَم.

وَقْتِي كَه اَز نَمَاز فَاَرَع شَدِيْم يَك دَفْعَه شَب شَد هَمچَنَان كَه بُوْد.

پَس اَن هَنگَام حَضْرَت رُو بَه مَن كَرْد و فَرَمُود:

اَي جَوِيْرِيَه بَن مَسْهَر! هَمَانَا خُدَاوَنْد عَز و جَل بَه حَبِيْبَش مِي فَرْمَايْد: اَي پِيَاْمِيْر! بَه نَام عَظِيْم پَرُوْرْدگَار خُوْد تَسْبِيْح گُوِي، اَي جَوِيْرِيَه مَن خُدَاوَنْد رَا بَه اِسْم اعْظَمَش خَوَانْدَم، اَفْتَاب رَا بَرَاي مَن بَرگَرْدَانْد. جَوِيْرِيَه وَقْتِي كَه اِيْن مَعْجَزَه رَا اَز اَن حَضْرَت دِيْد گُفْت: بَه پَرُوْرْدگَار كَعْبَه سُوگَنْد كَه تُو وَصِي نَبِي هَسْتِي

(897)

755- تَوْصِيَه عَلِي عَلِيٍّ بَه كَمِيْل دَربَارَه نَمَاز

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

حَضْرَت عَلِي عَلِيٍّ بَه كَمِيْل بَن زِيَاد نَخْعِي دَربَارَه خُصُوصِيَاَت و كِيْفِيْت اِقَامَه

نَمَاز مِي فَرْمَايْد:

يَا كَمِيْل! لَيْسَ الشَّانُ اَنْ تَصَلِيَ وَ تَصُومَ وَ تَتَصَدَّقَ، ...

اَي كَمِيْل! شَان و قَدْر و مَنزَلْت دَر عِبَادَت و اطَاعَت خُدَا بَه اِيْن نِيَسْت كَه نَمَاز بَگَزَارِي و رُوْزَه بَدْرِي و صَدَقَه بَدَهِي بَلَكَه شَان و مَنزَلْت اِيْن اَسْت كَه نَمَاز رَا بَا قَلْب پَاك بَگَزَارِي و سَلِيْم النَفْس بَاشِي و عَمَلِي خُدَا پَسَنْدَانَه و بَا خُشُوع كَه

سراپای وجودت را فراگیرد، انجام دهی. (یعنی صرف نماز و روزه و تصدق اموال کافی نیست، بلکه عمل، نیت پاک می خواهد) بنگر در آن چیزی که در آن و بر آن به نماز ایستاده ای که اگر غصبی و حرام باشد نماز او قبول نیست و فایده ای ندارد (898).

756- امیدوار کننده ترین آیه قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام باقر علیه السلام می فرماید: که روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطاب به اصحاب خود فرمود: کدام یک از آیات کلام الله مجید نزد شما امیدوار کننده ترین آیات می باشد؟ بعضی گفتند: این آیه است ان الله لا یغفر ان یشرك و ینسئ (899).

حضرت فرمود: نیکو آیه ای است اما امیدوار کننده ترین آیات برای غفران و آمرزش نمی باشد.

عده ای دیگر گفتند: این آیه است و من ینسئ او ینسئ نفسه... (900). حضرت فرمود: نیکو آیه ای است اما آیه منظور نظر نمی باشد.

بعضی دیگر گفتند این آیه است قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمہ الله ان الله ینسئ الذنوب جمیعا (901). حضرت فرمود: نیکو آیه ای است اما آیه مورد نظر نیست.

گفتند این آیه است: والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکرنا الله فاستغفروا ذنوبهم (902). حضرت فرمود: نیک آیه ای است اما آن آیه نیست، آیا آیه دیگری نمی دانید؟ که به نظر شما امیدوار کننده ترین آیات قرآن باشد؟

اصحاب عرض کردند: نه یا امیرالمؤمنین به خدا سوگند چیزی در نزد ما نیست که بخوانیم.

امام فرمود: سمعت حبیبی رسول الله يقول ارجی آیه فی کتاب الله.
واقم الصلاه طرفی النهار و زلفا من اللیل... (903).

از حبیب رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: امیدوار کننده ترین آیه در قرآن این آیه شریفه است: و به پا دارید نماز را در دو طرف از روز و نمازی که پاره ای از شب گذشته به جا آورده شود سپس پیامبر ﷺ به من فرمود: یا علی! به خدایی که مرا بشیر و نذیر قرار داد و مبعوث به رسالت گردانید اگر یکی از شما به وضو قیام نماید گناهان و معاصی او از اعضای او فرو می ریزد تا وقتی با صورت و قلب خود متوجه قبله گردد، از قبله و نمازش بر نگردهد مگر آنکه جمیع گناهان او بریزد و هیچ گناه بر صحیفه عمل او باقی نماند همچون روزی که از مادر متولد شده باشد، و هر گاه ما بین دو نماز گناهی از او صادر شده باشد با خواندن نماز آمرزیده شود. و از گناه پاک گردد تا اینکه پیامبر ﷺ نمازهای پنج گانه را که موجب آمرزش هستند شمارش نمود.

سپس پیامبر ﷺ فرمود: یا علی! بدان که منزلت نماز پنج گانه برای امت من مانند نهری است که بر در خانه یکی از شما باشد اگر شخصی در بدن او چرک باشد و هر روز پنج بار در آن نهر شستشو کند، آیا چرک در بدن او باقی خواهد ماند. سوگند به خدا نمازهای پنج گانه برای امتم چنین است که تمام گناهان او را پاک می کند و تیرگی قلب آنها را می برد (904).

757- تدابیر صنعتی امام علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام علی علیه السلام برای رفع نیازهای مسلمانان در سفرهایی دریایی به مهندسین ایرانی دستور داد تا از درآمد ملی کشور، اسکله ای در شهر جده که جزء شهرهای بندری عربستان است بسازند تا با این وسیله رفت و آمدهای دریایی به سهولت انجام گیرد و برای رونق سفرهای دریایی دستور ساختن کارخانه کشتی سازی را صادر فرمود به این صورت که از درآمد عمومی، مخارج ساخت آن را تاءمین کرد و این کار در خط تولید قرار گرفت علی علیه السلام پس از اتمام کارخانه کشتی سازی خود شخصا آن را افتتاح کرد ⁽⁹⁰⁵⁾.

758- غصه دار یتیمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قنبر می گوید: روزی امام از حال زار یتیمانی آگاه شد، به خانه رفتیم و برنج و خرما و روغن فراهم کرد و خود به دوش کشید و به من اجازه حمله آنها را نداد.

وقتی که به خانه یتیمان رفتیم غذاهای خوش طعمی درست کرد و به آنان خورانید و آنها را سیر کرد، سپس بر روی زانوهای او دست خود راه می رفت و با صداهای مخصوصی بچه ها را می خندانند بچه ها نیز صدای امام را تقلید می کردند و می خندیدند.

سپس از منزل خارج شدیم به امام گفتیم: مولای من امروز دو چیز برای من شگفت انگیز بود؛

اول آنکه با صدای مخصوصی بچه ها را می خندانید و دوم آنکه غذای آنها را خود بر دوش حمل کردید.

حضرت فرمود: اولی برای رسیدن به پاداش بود و دومی برای آن بود که وقتی خانه یتیمان شدم آنها گریه می کردند خواستم وقتی خارج می شویم آنها هم سیر باشند و هم خندان ⁽⁹⁰⁶⁾.

759- تادیب مردی سبک

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی مرد قد بلند شوخی در مدینه وارد مسجد شد و علی علیه السلام را دید که مشغول نماز است، چون اندام امام متوسط و معتدل بود او نعلین امام را برداشت و بر بالای طاق ستون مسجد گذاشت تا امام نتواند نعلی خود را بردارد در نتیجه از او خواهش نماید تا نعلین را پس دهد.

امام علی علیه السلام صبر کرد وقتی آن مرد در نماز برای تشهد به زمین نشست دامن پیراهن او را جمع کرد و ستون مسجد را با قدرت شگفت انگیز خود مقداری بلند کرد و پیراهن او را زیر آن گذاشت.

وقتی نماز آن مرد تمام شد دید که هیچ کاری از او ساخته نیست لذا به التماس افتاد تا لباسهای قیمتی او نابود نشود امام هم او نگاه می کرد و می خندید.

وقتی زیاد التماس کرد، امام علی علیه السلام فرمود: به شرطی پیراهن تو را آزاد می کنم که قول بدهی دیگر نسبت به مردم این فضولی ها را نکنی.

آن مرد سوگند یاد کرد که دیگر اینگونه رفتارهای زشت را تکرار نکند آنگاه امام علیه السلام او را آزاد کرد ⁽⁹⁰⁷⁾.

760- روش تربیت کودک

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

برای امام علی علیه السلام چند مشک عسل به عنوان بیت المال آوردند پس از چند روز وقتی امام خواست آن را تقسیم کند متوجه شد که عسل یکی از مشک ها دست خورده است.

قنبر را فرا خواند پرسید: عسل را چه کسی برداشته است؟
قنبر گفت: یکی از بچه ها مقداری از سهمیه عسل شما را برداشت.
امام در اینجا دو کار مهم انجام داد که از نظر تربیتی بسیار قابل توجه است
اول اینکه کودک را سرزنش کرد دوم آنکه مقداری پول به قنبر داد و فرمود: برو
در بازار عسل خریداری کن و بیاور تا بچه ها بخورند. ⁽⁹⁰⁸⁾

761- شیری در میدان جنگ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از اتمام حجت با شورشیان بصره و بردباری در آغاز نبرد وقتی دشمن جنگ را آغاز کرد زره خود را پوشیده و پیشاپیش سپاه خود به قلب دشمن زد و حملات شدیدی کرد به گونه ای که دشمن چون روباه از مقابلش می گریخت.

چند بار شمشیر امام علیه السلام خم شد که به ناچار به خیمه برگشت تا آن را اصلاح کند اصحاب و فرزندان و مالک اشتر به امام عرض کردند: یا علی! حملات به دشمن را به ما واگذار، ولی امام علیه السلام پاسخ نمی داد و دوباره حمله می کرد، و صف های ناکثین را درهم می شکست.

اصحاب اصرار کردند که: اگر به شما آسیبی برسد این دین در خطر می افتد.
حضرت در پاسخ به آنها فرمود: والله ما ارید بما ترون الاوجه الله و الدار
الاکرة؛ به خدا سوگند آنچه را می بیند به خاطر خدا و آخرت است ⁽⁹⁰⁹⁾

762- تاکتیک نظامی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وقتی که سپاه امام علی علیه السلام به اطراف شهر بصره رسید در آنجا اردو زد تا وفاداران علی علیه السلام از قبایل گوناگون به لشکر امام پیوندند بسیاری از سران قبایل و بزرگان کوفه و بصره با امیر مؤمنان علیه السلام ملاقات کردند. روزی اخنف بن قیس با خویشاوندان خود خدمت امام رسید و پس از گفتگوهای فراوان به امام گفت:

قوم و قبیله من بدرستی حقیقت را نمی شناسد، اگر بخواهم آنها را برای کمک در این جنگ بیاورم دویست سوار بسوی تو خواهند آمد. اما اگر من و طرفداران شما به خانه هایمان بازگردیم و در جنگ با شما نباشیم می توانیم شش هزار زن را از تو دور نگه داریم حال چه کنم؟ دویست مرد به کمک بیاورم؟ یا شش هزار شمشیر را از تو دور سازم؟ امام فرمود: شمشیر را از من بازداري نیکوتر است به خانه ات بازگرد. ⁽⁹¹⁰⁾

763- غذا و لباس ساده امام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یکی از یاران امام علی علیه السلام نقل می کند، یک شب هنگام افطار خدمت حضرت علی علیه السلام رفتم، حضرت به من فرمود: بر خیز و با حسن و حسین علیهما السلام همسفر باش، آنگاه امام به نماز ایستاد، وقتی نماز امام به پایان رسید. ظرف در بسته ای را جلوی امام گذاشتند، بگونه ای درب غذا بسته شده بود که دیگری نتواند آن را باز کند، امام در ظرف غذا باز کرد و نان جو را در آورد و تناول فرمود: او می گوید: به امام عرض کردم: یا علی! شما سابقه بخل نداشتید چرا غذای خود را اینگونه پنهان و مخفی می کنید؟

امام فرمود: اینکار از روی بخل نیست بلکه نمی خواهیم فرزندانم از روی دلسوزی چیزی (مانند روغن یا دوغ) به این غذا اضافه کنند، عرض کردم مگر حرام است؟ فرمود: نه اما رهبری شایسته باید در خوراک و لباس، مانند فقیرترین افراد جامعه خود زندگی کند تا الگوی بینوایان باشد و آنان مشکلات و نداری خود را بتوانند تحمل کنند. (911)

و در جایی دیگر هارون بن عنتره می گوید: در شهر حورنق (912) هوا بسیار سرد بود علی علیه السلام را دیدم که تنها لباسی بر خود پیچیده به او گفتم: یا علی! از بیت المال سهمی بردار و برای خود لباسی مناسب تهیه کن حضرت فرمود: چیزی از مال شما بر نمی دارم و این لباس را نیز از مدینه همراه خود آورده ام. (913)

همچنین شخصی در کوفه مرکز خلافت حضرت وقتی لباسهای امام علی علیه السلام را کم قیمت و ساده و وصله دار دید با تعجب به امام نگریست و گفت: چرا لباس شما وصله دار است؟

امام به او فرمود: یخسع له القلب و تذلل به النفس و یقتدی به المؤمنون لباس وصله دار دل را خاشع و نفس اماره را خوار می کند و الگوی مؤمنان می شود. (914)

764- سادگی منزل و زندگی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سوید می گوید: روزی خدمت امام علی علیه السلام رسیدم ایامی که همه مردم با امام بیعت کرده بودند و او امام و خلیفه مسلمین بود آن حضرت را دیدم که بر روی حصیر کوچکی نشسته و چیز دیگری در آن خانه وجود نداشت.

سوید می گوید: عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! بیت المال مسلمین در اختیار شماست فرشی برای اتاقهای خود تهیه نمایید می بینم که در خانه شما فرشی جز حصیر وجود ندارد.

امام فرمود: ای سوید! کسی که در راه است و در مسافر خانه ای که زود از آنجا منتقل می شود (دنیا)، ابزار و وسایل فراوانی برای آنجا تهیه نمی کند ما به زودی از این دنیا می رویم و به خانه آخرت رهسپار می گردیم چرا فرشهای قیمتی تهیه کنیم⁽⁹¹⁵⁾

البته این سادگی در تمامی ابعاد زندگی حضرت بارز بود بهترین غذای امام شیر شتر بود که میل می کردند و گوشت بسیار کم می خوردند، غذای امام را فرزندان و یا همسران و دوستان حضرت نمی توانستند بخورند، پس از جنگ جمل وقتی حضرت در کوفه مستقر شد و کوفیان قصر سفیدی را برای امام بنا کردند حضرت در پاسخ به این کار آنها فرمود: من حاضر نیستم دیوار خانه ام از دیوار منازل بیچارگان بالاتر و خانه ام از خانه مستمندان بهتر باشد⁽⁹¹⁶⁾

این وضع زندگی امام متقین علی علیه السلام است و در آنجایی که دخترش ام کلثوم نان جویی خشک را در سفره پدرش دید اشکش جاری شد در اوایل زندگی خود، امام شبها بر روی پوستی می خوابید که در روز از همان پوست برای علوفه دادن به شتر خود استفاده می کرد به راستی کسی که تمامی سرمایه بیت المال مسلمین کشور اسلامی در اختیار او بود اما خود با مقداری آرد و آب افطار می کرد، بنا به روایتی از امام صادق علیه السلام علی علیه السلام همیشه از دسترنج خود ارتزاق می کرد نه از بیت المال⁽⁹¹⁷⁾.

765- در انتظار فرشتگان الهی هستیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبدالله عنوی می گوید: در جنگ جمل علی علیه السلام را دیدم که جنگ را شروع نمی کند و گویا انتظار چیزی را می کشد فرماندهان خدمت امام آمدند و گفتند: یا امیرالمؤمنین! دشمن تعدادی از سربازان ما را با تیر زده و به شهادت رسانده چرا دستور حمله را صادر نمی کنید؟

امام فرمود: ای مردم! من در انتظار نزول فرشتگان آسمان می باشم، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به این مطلب بشارت داده است لذا تا فرشتگان الهی نازل نشوند، دستور جنگ را نخواهم داد.

مدتی گذشت و ما در انتظار بودیم که ناگاه، نسیمی خوشبو از عطر عنبر وزید، با اینکه زره بر تن و کلاه خود بر سر داشتم خنکی آن را احساس می کردیم.

اینجا بود که امام برخاست و زره خود را پوشید و آماده جنگ شد من جنگی را آنچنان بر فتح و پیروزی نزدیک ندیده بودم. ⁽⁹¹⁸⁾

766- سرزنش کسانی که به جنگ نیامدند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرمؤمنان علیه السلام پس از پایان جنگ جمل وارد کوفه شد و در منزل جعه بن هبیره (یسر ام هانی خواهر امام علی علیه السلام استقرار یافت بزرگان کوفه یک به یک به دیدار امام می آمدند.

سلیمان بن سرد خزاعی در جنگ شرکت نداشت وقتی وارد محضر امام شد آن بزرگوار او را سرزنش کرد و فرمود:

ای سلیمان! دچار شک و شبهه شدی و از یاری ما سرباز زدی؟ چرا از یاری کردن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله خودداری نمودی؟ سلیمان عذرهای فراوان آورد

آنگاه با نگرانی به مسجد جامع خدمت امام مجتبی علیه السلام رفت تا به واسطه آن بزرگوار علی علیه السلام را از خود خوشنود گرداند ⁽⁹¹⁹⁾

767- رابطه قاضی با مردم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابوالاسود دوئلی مردی شاعر سیاستمدار و ادیب بود که علم نحو را با راهنمایی امام علی علیه السلام تدوین کرد و قرآن را اعراب گذاری و نقطه چین نمود و در دوران حکومت عمر بن خطاب به بصره هجرت کرد و در عصر حکومت عمر بن عبدالعزیز در سن 85 سالگی در گذشت.

او با اینکه از ارادتمندان قطعی حضرت علی علیه السلام بود، تنها قاضی حکومت علی علیه السلام بود که در همان روزهای اول قضاوت خود توسط امام عزل شد، چون فرمان عزل خود را از طرف علی علیه السلام دریافت کرد، خدمت امام آمد و گفت: به خدا قسم نه خیانت کرده ام و نه به خیانت متهم شدم چرا مرا عزل کردی؟

امام در پاسخ فرمود: درست می گویی و تو مردی امین و با ایمانی هستی، اما بازرسان من اطلاع داده اند که چون طرفین دعوی به محکمه پیش تو می آیند تو بلندتر از ایشان سخن می گویی و درشتی در گفتار داری ⁽⁹²⁰⁾

768- مظهر عدل الهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیخ طوسی نقل می کند که: مردی به عنوان مهمان بر امام علی علیه السلام وارد شد چند روزی از طرف امام علیه السلام پذیرایی شد. اما او نگفت که با شخصی دعوا کرده و در فلان روز باید محاکمه شوند. وقتی امام از این ماجرا آگاه شد، چون

باید قضاوت می کرد و عدالت را نسبت به طرفین دعوا رعایت می نمود به
مهمان خود فرمود: اخمص انت؟ آیا برای محاکمه و خصومت آمدی؟
او پاسخ داد آری، امام فرمود: تحول عنا، ان رسول الله ﷺ نهی ان یضاف
خصم الا و معه خصمه، اکنون از مهمانی ما خارج شو، زیرا پیامبر خدا
ﷺ از پذیرایی کردن از طرفین دعوی نهی فرموده است (921)

769- دعوی عبد و مولا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی برده ای بر ارباب و مولای خود شورید و او را گرفت و مدعی شد که
او ارباب است و آنکه اسیر شده، همانا برده اوست. هر چه اطرافیان سعی کردند
با نصیحت و سوگند، حتی تهدید غلام را از این رفتارش باز دارند نتوانستند، او
همچنان در ادعای خود محکم و راسخ بود و هر دو آنها ادعا داشتند که مولا
هستند و برده نمی باشند.

این ماجرا را برای حل اختلاف به علی علیه السلام رساندند علی علیه السلام با استفاده از
علم روانشناسی این مشکل را حل کرد.

حضرت به هر دو آنها را فرمود: تا رو به دیوار بایستند و سر به دیوار
بگذارند و در آن حالت آنها را نگه داشت، آنگاه به قنبر فرمود: (با یک صحنه
سازی) شمشیر خود را از غلاف برکش. قنبر گفت: آماده ام یا علی! آنگاه
حضرت فرمود: گردن غلام را بزن.

در این هنگام آن کس که غلام بود بی اختیار خود را از ترس کنار کشید و
دعوا مولای و عبد خاتمه یافت. (922)

770- عفو و بخشش بخاطر قرآن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی از روزهای حکومت امام علی علیه السلام شخصی خدمت امام آمد و اعتراف به دزدی کرد، امام به او فرمود: حد دزد قطع دست است. آیا باز هم اعتراف می کنی؟

او بار دیگر به جرم خود اعتراف کرد. امام پرسید: آیا چیزی از آیات قرآن را در حفظ داری تا قرائت کنی؟

گفت: آری، سوره بقره را حفظ و مدام آن قرائت می کنم.

امام فرمود: برو دست تو را به برکت سوره بقره بخشیدم. اشعث بن قیس که مردی منافق و از پلیدان روزگار امام علی علیه السلام است به آن حضرت اعتراض کرد و گفت: آیا حدود الهی را تعطیل می کنی؟

امام فرمود: تو چه می دانی حکم این مسأله را؟ هر گاه برای جرمی شاهد و دلیل اقامه شد، امام باید حد الهی را اجرا کند، اما اگر مجرمی خود اعتراف کرد این کار او با امام است؛ می تواند عفو کند و می تواند حد الهی را جاری سازد.

(923)

771- حفظ روحیه لشکر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جنگ صفین از لشکر معاویه دلاور جسوری به نام ابن صباح حمیری به میدان آمد، یکی از دلاوران سپاه امام نیز به جنگ او رفت و کشته شد. نفر دوم و سوم نیز بدست او کشته شدند، در این هنگام جنگاور شامی زیاد مغرور شد و با حرکات خود روحیه سربازان امام را تضعیف می کرد. سربازان امام نیز با دیدن این صحنه ها تزلزل در روحیه شان به وجود آمده بود.

امام علی علیه السلام برای پیشگیری از تضعیف رویه سربازانش لباس یکی از سربازان خود را به تن کرد و شخصا به میدان رفت و ابن صباح را کشت، سرباز دیگری از سپاه شام به میدان آمد، آنهم کشته شد، نفر سوم نیز به جنگ آمد او

هم توسط تیغ کافر کش علی علیه السلام به خاک افتاد، آنگاه امام در میان دو لشکر با صدای بلند فرمود:

اگر شما در قتل و خونریزی پیشدستی نمی کردید ما به روی شما شمشیر نمی کشیدیم. ⁽⁹²⁴⁾

772- شعارها در میدان جنگ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در صدر اسلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله فرهنگ شعار دادن در جنگ در جامعه اسلامی جاری شد، در جنگ حضرت علی علیه السلام با سپاه منحرف و جهنمی جمل؛ عایشه در میان سپاه خود فریاد می زد: فانما یصیر الاحرار.

علی علیه السلام با صدای بلند به سپاهیانش فرمود: در پاسخ او بگوئید: یا منصور امت و سپاهیان امام علیه السلام فریاد می زدند: یا محمد؛ یا حم لا یبصرون.

لشکر عایشه فریاد می زد: یا لثارات عثمان!!!

لشکریان امام با صدای بلند پاسخ می دادند. اللهم انصرنا علی القوم الناکثین

(925)

773- زندانی بدکاران در حکومت علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندانی شدن مجرمان در عصر حکومت علی علیه السلام یکی از کیفیهایی بود که می توانست در مواردی کارگشا باشد در این نوشته به گوشه هایی از این روش اشاره می شود:

بعضی موارد حبس در مورد خیانتهای اداری بوده است که از آن جمله مسئول بازار اهواز به نام ابن هرقة مرتکب خیانتی شده بود. امام در نامه ای به رفاعه بن شداد بجلی (قاضی و والی اهواز) نوشتند که ابن هرقة را از کار برکنار

کند و او را به حبس اندازد و هر روز جمعه او را از زندان بیرون آورده و تازیانه به او فرود آرد و در بازارها او را بگرداند و در زندان خوار و ذلیل زندگی کند، و پاهای او بسته باشد و فقط به هنگام ادای نماز او را باز کند و هیچ کس با او در زندان تماس نگیرد و اگر کسی چنین کرد و به او تلقین نمود و امید داد تماس گیرنده با تازیانه تعزیر شود و شبانگاه، زندانیان از داخل زندان بیرون برده شوند و به محوطه آزاد آورده شوند اما او از چنین امکانی بهره نبرد مگر ترس تلف شدن او باشد...⁽⁹²⁶⁾ و امام در مواردی دیگری مثل خیانت‌های مالی والیان خود منذرین جارود؛ یزید بن حجیه التیمی نیز دستور دادند که آنان را به زندان اندازند.⁽⁹²⁷⁾

774- تویخ فرمانده ای ضعیف

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مسیب بن نجیة الفزاری از سوی امام مسؤل شد، تا با دو هزار نفر از قبیله همدان برای سرکوبی عبدالله بن سعده حرکت کند دو لشکر با یکدیگر برخورد کردند و عبدالله بن سعده عقب نشینی کرد و در منطقه تیماء تحصن نمود و لشکریان مسیب گرد محل استقرار عبدالله بن سعده را محاصره کردند، شبانگاه متحصنان توانستند از قلعه بیرون روند و به شام بگریزند، پس از بازگشت، امام فرمانده خود را مورد عتاب قرار داد و چند روزی او را در زندان جای داد. سپس او را آزاد کرد و مسؤلیت اخذ صدقات در کوفه را به او واگذار کرد.⁽⁹²⁸⁾

775- برخورد امام با جاسوسان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در حکومت 5 ساله خود، امام از مسأله جاسوسان دشمن غفلت نمی کرد، به عنوان نمونه معقله بن هبیره پس از فرار به سوی معاویه برای برادر خود (نعیم

بن هبیره) نامه ای نوشت و به او اطلاع داد که با معاویه، سخن گفته است و زمینه امارت و... را برای او فراهم ساخته است. معقله، این نامه را توسط یکی از نصرانیان بنی تغلب برای برادرش فرستاد، این نصرانی دستگیر شد و او را به حضور امام آوردند، حضرت دستور دادند که دست نصرانی را قطع کنند و او هم در اثر آن در گذشت. (929)

776- تبعید متخلفان توسط امام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تغییر اجباری محل سکونت از مواردی بود که امام بارها از آن استفاده کردند از جمله:

تبعید قبیله غثی و قبیله باهله است، این دو قبیله در کوفه زندگی می کردند و با امام و حکومت حضرت ناسازگاری نشان می دادند امام در مکالمه ای به آن فرمودند یا معشر باهله اشهد الله انکم تبغضونی؛ ای طائفه باهله! خدا گواه است که شما مرا دشمن خود می دارید

این دو طایفه از شرکت در جنگ صفین نیز خودداری کردند و در کوفه به فتنه انگیزی مشغول شدند از این رو امام سهمیه بیت المال آنان را پرداخت کرد، سپس به آنان سه روز مهلت داد تا از کوفه خارج شوند و در منطقه دیلم سکونت گزینند. (930)

امام یکی از کسانی را که از حکومت فاصله گرفتند و حاضر به همکاری و جهاد نشده بود به مدائن تبعید کرد. همچنین در ارتباط با شخصیت بحث انگیز عبدالله بن سبا نقل شده است که بعد از آن که از حبس رها شد امام از او تعهد گرفتند که در کوفه نماند او گفت: کجا بروم؟ امام مدائن را برای او تعیین کردند. (931)

777- برخورد با مرتدان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در دوره خلافت امام علی علیه السلام ارتدادهایی رخ داد حضرت در کیفر آنان به شیوه هایی برخورد کردند. گفته شده است که جمعی در کوفه مرتد شدند. امام آنان را کشت و سپس دستور داد آنها را بسوزاند. ⁽⁹³²⁾ و در نقل دیگری می خوانیم که مردی از مسلمانان نصرانی شد و امام از او خواست که توبه کند و او نپذیرفت حضرت موی او را گرفت. سپس به مردم گفتند که او را لگدمال کنند، و مردم نیز چنان کردند تا او هلاک شد، همچنین زن نصرانی که مسلمان شده بود مجدد در ازدواج با مرد نصرانی به کیش سابق خود بازگشته بود. امام فرمودند:

انا احبسها حتى تضع ولدها الذی فی بطنها فاذا ولدت قتلتها؛ زن را محبوس می کنم تا وضع حمل کند سپس او را خواهم کشت. ⁽⁹³³⁾

778- نحوه برخورد با مجرمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جریر بن عبدالله بجلی اولین سفیر امام علی علیه السلام به سوی معاویه بود که پس از بازگشت از امام فاصله گرفت و در قرقیسا سکونت گزید، حضرت به محل سکونت او رفت و خانه او را خراب کرد و آن را آتش زد. سپس به خانه ثویر بن عامر رفت، او از اشراف کوفه بود که به جریر بن عبدالله بجلی ملحق شده بود، امام خانه او را نیز سوزاند و خراب نمود ⁽⁹³⁴⁾ تخریب خانه مجرمان در دوره حکومت امام علی علیه السلام به این موارد محدود نبود یکی از کارگزاران امام به نام معقله بن هبیره تخلف مالی نمود و برای گریز از مجازات آن به معاویه پناه برد، امام دستور دادند که خانه او را خراب نمایند. ⁽⁹³⁵⁾ و همچنین حنظله بن ربیع

معروف به حنظله کاتب وقتی از امام فاصله گرفت و در جنگ صفین به یاری امام نیامد، امام فرمان داد تا خانه او را خراب کنند. (936)

779- دستور العمل علی علیه السلام به محمد بن ابی بکر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در مورد کیفیت برگزاری نماز جماعت با مردم و امام امت شدن و چگونگی رعایت احوال مردم حضرت امیر علیه السلام به یار وفادار خود محمد بن ابی بکر، زمانی که او را به فرمانداری مصر گسیل می داشت چنین فرمود:
انظر صلاتک کیف هی؟ فانک امام و لیس من امام یصلی بقوم فیکون فی صلاتهم تقصیر الا کان علیه او زارهم...

ای محمد بن ابی بکر! به نمازت بنگر که چگونه است (و با چه کیفیتی آن را به پا می داری) پس، براستی تو امام جماعت مسلمین هستی. کسی که با قومی نماز بگذارد و امام آنان باشد و آن قوم در نمازشان تقصیر و یا کوتاهی باشد و زر و وبال آنان برگردن امامشان می باشد و چیزی از نماز آن مردم کاسته نخواهد شد و هرگاه نمازشان کامل باشد، امام جماعت مانند پادش همان جمعیت را دارا خواهد بود و چیزی از اجر و پاداش آن نمازگزاران کاسته نخواهد شد. (937)

780- قدر جوانی دانستن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در اشعاری منسوب به علی علیه السلام می خوانیم که فرمود:

شیئان لو بکت الدماء علیهما عینای حتی توذنا بذهاب
لم یبلغ المعشار من حقیهما فقد الشباب و فرقة الاحباب

اگر چشم های من برای دو چیز تا آنجا اشک بریزند که تا نزدیک به نابودی برسند یک دهم حق آن دو را اداء نکرده ام آن دو عبارتند از: از دست دادن جوانی و فراق و جدایی از احباب و دوستان (938)

سعدی در اشعارش می گوید:

جوانا ره طاعت امروز گیر که فردا جوانی نیاید زیبر
به غفلت بدادم ز دست آب پاک چه چاره کنون جز تیمم به خاک
مکن عمر ضایع به افسوس و حیف که فرصت عزیز است و الوقت ضیف
و در شعری دیگر علی علیه السلام می فرماید:

بر جوانی ام که از دست رفته گریانم، ای کاش، جوانیم باز می گشت، و اگر جوانی به فروش می رسید به فروشنده آن هر چه می خواست می پرداختم، جوانی وقتی در مسیر رفتن قرار گرفت، جستن و یا برگرداندن آن میسر نیست. (939)

781- حالت علی علیه السلام در نماز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقل شده است هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام داخل نماز می شد، انه کان اذا دخل الصلاة کان کانه بناء ثابت او عمود قائم لا یتحرک... همچون بنایی ثابت و استوار و بدون تحرک بود. و یا چون عمود ایستاده بود که هیچ گونه تحرکی نداشت. و بسا رکوع و سجودش طولانی می شد و بدن مبارکش از بس بی حرکت بود که گاهی مرغی بر پشت مبارک حضرتش می نشست و هیچ کس به جز علی ابن ابیطالب علیه السلام و امام چهارم حضرت علی بن حسین علیه السلام طاقت نداشت مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز بخواند. (940)

782- فریب رکوع و سجده کسی را نخورید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در وصایای حکیمانه حضرت امیر علیه السلام به کمیل بن زیاد آمد:

یا کمیل! لا تغتر باقوام یصلون فیطیلون، و یصرمون فیدا و مون ما و یتصدقون
قیحسبون انهم موفقون...

ای کمیل! به اقوامی که نماز طولانی می گذارند و مدام روزه می گیرند و اهل
صدقه هستند و گمان می برند که آدمهای موفق هستند، فریب نخور و شیفته
آنان مباش.

(زیرا ممکن است که به این اوصاف عادت کرده باشند یا بخواهند عمدا مردم
را فریب دهند.)

یا کمیل! اقسام بالله لسمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: ان الشیطان اذا حمل قوما
علی الفواحش مثل الزنا و شرب الخمر و الریا...

ای کمیل! سوگند به خدا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: شیطان
وقتی قومی را دعوت به فواحش و فجایع مثل زنا و شراب خواری و ریا و
سمعه و آنچه شبیه این گناهان است می نماید، عبادات شدید و زیادی را با طول
رکوع و سجود و خضوع و خشوع پیش آنان محبوب می گرداند. وقتی خوب
آنها را به دام انداخت آنگاه آنان را دعوت به ولایت و دوستی پیشوایان جور و
ستم می نماید پیشوایانی که انسانها را به آتش دعوت می کنند و در قیامت
یاری نخواهد شد و کسی به دادشان نخواهد رسید. ⁽⁹⁴¹⁾

783- آتش فتنه را خاموش کرد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

معاویه در عصر حکومت علی علیه السلام برای ایجاب آشوب عبدالله بن عامر حضرمی را با گروهی به بصره که یکی از شهرهای تحت حکومت علی علیه السلام بود فرستاد، عبدالله توانست آشوبی در منطقه درست کند ولی توسط اصحاب و یاران امام در خانه ای محاصره شد، نیروهای امام گرد مقر عبدالله را گرفتند و خانه را به آتش کشیدند و خانه و ساکنان آن در آتش سوختند زیاد بن ابیه (جانشین عبدالله بن عباس در بصره) پس از سرکوبی آشوب عبدالله توسط جاریة بن قدامة، فرمانده لشکر اعزامی از طرف امام، در نامه ای به امام، گزارش وقایع را چنین نگاشت.

جاریه بن قدامة بنده صالح خدا از پیشگاه تو آمد و با گروه ابن حضرمی درگیر شد و یاران او را ناچار ساخت که در خانه ای از خانه های بصره محصور گردند... سپس ابن حضرمی و یارانشان کشته شدند و برخی با آتش مردند و گروهی دیوار بر آنان فرود آمد و جمعی خانه بر سرشان خراب شد و طائفه ای با شمشیر از بین رفتند و بعضی از آنان توبه کردند و بخشوده شدند.

(942)

امام پس از استماع حادثه و خواندن نامه فوق از وضعیت جنگ مطلع شد.

784- منزلت قاری نزد علی علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی جوانی خدمت امام علی علیه السلام حضور یافت و اقرار به سرقت کرد امام به او فرمود: انی اراک شابا لابس بهیئتک فهل تقرا شیئا من القرآن، من تو را جوانی می بینم که ظاهری بی عیب و آراسته داری، آیا از قرائت قرآن آگاهی؟ مجرم اظهار کرد: سوره بقره را می خوانم آنگاه امام فرمود: فقد وهبتک یدک

لسورة البقره؛ دستت را در مقابل سوره بقره بخشودم (943)

785- امام در برخورد با غلات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غلات عده گمراهی بودند که در زمان علی عليه السلام ، حضرتش را تا به مرحله الوهیت حق تعالی بالا بردند، آنها وقتی از آن اعتقاد بازنگشتند امام آنها را در آتش سوزاند. ⁽⁹⁴⁴⁾ و همچنین، روزی مردی خدمت امام آمد که دو مرد از مسلمانان کوفه را در حالی که بت می پرستیده اند را دیده بود. امام به گواهی او اکتفا نکرد لذا کسی را فرستاد تا مطلب بت پرستی آن دو نفر را بررسی کند نماینده اما بت پرستی آن دو مرد را تأیید کرد، آنگاه امام آنان را طلبید و از آنان خواست تا از بت پرستی بازگردند، اما آنان از این عمل خودداری نکرد. سپس امام دستور دادند که آتشی برافروزد و آنان را در آن آتش بیفکنند ⁽⁹⁴⁵⁾ همچنین امام در دوران حکومت خود دو زن را نیز که روابط غیر مشروع با یکدیگر داشتند را در آتش سوزاند. ⁽⁹⁴⁶⁾

786- تنبیه هوس باز شکم پرست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی مردی نصرانی که تازه مسلمان شده بود، او را با گوشت خوک بریان شده دستگیر کردند آنگاه او را نزد امام علی عليه السلام آوردند. امام پرسید که: چرا چنان کرده است؟

او در پاسخ گفت: من مریض بودم و برای مداوا از آن می خواستم استفاده کنم.

امام در نهایت اظهار داشت که اگر خوک استفاده می کردی بر تو حد می زدم، امام اکنون چنان ضرباتی بر تو فرود آید که دیگر یاد این عمل را نمایی. ⁽⁹⁴⁷⁾

787- عدالت برای همه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی فردی به نام لبیدبن عطارد تمیمی توسط ماءموران حکومتی حضرت به خدمت امام علی علیه السلام احضار گشت او به همراه ماءمورین امام در بین راه به جمعی برخورد که بعضی از طائفه بنی اسد در آن جمع گرد هم آمده بودند، در میان آن جمع نعیم بن دجاجه نشسته بود، او برخاست و لبید بن عطارد را فراری داد.

مسئولان دستگیری، خدمت امام آمدند و اظهار داشتند که نعیم بن دجاجه باعث فرار کردن لبید شد، او چنین حادثه ای را بوجود آورده است. امام فرمان احضار نعیم را داد و به شدت او را بخاطر عمل ناپسندش مورد تعزیر قرار داد (948)

788- تأخیر در اجرای الهی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در دور حکومت امام علی علیه السلام حضرت در شرائطی اجرای حدالهی را برای متخلفان به تأخیر می انداخت، از امام نقل شده است: لا اقیم علی رجل حدا با رض العدو و حتی یخرج منها مخافة تحمیه الحمیه فیلحق بالعدو؛ در سرزمین دشمن به کسی از، سپاهیانم حد را اجرا نخواهم کرد (تا زمان خروج از منطقه دشمن) تا مبادا (اینکار) او را به آن وا دارد که به دشمن پناه ببرد. (949) و در مورد دیگری مردی را خدمت امام آوردند که مستحق حد بود، اما آن مرد مریض بود و بدنی پر جراحات داشت لذا امام فرمود: اخروه حتی یبرا لا تتکافر وحه علیه فیموت و لکن اذا براء حدناه؛ اجرای حد را به تأخیر اندازید تا مبادا از سرباز شدن جراحات (در اثر حد) مرگش فرا برسد، لکن پس از بهبودی او را حد خواهیم زد. (950)

789- امیرالمؤمنین واقعی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی علیه السلام وقتی بر شورشیان گمراه جمل پیروز شد، روزی امام ابن عباس را نزد عایشه فرستاد تا او را از بصره به مدینه حرکت دهد تا او در بصره اقامت نگزیند.

عایشه در آن هنگام در خانه بنی خلف بود، ابن عباس هنگام ورود اجازه خواست اما عایشه اجازه نداد، ولی ابن عباس بدون اجازه وارد منزل او شد و برای خود زیراندازی انداخت و نشست.

عایشه به او گفت: ابن عباس خلاف سنت عمل کردی و بدون اذن و اجازه داخل خانه من شدی و روی فرش من نشستی.

ابن عباس گفت: ما سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بهتر از تو می دانیم و اولی هستیم به آن، این ما بودیم که آداب و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به تو یاد دادیم.

اینجا منزل تو نیست، منزل تو همان است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ترا در آن ساکن کرده بود و تو از آنجا بیرون آمدی از روی ظلم و عصیان خدا و رسول، پس هر گاه تو به منزلت رفتی ما بدون اذن در آنجا داخل نمی شویم و بر روی فرش تو نمی نشینیم، آنگاه گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام امر فرمود: که تو به مدینه روی و در خانه خود قرارگیری، عایشه گفت: خدا رحمت کند عمر بن خطاب را که او امیرالمؤمنین بود، ابن عباس گفت: بخدا سوگند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. (951)

790- همدم انبیاء و اولیاء علیست

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روی حارث حضرت امیر علیه السلام را دید که با حضرت خضر در نخيله (952) نشسته که ناگه طبقی خرما از آسمان برای آنها نازل شد و آنها از آن خوردند.

حضرت خضر وقتی خرماها را می خورد هسته های آن را دور می انداخت
 ول حضرت امیر علیه السلام هسته خرماها را در دست خود جمع می کرد.
 حارث می گوید: به امام گفتم: که این دانه های خرما را به من ببخش، آن
 حضرت آنها را به من داد و من نیز آن هسته ها را در زمین کاشتم و آنها نخل
 خرما شد و خرمایشان آنچنان پاکیزه بود که مثل آن را من ندیده بودم. ⁽⁹⁵³⁾

791- دختریچه عاشق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابوالاسود دثلی از یاران امام علی علیه السلام است که در رکاب آن حضرت در
 صفین نیز جنگیده بود، او از شعرای اسلام است و قرآن را در زمان زیاد بن ابیه
 اعراب و نقطه گذاری کرده است.

یکی از شیوه های معاویه در جذب یاران امام علی علیه السلام نسبت به خود، دادن
 هدیه به آنها بود، لذا روزی ابوالاسود وقتی در منزل خود نبود یاران معاویه به
 در خانه مردم حلوا و عسل می دادند، از جمله به در خانه اسود نیز حلوائی
 دادند که دختر اسود آن را گرفت.

اسود وقتی به منزل برگشت دید دخترش مشغول خوردن حلوا است، گفت:
 دخترم! معاویه این حلوا را برای ما و امثال ما می فرستد تا با این طریق ما را از
 دوستی امیرالمؤمنین علی علیه السلام برگرداند دختر 5 ساله ابوالاسود فوراً ضمن
 اینکه معاویه را لعن کرد، رفت و دست در حلق خود کرد تا هر چه حلوا خورده
 است را برگرداند. ⁽⁹⁵⁴⁾

792- قضاوتی جامع و کامل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی در دوران خلافت حضرت سه نفر را به محضر امام آوردند، که هر سه نفر به نحوی در قتل فردی شرکت داشته اند یکی از آنان مقتول را نگه داشته بود و دیگری او را کشته بود و شخص سوم در رؤیت و شناسایی مقتول، آنان را یاری کرده بود. امام دستور دادند که فرد اخیر را نابینا کنند و آن کسی که مقتول را گرفته بود را به زندان بیندازند (تا زمان فوت در آن مکان محبوس باشد) و قاتل را در دستور قصاص نفس دادند. (955)

793- عدالت مجسم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در عهد حکومت امام علی علیه السلام دزدان حرفه ای پدید آمده بودند که پس از دو مرتبه گرفتاری و قطع دست راست و پای چپ، برای سومین بار به سرقت روی آورده و گرفتار گردیده بودند، امام این گروه را به زندان افکند و اظهار داشت:

انی لا ستحی من ربی ان ادعه بلاید یستنظف بهاو لارجل یمشی بهالی حاجته؛ من شرم دارم که کسی را بدون دست و پا قرار دهم تا از نظافت خود عاجز و امکان رفتن و بر آوردن حاجات خود را نداشته باشد. (956)

نمونه دیگری: نوجوانی بود که به حد بلوغ نرسیده بود؛ این جوان مرتکب سرقت گردیده بود. امام دستور دادند که بخشی از گوشت اطراف انگشتان او را قطع کنند، سپس تهدید نمودند که اگر مجدداً به سرقت رو آورد دست او را قطع خواهند کرد. (957)

794- اولین صحنه ملاقات ابن ملجم با امام علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد از اینکه امام علی علیه السلام به حکومت رسید، حبیب بن منتخب را که فرماندار و والی اطراف یمن از جانب عثمان بود را بر ریاستش ابقا کرد، و طی نامه ای به او سفارش تقوا کرد و از او خواست تا از مسلمانان آنجا بیعت بگیرد، حضرت نامه خود را مهر زد و با یک مرد عرب نزد او فرستاد، حبیب وقتی نامه امام را گرفت مردم را به بیعت امام فرا خواند، مردم آن دیار نیز اطاعت کردند. آنگاه گفت: من می خواهم ده تن از سران و شجاعان شما را به جانب آن حضرت روانه کنم، آنها پذیرفتند. او در ابتدا صد نفر را انتخاب کرد و از جمع آنها هفتاد تن و از هفتاد تن سی نفر و از سی نفر ده نفر را انتخاب کرد و به جانب امام فرستاد، بعد از آنکه که آن ده نفر به حضور امام رسیدند و به امام تبریک گفتند، امام به آنها خوش آمد گفت، در آن جمع ده نفر ابن ملجم - لعنة الله علیه - حرکت کرد و در مقابل امام ایستاد و گفت: سلام بر تو ای امام عادل و بدر کامل، شیر بزرگوار، قهرمان دلاور، سوار بخشنده، و کسی که خداوند او را بر بقیه مردم فضیلت داد صلوات و درود خدا بر تو و خاندانت، شهادت می دهم که تو به حق و حقیقت امیرالمؤمنین هستی، و تو وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خلیفه او و وارث علم او می باشی، خداوند لعنت کند کسی را که حق و مقام تو را منکر شود!...

حضرت امیر علیه السلام به جانب ابن ملجم خیره شد و پس از آن به گروه اعزامی نظر کرده آنگاه آنها را مقرب داشت... حضرت دستور داد که به هر نفر از آنها حله ای یمنی عبایی عدنی بخشیدند. امام فرمان داد که آنها مورد احترام قرار بگیرند.

آن جماعت هنگامی که حرکت کردند ابن ملجم مجدد در مقابل حضرت ایستاد و اشعاری را انشاء کرد: تو گواه پاک، صاحب خیر و نیکی و فرزند شیران طراز اول می باشی ای وصی محمد ﷺ... (958)

795- گفتگوی امام علی علیه السلام با ابن ملجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد از اینکه ابن ملجم عرض ارادت به امام کرد (در داستان قبلی ذکر شد) امام گفتار او را تحسین کرد و فرمود: اسمت؟ گفت: عبدالرحمن. حضرت فرمود: فرزند چه کسی هستی؟ گفت: فرزند ملجم مرادی.

حضرت فرمود: آیا تو مرادی هستی؟ گفت: آری ای امیرالمؤمنین! حضرت

فرمود: انا لله انا اليه راجعون و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم

حضرت مکرر به او نگاه می کرد و یک دست خود را به دیگری می زد و کلمه استرجاع را بر زبان جاری می نمود. بعد فرمود: وای بر تو! آیا تو از قبیله بنی مرادی؟ گفت: آری در اینجا حضرت این اشعار را خواند:

انا انصحک منی بالوداد مکاشفه و انت من الاعادی
ارید حیاته و یرید قتلی عذیرک من خلیک من مراد
من تو را به دوستی نصیحت می کنم آشکارا و حال آنکه می دانم تو از
دشمنان من می باشی من قصد زنده ماندن او را دارم و او قصد قتل؛ مرا عذر
خواه تو دوستت از قبیله مراد است. (959)

796- سه بار بیعت گرفت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصبغ بن نباته می گوید: وقتی جماعتی از یمن نزد امام وارد شدند و با آن حضرت بیعت کردند. ابن ملجم هم که جز آن گروه بود بیعت کرد و بعد از بیعت

حرکت کرد که برود حضرت او را صدا زد و از او عهد و پنهان گرفت که بیعت خود را نگسلد، او پذیرفت، سپس تا حرکت کرد اما مجددا حضرت برای سومین بار درخواست بیعت و استحکام آن را نمود، ابن ملجم که از این واقعه متعجب شده بود گفت: ندیدم با دیگران این گونه عمل کنی، امام به او فرمود: برود اما من نمی بینم که تو بر آنچه بیعت کردی وفا کنی. ابن ملجم از زمانی که اسم مرا شنیدی از حضورم ناراحت شدی در حالی که به خدا قسم من ماندن با تو و جهاد برای تو را دوست دارم و قلب من دوستدار توست و محققا من دوستداران تو را نیز دوست دارم و با دشمنان تو دشمن می باشم.

امام تبسمی کرد و فرمود: ای برادر مرادی اگر از چیزی سؤال کنم صادقانه

جواب می دهی؟

گفت: بلی ای امیرالمؤمنین!

حضرت فرمود: آیا تو دایه ای یهودی داشته ای که هر گاه گریه می کردی تو را کتک می زد و به صوت سیلی می نواخت و می گفت: ساکت شو! زیرا تو از کسی که ناقه صالح را پی کرد شقی تری و بزودی جنایت عظیمی را مرتکب خواهی شد که خداوند به خاطر آن بر تو غضب کند و سرنوشت تو آتش جهنم باشد؟

ابن ملجم گفت: این بوده و لیکن به خدا قسم تو در نزد من از هر کسی

محبوبتری. (960)

797- ماندن ابن ملجم نزد علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن ملجم مدتی در بنی تمیم ماند امام به هنگام مراجعت دوستانش به یمن او مریض شد و دوستانش او را ترک گفته و به یمن رفتند. ابن ملجم چون خوب

شد نزد امیرالمؤمنین آمد و شبانه روز از حضرت جدا نمی شد. حضرت خواسته هایش را بر آورده می ساخت و او را گرامی می داشت و به منزل خود دعوت می کرد و در همان حال می فرمود: تو قاتل و کشنده من هستی و این شعر را مکرر می خواند:

ارید حیاته و یرید قتلی عذیرک من حلیک من مراد
این ملجم می گفت: ای امیرالمؤمنین اگر می دانی من قاتل شما هستم مرا بکش. حضرت می فرمود: برای من جایز و حلال نیست مردی را قبل از این که نسبت به من کاری انجام دهد، بکشم و یا طبق نقل دیگر می فرمود: هر گاه من تو را بکشم چه کسی مرا خواهد کشت؟

798- عکس العمل یاران امام در قبال ابن ملجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیعیان و پیروان امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وقتی از واقعه مطلع شدند، مالک اشتر و حارث بن اعور همدانی و دیگران حرکت کردند و شمشیرهای خود را برهنه نموده گفتند: ای امیرالمؤمنین! این سگی که بارها او را این گونه مخاطب ساختی کیست؟ در حالی که تو امام ما، ولی ما و پسر عموی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ما هستی. دستور کشتن او را به ما بده. حضرت به آنها فرمود: شمشیرهای خود را غلاف کنید! خداوند شما را مبارک گرداند، عصای وحدت امت را نشکنید آیا مرا اینگونه می شناسید که کسی را بکشم که نسبت به من کاری انجام نداده است؟

بعد از این صحبت حضرت به منزل خود بازگشت. اما شیعیان جمع شدند و آنچه شنیده بودند به هم می گفتند: آنها می گفتند: حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در آخر شب به مسجد می رود، شما خطاب امام را به ابن ملجم شنیدید و او جز حق چیزی نمی گوید و شما عدل و شفقت او را دیده اید! ما می ترسیم که این مرد

مرادی امام را ترور کند. لذا به فکر چاره افتادند؛ از این رو تصمیم گرفتند قرعه بزیند و طبق آن، هر شب قبیله ای را برای حفاظت امام تعیین کنند قرعه در شب اول و دوم و سوم به اهل کناس افتاد، آنها شمشیرهای خود را شب با خود حمل کردند و به شبستان مسجد جامع رفتند، همین که علی عَلَيْهِ السَّلَام از مسجد خارج شد و با این حالت آنها را دید فرمود: چه می کنید؟ آنها ماجرا را به اطلاع حضرت رساندند حضرت در حق آن ها دعا کرد و خندید سپس آنها را از این کار نهی کرد. (961)

799- ابن ملجم در کوفه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام در اواخر عمر شریفش و بعد از جنگ نهروان در کوفه مستقر شده بود دستور داده بود اسامی کسانی را که وارد کوفه می شوند را بنویسند و به آن حضرت بدهند. روزی حضرت صورت اسامی را می خواند. ابن ملجم را دید و با انگشت خود روی اسم او گذاشت و بعد فرمود: قاتلک الله قاتلک الله! خداوند تو را بکشد! خداوند تو را بکشد! یاران حضرت فرمودند: پس چرا او را نمی کشی تو که می دانی او قاتل توست؟ حضرت فرمود: خداوند بنده ای را عذاب نمی کند تا اینکه او مرتکب گناه شود. (962)

اصبغ بن نباته در آخرین لحظات عمر شریف امام علی عَلَيْهِ السَّلَام در نزد امام حاضر شد، او می گوید: امام بیهوش شد. وقتی آن حضرت به هوش آمد. فرمود: ای اصبغ! هنوز نشسته ای. گفتم: بلی، ای مولای من. آنگاه امام فرمود: ای اصبغ! می خواهی باری تو حدیث دیگری بگویم عرض کردم: بلی یا علی عَلَيْهِ السَّلَام. حضرت فرمود: ای اصبغ! روزی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در یکی از راههای مدینه مرا دید در حالی که بسیار غمگین بودم. حضرت به من فرمود: ای ابوالحسن ترا

غمگین می بینم آیا می خواهی حدیثی برایت بگویم تا دیگر هرگز ناراحت نشوی. عرض کرد: بلی یا رسول الله.

حضرت فرمود: هر گاه قیامت شود خداوندی منبری را که از منبر پیغمبران و شهیدان بلندتر است را نصب می نماید. سپس خداوند ترا امر می کند تا بر منبر بروی و یک پله پایین تر از من بایستی، سپس امر می فرماید: به دو ملک که آنها بنشینند پایین تر از تو، پس وقتی ما بر منبر می رویم خلق اولین و آخرین حاضر شوند.

آنگاه ملکی که پایین تر از تو نشسته، ندا سر می دهد. ای مردم! هر که مرا می شناسد که می شناسد، اما هر که مرا نمی شناسد، بداند که من نگهبان بهشتم، همانا خداوند به من امر کرده که بدهم کلیدهای بهشت را به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مرا امر فرموده که آنها را بدهم به علی بن ابیطالب عَلِيٌّ، پس ای مردم شما را شاهد می گیرم در این مورد، سپس نگهبان جهنم که پایین تر از ملک بهشت است، همانند ملک بهشت، همان گوید و عمل کند. علی عَلِيٌّ فرمود: پس من می گیرم کلیدهای بهشت و دوزخ را، سپس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: یا علی! تو متوسل من می شوی و اهل بیت تو متوسل تو خواهند شد و شیعیان تو توسل اهل بیت تو می شوند.

امیرالمؤمنین عَلِيٌّ فرمود: اصبغ! من دستهای خود را بر هم زدم و گفتم یا رسول الله پس ما به سوی بهشت می رویم. حضرت فرمود: به خدای کعبه سوگند بله به بهشت می رویم.

اصبغ گفت: این آخرین حدیثی بود که از مولای خود علی عَلِيٌّ شنیدم آنگاه او به شهادت رسید. (963)

800- آتش غم بر سینه یاران علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد بن حنفیه می گوید: چون شب بیستم ماه مبارک رمضان شد اثر زهر شمشیر ابن ملجم - لعنه الله علیه - به قدمهای مبارک پدرم رسید لذا در آن شب پدرم نماز خود را نشسته خواند و به ما وصیتهای کرد تا اینکه صبح شد پس به مردم اجازه داد تا به خدمتش برسند مردم آمدند و سلام کردند آنگاه حضرت جواب آنها را داد.

سپس پدرم فرمود: ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی؛ ای مردم بپرسید قبل از اینکه مرا از دست بدهید و من در میان شما نباشم. ولی سئوالات خود را کوتاه و سبک کنید که حال امام شما خوب نیست. مردم با شنیدن این جمله امام به سختی نالیدند.

آنگاه حجر بن عدی برخاست و شعری چند در مصیبت امیرالمؤمنین علیه السلام انشاء کرد چون ساکت شد. امام به او فرمود: ای حجر! چگونه خواهد بود حال تو، که از تو بخواهند و به تو دستور دهند که از من بیزاری جویی.

حجر عرض کرد: به خدا قسم اگر مرا با شمشیر پاره پاره کنند و به آتش عذاب نمایند من از تو بیزاری نمی جویم. حضرت فرمود: تو به خیر باشی و مؤفق، خداوند تو را جزای خیر دهد از آل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

آنگاه پدرم: مقداری شیر طلبید و اندکی از آن میل کرد. سپس فرمود: این آخر رزق و روزی من از دنیاست.

حاضرین به شدت اشک ریختند و مردم جملگی به خروش آمدند و های

های گریستند... (964).

801- دهانش پر از آتش باد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مردی پس از واقعه هولناک ضربت خوردن مولای مظلومان علی علیه السلام ، به ابن ملجم - لعنه الله علیه - گفت:

ای دشمن خدا خوشدل مباش که علی علیه السلام بزودی حالش خوب خواهد شد. آن ملعون در پاسخ گفت: پس ام کلثون بر چه کس این گونه ناله می کند و می گرید، بر من می گرید یا بر پدرش علی سوگواری می کند. به خدا سوگند! این شمشیر را هزار درهم خریدم و با هزار درهم آنرا به زهر سیرابش ساختم. و چنین ضربتی بر علی زده ام که اگر آن ضربه را بین مردم مشرق و مغرب تقسیم کنند همگی آنها بمیرند. (965)

802- سفارشهای آخر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام در آخرین لحظات عمر شریف خود به فرزندان خود فرمود: زود باشد که فتنه ها از هر طرف رو به شما آورد و منافقان این امت کینه های دیرینه خود را از شما طلب نمایند و انتقال بگیرند پس بر شما باد صبر، که عاقبت صبر نیکو است. سپس رو به جانب حسین علیه السلام نمود و فرمود: که بعد از من به خصوص فتنه های شما بسیار خواهد بود، پس صبر کنید تا خدا حکم کند. سپس فرمود: ای ابا عبدالله! ترا این امت شهید می کنند پس بر تو باد صبر و تقوا در بلا.

آنگاه امام لختی بیهوش شد، چون به هوش آمد فرمود: اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عمویم حمزه و برادرم جعفر نزدیک من آمدند و گفتند: زود بیا که ما مشتاق و منتظر توایم پس دیده های مبارک خود را گردانید و به اهلیت خود

نظری کرد و فرمود: همه شما را به خدا می سپارم... آنگاه فرمود: بر شما سلام ای فرشتگان خدا...

آنگاه جبین مبارکش در عرق نشست و چشمهای مبارک را بر هم گذاشت و دست و پای خود را به جانب قبله کشید و گفت: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و با قدم شهادت به سوی جنت خداوند پرواز کرد و این قلعه که آتشش هنوز در جانهای شیعیان جاری و جاوید و دائمی است در شب جمعه 21 رمضان سال 40 بود. (966)

803- قصاص قاتل امام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن ملجم در روز 21 رمضان توسط ضربه ای که امام حسن علیه السلام بر حسب وصیت پدر بزرگوارشان کرده بودند آن شقی را به جهنم فرستاد سپس ام الهیثم دختر اسوده نخعی، جسد ابن ملجم را خواست تا به او بدهند. آنگاه آتشی بر افروخت و جسد کثیف و جهنمی او را در آتش انداخت، ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که استخوانهای پلید ابن ملجم - لعنه الله علیه - را در گودالی انداخته بودند و پیوسته مردم کوفه از آن چاله صدای ناله و فریاد می شنیدند.

لیکن مسعودی مورخ مشهور می نویسد: وقتی خواستند ابن ملجم - لعنه الله علیه - را بکشند، عبدالله بن جعفر گفت: او را به من دهید تا سینه ام راحت شود، آنگاه دست و پای او را برید و میخی را در آتش سرخ کرد و در چشمان آن ملعون کرد... سپس مردم ابن ملجم را گرفته و در بوریا پیچیدند و به آتش کشیدند. (967)

804- عشق تو جاری و جاوید در جانها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حارث که از اصحاب حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است سراسیمه به خدمت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رفت، آن حضرت از حارث چه چیزی ترا بر آن داشته که در این موقع شب نزد من آیی؟

حارث گفت: والله دوستی و عشقی که در جان من است مرا پیش تو آورد. آنگاه حضرت به او فرمود: بدان ای حارث! که نمی میرد آن کسی که مرا دوست می دارد الا اینکه در وقت جان دادن مرا می بیند و با دیدن من امیدوار رحمت الهی می شود و همین طور کسی که مرا دشمن می دارد مرا می بیند در وقت مردن، اما عرق خجالت و ناامیدی در صورت می نشیند. ⁽⁹⁶⁸⁾

805- چگونگی غسل امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد حنفیه می گوید: چون برادرانم مشغول غسل پدر شدند. امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ آب می ریخت و امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ غسل می داد و احتیاجی به این نبود که کسی بدن مطهر و معطر پدرم را جا به جا کند، بلکه بدن پدرم هنگام غسل، خود از این سو به آن سو می شد و بویی خوشتر از مشک و عنبر از بدن مطهرش به مشام می رسید، چون کار غسل تمام شد. امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای خواهرم! حنوط جدم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بیاور. آنگاه زینب عَلَيْهَا السَّلَامُ حنوط باقی مانده ای که سهم امام بود را آورد و آن همان کافوری بود که جبرئیل آن را از بهشت برای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ و امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آورده بود.

وقتی حنوط پدرم را باز کردند، شهر کوفه از بوی خوش آن معطر شد، آنگاه پدرم را در پنج جامه کفن کردند و در تابوت نهادند و بر اساس وصیت پدرم

حسین: عقب تابوت را برداشتند و جلوی تابوت را (جبرئیل و میکائیل همزمان امام در میدان جنگ) برداشتند و به جانب نجف شتافتند. بعضی از مردم می خواستند به دنبال تابوت آیند که امام حسن علیه السلام آنها را به مراجعت فرمان داد، و برادر امام حسین علیه السلام می گریست و می گفت: لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم؛ ای پدر بزرگوار، پشت ما را شکستی؛ من گریه را از جهت تو آموخته ام. (969)

806- همه در بحر غم مولا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

محمد حنفیه می گوید شبی که تابوت پدرم را از کوفه به نجف حرکت می دادیم، به خدا سوگند من می دیدم که جنازه آن حضرت بر هر دیوار و یا خانه ای و یا هر درختی که می گذشت آنها خم می شدند و خشوع می کردند وقتی تابوت به موضع قبر رسید، فرود آمد و امام حسن علیه السلام با جماعت همراه بر آن حضرت نماز خواندند و هفت تکبیر گفت، و بعد از نماز جنازه را برداشتند و آن موضع را حفر کردند که ناگاه قبر از پیش ساخته ای نمایان شد و چون خواستند پدرم را داخل قبر نمایند (970) صدای هاتفی را شنیدم که می گفت: داخل کنید او را به سوی تربت طاهر که حبیب به سوی حبیب خود مشتاق گردیده است، و نیز منادی صدا زد که: حق تعالی شما را صبر نیکو کرامت فرماید در مصیبت سید شما و حجت خدا بر خلق خویش. (971)

807- دختر یتیمی از علی علیه السلام می گوید:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابن شهر آشوب روایت کرده است که عبدالواحد بن زید که می گوید: که من در خانه کعبه مشغول طواف بودم دختری را دیدم که برای خواهر خود سوگند

یاد کرد به نام امیرالمؤمنین علیه السلام به این شکل؛ لا و حق المنتجب با لوصیه
 الحاكم بالسويه العادل في القضيه العال البينه زوج فاطمه المرضيه...
 عبدالواحد می گوید: من در تعجب شدم که این دختر با همه کودکی اش
 چگونه این طور زیبا علی علیه السلام را مدح و ثنا و ستایش می کند، از او پرسیدم:
 ای دختر! آیا تو علی علیه السلام را می شناسی که این گونه او را ستایش می کنی؟!
 دختر گفت: چگونه او را شناسم کسی را که وقتی پدرم در جنگ صفین در
 یاری او شهید شده بود و ما یتیم بودیم ما را یاری می کرد و متوجه احوال ما
 بود.

سپس ادامه داد: روزی امام به خانه ما آمد! به مادرم فرمود: حال تو چگونه
 است ای مادر یتیمان؟

مادرم به حضرت عرض کرد: بخیر است، آنگاه مادرم من و خواهرم را نزد
 آن حضرت حاضر کرد؛ من بر اثر مرض آبله نابینا شده بودم وقتی نگاه امام به
 من افتاد، آهی کشید و این دو شعر را قرائت کرد.

ما ان تاوهت من شیء رزئت به کما تاوهب للاطفال فی الصغر
 قدمات والدهم من کان یکفلهم فی النئاباب و فی الاسفار و الحضر
 آنگاه آن حضرت دست مبارکش را بر صورت من کشید و چشم من بینا شد،
 آن چنانکه در شب تار شتر رمیده را از مسافت بسیار دور می بینم. ⁽⁹⁷²⁾

808- مرد آذربایجانی نزد علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی مردی آذربایجانی خدمت علی علیه السلام آمد و عرض کرد: که یا علی! مرا
 شتری سرکش و چموش است که به هیچ شکلی نمی توان آن را رام کرد.
 حضرت فرمود: چون به شهر خود رسیدی بر شتر خود این دعا را بخوان اللهم

انی اتوجه الیک... شتر تو رام خواهد شد. آن مرد به شهر خود مراجعت کرد و با آن دعا شتر خود را رام کرد، و سال دیگر بر آن شتر نشست و خدمت امام رسید. او وقتی امام را دید قبل از آنکه صحبتی کند امام چگونگی رام شدن شتر او را به همان نحوی که واقع شده بود، را برای آن مرد تعریف کرد، آن مرد عرض کرد: یا علی! چنان است که تو نزد من حاضر بودی و همه چیز را مشاهده کردی. (973)

809- گریه مردی یهودی از غم هجران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حارث اعور می گوید: پیر مردی را در کوفه دیدم که شدیداً می گریست و می گفت: صد سال زندگی کردم و فقط در طول این صد سال یک ساعت عدالت دیدم.

حارث می گوید به او گفتم چطور و چگونه؟

او گفت: من حجر حمیریم و یهودی بودم از بهر تهیه غذا به کوفه آمدم چون به قبه (974) رسیدم اموالم مفقود شد. من نزد مالک اشتر نخعی رفتم و ماجرای خود را به او گفتم. مالک مرا به نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام برد. آن حضرت تا مرا دید فرمود: (یا ابا الیهود! علم بلایا و منایا و ما کان و ما یکون) نزد ما است، من بگویم برای چه نزد من آمدی یا تو خود می گویی؟ گفتم: شما بگویید. حضرت فرمود: جماعت جن مال تو را در قبه ربوده اند.

الان از ما چه می خواهی ای برادر یهودی، به او عرض کردم: یا علی! اگر تفضل فرمایی و مالم را به من برگردانی مسلمان می شوم. پس حضرت مرا با خود به همان محل قبه برد و دو رکعت نماز گذارد و دعایی نمود. پس قرائت نمود یرسل علیکما شواظ من نار و نحاس فلا تتصران آنگاه فرمود: ای

جماعت جن! شما با من بیعت کردید این چه کار زشتی است که مرتکب شدید، من ناگاه دیدم تمامی اموالم حاضر شد و من هم شهادت خود را گفتم و مسلمان شدم و به آن مرد پاک سرشت، پاک خوی، پاک رو، ایمان آوردم، ولی افسوس وقتی وارد کوفه شدم شنید آن خوش خوی خوش روی خوش طینت شهید شده است و گریه ام به خاطر از دست دادن آن مرد الهی است. (975)

810- عهدنامه صفین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی در صفین قرآنها بالا شد مالک اشتر در صف مقدم جبهه می جنگید، اشعث بن قیس کندی مردی و یاران امام را بر ضد جنگ تحریک کرد تا آنجا که هوادارانش شمشیرها را در غلاف کردند و فریاد می زدند، ما خواستار صلح هستیم!

اما مالک اشتر با بی اعتنائی به حوادث، خود را به نزدیک سرپرده معاویه رساند، اشعث چون مالک را در چنین وضعی دید با لحن تهدیدآمیزی از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خواست تا مالک را از ادامه جنگ باز دارد. حضرت به ناچار یزیدبن هانی را نزد مالک اشتر فرستاد، اما مالک از امام اجازه و فرصت خواست تا کار را یکسره کند.

اشعث وقتی خبر را شنید بانگ زد: یا علی! مالک را احضار کن تا بر گردد و الا تو را زنده نمی بیند.

آنگاه امام مجددا یزید را پیش مالک فرستاد. مالک در حالی که خشم و غضب اندامش را فراگرفته بود، دست از جنگ کشید و به موسی امام آمد و بانک بر منافقان زد که چرا یک مرتبه بر امام خود عصیان کردید.

اشعث گفت: ما با کسانی که قرآن در دست دارند نمی توانیم بجنگیم. مالک گفت: ای احمق! یک سال است ما آنها را به قرآن دعوت می کنیم عمل امروز آنان جز فریب چیز دیگری نیست.

هر چه مالک نصیحت کرد منافقان پذیرفتند.

اشعث به مالک ناسزا گفت، مالک او را تازیانه زد. یاران اشعث دست به شمشیر بردند و مالک نیز چنین کرد. امام علی علیه السلام وقتی این حادثه را دید از شدت تأسف فرمود: ای مالک! چاره کر از دست ما بیرون رفت.

آنگاه امام رو به لشکر خود کرد فرمود: شما کاری کردید که نیروی اسلام متزلزل شد و توانایی از دست رفت... اشعث گفت: یا علی! اکنون که هر دو طرف به حکمیت قرآن راضی هستید. اجازه دهید نزد معاویه بروم و نظر او را جویا شوم. امام فرمود: کار از دست من خارج شد و شما که به میل خود عمل می کنید. در این صورت من دخالتی ندارم. اشعث نزد معاویه رفت و معاویه او را به انتخاب حکمین از دو طرف وادار کرد. معاویه، عمر و عاص را حکم کرد و اشعث و یارانش ابوموسی اشعری را انتخاب کردند چون این خبر به امام رسید فرمود: سبحان الله، این قوم منافق لا اقل اختیار تعیین حکم را نیز به من نمی دهند... اصرار امام مبنی بر انتخاب ابن عباس و مالک اشتر به علت مقاومت اشعث سودی نبخشید.

بدین ترتیب در تاریخ 17 صفر 38 هجری قمری صلح نامه ای در 19 ماده به امضای علی علیه السلام و معاویه و شهود طرفین تنظیم شده و قرار شد تا 6 ماه دیگر موضوع اختلاف طرفین را با آیات قرآن مطابقت داده و راء خود را بر اساس قرآن اعلام کنند و این جنگ با 95 هزار کشته و ظلم های متعدد در حق ولایت به پایان رسید.

811- متن قرارداد حکمیت در جنگ صفین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرارداد حکمیت بین امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و معاویه نوشته شد، ولی معاویه نپذیرفت که از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به عنوان امیرالمؤمنین یاد شود متن قرارداد این گونه است:

این نوشته ای است که بر اساس درخواست علی بن ابیطالب و معاویه بن ابی سفیان و هواداران شان تهیه شده است تا کتاب خدا و سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره اختلاف دو طرف داوری کند. بر مردم عراق و شیعیان غایب و حاضر علی است که به این حکم متعهد باشند. همچنین بر مردم شام و هواداران غایب و حاضر معاویه است که به اجرای این حکم تن در دهند، ما به حکم قرآن خرسند و به اجرای او امر آن ملزم هستیم، تنها قرآن است که قادر به حل اختلافات ماست و ما تمام قرآن را از آغاز تا انجام، داور اختلافات خود قرار داده ایم. هر آنچه را که زنده نگاه داشته است، زنده نگاه می داریم و هر چیز را که می رانده می میرانیم، بر مبنای این حکم هر دو طرف متخاصم درخواست حکمیت کرده اند و علی و شیعیانش، عبدالله بن قیس را به عنوان ناظر و داور قرار داده اند و معاویه و یارانش نیز عمر و عاص را ناظر و داور خود ساخته اند از هر دو حکم پیمانی محکم گرفتند که قرآن را در این مهم فرا روی خود قرار دهند و از آن به چیز دیگر رو نیاورند.

اگر قضیه حکمیت رهنمودی از قرآن نیافتند باید از سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ استعانت جویند و نباید به خلاف و هواهای نفسانی و شبهات تکیه کنند. عبدالله بن قیس و عمر و عاص از علی و معاویه پیمان گرفته اند که به داوری دو حکم که بر مبنای قرآن و سنت پیامبر است خرسند و مطیع باشند و

آن را نقض نکنند، دو حکم تا وقتی که از حق تجاوز نکرده باشند جان و مال و خانواده شان از هر گونه گزند در امان است.

این عهدنامه را عمیره در روز چهارشنبه هفدهم صفر سال سی و هفتم هجری نوشت. (976)

812- احمقی در چنگال روباه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابوموسی اشعری بعد از اعلام راءى حکمیت تازه متوجه شد که ملعبه دست هوس عمر و عاص بوده است. بعد از این واقعه حضرت امیر علیه السلام در قنوت نماز خود ابوموسی اشعری را لعن می کرد. علی علیه السلام در نماز این گونه آنها را لعن می کرد: بارالها! اولا معاویه ثانيا عمر و ثالثا ابو اعور سلمی اشعری را لعن نما. (977)

وقتی که ابوموسی اشعری در مکه متوجه لعن علی علیه السلام گردید، طی نامه ای به امام نوشت: به من خبر رسیده که تو در نماز مرا لعن می کنی و مردم جاهل پشت سر تو نیز آمین می گویند و من همان سخن موسی پیغمبر خدا را می گویم: پروردگارا! به خاطر آنچه به من دادی شکر می کنم پس هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود (978)

813- بیعت مردم کوفه با علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی که خبر بیعت مردم با علی علیه السلام به کوفه رسید، هاشم بن عتبہ با علی علیه السلام بیعت کرد و گفت: دست راستم و چپم برای علی علیه السلام است و افزود:

ابایع غیر مکتتم علیا

و لا اخشی امیری الا شعریا

بدون واهمه و پنهانکاری با علی بیعت می‌کنم و از امیر اشعری، ابوموسی می‌ترسم.

خبر بیعت مردم با علی علیه السلام را یزید بن عاصم به کوفه آورد و ابوموسی اشعری هم با علی علیه السلام بیعت کرد وقتی خبر بیعت کردن ابوموسی به عمار یاسر رسید گفت: به خدا قسم او عهد و بیعتش را خواهد شکست و کوششهای علی علیه السلام را بی فایده خواهد نمود و لشکر او را تسلیم خواهد کرد. (979)

814- مارق اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد از پایان یافتن ماجرای صفین عروه بن ادیه نخستین کسی بود که به حکمیت اعتراض کرد و شعار خوارج یعنی لا حکم الا الله را سر داد و اساس دین خوارج را اعلام کرد.

آنگاه دو نفر به نامهای زرعه بن برج طایی و حرقوص بن زهر سعدی به نمایندگی خوارج نزد امام علی علیه السلام رسیدند و او را به لا حکم الا الله فرا خواندند، حضرت نیز در پاسخ آنان فرمود: لا حکم الا الله

حرقوص با کمال بی شرمی گفت: یا علی! از گناه خود توبه کن و از این کار بر رد و با ما به جنگ معاویه بشتاب، امام آنها را به خطاهایی که انجام دادند و حضرت را وادار به حکمیت و تحمیل نمایندگانه خود ابوموسی اشعری اشاره کرد و فرمود: ما تعهدی را امضاء کردیم و پای بند به آن هستیم.

حرو را منطقه ای بود در بیرون کوفه که محل تجمع خوارج شد، خوارج با مکاتباتی که با بصره و کوفه و جاهای دیگر می‌کردند هم فکران خود را در آن محل جمع کردند و با عبدالله بن وهب راسبی بیعت کردند که وی مردی بسیار متعصب و ظاهرا زاهد بود تا اینکه جمع خوارج به 12 هزار نفر رسید.

این جماعت به نامه ها و نصایح امام که برای آنها فرستاده می شد توجه نکردند و از حروراء به قصد نهر روان حرکت کردند و در طی راه خود هر مسلمانی را که می دیدند به قتل می رساندند که از جمله آنها عبدالله بن خباب و همسر باردارش را می توان نام برد اما بعد از قتل عبدالله شخصی را به عنوان نماینده خود بنام حارث بن مرره نزد خوارج فرستاد تا با آنها صحبت کند اما خوارج بر سر او ریخته و او را نیز بی رحمانه به شهادت رساندند.

815- گفتگوهای قبل از جنگ نهر روان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فتنه خوارج کم کم به حدی رشد کرد که امام صلاح دید قبل از شتافتن به سوی معاویه به سراغ این گروه گمراه رود وقتی لشکر امام به نهر روان رسید. امام از خوارج خواست تا قاتلان جنایات اخیر را تحویل دهند، اما خوارج پاسخ دادند که ما خون امام و یارانش را مباح می دانیم از آنجا که امام همواره از خونریزی خودداری می کرد، لذا در مرحله اول یک بار قیس بن سعد را و بار دیگر ابو ایوب انصاری و دفعه دیگر صعصعه بن صوحان را مأمور کرد تا با خوارج گفتگو کنند.

سرانجام امام ابن عباس را نیز به سوی آنها فرستاد تا آنان را نصیحت کند ولی هیچ پندی در آنها اثر نکرد و آنها از ابن عباس خواستند تا خود امام به مباحثه با آنان بیاید.

بدین ترتیب امام علی علیه السلام خود در برابر خوارج قرار گرفت. خوارج عبدالله بن الکواء را برای بحث با امام انتخاب کردند.

امام به عبدالله فرمود: چه ایرادی بر من وارد دانستید در حالی که در جمل ایراد نگرفتید؟

عبدالله گفت: در واقعه جمل موضوع حکمیت مطرح نبود. امام فرمود: ما در حکمیت اشخاص را حاکم قرار ندادیم، بلکه قرآن را حاکم دانستیم و این قرآن خطوطی بیش نیست و بیانگری می خواهد. خوارج دیدند که ابن الکواء مردی نیست که بتواند در برابر بیان امام بایستد. بنابراین فریاد زدند با آنها مباحثه نکنید بلکه باید با آنان جنگید. ابن اثیر در کتاب کامل خود می نویسد: در آن هنگام خوارج به سوی پل حرکت کردند و امام فرمود: هرگز آنها از پل نخواهند گذشت قتلگاه آنها در این طرف رود خواهد بود باز امام به سمت آنها رفت و آنها را نصیحت کرد. اکثر خوارج وقتی استدلال قوی امام را شنیدند توبه کردند و فروة بن نوفل اشجعی با 500 تن از گروه خوارج از آنها جدا شد. حضرت دستور داد پرچم امان را ابو ایوب انصاری در جای مخصوص نصب کند و 10 هزار نفر آن منطقه را محافظت کنند از جماعت 12000 نفری گمراه فقط 4000 نفر در جهل و عناد خود باقی ماندند.

816- حمله کنندگان نهروان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وقتی گروه گمراه خوارج از راه مذاکره به راه نیامدند. امام دید عبدالله بن راهب و حرقوص بن زهر فریاد کشیدند آیا کسی از شما مشتاق رفتن به بهشت نیست؟

و به سوی سپاه امام حمله کردند و یکی از یاران امام را شهید کردند امام با مشاهده آن فرمود:

الله اکبر! دیگر قتال با آنها حلال است لذا فرمان جنگ داد.

در کمتر از یک ساعت تمامی خوارج جز نفر از آنها که فرار کردند کشته شدند از یاران امام فقط 2 نفر شهید شدند از عایشه روایت می کنند که وقتی خبر کشته شدن خوارج را شنید و متوجه شد امام علی علیه السلام آنان را کشته است گفت: از پیامبر صلى الله عليه وآله شنیدم که فرمود: اینها بدترین مردم و از دین خارج شدگان اند. سپس گفت: رحمت خدا بر علی باد! که حق همیشه با اوست!

امام پس از خاتمه جنگ دستور داد مجروحان خوارج را از میان کشته ها جدا کرده و مداوا کنند و همه توابین آنها را بخشید.

817- ظهور خوارج دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعضی پایان جنگ نهروان، عده ای از آن جماعت که توبه کرده بودند و از آنها جدا شده بودند در کوفه مستقر شدند آنها گفتند: ما در رکاب علی علیه السلام نمی جنگیم و بر ضد او نیز هم نمی جنگیم و قیام نمی کنیم این جماعت گمراه با جمع دیگری از خوارج که این اندیشه را داشتند در کوفه اقامت کردند، اما پس از واقعه نهروان و کشته شدن همه دوستان و یاران خود؛ خود را مقصر شمرده و می گفتند: ما یاران خویش را ذلیل کردیم.

رئیس این گروه مستورد از قبیله بنی سعد بن زید مناة بود که آنها را به جنگ بر علیه علی علیه السلام مجددا تحریک کرد و از نخيله خروج کرد.

امام علی علیه السلام ابن عباس را برای اتمام حجت نزد آنها فرستاد آنها گفتند: اگر حضرت بر حق بود چرا در جنگ جمل از آنها اسیری نگرفت؟ ابن عباس پاسخ داد: کدامیک حاضر بودید به عنوان اسیر عایشه سهم او شود؟

سپاه امام آنان را در هم کوبید، اما مستورد زنده ماند تا آنکه بار دیگر در زمان حکومت مغیره بن شعبه قیام کرد و کشته شد.

818- قسم نخورید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی امیرالمومنین علی علیه السلام وارد بازار شد و فرمود: ای جماعت گوشت فروشها! هر کس از شما در گوسفند باد کند از ما نیست.

مردی که به آن حضرت پشت کرده بود، گفت: قسم به کسی که در پس هفت حجاب پوشیده است، هرگز.

امام بر پشت او زد و فرمود: ای گوشت فروش! چه کسی در پس هفت پرده پوشیده شده است؟!

او گفت: پروردگار عالم.

امام فرمود: خطا رفتی، مادرت به عزایت بنشیند بین خدا و خلق او حجابی نیست.

آن مرد درباره کفار قسمی که یاد کرده بود از امام سؤال کرد، امام فرمود: تو به پروردگار خود قسم نخورده ای. ⁽⁹⁸⁰⁾

819- علی علیه السلام و عدالت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی علی علیه السلام بعد از ایراد خطبه ای در خصوص تقسیم عادلانه بیت المال فرمود: نزد ما مقداری از بیت المال هست می خواهیم آن را در میان شما تقسیم کنیم فردا همگی بدون استثناء بیایید و سهم خود را بگیرید و هیچ کس اعم از عرب و عجم و اعم از اینکه تاکنون حقوق می گرفته یا نه، غایب نشود.

فردای آن روز همه مسلمانها برای گرفتن سهم خود از بیت المال حاضر شدند البته طلحه و زبیر، عبدالله بن عمر، سعید بن عاص، مروان وعده دیگری از بزرگان و رجال قریش و غیر قریش در این تقسیم به جهت اعتراض به شیوه حضرت شرکت نکردند.

آنگاه امام به منشی و خزانه دار خود عبیدالله بن ابی رافع فرمود: ابتداء اسامی مهاجرین را بخوان و به هر یک از آنها که حاضر شده اند سه دینار بده، سپس سهم انصار را به همین نحو بپرداز و به هر یک از افرادی که حضور دارند اعم از سیاه و سفید بدون استثناء سه دینار بده....

سهل بن حنیف با اشاره به شخصی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین علیه السلام این شخص غلام و برده من بوده که دیروز او را آزاد کردم. حضرت فرمود: به او هم به اندازه تو می دهیم و به هر یک از آن دو نفر سه دینار داد. ⁽⁹⁸¹⁾

820- اما معاویه و عدالت او

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس از شهادت حضرت علی علیه السلام معاویه به فرمانداران خود در سراسر کشور نوشت که شهادت هیچ یک از شیعیان و خاندان علی علیه السلام را در محاکم قضایی نپذیرند و اضافه کرد که اگر دو نفر شهادت دادند که کسی از دوستداران علی علیه السلام و خاندان او است اسمش را از دفتر دولت حذف کنید و حقوق و مقرری او را قطع نمایید و هر کس متهم به دوستی این قوم بود او را شکنجه بدهید و خانه اش را ویران سازید!

امام باقر علیه السلام این فاجعه را در روایتی اینگونه بیان می فرماید: شیعیان ما در هر کجا که بودند به قتل می رسیدند، بنی امیه دستها و پاها را اشخاصی را که به

گمان از شیعیان ما هستند بریدند....⁽⁹⁸²⁾ بنی امیه در بخشنامه های متعددی به مردم هشدار داده بودند که اسم کودکان خود را علی نگذارند.⁽⁹⁸³⁾

821- علی علیه السلام و مرد سارق

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحوم کلینی در کافی از حارث بن حذیره نقل می کند که گفت: روزی در مدینه عبور می کرد به مرد حبشی که در حال کشیدن آب از چاه بود برخورد کردم که دستش قطع شده بود از او پرسیدم چه کسی انگشتان دستت را قطع کرده است؟

مرد حبشی گفت: دستم را بهترین مردم (علی بن ابیطالب علیه السلام) قطع کرده است. ما با جمعی مشغول سرقت بودیم که دستگیر شدیم، آنگاه ما را نزد علی علیه السلام بردند، پس اقرار به سرقت کردیم امام به ما فرمود: می دانید که سرقت حرام است؟ گفتیم: بلی، می دانیم. آن وقت حضرت دستور داد حد خدا را بر ما جاری کنند و انگشتانمان را قطع کردند و کف دست را باقی گذاشتند. بعد دستور داد ما را در خانه ای بازداشت نمودند و با روغن و عسل ما را پذیرایی کردند تا جراحات های دستمان بهبودی یافت. بعد دستور داد ما را از حبس بیرون آوردند و بهترین لباس را به ما پوشاندند بعد به ما فرمود: اگر توبه کنید و اصلاح شوید برای شما بهتر است و خداوند دستهای شما را در بهشت به شما ملحق می کند و اگر توبه نکردید و اصلاح نشوید در آتش جهنم به شما ملحق خواهد کرد.⁽⁹⁸⁴⁾

822- قدر عدالت گستر حق را ندانستند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

آخرین سخنان علی علیه السلام در بستر شهادت بسیار عجیب و در عین حال عبرت آمیز است آنجا که فرمود: من دیروز رهبر شما بودم امروز مایه عبرت شمایم و فردا از شما جدا خواهم شد.

سپس فرمود: خدا ترون ایامی... فردا ارزش ایام زندگی با من را به خوبی خواهید دانست و مکتوبات خاطر و ناراحتی درونیم برایتان آشکار خواهد شد و پس از آنکه جای خالی مرا دیدید و دیگری به جای من نشست کاملاً مرا خواهید شناخت!! (985)

فصل پنجم: داستانهای متفرقه از زندگی امام علی (986)

823- احترام را متوجه باش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی دو نفر مرد به حضور امیرمؤمنان علی (ع) آمدند آن حضرت برای هر کدام از آنها تشکی انداخت یکی از آنها روی آن نشست ولی دیگری از نشستن بر روی تشک خودداری کرد امام علی (ع) به آن مرد فرمود: بر آن بنشین؛ فانه لا یابی الکرامۃ الاحمار: خودداری از احترام نمی کند مگر جز الاغ سپس گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: هر گاه شخصیت مورد احترام نزد شما آمد او را احترام کنید (987)

824- انواع انسانها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مردی به حضور امیرمؤمنان علی (ع) رسید و عرض کرد: ای امیرمؤمنان راهی از راههای نیکی را به من سفارش کن که با عمل به آن نجات یابم؟ امیرمؤمنان (ع) فرمود: ای سؤال کننده! گوش کن، سپس بفهم، سپس یقین و باور کن و سپس آن را عمل کن، بدان که انسانها بر سه دسته اند:

- 1- زاهد پارسا 2- صابر و مقاوم 3- راغب و فریفته دنیا.

اما زاهد، کسی است که اندوهها و شادی ها از دلش خارج شده نه به چیزی از امور دنیا که به داده شده شاد است و نه از آنچه از دنیا از دستش رفته افسوس می خورد پس چنین کسی آسوده خاطر است.

اما صابر، کسی است که قلبا آرزوی امور دنیا می کند ولی وقتی که به آن رسید هوسهای نفسانی خود را کنترل می نماید تا سرانجام ناخوش و آثار بد آن

دامنگیرش نگردد او به گونه ای است که اگر بر دلش آگاه شوی از خویشتن داری و تواضع و دور اندیشی او تعجب کنی.

و اما راغب دنیا؛ کسی است که: هیچ باکی ندارد که از کجا امور دنیا به او می رسد آیا از راه حلال یا حرام، و باکی ندارد که امور دنیا موجب چرکین شدن آبروش گردد خود را هلاک کند و جوانمردی خود را از بین ببرد فردی در گنداب دنیا پریشان و سرگردان است (988)

825- امام علی علیه السلام و حضرت قائم (عج)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصبغ بن نباته می گوید: به حضور امیرمؤمنان علی علیه السلام آمدم دیدم آن حضرت غرق در فکر و اندیشه است و در روی زمین خط می کشد، پرسیدم:

ای امیرمؤمنان! چرا تو را این گونه در فکر و اندیشه می نگرم که به زمین می نگری و آن را خط می کشی؟ آیا به رهبری در زمین اشتیاق یافته ای؟

امام علی علیه السلام فرمود: نه به خدا سوگند هرگز حتی یک روز نبوده که من شیفته خلافت یا شیفته دنیا گردم بلکه درباره مولودی که یازدهمین فرزند من است (یعنی درباره حضرت مهدی علیه السلام فکر می کردم، درباره همان مهدی علیه السلام که سراسر زمین را همانگونه که پر از ظلم و جور شده پر از عدل و داد می کند برای او غیبت و سرگردانی وجود دارد بعضی در این راستا، گمراه گردند و بعضی راه هدایت را شناخته و می پیمایند.

اصبغ بن نباته عرض کرد: ای امیرمؤمنان غایب بودن آن حضرت، و سرگردانی او تا چه اندازه است؟

حضرت علی علیه السلام فرمود: طول غیبت شش روز یا شش ماه یا شش سال است (واحد هر دوره، شش مرحله است، و خداوند پس از آن شش مرحله، آن حضرت را آشکار می کند)

اصبغ بن نباته عرض کرد: آیا این (غیبت و سرگردانی) واقع شدنی است؟
امام علی علیه السلام فرمود: آری این موضوع مسلم است و انجام شدنی است ولی ای اصبغ! تو کجا و این امر کجا؟ آنها (که غیبت را درک کرده و در این راه استوارند)

نیکان این امت همراه نیکان این عترت هستند!
اصبغ بن نباته پرسید: بعد از آن هر چه خدا بخواهد انجام می شود زیرا برای خدا مقدرات وارده ها و نتیجه ها و پایانها است ⁽⁹⁸⁹⁾.

826- اعلم از انبیاء الهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی امام باقر علیه السلام برای شاگردان خود سخن می گفت و فرمود: مردم رطوبت را می مکند ولی نهر بزرگ را رها می کنند شخصی پرسید: نهر بزرگ چیست؟

امام باقر علیه السلام فرمود: آن نهر بزرگ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علمی است که خدا به او عنایت فرموده است، همانا خداوند سنتهای همه پیامبران از حضرت آدم تا حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برای پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جمع کرده است.

شاگردی پرسید: آن سنتها چه بوده؟ امام علیه السلام فرمود: همه علم پیامبران و علم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ که همه آن علم را رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی علیه السلام تحویل داد.

یکی از شاگردان پرسید: ای پسر پیامبر! امیرمؤمنان علی علیه السلام اعلم و آگاهتر است یا بعضی از پیامبران؟!

امام باقر علیه السلام (خطاب به حاضران) فرمود: بنگرید به این شخص که چه سؤالی می کند خداوند گوشهای هر که را می خواهد می گشاید، من به او می گویم خداوند علم تمام پیامبران را در وجود محمد صلی الله علیه و آله گرد آورد و آن حضرت همه آن علم ها را به علی علیه السلام تحویل داد، در عین حال از من می پرسد، علی اعلم است یا پیامبران؟ ⁽⁹⁹⁰⁾

827- تماس فرشته با علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمران بن اعین یکی از شاگردان امام باقر و امام صادق علیهما السلام است می گوید: روزی از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:
ان علیا محدثا؛ همانا علی علیه السلام محدث بود ⁽⁹⁹¹⁾

او می گوید: من نزد دوستانم آمدم و به آنها گفتم خبر عجیبی برای شما آورده ام، آنها گفتند آن خبر چیست؟ حمران گفت: از اما باقر علیه السلام این مطلب را شنیدم دوستان او گفتند تا از آن حضرت نپرسی که چه کسی اخبار آسمانی را به علی علیه السلام گزارش می دهد کاری نکرده ای.

حمران می گوید: به حضور امام باقر علیه السلام باز گشتم و عرض کردم: سخن شما را برای دوستان خود نقل کردم آنها گفتند: اگر نپرسی که چه کسی اخبار آسمانی را به علی علیه السلام می گوید کاری نکرده ای، اکنون آمده ام از شما این را بپرسم.

امام فرمود: یحده ملک؛ فرشته ای با او حدیث می گوید حمران عرض کرد: ایا منظورتان این است که علی علیه السلام پیغمبر بود؟ امام دست خود را بالا نمود

(یعنی نه او پیامبر نبود) سپس فرمود: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در این مورد مانند همدم سلیمان (آصف بن برخیا) و همدم موسی (خضر) یا مانند ذوالقرنین ⁽⁹⁹²⁾ بود (که فرشته به آنها نیز حدیث می گفت) ای این خبر به شما نرسیده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: وفیکم مثله؛ او (علی) در میان شما مانند ذوالقرنین هست ⁽⁹⁹³⁾

828- علی بنده ای از بندگان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یکی از دانشمندان یهودی به حضور امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد و پرسید: ای امیرمؤمنان! پروردگارت از چه وقت بوده است؟
 امام فرمود: وای بر تو، سئوالی مانند از وقت بوده؟ را در مورد چیزی می گویند، که زمانی نبوده باشد ولی وجودی که همیشه بوده، چنین سئوالی درباره او غلط است پس خدا بدون آنکه قبلی داشته باشد پیش از هر چیزی است او بی آنکه نهایی داشته باشد پایان پایانش است.

دانشمند یهودی گفت: آیا تو پیامبر هستی؟

امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ : مادرت به عزایت بنشیند انما انا عبد من عبید رسول الله: همانا من بنده ای از بندگان رسول خدا هستم ⁽⁹⁹⁴⁾

829- تغافل در مقابل جاهل

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی شخصی به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دشنام داد حضرت خود را به تغافل زد و از او گذشت و لقد امر علی الیئم یسبنی فمضیت ثمة لا ینینی می فرماید: به گوش خودم شنیدم کسی را که به من دشنام می داد من به روی خود نیاوردم و با خود

گفتم: لابد به علی دیگری بد می گفته است و این نحوه برخورد به روش اخلاقی قرآنی است که در آیه و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما آمده است (995)

830- بیان علت مریضی ها

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی سلمان فارسی زکام کرده بود و سرخود را بسته بود و در آن حال خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید حضرت به سلمان فرمود: سلمان حالت چطور است؟ سلمان عرض کرد: یا ابالحسن سرم درد می کند امیرالمؤمنین حاصل روایت منقوله) فرمود: شش رگ در بدن است که هر گاه تحرکی پیدا کنند خداوند با شش چیز جلو تحرک آنها را می گیرد، اگر در کسی جنون پیدا شود خدا هم سرما خوردگی را به او می دهد، اگر برای کسی زمینه کوری پیدا شود به چشم درد مبتلا می شود (تا چرک و آلودگی ها بدینوسیله از چشم خارج شود) هر گاه زمینه برص پیدا شود مبتلا به دمل (کورک) می شود هر گاه کسی به مرض سل می خواهد مبتلا شود سرفه عارض او می شود تا خلطهای سینه اش پاک شود... (996)

831- اسم امیرمؤمنان اختصاصی است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید آیا رواست که به امام قائم (عج) به عنوان سلام بر تو ای امیرمؤمنان سال کرد؟ امام صادق فرمود: نه روا نیست خداوند تنها علی علیه السلام را به این اسم نامید. قبل از علی علیه السلام کسی بر این نام نامیده نشده و بعد از او هم جز کافر کسی آن نام را بر خود نبندد. (997)

832- کلاه شفا بخش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلطان روم نامه ای خدمت حضرت علی عليه السلام نوشت و از آن حضرت راه درمانی برای سر دردهای عجیبی که به آن مبتلا بود را خواست چرا که تا آن موقع کوشش اطبا مختلف به جایی نرسیده بود.

حضرت امیر عليه السلام در جواب نامه او، کلاهی را به قاصد نامه داد و فرمود: بگو به سلطان روم هر وقت سردرد گرفت آن را بر سر خود بگذارد. سلطان هر بار که سردرد عارضش می شد کلاه را بر سر خود می گذاشت و درد آرام می گرفت روزی به فکر افتاد ببیند علی عليه السلام چه کرده است که این کلاه چنین اثر می کند.

دستور داد آن کلاه را شکافتند دید در میان آن کلاه نوشته شده است: بسم الله الرحمن الرحيم ⁽⁹⁹⁸⁾

833- معنی صلوات تجدید بیعت با ولایت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن بابویه از یزید بن حسن روایت کرده که گفت: حضرت موسی بن جعفر به من فرمود: کسی که صلوات بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرستد معنایش آن است که وفای به عهد و میثاقی که در عالم در پروردگار فرمود: الست بربکم و محمد نبیکم و علی امامکم بزبان آورده و قبولی آن را اعلام می نماید و تجدید عهد و میثاق بعمل می آورد ⁽⁹⁹⁹⁾.

834- مرده بودی زنده شدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شبی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حضرت خضر علیه السلام را در خواب خود دید آن حضرت از خضر در خواست نصیحتی کرد حضرت خضر کف دست خود را به آن حضرت نشان داد حضرت علی علیه السلام دید به خط سبزی در کف دست خضر نوشته شده:

قد كنت ميتا حضرت حيا و عن قليل عود ميتا
فابن لدار البقاء بيتا و ودع لدار الفناء بيتا
یعنی؛ مرده بودی زنده شدی و طولی نخواهد کشید که باز مرده خواهی شد؛
برای خانه بقاء خود، خانه ای بناکن و برای خانه فنا و نیستی خانه ای واگذار.
(1000)

835- قرین شیطان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیخ صدوق روایت کرده از ابن عباس از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آن حضرت فرمود: شک کننده در فضل علی بن ابیطالب علیه السلام در روز قیامت در حالی از قبر خود برانگیخته می شود که در گردن او حلقه‌های از آتش باشد و در آن حلقه سیصد شعبه وجود دارد که بر هر شعبه ای از آن شیطانی وجود دارد که در روی او آب دهن می افکند (1001)

لذا در روایات متعدد بر اعتقاد افضلیت علی علیه السلام تصریح شده است و در روایتی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: علی خیر البشر و من ابا فقد كفر

836- زور بازوی علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زور بازوی علی علیه السلام که در داستانهای متعدد بیان شده برگرفته از بنیه معنوی آن حضرت است که ما در اینجا به چند داستان اشاره می کنیم ابن شهر

آشوب مولف کتاب مناقب آل ابی طالب می نویسد: دست هر کسی را که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به قدرت می گرفت نفس او بند می آمد و اگر بیش از حد فشار وارد می نمود او را می کشت و قضیه آن حضرت با خالد بن ولید در باب قطب رحی که حضرت میله سنگ آسیا را طوق گردن خالد کرد و بر گردن او آویخت و هیچ کس نتوانست او را خلاص کند جز خود آن حضرت بر صخره جبل ثور در مکه و اثرات نیزه آن حضرت در کوهی از جبال بادیه و در سنگی در قلعه خیبر معروف می باشد و دیگر نرم شدن آهن زره، به دست آن حضرت است که خالد می گوید: دیدم آن حضرت حلقه های زره خود را با دست خود اصلاح می کند و به من فرمود: ای خالد، خداوند به سبب ما و به برکت وجود ما آهن را در دست داود نبی علیه السلام نرم ساخت (1002).

837- خدایش نگه داشت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سید حمیری شاعر بزرگ اهل بیت روزی سوار بر اسب در کنار کوفه ایستاد و خطاب به مردم گفت: هر کسی که یک فضیلتی از علی علیه السلام نقل کند که من درباره آن فضیلت شعری نگفته باشم این اسب را به آنچه با من است به او پاداش می دهم.

سپس هر یک از حاضرین شروع کردند به نقل فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام و سید حمیری نیز اشعار خود را که متضمن آن فضیلت بود انشاء می کرد. تا اینکه به ناگه مردی از ابوالوعل مرادی نقل کرد و گفت: من در خدمت علی علیه السلام بودم که او مشغول تطهیر و وضو شد برای نماز، لذا کفش خود را از پای بیرون آورد ناگاه ماری داخل کفش آن حضرت شد پس زمانی که حضرت می خواست کفش خود را بپوشد کلاغی به سرعت از هوا فرود آمد و کفش آن

حضرت را ربود و بالا برد؛ آنگاه آن را از بالا انداخت تا آن مار از کفش خارج شد.

سید حمیری تا این فضیلت را شنید آنچه را که وعده کرده بود به وی عطا کرد، آنگاه درباره آن فضیلت شعری را به نظم آورد و گفت:

الا يا قوم للعجب العجاب لخف ابى الحسين و للحجاب
عدو من عداة الجن عبد بعيد فى المرارة من صواب
كريبه اللون اسود ذوبصيص حديد الناب ازرق ذولعاب (1003)

838- معنی حسنه و سيئه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی ابو عبدالله جدلی به حضور امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید؛ بحث آن جمع پیرامون آیه شریفه من جاء بالحسنة فله خیر منها و هم من فزع یومئذ آمنون (1004)

839- منشاء گریه هر مؤمن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام صادق علیه السلام می فرماید: روزی علی بن ابیطالب علیه السلام به امام حسین علیه السلام نگاه کرد و فرمود: فقال: یا عبرة کل مؤمن ای مایه اشک هر مؤمن؛ حضرت سیدالشهداء به پدر عرض کرد: فقال: انا یا ابتاه؟ مرا می فرمائی ای پدر! حضرت امیر علیه السلام فرمود: آری ای فرزندم فقال نعم، یا بنی لذا در روایاتی دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دختر گرامی خود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می فرماید: ای فاطمه! هر دیده ای روز قیامت گریان است جز دیده ای که بر مصیبت حسین علیه السلام گریه کند که آن دیده خندان و مسرور است و به نعمتهای بهشتی او را بشارت باد. (1005)

840- عامل استجابیت دعا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت امام زین العابدین علیه السلام در حال نیایش خداوند متعال را سوگند به حضرت علی علیه السلام و افعال و اوصاف او می داد باین شکل که 55 بار اسم حضرت امیر علیه السلام را در فرازهای دعای خود جای می دهند.

الهی بصدق علی و صداقته، و رفیق علی و رفاقته، و سلم علی و سلامته، و علم علی و امامته، و قوه علی و خلافته و حلم علی و صلابته و کرم علی و کرامته، و عز علی و شجاعته و صبر علی و طاعته و حکم علی و عدالته و زهد علی و عبادته و عصمة علی و طهارته و قرب علی و سیادت و هدی علی و هدایت و حب علی و ولایت...

و ذات علی و صفاته، ان تجعلنی فی الدین و الدنیا و لا خرد عزیزا مهیبا فی اعین الخلائق و ان تقضی حوائجی و حوائج جمیع المؤمنین و المؤمنات و اعصمنی و کل هلكة و نجنی من کل بلیة و آفة و عاهة و اهانة و کربة و ضیق و ذلة و علة و قلة (الی آخر) (1006).

841- نحوه تربیت فرزندان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی یکی از اصحاب علی علیه السلام که دارای پسری بود نزد آن حضرت آمد و از فرزندش نزد آن حضرت شکایت نمود تا با این کار، راهنمایی جهت تربیت پسرش از حضرت بگیرد.

حضرت به او فرمود: لا تضربه و اهجره و لا تطل؛ او را نزن و تنبیه بدنی نکن؛ (بلکه برای تأدیب او شایسته است) با او قهر کنی؛ اما مواظب باش این قهر به درازا نکشد (1007)

842- راه مبارزه با شیطان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی علی علیه السلام به کمیل بن زیاد چنین سفارش و وصیت کرد؛ فرمود: ای کمیل! شیطان باکید و مکر لطیفش بسوی تو می آید و تو را به طاعتی امر می کند که می داند با آن الفت و انس داری و آن را فرو نمی گذاری پس تو گمان می بری که او فرشته ای بخشنده است، در حالیکه بدون تردید او شیطان رانده شده است.

سپس وقتی به او انس گرفتی و اطمینان یافتی، تو را به اتخاذ تصمیماتی هلاک کننده که نجات در آن نیست وا می دارد.

ای کمیل! وقتی که شیطان در سینه ات وسوسه کرد بگو: اعوذ بالله القوی من الشیطان الغوی و اعوذ بمحمد الرضی من شرما قدر و قضی و اعوذ بالله الناس من شر الجنة و الناس اجمعین و صلی الله علی محمد و آله و سلم و این پناه جستن به حق تو را از زحمت و اذیت ابلیس و شیاطین همراه او، اگر چه تماما مثل او ابلیس باشند، کفایت کرد. ⁽¹⁰⁰⁸⁾

843- شیعه واقعی علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جابر بن یزید جعفی می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره معنی و تفسیر آیه شریفه و ان من شیعتہ لابراہیم ⁽¹⁰⁰⁹⁾ سوال کردم آن حضرت فرمود چون خداوند ابراهیم علیه السلام را خلق کرد پرده از برابر چشمان او برداشت و ابراهیم پیرامون عرش را نظر کرد و نورهای را دید عرض کرد: پروردگارا! این چه نوری است؟ خطاب رسید: این نور حبیب من، محمد صلی الله علیه و آله و سلم است آنگاه ابراهیم علیه السلام سؤال کرد خدایا نور دیگری در کنار آن نور بود؟ خداوند فرمود: این نور علی

علیه السلام یاری کننده دین من است و این سه نور دیگر نور فاطمه علیها السلام و فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام و آن نه نور دیگر انوار فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام از صلب حسین علیهما السلام هستند. و اسامی تمام چهارده نور پاک را خداوند یک به یک برای حضرت ابراهیم علیهما السلام بیان فرمود.

حضرت ابراهیم علیهما السلام عرض کرد: نورهای بی شماری در اطراف این انوار مشاهده می کنم که تعداد آنها معلوم نیست، خطاب رسید، ای ابراهیم! این نورها، انوار شیعیان علی علیهما السلام است؛ ابراهیم سؤال کرد خداوندا! شیعیان علی علیهما السلام چگونه شناخته می شوند؟

خداوند فرمود: شیعیان علی علیهما السلام در شبانه روز پنجاه و یک رکعت نماز واجب و مستحب می خوانند بسم الله الرحمن الرحيم را بلند می گویند و انگشتر خود را در دست راست می کنند و در نمازهای خود پیش از رکوع قنوت می خوانند.

آنگاه حضرت ابراهیم علیهما السلام از خداوند تقاضا کرد که او را نیز از شیعیان علی علیهما السلام قرار دهد که خداوند در این آیه می فرماید و ان من شیعتہ لابرہیم (1010)

844- پناه بر خدا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اسحاق بن فضل می گوید: یکی از دعاهاى امیرالمؤمنین علی علیهما السلام این است: خداوندا! پناه می برم به تو از اینکه دوستت را دشمن بدارم، یا با دشمنت دوستی کنم، یا کسی را که از تو خشم به دل دارد خشنود سازم، خداوندا! بر هر کس که تو درود فرستی درود ما نیز بر او باد، و بر هر کس لعنت کنی لعنت ما نیز بر او باد. خداوندا! هر کس که مرگ او موجب شادی ما و شادی تمام مسلمانان است ما را از شر او آسوده ساز، و بجای او کسی را به ما ارزانی دار

که برای ما بهتر از او باشد، تا آنجا که نشانه اجابت را طوری بر ما نمایان سازی که ما در دین و دنیای خود بدان آشنا باشیم ای مهربان تر از هر مهربانی (1011)

845- حضرت خضر علیه السلام با علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد بن حنفیه می گوید: روزی در حالی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به دور خانه کعبه طواف می کرد به مردی برخورد که چنگ به پرده کعبه زده بود و می گفت: ای آنکه هیچ صوتی تو را از صوت دیگر باز ندارد، و ای آنکه حاجتمندان تو، تو را به اشتباه نیندازند، و ای آنکه اصرار نیازمندان در سؤال از تو ملولت نسازد، خدایا عفو و شیرینی رحمت خود را به من بچشان (یا من لا یشغله سمع عن سمع، یا من لا یغلطه السائلون، یا من لا یرمه الحاح الملحین، اذقنی برد عفوک، و حلاوة رحمتک) علی علیه السلام به او فرمود: این دعای توست؟ او عرض کرد: مگر شنیدی؟ حضرت فرمود: آری، سپس فرمود: در پایان هر نمازی این دعا را بخوان، بخدا سوگند هیچ مؤمنی این دعا را در پایان نمازش نخواند جز اینکه خداوند گناهان او را ببامرزد. هر چند به شمار ستارگان آسمان و قطرات باران و به تعداد ریگ و ریگزارها و ذره های خاک زمین باشد.

آنگاه امام علی علیه السلام به او فرمود: علم آن نزد من است، و خداوند وسعت دهنده و کریم است. آن مرد که حضرت خضر علیه السلام بود به علی علیه السلام گفت: به خدا سوگند راست گفتمی ای امیرمؤمنان و بر فراز مرتبه هر صاحب دانشی دانای دیگری هست (1012)

846- امیر نفس؛ کریم دهر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبدالله بن میمون مکی از امام صادق علیه السلام و از پدرش امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: روزی حلوائی را بر امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند حضرت از خوردن آن امتناع کرد و آن را میل نفرمود، خدمت حضرت عرض شد: ایا آن را حرام می دانید؟

حضرت فرمود: نه، اما می ترسم دلم خواستار آن شود و به دنبالش بروم. آنگاه حضرت این آیه ⁽¹⁰¹³⁾ شریفه را تلاوت نمود: شما بهره های پاکیزه خود را در زندگانی دنیای خود بردید و از تمامی آنها بهره ور گشتید ⁽¹⁰¹⁴⁾

847- چرا دعای ما مستجاب نمی شود؟!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روز جمعه ای خطبه بلیغی ایراد فرمود و در پایان آن خطبه فرمود:

ایها الناس سبع مصائب نعوذ بالله؛ عالم زل و عابد مل، و مؤمن خل، و موتمن غل و غنی اقل و عزیز ذل و تحقر اعتل؛ ای مردم! هفت مصیبت است که ما از آنها به خدا پناه می بریم: عالمی که بلغزد، عابدی که (از عبادت) ملول و خسته گردد، مؤمنی که فقیر شود، امینی که خیانت کند، توانگری که به فقر در افتد، عزیزی که خوار گردد، بینوایی که بیمار شود.

در این وقت مردی برخاست و پس از تمجید آن حضرت گفت: سئوالی درباره گفتار خدای تعالی دارم که می فرماید: ادعونی استجب لکم؛ مرا بخوانید تا دعایتان را اجابت کنم ⁽¹⁰¹⁵⁾. پس چگونه است که ما دعا می کنیم ولی اجابت نمی شود؟

امام علی علیه السلام فرمود: دلهای شما در هشت مورد خیانت (بی وفایی) کرد:

- 1- اینکه خدا را شناختید ولی حقش را آن گونه که بر شما واجب بود ادا نکردید و از این رو آن معرفت به کار شما نیامد.
- 2- به پیامبر خدا ﷺ ایمان آوردید؛ آنگاه با سنت و روش او مخالفت کردید و شریعت او را از بین بردید. پس ثمره ایمان شما چه شد؟.
- 3- کتاب خدا را که بر شما فرود آمده خواندید ولی به آن عمل نکردید. گفتید: به گوش و دل می پذیریم، ولی با آن به مخالفت برخاستید.
- 4- گفتید: ما راغب بهشتیم ولی در تمام حالات کارهایی انجام می دهید که شما را از بهشت دور می سازد. پس رغبت و شوق شما نسبت به بهشت کجاست؟
- 5- گفتید: ما از آتش دوزخ می ترسیم، ولی در همه حالات به واسطه گناهان و معاصی خود به سوی دوزخ می روید. پس ترس شما کجا رفت؟
- 6- نعمت خدای خود را خوردید، ولی سپاسگزاری نکردید.
- 7- خداوند شما را به دشمنی با شیطان دستور داد و فرمود: ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا؛ شیطان دشمن شما است شما نیز او را دشمن گیرید (1016)
- ولی به زبان با او دشمنی کردید و در عمل به دوستی با او برخاستید.
- 8- عیبهای مردم را برابر دیدگانتان قرار دادید و عیبهای خود را پس پشت انداختید (و آن را نادیده گرفتید) و در نتیجه کسی را ملامت می کنید که خود به ملامت سزاوارتر از او بیید.
- پس با این وضع چه ادعایی از شما مستجاب گردد در صورتی که شما درهای دعا و راههای آن را بسته اید؟ پس از خدا بترسید و کارهایتان را اصلاح کنید و امر به معروف و نهی از منکر کنید تا خدا دعایتان را مستجاب کند. (1017)

848- جواز عبور از صراط

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در امالی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده که فرمود: روز قیامت که پل صراط را روی جهنم نصب می کنند، هیچ کسی از صراط عبور نمی کند مگر اینکه جواز ولایت امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام را با خود داشته باشد و از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: روز قیامت پروردگار امر می کند به دو فرشته که بر صراط بایستند و نگذارند کسی از آن عبور داشته باشند، و هر کسی که جواز نداشته باشد او را به صورت در آتش افکنید، ابی سعید می گوید: به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کردم: فدایت شوم معنای برات امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام چیست؟ حضرت فرمود: نامه ای است که در آن نوشته شده است:

لا اله الا الله محمد رسول الله و اميرالمؤمنين علي بن ابيطالب وصي رسول الله
و حجة الله على خلقه و اقبل بعضهم على بعض يتسائلون ⁽¹⁰¹⁸⁾

849- دوست با شیعه فرق دارد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی جمعی به حضور امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام رسیدند و عرض کردند: یا بن رسول الله ما از شیعیان پدرت امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام هستیم؛ حضرت به آنها فرمود: شما از دوستان پدرم هستید نه از شیعیان او. زیرا شیعیان پدرم کسانی هستند که خداوند درباره آنها می فرماید: والذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون

شیعیان پدرم کسانی هستند که به خدا ایمان آورده و به صفات پدرم متصف هستند و تمام آنچه را که بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده تصدیق می کنند و از

هر گوه معصیت دور می باشند و معتقدند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه بلافصل بوده و کسی با او برابر نیست و بر تمام مردم ترجیح دارد همانطوری که آسمان بر زمین برتری دارد و هرگز از کشتن و کشته شدن در راه خدا نمی ترسند و برای آنها فرقی نمی کند که مرگ به استقبال آنها برود یا اینکه آنها به استقبال مرگ بروند. شیعیان علی علیه السلام همواره برادران دینی خود را مقدم بر خود می دارند. اگر چه خود در سختی باشند و هرگز گرد منهیات نمی گردند و ترک واجبات نکرده اند و علی علیه السلام را مقتدای خود می دانند و این صفات شیعیان علی علیه السلام را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده اند. (1019)

850- دعا به هنگام وضو گرفتن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی حضرت علی علیه السلام با محمد بن حنفیه نشسته بود حضرت به فرزندش فرمود تا برای ظرف آبی آماده کند تا برای نماز وضو بسازد محمد آب آورد و علی علیه السلام شروع به ساختن وضو کردند.

علی علیه السلام در موقع وضو گرفتن و انجام دادن وظیفه دینی، هر عضوی را که می شست به پیشگاه خدا دعایی می کند و سعادت آن عضو را در عرصه قیامت از خداوند متعال درخواست می نماید.

... ثم غسل و وجهه فقال؛ وقتی صورت را می شست، عرض کرد اللهم بیض وجهی یوم تسود فيه الوجود و لا تسود وجهی یوم تبیض فيه الوجود بارالها رویم را سفید گردان در روزی که صورتهایی در آن سیاه می شود و رویم را سیاه مگردان در روزی که صورتهایی در آن سفید می گردد؛ سپس دست راست خود را می شست و عرض می کرد: اللهم اعطنی کتابی بيمينی و الخلد فی

الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا؛ بارالها نامه اعمالم را به دست راستم بده
و... (1020)

در پایان امام فرمود: ای محمد هر کس وضو بسازد همانند وضویی که من
ساختم و بگوید آنچه راه من گفتم خداوند تبارک و تعالی از هر قطره آب
وضویش ملکی برای او می آفریند که مشغول تقدیس و تسییح و تکبیر برای
خداوند هستند و خداوند ثواب این اذکار را تا روز قیامت برای او ثبت و ضبط
خواهد کرد.

851- یعسوب الایمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت باقرالعلوم با پدر بزرگوارش امام سجاد علیه السلام در نجف اشرف کنار
قبر امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند، حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: پدرم کنار قبر
ایستاد و گریست و ضمن سلام های متعدد این سلام را به حضور جد
بزرگوارش تقدیم داشت.

السلام علی یعسوب الایمان، و میزان الاعمال، و سیف ذی الجال
امام سجاد علیه السلام در این عبارت علی علیه السلام را به سه صفت توصیف نموده
است: اول، یعسوب الایمان دوم: میزان اعمال. سوم: شمشیر خداوند ذوالجلال.
(1021)

852- مرا موعظه کنید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در یک نیم روز گرم شخصی دامن علی بن ابیطالب علیه السلام را گرفت و عرض
کرد یا علی علیه السلام مرا موعظه کنید. حضرت فرمود: تو با ما مجالس فراوانی را

گذرانده ای و سخنرانی های زیادی از ما شنیدی الان در این ظهر گرم چه حاجت که موعظه ای از من بشنوی.

عرض کرد: دامن شما را رها نمی کنم، مگر اینکه سخنی بفرمایید.
حضرت این جمله را فرمودند: انت مع من احببت تو با محبوبت محشور می شوی آنگاه او دامن حضرت را رها کرد... (1022)

853- خود را سبک نکن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در نامه ای به پسرش امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ مرقوم فرمود:
پسرم داستانهایی که خنده دار است و گفتنش عده ای را می خندانند نقل نکن، و ایاک ان تذكر من الكلام قدرا او تكون مضحكا...
پسرم؛ خود را سبک نکن، انسان مقامی بس عظیم دارد؛ (نه تنها کاری نکن که کسی بخندد، بلکه در یک جمعی که نشسته ای سنگین باش تا تو را وسیله خنده دیگران قرار ندهند) (1023)

854- قسیم الجنة و النار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شخصی خدمت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد و عرض کرد: چرا رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ابالقاسم می گویند؟ حضرت فرمود: برای اینکه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یک فرزندی داشتند بنام قاسم و چون پدر قاسم بود از این جهت به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابالقاسم می گفتند، عرض کرد: این معنا را من می دانم کمی روشن تر بیان کنید که چرا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ابالقاسم می گویند؟ حضرت فرمود: چون علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ قسیم الجنة و النار است، قاسم است، یعنی قسمت کننده بهشت و جهنم است. در قیامت امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به اذن خدا جهنمی ها را به جهنم

و بهشتی ها را به بهشت فرا می خواند. پس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ قاسم است، و چون خداوند متعال علی بن ابیطالب را در همان دوران کودکی به دامان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منقل کرد و از همان طفولیت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معلم علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ بود و شاگرد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود و از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علوم فراوانی را آموخت و هر شاگردی فرزند استاد است و استاد حق پدری بر او دارد پس علی بن ابیطالب، که قاسم جنه و نار است و چون شاگرد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است به منزله فرزند او است و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به منزله پدر او است پس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ابالقاسم نامند این معنا و تفسیر برای ابالقاسم جزء اسرار این کنیه است. (1024)

855- جواب کامل تر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از ابن عباس پرسیدند: بهترین روزها، و بهتری ماه ها، و بهترین عمل ها کدام است؟ گفت: بهترین روزها جمعه است، بهترین ماه ها، ماه رمضان است، و بهترین اعمال نمازهای پنجگانه در اول وقت است. این سخن را برای امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کردند، فرمود: اگر از تمام علمای مشرق تا مغرب عالم این سؤال را پرسند، غیر از این جواب ندهند. اما من می گویم: بهترین عملها آن است که قبول درگاه خداوند شود و بهترین ماه ها ماهی است که در آن از گناه توبه کنی، و بهترین روزها روزی است که با ایمان به سوی خدا روی. (1025)

856- امام کامل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به شافعی (رئیس یکی از چهار مذهب اهل سنت) گفتند: درباره علی عَلَيْهِ السَّلَامُ چه می گویی؟ (1026)

جواب داد: چه گویم در حق کسی که سه صفت در وجودش با سه صفت دیگر جمع شده بود که در هیچ آدمی زاد جمع نشود.
فقر و سخاوت؛ شجاعت و عقل، علم و عمل. (1027)

857- نشانه های قوم جاهل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام در جمعی فرمود: قوام دین به چهار کس است: عالم زبان داری که به علم خود عمل کند، ثروتمندی که مازاد ثروت خود را به هم خویشان خود پخش کند، فقیری که آخرت را به دنیا بفروشد، و جاهلی که از تحصیل علم تکبر نورزد، پس هر گاه عالم، علم خود را نشر ندهد و توانگر بخل بورزد و فقیر آخرت را به دنیا بفروشد، و جاهل از آموختن علم تکبر کند، دنیا به عقب بر می گردد (و جاهلیت را از سر گیرد)
در آن روز به تعداد مسجدهای زیاد و اجتماعات مردمی که دلهایشان از هم جداست فریب نخورید.

عرض کردند: یا علی علیه السلام در آن زمان چگونه باید زندگی کرد؟
حضرت فرمود: در ظاهر با مردم آمیزش کنید، و در باطن مخالفت نمایید که قرین انسان عمل اوست، و هر کس را که دوست داشته باشد با او محشور می شود، و در عین حال منتظر فرج هم باشید. (1028)

858- جملات پایانی تورات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام فرمود: در خاتمه ی تورات پنج جمله است که من دوست دارم هر بامداد آن را مطالعه کنم:

عالم بی عمل با شیطان برابر است، سلطان بی عدالت با فرعون یکسان است، فقیر طمعکاری که در برابر توانگران خضوع کند با سگ همانند است، ثروتی که از آن سودی نبرند با آجر مساوی است، وزنی که بدون ضرورت و احتیاج از خانه بیرون رود با کنیز هم ردیف است. (1029)

859- نه کلمه کامل

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شعبی می گوید: علی علیه السلام نه کلمه را بالبداهه فرمود، که این کلمات در بلاغت آنچنان است، که همه ی مردمان از رسیدن به یک کلمه آنها عاجز و ناتوانند:

این سخنان سه تا در مناجات خداوندی است، سه تای آن در حکمت، و سه تای دیگر در آداب است.

اما مناجات: عرض می نماید؛ خداوند! این سربلندی مرا بس که بنده ی درگاه تو باشم، و این افتخار مرا بس که چون تو خدایی دارم. خداوند! تو آنچنانی، که من دوستت دارم، مرا هم چنان کن که تو دوستم داری.

اما در حکمت: ارزش هر کس به مقدار معرفت و دانش او است، هر که قدر خود را شناخت هلاک نشد و آدمی زیر زبان خود نهفته است.

اما در آداب: هر که را با احسان بنوازی امیر وی خواهی بود، به هر کس دست حاجت دراز کردی اسیرش خواهی شد، و از هر که بی نیازی گزیدی با وی برابر و هم تراز خواهی بود. (1030)

860- افتخارات علی علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ده افتخار از پیغمبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نصیب من شده است که هرکدام را از آنچه خورشید بر آن می تابد بیشتر دوست دارم. پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به من فرمود: ای علی! تو در دنیا و آخرت برادر منی، و در محشر از همه به من نزدیک تری، و تو وزیر وصی من هستی، و تو در مال و عیال، جانشین من هستی، و در دنیا و آخرت پرچم من به دست تو است دوست تو دوست من است و دشمنت دشمن من و دشمن خدا است. ⁽¹⁰³¹⁾

861- فضیلت های امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: روزی از پیغمبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می فرمود: در وجود علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فضایی است که اگر یکی از آنها در سایر مردم باشد کفایتشان کند، آنگاه پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره ی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: هر که من فرمانروای اویم علی فرمانروای او است؛ علی نسبت به من مثل ها هارون است نسبت به موسی؛ علی از من است و من از علی؛ به جای خود من است؛ اطاعتش اطاعت من و نافرمانیش نافرمانی من است؛ جنگ با علی جنگ با خداست و صلح با او صلح با خدا؛ دوست علی دوست خداست و دشمن او دشمن خداست... هر که از علی جدا شود از من جدا شده و هر که از من جدا شود از خدا جدا شده است؛ دوست علی ایمان است و دشمنی او کفر؛ حزب علی حزب خداست و حزب دشمنانش حزب شیطان... ⁽¹⁰³²⁾

862- عذاب بر آنها وارد می شود زمانی که...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی بن ابی طالب علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمود: هر گاه امت من به پانزده گناه آلوده شوند عذاب بر آنها نازل شود. پرسیدند: چه گناهای فرمود:

به پدر و مادر جفا کنند و رفیق خوش رفتاری نمایند؛ در مساجد سر و صدا کنند؛ لباس ابریشم بپوشند، کنیزان خواننده تهیه کنند؛ ساز بزنند. ⁽¹⁰³³⁾...

863- وسایل زیادی رزق

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی علی به یاران خود فرمود: آیا می خواهید اسباب زیادی رزق را بیان کنم؟ اصحاب عرض کردند: آری یا امیرالمؤمنین! آنگاه امام فرمود: جمع بین دو نماز (مغرب و عشاء، ظهر و عصر) روزی را زیاد می کند؛ همچنین تعقیب خواندن بعد از نماز صبح و عصر، صله رحم، جارو کردن جلوی خانه، طلب آموزش، امانت داری، حقگویی، جواب دادن اذان گو (هر چه را که مؤذن می گوید: بگویند و ممکن است مراد نماز اول وقت باشد)

حرص نزدن، شکر صاحب نعمت، سکوت در بیت الخلاء پرهیز از قسم دروغ، دست شستن قبل از غذا، خوردن ریزه های غذا که از سفره می ریزد (خورده نانهها) ⁽¹⁰³⁴⁾...

864- فضیلت هایی که اختصاص به علی علیه السلام دارد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مکحول روایت کرده است که امیرالمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام فرمودند: بزرگان از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جملگی می دانند که در میانشان مردی نیست که فضیلتی داشته باشد، جز آنکه من در آن با او شریکم و بر او برتری دارم، و برای من هفتاد نیک نامی است که هیچ یک از آنان در آن شریک من نیستند.

عرض کردم: ای امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ مرا از آنها آگاه فرمایید.

فرمود: اولین فضیلت من است که به یک چشم به هم زدن به خدا شرک نورزیده و پرستش لات و عزی را نکرده ام.

دوم: آنکه من هرگز شراب نیاشامیدم.

سوم: آنکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مرا در کودکی از پدرم گرفت و من همسفره و هم کاسه و هم دم و هم زبان او بودم.

چهارم: آنکه من آخرین نفر از مردم هستم که از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جدا شدم و من او را در آرامگاهش نهادم.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به من هزار باب از علم آموخت که از هر باب، هزار باب گشوده می شود و آن را به هیچ کس جز من نیاموخت برادرم جعفر در بهشت با فرشتگان پرواز می کند و به دو بال تزیین شده که از در و یاقوت و زبر جداست.

عمویم حمزه سرور شهیدان در بهشت است.

آنکه من هرگز از جنگ با دشمن نگریختم و هیچ کس به مبارزه من نیامد جز آنکه زمین را از خونس آبیاری کردم و آنکه، من با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در همه صحنه ها و جنگها همراه بودم و پرچم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در دست من بود من عمروبن عبدود را که با هزار نفر برابری می کرد کشتم...

شصت و ششم: آنکه خدای متعال دوبار آفتاب را برای من برگرداند و جز من برای هیچ کس از امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آن را برنگردانده است.

شصت و هفتم: آنکه رسول خدا ﷺ فرمان داد، که در حیات و مرگ او، مرا به عنوان امیرالمؤمنین خوانده شوم و این عنوان را به هیچ کس جز من اطلاق نفرمود... (1035)

865- کلامی سودبخش و کوتاه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود:

چهار چیز و چهار چیز را از من به خاطر خود بسیار و نگه دار:

عرض کرد: آنها چیست؟

حضرت فرمود: بالاترین ثروت، عقل است. بزرگترین فقر حماقت، شدیدترین

وحشت خود پسندی و بهترین حسب ها و نسب ها، خوش اخلاقی است.

امام حسن علیه السلام عرض کرد: پدر جان! چهارتای دیگر چیست؟

حضرت فرمود: از رفاقت با آدم احمق پرهیز کن که چون سود رساند، زیان

وارد کند، از دوستی دروغگو هم بر حذر باش که دور را نزدیک و نزدیک را

دور نماید، از رفاقت با بخیل نی دوری کن که در سخت ترین مواقع، حاجت تو

را رها کند، و از دوستی با بی دین اجتناب کن که ترا در اثر نفاق بفروشد (1036).

866- رستگاری و درستکاری در چند سؤال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حافظ ابونعیم در کتاب حلیه می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام پرسشهایی درباره

دوستی و رفاقت از فرزندش امام حسن علیه السلام کرد که حضرت بدینگونه جواب

داد:

علی علیه السلام فرمود: استقامت و راستی چیست؟ امام حسن علیه السلام بدی را با

خوبی از بین بردن.

شرف چیست؟ خوشرفتاری با قوم و قبیله، و تحمل خونبهایی که به گردن کسی افتاده

جوانمردی چیست؟ پاکدامنی و اصلاح مال
باریک بینی بیجا چیست؟ خرده گیری در چیزهای بی ارزش، و بخل از مالهای بی مقدار.

پستی و لئیمی چیست؟ خود را دریافتن همسر را فراموش کردن.
بخل چیست تصور این که آنچه دارد شرف است و آنچه انفاق کرده تلف
کرم چیست؟ بخشش در تنگدستی و در حال رفاه
برادری چیست؟ برابری در سختی و گشاده دستی.
حلم چیست؟ فرد بردن خشم و خویشتن داری.
فقر چیست؟ حرص و آزمندی در هر چیز.
نیرومندی چیست؟ دلاوری در جنگ و عزت مردم را به چنگ آوردن.
ذلت چیست؟ بی تابی در موقع بلا.
تکلف چیست؟ بیهوده گویی.
غفلت چیست؟ ترک مسجد و اطاعت مردم مفسد... (1037).

867- علامت شیطان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده علامت شیعه من دو چیز است که به آنها
آزمایش شود: مراقبت از وقت نماز و در میان نهادن مال با برادران ایمانی خود.
اگر این دو صفت در کسی نبود از او بگریز! باز هم از او بگریز! (1038)

868- همچون زنبور عسل باشید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی علی علیه السلام به جمعی از شیعیان خود فرمود: در میان مردم همانند زنبور عسل در میان سایر پرندگان باشید، که هیچ پرنده ای نیست جز اینکه زنبور عسل را ناتوان می شمرد و اگر بدانند که چه برکتی در اندرون او نهفته است هرگز چنین رفتاری درباره اش نمی کردند.

با زبان و پیکرتان با مردم آمیزش کنید (صرفاً رفتاری صوری و ظاهری) و با دل و عمل خود از آنان کناره گیرید، برای هر فردی همانی است که به دست آورده و روز قیامت با کسی محشور شود که دوستش می داشته است. ⁽¹⁰³⁹⁾

لذا در روایت است که علی علیه السلام فرمود: شیعیان من مانند زنبور عسل اند که جز پاک نمی خورند و بجز خوبی پس نمی دهند،

سایر حشرات آن حیوان (زنبور عسل) را ناچیز می شمارند اما از باطن او خبر ندارند ⁽¹⁰⁴⁰⁾ لذا به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علیه السلام را یعسوب مؤمنین نامید و یعسوب به معنای ملکه کندوی عسل است.

869- افضل مردم علی علیه السلام است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حجاج بن یوسف ثقفی از حره پرسید: حره تو دختر حلیمه هستی؟

حره پاسخ داد: فراست و زیرکی را از غیر مؤمن می یابم حجاج گفت: حره از قول تو نقل می کنند که علی علیه السلام را افضل و برتر از ابوبکر و عمر و عثمان می دانی آیا از خدا چنین مطلبی به تو رسیده است؟

حره گفت: آن کس که گفته است من علی علیه السلام را تنها بر اینها افضل می دانم دروغ گفته است.

حجاج: غیر از اینها علی علیه السلام از چه کسانی افضل است؟

حره: از آدم صلی الله و نوح نبی الله و لوط و ابراهیم خلیل الله و داود و سلیمان، موسی و عیسی علیهم السلام.

حجاج گفت: ای وای بر تو. او را بر اصحاب پیامبر اکرم ﷺ و بر 7 نفر از انبیاء و پیامبران اولوالعزم برتر می دانی، اگر دلیل و برهانی بر صدق گفتارت نیاوردی گردنت را می زنم.

حره گفت: من او را برتر از این انبیاء نمی دانم بلکه خداوند متعال در قرآن کریم او را بر آنان فضیلت و برتری داده است.

اما درباره آدم ابوالبشر علیاً خداوند در قرآن می فرماید: فعصی آدم ربه فغوی؛ یعنی: آدم پروردگارش را نافرمانی کرد پس بی بهره شد لیکن علی علیاً فرمود: و کان سعیه مشکورا؛ یعنی: سعی و کوشش او در دین و آخرت مورد قبول و تحسین پروردگار قرار گرفت و اما بر نوح علیاً و لوط علیاً افضل است زیرا خداوند می فرماید: خداوند برای کسانی که کافر شدند زنان نوح و لوط را مثال می آورد که آنها با آنکه همسران دو بنده شایسته و نیکوکار ما بودند چون خیانت کردند قرابت و همسری پیامبران بر آنان سودی نرسانید و به آنان گفته شد که با کفار وارد آتش شوید اما جایگاه علی علیه السلام را زیر درخت سدره المنتهی است و همسرش فاطمه زهرا علیها السلام دختر پیامبر اسلام ﷺ است که خدا به خشنودی او خشنود است و به غضب او غضبناک.

اما از حضرت ابراهیم علیاً برتر است: زیرا که قرآن می فرماید: (ابراهیم به خداوند عرض کرد، پروردگارا! به من نشان بده چگونه مرده را زنده می کنی) خدا فرمود: که آیا ایمان نداری؟ ابراهیم عرض کرد چرا ولی برای اطمینان قلبم می خواهم ببینم. امام علی علیاً فرمود: که اگر حجابها برداشته شود و حقایق مکشوف شود چیزی بر یقین من افزوده نخواهد شد و جز علی

ﷺ تاکنون کسی چنین مطلب را نگفته است. اما بر موسی ﷺ برتر است. زیرا بر طبق گفته قرآن (موسی با خوف و ترس از مملکت فرعون خارج شد در حالیکه پشت سرش می نگریست و مراقب بود تا دستگیر نشود) اما علی ﷺ برتر است امام علی ﷺ در بستر پیامبر ﷺ خوابید و ترس و خوفی به دل راه نداد تا اینکه خداوند این آیه شریفه را نازل کرد؛ از مردم کسی است که جان خود را برای خشنودی خدا نثار می کند از حضرت داوود ﷺ برتر است، بنا به گفته قرآن کریم، داوود ما تو را جانشین خود در زمین قرار دادیم، بین مردم به حق حکم و قضاوت کن و از هوای نفس پیروی منما که از راه خدا دور شدی امام علی ﷺ فرمود: که از آسمانها و کهکشانها و از بالا و پایین هر چه می خواهید از من بپرسید قبل از آنکه مرا در جمع خود نیابید و پیامبر ﷺ در روز فتح خیبر فرمود: که علی ﷺ بر همه شما افضل و داناتر و در امر قضاوت برتر است.

بر حضرت سلیمان نیز افضل است چون قرآن می فرماید: که سلیمان نبی عرض می کند خدایا چنان پادشاهی به من عطا فرما که به کسی بعد از من چنین سلطنتی داده نشود لیکن علی ﷺ فرمود: ای دنیا تو را سه طلاقه کردم که دیگر رجوعی برای من نباشد... و بر حضرت عیسی ﷺ نیز برتری دارد. خداوند می فرماید: که یا عیسی بن مریم. آیا تو به مردم گفته ای که مرا و مادرم را به خدایی نپذیرند، مگر خدای جهان را؟ عیسی ﷺ عرض کرد: که سبحان الله؛ مرا نشاید مطلبی را که شایسته و سزاوار من نیست بگویم، اگر چنین گفته باشم به تحقیق دانسته ای، زیرا تو از ضمیرم آگاهی و من از آنچه که در ضمیر تو است آگاه نیستم که تویی دانای بر اسرار، من نگفته ام چیزی را مگر آنچه را که تو امر فرمودی؟ عیسی ﷺ با این بیان، مردمی را که به الوهیت وی و

مادرش معتقد بودند را به قیامت محول کرد و از محاکمه و مجازات غالین چشم پوشید. لکن علی علیه السلام وقتی از ادعای نصیری (سبائیه) درباره خود مطلع شد محاکمه و مجازات آنان را به تأخیر نینداخت بلکه آنان را به آتش سوزانید. حجاج گفت: احسنت. بسیار خوب از عهده بر آمدی اگر این چنین جواب قانع کننده ای نمی دادی دستورم را اجرا می کردم.

870- زاذان فارسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زاذان که کنیه او ابو عمره است از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و از خواص ایشان است. چنانکه حضرت در گوش او اسم اعظم خواند و به برکت آن حافظ قرآن شد. قطب راوندی نقل می کند، که از زاذان پرسیدند قرائت قرآن را از که آموختی؟ که بدین خوبی می خوانی. ابو عمره تبسمی کرد و گفت: استاد من حضرت علی علیه السلام است، چون من صدای دلنشینی داشتم روزی شعر می خواندم حضرت فرمودند: که چرا قرائت قرآن نمی کنی. گفتم: که قرآن نخوانده ام آنگاه حضرت فرمود: نزدیک بیا آن گاه در گوش من چیزی خواند که هیچ نفهمیدم و بعد آب دهان مبارک خود را به دهانم ریخت. نقل می کند که حضرت باقر علیه السلام پس از شنیدن این موضوع تصدیق گفته زاذان فرمود: که حضرت علی علیه السلام در گوش ابو عمره اسم اعظم خوانده بود.

871- علی علیه السلام در منظر دیگران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوست و دشمن درباره شجاعت عبادت و زهد و علم و... علی علیه السلام زبان به ستایش گشوده اند که در اینجا به چند نمونه آن اشاره می شود.

عثمان بن عفان می گوید: از عمرو او از ابوبکر و او از پیامبر ﷺ شنید که فرمود: همانا که خدا از نور صورت علی ابن ابیطالب علیه السلام فرشتگانی آفرید که خداوند را تسبیح و تقدیس گویند و ثواب آن را برای دوستان علی علیه السلام و دوستان فرزندانش ثبت و ضبط کنند ⁽¹⁰⁴¹⁾ و معاویه بن ابی سفیان وقتی خبر شهادت علی علیه السلام را شنید گفت: ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابی طالب؛ یعنی: فقه و علم از میان رفت و عمر بن خطاب می گوید: به خدا سوگند اگر شمشیر علی علیه السلام نبود هرگز اسلام پایرجا نمی شد و او بعد از چنین موقعیتی بالاترین و برترین قاضی و پیشگام در اسلام و صاحب شرف است.

و ابوبکر می گوید: ای مردم بر شما باد دوستی و پیروی از علی بن ابیطالب پس همانا از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: علی بعد از من بهترین کسی باشد که خورشید بر او تابیده و غروب کرده است.

ضرار بن ضمیره ضیایی می گوید: به خدا قسم علی علیه السلام نیرومند و بلند همت بود، از دنیا و زرق و برق آن در وحشت بود اما با شب و تاریکی های آن مانوس، گریه اش زیاد و اندیشه اش طولانی بود...

ابوبکر روزی بر روی منبر گفت: مرا رها کنید در حالیکه علی علیه السلام در بین شماست و عمر بن خطاب می گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: حب علی براءة من النار؛ دوستی علی مایه رهایی از آتش دوزخ است و در جایی دیگر می گوید: علی اعلم الناس بما انزل الله علی محمد؛ علی علیه السلام آگاه ترین مردم است به آنچه خدا بر محمد ﷺ نازل کرده است ⁽¹⁰⁴²⁾

872- علی علیه السلام در محراب عبادت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ضرار بن ضمیره ضیایی می گوید: به خدا قسم در یکی از شبها علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را در محراب عبادتش دیدم که محاسنش را در دست گرفته بود و مانند مار گزیده به خود می پیچید و مانند افراد مصیبت زده گریه می کرد و می گفت: ای دنیا از من دور شو، آیا متعرض من می شوی و به من دل بسته ای؟ هیهات من صید دام تو نیستم، برو دیگران را فریب ده که من ترا سه طلاقه کردم که حق رجوع برای من نیست. گول ترا نمی خورم که عمرت کوتاه و فایده ات اندک است.

873- نور واحد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیامبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: اگر آسمان و زمین در کفه ای (ترازو) و ایمان در کفه ای دیگر آن باشد کفه ایمان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از آسمان و زمین سنگین تر خواهد بود (1043)

پیامبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: من و علی از نوری واحد آفریده شدیم و 14 هزار سال پیش از خلقت آدم، سپس آدم آفریده شد آنگاه پروردگار نور ما را در صلب او قرار داد و این صلب به صلب می گشت تا اینکه در صلب عبدالمطلب از هم جدا شد نبوت در من مستقر شد و خلافت در علی عَلَيْهِ السَّلَامُ (1044)

874- بر دو قبله نماز خواند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی مردی از ابن عباس درباره علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسش کرد، ابن عباس در پاسخ او گفت: علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ بر دو قبله (منظور قبله اول مسلمین بیت المقدس و کعبه می باشد) نماز خواند و در هر دو بیعت (بیعت قبل از هجرت و بیعت رضوان) شرکت جست و هرگز بت نپرستید و قماری نباخت، او بر آئین پاک توحید به دنیا آمد به اندازه چشم بهم زدنی هم شرکت نیاورد.

آن مرد گفت: سوال من از اینها نبود، سوال من از این است که او شمشیر بر دوش نهاده و با حالت تبختر و تکبر به بصره وارد شد و چهل هزار نفر را در آنجا کشت (1045) آنگاه بسوی شام رفت، و در برخورد با سران و بزرگان عرب چنان آنان را درهم کوفت تا همه را کشت، سپس به سوی نهر روان رفت و با اینکه آنان مسلمان بودند همه آنها را تا آخرین نفر به قتل رساند.

ابن عباس گفت: علی نزد تو داناتر است یا من؟ او گفت: اگر علی را از تو داناتر می دانستم از تو پرسش نمی کردم!

ابن عباس به خشم آمد تا حدی که خشمش شدت و گفت: مادرت به عزایت بنشیند، علی عَلَيْهِ السَّلَام به من علم آموخته است، علم او از جانب رسول خداست و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از خداوند از بالای عرش خود آموزش داده است، بنابراین علم پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از جانب خدا و علم علی عَلَيْهِ السَّلَام از جانب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و علم من از جانب علی عَلَيْهِ السَّلَام است، و علم تمام یاران محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در برابر علی عَلَيْهِ السَّلَام همچون قطره ای است در برابر هفت دریا. (1046)

875- کلام ناب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی عَلَيْهِ السَّلَام می فرمود: مقدمات شک را فراهم نکنید که به شک افتید و شک نکنید که به کفر می گرایید و به خودتان رخصت ندهید که سست می شوید... و از نشانه های دانایی آن است که مغرور نشوید. خیر خواه ترین شما از برای خودش کسی است که از همه بیشتر مطیع خدا باشد.

امور دور را بر خود نزدیک، و امور مشکل را بر خود آسان گیرید، و بدانید که بنده هر قدر راه یابی و چاره جوئیش ضعیف و سست باشد از آنچه که خدا

برایش مقدر فرمود. کمتر نستاند و اگر زرنگی و راه یابی و چاره جوئیش قوی و افزون باشد بیش از آنچه خدا مقدرش فرموده بدست نیاورد. (1047)

876- خود را مشهور کن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مردی از یاران امیرالمؤمنین علی عليه السلام می گوید: روزی از آن حضرت شنیدم که می فرمود: ترک حشمت و بزرگی و خودنمایی نکن و خود را مشهور نساز و خود را پنهان کن تا یاد تو نکنند و شناخته نشوی، و راز خود را پنهان دار، و سکوت اختیار کن تا سالم بمانی. آنگاه با دست خود به سینه اش اشاره کرد و فرمود: نیکان را دوست دارد، و بعد با دست خود به عموم اشاره کرد و فرمود: و فاجران را دشمن می دارد. (1048)

877- راه سعادت، پایه های دین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابوعقیل می گوید: روزی خدمت امیرالمؤمنین علی عليه السلام بودیم حضرت فرمود: هر آینه این امت بر هفتاد و سه فرقه پراکنده خواهند شد، سوگند به آن کس که جانم به دست اوست، تمام فرقه ها گمراهند جز آن کس که از من پیروی کند و از شیعیان من باشد لذا در روایت است که روزی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی بن ابیطالب عليه السلام فرمود: ای علی من تو، و دو فرزندت حسن و حسین، و نه نفر از اولاد حسین پایه های دین و استوانه های اسلام هستیم، هر کس از ما پیروی کند نجات یابد و هر کس از فرمان ما سرپیچد راهش را به سوی آتش خواهد برد (1049)

878- 300 آیه در قرآن از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به طوری که از اخبار و احادیث به دست آمده 300 آیه از آیات شریفه قرآن مجید بر حسب ماء خذ و مدارک مستند درباره حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نازل شده است صرف نظر از علمای شیعه، بزرگان اهل سنت از قبیل شبلینجی، شیخ سلیمان حنفی، علامه گنجی، ترمذی، ابن عساکر و شیخ محمد بن علی الصبان؛ از ابن عباس نقل کرده اند که 300 آیه از قرآن کریم در شائن والی حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نازل شده است که ما نمونه ای از آن را می آوریم:

امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود درباره آیه انا انت منذر و لک قوم هاد؛ تو هشدار دهنده ای و هر قومی را رهبری است ⁽¹⁰⁵⁰⁾ از ابن عباس چنین نقل می کند: چون آیه مزبور نازل شد، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست مبارک خود را ابتدا به سینه شریف خود گذاشت و فرمود: منم نبی منذر، سپس بر دوش علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دست گذاشت و فرمود: انت الهادی.

879- در پیشگاه خدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به پیشگاه خداوند عرض کرد:

بار خدایا! این نماز من است، که در پیشگاه تو به جای آوردم. نه به خاطر نیازی است که تو به آن داری، و نه به خاطر میل و رغبتی است که تو در آن داری، بلکه برای بزرگداشت و پذیرش فرمان تو است که تو مرا به انجام آن فرمان داده ای.

ای خدای من! اگر در نماز من عیبی است و یا نقصی در رکوع و سجود آن

موجود است، پس مرا باز خواست مکن. ⁽¹⁰⁵¹⁾

880- مردکار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی علیه السلام در جوانی شتری داشت که با آن آب کشی می کرد، از بیرون شهر مشکها را پر از آب می نمود و با خود به شهر می آورد و در اختیار مردم قرار می داد. نقل است روزی حضرت بار شتری از هسته خرما به خارج از شهر می برد از او سؤال کردند یا علی علیه السلام چه بر بار شتر خود داری؟ فرمود: صد هزار درخت خرما، لذا از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام 500 درخت داشت که در کنار هر کدام از آنها دو رکعت نماز می خواند، حضرت در مدینه نخلستانهای قوم یهود را آبیاری می کرد و در اثر کشیدن آب از چاه دستهای مبارکش پینه زده بود. حضرت چاههای فراوان در راه مکه و کوفه و دیگر محلهای حفر کرد تا حجاج از آن استفاده نمایند. خدمات آن حضرت منحصر به حفر قنوات و ایجاد مزارع و کندن چاهها نبود بلکه در ساختن مساجد در کوفه، بصره و نیز مسجد فتح و مسجدی در مقابل قبر حضرت حمزه علیه السلام نیز تلاش می نمود و از جمله این آثار اینک، بنیانگذار فرهنگ غنی وقف در اسلام آن حضرت بوده اند که تمامی قنوات و چاهها را وقف می نمودند.

881- خداوندا شیعه علی علیه السلام !

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام باقر علیه السلام فرمود: چون روز قیامت شود خداوند تمام مردم از گذشتگان و آیندگان را عربان و یا برهنه در سرزمین واحدی گرد آورد پس همه آنها در محشر بازداشت می شوند تا جایی که عرق فراوانی بریزند و به نفس نفس افتند...

سپس آواز دهنده ای از سوی عرش ندا دهد: پیامبر امی کجاست؟... رسول خدا ﷺ برخاسته و جلو مردم می ایستد تا به حوضی که طول آن به فاصله میان ایله و صنعا است می رسد ⁽¹⁰⁵²⁾... چون رسول خدا ﷺ کسانی از دوستان ما اهل بیت را مشاهده می کند که باز داشته می گردند، می گرید و می گوید:

خداوندا! شیعه علی، خداوندا! شیعه علی.

خداوند فرشته ای را بسوی آن حضرت می فرستد و می گوید: ای محمد چرا می گریی؟ رسول خدا ﷺ می گوید: چگونه نگریم برای مردمی که از شیعیان برادرم علی بن ابیطالب هستند و می بینم به سوی دوزخیان برده شده و از درآمدن به کنار حوض من ممنوع می گردند؟!

پس خداوند می فرماید: ای محمد، من آنان را به تو بخشیدم، و به خاطر تو از گناهانشان در گذشتم، و آنان را به تو و به آن عده از فرزندان که دوست می داشتند ملحق نمودم و در دسته و گروه تو قرارشان دادم، و در حوض تو واردشان ساختم و شفاعت تو را درباره آنان پذیرفتم، و تو را بدین کرامت گرامی داشتم.

آنگاه امام باقر علیه السلام فرمود: پس در آن روز چه بسیارند مردان و زنان، گریانی که چون این صحنه را می بینند، فریاد می کنند: وا محمدا، ای محمد بفریاد رس پس در آن روز هیچ کس نیست که ما را دوست داشته و به ما مهر می ورزیده جز اینکه در حزب ما و با ماست و در حوض ما وارد می شود؛ به این جهت است که در روایتی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم علی علیه السلام را دوست بدارید زیرا که گوشت او، گوشت من و خون او خون من است.

خداوند لعنت کند دسته ای از امت مرا که پیمان مرا درباره او تباه ساختند و سفارش مرا درباره اش به فراموشی سپردند که آنان هیچ گونه بهره ای نزد خداوند ندارند. (1053)

882- نشانه های دوستی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حارث اعور می گوید: روزی خدمت علی بن ابیطالب علیه السلام رسیدم، حضرت فرمود: اعور! برای چه اینجا آمدی، عرض کردم: یا امیرالمؤمنین دوستی شما مرا به اینجا کشانده است. حضرت فرمود: تو را به خدا راست می گویی؟ عرض کردم: به خدا سوگند آری. حضرت سه بار مرا سوگند داد سپس فرمود: آگاه باش که بنده ای از بندگان خدا نیست که خداوند بر او خشم گرفته باشد جز اینکه بغض و دشمنی ما را در دل خود احساس می کند و ما را دشمن می دارد. بنابراین دوست ما هر روزی را که آغاز می کند در انتظار رحمت بسر می برد، و درهای رحمت نیز به روی او گشوده است، و دشمن ما روز را آغاز می کند در حالی که بنای کار خود را بر لب پرتگاهی قرار داده که او را به آتش دوزخ در اندازد. پس رحمت، اهل رحمت را گوارایشان باد و جایگاه اهل دوزخ نیز همان هلاکتشان باد. (1054)

883- ایمان و پایه های آن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی مردی رد حضور امیرالمؤمنین علی علیه السلام برخاست و راجع به ایمان از آن حضرت پرسش نمود، حضرت نیز به ایراد خطبه برخاست و فرمود: سپاس خدایی را که قانون اسلام را بنیان نهاد و راه ورود به آبشخورهای آن را برای

واردین آن آسان ساخت و پایه هایش را در برابر متجاوز به آن، استحکام بخشید...

پس ایمان بر چهار پایه استوار است: صبر، یقین، عدل و جهاد و صبر چهار شعبه دارد: شوق و هراس و زهد و انتظار.

هلا! هر که به بهشت مشتاق باشد دل به شهوات ندهد و هر که از آتش بهراسد از کارهای ناروا روی گرداند و هر کس در دنیا زهد پیشه کند مصیبتها بر او آسان نماید و هر کس مراقب و منتظر مرگ باشد به کارهای خیر بشتابد. و یقین چهار شعبه دارد: باریک بین، درک حقایق، اندرز گرفتن از عبرتها و روش پیشینیان. پس هر که در امور دقیق بینا شود حقیقت شناس گردد، و هر که به حقایق رسد عبرت شناس شود و هر که عبرت شناس باشد با سنت آشنا شود و هر که سنت را بشناسد گویا با پیشینیان بوده است.

و عدل چهار شعبه دارد: تیز فهمی و دانش بسیار و شکوفه حکم (داوری) و بوستان حلم و بردباری

پس هر که بفهمد جملات علوم را تفسیر کند، و هر که عالم شود راهها و قوانین حکم را بشناسد، و هر که راهها و قوانین حکم را بشناسد گمراه نگردد، و هر که بردباری کند در کارهایش زیاده روی نرزد و در میان مردم خوشنام و ستوده زندگی کند.

و جهاد چهار شعبه دارد: امر به معروف و نهی از منکر، پایداری در جبهه ها و کینه توزی با فاسقان.

پس هر که امر به معروف کند پشت مؤمن را محکم ساخته، و هر که نهی از منکر کند بینی کافر را به خاک مالیده، و هر که در جبهه ها پایداری کند به عهد و وظیفه خود عمل نموده و هر که با فاسقان کینه ورزد برای خود خشم گرفته و

هر که برای خدا خشم بگیرد حقیقتاً مؤمن است پس این است ایمان و پایه های آن.

سؤال کننده عرض کرد: ای امیرمؤمنان علیه السلام راست که هدایت و ارشاد نمودی، خداوند از جانب دین و به خاطر آن به شما جزای خیر دهد. ⁽¹⁰⁵⁵⁾
در روایتی دیگر علی علیه السلام به کمیل بن زیاد می فرماید: ای کمیل! برادر (واقعی) تو دین توست پس هر طور که می خواهی از دین خود احتیاط و محافظت به عمل آور.

884- پای برهنه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از خصوصیات حضرت علی علیه السلام این بود که آن حضرت در پنج وقت پای پیاده راه می رفت و کفشهایش را به دست می گرفت. 1- در روز عید فطر؛ 2- در روز عید اضحی؛ 3- در وقت رفتن به نماز جمعه؛ 4- در وقت رفتن به عیادت مریض؛ 5- در روز تشییع جنازه و می فرمود: این محلها مورد توجه خداست و یا مواضع خداست. دوست دارم در آنجا پا برهنه باشم.

885- درمان دردها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام امیرالمؤمنین علیه السلام به یکی از دانشمندان یهود گفت: هر کس طباع او معتدل باشد مزاج او صافی گردد، و هر کس مزاجش صافی باشد اثر نفس در وی قوی گردد، و هر کس اثر نفس در او قوی گردد به سوی آنچه که ارتقاییش دهد بالا رود، و هر که به سوی آنچه ارتقاییش دهد بالا رود به اخلاق نفسانی متخلق گردد، و هر کس به اخلاق نفسانی متخلق گردد موجودی انسانی شود نه حیوانی، و به باب ملکی در آید و چیزی او را از این حالت برنگرداند.

پس یهودی گفت: الله اکبر! ای پسر ابوطالب، همه فلسفه را گفته ای، چیزی از فلسفه را فرو گذار نکرده ای. (1056)

886- سؤال پدر و پاسخ پسران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی علی علیه السلام از امام حسن و امام حسین علیهما السلام سؤالاتی پرسید که هر یک از آن بزرگواران به پاسخ پدر خود بر آمدند. ابتداء علی علیه السلام از پسرش امام حسن علیه السلام پرسید ای پسرم خرد چیست؟ گفت: آنکه دل تو نگهدارنده چیزی باشد که در آن ودیعه نهاده ای. پرسید حزم (هوشیاری و دور اندیشی) چیست؟ پاسخ داد: آنکه منتظر فرصت باشی و در امور خیری که برایت ممکن است شتاب ورزی. حضرت پرسید بزرگواری چیست؟ گفت: عفو و تحمل لغزش دیگران، استوار نمودن زندگی بر شالوده خویهای ارزنده. پرسید: بخشندگی و بلند نظری در چیست؟ پاسخ داد: بر آوردن نیاز درخواست کننده و بخشش دسترنج خود. فرمود: خساست چیست؟ پاسخ داد: اینکه اندک را زیاد بدانی و آنچه را در راه خدا داده ای تلف شده پنداری. فرمود: رقه (پستی و بردگی) چیست؟ گفت: کوتاه بینی و درخواست نمودن چیز کم و دریغ داشتن از چیز اندک. پرسید: خود را به رنج و مصیبت انداختن چیست؟ پاسخ داد: تمسک به کسی که تو را ایمن نمی سازد و کنجکاوای در چیزی که برایت سودی ندارد. فرمود: جهل چیست؟ گفت: پریدن بر روی مرکب پیش از مهارت یافتن در آن و سرباز زدن از پاسخ گویی و چه خوب کمک کاری است خاموشی در جایگاههای بسیار اگر چه زبان گویایی داشته باشی.

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام رو به فرزندش امام حسین علیه السلام نمود و به او فرمود: پسرم آقایی چیست؟ گفت: نیکویی نمودن به قبیله و بر گردن گرفتن و پرداخت

دیه جرائم و جنایات آنان فرمود: غنا (بی نیازی) در چیست؟ پاسخ داد: اندک بودن آرزوهایت و خوشنودی به آنچه تو را کفایت می نماید. پرسید بینوایی در چیست؟ گفت: طمع داشتن به هر چیز و سخت ناامید شدن. پرسید لوم (نکوهش و سرزنش) چیست؟ پاسخ داد: که مرد خود را از خطر محفوظ دارد و عیال خود را تسلیم آن کند. پرسید خرق (درشتی، دریده بودن) چیست؟ گفت: در افتادن و دشمنی کردن با فرمانده خود و شخصی که می تواند به تو سود و زبانی برساند. آنگاه علی علیه السلام به حارث اعور توجه نمود و به وی فرمود: ای حارث این حکمت ها را به فرزندانان بیاموزید زیرا آنها بر خرد و حزم و راء می افزاید (1057)

887- موحدی راستگو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی زینب علیها السلام و حضرت عباس علیه السلام در کنار پدر نشسته بودند. علی علیه السلام به ابوالفضل العباس علیه السلام فرمود: بگو یک. عباس گفت: یک. پدر گفت: بگو دو قل اثنان، و این خود اشاره به یک لطیفه توحیدی است یعنی موحدین هرگز به شرک و دو پرستی نمی گرایند.

علی علیه السلام چشمان پسر خود را بوسید سپس زینب را نیز نوازش کرد. زینب علیها السلام پرسید: بابا جان ما را دوست داری؟ پدر گفت: آری دخترم، فرزندان من، شما جگر گوشه های من هستید. زینب گفت: پدر دو نوع محبت، یکی محبت خداوند و دیگر دوستی فرزند در قلب مؤمن یک جا جمع نمی شود. احساس شما نسبت به ما شفقت و مهربانی است. و نسبت به خداوند محبت خالص است یا ابتاه، حبان لا یجتمعان فی قلب المؤمن، حب الله و حب الاولاد و ان كان لا بد فالشفقة لنا و الحب لله خالصا. (1058)

888- جواب سلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام باقر علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام از کنار عده ای عبور می کرد به آنها سلام کرد و آنها در پاسخ او گفتند: علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرتة و رضوانه حضرت به آنها فرمود: شما در جواب سلام ما بیش از آنچه که ملائکه در جواب پدرمان ابراهیم علیه السلام گفتند، نگوئید. ملائکه گفتند: رحمة الله و برکاته علیکم اهل البيت (1059)

889- دنیا و علی بن ابیطالب علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی علیه السلام فرمود: در باغ فدک که به فاطمه علیها السلام رسیده بود در بعضی مزارع آن به کار مشغول بودم. ناگاه زنی را دیدم در نهایت جمال و غایت دلربائی و او را تشبیه به بشینه نمود (او زنی بود که در جمال ضرب المثل عرب بوده است) آن زن به من گفت: ای پسر ابوطالب مرا همسر خود کن تا خزینه ها زمین را به تو بنمایم تا دارای ملک شوی و پس از خودت فرزندان نیز بهره مند و ملک دار شوند به او گفتم تو کیستی تا از خانواده ات خواستگاری کنم. گفت: منم دنیا. علی علیه السلام فرمود باز گرد و شوهر دیگر بجوی.

آنگاه حضرت مشغول کار خود گشت، اشعاری به این مضمون فرمود:

به حقیقت بی بهره شده هر که دنیای فرومایه او را فریفت، و دنیا اگر فریبد
قرنها سود دهنده نیست، دنیا آمد ما را برزی عزیز بشینه و آرایش او در مثل آن
شیوه ها بود، گفتم او را غیر مرا بفریب زیرا من از دنیا سیرم و نادان نیستم، و
نیستم من در دنیا پیوسته زیرا محمد صلی الله علیه و آله و سلم افتاد در خاک میان آن سنگها (یعنی
پس از مردن محمد صلی الله علیه و آله و سلم دلبستگی من به دنیا بی جاست) گیرم دنیا بیاورد

برای من گنجها و زرها و مالهای قارون و پادشاهی قبیله ها را، آیا این طور نیست که بازگشت همه آنها به نیستی است و مطالبه خواهد شد از نگاه دارندگان آنها به دشمنیها، ای دنیا غیر مرا بفریب زیرا من راغب نیستم به آنچه در تست از عزت و ارجمندی و ملک و عطا، و به حقیقت نفس من راضی است به آنچه روزی ام شده، کار تو ای دنیا با اهل بدیها و سختیها همراه است، من از روز قیامت ترسانم و از عذاب همیشگی. (1060)

لقد خاب من عزته دنیا دنیه	و ماهی ان غرت قرو. نا بطائل
اتتنا علی زی العزیز بثینه	و زینتها فی مثل تلک الشمائل
فقلت لها عزی سوای فانی	عزوف عن الدنیا و لست بجاهل
و ما انا والد نیافان محمدا	احل صریعا بین تلک الحنادل
وهبها اتنی بالکنوز و درها	و اموال قارون و ملک القبائل
الیس جمیعا للفناء مصیرها	و یطلب من خزآنها بالطوائل
فعزی سوای اننی غیر راغب	بما فیک من ملک و عز و نائل
فقد فنعنت نفسی بما قدر زفته	فشانک یا دنیا و اهل الغوائل
فانی اخاف الله یوم لقائه	و اخشی غدابا دائما غیر زائل

890- نحوه مردم داری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در خصال صدوق روایت شده که علی بن ابیطالب علیه السلام به پسران خود فرمودند یا بنی ایاکم و معاداة الرجل...

ای پسران من مبادا با مردم از سر خصومت و دشمنی برخیزید زیرا که ایشان خالی از دو گروه نمی باشند یا عاقلند، که در صدد مکر و خدعه با شما بر آیند و یا جاهلند، که بزودی بر علیه شما به دفاع از خود قیام می کنند؛ گفتار، حکم

مرد نری را دارد و پاسخ دادن در حکم زن ماده ای است و چون مرد و زن با هم جمع آیند گریزی از تولد بچه نیست و سپس حضرت شروع کردند از خود این شعر را انشاء نمودند.

سلیم العرض من حذر الجوابا و من داری الرجال فقد اصابا
و من هاب الرجال تهيبوه و من حقر الرجال فلن يهابا
کسی که می خواهد آبرویش محفوظ باشد از جواب دادن خودداری می نماید، و کسی که با مردمان به مدارا و ملایمت رفتار نماید وی به مقصد و مقصود خود می رسد و راه صواب و درست را طی کرده است و کسی که مردمان را بترساند مردمان نیز او را می ترسانند و کسی که مردمان را پست و حقیر پندارد برای او ارزشی قائل نمی شوند.

891- بهترین آیه قرآن کریم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوند در آیه 30 سوره مبارکه شوری می فرماید:

و ما اصابکم من مصيبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر

یعنی: و هر گرفتاری که به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید

و بسیاری را نیز عفو می کند.

علی عليه السلام می فرماید: رسول خدا فرموده است بهترین آیه در قرآن همین آیه

است.

خیر آیه فی کتاب الله هذه الایه

آنگاه علی عليه السلام فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وسلم در ادامه فرمود: یا علی ما من

خدش عمود و لا نکتة قدم الا بذنب؛ ای علی هر خراشی که از چوبی به انسان

می رسد و هر لغزش قدمی، بر اثر گناهی است که از او سر زده است. (1061)

892- آزادی بیت المقدس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود: یهودیان از اطراف جهان جملگی به کشور فلسطین خواهند آمد و از برای خود دولت تشکیل می دهند و عده ای از زمامداران کشورها با آنان جنگ می کنند ولی شکست نصیب یهود نمی گردد. آخر الامر مسلمین با اعراب متحد شوند و وحدت لازم در همه آنان ایجاد گردد و با نبردی که می کنند سرانجام پیروزی نصیب آنان می گردد و کشور فلسطین در اختیار آنها می آید و یک یهودی در آنجا جایگزین نمی شود. (1062)

893- درس خدانشناسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرالمؤمنین علی علیه السلام روزی با جمعی از اصحاب خود از اصحاب خود از کوچه ای عبور می کرد. حضرت پیر زنی را دید که با چرخ نخ ریسی خود مشغول رستن پنبه است. حضرت سؤال کردند: ای پیر زن خدای خود را به چه چیزی شناختی؟ پیر زن به جای جواب، دست از دسته چرخ برداشت طولی نکشید پس از چند مرتبه دو زدن، چرخ از حرکت ایستاد، پیر زن گفت: یا علی چرخ به این کوچکی برای گردش احتیاج به شخصی چون من دارد آیا ممکن است افلاک با این عظمت و کرات با این بزرگی بدون مدبری دانا و حکیم و صانعی توانا و با نظم معینی به گردش افتند و از گردش خود باز نایستند. علی علیه السلام روی به اصحاب خود کردند و فرمودند: مانند این پیر زن خدا را بشناسید.

(1063)

894- منشاء اندوه و غم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام روزی اندوهناک شد آنگاه فرمود: این اندوه از کجا بر دل من نشست؟ که بیاد ندارم من که نه بر آستانه در خانه نشسته ام، نه از میان گله گوسفندان راه عبور باز کرده ام و نه پیراهنم را ایستاده پوشیده ام و نه با دامن (شلوار) خود دست و رویم را خشک کرده ام. ⁽¹⁰⁶⁴⁾

895- فرق بین ایمان و یقین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام از دو فرزند ارجمندش امام حسن و امام حسین علیهما السلام پرسید: فرق میان ایمان و یقین چیست؟ هر دو برای رعایت ادب سکوت کردند تا هر یک که پدر مورد خطاب قرار داد پاسخ دهد. امام خطاب به فرزند بزرگتر فرمود: یا ابا محمد (کنیه امام حسن علیه السلام است) پاسخ ده. امام حسن علیه السلام پاسخ داد بینهما شبر یعنی فاصله ایمان و یقین یک وجب است. پدر از او توضیح خواست و امام مجتبی علیه السلام در توضیح فرمودند:

لان الایمان ما سمعناه باذاننا و صدقناه بطوبنا و الیقین ما ابصرناه باعیننا و استدللنا به علی ما غاب عنا؛ یعنی: ایمان چیزی است که به گوش می شنویم و با دل آن را تصدیق می کنیم و یقین چیزی است که با چشم آن را می بینیم و به آن بر چیزی که از ما پنهان است استدلال می کنیم. ⁽¹⁰⁶⁵⁾

896- سفارش رعایت آداب اجتماعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در سفارشی حضرت علی علیه السلام به فرزند خود حضرت امام حسین علیه السلام فرموده است:

حسین اذا كنت فی بلدة

غریبا فعاشر بأدابها

و لا تفخرن فیهم بالنهی

فکل قبیل بالبابها

حسین جان هر گاه در شهری غریب بودی، با آداب و رسوم آن محل زندگی کن، عقل خود را بکار گیر، و در میان آنان فخر و مباهان به خود راه مده.

زیرا هر جمعیتی عقلاء و خردمندانی دارد و رسوم خود را محترم می شمارد.

⁽¹⁰⁶⁶⁾ و در برخورد با جاهلان حضرتش می فرماید:

و لقد امر علی اللّٰثیم یسبنی

فمضیت عنه و قلت لا یغنینی

به تحقیق گاه می گذرم بر شخص پستی که به من ناسزا می گوید: پس از او

می گذرم و به خود می گویم که مقصود او من نیستم.

897- صبر برای روزی حلال

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی علی علیه السلام وارد مسجد شد و به مردی گفت: استر مرا نگاهدار. آن مرد بدبخت دهنه بند استر آن حضرت را باز کرد و با خود برد، علی علیه السلام پس از نماز در حالی که دو درهم در دست مبارکش بود و قصد داشت آن را به عنوان مزد به آن مرد بدهد از مسجد خارج شد، دید آن مرد دهن بند را دزدیده و استر را به حال خود رها کرده، دو درهم را به یکی از خدمتکاران داد تا دهن بندی برای استر بخرد. خدمتکار دهن بند دزدیده شده را در بازار در مغازه ای مشاهده کرد، که صاحب مغازه به دو درهم خریده بود، خدمتکار نیز دهنه را به دو درهم از آن صاحب خرید و به علی علیه السلام برگرداند. آنگاه علی علیه السلام فرمود: (ان العبد لیحرم نفسه الرزق الحلال بترك الصبر و لا یزداد علی ما قدر له؛ به حقیقت که بنده ای با افتادن در عجله و ترک صبر و استقامت روزی حلال الهی

را بر خود حرام می کند و چیزی هم از مقدار مقدر شده بوسیله حضرت حق به خود اضافه نمی کند!!⁽¹⁰⁶⁷⁾

898- فضیلت ماه شعبان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی حضرت امیر علی علیه السلام بر گروهی از مسلمانان که در مسجد نشسته و مشغول مشاجره کلامی بودند وارد شدند و بر آنها سلام نمودند، آنها پاسخ گفته و آن حضرت را به جمع خود دعوت کردند حضرت پس از سرزنش آنان فرمود: ای گروه بدعت گزار امروز اول ماه شعبان است خداوند آن را به آن جهت شعبان نامید که نیک ها در آن شاخه شاخه می شود و درهای بهشت را در آن گشود و نعمت های بهشتی را با ارزانترین قیمت و آسانترین راه بر شما عرضه کرده، اما شما از آن ابا دارید، آنگاه فرمود: شاخه های نیکی در این ماه، نماز و روزه و زکات و امر به معروف و نهی از منکر، نیکی به پدر و مادر و خویشان و همسایگان و ایجاد صلح و صفا بین مردم و احسان به فقرا و مساکین است اما شما به کاری پرداخته اید که از آن نهی شده اید.⁽¹⁰⁶⁸⁾

899- آمرزش از گناهان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اصبغ بن نباته می گوید: علی علیه السلام فرمود: هر کسی دوست دارد که وقت مردن از گناهان پاک باشد و همچون طلای نابی که هیچ ناخالصی در آن وجود ندارد گردد و احدی حقی از او درخواست نکند، در پس نمازهای پنجگانه شب و روز نسبت به الله (سوره توحید) یعنی قل هو الله را 12 بار بخواند بعد دستها را بگشاید و این دعای را بخواند:

اللهم انى اسالك باسمك المكنون المخزون الطاهر الطهر المبارك و اسالك باسمك العظيم و سلطانك القديم يا واهب العطايا يا مطلق الاسارى يا فكاك الرقاب من النار صل على محمد و آل محمد و فك رقبتى من النار من الدنيا و ادخلنى سالما واجعل دعائى او له فلاحا و اوسطه نجاحا و آخره صلاحا انك انت علام الغيوب

آنگاه فرمود: اين از اسرار دعاهاى است كه به طور پنهانى و رمزى خوانده مى شود و از دعاهاى است كه پيامبر خدا ﷺ به من آموخت و دستور داد كه من آن را به حسن و حسين عليهما السلام نيز بياموزم. (1069)

900- مرگ از دیدگاه علی ع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سويدة بن غفلة مى گوید: از اميرمؤمنان علی عليه السلام روزى شنيدم كه فرمود: هنگامى كه آخرين روز زندگى انسان مى رسد مال و فرزند و عمل شخص در برابر او مجسم مى شود و با زبان حال به ثروت خود مى گوید: من در جمع آوريت حريص بودم و در مصرف تو بخل ورزيدم در اين لحظه چه كمكى به من خواهى كرد؟ مال با همان زبان به او مى گوید من كفن تو را تاءمين مى كنم و كارى ديگر با تو ندارم. سپس روى به فرزند نموده و مى گوید: من سخت تو را دوست داشتم از تو حمايت مى كردم در اين لحظه با من چه مى كنى؟ پاسخ مى دهد من تو را در قبر مى گذارم و پنهانت مى كنم، پس از آن به عمل خود مى گوید: من به تو بى ميل بودم و بر من سنگينى داشتى امروز با من چه خواهى كرد؟ عملش پاسخ مى دهد: من هميشه با تو هستم در قبر در حشر تا حضور در پاى ميزان عدل الهى. (1070)

901- مسافر دنیای ناپایدار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سوید بن غفله ⁽¹⁰⁷¹⁾ می گوید: وارد شدم به خانه علی بن ابیطالب علیه السلام ولی در منزل آن حضرت چیزی ندیدم، عرض کردم: یا علی علیه السلام اثاث منزل شما کجاست؟ فرمود: یا سوید ما اهل بیتی نیستیم که در دنیا اثاث البیت بخواهیم، ما آنچه داریم برای آخرت خود می فرستیم ما در دنیا مانند سواری هستیم که از راه برسد و در سایه درختی کمی استراحت کند و باز براه افتد و برود و توجهی به سایه درخت نداشته باشد. ⁽¹⁰⁷²⁾

902- بنیانگذار عمل نیکوکارانه وقف

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

راوی می گوید: خدمت علی علیه السلام بودم در نخلستانی که قنات می کند ظهر از قنات بیرون آمد، نماز ظهر و عصرش را خواند بعد فرمودند غذایی برای خوردن هست؟ گفتم، کدوی پخته داریم. فرمود: بیاور. می گوید یک مقداری کدوی پخته برای علی علیه السلام آوردم دست مبارکش را با آبی که از شن بیرون می آمد شستند و داشتند غذا می خوردند اما زمزمه داشتند و گاهی می گفتند لعنت خدا بر آن کسی که بواسطه شکم به جهنم می رود، راوی می گوید: ناهار را خورد و بعد به قنات رفتند و کلنگی زدند اتفاقاً بستری خورد که آب فوران کرد به حدی که آب گل آلود تا ریش امیرالمؤمنین علیه السلام آمده بود اصلاً نتوانست کار کند از قنات بالا آمد، فرزندان و خویشاوندان برای دیدن علی علیه السلام آمده بودند آن آب مفصل را دیدند خیلی خوشحال شدند علی علیه السلام در حالی که از قنات بالا نیامده بود و یک پایش این طرف قنات و پای دیگر آن طرف بود، فرمودند: قلم و دوات برایم بیاورد چنانکه کار علی علیه السلام در آن 25 سال این بود که

بیست و چهار چشمه و قنات و باغستان وقف فقرا و ضعفا و بیچاره ها کرد همانجا می فرمایند در قنات وقف نامه اش را نوشتند و گفتند بچه ها و خویشان من، چشم داشت به این قنات نداشته باشید اینها مال فقرا و بیچاره هاست. لذا علی علیه السلام در حدیثی می فرماید: من کان همه بطنه فقیمته ما یخرج عن بطنه؛ یعنی: ارزش کسی که تنها به جهت شکمش کوشش می کند مساوی آن چیزی است که از شکم او خارج می شود. (1073)

903- لباس محبت، عبای فقر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: حدیثی نقل می شود که شخصی به علی علیه السلام گفت: یا علی علیه السلام من تو را دوست دارم و حضرت به او فرمود: جامه گشاد برای تهیدستی آماده نما. امام صادق علیه السلام در پاسخ وی فرمود: اینطور نیست که می گویی همانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام به او فرمود برای تنگدستی خود جامه ای تهیه نموده ای و منظور علی علیه السلام روز قیامت بوده است. (1074)

904- مبارزه با غیب گوها

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی حضرت علی علیه السلام به طالع بین و فرد پیشگویی برخورد کرد و با اشاره به حیوان آبستنی از آن مرد پرسید: آیا می دانی در شکم این حویان، ماده است یا نر؟ آنگاه خود حضرت فرمود: هر کس چنین ادعایی کرد آیات قرآن را تکذیب کرده است چرا که خداوند فرموده است (تنها خداوند از روز رستاخیز آگاه است او باران را فرو می فرستد و از آنچه در رحمهاست خبر دارد و هیچ کس نمی داند فردا چه بدست خواهد آورد و هیچ کس نمی داند در کدام

سرزمین می میرد همانا خداوند دانا و آگاه است) لذا امام می فرماید: الکاهن کالساحر و الساحر و الکافر فی النار؛ پیشگو همچون جادوگر و جادوگر همچون کافر و کافر در دوزخ است. (1075)

905- انفاق حضرت علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از دهقانان پیراهنی زربفت را برای امام علی علیه السلام فرستاد این پیراهن را فردی بنام عمرو بن حریث به چهار هزار درهم از امام خرید و حضرت آن پول را بین مردم تقسیم کرد. عبدالرحمن بن الشعبی می گوید: وارد میدان بزرگ کوفه شدم در آن هنگام جوانی همچون دیگران بودم. علی علیه السلام را دیدم که بر بالای دو ظرف طلا و نقره ایستاده بود و بین مردم تقسیم می کرد تا اینکه هیچ چیز برای خود او باقی نماند، تعجب کردم رفتم و به پدرم گفتم: امروز مردی را دیدم که نمی دانم بهترین مردم است یا جاهل ترین مردم. پدرم پرسید: آن چه کسی بود؟ گفتم: امیرالمؤمنین علی ع را دیدم و جریان را تعریف کردم او گریست و گفت: نه فرزندم تو امروز بهترین مردم را دیده ای.

906- توجه به آموزش سخنرانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام بخشی از ساعات روز خود را در صفا ای که در شهر مدینه جای داشت که مسیحیان آن مرکز را بنام اولین دانشگاه اسلامی نام گذاری کرده اند شخصا حضور پیدا می کردند و در باب سخنرانی و سخن شناسی و غیر مذاکره می فرمودند. (1076)

لذا از این جهت حضرت توجه خاصی به نحوه کلام اصحاب خود مبذول می داشتند، منجمله حضرت به شاگردان خود رو نمود و به صعصعة بن صوحان

فرمود (هذا الخطيب الشحيح) و با این جمله کوتاه صعصعه را مدح فرموده، که ابن ابی الحدید با تمام مقام علمی که دارد در شرح نهج البلاغه خود می نویسد را همین فخر و سرافرازی بس که استاد سخن شناسی مانند حضرت علی علیه السلام او را خطیب و سخن شناس معرفی کرده است.

907- عملی بی جا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی حضرت علی علیه السلام در تشیع جنازه ای شرکت داشتند و در مسیر در حالی که دیگران محزون بعضی گریان بودند یکی از همراهان در حال خندیدن بود حضرت از آن غفلت و حرکت نابجا ناراحت شده و فرمودند:

كان الموت فیها علی غیرنا کتب و کان الحق فیها علی غیرنا و جب...

یعنی: گویا مرگ در این جهان برای دیگران معین شده و حق نیز برای دیگران واجب گردیده است و گویا مردگان را که مشاهده می کنیم مسافرانی هستند که آنان را در قبر می گذاریم و بزودی نزد ما بازگشت می کنند. ⁽¹⁰⁷⁷⁾

908- نیکی و بدی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی حضرت امیر علیه السلام در میان اصحاب خود فرمود: من در همه عمر خود در حق کسی نه نیکی کرده ام نه بدی.

اصحاب عرض کردند: یا امیرالمؤمنین علیه السلام ما معنی این سخن را نمی دانم شما این معنی را توضیح دهید. آنگاه حضرت فرمود: هر کسی که در حق کسی نیکی کند جزای آن نیکی به خود او باز می گردد. پس در حقیقت در حق خود نیکی کرده است و هر کسی در حق کسی بدی، نماید سزای آن بدی نیز به او برمی گردد، پس در حقیقت در حق خود بدی کرده است.

909- نگاه لطف

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یکی از شیفتگان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در راهی همراه ایشان ملازم حضرتش بود که ناگاه اشکش جاری شد آن حضرت علت را از او پرسش نمودند، عرض کرد: چنان محبت و علاقه شما در من جایگزین است که از توصیف خارج است ولکن این پسر جوان من از شما کناره می گیرد و از دشمنان سر سخت شما می باشد که به این جهت مایه حزن و تأسف من می باشد. حضرت فرمود: مایلی قلب او را چنان تغییر و حالش را دگرگون کنم که از جمله دوستان ما گردد، عرض کرد منتهی آرزوی من است، آن حضرت عطف توجه به او نمود. آن مرد گفت: مشاهده کردم چنان شیفته و جان نثار آن حضرت گردید که حاضر نبود آنی از حضرتش جداگردد.

توان برد برون از دل ما حب علی

نور از مهر جهانتاب نگردد منفک ⁽¹⁰⁷⁸⁾

910- جلسه شعراء

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضرت علی مرتضی علیه السلام روزی از شعراء پرسش فرمودند که کامل ترین آنان کیست ابی الاسود دوئلی در پاسخ گفت سراینده این اشعار و و لقد اغتدی یدافع رکنی (الی آخر)

آن حضرت پس از مطالبی فرمود: امرء القیس اشعارش ارزنده تر است و سپس دلائلی آوردند که همه شعراء تصدیق گفتار آن حضرت را نمودند. ⁽¹⁰⁷⁹⁾

و در جایی دیگر امام فرمود:

و ایاک فضلات الامور فانها حرام علی النفس التقی ارتکابها

از زواید زندگی و امور بیهوده حذر کن که چنین اعمالی بر شخص پارسا روا نیست.

911- استکبار ورزی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت علی علیه السلام در یکی از روزها خطبه ای بر مردم خواند و ضمن دعوت مردم به توحید الهی آنها را به اطاعت از کسانی که خداوند امر به اطاعت آنها کرده است توجه داد و آیه ای (48 سوره مؤمن) را یاد آور شد و گفت: آیا می دانید استکبار چیست؟ ترک اطاعت از کسانی که مأمور به اطاعت آنها هستید و خود برتر بینی نسبت به آنها...

912- شما را سفارش می کنم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی علی علیه السلام فرمود:

شما را به پنج خصلت سفارش می کنم که برای دست یابی به آنها سزاوار است بر شترهای راهوار سوار گشته و با تمام توان در پی آنها بر آید.

- 1- جز به خدا امید نبندید.

- 2- از هیچ چیز جز گناههای خود، واهمه به دل راه ندهید.

- 3- هنگامی که با پرسش از مطلبی که نمی دانید روبرو شدید از گفتن نمی دانم حیا نکنید... از فراگیری آنچه نمی دانید، شرم به خود راه ندهید بر شما باد به صبر و مقاومت... (1080)

913- جنس آسمانها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عن حبة العرنی قال: سمعت علیا علیه السلام ذات یوم یحلف: و الذی خلق السماء من دخان و ماء. (1081)

حبه عرنی می گوید: شنیدم روزی علی علیه السلام بدینگونه قسم می خورد: به خدایی که آسمان را از گاز و آب آفرید! و در خطبه 90 نهج البلاغه حضرت می فرماید: به آسمانهایی که ماده اش دود و بخار بود فرمان داد تا قطعات آن، که با هم فاصله داشتند بهم پیوسته و گرد آمدند.

914- علی علیه السلام در قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مردی به عمار یاسر گفت: آیه ای در قرآن است که فکر مرا پریشان ساخته و مرا در شک انداخته است؟ عمار گفت: کدام آیه. او گفت: واذا وقع القول علیهم اخرجناهم دابة من الارض... (1082) عمار گفت: به خدا سوگند من روی زمین نمی نشینم غذایی نمی خورم و آبی نمی نوشم تا دابة الارض را به تو نشان دهم، سپس همراه آن مرد خدمت علی علیه السلام آمد و در حالی که آن حضرت مشغول خوردن غذا بود به محضرش رسیدند هنگامی که چشم امام علیه السلام به عمار افتاد فرمود: بیا، عمار آمد نشست و با امام غذا خورد آن مرد سخت در تعجب فرو رفت و با ناباوری به این صحنه می نگریست زیرا عمار به او قول داده بود و قسم خورده بود که تا به وعده اش وفا نکند غذا نخورد. گویی قسم و قول خود را فراموش کرده بود، هنگامی که عمار برخاست و با علی علیه السلام خداحافظی کرد آن مرد رو به او کرد و گفت عجیب است تو سوگند یادکردی که غذا نخوردی و... تا اینکه دابة الارض را به من نشان دهی؟ عمار گفت: من او را به تو نشان دادم اگر می فهمیدی. (یعنی منظور علی علیه السلام است). (1083)

915- اسباب تأخیر عذاب الهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصبغ نباته می گوید: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اهل زمین چون به تبهکاری و نافرمانی پروردگار آلوده شوند خداوند بر آن شود که آنها را روی استحقاقشان عقوبت فرماید ولی چون نظر کند به سالخوردهگان که در عین ضعف پیری به سوی نماز گام بر می دارند و کودکان که مشغول یادگیری قرآنند آنان را مورد عفو قرار داده عذابشان را به تأخیر اندازد.

لذا امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت لحظات آخر عمرش فرمود: خدا را در امر زکات رعایت کنید که موجب خاموشی غضب پروردگار است. الله الله فی الزکاة فانها تطفی غضب ربکم

916- توصیف امام علی علیه السلام توسط امام ششم علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سعید بن کثوم می گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم سخن از وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام به میان آمد. امام ششم علیه السلام آنچنان که حق علی علیه السلام بود از آن جناب تمجید کرد و حضرتش را به بهترین صورتی که لیاقت داشت ستود. سپس فرمود:

به خدا قسم هرگز حرامی نخورد تا عمرش پایان گرفت و از دو برنامه ای که رضای خداوند در آن بود سخت ترینش را برای عمل انتخاب می کرد حادثه ای برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیش نیامد مگر اینکه آن حضرت را به عنوان تکیه گاه برای رفع حادثه خواست جز او کسی همانند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طاقت عبادت نداشت... ثواب حق را امید داشت و از عذابش خائف بود در راه رضای خداوند و دوری از عذاب فردا از کار کرد و دستمزد کار روزانه اش هزار بنده در راه

خدا خرید و آزاد کرد غذای اهلش روغن و سره و خرماى بهم انباشته بود
لباسى جز لباس كرباس نداشت (1084)

917- فقيه كيست

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابوحمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا آگاه نسازم شما را از کسی که حقیقتاً فقیه (آگاه به مسائل دین) است؟ عرض کردند: چرا ای امیرالمؤمنین علیه السلام . فرمود: شخصی است که مردم را از رحمت خدا نومید نگرداند و آنان را از عذاب او ایمن نسازد و در نافرمانی از خدا برایشان تسهیل قال نشود و به آنان اجازه نافرمانی ندهد و قرآن را به دلیل علاقه به چیزهای دیگر ترک نکوید. آگاه باشید در دانشی که به دیگران انتقال پیدا نکند، خیری نیست، و بدانید در قرائتی که تدبر و چاره اندیشی در آن نباشد و در عبادتی که آگاهی و فهم و دانستن مسائل دین در آن نباشد خیری نیست. (1085)

918- معنی قدقامت الصلوة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر جمله قدقامت الصلوة آمده است قد قامت الصلوة ای حان وقت الزیارة و المناجاة و قضاء الحوائج درک المنی و الوصول الی الله عزوجل. معنای بیا شد. نماز این است که نزدیک شد وقت زیارت خدا و مناجات با او و برآورده شدن حاجات و رسیدن به آرزوها و واصل شدن به خداوند عزوجل. (1086)

919- بعد از ایمان به خدا و رسولش صلی الله علیه و آله

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عبدالله بن عباس گوید: سلمان فارسی را در عالم خواب دیدم به او گفتم: آیا تو غلام آزاد کرده رسول خدا ﷺ نبودی؟ گفت: آری بودم دیدم تاج یاقوتی بر سر دارد و لباسهای عالی بهشتی بر تن پوشیده گفتم: ای سلمان این منظره حکایت از مقام عالی تو می کند که خداوند به تو عطا کرده گفت: آری گفتم: تو در بهشت بعد از ایمان به خدا و ایمان به رسول خدا ﷺ چه چیز را بهتر از همه چیز دیدی. در پاسخ گفت: در بهشت بعد از ایمان به خدا و رسولش ﷺ چیزی بهتر از دوستی علی ع نیست. (1087)

920- درجه علی ع از این بالاتر است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یوسف بن ابی سعید گفت: من روزی خدمت امام صادق ع رسیدم حضرت به من گفت: چون روز قیامت شود خداوند تبارک و تعالی خلائق را در آن روز گرد آورد، اولین کسی که او را فرا بخوانند حضرت نوح ع است، پس از او سؤال شود آیا تبلیغ نمودی؟ نوح می گوید: آری. به او گفته می شود شاهد بر گفتارت کیست؟ نوح ع می گوید: محمد بن عبدالله ص پس نوح ع از مکان خود بر می خیزد و به نزد محمد ص می آید و او بر روی تلی از مشک به همراه علی ع قرار دارد، نوح ع به محمد ص می گوید: ای محمد خداوند از من سؤال نموده که آیا نمودی؟ گفتم: آری. گفت: گواه تو کیست؟ گفتم: محمد ص. پس حضرت محمد ص می گوید: ای جعفر و ای حمزه بروید و شهادت دهید که او تبلیغ خود را کرده است. پس حضرت صادق ع فرمود: جعفر و ای حمزه بروید و شهادت دهید که او تبلیغ خود را کرده است. پس حضرت صادق ع فرمود: جعفر و حمزه دو نفر گواهی هستند که از برای تبلیغ پیامبران گواهی می دهند، یوسف می گوید: من عرض کردم فدایت شوم.

پس علی علیه السلام در آن موقع کجاست؟ حضرت فرمود: درجه و منزلت علی از این بالاتر است. (1088)

921- فخر فروشی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام صادق علیه السلام فرمود: دو نفر مرد در نزد امیرمؤمنان علی علیه السلام به همدیگر افتخار و فخر فروشی (در مورد نیاکان خود) می کردند امام علی علیه السلام به آنها فرمود: آیا شما به پیکرهای پوسیده و روهای در میان آتش، افتخار می کنید؟! سپس (به افتخار کننده) فرمود: اگر دارای عقل باشی، دارای خوی و خلق انسانی خواهی بود و اگر دارای تقوا و پرهیزکاری باشی صاحب کرامت و بزرگواری هستی و اگر نه عقل و نه تقوا داشته باشی، بدانکه الاغ بهتر از تو است و تو بر هیچ کس امتیازی نداری. (1089)

922- رد احسان و مروت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حارث اعور می گوید: امیرالمؤمنین از فرزندش امام حسن علیه السلام پرسید: پسر مروت چیست؟ امام حسن علیه السلام پاسخ داد: پارسایی و اصلاح مال و در روایتی دیگر حسن بن جهم می گوید: امام رضا علیه السلام روایت نمود که امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نمود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: جز دراز گوش موجود دیگری رد احسان و نیکی نمی کند.

عرض کردم مقصود چیست؟ حضرت فرمود: یعنی: برای نشستن او جا باز کنند و به خوشی به او عرضه شود (و او امتناع کند). (1090)

923- فاتح بیت المقدس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبایه اسد می گوید: در حالی که علی علیه السلام دراز کشیده بود و من در بالای سر حضرت ایستاده بودم شنیدم که می فرماید: به تحقیق در مصر هلاک کننده ای خواهد آمد و محققا شهر دمشق را یک سنگ، یک سنگ، درهم خواهد کوبید و حتما یهودیان و مسیحیان از هر شهر و ناحیه عربها سر بر خواهند آورد و یقینا عرب را با این عصایم خواهم راند، گوید: به آن حضرت عرض کردم: ای امیرالمؤمنین علیه السلام گویا به ما خبر می دهی پس از آنکه از دنیا رفتی مجدد زنده خواهی شد؟ فرمود: چه دور است این؛ ای عبایه، معتقد شدی به غیر عقیده ای که مردی آن را از من باور کند. (1091)

924- از قرآن یادگیرید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی جمعی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در موضوع مروت (مردانگی و جوانمردی) با هم در گفتگو بودند که حضرت علی علیه السلام وارد جمع آن ها شد، حضرت وقتی از گفتگوی آنها مطلع شد فرمود: چرا آن را از قرآن فرا نگرفته اید؟ عرض کردند: یا امیرالمؤمنین علیه السلام این مطلب در کجای قرآن است؟ حضرت فرمود: در آیه ان الله یامر بالعدل و الاحسان؛ خداوند به شما دستور می دهد عدل و احسان را شیوه خدا سازید. (1092)

پس عدل همان انصاف و رعایت حق و احسان بخشش و تفضل از حق خویش می باشد. (1093)

925- بردباری علی علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی علی علیه السلام یکی از غلامان خود را صدا زد، ولی او جوابی نداد بار دوم و سوم هم او را صدا کرد، اما او جواب نداد. حضرت برخاست و نزد او رفت و

دید که استراحت کرده، به او فرمود: آیا صدایم را نشنیدی؟ عرض کرد: شنیدم. حضرت فرمود: پس چرا جواب مرا ندادی؟ عرض کرد: یا علی علیه السلام چون از عقوبت و توبیخ و تنبیه تو، خود را در امان می دیدم و مطمئن بودم که مرا توبیخ نمی کنی، لذا سهل انگاری کردم حضرت فرمود: تو را به خاطر خدا آزاد کردم. (1094)

926- معنای فقر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حارث اعور همدانی می گوید: از جمله پرسشهایی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از فرزند خود امام حسن علیه السلام نمود این بود که فقر چیست؟ و او پاسخ داد: آز و شدت تمایل به چیزی، و دیگر پرسش آن حضرت این بود که سفاهت (نادانی) چیست؟ امام حسن علیه السلام پاسخ داد پیروی از مردم فرومایه و همنشینی با گمراهان و اینکه سماحة (بزرگواری و بخشش و جوانمردی) چیست؟ پاسخ داد اینکه شخص چه در حال رفاه و چه در حال سختی بخشنده باشد. (1095)

927- انگشتران علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبدخیر می گوید: علی علیه السلام چهار انگشتر داشت که آنها را بدست می کرد یکی از آنها یاقوت بود که بخاطر بزرگواری و نجابت در دست می کرد. دیگری فیروزه بود که به منظور پیروزی در دست می کرد و دیگری آن جدید چینی بود که برای قوت خود به دست می کرد و آخری آن عقیق بود که به جهت محفوظ ماندن در دست می کرد و نقش هر یک از آنها عبارت بود از، یاقوت لاله الا الله الملك الحق المبين و نقش فیروزه، الله الملك الحق و نقش جدید چینی العزة الله جميعا و نقش عقیق در سه سطر ماشاء الله، لاقوة الا بالله، استغفر الله بود. (1096)

928- معنی ارادت و دوست داشتن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امام صادق علیه السلام فرمود: روزی حارث اعور به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین علیه السلام بخدا سوگند که من شما را دوست می دارم. حضرت به او فرمود: ای حارث حال که مرا دوست می داری پس با من دشمنی مکن و با من بازی مکن و مرا آزمایش مکن و با من شوخی و مرا پست و کوچک نکن و مرا از مقام خودم بالاتر مبر. (1097)

929- راهنمایی شفابخش

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فردی در زمان امیرمؤمنان علی علیه السلام زندگی می کرد مرد عرب و مسلمان و ارادتمند به علی علیه السلام بود ولی مبتلا به بیماری شده بود. بیماری او طول کشید، بسیار رنجیده خاطر و رنجور بود برای درمان بیماری خود بسیار تلاش کرد و نزد اطباء گوناگون رفت ولی نتیجه نگرفت و همچنان بیماریش ادامه داشت و او همچنان با سختی و رنج می ساخت و می سوخت، سرانجام به محضر علی علیه السلام شتافت و از بیماری طولانی خود شکایت کرد و از آن حضرت خواست که راه درمانی به او ارائه دهد.

آری وجود علی علیه السلام برای مستضعفین و درماندگان، مایه برکت و رحمت است لذا هیچ کسی از در خانه او نا امید بر نمی گشت. علی علیه السلام به او فرمود: آیا همسر داری؟ بیمار گفت: آری. علی علیه السلام فرمود: به همسرت بگو مقداری از مهریه خود را به تو ببخشد. سپس از آن بخشیده همسرت مقداری عسل خریداری کن و آن عسل را با قدرت آب باران مخلوط کن و سپس آن عسل را بخور که بخواست خدا شفا می یابی.

بیمار رفت و همین غذای معجون را تهیه نمود و خورد و شفا یافت و در حالی که بسیار خوشحال بود به محضر علی علیه السلام آمد و پس از اعلام شفای خود عرض کرد: ای امیرمؤمنان علیه السلام من برای درمان خود اموال بسیار خرج کردم و به طبیب های بسیار مراجعه نمودم ولی نتیجه نگرفتم اما شما با یک دستور ساده بیماری مرا درمان کردید به گونه ای که گویی اصلاً بیمار نبودم اینک آمده ام بیرسم که درمان با این دستور بر چه اساسی بوده اس؟ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: در مورد مهریه خداوند در قرآن می فرماید: مهریه زنان را بطور کامل بپردازید.

فان طبن لکم عن شیء منہ نفسا فکلوه هنیا مرئبا؛ و اگر زنہا با رضایت خاطر چیزی از مهریه خود را به شما ببخشند آن را حلال و گوارا مصرف کنید. (1098)

و در مورد آب باران می فرماید: و نزلنا من السماء ماء مبارکا؛ و از آسمان آب پر برکت فرستادیم. (1099)

و در مورد غسل می فرماید: فیه شفاء للناس؛ و در غسل شفای مردم است. (1100)

هر گاه آب باران و قدری از مهریه زن و غسل با هم جمع شوند، در آن معجون حلال و گوارا، برکت و شفا جمع شده است البته چنین معجونی شفا بخش است و بیماری را برطرف می سازد. (1101)

930- بازیچه جریانات روز نگرده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلیم بن قیس هلالی شنیدم، امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمود: از سه کس بر دین خودتان بترسید مردی که قرآن را فرا گرفته (و بعلوم قرآن آشنا شده است)

همین که نشاط و خرمی به چهره اش نشست (کنایه از اینکه موقعیت اجتماعی بدست آورد)

شمشیرش را به روی همسایه خود کشیده و او را هدف تیر تهمت و شرکت قرار دهد. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین علیه السلام کدامیک به شرک سزاوار ترند؟ فرمود: آنکه تیر تهمت زده است و مردی که بازیچه جریانات روز گردد و هر افسانه دروغین که ساخته شود او دنباله اش را درازتر بکشد و مردی که خدایش عزوجل قدرتی بدست او داده باشد و او گمان کند که فرمان برداری او فرمان بری از خدا است و سرپیچی از فرمانش سرپیچی از فرمان خدا در صورتی که چنین نیست زیرا رد راه معصیت خدا از هیچ مخلوقی نباید اطاعت کرد و مخلوق را نزدیک که دلبنده گناه گردد، پس نه در راه معصیت الهی باید از کسی فرمان برد و نه به فرمان شخص گناهکار بایستی در آمد، و فقط می بایست از خداوند و پیغمبرش و جانشینان او فرمان برد و اینکه خداوند دستور فرموده است فقط از دستورات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اطاعت شود برای این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معصوم است و پاک و به نافرمانی خداوند دستور نمی دهد و اینکه فقط به اطاعت جانشینان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر فرموده است برای این است که آنان نیز معصومند و پاک، و امر به گناه نمی کنند. (1102)

931- مردم دو گونه اند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: فرزندان من مبادا با مردم ستیزه کنید که بیش از دو قسم نیستند، یا خردمندی است، که با شما مکر و حيله بکار می برد و یا نادان که هر چه زودتر آسیب بر شما می رساند... گفت: و شنود مانند نر و ماده اند

که چون با هم جفت شوند ناچار نتیجه ای خواهند داشت، سپس دو بیت شعر انشاء فرمود:

سليم العرض من حذر الجوابا و من داری الرجال فقد اصابا
و من هاب الرجال تهيبوه و من حقر الرجال فلن يهابا
هر کس از جواب گفتار خویش بهراسد، آبروی خود را حفظ کرده و هر کس
با مردان مدارا کند به راه صواب رفته است و آنکه برای مردان احترام نگه دارد،
آنان نیز احترامش را نگه می دارند و آنکه آنان را کوچک شمرد بزرگی خویش
را از دلهای آنان برده است. (1103)

932- صبر در مرگ عزیزان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی علی علیه السلام به عنوان تسلیت دادن به اشعث در مرگ برادرش
عبدالرحمان به او فرمود: ای اشعث: اگر بی تابی کنی در مرگ برادرت حق
عبدالرحمن است که اینگونه ادا می نمایی و اگر صبر کنی حق خدا است که ادا
کردی، و اگر صبر کنی قضا الهی بر تو روا شده است و تو هم آن را با صبر خود
ستوده ای و اگر بی تابی کنی قضا حق و بر تو روا شده ولی تو آن را نکوهیده
ای. اشعث گفت: انا لله و انا لیه راجعون امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا می دانی
معنی و تاءویل آن را که گفתי چیست؟ اشعث گفت: تو پایان هر دانشی و نهایت
آن. آنگاه حضرت فرمود: اما گفته است در انا لله به معنی اعتراف به ملک
خداست و اما گفته ات در انا لیه راجعون اعتراف به هلاکت و زوال خود است.
(1104)

933- چگونه صبح کردی؟

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی جابر به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: یا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ چگونه صبح کردی؟ حضرت در پاسخ او فرمود: صبح کردیم در حالی که در نعمت های بی حد و شمار خداوند قرار دادیم و با گناهان فراوان خود همراه، نتوانیم از شکر خوبیهای، که به ما داده است، بجا آوریم یا زشتی هایی که از ما پرده پوشی کرد! ⁽¹¹⁰⁵⁾

934- اندرزی بنما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی شخصی خدمت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رسید و عرض کرد: یا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مرا پندی ده. حضرتش فرمود: بتو سفارش می کنم که کار خیر و خوب خود را هرگز زیاد میندار و گناهان خود را هر چند که کم باشند کم حساب نکن. شخص دیگری به آن حضرت او عرض کرد: مرا اندرزی فرما. حضرت فرمود: خویشتن خود را تلقین به فقر و تنگدستی و طول عمر مکن. ⁽¹¹⁰⁶⁾

935- از بسیاری از آنها می گذرد!!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصبغ بن نباته می گوید: روزی از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که فرمود: من به شما حدیثی می گویم که سزاوار است هر مسلمانی آن را حفظ کند سپس رو به ما کرد و فرمود:

خداوند بنده مؤمنی را در این دنیا کیفر نکند الا اینکه بهتر و آبرومندتر از آن در قیامت به کیفر او بازگردد و خدا هیچ بنده مؤمنی در این دنیا پرده پوشی او را نکند و از او نگذرد جز اینکه بهتر و آبرومندتر است از اینکه روز قیامت از او در گذرد سپس فرمود: گاهی خداوند بنده مؤمنی را دچار بلائی در بدن یا مال یا فرزند یا خانواده اش می کند. سپس این آیه را خواند (شوری /30) هر مصیبت که به شما رسد به سبب آنچه است که بدست خود کردید و از بسیاری

هم می گذرد و تا سه بار حضرتش دست خود را بهم زد و می فرمود: و از بسیاری هم می گذرد. (1107)

936- معاد و خداشناسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شعری است منسوب به امام علی علیه السلام که آن حضرت قانون عقلی و جوب دفع خطر احتمالی را که به اعتقاد بعضی زندگی پس از مرگ را باطل و هیچ مپندارند را به صورت زیبایی به نظم کشیده است.

زعم المنجم و الطیب كلاهما ان لا معاد فقلت ذاك اليكما
ان صح قولكما فلست بخاسر ان صح قولی فالو بال عليكما (1108)
منجم و طیب هر دو چنین پنداشتند که معادی نیست. گفتم: شما در انتخاب عقیده آزادید ولی اگر عقیده شما (عدم وجود معاد) درست باشد من ضرر نکردم، اما اگر عقیده من (معاد روز قیامت و محاسبه میزان الهی) درست باشد شما زیانکارید.

937- اسلام چیست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام فرمود: من که علی علیه السلام هستم اسلام را به شکلی تعریف می کنم که قبل از من کسی این چنین بیان نکرده است و نه شخصی حتی بعد از من، مگر به همان طرزى که من بیان نموده ام.

لانسبن الاسلام نسبة لا ينسبه احد قبلى و لا ينبه احد بعدى الا بمثل ذلك، ان الاسلام هو التسليم، اسلام تسليم بودن است، والتسليم هو اليقين، و تسليم عبارت است از يقين، واليقين هو التصديق، و يقين يعنى همان تصديق والتصديق هو الاقرار، و تصديق آن اقرار است والاقرار هو العمل و اقرار همان عمل و بجا

آوردن است، و العمل هو الاداء، و عمل همان انجام دادن است، ان المؤمن من لم ياخذ دينه عن رايه ولكن اتاه من ربه فاخذ و مؤمن دين خود را از راي و عقیده خود نمی گیرد بلکه دين خود را از پروردگار متعال فرا می گیرد. (1109)

938- میثم تمار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

میثم تمار غلام زنی بود از قبیله بنی اسد، امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را از آن زن خرید و آزادش کرد و به وی فرمود: نامت چیست؟ عرض کرد: سالم. حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داده که نامی که پدرت در عجم ترا به آن نامیده اند میثم است. میثم عرض کرد: خدا و پیغمبرش صلی الله علیه و آله و سلم درست گفته اند، حضرت فرمود: رجوع کن به همان نامت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ترا به آن نامیده و سالم را رها کن. پس به همان اسم میثم رجوع کرد و کنیه اش را ابی سالم گذاشت تا اینکه نقل شده؛ در آن سالی که کشته شد حج بجا آورد بر ام سلمه وارد شد و ام سلمه به او فرمود: به خدا قسم بسیار از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که در دل شب درباره تو به علی علیه السلام سفارش می کرد. (1110)

939- خبر از قیام مختار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اصحاب امام سجاد علیه السلام به آن حضرت عرض کردند: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امام علی علیه السلام ماجرای قیام مختار را خبر داده ولی نفرموده است چه وقت کشته می شود و چه کسی او را می کشد؟ حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام راست گفته، آیا به شما خبر ندهم که چه وقت این امر واقع می شود؟ گفتند: چرا. فرمود: از این تاریخ تا سه سال دیگر در فلان روز واقع می شود و

به زودی در فلان روز سر ابن زیاد و شمر را می آورند و ما آنها را در جلو خود می گذاریم و غذا می خوریم و به آنها نگاه می کنیم، چون مختار قیام کرد حضرت با اصحاب خود بر سر سفره بود به آنها فرمود: برادران دل خوش کنید و بخورید که شما غذا می خورید و در حالی که ستمکاران بنی امیه را درو می کنند. گفتند: کجا؟ فرمود: فلان جا. مختار آنها را می کشد و به زودی فلان روز دو سر را برای ما می آورند.

در آن روز معهود آن حضرت از نماز فارغ شده بود و می خاست بر سر سفره بنشیند که سرا را آوردند، چون چشمش به آنها افتاد سجده کرد و گفت: شکر خدایی را که مرا زنده داشت تا این سرها را به من نمایاند. (1111)

940- تقسیم پول نان به عدالت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی دو نفر بر سر پول نان های خود اختلاف داشتند لذا جهت حل اختلاف خدمت حضرت علی عليه السلام را رسیدند و عرض کردند: یا علی عليه السلام یکی از ما پنج نان و دیگری سه نان داشت، یک نفر میهمان بر ما وارد شد و هم غذای ما شد او وقتی که خواست برود هشت درهم به ازاء آنچه خورده بود به ما داد، من که پنج قرص نان دارم پنج درهم آن را می خواهم و آنکه سه قرص نان دارد را سه درهم حاضرم بدهم لیکن او می گوید: باید چهار به چهار پول را نصف کنی. حضرت ابتدا به صاحب سه نان فرمود: سر این مسائل دعوا نکن. بیا سه درهم را بردار و برو؛ اهمیتی ندارد، برای اینها سزاوار نیست دعوا کنید اما آن شخص گفت: یا علی عليه السلام قبول ندارم، حق من چهار درهم است چرا که این هشت درهم را آن شخص بای ما دو تا داده است. حضرت فرمود: اگر حق را می خواهی یک درهم بیشتر حق تو نیست، او داد و فریاد کرد که چرا حق من

اینقدر کم است من سه نان داشتم، یک درهم و او که پنج نان داشته هفت درهم. حضرت فرمود: تو سه نان داشتی، خودت هم از آن خورده ای آن هم که پنج تا نان داشته از آن پنج تایی خود خورده است مهمانی که بر شما وارد شده آنهم خورده است. می شود جمعا سه نفر در قبال هشت قرص نا. پس هشت قرص نان سه قسمت می گردد هر کدامتان هشت قسمت از 24 قسمت خورده اید یا اگر خواستید به تعبیر دیگر، هر کدام از شما سه نفر، دو قرص نان و دو ثلث نانها را خورده اید. پس بنابراین آن کسی که سه نان دارد خودش دو قرص نان و دو ثلث از نانهای خود را خورده است. پس یک ثلث آن باقی مانده است که آن میهمان خورده است. اما آنکه پنج قرص نان داشت دو قرص نان و دو ثلث آنها را خود خورده و دو قرص بعلاوه یک ثلث هم دیگر آن برای مهمان گذاشته است. بنابراین اگر بخواهید تقسیم کنید آن کسی که سه قرص نان داشته تنها یک ثلث از نان خود را به میهمان داد و کسی که پنج قرص نان دارد دو نان و دو ثلث نان خود را داده پس هفت درهم مال اوست و یک درهم هم مال توست. (1112)

941- صدرنشینی مجلس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام کاظم علیه السلام فرمود: بارها امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: بالای مجلس

نشینند مگر کسی که دارای این خصائل باشد:

يجيب اذا سئل و ينطق اذا عجز القوام عن الكلام و يشير بالراى الذى فيه

صلاح اهله فمن لم يكن فيه شيى منهن فجلس فهو احمق

آنگاه که سؤال شود پاسخگو باشد؛ آنگاه که دیگران از سخن گفتن عاجز

شوند سخنگو باشد؛ آنگاه که به اندیشه های خیر خواهانه نیاز گردد راه پویان

را ره گو باشد.

پس هر گاه این سه خصلت در او نباشد و در صدر مجلس بنشیند احمق است و در کلامی دیگر می فرماید: انسان عاقل باید دارای سه نشانه باشد: و لابد للعاقل من ثلاث؛ ان ينظر في شانه و يحفظ لسانه و يعرف زمانه و اینکه شاعر و موقعیت خود را درک کند و زبانش را از لغزشهای گفتاری حفظ نماید و زمانش را بشناسد. (1113)

942- منع از چاپلوسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در یکی از روزها شخصی به خدمت علی علیه السلام رسید و زبان به ستایش و ستودن و مدح و ثنای آن حضرت گشود این مرد با اینکه خود نسبت به علی علیه السلام بی اعتقاد بود در ستایش بیش از حد افراط کرد. لذا علی علیه السلام در برابر آن همه افزون گوییها که رنگ چاپلوسی داشت به او فرمود: انا دون ما تقول ما فی نفسک

من از آنچه که تو به زبان می گویی پایین ترم ولی از آنچه که در اندیشه ات داری بالاترم. (1114)

943- گفتگو با دنیای فانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام المتقین علی علیه السلام درباره دنیا بیانی مختصر، اما با دنیایی از مفاهیم دارند که در اینجا به آن اشاره می نمایم.

ای دنیا از من دور شو که مهار تو را به گردنت انداختم و خود را از چنگت بیرون کشیدم و از دام هایت گریختم... به خدا سوگند اگر تو انسانی بودی که دیده می شدی، همانا حدود خدا را بر تو جاری می ساختم و تو را به سزای

بندگانی که آنان را با آرزوهای واهی فریفتی و در پرتگاهها افکندی می رساندم.
(1115)

من دنیا را بدور افکندم و چهره اش را به خاک مالیدم. (1116) (یس) علی را با نعمتی که از دست رفتنی است و از لذتی که فانی شدنی است چه کار؟ (1117)

944- مرد مردان عالم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رحمت و بخشش حضرت علی علیه السلام در زمان خود آن حضرت، زبان زد عام و خاص بوده است در یکی از کارزارها جنگجویی از مشرکین ملقب به قوچ لشکر با حضرت درگیر شد و به جنگ امام آمد امام او را بزیر انداخت و تیغ از نیام برکشید تا سر او را از تن جدا کند اما آن مرد با التماس، عرض کرد: ای علی علیه السلام آیا آیا مرا، که کودکانی خردسال دارم می کشی؟ حضرت برخاست و فرمود: تو را به خاطر کودکانت بخشیدم، یا در پیکاری دیگر بر سوارکاری تیغ از نیام کشید اما پیش از آنکه بر فرق او ضربه را وارد سازد حریف حضرت بانگ سرداد که ای علی علیه السلام شمشیرت را به من ببخش، امام شمشیرش را به وی داد و خود بدون سلاح در برابر دشمن ایستاد و چه بسیار است مانند این داستان مثل ماجرای عمرو بن عاص و بسر بن ارطاة که برای حفظ جان خود پرده از عورت خود برکشیدند و مهلکه جنگ با آن حضرت گریختند. (1118)

945- صبر چیست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام صادق علیه السلام می فرماید: امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مسجد در آمد، ناگاه مردی را غمناک و ناراحت و سر به گریبان دید از او سؤال کرد در چه حالی؟ چه خبر است؟ تو را چه می شود؟ آن شخص عرض کرد: یا علی علیه السلام پدر و مادر و برادرم مرده اند. می ترسم از این غصه زهره ترک شوم! حضرت فرمود: بر تو باد تقوا و صبر تا فردای قیامت با این دو سرمایه به محضر حق شرفیاب شوی صبر رد امور چون سر است از تن، چون سر از تن جدا گردد تن فاسد شود و چون در کارها صبر نباشد همه کارها فاسد گردد. (1119)

لذا حضرت علی علیه السلام می فرماید: نشانه صابر در سه چیز است:

1- کسل و سست و بی حال نمی شود.

2- دلتنگ و بی قرار نمی گردد.

3- از خدای خود شکایت نمی کند.

زیرا اگر کسل شود حق را ضایع می کند و اگر دلتنگ گردد به شکر برنیم خیزد و اگر از خداوند شکایت کند به راه عصیان رفته است. (1120)

946- شبی با علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن عباس گفت: شبی از شب ها علی علیه السلام به من فرمود: وقتی نماز عشاء خود را خواندی پیش من بیا تا به تو فایده ای دهم. ابن عباس می گوید: خدمت علی علیه السلام رسیدم، شبی مهتابی و بسیار روشن بود. علی علیه السلام از من سؤال کرد ابن عباس: تو تفسیر الف الحمد را می دانی؟ عرض کردم: یا علی

عَلَيْهِ السَّلَامُ این تو هستی که می دانی، ابن عباس می گوید: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ شروع کرد به تفسیر الف؛ و یک ساعت از آن را به تفسیر الف پرداخت، آنگاه مجدد از من سؤال فرمود: فما تفسیر اللام من الحمد آیا تفسیر لام الحمد را می دانی؟ جواب همان دادم و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ یک ساعت دیگر در تفسیر حرف لام سخن گفت پس حا الحمد نیز به همین منوال و در میم نیز همانطور و در دال نیز به همان شکل، چون از تفسیر این حروف فارغ گشت فجر صبح صادق از مشرق سر بر آورد در این جا بود که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

لو شئت لا و قرت بصیرا من تفسیر سورة الفاتحه؛ اگر می خواستم هفتاد شتر از تفسیر سوره حمد بار می کردم. (1121)

947- تفسر الله اكبر اذان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضرت موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ از پدران بزرگوارش از امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرد که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: روزی در محضر پدر بزرگوارم میان مسجد نشسته بودیم که مؤذنی بالای بلندی رفت و شروع به گفتن اذان کرد. همین که دو بار گفت: الله اكبر پدرم امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ چنان زار زار گریست، که بر اثر آن ما هم به گریه افتادیم و چون اذان را به پایان رسانید پدرم فرمود: آیا می دانید مؤذن چه می گوید: عرض کردیم: خدا و پیغمبرش عَلَيْهِ السَّلَامُ و جانشین پیامبر ﷺ او داناترند. فرمود: اگر معنای آنچه را او می گوید بفهمید قطعا لبان خود را کمتر به خنده خواهید گشود و بیشتر گریان خواهید بود.... (1122)

948- میزان عمل صحیح است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مردی نزد امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد و به آن حضرت عرض کرد که بلال حبشی را دیدم با شخصی گفتگو می کند لیکن بلال، الفاظ و گفتارش ملحون و لهجه دار است ولی آن شخص عباراتش صحیح و معرب و کامل می باشد و به بلال می خندید.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای بنده خدا، اعراب و درستی کلام برای درستی و تهذیب اعمال است، آن شخص اگر افعالش نادرست باشد، مسلم اعراب کلامش او را سودی ندهد ولی بلال را که افعالش بدرستی آراسته است، لحن عبارات و الفاظش به او زیبایی نرساند. (1123)

949- ای مضطرب دار فنا باش آرام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حارث اعور می گوید: به همراه حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ حرکت می کردم تا در حیره در کنار فرات به دیر نصاری برخوردیم و از آن دیر صدای ناقوس بلند بود. حضرت فرمود: ای حارث آیا می دانی که ناقوس چه می گوید؟ عرض کردم خدا و رسولش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ابن عم رسولش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داناترند. فرمود: ناقوس مثل دنیا و خرابی آن را می سراید. سپس از زبان ناقوس حضرت این اشعار را خواند: (1124)

لا اله الا الله

حقا حقا صدقا صدقا

ان الدنيا قد غرتنا

واشغلتنا و استهوتنا

يابن الدنيا مهلا مهلا

يابن الدنيا دقا دقا

یابن الدنیا جمعا جمعا

تفنی الدنیا قرنا قرنا...

یعنی: معبودی به حق و شایستگی پرستش، جز خدا نیست این را به حق و راستی می گویم.

براستی که دنیا ما را فریفت و ما را به خود سرگرم نمود و ما را سرگشته و مدهوش گرداند.

ای فرزند، دنیا آرام باش آرام، ای فرزند دنیا (در کار خود) دقیق شو دقیق.
ای فرزند دنیا (کردار نیک) گردآوردنی کن، گردآوردنی دنیا سپری می شود
پیوسته پیوسته...

حارث گوید: عرض کردم: ای امیرمؤمنان علیه السلام آیا نصاری تفسیر صدای ناقوس را اینگونه که فرمودید می دانند؟ حضرت فرمود: اگر می دانستند مسیح علیه السلام را به عنوان اله بر نمی گزیدند. حارث گوید: فردای آن روز من به دیر نصاری رفتم و به راهب گفتم: به حق حضرت مسیح علیه السلام همانگونه که ناقوس را می نواختی به صدا در آور و او چنین کرد و من تفسیر آن را آنگونه که آموخته بودم گفتم: تا به پایان اشعار رسیدم او مرا سوگند داد که به پیامبران سوگندت می دهم که چه کسی این تفسیر را برایت گفته، گفتم همان مردی که دیروز همراه من بود. گفت: آیا بین او و پیامبران خویشاوندی است؟ گفتم: آری او پسر عموی اوست. گفت: سوگند می خورم که این را از پیامبران شنیده و آنگاه اسلام آورد و سپس گفت: من در تورات خوانده ام که پیامبر آخر زمان صلی الله علیه و آله و سلم صدای ناقوس را تفسیر می کند. (1125)

950- نماز، قرب، لقای حق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام وقتی که وقت نماز می شد به خود می پیچید و متزلزل می شد، از آن حضرت سؤال شد یا علی علیه السلام چه می شود چرا شما در وقت نماز اینگونه اید؟ می فرمود: آمد وقت امانتی که حق تعالی عرضه داشت بر آسمانها و زمین و آنها ابا کردند از حمله آن و بر حذر شدند از آن. ⁽¹¹²⁶⁾ و حضرت سجاد علیه السلام نیز وقتی مهبیای وضو می شد رنگ مبارکش زرد می شد سبب آنرا سؤال کردند فرمود: آیا نمی دانید در حضور کی ایستادم. ⁽¹¹²⁷⁾

951- زایمان عجیب و قضاوتی عجیب تر!!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

زنی از شوهر قانونی خود فرزندی به دنیا آورد که او دو سر و دو بدن روی یک کمر داشت. خانواده نوزاد دچار اشکال شدند و نمی دانستند که آیا این نوزاد یک نفر است یا دو نفر، به محضر مبارک حضرت علی علیه السلام شرفیاب شدند تا در این باره سؤال کنند حضرت بعد از دیدن کودک فرمود: بچه را در موقع خواب آزمایش کنید باین ترتیب که وقتی هر دو در خوابند یکی از آن دو سر یا دو بدن را حرکت دهید و بیدار کنید اگر هر دو با هم در یک لحظه بیدار شدند این دو یک انسانند ولی اگر یکی بیدار شد و دیگری در خواب بود آنها دو انسانند و ارث دو نفر را می برند. ⁽¹¹²⁸⁾

952- ترک ریا کاری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی علی علیه السلام مردی را دید که سر در پیش افکنده، به نحوی که نشان می دهد که من پارسا و عابد و پرهیزکارم! حضرت به او فرمود: ای جوان، این پیچی که در گردن انداختی در دل خود اندازی، که خدای متعال در دل آدمی می نگرد، پس بدان که در روز قیامت ریاکاران را خطاب می کنند: نه شما آنید که

متاع دنیا به شما ارزان تر فروختند؟ و نه آنید که مردمان بر در سرای شما ایستادند؟ و نه آنید که ابتدا به شما سلام کردند؟ پس اینها به مثابه جزای اعمال شما بود که به شما رسانیدیم ولی امروز دیگر به شما چیزی نخواهد رسید. (1129)

953- نحوه برخورد با جاهل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابراهیم پسر مهدی عباسی (لعنة الله عليه) خوابی دید که برای ماءمون چنین نقل کرد:

در عالم رویا دیدم که در راهی با علی عليه السلام می رفتیم وقتی به پلی رسیدیم خواستم بر او سبقت گیرم روی به او کردم و گفتم تو خواستی به شرافت همسرت خلافت را تصاحب کنی. (1130)

اما او به من جوابی نداد. ماءمون پرسید پس چه گفت؟

ابراهیم گفت: او فقط به من سلام کرد.

ماءمون گفت: چون علی عليه السلام تو را جاهل دانسته جوابت نیز همین بوده است. (1131)

لذا امام علی عليه السلام در شعری که به ایشان منسوب است می فرماید:

من لم یکن عنصره طیبا لم یخرج الطیب من فیه
کل امر یشبهه فعله و ینضح الکوز بما فیه

آنکس را که طینت و سرشت پاک نیست سخن پاک از دهانش نخواهی شنید

همانا کار هر کس مثالی از اوست و از کوزه همان برون تراود که در اوست

954- نحوه مهمانداری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی مردی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دعوت کرد که به خانه او تشریف فرما شود. امام فرمود: قد اجیتک علی ان تضمن لی ثلاث... ان لا تدخل علی شیئا من خارج و لا تدخر عنی شیئا فی البیت و لا تجحف بالعیال. یعنی: دعوت ترا می پذیرم در صورتی که سه موضوع زیرا را تعهد و رعایت کنی: یکی آنکه چیزی از خارج خانه برای پذیرایی من فراهم نیاوری. دیگر آنکه به ما حضر اکتفا کنی و و خود را به تکلیف نیفکنی و سوم آنکه از این رهگذر به عیال خود سختی و ستم روا نداری عرضه داشت یا امیرالمؤمنین علیه السلام رعایت هر سه موضوع را تعهد می کنم و حضرت آنگاه دعوتش را قبول فرمود.

955- عوامل تنگدستی و فقر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روایت شده است که شخصی به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام از تنگی معیش خود حکایت کرد. امام فرمود: لعک تکتب بقلم معهود فقال: لا. فقال لعلک تمشط بمشط مکسور فقال: لا...

فقر و تنگدستی تو شاید به این سبب است که با قلم گره دار می نویسی. عرضه داشت: خبر یا امیرالمؤمنین علیه السلام.

فرمود: شاید با شانه شکسته موی خویش را می آرایی؟ گفت: نه.

فرمود: شاید از کسی که عمرش از تو بیشتر است جلوتر می روی (رعایت ادب بزرگتر نمی کنی و جلوتر از آنها راه می روی) گفت: نه.

فرمود: شاید بعد از طلوع فجر می خوابی؟ گفت: نه.

فرمود: شاید که در مورد پدر و مادر خود از دعای خیر دریغ می ورزی؟ عرضه داشت آری یا امیرالمؤمنین علیه السلام.

پس آنگاه امام دستور فرمود، که برای رفع بلاى تنگدستى، پدر و مادر خود را از دعا فراموش نکند و آنگاه فرمود: از رسول اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: ترک دعای خیر برای پدر و مادر روزی آدمی را می برد و او را به تنگدستی مبتلا می سازد (1132)

956- استغفار و طلب آمرزش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در محضر امیرالمؤمنین علی عليه السلام کسی جمله استغفرالله را بر زبان آورد آن حضرت فرمود:

تکلتک امک اتدری ما الاستغفار؟ ان الاستغفار درجة العلیین هو اسم وقع علی ستة علی معان؛ اولها: الندم علی ما مضی...

مادر به سوگت نشیند آیا می دانی که معنی استغفار چیست؟ استغفار مرتبه بلند پایگان است این کلمه شش معنی دارد:

اول: آنکه آدمی از کار و کرده خود پشیمان شده باشد، دوم: آنکه مصمم شود که دیگر به کردار بد گذشته خود باز نگردد، سوم: آنکه حقوقی که از مردم بر ذمه دارد ادا کند و پاک و صافی به ملاقات حق تعالی رود و عهده اش، از بار حقوق دیگران فارغ و آسوده باشد چهارم: آنکه واجباتی که عمل نکرده و تباه و ضایع ساخته است به نحو شایسته به انجام رساند، پنجم: آنکه فربهی تن خود را که به نامشروع حاصل گردیده به آتش اندوه آب کند تا آنگاه که پوستی و استخوانی بیش، از او به جای نماند و تا آن که گوشت تازه از راه حلال و مشروع بر آن بروید، ششم: آنکه به جبران حلاوت و لذتی که از ارتکاب معاصی احساس کرده تلخی و مرارت طاعت را در ذائقه جان خود بچکاند، در

چنین وضعی آدمی شایسته آمرزش می گردد و به جاست که کلمه استغفار به زبان آورد. (1133)

957- خبر غیبی امام علی علیه السلام از مسجد جمکران قم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام در عصر خود قبل از آن که سخنی از قم در حجاز و کوفه به میان آید حدود 330 سال قبل از آغاز تاسیس مسجد جمکران از آن خبر داده است آنگونه که نقل شده حضرت روزی به حذیفه بن یمان، یکی از اصحاب نیک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ای پسر یمانی! در اول ظهور؛ قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از شهری که آن را قم گویند؛ خروج می کند (1134) و مردم را به سوی حق دعوت می نماید همه مردم از شرق و غرب به آن روی می آورند و اسلام تازه می شود...
ای پسر یمانی، این سرزمین، مقدس است و از همه آلودگیها پاک می باشد...
آنگاه حضرت در ادامه حدیث می فرماید:

روایت وی (1135) را بر فراز کوه سفید، نزدیک مسجد... که آن را جمکران نامند نصب کنند او از زیر مناره آن مسجد برون آید...

این پیش گویی غیبی نیز در جای خود بسیار عجیب است چرا که حضرت تاءکید دارند که قم یکی از پایگاههای مرکزی حضرت مهدی علیه السلام هنگام قیام جهانی آن حضرت خواهد بود. (1136)

958- شقوق علوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت امیر علی علیه السلام فرمود: العلوم اربعة، علم ینفع و علم یشفع و علم یرفع و علم یضع. یعنی علوم بر چهار بخش است:

- 1- علمی است که برای داننده او نفع و سود دارد.
- 2- دانشی که دانای به او سبب شفاعت و محل توجه الهی گردد.
- 3- علمی که آموزش آن سبب شود که به مقام شامخ و منزلت رفیع و رتبه بلند برسد و آن عبارتست از دانا شدن بدین مقدس اسلام و اعتقادات و احکام آن.

4- علم یضع و آن شناسایی به علم نجوم است. (1137)

959- گزینش کلامی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضرت علی علیه السلام فرمود: تورات و انجیل و زبور و قرآن را تلاوت کردم و از هر یک کلمه ای برگزیدم:

- 1- از تورات (من صمت نجا) یعنی: هر کس سکوت اختیار کند نجات یابد.
- 2- از انجیل (من قنع شبع) یعنی: هر که قناعت کند سیر شود.
- 3- از زبور (من ترک الشهوات فقد سلم عن الافات) هر کس تمایلات را رها کند از آنها سالم ماند.
- 4- از قرآن کریم (و من یتوکل علی الله فهو حسبه) هر که به خداوند توکل نماید خدای برای او کافی است. (1138)

960- مناعت طبع

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اشعار زیر منسوب به امام العارفین حضرت علی علیه السلام می باشد که موضوع آن در مورد مناعت طبع است. می فرماید:

لنقل الصخر من قلال الجبال احب الی من منن الرجال
 یقول الناس لی فی الکسب عار فقلت العار فی ذل السؤال

یعنی: همانا حمل سنگهای سخت و سنگین از بالای قله های کوه، برای من محبوبتر و آسانتر از آن است که زیر بار منت کسی بروم.
مردم به من می گویند کسب و کارمایه سر شکستگی است ولی من می گویم ننگ و عار، دلت در درخواست (بر اثر کار نکردن) می باشد. (1139)

از نوری روی اوست که عالم منورست

حسنی چنین لطیف چه حاجت به زیور است (1140)

961- کیفیت قلب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرماید: ما من احد الا و قلبه عینان، یدرک بهما الغیب فاذا اراد الله بعبد خیرا فتح له عینی قلبه؛ دل هر انسان را دو دیده است که با آن از امور غیب و پنهان آگاه می شود. حال، اگر خدا برای بنده خود خیر خواهد دو چشم دل او را می گشاید و نیز فرمود:

زین القلب بالتقی تنل الفوز البقاء

ثم بالصبر و الحجی ثم بالخوف و الرجاء

یعنی: قلب خویش را به زینت تقوی بیارای، تا رستگاری و پایداری یابی و از آن پس به زیور صبر و فرزاندگی و سپس به خوف و رجا مزین ساز.

و همچنین امام فرمود: القلوب اربعة؛ صدر و قلب و فواد و لب فالصدر

للاسلام، و القلب الایمان و الفواد المعرفة و اللب للذکر

قلوب آدمیان بر چهار گونه اند: صدر، قلب، فواد و لب، صدر جایگاه اسلام

است و قلب محل ایمان و فواد مرکز معرفت و لب جای ذکر و حق متعال.

لذا امام صادق علیه السلام می فرماید قلب آدمی دچار رنگ و کدورت می شود و چون آنرا با ذکر لا اله الا الله متذکر سازی از کدورت خارج می شود و صفا و جلوه خود را باز می یابد. ⁽¹¹⁴¹⁾

962- راه شناخت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشعاری از امام علی علیه السلام که ضمن یک روایت نقل شده است درباره راه شناخت مشکلات نظری است که چند بیت آن عبارت است از:

اذا المشكلات تصدين لى كسفت حقائقها بالنظر
ولست بامعة فى الرجال اسائل هذا و ذاما الخبر
ولكننى مدرب الا صغرين ابين مع ما مضى ما غير ⁽¹¹⁴²⁾

هنگامی که مشکلات نظری برای من پیش می آید، نظریه صحیح و مطابق با واقع را با اندیشه و تأمل کشف می کنم.

من از مردانی نیستم که صاحب نظر نیستند تا برای تقلید از دیگران از این و آن بپرسیم چه خبر.

بلکه من از نظر اندیشه و بیان، فرد با تجربه ای هستم که با مقیاس آنچه گذشته است آینده را پیش بینی می کنم.

برتبت ساقى كوثر بمردى فاع خبير

به نسبت صهر پیغمبر ولی والی والا

از آتش عقل در گوهر شمار و جفت پیغمبر

که بی مثل است و بی انباز آن یکتای بی همتا ⁽¹¹⁴³⁾

963- دعای مستحب شده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اواخر شب بود علی علیه السلام همراه فرزندش امام حسن علیه السلام کنار کعبه برای
 مناجات و عبادت آمدند. ناگاه علی علیه السلام صدای جانگدازی شنید دریافت که
 شخص دردمندی با سوز و گداز در کنار کعبه دعا می کند و با گریه و زاری
 خواسته اش را از خدا می طلبد. علی علیه السلام به حسن علیه السلام فرمود: نزد این
 مناجات کننده برو و ببین کیست او را نزد من بیاور. امام حسن علیه السلام نزد او رفت
 دید جوانی بسیار غمگین با آهی پرسوز و جانکاه مشغول مناجات است فرمود:
 ای جوان امیرمؤمنان پسر عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تو را می خواهد ببیند. دعوتش
 را اجابت کن. جوان لنگان لنگان با اشتیاق وافر به حضور علی علیه السلام آمد. علی
علیه السلام فرمود: چه حاجت داری؟ جوان گفت: حقیقت این است که من به پدرم
 آزار می رساندم او مرا نفرین کرده نصف بدنم فلج شده است. امام علی
علیه السلام فرمود: چه آزاری به پدرت رسانده ای؟ جوان عرض کرد، من جوانی
 عیاش و گنهکار بودم پدرم مرا از گناه نهی می کرد من به حرف او گوش نمی
 دادم بلکه بیشتر گناه می کردم تا اینکه روزی مرا در حال گناه دید باز مرا نهی
 کرد سرانجام من ناراحت شدم چوبی برداشتم طوری به او زد که به زمین افتاد
 و با دلی شکسته برخاست و گفت: اکنون کنار کعبه می روم و برای تو نفرین می
 کنم کنار کعبه رفت و نفرین کرد نفرین او باعث شد نصف بدنم فلج گردد. در این
 هنگام آن قسمت از بدنش را به امام نشان داد. بسیار پشیمان شدم نزد پدرم
 آمدم و با خواهش و زاری از او معذرت خواهی کردم و گفتم مرا ببخش و برایم
 دعا کن. پدرم مرا بخشید و حتی حاضر شد که با هم به کنار کعبه بیاییم و در
 همان نقطه ای که نفرین کرده بود دعا کند تا سلامتی خود را باز یابم با هم به
 طرف مکه رهسپار شدیم پدرم سوار بر شتر بود در بیابان ناگاه مرغی از پشت
 سر سنگی پراند شتر، رم کرد و پدرم از بالای شتر به زمین افتاد و تا به بالینش

رفتم دیدم از دنیا رفته است همانجا او را دفن کردم و اکنون خودم با حالی جگر سوز به اینجا برای دعا آمده ام. امام علی علیه السلام فرمود: از این که پدرت با تو به طرف کعبه برای دعا در حق تو می آمد معلوم می شود که پدرت از تو راضی است اکنون من در حق تو دعا می کنم. امام بزرگوار در حق او دعا کرد سپس دستهای مبارکش را به بدن آن جوان مالید هماندم جوان سلامتی خود را باز یافت.

سپس امام علی علیه السلام نزد پسرانش آمد و به آنها فرمود: (علیکم ببر الوالدین: بر شما باد نیکی به پدر و مادر.) (1144)

964- اخلاق مردم داری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هنگامی که امیرمؤمنان علی علیه السلام در بستر شهادت قرار گرفت، فرزندان خود را به دور خود جمع نمود و برای آنها وصیت کرد در پایان وصیت فرمودند: یا بنی عاشر و الناس عشرة ان غبتم حنو الیکم، و ان فقدتم بکوا علیکم (1145) یعنی: ای فرزندانم! به گونه ای با مردم زندگی کنید که اگر از نظر آنها غایب شدید مشتاق دیدار شما شوند، و اگر از دنیا رفتید از فقدان شما، گریه کنند. (1146)

965- زمین شناسی امام علی علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در خصوص حرکت زمین و انواع حرکت آن حضرت امیر علیه السلام می فرماید: و عدل حرکاتها بالراسیات من جلا میدها؛ تعدیل و کنترل و موزون نمودن میان حرکات گوناگون زمین، بوسیله کوههای محکم است.

و از این گفتار حضرت چنین استفاده می شود که زمین دارای حرکات متعددی می باشد لذا در تأیید فرمایش حضرت علم امروز تا به حال هشت نوع

حرکت برای زمین اثبات کرده است و دانشمندی بنام فلکس ورنه؛ یازده حرکت برای زمین کشف کرده و فرمایش حضرت را از کلمات اعجازآمیز دانسته و در صدد حرکات دیگری برای زمین بر آمده است. (1147)

966- کاشت درخت خرما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام باقر علیه السلام فرمود: روزی مردی، امیرمؤمنان علی علیه السلام را سوار بر شتری که باری از هسته خرما بر آن بود، دید که عبور می کرد، پرسید: ای ابوالحسن علیه السلام این بار چیست؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: مائة الف عذق ان شاء الله؛ اگر خدا بخواهد صد هزار درخت خرما.

او آنها را در زمینی کاشت همه آنها بصورت درخت در آمد و حتی یک دانه از هسته آنها تباه نشد و به این ترتیب حضرت یک نخلستان خرماى صد هزار درختی را پدیدار نمودند. (1148)

967- احداث باغ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام علی علیه السلام با دسترنج خود دو باغ احداث کرد که نام آن دو باغ یکی ابونیزر دیگری باغ بغیغه (بغغه) بود و شخصی بنام ابونیزر سرپرستی آن دو باغ را به عهده داشت ابونیزر می گوید: در باغ بودم روزی امام علی علیه السلام وارد باغش شد و به من فرمود: آیا غذا در باغ هست؟ عرض کردم: با کدوئی که از این باغ بدست آمده و روغنی که موجود بوده غذایی آماده ساخته ام. فرمود: آن غذا را بیاور بخوریم. غذا را حاضر کردم و پس از میل غذا و شستن دستها کلنگ را به دست گرفت و به سوی چاه قنات آن باغ روانه شد و به لای روبی و پاک کردن آن قناعت پرداخت و در حالی که عرق از پیشانی می ریخت از

چاه بیرون آمد و بار دیگر به داخل چاه رفت و همچنان به لای روبی پرداخت و به هنگام کلنگ زدن به زمین صدای مهممه آن حضرت به بیرون چاه می رسید، آن قنات را به گونه ای پاکسازی نمود که به اندازه گردن شتر آب آن زیاد شد سپس با شتاب از چاه بیرون آمد و فرمود: خدا را گواه می گیرم که این چشمه و باغ را وقف کردم آنگاه از من قلم و کاغذ طلبید حاضر نمودم. آن حضرت نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم، این را وقف کرده بنده خدا علی، تا الیقی الله وجهه حرالنار یوم القيامة؛ تا خداوند به وسیله این دو چشمه وقف شده چهره علی علیه السلام را در قیامت از حرارت آتش دوزخ حفظ کند.

پس از علی علیه السلام امام حسن علیه السلام و بعد از امام حسین علیه السلام و... طبق وقف نامه عمل کردند و از درآمد محصول آن دو باغ بذل و بخشش می کردند و به فقراء و درماندگان راه می دادند در یکی از سالها امام حسین علیه السلام مقروض شد معاویه از فرصت استفاده کرد و پیشنهاد کرد آن دو باغ را به دویست هزار دینار خریدار هستم امام حسین علیه السلام فرمود: این دو مزرعه فروشی نیست. پدرم آن را بر عموم فقراء وقف نمود تا چهره اش از آتش دوزخ محفوظ بماند بنابراین من آنها را به هیچ قیمتی نمی فروشم. (1149)

امیرمؤمنان این دو باغ معروف به چشمه ابی نیزر بغغه را وقف کرد از درآمد محصولات آنها در تاءمین معاش زندگی فقراء مردم مدینه و درماندگان صرف گردد.

968- موقوفات حضرت زهرا علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابوبصیر می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: آیا نمی خواهی وصیت فاطمه علیه السلام را برای تو بازگو کنم؟ عرض کردم: آری می خواهم امام باقر علیه السلام جامه

دانی را بیرون آورد و در میان آن نامه ای را خارج کرد و آن نامه را که وصیت نامه حضرت زهرا علیها السلام را که در مورد وقف مزارع هفتگانه بود چنین خواند: بسم الله الرحمن الرحيم این وصیتی است که فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن وصیت نموده است وصیت کرد به حوائط سبعة (باغهای یا مزارع هفتگان) که عبارتند از:

عواف، دلال، برقه، میثب (بروزن منبر) حسنی، صافیه، مال (مشربه) ام ابراهیم، تا وقف باشد و تولیت آن را به علی بن ابیطالب علیه السلام واگذار کردم و پس از او به بزرگترین فرزندانم باشد خداوند بر این وصیت گواه است و همچنین مقداد و زبیر گواهی می دهد و این وصیت را علی بن ابیطالب علیه السلام نوشت (1150)

969- دعای ختم قرآن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی قرآن را ختم می فرمود این دعا را می خواند:

اللهم اشرح بالقرآن صدري خدایا به قرآن، شرح صدر مرا عطا کن.
واستعمل بالقرآن بدنی و به قرآن بدنم را به کار بندگی خود وادار کن.
و ثوره بالقرآن بصری و به قرآن، دیده ام را روشنایی بخش.
و اءطلق بالقرآن لسانی و به قرآن، زبانم را رها کن.

970- به خانواده ات سفارش کن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام به کمیل فرمود: به خانواده است فرمان ده...

یا کمیل مراهلک ان ترو حوا فی المکارم و یدلجوا فی حاجة من هو نائم فو
الذی وسع سمعه الاصوات...

ای کمیل! خانواده خود را فرمان ده که خویشان را به محامد اخلاق و مکارم
صفات آراسته سازند و در تاریکی شب ها برای رفع نیازمندی خفتگان بکوشند،
سوگند به آن خدا، که شنوایش، اصوات را احاطه کرده است، هر کس در دل
دیگران، سرور و شادمانی ایجاد کند، خداوند متعال از آن سرور، لطفی بیافریند
که چون اندوه و غصه به آن کس هجوم آورد، آن لطف همچنان سیلی که در
بستر سراشیب، فضول اشتران را با خود می برد اثر اندوه را از دل آن کس
بزداید (1151)

971- اهل زمانه خود را بشناس...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزند خود امام حسن علیه السلام چنین نصیحت و
سفارش فرمود:

یا بنی انه لا بد للعاقل ان ینظر فی شانہ فلیحفظ لسانہ و لیعرف اهل زمانہ یا
بنی ان من البلاء الفاقه...

پسر عزیزم خرد در آدمی دوست و یار اوست، و حلم و بردباری همچون
وزیر و رفیق، و مدارا همانند پدر مهربان، و صبر و شکیبایی به منزله بهترین
لشکر وی است. پسرم خردمند، باید که در کار خویش به دقت بنگرد و زبان در
اختیار خود دارد و در حق اهل زمان و مردم عصر خود عارف باشد. پسرم، تهی
دستی خود بلایی است و از آن بدتر بیماری جسم آدمی و از آن بدتر بیماری
دل او است. ثروت و مکننت خود نعمت است لیکن برتر از آن نعمت سلامت بدن
انسان و بالاتر از آن نعمت تقوای قلب وی است. پسرم، اوقات مؤمن سه بخش

است: قسمتی که در آن با خدای خویشتن راز و نیاز کند و قسمت دیگر را صرف محاسبه نفس و نظر در کار و رفتار خود کند و در بخش سوم از نعمتی که خداوند بر او حلال و سزاوار فرموده است بهره برد. نیز هر مؤمن مسلمان ناگزیر است که به سه مورد توجه و عنایت کافی مبذول دارد ترمیمی در وضع معیشت و زندگی و گامی برای روز واپسین و بهره ای از آنچه حلال و مباح گردیده است. (1152)

972- گفتگوی شیرین امام علی علیه السلام با امام حسن علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد بن طلحه (علامه شافعی مذهب) از ابونعیم حدیث می کند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام روزی با پسرش امام حسن علیه السلام گفتگوی شیرینی به میل کشیده بود. علی علیه السلام سؤال می کرد و حسن علیه السلام جواب می داد:

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای پسر معنی رشد و صلاح چیست؟ حسن علیه السلام عرض کرد: بدیها را با نیکی از میان برداشتن.

پرسید شرف چیست؟ جواب داد خویشاوندان را در سایه خود نگاه داشتن و از خطایشان گذشتن.

گفت مروت چیست؟ جواب داد عفاف نفس و اعطای سائل

سوال کرد دقت چیست؟ فرمود در اندک و بسیار و کوچک و بزرگ با احتیاط نگریستن.

پرسید: فرومایگی چیست؟ گفت: راحت خود و رنج کسان خود خواستن

پرسید: کرم چیست؟ در همه حال خواه در توانگری خواه در درویشی، بخشیدن.

پرسید: بخل چیست؟ جواب داد: شرف خویش در سرمایه جستن.

پرسید: برادری چیست؟ جواب داد: برابری در همه حال چه در تنگدستی و چه در آسایش.

پرسید: ترس چیست؟ گفت: بر دوست حمله کردن و از دشمن گریختن.
پرسید: غنیمت چیست؟ جواب داد: غنیمت رغبت به تقوا و پرهیزگاری است.

پرسید: بردباری چیست؟ گفت: خویشتن را نگاه داشتن و خشم خود را فرو خوردن.

پرسید: بی نیازی چیست؟ گفت بر قسمت خویش قناعت کردن.
پرسید: گدایی چیست؟ گفت: هوس پرستی.

سؤال کرد: مناعت چیست؟ فرمود حرمت خویش نگهداشتن.

سؤال کرد: ذلت چیست؟ جواب داد: در برابر حوادث جزع کردن.

سؤال کرد: حماقت چیست؟ فرمود: در محافل با ریش خود بازی کردن.

گفت: جرات چیست؟ جواب داد: بی ترس و هراس به پیکار حریف رفتن.

پرسید: رنج بیهوده چیست؟ گفت: بیهوده سخن گفتن.

پرسید: عظمت چیست؟ فرمود: در عین تنگدستی بخشیدن و در عین قدرت بخشودن.

سؤال کرد: عقل چیست؟ جواب داد: شنیده ها را به خاطر سپردن.

سؤال کرد: جهل چیست؟ جواب داد: پیشوای خود را کوچک شمردن و سر از فرمانش برتافتن.

پرسید: روشنایی چیست؟ نیکی را بکار بستن و از بدی دوری جستن.

پرسید: احتیاط چیست؟ گفت: با زیر دستان مدارا کردن.

سؤال کرد: غفلت چیست؟ جواب داد: مسجد را ترک گفتن و در پی فرومایگان دنیا به دست دویدن.

پرسید: سفاهت چیست؟ گفت: فرومایگی.

سؤال کرد: حرمان چیست؟ جواب داد: بخت سفید را با دست خود سیاه کردن.

سؤال کرد: سید کیست؟ گفت: آن کس که عشیره و قبیله خود را زخم زبان و نیششان ایمن بدارد.

973- پیشگویی تاریخی امام علی علیه السلام در حمله هلاکوخان مغول به بغداد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علامه حلی از پدرش سدیدالدین یوسف بن المطهر نقل می نماید: علت محفوظ بودن شهرهای کوفه و حله و کربلا و نجف اشراف از قتل عام و خرابی لشکر هلاکوخان مغول این بود که وقتی هلاکوخان با لشکر خود به خارج شهر بغداد رسید اکثر مردم حله از ترس خانه های خود را ترک و به اطراف فرار کردند. لیکن پدر من و سیدبن طاووس و ابی العزا هر سه از نوابغ علمی شیعه هستند، تصمیم گرفتند به هلاکوخان نامه ای بنویسند و صریحا تسلیم بودن خود را اظهار کنند. نامه را نوشته و فرستادند چون نامه در بیرون شهر بغداد در وقتی که محاصره بود رسید، فوراً فرمان داد در جواب نامه بنویسید: شما سه نفر که بزرگ شهر حله هستید و مردم در اختیار شما می باشند به نزد من آیید. آنگاه پاسخ را به وسیله دو نفر از سپاهیان خود فرستاد، چون نامه رسید سید بن طاووس و ابن ابی العز اطلاع بر مضامین آن یافتند حاضر نشدند پیش وی بروند. لذا پدرم گفت: من حاضرم و تنها با آن دو ماءمور در حال که کتابی همراه داشت نزد هلاکو رهسپار شد. پادشاه مغول با حال شگفت گفت شما

چطور جرات نمودید به اینجا بیایید و بنوشتن چنین نامه ای در حالی که شهر بغداد فتح نشده و چگونگی وضع مملکت و وظیفه شما معلوم نگردیده؟

وی در پاسخ فرمود: هشیار باش نوشتن نامه و آمدن من بدون هیچ ترس بر اساس روایتی می باشد از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که بما رسیده است، که در کتاب نهج البلاغه در خطبه زوراء فرموده اند:

الزوراء ⁽¹¹⁵³⁾ و ما ادريک مالزوراء ارمن ذات ائله و (الی آخر)؛ بغداد و چه می دانید که بغداد چیست؟ شهری است وسیع و در آن ساختمانهای مدرن محکم پایه گذاری شود و جمعیت بسیاری در آن مسکن گزینند و برخی از خلفاء بن العباس در آنجا خلافت کنند

و آنان جور و ستم نمایند آخر الامر باید دچار هجوم لشکری شوند که جوان و نیرومند باشند و حدقه چشمهایشان کوچک و صورتشان مانند سپر، طوق شده و لباس آنان از زره آهنین می باشد و صداهايشان بسیار بلند و دارای سطوت و ابهتند و آنان به هیچ شهری نگذرند مگر آنکه فتح می نمایند و هیچ سلطانی و پرچمی در برابرشان به جنگ افراشته نشود و مگر آنکه سرنگون شود و بلاء بزرگ است برای کسی که به مخالفتشان برخیزد.

هلاکوخان مغول چون این پیش گویی ها را از کلمات گهربار حضرت علی مرتضی علیه السلام شنیده بویژه بشارت پیروزی نسبت به پادشاهانی که به جنگ او بیایند و همه علاماتی که حضرت بیان فرموده بود در خود و لشکرش مطابق دید، فوراً نامه ای نوشت که هر گاه بواسطه این پیش گویی حضرت علی علیه السلام بغداد را فتح کردم شهر حله و شهر کوفه و شهر نجف و شهر کربلا را با ساکنین آنها بلکی مورد عفو و همه آن جمعیت را از کشتن و اسیر شدن در امان خواهم گذاشت. سپس با اعتماد باین پیشگویی حضرت علی علیه السلام فرمان داد به بغداد

حمله شود و مستعصم که خلیفه آخرین سلسله بن العباس بود به بدترین وجه به قتل رسانید و پیروزی شگفتی نمود و صدق این پیشگویی حضرت را رد جهان انتشار و بر شیفتگان حضرت افزود (1154)

974- بیان راز نسب پیامبر ﷺ توسط امام علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام جعفر صادق علیه السلام از حضرت علی علیه السلام نقل می کند که: ان حضرت در توصیف از آفرینش و نسب محمد ﷺ فرمود: خداوند تعالی نور مقدس حضرت محمد ﷺ را خلق فرمود، پیش از آنکه آسمانها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را بیافریند و قبل از اینکه احدی از انبیا را اراده آفرینش کند به چهار صد و بیست چهار هزار سال، به آن نور دوازده حجاب خلق نمود:

1- حجاب قدرت. 2- حجاب عظمت. 3- حجاب منت. 4- حجاب رحمت. 5- حجاب سعادت. 6- حجاب کرامت. 7- حجاب منزلت. 8- حجاب هدایت. 9- حجاب نبوت. 10- حجاب رفعت. 11- حجاب شفاعت. پس آن نور مقدس را در حجاب قدرت 12 هزار سال جاری داد و او می گفت: سبحان ربی الاعلی.

و در حجاب عظمت یازده هزار سال و او می گفت: سبحان عالم السر و در حجاب منت ده هزار سال و می گفت: سبحان من هو قائم لایلهو و در حجاب رحمت نه هزار سال و می گفت: سبحان الرفیع الاعلی و در حجاب سعادت هشت هزار سال و می گفت: سبحان من هو دائم لایسهو

و در حجاب کرامت هفت هزار سال و می گفت: سبحان من هو غنی لایفتقر

و در حجاب منزلت شش هزار سال و می گفت: سبحان العظیم الکریم
و در حجاب هدایت پنج هزار سال و می گفت: سبحان ذی العرش العظیم
و در حجاب نبوت چهار هزار سال و می گفت: سبحان رب العزه عما یصفون
و در حجاب رفعت سه هزار سال و می گفت: سبحان ذی الملک و الملکوت
و در حجاب هیبت دو هزار سال و می گفت: سبحان الله و بحمده
و در حجاب شفاعت دو هزار سال و می گفت: سبحان ربی العظیم و بحمده
پس نام مقدس آن حضرت را بر لوح ظاهر گردانید و ان نام مبارک چهار
هزار سال بر لوح می درخشید پس اسم اطهر آن حضرت را بر عرش ظاهر
گردانید و هفت هزار سال در آنجا نور می بخشید همچنین در احوال رفعت و
جلال می گردید تا آنکه حق تعالی آن نور را در صلب آدم جای داد و از آدم
در شیث و از شیث در انوش و از انوش در قینان و از قینان در مهلائیل... تا در
ابراهیم خلیل الله و ابراهیم در اسماعیل... در عبدمناف و از عبدمناف در هاشم و
از هاشم سید قریش در عبدالمطلب و از عبدالمطلب در عبدالله جای داد و پیامبر
ﷺ به دنیا آمد. (1155) فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین خندان و شادان وقتی
پیامبر ﷺ بدنیا آمد نزد ابوطالب پدر حضرت علی ﷺ آمد و او را به آنچه
واقع شده بود خبر داد. پس ابوطالب به وی گفت: مگر از این امر در شکفتی؟
تو هم باردار می شوی و وصی و وزیر او را می زایی. (1156)

975- همام کیست؟

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روایتی است از امیرالمؤمنین ﷺ در اصول کافی و نهج البلاغه نقل شده که
روایت بلندی است و به خطبه همام معروف است. این خطبه عجیبی است و ما

قسمت اول این خطبه را از جلد 2 اصول کافی ص 226 نقل می کنیم از امام صادق علیه السلام :

مردی که او را همام صدا می کردند و عابد و زاهد کوشایی بود وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام مشغول خطبه بود از جایش بلند شد و گفت: ای امیرمؤمنان! مؤمن را آنطور برای ما تعریف کن که انگار او را در برابر خودمان می بینیم. امام علیه السلام در پاسخ به او تأمل و درنگ فرمود: زیرا مصلحت را در تأخیر جواب می دید، پس از آن امام بطور اجمال فرمود: ای همام، تو خود از خدا بترس و نیکوکار باش که ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون ⁽¹¹⁵⁷⁾ یعنی: خدا با پرهیزکاران و نیکوکرداران است. همام به این پاسخ اکتفا نکرد تا اینکه حضرت را سوگند داد: امام خطبه ای مفصل از اوصاف مؤمن فرمود: چون امام اوصاف مؤمن را می شمرد همام بی هوش شد و در آن بی هوشی از دنیا رفت. علی علیه السلام فرمود باشید سوگند به خدا که از چنین پیش آمدی بر او می ترسیدم و پس از آن فرمود: اندرزه‌های درست به اهلش چنین تاءثیر می کند یکی از حاضرین (ابن کواکه از خوارج بود) گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام تو چه حال داری؟ و چرا این اندرزه‌ها در تو تاءثیر ندارد، یا چون چنین گمان می داشتی چرا باعث مرگ او شدی؟ امام علیه السلام فرمود: وای بر تو هر اجلی را وقتی است که از آن نمی گذرد دیر یا زود نمی شود و سببی است که از آن تجاوز نمی کند پس از اینگونه گفتار که شیطان بر زبانت راند بازیست. ⁽¹¹⁵⁸⁾

متن خطبه همام المؤمن من هو الكيس الفطن...

مؤمن زیرک و تیز هوش است که بشاش است و اگر غصه ای هم داشته باشد آنرا آشکار نمی کند دلش از هر چیز دیگر و خودش از همه چیز در نظرش خوارتر، از هر کس که از بین رفتنی باشد دوری می کند و نسبت به حسنات و

نیک ها طمعکار و آزمند است کینه توز نیست چشم تنگ نمی باشد، جر و بحث بیهوده نمی کند، کارش سبب و نفرین کردن نیست، پیوسته عیب نمی گیرد، غیبت نمی کند، از اینکه بالاتر از دیگران باشد خوشش نمی آید، ریا و سمعه را دوست نمی دارد، در مسائل بی تفاوت نیست، همتش عالی است، سکوتش فراوان با وقار است، با مروت است (نیک دیگران در حق او) یادش می ماند، پایمرد و قدر دان است، اگر غمی هم داشته باشد از روی تفکر و تعقل است و بی مورد نیست، از فقرش خشنود است خوش بر خورد و قابل انعطاف است، استبداد در کارش نیست، پایبند به عهد و پیمان است، و اذیتش کم، دروغ نمی گوید و پرده دری نمی کند...

976- ایراد خطبه ای بدون نقطه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خطبه ای است بدون نقطه که حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ پیرامون مسائلی چون حمد الهی و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بت پرستی - اطاعت حق - ازدواج پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، اخلاقیات و... صحبت فرموده اند: (البته این خطبه طولانی است که مختصری از آن آمده است).

الحمد لله اهل الحمد و ماواه، و له اوكد الحمد و احلاه و اسرع الحمد و اسراه و اطهر الحمد و اسماه و اكرم الحمد و اولاه، الحمد لله الملك الملك المحمود و المالك الود مصور كل مولود و مال كل مطرود، ساطح المهاد و موطد الاطواد و مرسل الامطار و مسهل الاوطار، عالم الاسرار و مدرکها و مدمر الاملاک و مهلكها و مکور الدهور و مکررها و مورد الامور و مصدرها، عم سماحه و کمل رکامه و همل، و طاوع السؤال و الامل، و اوسع الرمل و ارمل، احمده حمدا

ممدودا و اوحدہ کما وحد الاواہ، و هو اللہ لا الہ للامم سواہ و لاصادع لما عدلہ
و سواہ...

حمد و ثناء خداوندی را کہ اہل حمد بودہ و جایگہ آن مختص او می باشد
و برترین و شیرین ترین و سریع ترین و گسترده ترین و پاکترین و بالاترین و
گرامی ترین و سزاوارترین حمدها بر ذات او باد. سپاس خداوندی را کہ
پادشاهی است مورد ستایش و مالکی است بسیار مہربان و با محبت، ہر
مولودی را صورت می بخشد و ہر طرد شدہ ای را ملجا و پناہگاہ است،
گسترانندہ دشت ہا و صحراہا و برپا کنندہ کوهہا و بلندی ہا است، فرو
فرستندہ بارانہا و آسان کنندہ مشکلات و نیازہا است، عالم و دانا بہ ہمہ اسرار
و درہم کوبندہ و نابود کنندہ ہمہ پادشاہان است، روزگاران را بہ سرانجام
رسانندہ و آنان را مجددا بہ عرصہ وجود می آورد و مرجع و مصدر ہمہ امور
اوست، جود و عطایش ہمہ چیز را رد برگرفتہ و ابر بخشش او، با کمال ریزش،
ہمگان را فرا گرفتہ است، خواستہ ہا و امیدہای بندگان را برآورده نمود و بہ
ریگزاران افزونی و توسعہ بخشیدہ است.

حمد و ستایش می کنم او را، حمد و ستایشی بی انتہا، و یگانہ اش می
شمارم همانگونہ کہ بندہ دعا کنندہ گریان، او را یگانہ می شمارد و اوست
خداوندی کہ امتہا را خدایی جز او نیست، و کسی نیست کہ آنچه را کہ او بر پا
و تنظیم کردہ درہم فرو ریزد... (1159)

977- حمد حق تعالی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مولای عارفان امیرمؤمنان علی علیه السلام در باب حمد مطالبی بسیار عالی دارد که از باب نمونه جملاتی از آن را از کتاب مستدرک سفینه البحار ج 3، ص 73 نقل می کنیم:

الحمد لله الذي جعل الحمد على عباده من غير حاجة منه الى حامديه، و طريقا من طرق الاعتراف بلا هويته صمدانيته...

یعنی: خداوند را سپاس، که بندگانش را مشرف به تشریف حمد فرمود، بدون اینکه به سپاسگزاری آنان نیازمند باشد، و این کلمه جامعه را که باید از عمق قلب و حقیقت وجود برخیزد، راهی از راههای اعتراف به لاهوتیت و صمدیت و ربوبیت و فردیت خود قرار داد و آن را علت ازدیاد رحمتش بر عباد اعلام کرد و راهی روشن برای طالب فضلش فرمود، و در کنون و سر این لفظ، حقیقت این معنی را که سپاس و حمد اعتراف به منعم بودن او نسبت بر هر حمدی است جلوه داد.

978- اگر در راه خدا ثابت قدم باشی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصبغ بن نباته می گوید: کنار خانه علی علیه السلام رکوع می کردم و به پیشگاه حضرت حق به دعا و مناجات برخاسته بودم در این وقت حضرت امیر علی علیه السلام از در خانه خود بیرون آمد و فرمود: اصبغ عرضه داشتیم، بله، فرمود: در چه کاری بودی؟ گفتم: در رکوع و دعا. فرمود: علاقه داری دعایی که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنید به تو بیاموزم؟ پاسخ دادم: آری. فرمود: بگو.

الحمد لله على ماكان و الحمد لله على كان حال؛ سپاس خدا را بر آنچه بوده و

سپاس خدا را بر هر حال

سپس با دست راستش بر شانه چپم زد و فرمود: اگر در راه خدا ثابت قدم باشی و با تمام وجود رهبری پیشوای بر حق را قبول داشته باشی و در مسأله مال در راه خدا دست و دل باز باشی خداوند مهربان از تو به وجود خودت مهربان تر است. (1160)

979- بی اعتنایی به دنیا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

علی علیه السلام بارها در فرازهای مختلف می فرمود: ای دنیا دیگری را فریب ده که من تو را سه طلاقه کرده ام. سؤال کردند: یا علی علیه السلام در تعجب هستیم همه مردان دلاور و رزم آوران میادین جنگ از شمشیر تو می ترسند ولی چطور است که تو این چنین از دنیا می ترسی؟

حضرت فرمود: شما خبر ندارید این دنیا درخت خار آور است که دست هوی و هوس و آز، آن را بر کنار جوی عمر تو کاشته، اگر از آن دوری نکنی خار آن در دامن عصمت پاکی تو می افتد و... آیا نشنیدید که در آغاز کار که هنوز خار آن نیرومند و قوی نشده بود دامن عصمت حضرت آدم علیه السلام را درید؟ اکنون که خار آن قوت گرفته با علی پسر ابوطالب چه می کند! (1161)

980- امیرالمؤمنین یعنی چه؟

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جابرین یزید گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم فدایت کردم چرا علی علیه السلام را امیرالمؤمنین نامیدند؟ فرمود: از علم خود آنان را تغذیه می کرد و به آنها می آموخت مگر قول خداوند را نشنیده ای و نمیراهلنا و می آوریم غذایی برای خاندانمان سوره مبارکه یوسف آیه 65.

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: شمشیر علی علیه السلام را بدین جهت ذوالفقار نامیدند که در میانه قبضه آن خطی به درازا بود شبیه به مهره های تیره کمر، همان شمشیری که جبرئیل از آسمان آورد و دسته اش از نقره بود، آن شمشیری که ندا کننده ای از آسمان فریاد بر آورد لا سیف الا ذوالفقار و لافتی الا علی ⁽¹¹⁶²⁾

981- عدم توفیق نماز شب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی مردی خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید و سؤال کرد: یا علی! من از خواندن نماز شب محرومم؟ یا امیرالمؤمنین! انی حرمت الصلوة باللیل؛ حضرت فرمود: انت رحل قد قید تک ذنوبک، تو مردی هستی که گناهات تو را گرفتار و مقید ساخته است (از این رو موفق به خواندن نماز شب نمی شوی). ⁽¹¹⁶³⁾

982- علم و دانش

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی شخصی از علی علیه السلام در مورد علم و دانش پرسش کرد حضرت فرمود:

علم چهار کله است الف) به قدر احتیاج خود به خداوند، او را عبادت کنی. ب) به قدر طاقت و صبر خود در سوختن آتش جهنم گناه کنی. ج) به اندازه عمرت در دنیا برای دنیا کار کنی. د) و به مقدار بقایت در آخرت توشه تهیه نمایی. ⁽¹¹⁶⁴⁾

983- سخن بیهوده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی علی علیه السلام مردی را دید که دهان به سخنان بیهوده گشوده و از پرگوئی و بیهوده گوئی، زبان خود را در کام نمی گیرد، حضرت به او فرمود: ای شخص به راستی که تو با اعمال؛ نامه ای را بوسیله دو فرشته حافظ خود دیکته می کنی (و هر آنچه می کنی آنها را می نویسند) بسوی پروردگارت، پس سخنی بگو که برای تو فایده ای داشته باشد و دم فرو بند از سخن بیهوده و بی فایده.

(1165)

984- فرق بهشت و مسجد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: نشستن در مسجد برای من از نشستن در بهشت محبوب تر و بهتر است، زیرا با نشستن در بهشت به خواسته خودم نائل شده ام ولی با نشستن در مسجد به خواست خداوند نائل می شوم.

(1166)

و در روایتی از امام صادق علیه السلام است که، هر موقع برای حضرت امیرمؤمنان علیه السلام کار مهمی پیش می آمد به نماز خواندن پناه می برد، سپس این آیه را تلاوت کردند: واستعينو بالصبر و الصلاة ⁽¹¹⁶⁷⁾ و نیز فرمودند: هر یک از شما که با اندوهی از اندوههای دنیا مواجه شد وضو بگیرید و به مسجد برود و دو رکعت نماز بخواند و ربع اندوه و شدائد خود را از خدا بخواهد آیا نشنیده اید که خداوند فرمود: واستعينو بالصبر و الصلاة. ⁽¹¹⁶⁸⁾

985- معجزه ای از امام علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امیرمؤمنان علی علیه السلام چند دائی در بنی مخزوم داشت، جوانی از آن قبیله نزد امام علی علیه السلام آمد و عرض کرد: دائی جان برادرم از دنیا رفت و من در مرگ او بسیار ناراحتم.

امام علی علیه السلام فرمود: آیا می خواهی او را ببینی؟ او گفت: آری؛ امام علی علیه السلام فرمود: قبرش را به من نشان بده.

آنگاه امام علی علیه السلام با آن شخص بیرون آمد در حالی که آن حضرت پارچه برد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به کمر بسته بود، وقتی که به کنار قبر رسید لبهایش به هم می خورد آنگاه با پای خود به قبر او زد، او از قبر بیرون آمد در حالی که به زبان عجمی سخن می گفت:

حضرت علی علیه السلام به او فرمود: مگر وقتی که تو از دنیا رفتی عرب نبودی؟ او عرض کرد: چرا ولی ما به روش فلان و فلان مردیم از این رو زبانمان تغییر کرد. (1169)

986- دوستان خدا کیانند؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن عباس می گوید: روزی از علی بن ابیطالب علیه السلام درباره دوستان خدا که در آیه الا ان اولیاء لا خوف علیهم و لا هم یحزنون؛ بدانید که به راستی دوستان خدا نه بیمی دارند و نه اندوهگین می شوند (1170) به آن اشاره شده، سؤال شد؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

قام اخلصو الله فی عبادته، و نظروا الی باطن الدنیا حین نظر الناس الی ظاهرها...؛ آنان مردمی هستند که خدا را از روی اخلاص پرستش می کنند و هنگامی که مردم به ظاهر دنیا می نگرند آنان به باطن و درون آن می نگرند و در همان حال که مردم فریب خوش های زودگذر دنیا را خورده اند، آنها آینده آن را به خوبی می دانند. از این رو آنها از آنچه که می دانند و خبر دارند، دست از آن می کشند، و آن (امیالی) را که می دانند بزودی آنان را (دل و قلب) می میراند، می کشند. (1171)

987- چگونه مرگ هارون

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طبرسی از ابن عباس روایت کرده که گفت: از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند یا علی علیه السلام چگونه بنی اسرائیل موسی را اذیت و آزار کردند ولی خداوند او را تبرئه کرد، حضرت فرمود: روزی موسی علیه السلام به همراه برادرش هارون به مکانی می رفتند، وقتی به کوهی رسیدند، خدای تعالی هارون را قبض روح کرد، موسی وقتی بازگشت و به بنی اسرائیل خبر داد که هارون وفات کرده، بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: هارون را بردی و به قتل رساندی اکنون آمده ای و به ما می گویی او وفات کرده، تو حسادت می کردی بر هارون، چرا که ما او را بیشتر دوست می داشتیم زیرا او از تو به ما ملایم تر و سازگارتر بود.

خداوند موسی علیه السلام را از آن تهمت و افترا منزه ساخت و تبرئه کرد آن گونه که امر کرد تا جسد هارون را بیرون آورده و بر محافل بنی اسرائیل گردانیدند، هارون می گفت: ای بنی اسرائیل! برادرم مرا نکشت من به مرگ خود وفات کردم، پس از آن فرشتگان او را بردند و به مکانی دفن کردند که کسی بر آن اطلاع پیدا نکرد. (1172)

988- در کاخ آرزو چه می کنی؟

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در دیوان اشعار علی علیه السلام است که این اشعار را حضرت به معاویه نوشت:

تروم الخلد فی دار المنايا	فکم قدر ام مثلک ما تروم
تتام ولم تنم عنک المنايا	تنبيه للمنيه يا نئوم
لهوت عن الفناء و انت تفنى	فما شیئی من الدنيا يدوم

یعنی: در کاخ آرزوها بهشت را جستجو می کنی و چه بسا پیشینیان قبل تو نیز چنین می خواستند تو خود می خوابی و لکن آرزوهای تو آرام نمی گیرد، ای به خواب رفته غافل بیدار شو، تو از فانی شدن غافل گشته ای و حال آنکه هیچ چیز در دنیا جاودان نخواهد ماند.

989- قربانی پسر!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مردی نزد امام علی علیه السلام آمد و گفت: یا علی علیه السلام نذر کرده ام که اگر مرتکب فلان عمل بشوم پسر را نزد مقام ابراهیم (در مسجد الحرام) قربانی کنم و حالا آن عمل را که نبایستی انجام می دادم، مرتکب شده ام حالا چه کنم، تکلیف من چیست؟

حضرت فرمود: به جای پسر تو قوچ فریبهی بکش و گوشتش را بر مستمندان تقسیم کن.

گر بگذری ز مرتبه ی کبریای حق بر صدر دور گذر، کبریای علی ست ⁽¹¹⁷³⁾

990- استطاعت و قدرت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شخصی از حضرت علی علیه السلام از قدرت و استطاعت سؤال کرد؛ که آیا انسان قدرت و استطاعت دارد و کارها را با قدرت و استطاعت خود می کند یا فاقد قدرت و استطاعت است؟ و اگر قدرت و استطاعت دارد و کارها را با حول و قوه خود انجام می دهد پس دخالت خداوند در کاری که انسان به قدرت و استطاعت خود می کند چگونه است؟

امام به او فرمود: سالت عن الاستطاعة تملکها من دون الله او مع الله؟ یعنی: تو از استطاعت سؤال کردی. آیا تو که مالک این استطاعت هستی، خود به خود و

بدون دخالت خداوند صاحب این استطاعتی؟ یا با شرکت خداوند صاحب آن شدی؟

سؤال کننده در جواب حضرت متحیر ماند که چه بگوید. امام فرمود:
اگر تو مدعی شوی که، تو و خدا با هم صاحب این استطاعت و قدرت هستید، تو را می کشم (زیرا تو خود را شریک خدا و همدوش خدا فرض کرده ای و این کفر است) و اگر باز هم بگویی، بدون خدا، صاحب این استطاعت و قدرت هستی، باز تو را می کشم (زیرا خود را از دایره نیاز به خداوند خارج کرده ای).

سؤال کننده پرسید: پس چه بگویم یا علی؟ حضرت فرمود: تو به مشیت و اراده حق، صاحب استطاعت و قدرت می باشی، در حالی که در همین حال خداوند، صاحب مستقل این استطاعت است (یعنی: تو صاحب این استطاعتی، امام صاحب قائم بالذات و غیر متکی به غیر)

اگر به تو استطاعت می دهد، این استطاعت تو عطیه اوست و اگر از تو سلب می کند، تو را در بوته آزمایش قرار می دهد. در عین حال باید بدانی آنچه به تو تملیک می کند در عین اینکه به تو تملیک می کند، خودش مالک اوست. تو را به هر چه قادر می سازد باز تحت قدرت خود اوست و از تحت قدرت او خارج نمی شود. (1174)

991- انواع اسمهای علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام می فرماید نام من در انجیل به الیا و در تورات به بری و در زبور به اری آمده است. (1175) مادرم مرا حیدر (شیر) نامید و پدرم به ظهیر نام نهاد و عرب به علی صدایم می زد.

تا رسول خدا ﷺ زنده بود حسن، مرا ابوالحسین صدا می زد و حسین نیز مرا ابوالحسن می خواند، و هر دوی آنها جدشان را پدر صدا می زدند ولی پس از رحلت آن بزرگوار مرا پدر خواندند. (1176)

992- پیشگویی وقایع آخرالزمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت علی علیه السلام در بعضی اوقات از مصائب و گرفتاریهای آیندگان خبر می داد و راه درمان ابتلائات آنها را گوشزد می کرد.
علی علیه السلام فرمود: زمانی بر مردم خواهد مد که چند گناه بزرگ و عمل زشت در بن آنها پدید می آید.

- 1- کارهای زشت آشکار می گردد و معمولی می شود.
- 2- پرده های عفت و شرم پاره می گردد.
- 3- زنا کاری و تجاوزهای ناموسی علنی می شود
- 4- مالهای یتیمان را حلال می شمارند و می خورند.
- 5- ربا خواری شیوع پیدا می کند.
- 6- در کیلو و وزنها، کم و کاست می کنند.
- 7- شراب را به اسم نبید حلال شمرده و می خورند.
- 8- رشوه را به عنوان هدیه و شیرینی می گیرند.
- 9- به نام امانت داری خیانت می نمایند.
- 10- مردها خود را به شکل زنان و زنان خویش را به صورت مردها در می آورند.
- 11- به احکام و دستورات نماز بی اعتنائی می کنند.
- 12- حج خانه خدا را برای غیر خدا (برای ریا و یا تجارت) بجا می آورند.

سپس ادامه داد: کیفر این زشتی ها این است که خداوند آنها را از فیوضات خود محروم می کند، تا جائی که ماه (شوال) برای آنها مخفی می شود بطوری که گاهی دو شبه دیده می شود (که معلوم می شود روز عید فطر را به عنوان ماه رمضان روزه گرفته اند با اینکه روزه آن حرام بوده است) و زمانی شب اول رمضان مخفی می شود، که دو روز آن را روزه نگرفته و به عنوان آخر ماه شعبان می خورند و روز عید فطر را به خیال آخر ماه رمضان روزه می گیرند. در این وقت باید ترسید از اینکه خداوند بطور ناگهانی آنها را کیفر کند (مانند زلزله و طوفان و سیل).

چرا که به دنبال آن کارها، بلاها مردم را فرا می گیرد، تا جائی که کسانی صبح سالم هستند ولی شب در دل خاک و قبر آرمیده اند و گاهی شب سالمند و بامدادان جزء مردگان هستند.

وقتی چنین روزگاری پیش آمد، لازم است انسان همیشه وصیت کرده باشد که مبادا بلائی بر او فرود آمده و بدون وصیت بمیرد و واجب است نماز را در اول وقت آن بخواند چون ممکن است تا آخر وقت زنده نباشد.

هر یک از شما آن زمان را درک کرد بدون وضو نخواهد و اگر برایش امکان دارد همیشه با وضو باشد چه ترس آن است که مرگ ناگهانی برسد، لذا خوب است با وضو باشد که روح وی با طهارت خدا را ملاقات نماید.

من شما را ترساندم اگر بترسید و آگاه نمودم، اگر آگاه گردید و شما را پند دادم چنانچه پند گیرید پس در پنهانی و آشکار، از خدا بترسید و نباید کسی از شما بمیرد، مگر اینکه مسلمان باشد، زیرا هر کس به جز اسلام آئینی داشته باشد از او پذیرفته نیست و در آخرت زیان کار است ⁽¹¹⁷⁷⁾

فارغ از هر دو جهانم به گل روی علی

از خم دوست جوانم به خم موی علی ⁽¹¹⁷⁸⁾

993- رفتارهای اجتماعی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: هر کس خود را در معرض تهمت قرار دهد، کسی را که به او بد گمان شود سرزن نکند. و هر که را از خود را پنهان دارد، اختیار آنرا خود او دارد (نه کس دیگر) و هر صحبتی که از دو نفر تجاوز کرد شایع می گردد، به برادر خود تا زمانی که بدی از او ندیدی خوشبین باش... سخن برادر خود را بد تفسیر مکن تا جایی که حمل بر خوبی آن ممکن است، بر تو باد به دوستی با برادران راستگو و درست کار... با کسانی مشورت کن که از خدا می ترسند و آنها را تا آنجا که تقوا دارند دوست بدار... ⁽¹¹⁷⁹⁾

994- مناجات علی علیه السلام در سجده نمازها

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اصبغ بن نباته می گوید: امیرالمؤمنین علی علیه السلام در سجودش به خداوند باری تعالی عرض می کرد:

(انا جیک یا سیدی کما یناجی العبد الذلیل مولاه و اطلب الیک طلب من یعلم انک تعطی و لا ینقص مما عندک شی و استغفرک استغفار من یعلم انه لا یغفر الذنوب الا انت و اتوکل علیک، توکل من یعلم انک علی کل شی قدیر؛ یعنی: ای آقایم با تو راز و نیاز می کنم، بنده ای ذلیل با مولای خود راز خود خود می گوید، و از تو می خواهد مثل کسی که می داند تو عطا می کنی و از آنچه نزد تو است کم نیاید، و از تو آمرزش می جویم، مانند کسی جز تو گناه را نیامرزد و به تو توکل دارم مانند کسی که می داند تو بر همه چیز توانایی) ⁽¹¹⁸⁰⁾

995- القاء عزت نفس به فقیر و قدر دانی از مردم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روزی مردم نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد عرض کرد: یا ابالحسن! من نیازمندی حضرت فرمود: نیازت را بر روی زمین بنویس، او نوشت من فقیرم؛ علی علیه السلام به قنبر فرمود: ای قنبر دو جامه به او بده و آن مرد به سرودن اشعاری در وصف علی علیه السلام پرداخت علی علیه السلام به قنبر فرمود: صد دینار طلا به او بدهند، عرض کردند یا علی! او را توانگر ساختی، حضرت فرمود: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: از مردم قدردانی کنید: سپس علی علیه السلام فرمود: (من از مردمی در تعجب و شگفتم که با پول خود بنده ها و کنیزانی می خرنند امام مردم را (فقیران) با احسان خود نمی خرنند) ⁽¹¹⁸¹⁾.

996- مفسر قرآن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

غزالی نقل می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر خداوند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مرا اذن و اجازه دهند به اندازه بار چهل شتر الف سوره فاتح الكتاب را شرح می نمایم. سپس می گوید: و هذه الكثرة ص السعة و الافتتاح فی العلم لا يكون الا يكون الا لدنيا سماويا الهيا. ⁽¹¹⁸²⁾ یعنی: این وسعت مطالب و گشودن باب علم نیست مگر علمی الهی و آسمانی و باطنی و خدادادی (این علم اکتسابی نیست خدادادی است)... لذا در جایی دیگر حضرتش می فرماید:
سلونی عن القرآن اخبرکم عن آیاته فمن نزلت و این نزلت یعنی؛ راجع به قرآن از من بپرسید هر آینه شما را آگاه می کنم که آیات آن درباره چه کسی و در کجا نازل شده است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جواب سؤال رهبانی از وجه الله فرموده است:
فهذا الوجود كله وجه الله، ثم قراء:

فاینما تو لو فتم وجه الله. ⁽¹¹⁸³⁾ پس این وجود همه وجه الله است سپس آیه
شریف را قرائت کرد: پس به هر طرف که رو کنی همان سمت خداست.

997- سفارش به امام حسن علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزی دو کودک خطی را نوشته سپس خدمت امام حسن علیه السلام آوردند و او
را حکم خود قرار دادند تا آن حضرت قضاوت کند که کدام خط نیکوتر است
در آن هنگام علی علیه السلام چشم به وی دوخت و فرمود:

یا بنی انظر کیف تحکم فان هذا حکم و الله سالم عنه يوم القيامة؛ یعنی: ای
پسر! دقت کن چگونه قضاوت می کنی؟ بی گمان این یک قضاوت است
خداوند روز قیامت از آن، تو را مورد سؤال قرار خواهد داد. ⁽¹¹⁸⁴⁾

998- توبه نصوح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی علیه السلام می فرماید ترک الذنب اهون من طلب التوبة؛ یعنی گناه نکردن
آسان تر از توبه است؛ عرض شد یا ابالحسن توبه نصوح کدام است و چگونه؟
حضرت فرمود: پشیمانی با دل و طلب آمرزش با زبان و تصمیم نداشتن بر
انجام گناه. ⁽¹¹⁸⁵⁾

999- همه زهد در دو کلمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روایت است که علی علیه السلام فرمود: خداوند متعال زهد را در دو کلمه جمع فرموده است: که اگر کسی به این آیه عمل کند زاهد روزگار است و آن آیه این است: لکیلا تاءسوعا علی ما فاتکم؛ برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید.

(1186)

1000- معرفی امام علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد یابن رسول الله به چه دلیل علی بن ابیطالب علیه السلام قسیم الجنة و النار تقسیم کننده بهشت و جهنم شده است؟ حضرت فرمودند: به سبب اینکه محبت به آن حضرت عین ایمان است و عداوت با او کفر است و تحقیقا بهشت فقط برای اهل ایمان آفریده شده است و جهنم صرفا برای اهل کفر؛ بدین علت قسمت کننده بهشت و جهنم است و کسی داخل بهشت نمی شود الا با محبت او و کسی داخل در جهنم نشود الا کسانی که دشمنی با آن حضرت را داشته باشند.

مفضل عرض کرد: ای پسر رسول خدا: بنابراین انبیاء و اوصیای آنان هم

علی علیه السلام را دوست داشته اند و دشمنانش را میغوض می داشته اند؟!!

فقال نعم. قلت: فكيف ذلك؟!!

امام فرمود: آری، مفضل عرض کرد: چگونه است آن مطلب؟!!

حضرت فرمود: آیا ندانسته ای که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز خیبر فرمود: هر آینه

حتما من پرچم و لوای جنگ را فردا به مردی می سپارم که خدا و رسولش را

دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند. و او از میدان کار زار بر نمی‌گردد مگر اینکه خداوند بدست او فتح و ظفر را نصیب خواهد نمود. (1187)

عرض کرد: بلی، امام فرمود: آیا ندانسته‌ای که چون یک پرنده بریان برای رسول خدا ﷺ آوردند آن حضرت به خداوند عرض کرد: بار پروردگارا! محبوب‌ترین مخلوقات خود را بیاور تا او با من از این پرنده بخورد و مقصود از احب خلق اله علی عَلَيْهِ السَّلَام بود.

عرض کرد: بلی، امام فرمود: آیا ممکن است که انبیای خداوند و اوصیای آنها دوست نداشته باشند مردی را که خدا و رسولش او را دوست داشته باشند و وی نیز خدا و رسولش را دوست داشته باشد؟ گفتم: نه.

حضرت فرمود: آیا ممکن است که مؤمنین از امت‌هایی باشند که حبیب خدا و حبیب رسولش و حبیب پیامبرانش را دوست نداشته باشند؟ گفتم: نه.

حضرت فرمود: بنابراین ثابت شد که تمامی پیامبران خدا و مرسلین از آنها تمامی مومنان، محبت و دوستدار علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام هستند. و همچنین ثابت شد که تمامی مخالفین آنها دشمن او و دشمن تمامی دوستداران و اهل محبت او می‌باشند. گفتم: آری.

حضرت فرمود: بنابراین داخل در بهشت نمی‌شود مگر کسی که علی عَلَيْهِ السَّلَام را دوست بدارد خواه از پیشینیان باشد و خواه از پسینیان؛ پس روی این استدلال علی عَلَيْهِ السَّلَام قسمت‌کننده بهشت و جهنم است.

مفضل در اینجا عرض کرد: اندوه و غصه را از من گرفتی خداوند غصه و اندوه را بزدایت.

امام سپس فرمود: ای مفضل این مطلب را بگیر، زیرا آن از علوم مخزون و
مکنون و پنهان است که کسی را بدان دسترسی نیست. (1188)

1001- چشم چرانی ممنوع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در روایت است که امیرالمؤمنین علیه السلام در میان اصحاب خود نشسته بود که
زنی زیبا و جمیل از آنجا عبور کرد و این گروه چشمهای خود را با نگاهی
طولانی به او دوختند.

فقال علیه السلام: ان ابصار هذه الفحول طوامح و ان ذلك سبب هبابها، فاذا نظر
احدکم الی امرأة تعجبه، فلیلا مس اهله فانما هی امرأة کامرأة؛ یعنی: در این حال
حضرت فرمود: چشم های این مردان، گشاده و تیز بین و دنبال کننده مطلوب از
راه دو است و همین چشم چرانی سبب هیجان نفوس آنها برای آمیزش و لمس
نمودن زنان است. بنابراین اگر احیانا چشم شما به زن زیبایی افتاد، که برای شما
شگفت آور دلپسند بود فوراً بروید، و با عیال خودتان در منزل آمیزش نموده و
هم بستر شوید: زیرا زوجه شما هم زنی است مانند سایر زنان.

فقال رجل من الخوارج قاتله الله کافرا ما افقهه!

مردی از خوارج که سخن امام علی علیه السلام را شنید به امام گفت: خدا این مرد
کافر را بکشد، چقدر دانا و بینا و فقیه و عاقبت اندیش و به اسرار احکام آشنا و
بصیر است؟!

اصحاب امام علی علیه السلام از جابر جستند تا آن مرد بی ادب را بکشند.

حضرت فرمود: آرام باشید جزای او نیست مگر دشنامی در مقابل دشنام او
که به من داده است و یا به عوض آن، عفو و گذشت از گناهی که مرتکب شده
است. (1189)

پی نوشت ها:

- 1- الرياض لنضرة، ص 162
- 2- سعدی.
- 3- حافظ.
- 4- صائب.
- 5- مهدی سهیلی.
- 6- نویسنده پیشنهادات و انتقادات شما را در مورد مطالب این کتاب پذیرا می باشد در صورت لزوم با صندوق پستی ناشر مکاتبه فرمایید.
- 7- معانی الاخبار، ج 2 ص 431.
- 8- غاية المرام.
- 9- بحارالانوار، ج 35، ص 9.
- 10- بحارالانوار، ج 3، ص 117.
- 11- بحارالانوار، ج 43، ص 151.
- 12- معانی الاخبار، ج 1، ص 142.
- 13- كشف الغمه، ص 106.
- 14- بحار، ج 20.
- 15- عبدالصمد حقیقت.
- 16- نهج البلاغه، خطبه 192.
- 17- فصل المهمة ابن صباغ.
- 18- حافظ شیرازی.
- 19- دایرة المعارف علوی، ص 431، ج 10.
- 20- معانی الاخبار، ج 1، ص 140.
- 21- محقق جلال دوانی، رساله نورالهدیة، ص 22 و 75؛ محقق دوانی از علمای بزرگ اهل تسنن متوفی 908 هـ بوده که در اواخر عمر شیعه شده و مطالب فوق را در کتاب خود ذکر کرده است.
- 22- قصص الانبیاء.

- 23- بحارالانوار، ج 42، ص 18.
- 24- نصایح، ص 214.
- 25- بحارالانوار، ج 35، ص 10؛ روضة الواعظین، ص 68.
- 26- به داستان ملاقات ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام با راهب مثرم مراجعه شود.
- 27- العمدة ص 14، روضة الواعظین ص 72 و امالی شیخ طوسی.
- 28- کوه لکام در سوریه نزدیک شهر حماه و در جنوب شهر حلب می باشد.
- 29- بحارالانوار، ج 35.
- 30- بحارالانوار، ج 35، ص 11.
- 31- مناقب شهر آشوب ج 1، ص 358.
- 32- یعنی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در آینده نگهداری علی عَلَيْهِ السَّلَام را بر عهده می گیرد.
- 33- بحارالانوار، ج 35، ص 40، و کنز الفوائد ص 115
- 34- بحارالانوار، ج 35، ص 41.
- 35- بحارالانوار، ج 35، ص 42.
- 36- بحارالانوار، ج 35، ص 38.
- 37- در این دعا به وجود مقدس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و فاطمه الزهرا و علی عَلَيْهِ السَّلَام توسل شده است.
- 38- بحارالانوار، ج 35، ص 11.
- 39- بحارالانوار، ج 35، ص 27.
- 40- بحارالانوار، ج 35، ص 27.
- 41- علی عَلَيْهِ السَّلَام ولید الکعبه ص 30
- 42- این تاریخ مطابق است با 21 مارس سال 599 میلادی
- 43- ورضة الواعظین، ص 68.
- 44- بحارالانوار، ج 35، ص 30
- 45- امالی شیخ طوسی، ص 80
- 46- اعلام الوری، ص 3 و ارشاد مفید، ص 3
- 47- بحارالانوار، ج 35، ص 13
- 48- امالی شیخ طوسی، ص 80 و جنات الخلود، ص 3
- 49- علی عَلَيْهِ السَّلَام ولید الکعبه، ص 41

- 50- بحارالانوار، ج 35، ص 13
- 51- علی علیه السلام ولید الکعبه، ص 31
- 52- علی علیه السلام ولید الکعبه، ص 32
- 53- علل الشرایع، ص 56 و امالی شیخ صدوق، ص 80 و معانی الاخبار، ص 62
- 54- بحارالانوار، ج 35
- 55- بحارالانوار، ج 35
- 56- علی علیه السلام ولید الکعبه، ص 63
- 57- کشف الیقین، ص 6 و بشاره المصطفی، ص ***
- 58- بحارالانوار، ج 35
- 59- الرياض لنضره، ص 162.
- 60- امالی شیخ طوسی و بحارالانوار، ج 35
- 61- امالی شیخ طوسی
- 62- بحارالانوار، ج 35.
- 63- مناقب این شهر آشوب، ج 2.
- 64- امالی شیخ طوسی و بحارالانوار، ج 35
- 65- بحارالانوار، ج 35
- 66- وسایل الشیعه ج 12 ص 129
- 67- شرح نهج البلاغه، ج 20 ص 328.
- 68- امالی صدوق
- 69- ینابیع الموده ص 247.
- 70- سوره مائده، آیه 55.
- 71- غایة المرام، تعداد 42 حدیث از طریق اهل تسنن و 19 حدیث از طریق شیعه وارد شده است، در مورد اینکه آیه فوق در شاء، علی علیه السلام نازل شده است.
- 72- وقایع الایام، ص 627
- 73- نصایح، ص 310.
- 74- نصایح، ص 310.
- 75- نصایح، ص 399.
- 76- نصایح، ص 471.

- 77- نضایح، صد 470.
- 78- بحارالانوار، ج 27، ص 148.
- 79- بحارالانوار، ج 10، ص 40.
- 80- کوه ابوقبیس در مکه مکرمه می باشد.
- 81- بحارالانوار، ج 39، ص 186.
- 82- کشف الغمه، ج 1، ص 79. این شکستن بتها بوسیله علی عَلِيٍّ قبل از هجرت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و فتح مکه بوده است و همین عمل نیز در روز فتح مکه مجدداً توسط آن حضرت انجام شده است.
- 83- کتاب معصوم دوم، جواد فاضل، ص 155.
- 84- کتاب معصوم دوم.
- 85- بقره / 30.
- 86- ص / 26.
- 87- اعراف / 142.
- 88- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 9.
- 89- بحارالانوار، ج 43، ص 96.
- 90- احزاب / 32.
- 91- کمال الدین، ج 1، ص 27.
- 92- انوار البهیة، ص 42.
- 93- در این باره به مجمع البحرین واژه فقر مراجعه شود.
- 94- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 50.
- 95- محجة البیضاء، ج 4 ص 362.
- 96- محجة البیضاء، ج 4.
- 97- خصال صدوق، ص 215.
- 98- خصال صدوق، ص 606.
- 99- سفینة البحار، ج 1، ص 254.
- 100- خصال صدوق ص 224.
- 101- تفسیر نمونه.
- 102- بحارالانوار، ج 43، ص 29.

- 103- تفسیر جامع.
- 104- ارشاد مفید، ص 101، فصل 27؛ بحارالانوار، ج 21، ص 80
- 105- و فیات العلماء، ص 37.
- 106- عبدالرحمان جامی.
- 107- احمد عزیزی.
- 108- ریاحین الشریعه، ج 1، ص 58.
- 109- تفسیر نمونه.
- 110- سیره ابن هشام، ج 2، مسند احمد نیل، ج 4، ص 163.
- 111- تفسیر نمونه.
- 112- تفسیر نمونه
- 113- شرح و تفسیر آیه 55 سوره مائده.
- 114- تفسیر نمونه.
- 115- تفسیر نمونه.
- 116- همان مدرک.
- 117- ضحی /5.
- 118- بینہ /7.
- 119- همان مدرک.
- 120- همان مدرک.
- 121- همان مدرک.
- 122- همان مدرک، ج 18، ص 335.
- 123- همان مدرک، ج 9، ص 268.
- 124- کنز العمال.
- 125- مهرداد اوستا.
- 126- احقاق الحق، ج 4، ص 295.
- 127- محجة البيضاء، ج 4، ص 191.
- 128- امالی صدوق، علی علیه السلام در سالهای هشتم و نهم هجری در یمن ماءموریت‌هایی داشته که صرفاً جنبه تبلیغی و قضایی داشته ولی در سال دهم هجری ماءموریتی به یمن داشته که این ماءموریت جنگی بوده است.

- 129- این آیه بیان کننده و اظهار پشیمانی برادران یوسف در حضور او می باشد.
- 130- اگر کسی نزد پیامبر قرآن می خواند پیامبر ﷺ به واسطه علاقه ای که به قرآن داشتند آیه بعدی آنرا می خواندند
- 131- این آیه در مورد عفو یوسف پس از عذرخواهی برادرانش می باشد.
- 132- مهر تابان، ص 84.
- 133- اعلام الوری، ص 117.
- 134- خصال صدوق، ص 461.
- 135- جنة الماوی، ص 299.
- 136- زمخشری، ربیع الابرار، ج 3، ص 619.
- 137- مجموعه ورام، ص 78.
- 138- بحارالانوارک ج 43، ص 341.
- 139- ینابیع المودة، ص 45.
- 140- مناقب این مغازلی شافعی، ص 162.
- 141- شیخ فریدالدین عطار نیشابوری.
- 142- المیزان، ج 19، ص 396.
- 143- المیزان، ج 11، ص 387.
- 144- کشف الغمه، ص 106 - 150.
- 145- اصول کافی، ج 1، ص 236.
- 146- علل الشرایع، ص 67؛ بحارالانوار، ج 22، ص 459.
- 147- آیه الله حسن زاده، مجله حوزه، مهر ماه 66.
- 148- حافظ شیرازی.
- 149- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 37.
- 150- همان مدرک، ص 60.
- 151- حافظ شیرازی.
- 152- شرح ابن ابی الحدید، ج 2، ص 26.
- 153- مروج الذهب، ج 2، ص 417.
- 154- بحارالانوار، ج 33، ص 326؛ در حدیثی دیگر پیامبر اکرم ﷺ می فرماید رئیس (خوارج) آنها مردی ناقص الخلقه است که یکی از دستهایش مانند پستان زن است. -

- 155- ابوالحسن ورزی
- 156- تفسیر نمونه، ج 7، ص 339.
- 157- هاتف اصفهانی.
- 158- دیار عاشقان، ج 1.
- 159- وسائل الشیعه، ج 13.
- 160- وجدی.
- 161- بحار الانوار، ج 40.
- 162- ابوالقاسم حالت.
- 163- کشف
- 164- جویای تبریزی.
- 165- بحار الانوار، ج 36.
- 166- کشف الغمه، ج 1، ص 302.
- 167- مناقب ابن شهر آشوب.
- 168- سنن النبی، ص 321 و 336.
- 169- کتاب الخزاین، مرحوم نراقی، ص 325.
- 170- مجادله / 13.
- 171- دایرة المعارف علوی 7 ج 10 ص 390
- 172- تفسیر روح البیان، ج 1، ص 271
- 173- کشف الاسرار، ج 1.
- 174- مصباح الهدیة امام خمینی (ره)
- 175- کحل البصر، محدث قمی، ص 180
- 176- روضه کافی، ص 79، حدیث 33.
- 177- بحار الانوار، ج 43، ص 5 و 151.
- 178- کشف الغمه، ص 56.
- 179- بحار الانوار، ج 43.
- 180- الغدیر، ج 7، ص 386.
- 181- جاذبه و دافعه علی، ص 108.
- 182- بحار الانوار، ج 32، ص 308.

- 183- خصال صدوق، ص 409.
- 184- معانی الاخبار، ج 1.
- 185- ارشاد مفید، ص 58.
- 186- معانی الاخبار، ج 1.
- 187- همان مدرک.
- 188- تفسیر فرات، ص 593؛ بحارالانوار، ج 21، ص 84.
- 189- مناقب ابن مغزلی شافعی، ص 4***.
- 190- کتاب و العادیات.
- 191- جه باید کرد میرزا جواد آقا ملکی تبریزی
- 192- تنزیه الانبیاء، سید مرتضی.
- 193- خصال صدوق، ص 376.
- 194- اثبات الهداة، ج 1، ص 487.
- 195- من لا یحضره الفقیه، ج، ص 269.
- 196- بحارالانوار، ج 43، ص 309.
- 197- المراقبات.
- 198- بحارالانوار، ج 76، ص 57.
- 199- دارالندوه به مجلس شورای قریش گفته می شد. این محل را قصی بن کلاب جلد چهارم پیامبر ﷺ تاسیس کرد در دوران اسلام معاویه آن را از حکیم بن حزام خرید و دارالامارة قرار داد سپس با وسعت مسجدالحرام جز آن قرار گرفت. * * معجم البلدان، ج 2، ص 423 * * *
- 200- احتجاج طبرسی، ج 1، ص 141.
- 201- السیرة النبویه، ج 2، ص 124.
- 202- قبا دهکده ای بود که در دو فرسخی مدینه قرار داشت و مرکز قبیله بنی عمرو بن عوف بود ولی اکنون بر اثر توسعه شهر جزو شهر قرار گرفته است.
- 203- السیرة النبویه، ج 2، ص 138.
- 204- ارشاد مفید، ص 40.
- 205- مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 68.
- 206- کشف الغمه، ص 141.

- 207- معانی الاخبار، ج 2، ص 250.
- 208- محجة البيضاء، ج 4، ص 425.
- 209- معانی الاخبار، ج 2، ص 431.
- 210- محجة البيضاء، ج 3، ص 372.
- 211- محجة البيضاء، ج 8، ص 276.
- 212- تاریخ طبری، ج 3.
- 213- ارشاد مفید، ص 22.
- 214- شواهد التنزیل.
- 215- و از مردم کسی هست که جان خود را در راه خشنودی خدا می فروشد (بقره / 207)
- 216- طه / 25- 32.
- 217- ناسخ التواریخ حضرت علی علیه السلام ، ج 1، ص 278، این روایت با مختصر تفاوتی از کتب معتبر شیعه و سنی نقل شده است، برای اطلاع بیشتر به کتاب احقاق الحق، ج 2، ص 39 تا 41 و کتاب الغدیر، ج 2، مراجعه گردد.
- 218- محجة البيضاء، ج 8، ص 279.
- 219- محجة البيضاء، ج 8، ص 273.
- 220- محجة البيضاء، ج 8.
- 221- محجة البيضاء، ج 4، ص 201.
- 222- محجة البيضاء، ج 4، ص 208.
- 223- محجة البيضاء، ج 4، ص 210.
- 224- نساء / 58.
- 225- معصوم دوم.
- 226- معصوم دوم.
- 227- معصوم دوم.
- 228- بحارالانوار، ج 9
- 229- احتجاج، ص 197.
- 230- داستان مرغ بهشتی از مسلمات تاریخ و حدیث است این داستان با کیفیت های مختلف متجاوز از 18 نقل تنها در کتب معتبر اهل سنت آمده است.
- 231- احتجاج، ص 197.

- 232- بحار الانوار، ج 38، ص 329
- 233- مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 270
- 234- مناقب خوارزمی، ص 143
- 235- کشف الغمه، ج 1، ص 96
- 236- بحار الانوار، ج 21، ص 141
- 237- بحار الانوار، ج 18، ص 223
- 238- مائده / 55
- 239- بحار الانوار، ج 39، ص 113
- 240- تفسیر نمونه، ج 3.
- 241- این داستان طبق نقلی در صفین رخ داده که تیر را به دستور امام حسن علیه السلام در حین نماز از پای حضرت خارج می نمایند ولی مرحوم فیض در جلد اول محجة البیضاء پیشهاد قضییه خارج کردن تیر را به حضرت زهرا علیها السلام نسبت داده است.
- 242- حدیقة الحقیقة، ص 140، ارشاد القلوب، ج 2، ص 217.
- 243- لطایف الابرار، ص 17
- 244- اکسیر اعظم، ج 2، ص 933
- 245- گناهان کبیره
- 246- تفسیر نمونه
- 247- مناقب ابن مغازلی شافعی، ص 202
- 248- کشف الغمه، ج 1، ص 297
- 249- اعلام الوری، ص 137
- 250- اعلام الوری، ص 137
- 251- فروع کافی
- 252- کحل البصر، ص 88
- 253- بحار الانوار، ج 21، ص 263.
- 254- الغدیر، ج 6، ص 309
- 255- رباحین الشریعه، ج 1، ص 142.
- 256- خصال، ص 698
- 257- مستدرک، ج 2، ص 460

- 258- نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 270.
- 259- غایة المرام، ص 293.
- 260- بحار الانوار، ج 39، ص 16.
- 261- خصال، ص 688.
- 262- بحار الانوار، ج 21، ص 22.
- 263- بحار الانوار، ج 21، ص 23 و تفسیرهای برهان، ج 2، ص 414.
- 264- ارشاد، مرحوم مفید، ص 82.
- 265- همان مدرک.
- 266- تاریخ طبری، ج 3 ص 13.
- 267- معانی الاخبار، ج 2، ص 114.
- 268- حشر/8
- 269- تفسیر نمونه، ج 23، ص 519
- 270- امالی شیخ مفید، ص 57
- 271- امالی شیخ مفید.
- 272- در خبر نام نهمین نفر و سلام وی که ظاهراً سلمان فارسی بوده از قلم افتاده است.
- 273- امالی شیخ مفید، صد 30
- 274- تفسیر نمونه ج 15.
- 275- اسرار آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.
- 276- بحار الانوار: ج ***، ص 450.
- 277- امالی شیخ مفید، ص 85
- 278- ینابیع المودة ص 256 و مودة القربی ج 2 ص 51.
- 279- ینابیع المودة ص 54.
- 280- امام شناسی، ج 1.
- 281- غایة المرام ص 16.
- 282- ینابیع المودة ص 134.
- 283- ینابیع المودة ص 54.
- 284- سفینة البحار ج 1 ص 642.
- 285- امالی صدوق

- 286- امالی شیخ صدوق
- 287- سوره لیل آیه 5 و 6 و 7
- 288- بحارالانوار ج *** ص 516
- 289- بحارالانوار ج 10
- 290- ارشاد ج 1 و اعلام الوری ج 1 و بحارالانوار ج 201 پ
- 291- بحارالانوار ج 20
- 292- مناقب ابن شهر آشوب ج 2.
- 293- تاریخ پیامبر اسلام / 504 به نقل از ابن اسحاق و ابن اثیر و ابن حزم
- 294- بحار ج 21- حصال ص 659- اثبات الهداة ج 1- احقاق الحق ج 8
- 295- حصال / 670
- 296- بحارالانوار ج 19 / 338
- 297- سوره بینہ / 7
- 298- اسرار آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ / 212
- 299- فضائل الخمسه من الصحاح الستہ ج 3
- 300- امالی شیخ صدوق
- 301- امالی شیخ صدوق.
- 302- امالی صدوق
- 303- مستدرک الوسائل ج 2 / 198.
- 304- بحارالانوار ج 22 / 546.
- 305- بحارالانوار ج 20
- 306- اصول کافی
- 307- آل عمران، 169
- 308- اختصاص شیخ مفید، اصول کافی ج 1.
- 309- اصول کافی - احقاق الحق جلد 2- الغدير ج 2
- 310- اصول کافی ج 1، ص 296 حدیث 4
- 311- اصول کافی.
- 312- اصول کافی ج 1
- 313- اصول کافی ج 1

- 314- داستانهای اصول کافی
- 315- در این مکان مسجدی هست بنام مسجد ردالشمس
- 316- تفسیر برهان و بحارالانوار جلد 9
- 317- بحارالانوار ج 6.
- 318- داستانهای پراکنده ص 78
- 319- ام هانی همان کسی است که پیامبر ﷺ در شب معراج، شب مهمان او بود و در خانه او بود که معراج رسول خدا ﷺ ایلعه لوم لئو از مکه شروع شد.
- 320- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 10 ص 78
- 321- اصول کافی ج 1.
- 322- عیون اخبار الرضا ج 2 ص 10
- 323- داستانهای پراکنده ص 86.
- 324- گوهر مراد
- 325- بحار الانوار جلد 41.
- 326- مناقب خوارزمی ص 75.
- 327- علی مع الحق جلد 2
- 328- علی مع الحق جلد 2 ص 6.
- 329- قبیله طی؛ قبیله حاتم طائی است، حاتم طائی قبل از اینکه پیامبر ﷺ را ببیند فوت کرد و پسرش عدی جانشین او شد او در حمله علی علیه السلام فرار کرد و خواهر عدی به اسارت در آمد که داستان چگونگی آزادی آن را در داستانهای قبلی گذشته است بعدها عدی از یاران باوفای علی علیه السلام شد و در جنگ ها قبیله طی از علی علیه السلام حمایت کردند و سه پسر عدی بنامهای طریف و طراف و طرفه همه در جنگهای علی علیه السلام شهید شدند.
- 330- کامل ابن ایثر ج 2 ص 194
- 331- بحارالانوار جلد 20 ص 53
- 332- نصایح ص 281
- 333- امالی شیخ مفید
- 334- امالی شیخ مفید.
- 335- امالی شیخ مفید
- 336- امالی شیخ مفید

- 337- امالی شیخ مفید
- 338- امالی شیخ مفید
- 339- نصایح
- 340- نصایح ص 426
- 341- نصایح ص 436
- 342- امالی شیخ مفید
- 343- امالی شیخ مفید
- 344- امالی شیخ مفید
- 345- تنقیح المقال ج 3 ص 83
- 346- تفسیر جامع جلد 5
- 347- تفسیر جامع جلد 5
- 348- تفسیر جامع جلد 5
- 349- تفسیر جامع جلد 5
- 350- تفسیر جامع جلد 5
- 351- صفیه همسر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است در جنگ خیبر اسیر شد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بعنوان سهم خود او را گرفت و آزاد نمود سپس به همسری خود در آورد. این حجر گوید او در سال 36 هجری وفات یافت و بعضی گویند او در زمان معاویه از دنیا رفته است.
- 352- امالی شیخ مفید
- 353- تفسیر جامع جلد 5
- 354- تفسیر جامع جلد 5
- 355- تفسیر جامع جلد 5
- 356- تفسیر جامع، جلد 5
- 357- نصایح من 113
- 358- اسماء در آن زمان همسر ابوبکر بوده است.
- 359- انوار علویه (اصل قرارداد و متن آن در انوار علویه است)
- 360- نهج البلاغه حکمت 82
- 361- کشف الغمه ص 106

- 362- بعد از غدیر خم پیامبر ﷺ عمامه خود را به علی پوشانید و به اصحاب دستور داد
جملگی به حضرت علی عَلِيٍّ به منزله و لقب امیر مؤمنان تبریک گویند.
- 363- غایة المرام: باب 58، حدیث 54
- 364- داستان غدیر خم و انتخاب رسمی علی عَلِيٍّ به امامت و ولایت را 110 نفر از بزرگان
صحابه پیامبر ﷺ و 84 نفر از تابعین پیامبر اسلام ﷺ و 360 نفر از علماء استادان و
حفاظ نقل کرده اند که بعضی از این راویان عبارتند از 1- عمر بن خطاب 2- زبیر بن عوام قرشی
3- ابوبکر بن ابی قحافه 4- طلحه بن عبیدالله
- 365- فروع کافی ج 3 ص 302
- 366- تفسیر جامع جلد 5 ص 130
- 367- سوره نمل آیه 82
- 368- تفسیر جامع جامع جلد 5 ص 135
- 369- تفسیر جامع تجلد 5 ص 172
- 370- بحار الانوار جلد 21 صفحه 276
- 371- امالی صدوق مجلس 53
- 372- خصال صدوق.
- 373- سوره هود آیه 12
- 374- امالی شیخ مفید
- 375- امالی شیخ مفید
- 376- امالی شیخ مفید
- 377- بحار الانوار، ج 41، ص 304
- 378- امالی شیخ مفید.
- 379- امالی شیخ مفید
- 380- امالی شیخ مفید
- 381- امالی شیخ مفید
- 382- نهج البلاغه فیض الاسلام ص 654
- 383- کنود یعنی: ناهموار.
- 384- سوره یوسف آیات 1 و 2 آیه اول همان جمله ای است که چون برادران گناهکار یوسف
به یوسف رسیدند و برادر خود را شناختند از روی خجالت و شرمندگی با این جمله تقاضای عفو

کردند یعنی: (سوگند بخدا که حقا خداوند ترا بر ما برگزید و اختیار و انتخاب کرد و بدرستی که ما از گناهکار هستیم) و آیه دوم همان پاسخی است که یوسف به آنها میدهد و با آن پاسخ حکم عفو آنان را صادر کرد یعنی: (هیچ ملامت و سرزنش بر شما امروز نیست خداوند شما را مورد مغفرت خود قرار می دهد و او ارحم الراحمین است)

385- دیار عاشقان جلد 6

386- بحار ج 74 ص 157

387- تفسیر نورالثقلین ج 2 / 151.

388- امالی شیخ صدوق.

389- منتهی الامال

390- امالی صدوق

391- امالی شیخ صدوق

392- امالی شیخ صدوق.

393- امالی شیخ صدوق

394- امالی شیخ صدوق

395- امالی شیخ صدوق

396- بحارالانوار، ج 41، ص 18.

397- امالی شیخ صدوق

398- امالی شیخ صدوق

399- امالی شیخ صدوق

400- همان مدرک

401- همان مدرک

402- امالی شیخ صدوق

403- امالی شیخ صدوق

404- امالی شیخ صدوق.

405- امالی شیخ صدوق.

406- امالی شیخ صدوق

407- امالی شیخ صدوق.

408- امالی شیخ صدوق

- 409- امالی شیخ صدوق
- 410- امالی شیخ صدوق
- 411- همان مدرک
- 412- امالی شیخ صدوق
- 413- امالی شیخ صدوق
- 414- امالی شیخ صدوق
- 415- امالی شیخ صدوق
- 416- امالی شیخ صدوق
- 417- امالی صدوق
- 418- امالی شیخ صدوق
- 419- امالی شیخ صدوق
- 420- امالی شیخ صدوق
- 421- تفسیر کشاف، ارشاد شیخ مفید
- 422- صحیح مسلم، مسند احمد حنبل، اسد الغابه.
- 423- سفینه البحار، ج 2، ص 558
- 424- امالی شیخ مفید
- 425- امالی شیخ مفید
- 426- چنانچه خیلی ها نزد او رفتند و برای دنیای آنها این کار خوب بود!!
- 427- احتجاج طبرسی، ج 1، ص 115.
- 428- کافی، ج 2، بص 58.
- 429- توحید صدوق، ص 73.
- 430- فتوح الشام از دی بصری، ص 3 و ص 148.
- 431- همان همان مدرک.
- 432- کنز العمال، ج 3، ص 179.
- 433- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 115.
- 434- الخراج، ابویوسف، ص 29.
- 435- خوارزمی، زمخشری، المناقب، ص 10.

- 436- البته در تاریخ و منابع اهل سنت و شیعه در خصوص اعتراض به غضب خلافت توسط ابوبکر عده دیگری را نیز نام برده اند که تعداد آنان 12 نفر از صحابه و 6 نفر از مهاجرین و البته غیر از این تعداد افراد دیگر نیز اعتراض کردند که در تاریخ ثبت است.
- 437- احتجاج و دلایل حضرت امیر علیه السلام با ابوبکر حدود 14 مورد دیگر است که به علت طولانی بودن روایت مابقی آن حذف گردید.
- 438- احتجاج طبرسی، ج 1، ص 157.
- 439- امالی شیخ مفید.
- 440- امالی شیخ مفید.
- 441- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1، ص 220.
- 442- منظور از این شش نفر: علی علیه السلام ، طلحه بن عبدالله و زبیر بن عوام و عبدالرحمن بن عوف و عثمان و سعدابی و قاص.
- 443- اسرار عبادات، ص 195.
- 444- اعمال شب هفدهم ماه رمضان، مفاتیح الجنان.
- 445- بحارالانوار، ج 17، ص 144.
- 446- ابوبکر از قبیله بنی تیم است و عمر بن خطاب از قبیله بنی عدی.
- 447- امالی شیخ مفید، ص 84
- 448- مروج الذهب، ج 2، ص 307 و ج 3، ص 77.
- 449- نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه 62.
- 450- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 422 و تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 1202.
- 451- اصول کافی.
- 452- وسائل الشیعه، ج 18، ص 156.
- 453- فروع کافی، ج 5.
- 454- تاریخ یعقوبی، ج 1 ص 123.
- 455- منتهی الامال.
- 456- تاریخ القرآن، ص 44.
- 457- خلفاء راشدین
- 458- تاریخ طبری.
- 459- بحارالانوار، ج 8، ص 298.

- 460- فتاوی صحابی کبیر، ص 173.
- 461- تاریخ تشیع در ایران، ص 238.
- 462- الاختصاص شیخ مفید، ص 274، نظیر این مطلب با اندکی تفاوت در اصول کافی، ج 1، ص 533 نیز آمده است.
- 463- کشف الیقین علامه حلی، ص 167.
- 464- خصال صدوق، ص 426، متن فوق با تصرف مختصر عین فرمایشات حضرت علی علیه السلام می باشد که در پاسخ سؤال یهودی حضرتش به نقل مصائب و مظلومیت خود می پردازند و ابعاد پنهان قضیه خانه نشینی خود اشاره می نماید.
- 465- خصال صدوق، ص 425، متن فوق با تصرف بسیار ابتدایی عین کلمات حضرت علی علیه السلام می باشد که در پاسخ یهودی اشاره شد حضرتش به نقل مصائب و امتحانات خداوند می پردازند. فی الواقع حضرتش دقیقاً به فضای اجتماعی آن زمان اشاره دقیق می نمایند و به ابعاد پنهان خانه نشینی خود اشاره می نمایند.
- 466- معصوم دوم، ص 194. * * البته این داستان ادامه دارد و حضرت امیر علیه السلام به یادگیری قضاوت خود از دانیال علیه السلام را با بیان داستان قضاوت دانیال اشاره می نماید. * * *
- 467- معصوم دوم، ص 190.
- 468- معصوم دوم، ص 156.
- 469- کتاب معصوم دوم، ص 158.
- 470- کتاب معصوم دوم، ص 160.
- 471- کتاب معصوم دوم.
- 472- بحارالانوار، ج 43، ص 8.
- 473- مرزداران.
- 474- تفسیر برهان، ج 4، ص 493.
- 475- معصوم دوم، ص 184.
- 476- علل الشرایع، ج 1.
- 477- حضرت زهرا، ص 132.
- 478- قصص / 20. وقتی فرعونیان می خواستند حضرت موسی علیه السلام را به قتل رسانند مؤمن آل فرعون تصمیم آنها را به همین نحو به اطلاع موسی رسانید یعنی اشراف قوم فرعون برای کشتن تو نقشه می کشند بنابراین تو از مصر خارج شو.

- 479- الاحتجاج، ج 1، ص 121 تا 127.
- 480- اینهم میزان خدانشناسی جناب خلیفه که در مسند پیغمبر نشست و نمی دانسته که خدا را جای مخصوصی مانند عرش و غیره نیست بلکه او خود خالق همه مکانهاست!!!
- 481- بحارالانوار، ج 43، ص 212.
- 482- توحید، شیخ صدوق، ص 73.
- 483- محجة البيضاء، ج 3.
- 484- معانی الاخبار، ج 2، ص 235.
- 485- بحار الانوار، ج 42، ص ***.
- 486- منتخب التواریخ، ص 114.
- 487- تحف العقول.
- 488- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 8، ص 253.
- 489- نهج البلاغه، خطبه 130.
- 490- محمد حسین شهریار.
- 491- الغدیر، ج 1، ص 163 تا 166.
- 492- منهاج البراعه، ج 12، ص 216.
- 493- علل الشرایع صدوق، ج 1؛ بحارالانوار، ج 43، ص 198.
- 494- حکایت‌های شنیدنی، ص 59.
- 495- اسرار آل محمد، ص 164.
- 496- مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 194.
- 497- ناسخ التواریخ، ج 5، ص 15.
- 498- مائده / ***3
- 499- ارشاد مفید، ص 97.
- 500- تفسیر سوره نجم، شهید دستغیب.
- 501- مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 48.
- 502- ناسخ التواریخ.
- 503- نهج البلاغه، خطبه 5.
- 504- فروع کافی، ج 5، ص 74.
- 505- اصول کافی، ج 1، ص 240.

- 506- خصال صدوق، ص 547.
- 507- امالی شیخ مفید، ص 62.
- 508- اصلح؛ به کسی گفته می شود که جلوی سر او مو ندارد.
- 509- الغدير ج 2 ص 299
- 510- علی و حقوق بشر، جورج جرداق ج 1 ص 48
- 511- سفينة الحارج 1 ص 413
- 512- علم بیکران ص 37
- 513- حضرت حدود 25 سال موارد تغییر و تحریف احکام رسول خدا ﷺ را می ید که نمونه ای از آن در اینجا به اشاره ذکر شد، اهل سنت نمازی دارند به نام *** تراویح *** و آن خواندان نمازهای مستحبی با جماعت است لذا حضرت در این بخش از فرمایش خود به این قسمتاز بدعت خلفا نظر دارند.
- 514- اصول کافی جلد 8 ص 59
- 515- حضال ص 668
- 516- ارشاد شیخ مفید ص 99 و مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 369
- 517- امالی شیخ مفید
- 518- منتهی الامال
- 519- اصول کافی، ج 2.
- 520- اصول کافی، ج 2.
- 521- تفسیر سوره حدید، شهید دستغیب.
- 522- کیفر کردار، ج 2، ص 194 به نقل از مستطرف، ص 61.
- 523- رساله نور علی نور، علامه حسن زاده آملی.
- 524- نساء/59.
- 525- اصول کافی، ج 2.
- 526- بحارالانوار.
- 527- زهرالربیع، ص 173.
- 528- مروج الذهب مسعودی،
- 529- بحارالانوار، ج 8، ص 588.
- 530- بحارالانوار، ج 32، 202.

- 531- سفینه البحار، ج 1.
- 532- شرح نهج البلاغه خوینی، ج 13، ص 94.
- 533- سفینه البحار، ج 2، ص 72.
- 534- بحارالانوار، ج 43، ص 345.
- 535- امالی شیخ مفید.
- 536- امالی شیخ مفید.
- 537- امالی شیخ مفید.
- 538- در اینجا حضرت به حوادث بعد از شهادت خود مبنی بر ترویج سب و لعن حضرت، توسط معاویه اشاره نموده که این گمراهی تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز در جامعه مسلمین ادامه داشت و لعن بر حضرت توسط عمر بن عبدالعزیز بعد از حدود نیم قرن در جامعه اسلامی بر چیده شد.
- 539- امالی شیخ مفید.
- 540- خلیفه سوم به ترضیع حق فاطمه زهرا (س) مرتبا اشاره کرده و عمل عایشه و ابوبکر را قبیح و اشتباه می داند
- 541- امالی شیخ مفید.
- 542- بحارالانوار، ج 41، ص 245.
- 543- مناقب.
- 544- بحارالانوار، ج 41، ص 29.
- 545- بحارالانوار، ج 41، ص 48.
- 546- بحارالانوار، ج 40، ص 325.
- 547- الفصول العلیه، ص 51.
- 548- چون از کثرت سجده مواضع سجده و پیشانی آن حضرت پینه بسته بود آن حضرت را ذوالثفتان می گفتند.
- 549- بحارالانوار، ج 41، ص 71.
- 550- بحارالانوار، ج 41، ص 14.
- 551- هود/ 17.
- 552- اعمالی که از عثمان سر زد بسیار است از قبیل: تبعیض در بیت المال و بمکار گماردن خویشان خود در پست های مهم و...

- 553- اعمالی که از عثمان سر زد بسیار است از قبیل: تبعیض در بیت المال و بکار گماردن خویشان خود در پست های مهم و...
- 554- امالی شیخ مفید.
- 555- اسد الغابه.
- 556- مسند رک الحاکم، ج 4، ص 30.
- 557- غرر الحکم، صد 463.
- 558- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 26.
- 559- بحار الانوار، ج 75، ص 111.
- 560- حیاة الامام حسین، ج 1، ص 388.
- 561- بحار الانوار، ج 41، ص 137.
- 562- ارشاد، ص 114.
- 563- بحار الانوار، ج 80، ص 14.
- 564- بحار الانوار، ج 84، ص 230.
- 565- بحار الانوار، ج 84، ص 339.
- 566- امالی شیخ مفید و سوره نازعات، آیه 37، ص 39.
- 567- سفینة البحار، ج 2، ص 43.
- 568- نماز دیدگاه قرآن و حدیث، ص 138.
- 569- بحار الانوار، ج 84، ص 241.
- 570- بحار الانوار، ج 88، ص 14.
- 571- وسایل الشیعه، ج 3 ص 479.
- 572- وسایل الشیعه، ج 3، ص 478؛ صحیح بخاری، ج 1 ص 324.
- 573- وسایل الشیعه، ج 3 ص 515.
- 574- وسایل الشیعه، ج 3، ص 55؛ صحیح بخاری، ج 1، ص 324.
- 575- بحار الانوار، ج 88، ص 13.
- 576- الغارت تقریبا یک قرن قبل از نهج البلاغه نوشته شده است. این کتاب به این مناسبت الغارت نام گذاری شده است که در آن به غارت هایی که بنی امیه در زمان حکومت امام علی (ع) در قلمرو حکومت حضرت روا داشتند در این کتاب اشاره شده است.
- 577- الغارات، ج 1، ص ***8؛ بحار الانوار، ج 8، ص 739.

- 578- امالی شیخ مفید.
- 579- بحارالانوار، ج 3، ص 100؛ اصول کافی، ج 2، ص 443.
- 580- بحارالانوار، ج 42، ص 58.
- 581- تفسیر نورالثقلین، ج 1، ص 267.
- 582- ربیع الابرار، زمخشری.
- 583- عقیل (ابویزید) برادر بزرگ علی علیه السلام است که 20 سال از حضرت بزرگتر بود وی در علم انساب بسیار توانا بود او در اواخر عمر نابینا شد او در انتخاب فاطمه مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام (ام البنین) به همسری علی علیه السلام نقش مؤثری، ه خاطر شناخت علم انساب خود داشت.
- 584- کتاب سلیم بن قیس، ص 139.
- 585- اقتباس از الاوائل، ص 239.
- 586- الفقه علی المذاهب الخمسه، ص 119.
- 587- امالی شیخ مفید.
- 588- همچون سكرات مرگ، قبر، سؤال و جواب قبر، زلزله قیامت و عقبات محشر.
- 589- امالی شیخ مفید.
- 590- امالی شیخ مفید.
- 591- امالی شیخ مفید.
- 592- امالی شیخ مفید.
- 593- امالی شیخ مفید.
- 594- این روایت را مرحوم صدوق در کتاب معانی الاخبار، ص 38 تا 41 ذکر نموده که به علت طولانی بودن مطلب، از تفسیر آن صرف نظر شد.
- 595- تفسیر جامع، ج 5، ص 30.
- 596- مرزداران.
- 597- ممتحنی.
- 598- در مورد بخشش های زیاد از حد خلفا (ابوبکر و عمر و عثمان) به طلحه و زبیر و سعدبن ابی وقاص و... به جلد 8 کتاب وزین و ارزشمند الغدیر مراجعه نمایید.
- 599- اثبات الهداة، ج 4، ص 433.
- 600- اختصاص شیخ مفید.
- 601- خصائص سید رضی.

- 602- رسائل، محمد بن یعقوب.
- 603- امالی شیخ مفید.
- 604- لقمان / 34.
- 605- نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.
- 606- امالی شیخ مفید
- 607- در امالی طوسی آمده: * * مردم را به گمان خود بر دین بر می انگیزند. * * *
- 608- امالی شیخ مفید
- 609- تفسیر جامع، ج 5.
- 610- نهج البلاغه، کلمات قصار.
- 611- ابوهریره در سال هفتم هجری اسلام آورد بیش از هر صحابی دیگر از پیامبر ﷺ حدیث نقل کرده تا آن جا که در عصر خلفا بارها بزرگان صحابه به او اعتراض کردند، در روزگار عمر ولایت بحرین را بر عهده داشت سپس معزول گشت و به کیفر بردن اموال بیت المال به پرداخت ده هزار درهم غرامت محکوم گردید. در زمان خلافت عثمان برای تقرب به وی احادیثی در فضیلت وی جعل کرد که بسیاری از احادیث وی را دانشمندان اسلامی چه شیعه و چه سنی مردود شناخته اند.
- 612- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 4، ص 63 - 69، 78.
- 613- بحارالانوار، ج 10، ص 126.
- 614- در بعضی از نسخ ریژه نیز نقل شده است.
- 615- نهج البلاغه، خطبه 33.
- 616- در اینکه آیا محمد بن ابی بکر پیش از رفتن مالک اشتر به مصر به شهادت رسیده یا اینکه بعد بوده اختلاف است و قول مشهور آن است که بعد بوده و روایت کتاب غارات، ج 1، ص 458 و نهج البلاغه، نامه 34 موید این قول مشهور است.
- 617- امالی شیخ مفید، ص 96.
- 618- مجموعه ورام، ج 1، ص 23
- 619- بحارالانوار، ج 42، ص 234 و 259.
- 620- همان مدرک.
- 621- مروج الذهب، ج 2، ص 298.
- 622- همان، ص 304

- 623- بحار الانوار، ج 42، ص 234 و 259.
- 624- ارشاد شیخ مفید.
- 625- بحار الانوار، ج 9
- 626- نهج البلاغه، خطبه 92
- 627- انساب الاشراف، ج 2، ص 213.
- 628- الغارات.
- 629- منتهی الامال.
- 630- نهج البلاغه ابن اب الحديد، ج 16، ص 138.
- 631- شرح نهج البلاغه، ابن میثم ج 5، ص 72.
- 632- منتهی الامال.
- 633- نهج البلاغه صبحی صالح، ص 377.
- 634- نهج البلاغه، نامه 21.
- 635- سفینه البحار، ج 1، ص 668.
- 636- سفینه البحار، ج 1، ص 676 و درجات الرفیعه، ص 389.
- 637- ام کلثوم به آیات سوره تحریم که درباره حفصه نازل گردیده است اشاره کرد آن گاه که حفصه راز پیامبر را فاش ساخت و اذا اسرا النبی الی بعض ازواجه حدیثا... تحریم /2.
- 638- بهجتی.
- 639- نهج البلاغه، حکمت 104.
- 640- تفسر جامع، ج 7، ص 321.
- 641- احقاف / 20، داستان از سفینه البحار، ج 2، ص 458.
- 642- امالی شیخ مفید، ص 108.
- 643- فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، ص 701.
- 644- نهج البلاغه، نامه 3.
- 645- ارشاد مفید، ص 114.
- 646- شیخ بهایی.
- 647- زمر / 65.
- 648- روم / 60.
- 649- تفسیر نمونه، ج 7.

- 650- جویا تبریزی.
- 651- نشان از بی نشانها.
- 652- شهای پیشاور، ص 940.
- 653- سعیدی شیرازی.
- 654- امالی صدوق، مجلس 23.
- 655- توحید صدوق، ص 89.
- 656- نام محله ای در کوفه.
- 657- پیکار صفین.
- 658- بنی اسرائیل / 33.
- 659- پیکار صفین.
- 660- کافری که با پرداخت جزیه (نوعی مالیات) تحت حمایت حکومت اسلامی قرار می گیرد.
- 661- محجة البيضاء، ج 3.
- 662- معصوم دوم، ص 171.
- 663- الغدير، ج 7 ص 386.
- 664- بحارالانوار، ج 41، ص 107.
- 665- طه / 43 و 44.
- 666- وسائل الشیعه، ج 11، ص 102.
- 667- اقتباس از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 131.
- 668- نهج البلاغه، حکمت 322.
- 669- الغدير، ج 2، ص 162.
- 670- الغارات، ج 1، ص 85.
- 671- تفسیر برهان، ج 4، ص 417.
- 672- ناسخ التواریخ، ج 5، ص 40.
- 673- کریب بن صباح از لشگریان معاویه بود که مورخین نوشته اند بازو و انگشتان این مرد به قدری قوی بود که سکه را با دستش می مالید و آثار روی آنرا از بین می برد.
- 674- مناقب خوارزمی، ج 1، ص 147.
- 675- ناسخ التواریخ، ج 1، ص 329.

- 676- نشان از بی نشانها.
- 677- همان مدرک.
- 678- شاه نعمت الله ولی.
- 679- معصوم دوم، ص 114.
- 680- تفسیر نمونه.
- 681- وسایل الشیعه، ج 11، ص 49.
- 682- معالم الحکومه، ص 522.
- 683- سعدی.
- 684- یکی از بناهای پر شکوه ایران قدیم در نزدیکی شهر بغداد می باشد بنا به نقل مورخین این بنا توسط شاپور دوم نهمین پادشاه ساسانی در حدود قرن 4 میلادی ساخته شد و مدت 20 سال ساختن آن طول کشید نمای خارجی آن با آجر بود ولی ستونها
- 685- دخال / 25 - 29.
- 686- سفینة البحار.
- 687- ذخایر الملوک.
- 688- جلال الدین مولوی.
- 689- الامام علی، ج 2، ص 478.
- 690- فروغی بسطامی.
- 691- غایة التعدیل، ص 16.
- 692- سفینة البحار، ج 1، ص 674.
- 693- بحارالانوار، ج 41، ص 123.
- 694- ناسخ التواریخ، ج 4، ص 271.
- 695- تنمة المنتهی.
- 696- نهج السعاده، ج 2، ص 703.
- 697- مستدرک، ج 1، ص 210.
- 698- بحارالانوار، ج 40، ص 324.
- 699- بحارالانوار، ج 501.
- 700- این جوان در جنگ جمل به همراه عایشه و در همین نبرد نیز کشته شد.
- 701- انساب الاشراف، ج 2، ص 211.

- 702- روضة الشهداء.
- 703- بحارالانوار، ج 42، ص 159.
- 704- مستدرک، ج 20.
- 705- سعدی.
- 706- وسائل، ج 11، ص 79.
- 707- جواهر الکلام؛ وسائل الشیعه.
- 708- ابن کوا سردسته گروه گمراه خوارج بود که بر علیه حضرت قیام کرد و بدست آن حضرت در جنگ نهروان کشته شد.
- 709- معانی الاخبار، ج 1، ص 280
- 710- بیکار صفین، نصر بن مزاحم.
- 711- سفینة البحار، ج 1، ص 671.
- 712- گناهان کبیره، ج 1 ص 243 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4 ص 88.
- 713- ابو امیه، شریح بن حارث کندی اصل او از یمن بوده است.
- 714- وسائل الشیعه، ج 18، ص 6 و 7.
- 715- تنمة المنتهی، ص 2.
- 716- اویس قرنی مردی از اهالی قرن (یمن) بود و آخرین فردی بود که در منطقه ذی قار نزدیک بصره به سپاه حضرت پیوست و با امام بیعت کرد اویس از زهاد ثمانیه * * پارسایان هشتگانه * * * بود که در جنگ صفین در رکاب علی عَلِيٍّ به شهادت رسید.
- 717- فرحة الغری و ارشاد القلوب.
- 718- تفسیر سوره حجرات، شهید دستغیب، ص 302.
- 719- بحارالانوار، ج 32، ص 326.
- 720- اعیان الشیعه، ج 42، ص 215.
- 721- بیکار صفین، نهج البلاغه، نامه 17.
- 722- بحارالانوار، ج 27، ص 247، حدیث 7.
- 723- منظور سر دسته گروه گمراه خوارج ابن کواء می باشد.
- 724- خصال صدوق، ج 2، ص 572.
- 725- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 292؛ رجال کشی، ص 85.
- 726- محجة البیضاء، ج 4، ص 199.

- 727- تحف العقول.
- 728- الاسراء / 12.
- 729- تحف العقول.
- 730- اقتباس از نهج البلاغه، حکمت 261.
- 731- بحارالانوار، ج 20، ص 383.
- 732- همان، ج 42، ص 125.
- 733- اعيان الشيعه، ج 1 (واژه شيعه)؛ تنقيح المقال، ج 1، ص 195؛ بحارالانوار، ج 42، ص 151 - 152، ط جديد
- 734- سفينة البحار، ج 2، ص 525.
- 735- نفس المهموم، ص 60.
- 736- محجة البيضاء، ج 4.
- 737- المحجة البيضاء، ج 4.
- 738- محجة البيضاء، ج 5، ص 278.
- 739- محجة البيضاء، ج 6، ص 226.
- 740- محجة البيضاء، ج 4، ص 195.
- 741- محجة البيضاء، ج 4، ص 219.
- 742- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 2، ص 18.
- 743- محجة البيضاء، ج 4.
- 744- محجة البيضاء، ج 4.
- 745- محجة البيضاء، ج 4، ص 202.
- 746- خصال صدوق، ص 204، اين روايت را به سندهای متعددی در کتابهای ديگر نقل کرده

اند

- 747- خصال صدوق، ص 166.
- 748- اعلام الوری، ص 201 و 202.
- 749- اقتباس از نفائس الاخبار، ص 418.
- 750- محجة البيضاء، ج 4، ص 191.
- 751- محجة البيضاء، ج 4.
- 752- محجة البيضاء، ج 4.

- 753- نهج البلاغه، نامه 53.
- 754- خصال صدوق، ص 57.
- 755- مائده / 25.
- 756- معانی الاخبار، ج 2، ص 237.
- 757- نهج البلاغه، نامه 21.
- 758- خرايج.
- 759- معانی الاخبار، ج 2، ص 114.
- 760- معانی الاخبار، ج 2، ص 227.
- 761- وسائل الشيعه، ج 11، ص 334.
- 762- معانی الاخبار، ج 2، ص 338.
- 763- بحارالانوار، ج 6، ص 255.
- 764- بصائر الدرجات، ص 80.
- 765- تفسير نمونه، ج 15.
- 766- نهج البلاغه، خطبه 73.
- 767- انساب الاشراف، ج 2، ص 262.
- 768- وقعه صفين.
- 769- بحارالانوار، ج 40، ص 281.
- 770- نهج البلاغه، عبده، ص 233.
- 771- الغارات، ج 1، ص 38.
- 772- بحارالانوار، ج 9، ص 677.
- 773- مداین به مجموعه هفت شر آبادان و نزدیک به هم، که مرکز حکومت ساسانیان بود
یعنی، شهر تیسفون گویند که در این مجموعه قرار داشت. -
- 774- منهاج البراعه، ج 4، ص 272.
- 775- بحارالانوار، ج 42، ص 204.
- 776- معادشناسی، ج 1، ص 190.
- 777- معادشناسی، ج 2.
- 778- تنمة المنتهى، ص ***.
- 779- الکنی و الالقاب، ج 1، ص 239.

- 780- فروغ کافی، ج 1، ص 66.
- 781- تذكرة الخواص، ص 100.
- 782- احقاق الحق، چاپ جدید، ج 8، ص 282.
- 783- سفينة البحار، ج 1، ص 240.
- 784- معادشناسی، ج 3، ص 280.
- 785- تنقیح المقال، ج 1، ص 149.
- 786- مجالس مفید، ص 40.
- 787- نهج البلاغه، نامه 5.
- 788- نهج البلاغه، فیض الاسلام.
- 789- معالی السبطين، ج 1، ص 438.
- 790- اصول کافی، ج 1، ص 411.
- 791- پیکار صفین، نصرین مزاحم.
- 792- شبت بن ربیع کنیه اش ابو عبدالقدوس (یا چند منافق) بود او اذان گوی سحاح بود سپس اسلام آورد و از آنانی بود که علیه عثمان قیام کرد، بعد از اصحاب علی علیه السلام شد سپس از خوارج شد و بر علیه حضرت قیام کرد، مجدد توبه کرد و بعد از مدتی در صحرای کربلا در صف قاتلان امام حسین علیه السلام قرار گرفت بعد از مدتی از آنانی شد که به طلب خون خواهی حسین علیه السلام برخاستند و به همراه مختار بود، بعد رئیس شهربانی کوفه شد و بعد از آن در کشتن مختار شرکت کرد. آنگاه در سال 80 هجری وفات کرد!!!
- 793- خصال صدوق.
- 794- خصال صدوق، ص 352.
- 795- بحارالانوار، ج 32، ص 6.
- 796- تنمه المنتهی، ص 12؛ این واقعه را جمادی الثانی سال 36 ه ق واقع شد.
- 797- تفسیر برهان، ج 4، ص 420.
- 798- تفسیر سوره حجرات، شهید دستغیب، ص 216.
- 799- اثبات الهداة، ج 1، ص 521.
- 800- یادنامه علامه طباطبایی، ص 93.
- 801- کشکول شیخ بهائی، 192.
- 802- بیست گفتار، ص 68.

- 803- انساب الاشراف، ج 2، ص 187.
- 804- بحارالانوار، ج 76، ص 16.
- 805- پیکار اسلام با اسراف، ص 133.
- 806- پیکار صفین.
- 807- فروع کافی، ج 7، ص 203.
- 808- وقعہ صفین، ص 528.
- 809- خصال صدوق، ص 435.
- 810- خصال صدوق، ص 431.
- 811- بحارالانوار، ج 41.
- 812- فروغ کافی.
- 813- نمل / 5.
- 814- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 402.
- 815- شرح نهج البلاغہ ابن ابی الحدید، ج 2.
- 816- شرح نهج البلاغہ ابن ابی الحدید، ج 2.
- 817- آل عمران / 191 - 194.
- 818- بحارالانوار، ج 1.
- 819- سورہ زمر، 9.
- 820- تفسیر نمونہ، ج 19.
- 821- الغارت، ج 1 و نهج البلاغہ، خطبہ 126.
- 822- امالی شیخ مفید، ص 36.
- 823- امالی شیخ مفید، ص 15. امالی شیخ مفید، ص
- 824- امالی شیخ مفید، ص 72.
- 825- اصول کافی ج 1
- 826- آیہ 54 سورہ اعراف
- 827- اصول کافی ج 1
- 828- اصول کافی ج 1
- 829- اصول کافی ج 2
- 830- اصول کافی ج 1

- 831- اصول كافي .
- 832- اصول كافي .
- 833- امالي شيخ صدوق
- 834- سورة بقره / 253.
- 835- امالي شيخ صدوق
- 836- نصايح ص 87
- 837- بحار الانوار ج 40 ص 45
- 838- ناسخ التواريخ ج 2 ص 43
- 839- تاريخ يعقوبي ج 2 ص 203
- 840- تاريخ يعقوبي ج 2 ص 203
- 841- فروع كافي ج 7 ص 543
- 842- ذخائر العقبى ص 49
- 843- منهاج البرعه ج 17 ص 85
- 844- فروع كافي ج 7 و وسائل الشيعه ج 13 ص 303
- 845- منهاج البرعه ج 17
- 846- وسائل الشيعه ج 11 ص 83
- 847- اصول كافي جلد 1.
- 848- امالي شيخ صدوق
- 849- شرح نهج البلاغه، ج 1/235.
- 850- رمضائيه / 20
- 851- (رعد - 7)
- 852- امالي صدوق
- 853- امالي شيخ صدوق
- 854- امالي شيخ صدوق
- 855- (انعام - 160)
- 856- امالي شيخ صدوق
- 857- امالي صدوق
- 858- خصال صدوق

- 859- بحارالانوار ج 61.
- 860- امالی شیخ صدوق.
- 861- امام استفاده از این انگشتر را برای دیگران نهی فرموده است.
- 862- مکارم اخلاق ص 91 - 89
- 863- من لا يحضره الفقيه ج 1، ص 31
- 864- امالی شیخ صدوق
- 865- (زمر - آیه 9)
- 866- امالی صدوق
- 867- مکارم اخلاق ص 360
- 868- الغارت
- 869- سوره شوری / 30
- 870- تفسیر برهان ج 1.
- 871- ابومره کنیه شیطان است.
- 872- امالی شیخ صدوق
- 873- امالی شیخ صدوق
- 874- در داستان های قبلی نیز درباره شخصیت گمراه شریح داستانهائی نقل شده است.
- 875- کشف الغمه ج 1 ص 181 و 182. (حضرت به جهت جلوگیری از اختلاف سیاسی در بین مردم شریح را نصب نمود.)
- 876- انساب الاشراف ج 2 ص 53
- 877- منتهی الامال
- 878- ناسخ التواریخ زندگانی علی علیه السلام ج 1 ص 315
- 879- امالی شیخ صدوق
- 880- امالی شیخ صدوق
- 881- بحارالانوار ج 8 ص 622
- 882- امالی شیخ صدوق
- 883- امالی شیخ صدوق، ص 344.
- 884- امالی شیخ صدوق

- 885- اشعث دختری بنام جعده داشت که همسر امام حسن علیه السلام و به امام زهر داد و پسری بنام محمد داشت که در قتل مسلم بن عقیل و سپس در کربلا دخالت داشت او و فرزندانشان از شرورترین افراد عصر خود بوده اند به حدی که معاویه نیز از شرارت اشعث می ترسید.
- 886- نهج البلاغه، خطبه 224.
- 887- تاریخ طبری، ج 6، ص 3090.
- 888- بحارالانوار، ج 42، ص 176.
- 889- عبدالفتاح عبدالمقصود.
- 890- داستان جنگ سلاسل در داستانهای قبلی نیر بیان شده است.
- 891- بحارالانوار، ج 41.
- 892- ولید بن عقبه فرزند کسی است به نام عقبه، او کسی است که آب دهانش را به صورت پیامبر عزیز اسلام انداخت و آخر الامر با شمشیر علی علیه السلام سر از تنش جدا شد.
- 893- نهج البلاغه، خطبه 51.
- 894- بحارالانوار، ج 84، ص 246.
- 895- محلی است در عراق فعلی نزدیک منطقه حله که مسجد الشمس در آنجا است.
- 896- مسئله برگشت خورشید برای اقامه نماز در قرآن باری حضرت سلیمان آمده به آن اشاره شده است (سوره ص آیه 30 تا 33) و در روایت دیگری است که خداوند برای حضرت یوشع بن نون وصی حضرت موسی نیز آفتاب را برگردانید البته در روایات دیگری مسئله برگشت خورشید به شکل های دیگر برای آن حضرت بیان شده است.
- 897- من لا یحضره الفقیه.
- 898- تحف العقول، ص 174.
- 899- سوره نساء آیه 48.
- 900- سوره نساء آیه 110.
- 901- سوره زمره آیه 53.
- 902- سوره آل عمران آیه 135.
- 903- سوره هود آیه 114.
- 904- بحارالانوار، ج 82، ص 22.
- 905- خداوند علم و شمشیر، ص 85.
- 906- شجره طویبی، ص 407.

- 907- لطائف الطوائف، ص 27.
- 908- كشف الغمه، ج 1، ص 234.
- 909- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 1، خطبه 13.
- 910- ناسخ التواريخ زندگى على عليه السلام ج 1، ص 124.
- 911- ينابيع المودة، ص 174
- 912- بارگاه پادشاهان حيره است.
- 913- كامل ابن اثير، ج 2، ص 442، كشف الغمه ج 1.
- 914- شرح نهج البلاغه، خوئى، ج 21، ص 152.
- 915- انوار نعمانيه، ص 19.
- 916- امام على عليه السلام ، جورج جورداق مسيحى، ج 1،
- 917- الغارات، ج 1، ص 82.
- 918- تحفة المجالس، ص 148.
- 919- ناسخ التواريخ، ج 1، ص 215.
- 920- معالم القريه، ص 203.
- 921- تهذيب الاحكام، شيخ طوسى، ج 6، ص 226.
- 922- خصائص الائمة، شريف رضى، ص 86.
- 923- استبصار شيخ طوسى، ج 4؛ اصول كافى، ج 7، ص 260.
- 924- فرد نامتناهى، ص 24.
- 925- ناسخ التواريخ، ج 1، ص 162.
- 926- دعائم الاسلام، ج 2، ص 532.
- 927- الغارات، ج 2، شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 4.
- 928- تاريخ، يعقوبى، ج 2، ص 197.
- 929- كامل ابن اثير، ج 3 ص 371.
- 930- الغارات، ابواسحاق ثقفى، ج 1، ص 119.
- 931- تهذيب، ج 10، اصول كافى، ج 2، الاستبصار، ج 4، ص 200.
- 932- تهذيب شيخ طوسى، ج 10.
- 933- تهذيب، شيخ طوسى، ج 10.
- 934- بحار الانوار، ج 32، ص 382.

- 935- انساب الاشراف، بالاذرى، ص 417.
- 936- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 3، ص 177.
- 937- تحف العقول، ص 125.
- 938- ديوان منسوب به على عليه السلام ، ص 86.
- 939- ديوان منسوب به على عليه السلام .
- 940- ميزان الحكمة، ج 5، ص 381.
- 941- بحار الانوار، ج 84، ص 230.
- 942- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 4.
- 943- الاستبصار، ج 4، ص 252.
- 944- تهذيب، ج 10، ص 138.
- 945- من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 91.
- 946- استبصار، ج 4، ص 230.
- 947- دعائم الاسلام، ج 2، ص 483.
- 948- الغارت، ج 1، ص 119.
- 949- تهذيب، ج 10.
- 950- الاستبصار، ج 4.
- 951- منتهى الامال.
- 952- محله اى است در كوفه.
- 953- منتهى الامال.
- 954- منتهى الامال.
- 955- دعائم الاسلام، ج 2، ص 409.
- 956- دعائم الاسلام، ج 2، ص 469.
- 957- الاستبصار، ج 4، ص 248.
- 958- بحار الانوار، ج 42.
- 959- بحار الانوار، ج 42.
- 960- بحار الانوار، ج 42، ص 259 - 263.
- 961- معادن الحكمة، ج 1، ص 355.
- 962- مناقب شهر آشوب، ج 2، ص 374.

- 963- منتهی الامال.
- 964- منتهی الامال.
- 965- منتهی الامال.
- 966- منتهی الامال.
- 967- منتهی الامال.
- 968- منتهی الامال.
- 969- منتهی الامال.
- 970- امام باقر علیه السلام می فرماید: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را پیش از طلوع دهن دفن کردند.
- 971- منتهی الامال.
- 972- منتهی الامال.
- 973- منتهی الامال.
- 974- محلی است در کوفه.
- 975- منتهی الامال.
- 976- واقعه صفین، ص 236.
- 977- واقعه صفین.
- 978- سفینه البحار، ج 2، ص 654.
- 979- انساب الاشراف، ج 2، ص 213.
- 980- الغارات، ج 1، ص 112.
- 981- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 7، ص 38.
- 982- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1 و 11.
- 983- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1 و 11.
- 984- کافی، ج 7، ص 260.
- 985- نهج البلاغه، خطبه 149.
- 986- (داستانهای این فصل به جهت معلوم نبودن آن از حیث زمانی به یک فصل مجزا اختصاص یافت.)
- 987- اصول کافی، ج 2
- 988- اصول کافی، ج 2، ص 455
- 989- اصول کافی، ج 1.

- 990- اصول کافی، ج 1.
- 991- محدث یعنی خداوند اخبار آسمانی را به وسیله فرشته یا صدا به او می رساند.
- 992- در بعضی روایات آمده: که علی علیه السلام روزی مقام و اوصاف ذوالقرنین را برای اصحاب خود ذکر کرد و سپس فرمود: * * * در میان شما نیز مانند او هست * * *
- 993- اصول کافی و تفسیر علی بن ابراهیم
- 994- اصول کافی، ج 1.
- 995- تفسیر سوره حدید و دستغیب
- 996- تفسیر سوره حدید
- 997- اصول کافی، ج 1، ص 411
- 998- داستانهای پراکنده، ج 4
- 999- تفسیر جامع، ج 5
- 1000- امالی مفید نیشابوری؛ سفینه البحار، ج 1، ص 391
- 1001- بحارالانوار، ج 7، ص 211
- 1002- مدینه المعاجز
- 1003- بحارالانوار، ج 41، 243، اغانی، ج 7، ص 15.
- 1004- سوره نمل آیه 89 * * * کسانی که کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و آنان از وحشت آن روز در امانند * * * .
- 1005- بحارالانوار، ج 44، ص 293
- 1006- گوهر شب چراغ، نائینی.
- 1007- غرر، ص 697
- 1008- نشان از بی نشانها
- 1009- سوره صافات آیه 83
- 1010- تفسیر جامع، ج 5.
- 1011- امالی شیخ مفید، ص 183.
- 1012- امالی شیخ مفید
- 1013- امالی شیخ مفید
- 1014- احقاف / 20.
- 1015- مؤمن / 60

- 1016- فاطر/6.
- 1017- بحارالانوار، ج 9 ص 376 - 377.
- 1018- تفسیر جامع، ج 5.
- 1019- تفسیر جامع، ج 5.
- 1020- امای صدوق، مجلس 82، ص 331، و ثواب الاعمال و کتاب من لا یحضره الفقیه ج 1، ص 42. (دعای وضو در رساله عملیه نیز موجود است.
- 1021- مستدرک الوسائل، ج 2، ص 197
- 1022- امالی شیخ مفید، ص 6.
- 1023- تحف العقول، ص 57.
- 1024- معانی الاخبار.
- 1025- شافعی در وصف حضرت علی علیه السلام اشعار بسیار بلند و سطح بالایی دارد.
- 1026- شافعی در وصف حضرت علی علیه السلام اشعار بسیار بلند و سطح بالایی دارد.
- 1027- نصایح، ص 169.
- 1028- نصایح، ص 195.
- 1029- نصایح، ص 233.
- 1030- نصایح، ص 294.
- 1031- نصایح، ص 310.
- 1032- نصایح، ص 340.
- 1033- نصایح.
- 1034- نصایح، ص 355.
- 1035- نصایح، ص 438.
- 1036- نصایح، ص 186.
- 1037- نصایح، ص 100.
- 1038- نصایح، ص 105.
- 1039- امالی شیخ مفید.
- 1040- سفینه البحار.
- 1041- خوارزمی، مقتل الحسین، ص 97
- 1042- سرالعالمین - فردوس الاخبار، ج 2، شواهد التنزیل، ج 1.

- 1043- غاية المرام، ص 7
- 1044- فضایل الخمسه ج 2، ص 161.
- 1045- تعداد کشته شدگان این جنگ به این اندازه نبود بلکه همیشه طرف مقابل مطلب را بزرگ جلوه می دهد.
- 1046- امالی شیخ مفید.
- 1047- امالی شیخ مفید ص 227 و 228
- 1048- امالی شیخ مفید
- 1049- امالی شیخ مفید
- 1050- رعد / 7.
- 1051- بحار الانوار، ج 83، ص 38.
- 1052- امالی شیخ مفید
- 1053- امالی شیخ مفید
- 1054- امالی شیخ مفید
- 1055- امالی شیخ مفید.
- 1056- کشکول شیخ بهایی، ص 594.
- 1057- معانی الاخبار، ج 2، ص 426.
- 1058- پیام آور عاشورا، ص 36.
- 1059- محجة البيضاء، ج 3، ص 385.
- 1060- کشف الربيه، شهيد ثانی.
- 1061- مجمع البيان ذیل آیه فوق.
- 1062- عقاید الامامیه اثنا عشر.
- 1063- روش تبلیغ.
- 1064- خصال صدوف، ص 250.
- 1065- بحار الانوار، ج 70.
- 1066- دیوان امام علی علیه السلام.
- 1067- نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 160.
- 1068- بحار الانوار، ج 97، ص 55.
- 1069- معانی الاخبار، ص 324.

- 1070- مقام شهید.
- 1071- سوید از صحابه حضرت امیر علیه السلام است که 127 سال عمر کرد و در کوفه در زمان حجاج یوسف ثقفی فوت کرد.
- 1072- ارشاد القلوب.
- 1073- جهاد با نفس.
- 1074- معانی الاخبار، ج 1، ص 402.
- 1075- امامت علی در آینه عقل و قرآن، ص 127.
- 1076- خداوند علم و شمشیر، ژایکر مسیحی، ص 80.
- 1077- نهج البلاغه، حکمت 22.
- 1078- جويا تبریزی
- 1079- عدد السنه، ص 165.
- 1080- نهج البلاغه، حکمت 82.
- 1081- بحارالانوار، ج 58، ص 104.
- 1082- نمل / 82.
- 1083- تفسیر نمونه
- 1084- بحارالانوار، ج 46، ص 75.
- 1085- معانی الاخبار، ج 2، ص 66
- 1086- این روایت مشروحی است در تفسیر اذان و اقامه که صدوق در معانی الاخبار توحید آن را نقل کرده است.
- 1087- مجالس شیخ مفید، مطابق نقل از بحارالانوار، ج 6، ص 753.
- 1088- روضه کافی، ص 267.
- 1089- وسائل الشیعه، ج 11، ص 335.
- 1090- معانی الاخبار، ج 2.
- 1091- معانی الاخبار، ج 2، ص 438.
- 1092- نحل / 90
- 1093- معانی الاخبار، ج 2، ص 126.
- 1094- محجة البیضاء، ج 5، ص 123.
- 1095- معانی الاخبار، ج 2.

- 1096- خصال صدوق، ص 218.
- 1097- خصال صدوق، ص 373.
- 1098- نساء/2.
- 1099- قاف 9/
- 1100- نحل/69.
- 1101- جامع التورین ص 479.
- 1102- خصال صدوق، ص 157.
- 1103- خصال صدوق، ص 83.
- 1104- تحف العقول.
- 1105- تحف العقول.
- 1106- تحف العقول.
- 1107- تحف العقول.
- 1108- بحارالانوار، ج 78.
- 1109- اسلام و فلسفه، ص 25.
- 1110- اثبات الهداة، ج 2، ص 109.
- 1111- اثبات الهداة، ج 5، ص 247.
- 1112- بحارالانوار، ج 9 ص 486.
- 1113- تحف العقول.
- 1114- نهج البلاغه، حکمت 80.
- 1115- نهج البلاغه، خطبه 45.
- 1116- نهج البلاغه، خطبه 224.
- 1117- نهج البلاغه، خطبه 149.
- 1118- امامت علی در آینه عقل و قرآن.
- 1119- کافی، ج 3، ص 146.
- 1120- بحارالانوار، ج 71، ص 86.
- 1121- تفسیر کشف الاسرار، ج 10، ص 686.
- 1122- معانی الاخبار، ج 1، ص 182 این حدیث به جهت طولانی بودن از آوردن آن خودداری شد.

- 1123- عدة الداعی ابن فهد.
- 1124- این اشعار به اشعار ناقوسییه نامگذاری شده است.
- 1125- ارشاد القلوب، ص 373.
- 1126- مستدرک الوسائل؛ کتاب الصلوة.
- 1127- محجة البيضاء، ج 1، ص 351.
- 1128- ارشاد مفید، ص 102.
- 1129- کشف الاسرار، خواجه عبدالله انصاری، ج 1.
- 1130- به گمان این نادان حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ صرفاً به علت دامادی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در صدد کسب خلافت بوده است.
- 1131- نشان بی نشانها.
- 1132- نشان از بی نشانها
- 1133- نهج البلاغه فیض الاسلام.
- 1134- منظور؛ پایگاه امام عصر (عج) در مراحل بعدی است، و گرنه بدون تردید نخستین پایگاه قیام آن حضرت در مکه کنار خانه خدا خواهد بود.
- 1135- حضرت مهدی (عج) منظور می باشد.
- 1136- مونس الحزین شیخ صدوق، خلاصة البلدان و انوار المشعشین، ج 2، ص 190 و 194.
- 1137- حدائق الانس.
- 1138- جامع الاخبار.
- 1139- شناخت، ری شهری.
- 1140- شاه نعمت الله ولی
- 1141- نشان از بی نشانها.
- 1142- میزان الحکمه، حدیث 16783.
- 1143- هاتف اصفهانی.
- 1144- جامع النورین، .
- 1145- بحار الانوار، ج 42، ص 247.
- 1146- بحار الانوار، ج 42، ص 247.
- 1147- دایرة المعارف علوی.
- 1148- فروع کافی، ج 5، ص 75.

- 1149- مستدرک الوسائل، ج 2 ص 514.
- 1150- مستدرک الوسائل، ج 2، ص 514
- 1151- نشان از بی نشانها
- 1152- نشان از بی نشانها.
- 1153- زوراء به معنی شهر بغداد است.
- 1154- شهای پیشاور.
- 1155- حیات القلوب، ج 2، ص 3.
- 1156- بحارالانوار، ج 15، ص 297.
- 1157- سوره 16، آیه 128.
- 1158- نهج البلاغه فیض الاسلام، ص 613.
- 1159- سفینه البحار، ج 1، ص 397.
- 1160- بحارالانوار، ج 93، ص 211.
- 1161- تفسیر کشف الاسرار، خواجه عبدالله انصاری، ج 1.
- 1162- معانی الاخبار، ج 1، ص 146.
- 1163- علل الشرایع ج 2 ص 51
- 1164- مجموعه ورام
- 1165- امالی شیخ صدوق
- 1166- وسایل الشیعه ج 3 ص 477
- 1167- وسایل الشیعه ج 5 ص 263
- 1168- همان مدرک
- 1169- اصول کافی ج 1
- 1170- یونس آیه 62
- 1171- تفسیر المیزان ج 10 ص 98
- 1172- تفسیر جامع جلد 5
- 1173- نیما یوشیج
- 1174- تحف العقول صفحه 468
- 1175- بحار ج 35 / 46
- 1176- خصال / 421.

- 1177- بحارالانوار ج 19 ص 78
1178- امام خميني (ره).
1179- امالي شيخ صدوق
1180- امالي شيخ صدوق 255
1181- امالي شيخ صدوق
1182- بحارالانوار، جلد 89، ص 104.
1183- جامع الاسرار.
1184- تفسير مجمع البيان، ج 2، ص 64.
1185- تحف العقول، ص 214.
1186- سوره حديد آيه 23.
1187- تفسير صافي، ج 1، ص 16.
1188- ينابيع المودة، ص 331.
1189- جامع نهج البلاغه.

فهرست مطالب

2	مقدمه
5	فصل اول: تولد تا بعثت
5	1- خبر تولد علی <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>
5	2- دستهایم رو به خداست!!
6	3- تربیت علی <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> در دامان پیامبر <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ</small>
6	4- بار خدایا! جمعشان را پراکنده مکن
7	5- جوانمرد نوجوانان
7	6- برای ازدواج چه داری
8	7- لقب قضم برای علی <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>
9	8- مشاهدات قلبی و غیبی
10	9- پرورش دهنده علی <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>
11	10- مولود قرآن خوان!
11	11- کودک خوش اقبال و فرخنده!
12	12- قبله حاجات علی <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>
12	13- تولد علی <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>
14	14- کودک بت شکن
14	15- خواسته های پیامبر <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ</small> از خداوند
15	16- پیشگویی ولادت حضرت علی <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>
16	17- قاری قرآن در آغوش پیامبر <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ</small>
17	18- خبر تولد علی <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> برای راهب

- 18- غذای بهشتی برای ابوطالب علیه السلام..... 18
- 19- غذای بهشتی برای فاطمه بنت اسد..... 19
- 20- پیشگوئی کاهن درباره مادر علی علیه السلام..... 20
- 21- خواب فاطمه بنت اسد..... 21
- 22- خواب بعدی فاطمه بنت اسد..... 22
- 23- قربانی برای درخواست فرزند..... 22
- 24- لرزه در مکه..... 23
- 25- تکلم علی علیه السلام در رحم مادر..... 24
- 26- سقوط بتها در مقابل فاطمه..... 25
- 27- گفتگوی و تبریک موجودات..... 25
- 28- ابوطالب صبر کن..... 26
- 29- فاطمه بنت اسد و ورود به کعبه..... 26
- 30- جبرئیل و فاطمه بنت اسد..... 27
- 31- فاطمه در داخل کعبه..... 27
- 32- پرستاران فاطمه در کعبه..... 28
- 33- چگونگی تولد علی علیه السلام..... 28
- 34- ناله شیطان در تولد علی علیه السلام..... 29
- 35- علی علیه السلام و بانوان بهشتی..... 29
- 36- ملاقات انبیاء الهی با علی علیه السلام در کعبه..... 30
- 37- ملائکه الهی در محضر مولود کعبه..... 31
- 38- ندای الهی در بدرقه مولود کعبه..... 32
- 39- حوادث آسمانی در تولد علی علیه السلام..... 32
- 40- حجت خدا کامل شد..... 33
- 41- سال خیر و برکت..... 33

- 43- سخنان مادر مولود کعبه 34
- 44- تبریک تولد علی عَلَيْهِ السَّلَام 34
- 45- دیدار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با علی عَلَيْهِ السَّلَام در تولد 35
- 46- قرائت کتب انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام توسط علی عَلَيْهِ السَّلَام 36
- 47- نامگذاری نوزاد کعبه 37
- 48- جلوه ای نورانی بر آسمان 37
- 49- مومنین به وسیله تورستگار شوند 38
- 50- ولیمه ابوطالب در تولد علی عَلَيْهِ السَّلَام 38
- 51- پیوسته مظلوم بوده ام 39
- 52- خانواده ای با ایمان 40
- فصل دوم: از بعثت تا رحلت پیامبر 41
- 53- بهترین افراد کیست؟ 41
- 54- نگین پادشاهی 41
- 55- امتیازات شیعیان علی عَلَيْهِ السَّلَام 42
- 56- حیوانات مسخ شده 42
- 57- علی عَلَيْهِ السَّلَام در معراج پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ 43
- 58- راه بهشت 43
- 59- علی عَلَيْهِ السَّلَام در دامان مهر نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ 44
- 60- علی عَلَيْهِ السَّلَام و ابلیس ملعون 45
- 61- صدیق واقعی 46
- 62- ماء موریتی شبانه 46
- 63- بت شکن آخر 47
- 64- قضاوت علی عَلَيْهِ السَّلَام 47
- 65- عادل دادگر 48

- 66- سلام خضر نبی به پیامبر ﷺ و علی علیه السلام 48
- 67- علی علیه السلام هم نیکو شوهری است 49
- 68- رسول خدا ﷺ از جنگ جمل خبر می دهد 50
- 69- تیرهای مرگ به خطا نمی رود 51
- 70- شمشیر ذوالفقار 51
- 71- مؤمن واقعی 52
- 72- منزلت علی علیه السلام در نزد پیامبر ﷺ 53
- 73- وصیتی از رسول خدا ﷺ 53
- 74- دعای مخصوص 53
- 75- حضور شخصی بزرگ 54
- 76- انوار رحمت خداوندیم 55
- 77- آن شب خطرناک 56
- 78- صاحب سر پیامبر ﷺ 57
- 79- جبل الله کیست؟ 58
- 80- عظمت علی علیه السلام مانند سوره توحید است 58
- 81- ولایت علی علیه السلام 59
- 82- عیب پوشی و ستار العیوبی 59
- 83- پاسخ مهربانی های فاطمه بنت است 60
- 84- قطب هستی 61
- 85- زنی جاسوس و خبررسان 62
- 86- ابوتراب افتخار امیرالمؤمنین علیه السلام 63
- 87- مگر خودت یا فردی مثل خودت 65
- 88- حامی بی بدیل دین 65
- 89- نگین پادشاهی 66

- 90- امتیاز و اخلاص برتر 67
- 91- شقی ترین انسانها 68
- 92- سد ابواب 68
- 93- شفاعت در قیامت 69
- 94- علی کیست؟ 69
- 95- علی علیه السلام موجودی ملکوتی 70
- 96- علی علیه السلام و قرآن 70
- 97- هدایت بدون جنگ 70
- 98- وضو و نماز، کفاره 71
- 99- جهنم را می آورند! 71
- 100- قضاوت عادلانه 72
- 101- منافق کینه توز 73
- 102- بهترین فرد امت من 73
- 103- ایثارگری بیدار 74
- 104- ماءموریتی در یمن 75
- 105- یا علی علیه السلام چگونه توبه کنم 75
- 106- اعدام مفسدین 76
- 107- کوبک هدایت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم 77
- 108- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از بی وفایی مردم می گوید 77
- 109- آبرودارترین فرد نزد خداوند 78
- 110- من ضامن بدهی او هستم 78
- 111- دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای زن با حجاب 78
- 112- نام گذاری امام حسن علیه السلام 79
- 113- حضرت علی علیه السلام و جعفر جامع و چگونگی آن 80

- 114- محبوبترین خلق 81
- 115- محرم اسرار 82
- 116- ازدواج حضرت زهرا علیها السلام 82
- 117- ولی خدا، وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم 84
- 118- قثم بن عباس، آخرین کسی که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وداع کرد 86
- 119- حیدر قاهر، غالب 87
- 120- دفاع از حریم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم 88
- 121- جنگ حنین، شکست و پیروزی 91
- 122- ورود به بهشت 93
- 123- شرط قبولی توحید و ایمان 94
- 124- امیر انفاق و کرم 95
- 125- سرمشق اهل وفا 96
- 126- کارکردن عیب نیست 96
- 127- پیروی از علی علیه السلام 97
- 128- علی علیه السلام خیر البریه است 98
- 129- اولین پیشتاز عامل 98
- 130- همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم 99
- 131- هم سفره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم 99
- 132- صدقه قبل از سؤال کردن 99
- 133- رمز فتح 100
- 134- ایتار علی علیه السلام 100
- 135- برترین مخلوق خداوند 101
- 136- از من سؤال کن 103
- 137- به وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل کرد 103

- 138- کارهای امام علی علیه السلام در خانه 104
- 139- علی جان فاطمه علیها السلام همسر خوبی است 105
- 140- روزی رسانی جبرئیل 106
- 141- ارتحال حامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم 107
- 142- علی علیه السلام مبین حدود الهی 108
- 143- علی علیه السلام خنثی کننده توطئه 109
- 144- خبر از فتنه ها می دهد 110
- 145- علی علیه السلام حجت بر مردم 111
- 146- معیار قطعی دین خدا 112
- 147- خبیر کشای علوی 112
- 148- مهریه حضرت فاطمه علیها السلام 114
- 149- یا علی علیه السلام زبانش را قطع کن! 115
- 150- ولی خدا کیست؟ 115
- 151- جنگ علی در وادی یابس 116
- 152- جبرئیل خدمتگذاری او را می کند 119
- 153- جنگ ذات السلاسل 120
- 154- خبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از شهادت علی علیه السلام 122
- 155- پیشنهاد قریش 123
- 156- زنده و پاینده باشی ای پسر ابیطالب علیه السلام 124
- 157- قبور ائمه معصومین علیهم السلام 125
- 158- عجیب ترین مردم 125
- 159- قضاوتی بین فرزندان 125
- 160- شائن نزول سوره هل اتی 127
- 161- مقام امام علی علیه السلام 129

- 162- ورود به قبا..... 130
- 163- لقب مرگ سرخ برای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ 130
- 164- فرشته اینار و کرم 131
- 165- شب قدر 133
- 166- رفتار با همسایه 134
- 167- سفارش پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ 134
- 168- احترام را رد نکنید 135
- 169- هزار باب علم 135
- 170- امین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ 136
- 171- نزول آیه ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ 137
- 172- هم صحبت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تا تقای حق 138
- 173- جناب وصی عَلَيْهِ السَّلَامُ 140
- 174- غسل و کفن و نماز بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ 141
- 175- سخن گفتن زمین با علی 142
- 176- کارهای فاطمه علیها السلام زهرا در خانه 142
- 177- فاطمه پاره تن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ 142
- 178- کلید دار کعبه 143
- 179- ای کاش من چهارمین آنها بودم 144
- 180- حمله به خانه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ 145
- 181- شمشیر زن مخلص 146
- 182- فاتح خندق 147
- 183- مرغ بریانی 148
- 184- آینده عایشه 149
- 185- بعد از من مظلوم و مغلوبی!!! 151

- 186- جای جبرئیل می نشیند! 151
- 187- برای خود هر چه خواستم 152
- 188- هفت باغ بهشتی 152
- 189- اسباب خوشحالی رسول خدا ﷺ 153
- 190- ناله ناامیدی 154
- 191- کاتب وحی الهی 155
- 193- نماز، معراج علی علیه السلام 156
- 194- شیفته خدا 157
- 195- ما رجعت می کنیم 157
- 196- جان دادن کافر 158
- 197 - پدر و پسر در خدمت پیامبر ﷺ 159
- 198- محمد ﷺ تو را بلند کرد جبرئیل علیه السلام زمین نهاد 159
- 199- مشرک حنین زیر شمشیر علی علیه السلام 160
- 200 - هدایتگر راستی 161
- 201 - روح متحد 162
- 202- چهار اسب یمنی 162
- 203- میر میدان جانبازی 163
- 204- مسلمانی مردم یمن 164
- 205- علی علیه السلام راهنمای ابوذر 165
- 206- همسری وفادار 167
- 207- غذایی آماده 169
- 208- ابراهیم فرزند رسول خدا ﷺ 170
- 209- آیه تطهیر 170
- 210- بهترین خوبی ها 171

- 211- رحمت الهی آمد 172
- 212- محبوب خدا 172
- 213- دست من و تو یکی ست 173
- 214- فاتح فدک 173
- 215- جنگ تبوک و جانشینی علی علیه السلام 174
- 216- اتاقهای بهشت 175
- 217- تجلی ایثار در مهمانی 176
- 218- سرور و سالار عرب 177
- 219- با کسی محشور می شود که دوستش می داری 178
- 220- امیرالمؤمنین علیه السلام لقب الهی 178
- 221- سد ابواب مسجد نبی صلی الله علیه و آله و سلم 179
- 222- ابلاغ رسالت 180
- 223- اولین بیعت کننده 181
- 224- ماه منیر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم 182
- 225- شهیدی تنها 183
- 226- نام علی علیه السلام در چهارجا 183
- 227- پرچم هدایت 184
- 228- تمام مردم دنیا یک طرف 184
- 229- پیشوای شرفاء 185
- 230- گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم 186
- 231- علی علیه السلام از من است 187
- 232- یحیی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کیست؟ 187
- 233- عارف بی بدیل 189
- 234- ولی خدا چه کسی است؟ 190

- 235- گرہ گشای مؤمنان، انفاق مخلص 191
- 236- کنیزی معتقد و بادب 192
- 237- عاشق بی نظیر پیامبر ﷺ 193
- 238- شمشیر شکسته، معجزه نبوی 194
- 239- جبرئیل قوت بازوی علی علیه السلام 195
- 240- فاتح بی بدیل 195
- 241- قتل مرحب خیبری 196
- 242- شیر مرد میدان بدر 197
- 243- آزار پیامبر ﷺ توسط دو زن 198
- 244- صدای شیطان بود 199
- 245- دور کن و دو بال علی علیه السلام 200
- 246- او را دوست دارم 200
- 247- عهد خداوند 201
- 248- فرشتگان همراه علی علیه السلام 201
- 249- یاوران علی علیه السلام در غسل پیامبر ﷺ 202
- 250- دو روز مثل هم 202
- 251- وعده خداوند 204
- 252- اتمام حجت عجیب 204
- 253- انفاق در رکوع 205
- 254- دوست خالص مرا حاضر کنید 206
- 255- تزویج دو نور 206
- 256- فراموش نخواهی کرد 207
- 257- کتاب مصحف فاطمه علیها السلام 207
- 258- پیوند ناگسستنی 208

- 209..... مسئله رد الشمس
- 210..... حيله گر در دام خود افتاد
- 212..... رمضان نشانه ضيافت الله
- 213..... اشدء اعلى الكفار
- 214..... نزول فرشتگان در شب قدر
- 215..... انار بهشتى براى وصى پيامبر ﷺ
- 215..... كيفر زنان گناهكار
- 216..... نخل خرماى صيحانى
- 217..... انتقال اسرار الهى
- 218..... شفاء رسول خدا ﷺ
- 218..... اهل بهشت
- 219..... از على ؑ اطاعت كنيد
- 220..... لقب اميرالمؤمنين براى على ؑ
- 221..... بت فلس شكسته شد
- 222..... على ؑ شرش را كم كن
- 222..... شجاعت على ؑ
- 224..... يا على ؑ در چه حالى؟!
- 224..... صاحب سر پيامبر ﷺ
- 225..... برگشت خورشيد به خاطر على ؑ
- 225..... سلام على ؑ به رسول خدا ﷺ
- 226..... پيغام منافقان كافر
- 226..... سعادتمند واقعى
- 227..... وصى شما كيست
- 228..... خدايا من على ؑ را دوست دارم

- 228.....283- ظرف پر از آب شد
- 228.....284- فرمان جنگ گرفت
- 229.....285- از سنگ آب جوشید
- 230.....286- وحی الهی بریده شد
- 230.....287- صدیق اکبر نزد پیامبر ﷺ
- 231.....288- تو حزب خدائی
- 231.....289- قلب با ایمان
- 232.....290- پاک و پاکیزه و معصوم
- 232.....291- شمشیر از پی حق می زنم
- 233.....292- صلوات بر پیامبر ﷺ
- 234.....293- شما مظلومید!!
- 234.....294- علی علیه السلام جان من است
- 236.....295- به علی علیه السلام رجوع کن
- 237.....296- امام مبین علی علیه السلام است
- 237.....297- پرسش قیامت
- 238.....298- ملاقات علی علیه السلام
- 238.....299- وصیت رسول خدا ﷺ در دست علی علیه السلام
- 240.....300- اصحاب شیطان و نقضه شیطان
- 241.....301- امتیازات علی علیه السلام
- 241.....302- چه کسی ولی ماست؟
- 242.....303- طرح پیش ساخته برای مخالفت با علی علیه السلام
- 242.....304- برادر رسول خدا ﷺ
- 243.....305- برای ازدواج چه چیزی داری
- 243.....306- گمراهی آشکار

- 307- آنچه می شنوم تو نیز می شنوی 244
- 308- خلیفه خدا 245
- 309- دابة الله کیست؟ 245
- 310- علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در طوفان نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ 246
- 311- دستور ساده پوشی 246
- 312- صفات بهشتیان 247
- 313- کوکب هدایت بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ 248
- 314- درخواست رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از پروردگار 248
- 315- خلیفه خدا در زمین کجاست؟ 249
- 316- خبر شهادت 250
- 317- خطبه بدون الف 251
- 318- کوثر چیست؟ 254
- 319- مرز بین مؤمن و منافق 254
- 320- حلال زادگی 255
- 321- همراهان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ 255
- 322- شبهای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ 255
- 323- هدایت گری مهربان 256
- 324- ارادت قلبی 256
- 325- آداب مسافرت 257
- 326- سنگی از آسمان 257
- 327- معرفی امام مبین 258
- 328- فرزند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فدائی امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ 259
- 329- هم رزمان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ غنیمت خود را به او بخشیدند 260
- 330- وصی سید الانبیاء تویی 260

- 331- هم رزم جبرئیل و میکائیل 261
- 332- نهایت توصیف 262
- 333- امتیاز شیعیان 262
- 334- راه اداء دین 263
- 335- گل رحمت خداوند 263
- 336- تنها برنده مسابقه علی علیه السلام بود 264
- 337- توبه کنید علی علیه السلام ستمکار نیست 266
- 338- کلید خانه حکمت 266
- 339- بهترین عبادت نگاه کردن به چهره علی علیه السلام است 267
- 340- پرچمداری صحرای محشر 268
- 341- پیامبر تعهد گرفت 269
- 342- جایگاه صلوات 271
- 343- روز شمار عمر علی علیه السلام 271
- 344- پرورنده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم 272
- 345- لقب الهی امیر مؤمنان علیه السلام 273
- 346- مرز بین کفر و ایمان 273
- 347- صحبت علی علیه السلام با خورشید 274
- 348- فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابر آسمان 275
- 349- جایگاه معنوی علی علیه السلام 276
- 350- محل دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم 276
- 351- گل خوش بوی محمد صلی الله علیه و آله و سلم 277
- 352- فرشته ای از سه جنس 277
- 353- ممتازترین مرد اسلام 278
- 354- از علی علیه السلام جدا مشو 278

- 355- جوانمرد مطلق 279
- 356- حيله زن يهودى 279
- فصل سوم: دوران خانه نشينى امام على عليه السلام 281
- 357- تفسير قرآن نمى دانم 281
- 358- شرايخوار در دستان على عليه السلام 281
- 359- ثروت امام على عليه السلام 283
- 360- زودتر مى دانست خليفه خواهد شد 284
- 361- غضب خلافت از ديدگاه پدر ابوبكر 285
- 362- نامه ابوبكر به پدر در مورد خلافت 285
- 363- اجل نگهبان مرد است 286
- 364- قضا و قدر الهى 287
- 365- چرا قصاص دو بار انجام شود 287
- 366- شهيدى بر نخل خرما 288
- 367- او را رو سفيد مى بينم!! 289
- 368- حق با على عليه السلام است 289
- 369- شهيد ولايت على بن ابى طالب عليه السلام 290
- 370- احتجاج امام على عليه السلام با ابوبكر 291
- 371- خدايا! اين جماعت مرا بيچاره كردند!! 294
- 372- جانشين واقعى 295
- 373- حق طرفداران اندكى دارد 296
- 374- بيعت اجبارى 298
- 375- خليفه در منزل عباس بن عبدالمطلب 299
- 376- تو در رديف كافرانى!! 299
- 337- شوراي ساختگى، نقشه اى شيطانى 301

- 378- خوشحالی بنی امیه 304
- 379- وقف کردن چاه 305
- 380- سلام جبرئیل و همراهان به علی علیه السلام 305
- 381- شخصیت مستقل و مستحکم 306
- 382- شفاعت علی علیه السلام از عمار 307
- 383- خانه نشین مظلوم 309
- 384- سرداری لایق 310
- 385- کوتاه و گویا!! 311
- 386- تجارت و بازرگانی 312
- 387- تعیین مبداء سال هجری قمری 313
- 388- عالمترین مردم 313
- 389- شعر وداع 314
- 390- گردآورنده قرآن کریم 314
- 391- شروع خانه نشینی 315
- 392- حجر الاسود گواهی می دهد 316
- 393- تدابیر علی علیه السلام در توسعه کشاورزی 317
- 394- علی علیه السلام در کنار سلمان فارسی 318
- 395- اتمام حجت علی علیه السلام با ابوبکر 318
- 396- پاک طینتی ارادتمند علی علیه السلام 320
- 397- غضب خلافت و مظلومیت علی علیه السلام 320
- 398- علی علیه السلام از امتحانات الهی می گوید 322
- 339- فریادرس یتیمان 324
- 400- قاتل ظاهری 326
- 401- قضاوت خلیفه! 328

- 402- شش زناکار 328
- 403- یا علی علیه السلام چاره کار چیست؟ 329
- 404- میر میدان قضاوت علی علیه السلام 330
- 405- همراز و همراه فاطمه علیها السلام 331
- 406- علی علیه السلام روح صبر 331
- 407- پناه مردم و مؤمنان 332
- 408- آسمان علم، آفتاب فکر 333
- 409- منطق ابوبکر در قضیه فدک 336
- 410- خلیفه تراشی اسباب امتحان الهی 338
- 411- توطئه قتل علی علیه السلام 338
- 412- غم عمیق علی علیه السلام 340
- 413- خطبه ای توحیدی 341
- 414- ریا کاری 342
- 415- والکاظمین الغیظ 342
- 416- مظلومیت امام علی علیه السلام 343
- 417- خمس حق ماست 343
- 418- بدرقه ابوذر توسط امام علی علیه السلام 344
- 419- برتری از آن ماست 345
- 420- سزای کتمان حق 346
- 421- نفوذ کلام امام علی علیه السلام 348
- 422- چشم خدا دیده و دست خدا زده! 349
- 423- امیر مؤمنان واقعی 349
- 424- سازش کران بی غیرت 350
- 425- حيله گر در مانده 351

- 426- حد شراب خوار 352
- 427- پناه و امان امت 352
- 428- برادر رسول خدا ﷺ تصمیم گرفت 353
- 429- راهنمایی های جنگی امام علی علیه السلام 354
- 430- امانت داری حجرالاسود 356
- 431- سیاست بازی نامشروع 357
- 432- فعالیتهای کشاورزی 358
- 433- کاتب مصحف فاطمه الزهرا علیها السلام 358
- 434- حامیان خلافت علی علیه السلام 359
- 435- خانه ام را آتش زده اند؟! 361
- 436- او علی بن ابیطالب علیه السلام است 362
- 437- از بیکاری بیزار بود 363
- 438- کار کردن شیوه او بود 363
- 439- چه مصیبتها که از این جماعت نکشیدم 364
- 440- درهم کوبنده جباران 364
- 441- عفو زن زناکار 365
- 442- آزار پیامبر ﷺ 366
- 443- کیفر مردی گستاخ و بی ادب 366
- فصل چهارم: حکومتداری امام علی علیه السلام 368
- 444- همکاری اقوام و فامیل با یکدیگر 368
- 445- عامل هلاکت زودرس 369
- 446- وقت بیکاری برو مسجد 369
- 447- کریم بامروت 370
- 448- اسم اعظم خداوند 370

- 449- کمترین ها!! 371
- 450- واضع علم قواعد عربی 373
- 451- فردی که مورد لعن واقع شد 374
- 452- پیروان واقعی معاویه 375
- 453- نامه رسان رشید و شجاع 376
- 354- شهید آگاه 378
- 455- ملاقات علی علیه السلام با منشی انوشیروان 379
- 456- شمشیر بجای فحش 380
- 457- عادل دلسوز و آگاه 381
- 458- قنبر آهسته تر 382
- 459- حکم خدا را اجرا کردم 382
- 460- فرزند آخرت باش 383
- 461- آثار بیعت با علی علیه السلام 384
- 462- جهالت های یک زن چهاکه نکرد!! 385
- 463- از حمله شیر در امانی 386
- 464- یتیم نواز مهربان 386
- 465- یتیم نواز مهربان 387
- 466- یاری دهنده ضعیفان 387
- 467- قناعت نفس 388
- 468- امیر ملک بندگی 388
- 469- عبادت علی علیه السلام 389
- 470- توصیف عبادت علی علیه السلام 389
- 471- مفسر آیات حق تعالی 390
- 472- ناله های تنهایی 391

- 473- اولین سری که بر نیزه رفت 392
- 474- همسر پیامبر ﷺ پشتیبان علی علیه السلام 393
- 475- یار نزدیک دو امام 394
- 476- از خداوند یاری جوئید 395
- 477- رستگاری یافتن 395
- 478- حافظ بیت المال 396
- 479- سوء استفاده از مقام 397
- 480- بازماندگان غافل 397
- 481- نماز، یا کار کدامیک؟! 398
- 482- درست وضو بگیر 398
- 483- نماز اول وقت 400
- 484- نماز چیست؟ 401
- 485- مثل تو مثل کلاغ است 401
- 486- ترک نماز جماعت و محرومیت ها 402
- 487- اهمیت نماز جماعت و حرمت مسجد 402
- 488- ساختن مصلی در خانه 403
- 489- ترک همسایگی مسجد 403
- 490- یک پیراهن بیشتر ندارد 404
- 491- پیش بینی درست 405
- 492- انواع گناهان 405
- 493- جنگجوها را از اسارت آزاد کنید اما 406
- 494- طلا یا نقره؟ کدامیک!! 407
- 495- نافرمانی از پدر 407
- 496- ترویج سب حضرت علی علیه السلام 408

- 409..... فقط پیامبر ﷺ بین آنها نبود
- 410..... قنبر غلام علی علیه السلام
- 410..... آب حیات
- 411..... بزرگترین سود
- 412..... تغییر دادن اذان و اقامه
- 413..... حاکم اسلامی در بازار
- 414..... مردم مجهز شوید!!
- 414..... چگونه صبح کردی؟!
- 415..... ده مقام نبوی
- 416..... اشرف خصایل دنیا
- 417..... خروش آتش دوزخ در گوش
- 417..... گفتار حضرت علی علیه السلام پیرامون مفهوم اذان
- 418..... اصحاب رس کیانند
- 421..... مظهر عفو و رحمت خداوندی
- 421..... شناسایی علی علیه السلام در میدان جنگ
- 422..... جان جاودانه هر دو جهان
- 423..... زیاده طلبی ظالمان و جواب علی علیه السلام
- 424..... مظلومیت مضاعف
- 425..... گناهان به حسنه و ثواب تبدیل می شود
- 425..... 72- حرفی از اسم اعظم خداوند
- 426..... صلایی آسمانی و... ناله های تنهایی!!
- 430..... حق به اهلش رسید
- 432..... فال بد زدن
- 433..... بسوی خدا بیا

- 434.....521- ما خاندان رحمتیم
- 434.....522- امام مبین منم
- 435.....523- حضرت علی علیه السلام و برزخیان
- 435.....524- منافق حدیث گو
- 436.....525- حکومت و آزادی
- 436.....526- حکومت و احقاق حق
- 437.....527- والی مصر
- 439.....528- راوی حدیث می گوید
- 440.....529- ستایش خلافت تأسف از شهادت
- 441.....530- شروع خلافت
- 442.....531- ای غمدیده، به سوی ما شتاب کن!!
- 443.....532- پناه آبروداران
- 444.....533- آغاز خلافت علی علیه السلام
- 446.....534- بیعت و بیعت شکنان
- 446.....535- قبرم را مخفی کنید
- 447.....536- پایه های هدایت خراب شد
- 449.....537- به بهانه دین، شیر دنیا را می دوشند
- 450.....538- شب نوزدهم ماه رمضان
- 451.....539- تهدید و اندرز فرماندار
- 452.....540- عادل دادگر
- 453.....541- جایگاه سهل بن حنیف در پیش علی علیه السلام
- 455.....542- شب زنده دار خائف
- 455.....543- اختلاف بزرگ
- 456.....544- علی علیه السلام و میل به جگر

- 456.....545- خدای مهربانتر از خودت
- 457.....546- عدالت علی علیه السلام
- 458.....547- خانه ای در محله فانی و کوچه هلاک شدگان
- 459.....548- سیمای شیعیان
- 460.....549- مرد صلاة و صیام و قیام
- 461.....550- لذات دنیا چیست؟
- 461.....551- شمارش مورچگان
- 462.....552- سردار لشکر ضلالت
- 463.....553- علی علیه السلام در شهر بصره
- 464.....554- اسم اعظم خداوند
- 464.....555- ورود علی به کوفه علیه السلام
- 465.....556- اسراف در قتل
- 466.....557- آداب مسافرت
- 466.....558- مادرش کیست؟
- 467.....559- جایگاه قیامتی ابوطالب علیه السلام
- 468.....560- امیر، امین
- 469.....561- بیعت قلبی
- 469.....562- فرمانده دانا
- 470.....563- نفرین علی علیه السلام
- 471.....564- نهی از گریه کردن بر شهید
- 471.....565- روباهی در چنگ شیر
- 472.....566- غذای حاکم ممالک اسلامی!
- 472.....567- چقدر فاصله اینها کم است
- 473.....568- تروریست نادم

- 474.....569- محمد حنفیه یا حیدر ثانی
- 474.....570- توانمردی شیرزرد
- 475.....571- همسفره فقیران
- 476.....572- بزرگترین مربی بشر
- 476.....573- پیراهن وصله ای
- 477.....574- رشوه برای علی علیه السلام
- 477.....575- اخلاق حکومتداری
- 478.....576- عبور امام علی علیه السلام از کنار کاخ مدائن⁽⁶⁸⁴⁾
- 479.....577- اعتکاف امام علی علیه السلام
- 480.....578- امیر عدالت
- 480.....579- غفلت تاکی؟!
- 481.....580- امام علیه السلام پدر یتیمان
- 482.....581- علی علیه السلام و ابن ملجم
- 482.....582- اطاعت امام یا دعوت دشمن
- 484.....583- ایرانیان حاکم می شوند و...
- 485.....584- رعایت حقوق غلامان
- 486.....585- تبعیت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- 486.....586- مردم مکه و بیعت با امام علی علیه السلام
- 487.....587- غریبی با غریبه ای نشستہ؟!
- 489.....588- سهل؛ یاری صادق و همراهی دائمی امام علی علیه السلام
- 490.....589- صدای شیطان
- 491.....590- نظارت در حکومت
- 491.....591- نظارت در حکومت
- 492.....592- شباهتی میان علی علیه السلام و عیسی علیه السلام

- 493.....593- انساب حضرت علی علیه السلام
- 493.....594- شاه مردان
- 494.....595- صاحب عدالت مطلق رفت
- 496.....596- تحمل عدالت!!!
- 497.....597- شریح قاضی غاصب
- 498.....598- کلامی از قانون وراثت
- 499.....599- پیوستن سرباز دشمن به سپاه علی علیه السلام
- 499.....600- قبرش چون قدرش مخفی
- 501.....601- علی و شکر کتیبه
- 502.....602- توجیه در جنگ جمل
- 502.....603- توجیه گر؛ مکار و پاسخ امام علی علیه السلام
- 503.....604- نامه معاویه به علی علیه السلام
- 505.....605- علی علیه السلام و یتیمان
- 505.....606- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ناکثین و قاسطین و مارقین می گوید:
- 506.....607- خبر از شهادت میثم
- 507.....608- علی علیه السلام و راهب
- 508.....609- دنیا برای اهل تقوا
- 509.....610- فاصله حق و باطل چقدر است
- 511.....611- باید بسیج عمومی نمود
- 512.....612- تحمل؛ حمل سخن اهل بیت علیهم السلام
- 514.....613- سازمان شرطه الخمیس
- 515.....614- میثم تمار صاحب سر امام
- 516.....615- میثم همراه شبانه علی علیه السلام
- 517.....616- قدرت معنوی علی علیه السلام

- 617- ایتار و جان بازی کمیل 518
- 618- برخورد با خاطی 518
- 619- میهمانداری کریم 519
- 620- دادرسی علی علیه السلام 520
- 621- نقش مهر امامت 522
- 622- شجاعت عبیدالله بن عباس 523
- 623- علی علیه السلام در کربلا 524
- 624- علی علیه السلام و جاسوس معاویه 524
- 625- معاویه و پیشگویی علی علیه السلام 525
- 626- گروههای مردم 526
- 627- وصیتی از امام علی علیه السلام 526
- 628- دستگیری قاتل علی علیه السلام 527
- 629- اولین فتح به دست امام حسین علیه السلام 528
- 630- از پسر انتظار نداشتم 529
- 631- ساده زیستی 530
- 632- علی علیه السلام و فروش شمشیر 530
- 633- علی علیه السلام و بیت المال 531
- 634- دستور حکومتی به فرمانداران 531
- 635- انواع رفیق 532
- 636- کسی که فرمانش را نمی برند آخر چه کند؟! 533
- 637- دستور حکومتی به فرماندار بصره 535
- 638- علی علیه السلام در کربلا 535
- 639- توصیف مرگ 535
- 640- مرد، مردان عالم 536

- 641- هلاکت ظالم، حتمی است 537
- 642- فریاد رس خلیفه! 537
- 643- گوش شنوا 537
- 644- صورت برزخی وصی موسی 538
- 645- علم داشتی ولی 539
- 646- بیعت شکنان جمل 539
- 647- دوست با وفا 539
- 648- همراه فقیران 540
- 649- جاهلان احمق و مظلومیت علی علیه السلام 541
- 650- خلیفه و حاکم مظلوم! 542
- 651- خبر شهادت در خارج از کوفه 542
- 652- اشعار جانسوز علی علیه السلام در سوگ عمار 543
- 653- جمجمه ای حرف زد 544
- 654- علی علیه السلام در آخرین لحظات 545
- 655- مرگ می آید 546
- 656- اندکی بود از بسیار! 546
- 657- نفرین امام علی علیه السلام 547
- 658- علی علیه السلام و تکلم با ارواح 548
- 659- رسول خدا گفته 549
- 660- زندگی خلیفه مسلمین 550
- 661- مرا موقع مرگ می بینی! 550
- 662- عداوت اشعث و خانواده اش با علی علیه السلام 551
- 663- قدر علی علیه السلام را ندانستند 552
- 664- صورت برزخی وصی عیسی علیه السلام 552

- 665- دستورات حکومتی به فرماندار آذربایجان 554
- 666- نمونه ای از وصیت سیاسی علی علیه السلام 554
- 667- ماجرای درخواست عقیل 555
- 668- ابوالفضل عباس در جنگ صفین 557
- 669- شیوه درست درست زندگی 558
- 670- مطیع فرمان پدر 559
- 671- مسجد ضرار 561
- 672- کلماتی از من فراگیرید 561
- 673- غرور و ریاست طلبی 562
- 674- دزدان طماع 562
- 675- نباء عظیم کیست؟ 563
- 676- اتصال معنوی شیعیان با علی علیه السلام 564
- 677- خبر از آینده 565
- 678- تصنیف های هرزه 566
- 679- علی کشته شد و من زنده ام 566
- 680- زندگی خلیفه مسلمین! 567
- 681- چهار غم بزرگ 568
- 682- رجال الحق، دروغین 569
- 683- خبر از آینده 569
- 684- همجواری خداوند 569
- 685- توبه کننده، آزاد شد 570
- 686- به حساب خدا بگذار 571
- 687- علی علیه السلام و رنج ها و مصائبش 572
- 688- علی علیه السلام و رنجهای حکومت داری 573

- 689- تواضع حضرت علی علیه السلام 575
- 690- امام فقیر نبود انفاق گر کاملی بود 575
- 691- غیب گویی ستاره شناس در محضر حضرت 576
- 692- ازدواج جوانان 577
- 693- تقسیم بیت المال 577
- 694- تقسیم جام طلا و تفره از بیت المال 577
- 695- امام العارفین و مطالعه آسمان 578
- 696- قرآن صامت، قرآن ناطق 581
- 697- فرار افراد امام در جنگ 581
- 698- این دستور خدا بود یا سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم 582
- 699- روشی صحیح 583
- 700- هیجان جنگ 584
- 701- تعیین امام 585
- 702- پیام رسانی که عاقبت به خیر شد 586
- 703- یتیم نوازی امام علی علیه السلام 590
- 704- راستگویی و امانت داری 591
- 705- اطمینان به امدادهای غیبی خداوند 592
- 706- غلامی با وفا و غیرتمند 592
- 707- بهترین انسانها در قیامت 593
- 708- خبر از آینده 594
- 709- مؤمن و کافر 594
- 710- انواع دوست و رفیق 595
- 711- نفرین ابدی 596
- 712- مسجد سازی های حضرت علی علیه السلام 597

- 713- توجه به وضع اقتصادی مردم 598
- 714- کار کردن افتخار اوست 598
- 715- بی تکلف زیست 600
- 716- مردی ناشناس کنار خانه علی علیه السلام 600
- 717- تو را چه کسی امیرالمؤمنین کرده؟ 602
- 718- قاتل زبیر 603
- 719- نصیحت به پیشوایان 603
- 720- علی علیه السلام و قرآن 605
- 721- ارادتمندی، سعادت‌مندی 605
- 722- نماز جمعه 606
- 723- مست جام ولایت علی علیه السلام 607
- 724- چهار دستور برای صحت بدن 607
- 725- درهم کوبنده دشمنان 608
- 726- آراستگی ظاهر 608
- 727- معنای رکوع 609
- 728- حقیقت وجود انسان 610
- 729- اوصاف مردی بی نظیر 610
- 730- مظهر العجایب 611
- 731- احترام به یاران 612
- 732- یاد خدا در همه حال 612
- 733- نظر شیطان درباره ولایت علی علیه السلام 613
- 734- زاهد و عابد 614
- 735- مراقب رفتار قاضی 615
- 736- حضرت علی علیه السلام و شیوه حکومتداری 615

- 737- علاقه مالک اشتر به امام علی علیه السلام 616
- 738- محبت وسیع و وثیق مقداد 616
- 739- سرزنش متخلفین از جنگ 617
- 740- عروج مرد ملکوتی 618
- 741- زندگی بدون تو کفر است 619
- 742- استهزاء دشمن 619
- 743- فضیلت مسجد کوفه 620
- 744- بر منبر سلونی 621
- 745- خیر دنیا و آخرت 623
- 746- مواظبت و دقت در اوقات نماز 624
- 747- حماقت منافقی بی آبرو 625
- 748- پیام نامردی 626
- 479- اصلح را بر کار گماشتم 627
- 750- عزل کارگزاران و عثمان 628
- 751- شیوه های رزمی و اطلاعاتی در جنگ 629
- 752- مردانگی در میدان جنگ 630
- 753- براران واقعی علی علیه السلام 631
- 754- برگشت آفتاب در سرزمین بابل برای علی علیه السلام 632
- 755- توصیه علی علیه السلام به کمیل درباره نماز 633
- 756- امیدوار کننده ترین آیه قرآن 634
- 757- تدابیر صنعتی امام علی علیه السلام 635
- 758- غصه دار یتیمان 636
- 759- تادیب مردی سبک 637
- 760- روش تربیت کودک 637

- 761- شیری در میدان جنگ 638
- 762- تاکتیک نظامی 639
- 763- غذا و لباس ساده امام 639
- 764- سادگی منزل و زندگی 640
- 765- در انتظار فرشتگان الهی هستم 641
- 766- سرزنش کسانی که به جنگ نیامدند 642
- 767- رابطه قاضی با مردم 643
- 768- مظهر عدل الهی 643
- 769- دعوای عبد و مولا 644
- 770- عفو و بخشش بخاطر قرآن 644
- 771- حفظ روحیه لشکر 645
- 772- شعارها در میدان جنگ 646
- 773- زندانی بدکاران در حکومت علی علیه السلام 646
- 774- توییح فرمانده ای ضعیف 647
- 775- برخورد امام با جاسوسان 647
- 776- تبعید متخلفان توسط امام 648
- 777- برخورد با مرتدان 649
- 778- نحوه برخورد با مجرمان 649
- 779- دستور العمل علی علیه السلام به محمد بن ابی بکر 650
- 780- قدر جوانی دانستن 650
- 781- حالت علی علیه السلام در نماز 651
- 782- فریب رکوع و سجده کسی را نخورید 652
- 783- آتش فتنه را خاموش کرد 652
- 784- منزلت قاری نزد علی علیه السلام 653

- 785- امام در برخورد با غلات 654
- 786- تنبیه هوس باز شکم پرست 654
- 787- عدالت برای همه 655
- 788- تأخیر در اجرای الهی 655
- 789- امیرالمؤمنین واقعی 656
- 790- همدم انبیاء و اولیاء علیست 656
- 791- دختر بچه عاشق 657
- 792- قضاوتی جامع و کامل 657
- 793- عدالت مجسم 658
- 794- اولین صحنه ملاقات ابن ملجم با امام علی علیه السلام 658
- 795- گفتگوی امام علی علیه السلام با ابن ملجم 660
- 796- سه بار بیعت گرفت 660
- 797- ماندن ابن ملجم نزد علی علیه السلام 661
- 798- عکس العمل یاران امام در قبال ابن ملجم 662
- 799- ابن ملجم در کوفه 663
- 800- آتش غم بر سینه یاران علی علیه السلام 665
- 801- دهانش پر از آتش باد 666
- 802- سفارشهای آخر 666
- 803- قصاص قاتل امام 667
- 804- عشق تو جاری و جاوید در جانها 668
- 805- چگونگی غسل امام علی علیه السلام 668
- 806- همه در بحر غم مولا 669
- 807- دختر یتیمی از علی علیه السلام می گوید: 669
- 808- مرد آذربایجانی نزد علی علیه السلام 670

- 809- گریه مردی یهودی از غم هجران 671
- 810- عهدنامه صفین 672
- 811- متن قرارداد حکمیت در جنگ صفین 674
- 812- احمقی در چنگال روباه 675
- 813- بیعت مردم کوفه با علی علیه السلام 675
- 814- مارق اول 676
- 815- گفتگوهای قبل از جنگ نهروان 677
- 816- حمله کنندگان نهروان 678
- 817- ظهور خوارج دوم 679
- 818- قسم نخورید 680
- 819- علی علیه السلام و عدالت 680
- 820- اما معاویه و عدالت او 681
- 821- علی علیه السلام و مرد سارق 682
- 822- قدر عدالت گستر حق را ندانستند 682
- 823- فصل پنجم: داستانهای متفرقه از زندگی امام علی ⁽⁹⁸⁶⁾ 684
- 823- احترام را متوجه باش 684
- 824- انواع انسانها 684
- 825- امام علی علیه السلام و حضرت قائم (عج) 685
- 826- اعلم از انبیاء الهی 686
- 827- تماس فرشته با علی علیه السلام 687
- 828- علی بنده ای از بندگان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم 688
- 829- تغافل در مقابل جاهل 688
- 830- بیان علت مریضی ها 689
- 831- اسم امیرمؤمنان اختصاصی است 689

- 832- کلاه شفا بخش 690
- 833- معنی صلوات تجدید بیعت با ولایت 690
- 834- مرده بودی زنده شدی 690
- 835- قرین شیطان 691
- 836- زور بازوی علی علیه السلام 691
- 837- خدایش نگه داشت 692
- 838- معنی حسنه و سیئه 693
- 839- منشاء گریه هر مؤمن 693
- 840- عامل استجاب دعا 694
- 841- نحوه تربیت فرزندان 694
- 842- راه مبارزه با شیطان 695
- 843- شیعه واقعی علی علیه السلام 695
- 844- پناه بر خدا 696
- 845- حضرت خضر علیه السلام با علی علیه السلام 697
- 846- امیر نفس؛ کریم دهر 697
- 847- چرا دعای ما مستجاب نمی شود؟! 698
- 848- جواز عبور از صراط 700
- 849- دوست با شیعه فرق دارد 700
- 850- دعا به هنگام وضو گرفتن 701
- 851- یعسوب الایمان 702
- 852- مرا موعظه کنید 702
- 853- خود را سبک نکن 703
- 854- قسیم الجنة و النار 703
- 855- جواب کامل تر 704

- 704..... 856- امام کامل
- 705..... 857- نشانه های قوم جاهل
- 705..... 858- جملات پایانی تورات
- 706..... 859- نه کلمه کامل
- 706..... 860- افتخارات علی علیه السلام
- 707..... 861- فضیلت های امیرالمؤمنین علی علیه السلام
- 707..... 862- عذاب بر آنها وارد می شود زمانی که.....
- 708..... 863- وسایل زیادی رزق
- 708..... 864- فضیلت هایی که اختصاص به علی علیه السلام دارد
- 710..... 865- کلامی سودبخش و کوتاه
- 710..... 866- رستگاری و درستکاری در چند سؤال
- 711..... 867- علامت شیطان
- 711..... 868- همچون زنبور عسل باشید
- 712..... 869- افضل مردم علی علیه السلام است
- 715..... 870- زاذان فارسی
- 715..... 871- علی علیه السلام در منظر دیگران
- 716..... 872- علی علیه السلام در محراب عبادت
- 717..... 873- نور واحد
- 717..... 874- بر دو قبله نماز خواند
- 718..... 875- کلام ناب
- 719..... 876- خود را مشهور کن
- 719..... 877- راه سعادت، پایه های دین
- 720..... 878- 300 آیه در قرآن از علی علیه السلام است
- 720..... 879- در پیشگاه خدا

- 880- مردکار 721
- 881- خداوندا شيعه علي عليه السلام ! 721
- 882- نشانه های دوستی 723
- 883- ايمان و پايه های آن 723
- 884- پای برهنه 725
- 885- درمان دردها 725
- 886- سؤال پدر و پاسخ پسران 726
- 887- موحدی راستگو 727
- 888- جواب سلام 728
- 889- دنيا و علي بن ابيطالب عليه السلام 728
- 890- نحوه مردم داری 729
- 891- بهترين آيه قرآن کریم 730
- 892- آزادی بيت المقدس 731
- 893- درس خداشناسی 731
- 894- منشاء اندوه و غم 731
- 895- فرق بين ايمان و يقين 732
- 896- سفارش رعایت آداب اجتماعی 732
- 897- صبر برای روزی حلال 733
- 898- فضیلت ماه شعبان 734
- 899- آمرزش از گناهان 734
- 900- مرگ از دیدگاه علی ع 735
- 901- مسافر دنیای ناپایدار 736
- 902- بنیانگذار عمل نیکوکارانه وقف 736
- 903- لباس محبت، عبای فقر 737

- 904- مبارزه با غیب گوها 737
- 905- انفاق حضرت علی علیه السلام 738
- 906- توجه به آموزش سخنرانی 738
- 907- عملی بی جا 739
- 908- نیکی و بدی 739
- 909- نگاه لطف 740
- 910- جلسه شعراء 740
- 911- استکبار ورزی 741
- 912- شما را سفارش می کنم 741
- 913- جنس آسمانها 741
- 914- علی علیه السلام در قرآن 742
- 915- اسباب تأخیر عذاب الهی 743
- 916- توصیف امام علی علیه السلام توسط امام ششم علیه السلام 743
- 917- فقیه کیست 744
- 918- معنی قدقامت الصلوة 744
- 919- بعد از ایمان به خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم 744
- 920- درجه علی علیه السلام از این بالاتر است 745
- 921- فخر فروشی 746
- 922- رد احسان و مروت 746
- 923- فاتح بیت المقدس 746
- 924- از قرآن یادگیرید 747
- 925- بردباری علی علیه السلام 747
- 926- معنای فقر 748
- 927- انگشتران علی علیه السلام 748

- 928- معنی ارادت و دوست داشتن 749
- 929- راهنمایی شفابخش 749
- 930- بازیچه جریانات روز نگردد 750
- 931- مردم دو گونه اند 751
- 932- صبر در مرگ عزیزان 752
- 933- چگونه صبح کردی؟ 752
- 934- اندرزی بنما 753
- 935- از بسیاری از آنها می گذرد!! 753
- 936- معاد و خداشناسی 754
- 937- اسلام چیست؟ 754
- 938- میثم تمار 755
- 939- خبر از قیام مختار 755
- 940- تقسیم پول نان به عدالت 756
- 941- صدرنشینی مجلس 757
- 942- منع از چاپلوسی 758
- 943- گفتگو با دنیای فانی 758
- 944- مرد مردان عالم 759
- 945- صبر چیست؟ 760
- 946- شبی با علی عَلَيْهِ السَّلَام 760
- 947- تفسر الله اکبر اذان 761
- 948- میزان عمل صحیح است 761
- 949- ای مضطرب دار فنا باش آرام 762
- 950- نماز، قرب، لقای حق 763
- 951- زایمان عجیب و قضاوتی عجیب تر!! 764

- 952- ترک ریا کاری 764
- 953- نحوه برخورد با جاهل 765
- 954- نحوه مهمانداری 765
- 955- عوامل تنگدستی و فقر 766
- 956- استغفار و طلب آمرزش 767
- 957- خبر غیبی امام علی علیه السلام از مسجد جمکران قم 768
- 958- شقوق علوم 768
- 959- گزینش کلامی 769
- 960- مناعت طبع 769
- 961- کیفیت قلب 770
- 962- راه شناخت 771
- 963- دعای مستحب شده 771
- 964- اخلاق مردم داری 773
- 965- زمین شناسی امام علی علیه السلام 773
- 966- کاشت درخت خرما 774
- 967- احداث باغ 774
- 968- موقوفات حضرت زهرا علیها السلام 775
- 969- دعای ختم قرآن 776
- 970- به خانواده ات سفارش کن 776
- 971- اهل زمانه خود را بشناس 777
- 972- گفتگوی شیرین امام علی علیه السلام با امام حسن علیه السلام 778
- 973- پیشگویی تاریخی امام علی علیه السلام در حمله هلاکوخانمغول به بغداد 780
- 974- بیان راز نسب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم توسط امام علی علیه السلام 782
- 975- همام کیست؟ 783

- 785..... 976- ایراد خطبه ای بدون نقطه
- 786..... 977- حمد حق تعالی
- 787..... 978- اگر در راه خدا ثابت قدم باشی
- 788..... 979- بی اعتنائی به دنیا
- 788..... 980- امیرالمؤمنین یعنی چه؟
- 789..... 981- عدم توفیق نماز شب
- 789..... 982- علم و دانش
- 789..... 983- سخن بیهوده
- 790..... 984- فرق بهشت و مسجد
- 790..... 985- معجزه ای از امام علی علیه السلام
- 791..... 986- دوستان خدا کیانند؟
- 792..... 987- چگونگی مرگ هارون
- 792..... 988- در کاخ آرزو چه می کنی؟
- 793..... 989- قربانی پسر!
- 793..... 990- استطاعت و قدرت
- 794..... 991- انواع اسمهای علی علیه السلام
- 795..... 992- پیشگویی وقایع آخرالزمان
- 797..... 993- رفتارهای اجتماعی
- 797..... 994- مناجات علی علیه السلام در سجده نمازها
- 798..... 995- القاء عزت نفس به فقیر و قدر دانی از مردم
- 798..... 996- مفسر قرآن
- 799..... 997- سفارش به امام حسن علیه السلام
- 799..... 998- توبه نصوح
- 800..... 999- همه زهد در دو کلمه

- 800..... 1000- معرفی امام علی علیه السلام
- 802..... 1001- چشم چرانی ممنوع
- 803..... پی نوشت ها:
- 850..... فهرست مطالب